(فائده این کتاب)

چنین که به این جمله [illegible] حکایت [illegible] که پس از آنکه دولت چندین هزار ساله تمدن ایران به دست
اعراب به دوره فتح شده [illegible] ایرانیان [illegible] دولت ایران طرح تازه گرفت
[illegible] دیگر [illegible] تا [illegible]
[illegible] این مملکت [illegible] اعراب و [illegible]
[illegible]
[illegible] زمان صفویه که ایران [illegible] دولت
[illegible] سلاطین ایران [illegible]
[illegible] این است
[illegible] زمان [illegible] صفویه [illegible] مشروطه امروزه ایران [illegible] توضیح این اجمال [illegible] که: در اوائل سلطنت صفویه
[illegible] ایران [illegible] انقلابات [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] ایران [illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible] ایران [illegible]
[illegible] صفویه [illegible]
این مطالب چندان [illegible]
[illegible] ایران [illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible]
[illegible]

[illegible]

تاریخ مسمی به ذوالقرنین از تالیفات غفران مآب منشی بی نظیر میرزا فضل الله شیرازی متخلص بخاوری حشره الله مع اجداده الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحیم

فتح الباب نامهٔ خاقانی و فصل الخطاب رسالهٔ صاحبقرانی سپاس افزون از قیاس شاهنشاهی است که ساحات فسیح المساحات
خداوندیش بری از حوادث زوال است و رایات جاوید آیات کشورخدائیش عری از آفت عین الکمال شهریاران هفت کشور را
حلقهٔ اطاعتش در گوش است و تاجداران خاور و باختر را تشریف ارادتش زیور دوش عزت کونین در بندگی حضرت اوست
و ذلت دارین در محرومی از بساط عزتش و در حریم حرم وحدانیتش عقول عشره را راه نیست و از کنه کمال فردانیتش نفوس قدسیه
آگاه نه با کمال مستوری در عین ظهور است و در عین ظهور از نظرها مستور ع لمؤلفه نه پیدا و نه پنهان بلکه هم پنهان و هم پیدا
و ذاتش را اگر شریکی است همان ذات اوست و صفاتش را اگر نظیری است همان صفات او و در قلهٔ قاف الوهیتش عنقای وهم
معدوم است و در قعر بحر ربوبیتش غواص اندیشه نامعلوم کرهٔ سموات تسعه از ریاض جهان جلالش میوه الیست و ساحات
اراضی سبعه از صحن سرای کمالش گریوه نوالهٔ از خوان نوالش نعمت دو جهان است و قراضهٔ از کان جمالش طلعت مهر فروزان
لمؤلفه شاهی که نعمت دو جهان از نوال اوست تکمیل کائنات ز فیض کمال اوست نه چرخ مستدیر و مضافات او تمام
یک میوه از نهال ریاض جلال اوست جل جلاله و عم نواله و عظم شانه و تقدست اسمائه و تکمیل شئونات آفرینش را بایجاد
عقل کل پرداخت و عقل کل را رهنمای سبل و هادی جزء و کل ساخت اعنی خواجه لولاک مقصود از آفرینش آب و خاک و مدعو بدعوی ما عرفناک
لمؤلفه محمد زبدهٔ امکان خلیل حضرت یزدان کفیل رزق انس و جان وکیل خالق کیهان رخش در پرده انجم را ز شرم پرده اش برقع
نقش بی سایهٔ عالم را زیر سایه اش ماوا امی لقبی که رسالهٔ علوم اولین و آخرین را بی سعی زبان و بیان بنگاهی خوانده و اسرار ملکوت
و لاهوت را از انهای قدسیان جبروت بانهائی داند در عروج بر مدارج معارج ملکوتش پیمائی نیست و کوته نظران را در عدم ادراک
باین رتبه که ماورای پایهٔ بشریت است چندان عیبی ما للتراب و رب الارباب هر که آرزوی ادراک مقاماتش دارد فرق ارادت

بدرگاه

بدرگاه ولایت باب علمش گذارد که انا مدینة العلم و علی بابها زهی یداللهی که باب خیبر را بزور بازوی الهی کند و فرق
دشمنان دین مبین را بخاک ذلت و تباهی افکند بعد از نبی خلیفهٔ بلافصل است و پس از او یازده تن از اولاد امجادش
در مراتب وصایت فروعات آن اصل سیما مهر فروزان سپهر مصطفوی و ماه تابان اوج شریعت مرتضوی شمع شبستان
هدایت احمد مختار و آخرین ثمرهٔ بوستان ولایت حیدر کرار المهدی الهادی ابوالقاسم صاحب العصر والامر والزمان
علیه و علیهم صلوات الله الملک الجبار الی یوم القرار بر ذمت همت خداوندی لازم است که هنگام غیبت آن مشعل رخشان
راه هدایت زمام اختیار اهل روزگار را که ودایع بدایع حضرت آفریدگارند در قبضهٔ اقتدار شهریاری گذارد که ارکان
انصاف را بنیاد نهد و عالم کون و فساد را از ظهور عدل و داد آباد دارد و لله الحمد که این زمان خجسته دوران بیمنت
پیوسته نوبت دارائی شاهنشاه با داد و دین است و صیت عدالت فرمانروائی او سامعه افروز ساکنین زمین و هو السلطان
الاعظم والخاقان الاکرم ملک الملوک علی الاطلاق مالک الممالک بالارث والاستحقاق المتفوق علی السلاطین بکرائم الاخلاق
ناصر عباد الله باللطف والاحسان حامی بلاد الله من الکفر والطغیان صاحب المغازی فی الاقطار والامصار مالک الفتوحات
المذکورة فی صحائف الاسفار مؤسس مبانی جاه و جلال مشید ارکان عز و اقبال بهاء الدنیا والدین جمال الاسلام
والمسلمین شمس فلک السلطنة والخلافة والکرامة والجلالة بدر السماء الشوکة والابهة والعدالة مربع نشین چار بالش
ایوان کسری و جم فرمانفرمای ممالک عرب و عجم داور دارا در اسکندر اثر دارای دادگر فریدون فر السلطان بن السلطان
السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان فتحعلی پادشاه قاجار اللهم خلد ظلال معدلته و رافته علی
بسیط الارضین و ابد انوار سلطنته علی قاطبة الموحدین و جعل رایاته مرفوعة فوق قبة الخضراء و اعدائه مکسورة و لو کانوا
فی حصون السماء و احکامه منصوبة فی اسماء سکان مرکز الغبراء آمین آمین للارض بواحدة حتی یضیف الیها الف آمینا
اما بعد چنین گوید بندهٔ مدحت سپار و چاکر ارادت شعار فضل الله الحسینی الشیرازی المنشی المتخلص بخاوری
که در ایام دولت خاقان سعید شهید محمد شاه قاجار انار الله برهانه که شاهنشاه تاجدار در ملک فارس حکم گذار
و در السنه و افواه مشهور بلقب ارجمند باباخان و لقب جهانبانی مملکت فارس علاوه بر آن میبود و این بندهٔ سرافکنده
چهارده ساله بود و در دبستان اطفال کسب سواد از برکات رساله میبود و از اتفاقات حسنه روزی در معبری دیده بجمال بی مثال

آن برگزیدهٔ حضرت ذوالجلال گشودم و از شعاع چهر آن مهر فروزان بر روشنی دیده افزودم روحی دیدم مجسم
و فرشته بصورت آدم آیات جمال و جلال حضرت ذوالجلال را معاینه مشاهده کردم و گوهر ارادتش را در گنجینهٔ خاطر
بودیعت سپردم از آن ایام تا هنگامیکه صفحهٔ رخسارم از سبزهٔ خط زنگار گرفت هوس چاکری درگاه عرش اشتباه را در دل
داشتم و همت در حصول این مأمول میگماشتم تا اینکه در بدایت دولت روزافزون انجام کاری را بهانه ساختم
و بر خنگ امید نشسته بدرگاه آن خسرو یگانه تاختم چندی در دیوان صدارت جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم مرسل
بودم و خدمات دار الصداره را متحمل تا بخت سعیدم در پیشگاه بارگاه فلکجاه راه داده دست اقبال باب فیروزی بر چهره‌ام
گشاد بیت حبذا بخت مساعد که سوی حضرت شاه ॥ مردمی کرد و رهم داد پس از چندین گاه ॥ پس از وفات صدر
جلیل القدر حسب الامر صاحبقران خورشید صدر رشتهٔ خدمت یکی از ملکزادگان الدنگ که قلم را از ذکر نامش کلال
ننگ است چون غل بگردنم بسته شد و پس از انقضای مدت ده سال تار و پود زندگانی چندین ساله‌ام از هم گسسته آمد کار را
نه بر وفق مرام دیدم لهذا بدرگاه خسرو با احتشام روی آورده آرام گزیدم مروت فطری حضرت صاحبقرانم تربیت کرد
و پس از اندک زمانی بهتر از اول بر سر کار آورد اکثر اوقات بتحریر طغرای فرامین خاصه که از اسرار مملکت است در حضور همایون
مشغول بودم و از فرمایش عبارات رنگین و مضامین دلنشین که چون دُر ثمین از گنجینهٔ خاطر شهریار زمان و زمین سر میزد
بر ترقی خویش می افزودم و گاهی بر حسب فرمایش با انشاد غزلهای شیرین می پرداختم و خود را منظور نظر خسرو معدلت قرین می ساختم
وقتی در حضرتش سخن از وقایع دولت روزافزون شد و خورشید دار کوکب این مضمون از مطلع خاطر فیض مظاهرش سر زد
که منظور از وقایع نگاری اطلاع خاصه و عامه از اوضاع مملکت است نه مقصود انشاپردازی و اظهار فضیلت تاریخ
دولت باید مختصر و با سلاست و پر منفعت باشد نه مطول و پر بلاغت و بی خاصیت تاریخ نگار را هم لازم است که راست
گفتاری پیشه کند و از نگارش اقوال کاذبه اندیشه نه وقایعی از دولت را سهل شمارد و کان لم یکن انگارد نه تطویلات
لاطائل که مورث کدورت و ملالت دل است بر صفحه نگارد وقایع نگاری را مایهٔ جلب نفع سازد و بتعریفی که در خور پایهٔ
هر کس نیست بپردازد و فرشته را دیو نخواند و دیو را فرشته نداند اغراض نفسانی را که لازم ذات حیوانی است
یکنار گذارد و براست گفتاری و درست نگاری قلم بردارد چون این فقرات را که بمنزلهٔ الهامات غیبی است از لفظ گوهربار شنیدم

وطبیعت

وطبیعت مبارک را مایل بترتیب چنین تألیفی دیدم قدم جسارت پیش نهاده این معنی را ملتزم گردیدم استدعای خویش را
مشرف بشرف قبول یافتم و کلک و دفتر گرفته بزاویهٔ خیال شتافتم میرزا محمد رضی تبریزی صاحب رقم و عنوان نگار دولت
جاوید توأم کتابی مسمی بزینة التواریخ از بدایت ظهور خلقت عالم تا ده ساله وقایع دولت جاوید توأم نوشته و بحکم قضا از این دار فنا
درگذشته است جناب میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار و داروغهٔ دفتر قدر آثار نیز کتابی مسمی بتاریخ جهان آرای
ترتیب داده و سی و شش ساله وقایع دولت روزافزون را تحریر نموده ابواب بلاغت و فصاحت بر چهرهٔ مستمعین گشوده است و بسبب وفور
افسردگی و گرفتاری امور معاد و معاش بعضی وقایع از قلم بدایع رقمش افتاده بل افتاده از نوشته زیاده است این بنده مدحت گذار
که اکنون قریب بسی سال است که در دربار دیوان قدر بنیان اعلی چاکرم و جمیع تحریرات وقایع دولت را خود مباشر دقتها کردم و همتها
بردم الحمد لله والمنة از فیض تربیت شاهنشاه مروت آیت جمیع وقایع دولت را برشتهٔ تحریر در آوردم نه داستانی را از قلم انداختم
نه بذکر تطویلات بی فایده پرداختم آرایش بهار را در هر سال بمناسبت وقایع همان سنه دو سطری نگاشتم و از انشاهای نامناسب
احتراز لازم داشتم در تعریف صید و شکار و توصیف رباع و مرغزار و آرایش بزم مینو آثار از شیلان و غیر آن باندک ایمائی
قانع شدم و دولت ابد مدت را نگارندهٔ وقایع آمدم اول داستانی که حسب الامر خسروانی من باب امتحان از کلک
فصاحت سلکم تحریر شد حکایت سرتاپا شرافت ولیعهدی شاهنشاه معدلت آیت است که در سنه یکهزار و دویست و یازده
اتفاق افتاد برخی از استادان سلف و خلف را در نگارش وقایعی که مکرر نوشته شده قرار بر نقل و تحویل است و کتاب روضة الصفا
از تألیفات جناب میرخواند این معنی را دلیل و فی جلد اول تاریخ مطلع السعدین و مجمع البحرین من تألیفات مولانا عبدالرزاق
سمرقندی منشی دیوان شاهرخ میرزای گورکانی که مدتی قبل از کتاب روضة الصفا تألیف شده بدستم افتاد که دو ورق از اوایل
و اواسط آن مفقود بود نسخهٔ دیگری از همان کتاب نیافتم که دو ورق را نوشته بآن ملحق سازم رجوع بجلد ششم کتاب روضة الصفا
نمودم پس و پیش عبارات را که نظر و با نسخهٔ مطلع السعدین برابر کردم بدون تغییر حرفی هر دو را مقابل و عبارات را متماثل
دیدم با آنکه جناب امیر کبیر امیر علیشیر از این راه اندوخته‌ها صرف شد ولی بالاخره قرار کار بر نقل و تحویل کلمات و حرف آمد
بالجمله چون کتاب نظمی مسمی بمهر خاوری شعر بر پانزده هزار بیت از قصاید و غزلیات و اقسام فنون شعر ترتیب داده دور
روزگار بیادگار بنهاده‌ام همواره منظورم این بود که کتاب نثری نیز از این بنده بر صفحهٔ دهر باقی ماند بیت مگر صاحبدلی روزی برحمت

کند در حق درویشان دعائی و لله الحمد که ازین تربیت شاهنشاه معدلت آیت شاهد این آرزو یکبار آمد و لولوی
وقایع دولت پایدار بواسطهٔ کلک بندهٔ مدحتگذار آویزهٔ گوش روزگار شد چون تا این زمان که سنین عمر بخمسین رسیده
اولاد ذکوری از جهة این صداقت دستور در جویبار زندگی قد نکشیده لهذا امیدوارم که این دو کتاب نظم و نثر بر صفحهٔ
روزگار بیادگار مانده بهترین از ارباب دولت و معرفت هم خوانند هم نویسانند ذمهٔ ارباب دولت و ملت را در نویسانیدن
هر دو کتاب مشغول کرده ام و این استدعای سهل را از باطن بظهور آورده ام ع تا خود چه کنند در جوانمردیها * بنیان
کتاب را بر دو جلد و یک خاتمه نهادم جلد اول در وقایع قرن اول از دولت ابد مدت خسروانی و جلد ثانی در اوضاع قرن
ثانی از شوکت جاوید مبانی و خاتمه در ذکر شمایل و مآثر و تعداد اولاد امجاد و نبایر و نتایج حضرت صاحبقرانی جلد اول را
نامهٔ خاقان و جلد ثانی را رسالهٔ صاحبقران نام نهادم و هر دو جلد را جامعاً تاریخ ذوالقرنین لقب دادم امید که ان شاء الله
المجید پسند طبع مشکل پسند شاهنشاه باداد و دین آید و زبان معجز بیان بذکر تحسین و آفرین گشاید بمنه و جوده و احسانه

ذکر شمهٔ از اوضاع مملکت و سلطنت ایران هیچیک از ارباب تواریخ عجم کیفیت و کمیت مملکت ایران را در کتب خویش
ثبت نکرده اند این بندهٔ مدحتگذار بسبب مناسبت و تازگی بذکر شمهٔ از احوال و اوضاع آن پرداخت و این گوهر بی بها را
آویزهٔ گوش مستمعان ساخت بدانکه مملکت فسیح المساحت ایران صانها الله تعالی عن طوارق الحدثان موافق
قانون اهل رصد و زیج برخی از اقلیم سیم و اکثری از چهارم و پارهٔ از پنجم است طول این مملکت موافق حدود دستور
قدیم از کوه قفقاز که آخر حد گرجستان و داغستان قرین بخاک مملکت روس است تا آخر حد خاک کرمان متصل
بدریای هندوستان میباشد مسافت این طول بخط مستقیم سیصد و سی فرسنگ است و عرض این مملکت
از ساحل رود جیحون تا کنار دجلهٔ بغداد بخط مستقیم دویست و سیزده فرسنگ بعدش از خط استوا طولاً از کنار
دریای هند تا کوه قفقاز بیست و پنج درجه و سی دقیقه تا چهل و دو درجه است و عرضاً از دجلهٔ بغداد تا رود جیحون
سی و سه درجه و بیست دقیقه تا سی و نه درجه و سی دقیقه است شانزده ایالت و محل حکومت دارد یکی در سمت مغرب است
که آذربایجان مینامند و چهار ایالت در طرف شمال بحر خزر است که گرجستانات و شیروانات و گیلانات
و طبرستانات میگویند دو ایالت در جانب مشرق است که اراضی اوزبک در سمت شمالی آن واقع و مسمی بخراسان

دغزنین است

و غزنین است و یک ایالت در وسط خاک ایران است که عراق عجم معبر از آن و هشت ایالت دیگر برخی بسته
بخاک بغداد و بعضی در کنار دریای بصره و بحر عمان و محیط هندوستان است که عبارت از کردستان و لرستان
و خوزستان و فارس و کرمان و مکران و زابلستان و سجستان باشد شهرهای مشهور این شانزده ایالت از
آذربایجان تبریز و اردبیل و خلخال و مراغه و خوی و ارومی و ایروان و شوشی و گنجه و نخجوان است و از گرجستان تفلیس
و از شیروانات شکی و شماخی و بنادر دربند و بادکوبه و قبه است که در درجهٔ چهل و دو واقع و در کنار دریای خزر اتفاق
افتاده از گیلانات رشت و لاهیجان و فومن و گسکر و بندر انزلی و قصبات طالش و از طبرستانات یکی استرآباد است
که قبل ازین داخل خراسان بوده و ساری و بارفروش و آمل و تنکابن و اشرف که ایضا در کنار بحر خزر است از
خراسان هرات و مرو شاهیجان و طوس که مشهد مقدس رضوی است و تربت حیدریه و ترشیز و قوچان که معروف
بخبوشان است و بزنجرد و کلات و درجزین و تون و طبس و بیرجند و نیشابور و سبزوار و بسطام و جاجرم و جوین
و دامغان و سمنان و مزینان از غزنین فراه و سبزوار و قندهار و بلخ و نفس غزنین است که اکنون خراب میباشد
از عراق عجم اول اصفهان است که بهشت این جهان و از هر حیثیت بهترین شهرهای ربع مسکون است پس از آن
کاشان و قم و طهران و دماوند و یزد و قزوین و زنجان و همدان و نهاوند و بروجرد و تویسرکان و جرفادقان و سلطان آباد
گراز و خونسار و کرمانشاهان است از کردستان سنندج و سلیمانیه شهرزور و از لرستان خرم آباد فیلی و بهبهان که
اکنون داخل ملک فارس است از خوزستان شوشتر و دزفول و حویزه و رامهرمز که در جمع فارس محسوب است از فارس
خال رخسار عذرای جهان دلنواز شیراز جنت طراز پس از آن لار و ابرقوه و جهرم و داراب جرد و فسا و نیریز و کازرون
و مسقط و بحرین و بصره و بندر ابوشهر و بنادر کنگان و غیره است که در کنار بحر عمان اتفاق افتاد و جزایر خارک
و قشم و دیگر جزایر متعلق به بنادر فارس است و در ذکر آنها چندان فایدهٔ مترتب نیست از شهرهای کرمان یکی نفس
کرمان و بم و نرماشیر و بندر عباسی است که در ساحل دریای هند و بصره است و جزیرهٔ هرموز متعلق به بندر عباسی است
و در بحر متصل باین جزیره مروارید خوب غوص میشود و باطراف عالم میرود شهر مشهور مکران یکی کیچ است و دیگری تیج
که اکنون کتیج مرکتا میگویند و در کنار بحر هندوستان است از زابلستان کیستانش نامند شهر بست است و از سجستان

که عبارت از بلوچستان باشد ذرع است که زرند می نامند بالجمله اکثری ازین ولایات از رهگذر آب و هوا
وطراوت وخضارت وصفا طعنه زن بهشت برین است واز فرط معموریت وآبادانی وریع محصولات وظهور
چشمه سار ورودخانه وانهار واشجار ووفور قنوات بسیار خال رخسار عرصه زمین آب وهوای قلیلی از گرمسیرات
بسبب مجاورت جزیره عمان ومحیط غربا را چندان مطلوب نیست ولی در اکثر از گرمسیراتش صحرا صحرا نرگس
وریحان وهامون هامون جنگل ونیستان است از انواع فواکه گرمسیری وسردسیری ومرکبات ونخیلات چنان
مشحون است که وصف تعداد آن از حوصله اندیشه بیرون صید ونخجیرش از چرنده وپرنده در هر ولایت
بی نهایت است ودر برخی از ولایاتش حیوانات درنده موجود وکم آفت حشرات الارض در بعضی از ولایاتش
وفور دارد ملخ وسن که دو حیوان کوچک پرنده ودشمن محصولات است در بعضی از محالات کمال ظهور معدن فلزاتش
از آهن ومس وسرب در دار المرز مازندران ودیار خمسه ومملکت آذربایجان وایرانست ومعدن گوگرد ونفت نیز
در پاره از محالات وافر کان فیروزه اش که در نیشابور خراسان است مشهور عالم واین جوهر نفیس همین مملکت
ایران را مسلم است زعفران خراسان وبندر ابوشهرش معروف است ودر میان معطرات این جنس مرغوبتر نیست
موصوف فادزهر بزی وکاوی که دافع سمیات ودر سلک مقویات است در مملکت فارس موجود واز استعمالش
امراض مهلکه در ابدان مفقود متاعی که ازین ملک بیرون میبرند یکی ابریشم است که جمیع صنایع ممالک بعیده بسبب
این متاع رواج دارد دیگر پنبه وروناس وتنباکو وانغوزه ونفت وزرنیخ وزاج وچوب چپوق شیراز است
که اهل اکثری از ممالک قریب وبعید بآنها محتاج قبل از اینها که اقمشه سایر ممالک چندان ترقی نداشت اقمشه
ابریشمین این مملکت در ممالک خارجه ترقی داشت اکنون مروارید وسنگ فیروزج وفادزهر بزی وکاوی
وقالی هراتی وجوشقانی وفراهانی وشال کرمانی وفرش تفتی ونقش بر روی مقوا خاصه بوته سازی در خارج
مرغوب است ومسافرین را ارمغان مطلوب در خیل مراکب اسب این مملکت از خراسانی وترکمانی ومحال
کعب از تعریف بی نیاز است ودلیران ایرانی بسبب حسن این مرکوب از عالمی ممتاز اهلش جمیعا داخل طبقه اسلام
بجز ارامنه گرجستان وآذربایجان وقلیلی از طوایف مجوس یزد وکرمان یهود که از غربات ودخلی باهل مملکت ندارد

درشجاعت

در شجاعت وسخاوت ومروت بی نظیرند ودر مراتب غریب پروری ومهمان نوازی آوازه ایشان عالمگیر مجتهدین
وعلماء از علوم عقلی ونقلی بسیارند وتالیفات هر یک در جمیع علوم بسیار قبل ازین که سلطنت این مملکت بسلسله
جلیله قاجاریه منتقل نشده بود چون دوامی در سلسله سلاطین مثل اکثری از دول روی زمین نبود واکثر
اوقات از انتقال دولتی بدولتی روزگار ابواب فتنه وآزار بر چهره اهالی هر دیار میگشود اهلش باوفور سلیقه
ودانائی کم صنعت بودند ولی الحمد لله والمنه در ایام دولت این سلسله جلیله بسبب طول مدت صنایع بسیار
در هر ناحیت ودیار موجود شده وفتنه وآشوب مفقود آمده از آنجمله در دیار آذربایجان اکثر صنایع از قبیل اسلحه سازی
وعمل باروت کوبی وماهوت بافی ودار الطباعه که عبارت از خطوط باسمه است وغیر آن برپاست وموجب تصدیق
اهالی اروپا شال بدل کشمیر بل مثل بل احسن از آن را در ولایات خراسان وکرمان بطوری اختراع کرده اند که بر صاحبان
وقوف مشتبه میگردد قلمکار در بروجرد وپارچه های زری وبادله واطلس را در اصفهان وکاشان وظروف چینی را در فارس بنوعی
میسازند که احدی فرق وتمیز نمیدهد خلاصه پادشاهان ایران بر خلاف اکثری از سلاطین جهان همواره بر رعایا غالب ورعایا
نیز بطریق ارادت اطاعتشان را طالب از ظهور سلطنت باعتقاد جمهور ملل اول از ایران بوده وموافق تواریخ فرس اول
سلسله سلاطین عجم کیومرث است که از آن هنگام تا حال شش هزار سال میشود ولی مطابق تاریخی که در نزد اهالی انگلتره ودر زمان
بودن اسکندر رومی در ایران نوشته شده در بدایت حال هر محال بزرگی داشته کیخسرو عجم تسلطی بهمرسانید وولایات
ومحالات اکثری از عالم را متصرف گردید وبر مسند کل جلوس نمود عمارت سنگی که نزدیک بمشهد ام النبی در فارس واقع
ومشهور بمشهد مرغاب است دخمه کیخسرو است ومیگویند که اسکندر آن را شکافت ونعشی ولوحی با قدری اسباب طلا وجواهر
در آن یافت خلاصه مملکتی باین طول وعرض که عرض شد قبل از ظهور اسلام کلا در تصرف اغلبی از پادشاهان عجم بوده وخسرو پرویز
ممالک شام وحلب ومصر را نیز بر آن افزوده است بعد از ظهور اسلام که عرب بر عجم مستولی شد ومملکت بدست بیگانه افتاد
از اطراف بمرور رخنه در مملکت ایران شد وهر گوشه بدست بی توشه افتاد در عهد سلاطین صفویه انار الله برهانهم شاه طهماسب
وشاه عباس ماضی کل حدود وعروضه را بضرب شمشیر وتدبیر از تصرف بیگانگان گرفتند باز در زمان استیلای افاغنه ضایع شد
نادرشاه افشار کارهای متهورانه کرد ولی از روی فراست نبود که دوامی داشته باشد وجماعت الوار زند بسبب بی عرضگی

از دست دادند نوبت دارائی که باین سلسلهٔ جلیله رسید با اینکه سلاطین روم و روس و افغان و اوزبک استیلائی داشتند باز کارهای ملوکانه در حدود ایران شد که عنقریب ذکر هر یک در محل خود ان شاء الله تعالی مرقوم قلم خجسته رقم خواهد شد ع گر عمر وفا و بخت امداد کند

ذکر نسب ایل جلیل قاجار خاصه سلسلهٔ جلیلهٔ شاهنشاه تاجدار خلد الله ملکه

این بندهٔ مدحت گذار در ایراد هر داستانی مقصود اختصار است و منظور ایراد حقیقت کار زبان را بتطویلات لاطائل گشودن و وقایع مکرره را که ارباب تاریخ در کتب متعدده ذکر نموده اند آب بهاون سودن و آفتاب بگز پیمودن است ذکر نسب ملوک ترک در اکثر از تألیفات مورخین عجم ایراد شده و عموم خوانندگان را از حقیقت آن اطلاع کامل حاصل آمده است مجدداً اندکار آن مایهٔ صداع بینندگان و باعث ملال خوانندگان خواهد بود ولیکن چون منظور از تحریر این کتاب مستطاب ذکر مآثر شاهنشاه مالک رقاب است لهذا ایراد نسب ایل جلیل قاجار را ناچار و کیفیت آنرا بدین نمط سخن گذار است که قاجار خان پسر ارشد و اکبر سرتاق نویان و سرتاق پسر سابا نویان و سابا پسر جلایر و جلایر پسر پیرون است ایل جلایر از جلایر جدا گردیده و ایل قاجار از قاجار خان بهم رسیده اند و این دو سلسله جلایر و قاجار نیز مانند سایر سلاسل اتراک از معتبرین اولاد ترک بن یافث بن نوح علیه السلام اند که یافث اوغلان اشتهار دارد در میان اتراک قاجار سه طایفه بوده اند یکی از سلدوس و یکی از تنگقوت و دیگری از جلایر طایفهٔ سلدوس با ایران نیامده اند و طایفهٔ تنگقوت بقدر سی چهل خانوار زیاده نبوده و با طوایف مغول پیوسته گمنام شده اند طایفهٔ که از جلایر بوده اند صاحب مکنت و شوکت شده در اکثری از ولایات ایران و توران اعتباری تمام یافته اند سرتاق نویان پدر قاجار خان بفرمان اباقاخان مغول باتابکی ارغون خان معزز بوده و به نیابت آن پادشاه ذیجاه از کنار رود جیحون تا حدود دری را حکمرانی مینموده است اتابک که بمعنی پدر بزرگ است در اصطلاح مغول للّه صاحب اعتبار را میگفته اند مملکتی که خاصهٔ سرتاق نویان و دیگری شریک در آن نبوده از قزل آغاج مغان تا حدود نیشابور است و او در ولایت گرگان توقف داشت و نسلش در استراباد و مازندران زیاد شد بعد از وفات سرتاق نویان در عهد غازان خان مملکت او بقاجار خان ولدش داده شد اجداد قاجار خان را کویانک میگفته اند که در لغت مغول بمعنی خان بزرگ و پادشاه است و میسرهٔ لشکر قیامت اثر چنگیز خان را همواره ایشان داشته اند

داشته اند و در رکاب آن پادشاه ذیجاه همت به تسخیر جهان و تدمیر دشمنان می گماشته اند بالجمله نسل ایل جلیل قاجار از قاجار خان پسر سرتاق نویان است که در ولایت گرگان مسکن داشته بعد از آنکه دولت آل چنگیز برچیده شد شیخ حسن نویان و پسرش سلطان اویس که از ترکمانان آق قویونلو و در نسب عالیه با سلسلهٔ جلیلهٔ قاجاریه شریک و همزانو میباشند بر سریر حکمرانی متمکن و تا اواخر دولت سلاطین گورکانی و اوایل شوکت شاه اسمعیل صفوی در اخلاط و دیار بکر و عراق و فارس فرمانفرما و ساکن بوده اند ذکر مآثر ایشان در کتب تواریخ با بسط وجهی مسطور است بعد از آنکه نوبت سلطنت بنواب شاه عباس ماضی صفوی رسید از کثرت و جمعیت و شوکت و شهامت ایل جلیل قاجار زیاده متوهم گردید و طوایف را از هم جدا ساخته متفرق گردانید جمعی را بمرو شاهیجان کوچانیده در برابر اوزبکیه نگاه داشت و برخی را در ولایات گنجه و ایروان در مقابل رومی و ارامنه گذاشت و قومی دیگر را که بوفور شجاعت و دلاوری و رسوم شهامت و سروری از سایرین ممتاز بودند در ولایت استراباد که موطن اصلی ایشان است بدفع ترکمانان دشت گماشت سلسلهٔ جلیلهٔ شاهنشاه صاحبقران خلد الله ملکه از طایفهٔ علیهٔ قوانلوست که بحکم شاه عباس صفوی در استراباد همواره جلیس سریر سروری و متمکن مسند مهتری بوده پیوسته با ترکمانیهٔ دشت مجاهدات و مجادلات دلیرانه مینموده اند

ذکر احوال نواب فتحعلی خان اعلی جد صاحبقران زمان

تفصیل احوال اجداد بیهمال صاحبقران خجسته خصال را مرحوم مولانا محمد ساروی بحکم سلطان شهید محمد شاه قاجار تاریخی نوشته احتیاج بتفصیل مجدد نیست ولی تا رشتهٔ کلام بیکدیگر پیوسته باشد بذکر شطری از اوضاع هر یک اشاره میرود در بدایت فترت دولت شاه سلطان حسین صفوی محمد خان نامی ترکمان بداعیهٔ سروری برخاست و در دشت گرگان هنگامه ها آراست قلعهٔ مبارک آباد اق قلعه را مأمن کرده با جمعی از تبعهٔ خویش در آن مأمن مسکن آورد نواب فتحعلی خان که اعلی جد حضرت صاحبقران مؤید و مهین این شهریار امجد و در ولایت استراباد و مازندران زینت آرای دیوان و مسند بوده جمعی از طایفهٔ یموت را برداشت و روی بمبارک آباد اق قلعه گذاشت و بسعی اصلمس بیک قاجار زیاک که مستحفظ قلعه و سرکشیکچی محمد خان بود قلعه را مسخر و خان ناکام را با وزیرش میرزا احمد نام گرفته بکشت و استراباد را دار الاماره ساخت شاه بیک نام کرد جهان بیگلو در فندرسک مستقل بود و تعدیات بجابرین و مجاورین زیاده مینمود فضلعلی بیک شام بیاتی و محمد حسین خان قراخانلو

و محمد تقی بیک سرکشیک نواب فتحعلی خان را برخود امیر کردند و بر سر لشکر بیک تاخته او را روانهٔ دیار عدم نمودند فضلعلی بیک
و محمد تقی بیک با نواب خان خلاف ورزیدند و بانتقامی که باید رسیدند در آخر دولت شاه سلطان حسین صفوی که جماعت
بد عاقبت افغان در حومهٔ دار السلطنهٔ اصفهان رایت زبردستی افراشته بودند نواب فتحعلی خان امداد سلسلهٔ
علیهٔ صفویه را پیشنهاد خاطر جلادت نهاد و معادل یکهزار نفر سوار از ترکان قاجار و ترکمانان خونخوار احتشاد
و با عزمی ثابت روی بآن دیار خلد اتحاد آورد و بحملات دلیرانه و محاربات مردانه جماعت افغان را اسمان گرای
کرد امنای آن دولت که منتظر روز نکبت بودند بتوهم اینکه هرگاه آن امیر مؤید از ظهور حسن خدمات مبسوط الید شود
ضبط نظام امور مملکت و سلطنت بی شبهه باو محول آید و آن خائنان امین بالمره بی دخل و معطل خواهند ماند لهذا از حضرت
شاهی آن امیر مؤید را بداعیهٔ خودسری و سروری نسبت دادند و رفتار شاه را با او در ازای آنهمه خدمات دل پسند بطورهای
دیگر بنا نهادند نواب فتحعلی خان با خاطری رنجیده از حمایت گذشت و جمعیت خود را برداشته روانهٔ استراباد گشت
بعد از آنکه جماعت افغان در ولایت اصفهان استیلا یافتند و بطریقیکه در تواریخ مسطور است آن پادشاه سعید را شهید کرده
باجمعیتی کثیر باشارهٔ اشرف افغان بتسخیر ری شتافتند نواب فتحعلی خان بالشکری بی پایان خیل افغان را استقبال کرده
در قلعهٔ ابراهیم آباد و ورامین ری صف مجادلت آراستند و از ظهر تا شام طوایف کفر و اسلام کینه ها از هم خواستند
در شب آن روز بنواب خان خبر رسید که شاه طهماسب ولد ارشد شاه سلطان حسین که قبل از تسخیر اصفهان بجهت چارهٔ کار
از آنجا بیرون آمده در بلدهٔ طیبهٔ اشرف مازندران طالب سلطنت ایران است نواب فتحعلی خان اعانت شاه والاجاه را
از ابراهیم آباد و ورامین ایلغار کرده خواست باردوی شاهی ملحق شود امنای سخیف الرای باز بتوهمات سابقه
عزیمت او را در نظر پادشاهی بطورهای دیگر جلوه دادند بالاخره از وفور سعایت ایشان در سنهٔ یکهزار و یکصد و
سی و هفت شاه و خان را در خارج بلدهٔ اشرف جنگ سلطانی واقع و شاه طهماسب شکستی فاحش یافته اسیر سرپنجهٔ
تقدیر شد نواب فتحعلی خان کمال احترام از او منظور داشته بولایت استراباد بردش و پس از قلیل مدتی لشکری جمع
نموده در رکاب شاه والاجاه روی بخراسان آورد ارض اقدس را تسخیر کرد و بسبب حسن این خدمات در سلطنت و مملکت
صاحب اختیار و کارگذار شد نادرشاه افشار که از سکنهٔ ابیورد من محال مرو شاهیجان و در آن اوقات در خراسان

نافذالفرمان

نافذالفرمان بود عروج بر مدارج سروری را در مادهٔ خویش خیال مینمود نواب فتحعلی خان را با آن همه جوهر رشادت
و شهامت مخل کار خود یافت و بتمهید امنای بداختر آن دولت نکبت آیت در چهاردهم شهر صفر المظفر سنهٔ
یکهزار و یکصد و سی و نه هجری او را از میان برداشته بوادی استیلا شتافت از عجائب غرائب اینکه در آن سفر نواب فتحعلیخان
در اردوی شاه طهماسب در چادر همین نادرشاه که نذر قلیخانش میگفتند مهمان بود و آن بی انصاف چند نفر از طایفهٔ
قاجار را که در دربار شهریار صفوی آثار نوکر بودند و ادعای خونی با آن زیبندهٔ تخت و افسر مینمودند فریب داد
و نزدیک بغروب آفتاب خود بدربار پادشاهی شتافت آن بی دینان را بچادر خود بقتل آن خان جلادت بنیاد و رشادت
و این بدنامی جاودانی را بجهت خود بیادگار نهاد **شعر** بروا زخانه گردون بدر و نان مطلب ـ کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را
از قراریکه در تاریخ جهانگشای نادری مسطور است بعد از آنکه بعد از شاه طهماسب بر کل ایران مسلط شد و رایت عزیمت بهندوستان را
برکشود نواب شاه طهماسب را نیز بعقب فتحعلیخان روان نمود **شعر** سر ناسزایان برافراشتن ـ وز ایشان امید بهی داشتن
سر رشتهٔ خویش گم کردن است ـ بجیب اندرون مار پروردن است ـ قدرت بیچونی را ملاحظه باید کرد که در همان حوالی
ولایت خبوشان که این عمل ناپسندیده را با آن خان ارجمند نمود مخالفینش سر از تن بریدند و تن نازپرورش را در خون کشیدند
فاعتبروا یا اولی الابصار

ذکر حالات و فتوحات نواب محمد حسن خان و خاتمه کار آن شهریار جلادت نشان و شمهٔ از احوال نواب حسینقلی خان الملقب بجهان سوز شاه

از نواب فتحعلیخان
دو خلف مخلف آمد یکی خاقان کشورگیر نواب محمد حسن خان و دیگری محمد حسین خان که در زمان طفلی پدر بسرای فانی نمود نواب
محمد حسنخان در عنفوان جوانی روزی در سر اسب دوانی با محمد زمان بیک ولد محمد حسین خان قوانلو سالموی قاجار که از جانب پدر
نایب استراباد بود منازعه کرده روی بدشت ترکمان آورد و جمعیتی از آن طایفه جمع و با مهیا و بر سر استراباد رفته شهر را مسخر
ساخت و محمد زمان بیک مزبور فرار و نزد بهبود خان افشار که از جانب نادرشاه سردار آن دیار و در کنار رودخانه اتک قرار داشت
شتافت و سردار مزبور با معادل شش هزار لشکر بعزم مجادله با نواب محمد حسن خان باستراباد رفته در ساحل رود گرگان
جنگی نمایان واقع و سردار مزبور شکست یافت این خبر در دیار موصل بنادرشاه رسید محمد حسین قاجار را با لشکری بسیار
بتلافی فرستاد محمد حسین خان با بهبود خان استراباد را اگرفته خراب کردند و از ذوی قاجار و تبعه کله منارها ساختند

نواب محمدحسن خان فرصت تلافی نداشت باز روی بدشت ترکمان گذاشت سالی بیست در آنجا بفراغت میزیست
ولی چون نادرشاه او را از ترکمانان خواسته بود هرگز در آبادانی منزل نمینمود در سال و ماه یکه سوار در دشت و کوه میگردید
و از گوشت شکار زندگانی خود را میگذرانید یخنج نامی بیوت از حال وی اطلاع داشت گاه و بیگاه اوقات در انجام مهام
ما یحتاج او می گماشت بالجمله در آن دشت سالی بیست باین سیاق زیست تا دیده بخت بر قتل نادرشاه گریست مشهور است
که وقتی در حضور نادرشاه سخن از دانه یاقوت چهارده مثقالی رفته و با حسینعلی خان معیر الممالک گفته بود که یاقوت چهارده مثقالی
محمدحسن خان قاجار است که از دست ما بیرون رفته است بالجمله بعد از قتل نادرشاه محمدحسن خان از دشت برگشت و استراباد
و مازندران را مسخر نمود و روز بروز بر ارتفاع دولت و شوکت او افزود تا اینکه کریم خان زند با چهل هزار نفر الوار
نکبت پیوند بعزم مجادله آن خاقان ظفرمند باستراباد آمده مدت چهل روز در خارج شهر نشسته از جلادت دلیران
قاجار معادل پانزده هزار نفر از سپاه گمراهش قتیل و موازی دوازده هزار نفر اسیر و شجاع الدین خان سردار نامدارش
مقتول و خود اسباب سلطنت را گذاشته باصفهان گریخت نواب محمدحسن خان عزیمت عراق کرد در اشرف مازندران
محمدولی خان قاجار و مقیم خان سارولی به تنبیه جماعت لاریجانی خیره سر که کریم خان را سواد لشکر شده بودند فرستاد بعد از ورود
ایشان به آمل از بی اعتدالی محمدولی خان اهالی آمل و حوالی بر او شوریده و او را گرفته محبوس کردند و بر دور مقیم خان جمع گشته
او را بر خویش امیر ساختند و در توقف ساری بنواختن کوس خلاف پرداختند نواب محمدحسن خان از اشرف بساری شتافت
و مقیم خان در دعوا زخم گلوله زنبورک یافت و پس از گرفتاری در آتش غضب شهریاری سوخته روی از عالم بر تافت بعضی
از اهالی مازندران مقتول و برخی مصادره گشته و مبلغ بیست هزار تومان نقد بجریمه خیانت داده گذشت خاقانی را
مشمول آمدند در آن اوقات احمدشاه ابدالی از هرات و قندهار رایت استقلال برافراشت خراسان را مسخر کرده شاه پسند خان
افغان از جانب او با پانزده هزار لشکر بعزم تسخیر استراباد بشهر سبزوار روی آورد و جمعی از امرای خراسان با عیال
و متعلقان فرار و بدامغان آمدند نواب محمدحسن خان محمدحسین خان دولوی قاجار را با معادل چهارده هزار لشکر بدفع او
مامور و سردار مزبور شکست یافته با احمدشاه پیوست نواب محمدحسن خان بعد از این فتح نمایان با لشکری بیکران
روانه تسخیر اصفهان شد یکدفعه با کریم خان زند مجادله نموده محمد خان زند را که از شجاعان روزگار بود در دعوای

قدری

قدری از کله آتش را شمشیر پراننده مشهور به بی کله بود با هفتاد تن از دلیران زند اسیر و بساری فرستاده اصفهان را
مسخر کرد یکدفعه دیگر در قریه گلون آباد اصفهان با کریم خان مصاف کرده او را شکست داد و روی سعادت بتسخیر
قزوین و گیلان نهاد آزاد خان افغان در شهر ارومیه مسکن داشت خاقان مظفر دفع او را باذربایجان شتافت
آزاد خان با بیست هزار افغان روی بمجادله آورد چون کوچ افاغنه در ارومی بودند در اول جان فشانی کرده شکست دادند
و در آخر شکست خورده روی بباز پس نهادند آزاد خان با کوچ و معدودی بطرف تفلیس فرار نمود نواب محمدحسن خان
معادل یکهزار خانوار از افغان و ازبک را جمع نموده از راه گیلان بمازندران فرستاد و خود با حشمی انبوه روی بفارس
آورده کریم خان را محاصره نمود خیل قاجار بمواضعه زندیه غدار بیوفائی را شعار وارد وی با آن عظمت متفرق و نواب
محمدحسن خان با شرذمه خود را از دور شیراز بمازندران کشید و در شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو
از دست دو سه تن از جماعت قاجار غدار شربت شهادت چشید اللهم اغفره **ذکر احوال و اوضاع اولاد امجاد نواب
محمدحسن خان و پدر و عم بزرگوار حضرت صاحبقران** ** بعد از قضیه قتل محمدحسن خان مغفور کریم خان
مغرور را این ماتم عروسی شد و منت پذیر از سپهر آبنوسی عراق و فارسش مسلم گشت و با لشکری انبوه روی
بطرف طبرستان آورده استراباد را خراب ساخت و تفریق سلسله جلیله قاجاریه پرداخت اخلاف نواب محمدحسن خان را
که چون سپهر تسعه نه بودند از هم جدا کرد برخی را با منسوبان در دار السلطنه قزوین سپرد و دو تن از ایشان را که نیرین
چرخ جلالت و اخترین اوج نبالت و هر دو از یک مطلع طالع و عرصه جهان را چون ماه و خورشید لامع بودند و اولاد امجاد او را
استوار شد و سزاوار جلوس در ایوان و مسند مینمودند با متعلقان بدار العلم شیراز آورد یکی اعلیحضرت فردوس منزلت
محمدشاه قاجار انار الله برهانه است که صاحبقران تاجدار را عم بزرگوار است و دیگری نواب معز السلطنه حسینقلی خان ملقب
به جهانسوز شاه که شهریار با اقتدار را پدر عالیمقدار بالجمله هر دو را از مسند بزرگی همواره با خویشتن جلیس داشتی و در مهمات
مشکله قرار کار را بر صوابدید رای رزین ایشان گذاشتی و در مراسم میزبانی و مهمان نوازی پیوسته همتی ملوکانه گماشتی
ولی غافل از اینکه خوان نعمت گستردن و شیر شرزه بخانه آوردن دشمن پروردن و پنجه بخون خویش فرو بردن است
لمؤلفه با آنکه دانم دشمنی جای تو در دل داده ام * مهمان صاحب خانه کش در خانه منزل داده ام * بعد از دو سال نواب

حسینقلی خان باذن کریم خان از شیراز به استراباد آمده و در آن نواحی افرازندهٔ رایت استبداد شد قائمین پدر بلند
اختر را ببزا رسانید و با کریم خان بر هم زن بنیان موافقت گردید محمد خان سواد کوهی را که امیری با اقتدار و از جانب
کریم خان حاکم بالاستقلال مازندران بهشت آثار بود بیک تاختن از مرکب حیات پیاده نمود و ترکانیه دشت را
از ضرب تیغش خون از رود گرکان گذشت و بر رودخانهٔ اتک جاری گشت کریم خان از استماع این نوع جلادت
و شهامت باطناً واهمه برداشت و با سلطان شهید که در شیراز بود سوء سلوک بنا گذاشت بالاخره نواب حسینقلی خان
بسبب سلامتی ذات برادر بزرگوار و نصایح شفقانهٔ آن عالیمقدار از جلادتی که داشت دست کشید و در گوشهٔ آرمیده
بکار صید و شکار مشغول گردید چون در ولایت دامغان قری و مزارع فراوان داشت لهذا بنیان توقف را
در آن مکان گذاشت اگرچه از هر طرف دشمنانش در کمین بودند و دست دراز از آستین ولی چون گوهر تابناک
این برگزیدهٔ خالق آب و خاک در صدف وجودش بودیعت بود حفظ خدائی از تعرض اضدادش محافظت مینمود
در میان طایفهٔ عزالدین لوی قاجار زهرهٔ زهرائی از اوج عزت برگزید و او را پس از خواستگاری و طول فراخور
دستگاه شوکت و شهریاری بحرم محترم خویش آورده آرام گزین گردید پس از اندک زمانی نور خدائی در قالب بشری
جا گرفت و روح قدسی در کالبد عنصری مأوا مؤلفه شد چو آورد گذر روح قدس در گلشن * مریم باغ بعیسی بهار آبستن *

ذکر ولادت باسعادت اعلیحضرت صاحبقران چون مشیت ازلی بامنیت بلاد تعلق پذیرد و قدرت
لم یزلی بر فاهیت عباد قرار گیرد از فراهم آوردن اسباب ناگزیر است و اجتماع اوضاع لازم تقدیر روشنی
شبستان جهان را طلوع مهر فروزان در کار است و آرایش عرصهٔ گلستان را ظهور بهار خرم سزاوار قالب آدم
بی مدد روح القدس تکوین نپذیرد و عرصهٔ عالم بی وجود حضرت آدم آرام نگیرد دفع قبطیان است بوجود پاک حضرت کلیم
بسته است و شکست رایت یهود کفر علامت بگوهر تابناک جناب مسیح پیوسته است خاک مرده را آب حیات
رحمت زنده سازد و پیکر جنود ابلیس را شعلهٔ شهاب عظمت گدازد دفع زهر جان گزای لم نوشدارو میسر است
و رفع ضحاک ستم بظهور فریدون جم بلیور بالجمله در روز سعادت اندوز ششم شهر جمادی الاولی سنه یکهزار و یکصد و شصت و شش
هجری مطابق با سال فرخ مآل توشقان ئیل ترکی تحقیقاً شش ساعت و پنجاه دقیقه از طلوع آفتاب گذشته بافق بلدهٔ طیبه

دامغان بطالع نهم درجهٔ عقرب این مهر تابان اوج سلطنت چون طفل خورشید رخشان که هر صباح از مشیمهٔ
مام گردون بدر آید از مطلع رحم عزت طالع شد و عرصهٔ جهان را از فروغ مهر چهر فروزان ساطع و لامع آمد از پستان
دایهٔ عزت شیر دولت بمکید و در دامان مادر شوکت آرمید طلسم سلطنت و جهانداریش حرز بازو شد وجوب
سنبلهٔ سپهر جلالت و شهریاریش همسنگ ترازو قنداقهٔ تاجداری پایهٔ راحتش گردید و مهد عالم مداری اورنگ
استراحت چون عرصهٔ روزگار را خاقانی بلند مقدار است خاقان روزگار تاریخ ولادت باسعادتش شد
و خاقانیت روزگار را این عبارت اشارتی با بشارت آمد آن مولد باشرافت اکنون بمولودخانه معروف است
و آن روز باسعادت بعید مولود موصوف جمعی از خدام در آن حرم عرش مقام بخدمتگذاری موصولند و هر صبح و شام
باطعام مجره و ایتام مشغول در آن روز مسرت اندوز بهجت چون روز سعید نوروز عشرت آموز است و در هر یک از ولایات
ممالک محروسه جشنی فیروز خاصه در دارالخلافهٔ طهران که مقر خلافت خاقان گردون توان است بمثابهٔ نوروز فیروز
جشنی مهنا بر پا و نوبتخانهٔ سلطنت از شام تا بام بلند آواست روز صلای نعمت است و اکابر و اصاغر ریزه خوار
خوان رحمت همت دریا نوال خاقانی شامل احوال خادم و عاصی است و محبوسان زندان قهر قهرمانی را نوبت خلاصی
نواب ضیاء السلطنة العلیه صبیهٔ مرضیهٔ سرکار شوکت بهیه مباشر کار این سور پر سرور است و جیب و دامان عموم
چاکران دربار دولت عظمی از ریزش دست حق پرستش چون دریا و کان معمور این غزل زاده از طبع مؤلف در
محافل سرور ذکر زبان مغنیان بزم سور است و گوش مستمعین از استماع آن پر از لئالی منثور وهی هذه لمؤلفه
تبارک الله از ذات آن چنان مولود * که از وجودش منحوس اختران مسعود * حکیم را غم بیهوده در تفکر ذات *
کمال ذات عیان از صفات این مولود * که تجلی ذاتش ز کارخانهٔ غیب * تجلیات عیان بود تا بملک شهود *
نه بو البشر ولی اندر صوامع ملکوت * باین وجود مبارک مقربان بسجود * زهی وجود که در روزگار ایجادش *
چه جودها که نمود آفرید گار وجود * ستوده مام جهان را دگر چه غم ز فنا است * که این چنین خلفی زاد و تا ابد آسود *
اگر چو کعبه شود دامغان مدار عجب * چرا که یافت شرافت ز فر این مولود * جهان بتازگی امروز کاین همایون روز *
نمونه ایست ز مولود خسرو محمود * ستوده فتحعلی شه که بود نظم جهان * ز آفرینش او کردگار را مقصود *

نشان سالش خاقان روزکار آمد ❊ که روزکارش خاقانی جهان فرمود ❊ مباد معدوم این روزکار زانکه بود ❊
بروزکاران اسباب خرمی موجود ❊ شد آفرینش من خاوری بعهد ملک ❊ عطیه بود این هم زفضل رب ودود ❊
خلاصه بعد از آنکه این ولد با سعادت در سنین دولت بهفت رسید دست قضا بساط زندکانی نواب جهانبانی شاه را
درهم پیچید در شب چهارشنبه بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و یکصد و نود و یک در میانه راه استراباد و دامغان
که با عیال خود میرفت بدست چند تن از ترکمانیه شوم موت کشته شد و طومار عمرش در نوشته آمد بعد از رحلت
خلفی دیکر نیز از او بوجود آمد که صاحبقران مظفر را برادر کهتر است و همنام پدر عالی کهر عم بزرکوار شاهنشاه
تاجدار محمد شاه قاجار که در دار العلم شیراز بود بعد از استماع خبر شهادت برادر بلند اختر ملاقات این برازنده تخت
و افسر را آرزو نمود شاهنشاه مؤید اقبال امر عم مظفر را لازم شمرده عزیمت شیراز کرده چندی در آن دیار خلد اثر
و مصاحبت آن شهریار توانکر بسر برد و پس از اطفاء نایره شوق روی سعادت بوطن آورد از قراریکه مشهور
و معروفست کریم خان زند در آن سن طفولیت از بشره همایونش آثار صولت و صلابت سلطنت تفرس مینمود
و پیوسته در حضور همایونش این نکته را بحضار محفل میرود از غرایب اوضاعی که در آن زمان از عم بزرکوارش تراوش
کرده بود اکثر اوقات در نزد امینان دولت مذکور میفرمود از آنجمله داستان غیرت عم اکرم را چنین میسرایید
که در هنکام سلام عام که در مجلس خاص نزد کریم خان نشسته بود و کریم خان دل بصحبت اهل حضور بسته چاقوی فرنکی
از جیب مبارک بر می‌آورد و فرش زیر پای خود را از ضرب کزلک پاره پاره میکرد مباشرین بزم از پیشخدمت و فراش
در خدمتش تظلم می‌آوردند و عجز میکردند که این چه احوال است بر جان ضعیف ما رحم فرمای و این عمل را
ترک نمای در جواب میفرمود اکنون که قدرت خصومت بنوعی دیکر ندارم اینقدر هم غنیمت است

ذکر انتقال دولت زندیه باین سلسله ارجمند و بیان مختصری از حالات و فتوحات خاقان شهید ظفر مند تا هنکام ولیعهدی خاقان عدو بند

در روز سه شنبه سیزدهم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و یکصد و
نود و سه کریم خان زند در دار العلم شیراز بهشت مانند تخت را تخته بدل ساخته درکذشت و تاریخ فوت او از کلک
فصحای آن عصر باین آئین بر صفحه مرقوم کشت تاریخ کریم خان چو ازین دار سپنج درکذشت ❊ سه از نود و نود از صد و صد از هزار کذشت ❊

خاقان

خاقان مغفور محمد شاه قاجار که شاهنشاه صاحبقران را عم بزرکوار است از یاری اقبال و یاوری بخت سعادت اتصال
در روز مزبور بسبب نحوست سیزده با برادران کهتر خود جعفر قلیخان و مهدیقلیخان و جمعی دیکر از خویشان و ارادت کیشان
سوار کشته در ارباغ حومه شیراز مشغول صید و شکار بود که ناکهان این خبر بهجت توامان را از مخبری صادق شنیده
از همان خارج شهر مزبور با برادران صداقت دستور کران رکاب سبکعنان کردیده و در عرض سه روز بدار السلطنه
اصفهان بهشت نشان رسید و از آنجا ایلغار کرده در دار الخلافه طهران ابدال خان کرد جهان بکلو با سایر روسای
اکراد بخدمتش تشرف جستند روانه مازندران شد مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان برادرانش که تا آن زمان منتظر
چنین روزی بودند بیوفائی کرده از استراباد به بارفروش آمدند و جمعی را بر سر راه برادر بلند اختر فرستاده او را
سد راه شدند رضا قلیخان برادر دیکرش نیز از خاقان شهید جدا کشته در بارفروش با ایشان پیوست جعفر قلیخان
باستمالت برادران روانه شد پند ناصح مشفق سودمند نیفتاد و از بارفروش بیرون آمده با برادر مهتر صف مجادلت آراستند
رضا قلیخان از رفاقت ایشان پا کشیده به بارفروش رسید مرتضی قلیخان شکست یافت و خاقان مظفر داخل بلده بارفروش
شد در آن وقت علیمرادخان برادر زاده کریم خان زند دعوی سروری میکرد سپاهی جرار بتسخیر مازندران فرستاد و از سلطان
سعید شکست فاحش دیده بطهران بر کردیدند سلطان سعید عزیمت اصفهان داشت که باز برادران هرزه درا بیوفائی
آغاز نهادند و کنجینه مخالفت را بر کشادند کوتاهی سخن از هنکام ورود خسرو مسعود بمازندران که سنه یکهزار و یکصد و
نود و سه بود تا نود و نه که مدت هفت سال است بی اندامی برخی از برادران او را در سامان مازندران و طهران معطل داشت
از آنجمله در سال یکهزار و یکصد و نود و پنج رضا قلیخان که باستمالت جماعت لاریجانی مامور بود علی الغفله به بارفروش در آمده
و سلطان سعید را دستکیر کرده بمحال بندپی مازندران فرستاده حاجی خانجان جلالخور حاکم بندپی او را در جنکل محبوس
نهاد برادران دیکر جمعیت کرده و رضا قلیخان را شکست داده و پادشاه جهانکیر را از حبس بندپی بر آوردند و چهار
سال بسفر سمنان و دامغان و بسطام رفت و در سال دیکر تا چمن کوران دشت آذربایجان حرکت و در سلطانیه
ییلاق نمود بالجمله درین هفت سال نه فرصت کاری شد نه برادران از مخالفت طرفی بستند رضا قلیخان بعد از توسل
بعلیمرادخان و صادق خان زند بخراسان رفته فوت شد مرتضی قلیخان خواست نزد علیمرادخان رود خبر فوت او را در قم شنیده

عازم رشت شد واز راه دریای خزر بحاجی ترخان واز آنجا نزد کترین ثانی ملقب بخورشید کلاه پادشاه روس
رفت وبعد از چندی نعش او را بایران آوردند مصطفی قلیخان از دو دیده نابینا شد کسی که از برادران خلاف نکرد
مهدیقلی خان بود علیقلی خان هم در زمان سلطان شهید بد نبود بالجمله در سالی که سلطان شهید از حبس بندبلا
نجات یافت شاهنشاه صاحبقران دوازده ساله بود سلطان سعید چون از ناصیه احوالش ادراک فور شجاعت
وسخاوت وعدالت وسیاست مینمود روز بروز بر مراتب عزت واقتدارش می افزود وآن ذات کامل الصفات را
بر جمیع برادران ومتعلقان ترجیح میداشت وهمت ارجمند بتربیت گوهر بلندش می گماشت در اسفار قریب وبعید بجای عم سعید
جالس مسند خلافت تایید بود ودر حضور وغیاب آن حضرت مباشر مهمات سدیده بالجمله علیمرادخان زند دو دفعه لشکر
بمازندران فرستاد در اول مرادخان زند سردار بود وبسعی جعفرقلیخان شکست یافت ودر ثانی شیخ ویس خان ولد
خود را با جمعیتی از اشرار بتسخیر استراباد مامور کرد شیخ ویس خان در بلدهٔ ساری توقف ومحمد طاهرخان زند را
با سپاهی بیکران بآن سامان فرستاد تدابیر صائبهٔ سلطان سعید اردوی او را متفرق ساخت محمد طاهرخان دستگیر
ومقتول شد شیخ ویس خان نیز فرارا از ساری بعلیمرادخان پیوست ساقی روزگار علیمرادخان را پیمانهٔ مرگ چشانید
وبرادر بطنی او جعفرخان که در کردستان بود باصفهان آمد ومدعی سروری گردید سلطان سعید در چهاردهم شهر
ربیع الاول سنهٔ یکهزار ویکصد ونود ونه از استراباد عزیمت عراق فرمود وولایات قم وکاشان را مسخر نموده
روی باصفهان آورد جعفرخان تاب مقاومت نیاورده عزیمت شیراز کرد خاقان مسعود بسمت جبال بختیاری
پی سپار ود در منزل قهیز چارمحال لشکر آن طایفه را برهم زد واکثری را طعمهٔ شمشیر آبدار نمود در سنهٔ یکهزار و
دویست ویک بر سر گیلان لشکر رانده متصرف گردید هدایت الله خان حاکم آنجا خواست از انزلی
بباد کوبه فرار کند یکی از غلامان او را بهرهٔ آتشین تفنگ از پای درآورد وسرش را بخدمت سلطان سعید برد
در سنهٔ یکهزار ودویست ودو باز سفر اصفهان فرمود وعلیخان افشار خساوی را بجرم خیانت کور نمود جعفرخان
زند از شیراز بر سر یزد رفت واز میر محمدخان طبسی شکست خورد میر محمدخان مزبور مغرور شده باصفهان تاخت
وجعفرقلیخان بحکم سلطان سعید در بلوک رودشت اصفهان او را شکست داده روانهٔ طبس ساخت خاقان سعید

عزیمت

عزیمت فارس کرده از مشهد مادر سلیمان مراجعت باصفهان واز آنجا بطهران برگشت در سنهٔ یکهزار ودویست وسه
در شیراز جعفرخان زند از سعایت دو سه نفر از اشرار زندیه وغیره کشته شد لطفعلی خان ولدش از لار بشیراز آمده
قاتلین پدر را بسزا رسانید خاقان مغفور باز عزیمت فارس فرمود لطفعلی خان موازی بیست هزار نفر جمعیت از الوا
فراهم آورده در صحرای قصرالدشت حومهٔ شیراز مشهور بمسجد بردی یکنفر سنگی شهر ملاقی دست داده خان زند شکست خورده
وبشیراز رفته دروازه را در بست بیجده هزار پیاده وجمعی از امرای الوار دستگیر شدند در آن سال تسخیر شهر میسور نبود
لهذا سلطان سعید مراجعت بطهران فرمود وشاهنشاه صاحبقران خلد الله ملکه را بسبب انتظام امور عراق واطلاع
از اوضاع فارس وکرمان با لشکر بیکران بتوقف چمن کندمان روان ومحمد حسین خان ونصرالله خان قراگوزلو را در رکاب
باسعادتش مامور آن سامان نموده خود بسبب جسارت صادق خان کرد شقاقی ایلغار کرده در یکشب بیست وچهار فرسنگ
راه رانده بسراب خراب رسید واز افروختن آتش انتقام دود خانه های اکراد بدنهاد را بکرهٔ اثیر رسانید صادق خان
بقراباغ گریخت وسلطان سعید بدارالسلطنهٔ تبریز شتافته امرای آذربایجان بحضرتش تقرب جستند مگر محمد قلیخان
افشار حاکم ارومی وحشت کرده بمحال اشنو فرار وپس از نهب اموال مطمئن شده بار دو پیوست در خلال این احوال
خبر شورش لطفعلی خان زند را شنیده از آذربایجان بصوب عراق عازم گردید تبیین این مقال آنکه پس از نزول موکب
اجلال حضرت صاحبقران بمحال بچمن کندمان لطفعلیخان هوای خام مجادله با آن برگزیدهٔ حضرت ذوالجلال بر سر افتاد
وبا بیست هزار کس از ابطال رجال از شیراز روی بمحال سمیرم نهاد صاحبقران بیهمال عزم لطفعلی خان را فوزی عظیم
شمرده از چمن کندمان روی بمحال قمشه آورد لطفعلی خان در شبی که مست از شراب ناب ودیدهٔ بختش در خواب بود عبدالرحیم خان
ومحمد علیخان برادران حاجی ابراهیم خان شیرازی بپشت گرمی موکب صاحبقران ظفر آیت که در قمشه استقرار داشت اردوی
او را برهم زده روانهٔ شیراز شدند ولطفعلی خان با دویست نفر سوار از الوار فرار وبطرف شیراز ایلغار کرد دروازهای
شهر را چون باب بخت بسته یافت وبجانب دشتستانات وبندر ریک شتافت شاهنشاه مظفر از محال قمشه نزول اجلال
بدارالسلطنهٔ اصفهان فرمود وکوس بشارت را بلند آواز نمود حاجی ابراهیم خان نگاهداری فارس را با چنین کاری
بزرگ در قوهٔ قدرت خود ندید لهذا ملتجی بدرگاه فلکجاه سلطان سعید گردید در سنهٔ یکهزار ودویست وشش سلطان سعید حضرت

صاحبقران رشید را در دار الخلافهٔ طهران برجای خویش نشانیده بصوب مملکت فارس عزیمت کرائید قبل از وقت
مصطفی خان دولوی قاجار را با میرزا رضاقلی نوائی صاحب دیوان انشاء بمعادل سه هزار کس بآن جانب مأمور
و میرزا رضاقلی اموال لطفعلی خان را از جواهر سواره و پیاده و نقد و غیره ضبط کرده باصفهان فرستاد لطفعلی خان
از بندر ریک جمعیتی آراست و با مصطفی خان مقابله کرده او را شکست داد پس از آن جان محمد خان دولوی قاجار
بسرداری مأمور و در مسجد بردی شیراز با خان زند جدال نموده شکست خورد و جمعی از امرای قاجار در آن گیرودار گرفتار شدند
سلطان سعید خود روی سعادت انباز بشیراز آورد در بلوک ابج لطفعلی خان شبیخون باردوی همایون برد و کاری
نساخت حاجی ابراهیم خان و عمال و اعیان فارس باردوی اعلی شرف و از التفات گوناگون قرین انواع عز و شرف
شدند سلطان سعید داخل شیراز و اولاد و متعلقان امرای زند را از کریم خان و لطفعلی خان کوچانیده روانهٔ مازندران ساخت
و حاجی ابراهیم خان را در ازای آن همه خدمات شایان بمنصب بلند ایالت مملکت فارس نواخت و رجعت دار الخلافهٔ
طهران سمند نصرت در تاخت در سنهٔ یکهزار و دویست و هفت صاحبقران کشورگیر را بتسخیر ولایت کرمان و قلاع بم
و نرماشیر مأمور نمود و خود در چمن آس پاس فارس نزول اجلال فرمود جان محمد خان دولوی قاجار بخرابی قلعهٔ شیراز
که از بناهای کریم خان زند و بروج و باره کلا از آجر سفید پخته و بغایت مستحکم و استوار بود پای عزیمت بر گشود یکی از فصحای
آن عهد رباعی درین فقره گفته والحق گوهر معنی نیکو سفته است رباعی کردون بزمانه خاک غم بیخت دریغ ❊
باشهد طرب زهر غم آمیخت دریغ ❊ از کینهٔ دور فلک جور سرشت ❊ شیرازهٔ شیراز ز هم ریخت دریغ ❊
در هفتم شهر ذی حجة الحرام مذکور قلعهٔ کرمان از همت این خسرو گردون توان مسخر و قلعه جات بم و نرماشیر تا حدود سیستان
و بلوچستان بتصرف غازیان مظفر درآمد صاحبقران قلعه‌گشا جمعی از معارف آن ولایت را با پیشکشهای فراوان
و مالیات دیوان قدر بنیان بصوب اردوی اعلی روان و خود بعد از انتظام امور آن سامان در دهم شهر محرم الحرام سنهٔ
یکهزار و دویست و هشت برکاب ظفر عنان برگشت و در دوازدهم شهر صفر المظفر عرصهٔ دار الخلافه را از یمن ورود سلطان
فردوس مکان و خاقان صاحبقران پایه از فردوس برین درگذشت و بفاصلهٔ روزی چند رایات ظفر آیات را بولایت گرگان
و تنبیه ترکمانان یموت و گوکلان حرکت داده از خون آن گروه نکبت پژوه رودی دیگر در کنار رود گرگان بنا نهاد پس از وفور نهب و غارت

وقتل

وقتل بی نهایت کله منارها از رؤس منحوس ایشان ترتیب داده جمعی از معارف را بصیغهٔ گروگان با کوچ و متعلقان
برداشته عازم مقر خلافت شد خانوارهای گروگان ترکمانان را در ارک معلی در همسایگی دولتسرا منزل داد و جیره
و جامهٔ سالیانه از برای ایشان بنا نهاد عزیمت دیار خراسان داشت که خبر طغیان لطفعلی خان در کرمان و مخالفت کرمانیان بسمع
اشرف رسید اولا صاحبقران کشورگیر را بمنقلای موکب ظفر تأثیر با جمعی از دلاوران شیر نظیر نامزد کرد و خود پس از آن
متوکلا علی الله روی براه آورد جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی بیگلربیگی مملکت فارس که بعد از خبر طغیان لطفعلی خان بملاحظات
عقل دوراندیش احضار برکاب نصرت کیش شده بود در منزل پل ولاک قم جبهه بر خاک حضور پرنور سود و در همان روز ورود بمنصب
جلیل وزارت اعظم و لقب نبیل اعتماد الدوله سرافراز و بلافاصله عقاب رایات ظفر بصوب مقصود در پرواز آمد قلعهٔ کرمان را
پس از ورود محصور و حضرت صاحبقران منصور را بخرابی حوالی و حوش و تسخیر قلاع خارجه مأمور ساخت و بعد از انقضای مدت
پنجاه یورش غازیان غیور قلعه بآن استحکام را مفتوح و کوس فیروزی نواخت سه روز متوالی قتل و اسرا اهالی فرمان داد لطفعلی خان
بسمت سیستان پای گریز برگشاد در قلعهٔ بم محمد علی بیک نامی کلانتر آن ولایت اسب نامیش را که معروف بقران بود پی کرد و او را بازو
بسته بدرگاه کی آورد و بعد از کوری روانهٔ طهران و از آنجا بعدم آباد روان شد در بقعهٔ حضرت امامزاده زید بن یحیی دفنش کردند
و پس از چندی فتح الله خان ولدش که در جرگ خواجه سرایان حرم محترم بود نعش او را نقل و تحویل کرده در عتبات عرش درجات
مدفون آوردند بیت چو بد کردی مباش ایمن ز آفات ❊ بدی را خود بدی باشد مکافات ❊ دو قطعه الماس
میراث پدری سلطان سعید مسمی بدریای نور و کوه نور و بعضی جواهر نفیس دیگر باز منتقل بآن شهریار باذل شد صاحبقران مؤید را
بانتظام سایر مهام کرمان گذاشت و خود راه شیراز برداشت بعد از چندی که از سعی صاحبقران مؤید امورات کرمان را
نظامی و مهمات صفحهٔ لار را انتظامی دست داد بر حسب احضار عم بزرگوار بال همت بصوب شیراز برگشاد و در ازای آن همه
زحمات مورد نوازش زیاد گشته از منصب ارجمند ایالت مملکت فارس و لقب ولی‌عهد جهانبانی برخوردار و سلطان سعید بدار الخلافهٔ
جاوید قرار عنان گذار شده در سنهٔ یکهزار و دویست و نه بعزم تسخیر قلعهٔ شوشی عقاب رایات ظفر را بجانب مملکت آذربایجان بلند پرواز
نمود چون تسخیر قلعه بحکم قدر موقوف بوقت دیگر بود سلطان سعید را مراجعت بی نیل مقصود خلاف غیرت مینمود و هم چندی بود
که اریکلی خان والی گرجستانات بسبب تعرض کوه نشینان داغستان پناه بدولت روس برده و از قراری که انشاء الله تعالی

ذکر خواهد شد که اونج نامی از بالاران آن دولت را با جمعیت بجد و دولایت خویش آورده بود لهذا تنبیه آن بدکنش را
در کیش ملت داری واجب شمرده و توکل بر خالق جزو و کل کرده بدیار گرجستان تاخت و شهر تفلیس را مسخر نموده آن ولایت
معمور را از قتل و غارت موفور ویران ساخت و والی مزبور بصوب کاخت و کارتیل گریخت و بولایت قزلر رفته مجدداً
بجهت استمداد بدامان دولت روسیهٔ بدبنیاد آویخت سلطان سعید نه روز در تفلیس توقف کرده از آنجا سمند عزم بولایت
گنجه برانگیخت و ولایات شکی و شیروان را مطیع نمود و ایام زمستان را در قشلاق مغان بسر برده در اواخر فصل مزبور
عود بدار الخلافهٔ طهران فرمود در سنهٔ یکهزار و دویست و ده عازم مملکت خراسان شد و نادر سلطان افشار ولد شاهرخ شاه
از جانب پدر بقندهار رفته بامید استعانت باولاد تیمور شاه افغان پناه برد ارض اقدس مسخر و ایام خودسری اولاد
نادرشاه افشار بسر آمد شاهرخ شاه بعد از دادن گنجهای سیم و زر و سپردن گنجینه های در و گوهر مریض گشته از این عالم درگذشت
مقبرهٔ نادری که کلاً از سنگ رخام مرمر و مشحون بانواع زینت و فر بود از ضرب تیشهٔ انتقام با خاک تیره برابر گشت
بعد از آنکه عرصهٔ خراسان را طولاً و عرضاً متصرف گردید حکام جدید بهر ولایت گزید و در وی سعادت بدار الخلافهٔ طهران
راجع گردانید عظام رمیم نادرشاه افشار و استخوانهای پوسیدهٔ کریم خان زند را که نخواه نخواهی جلو و پدر را از ارض اقدس و دار العلم
شیراز آورده بود در معبر کریاس خلوت نمازخانه واقعه در دار الخلافهٔ طهران که از مستحدثات کریم خان مزبور است دفن نمود و شبان
و روزان از سطح آن عبور میفرمود اکثر اوقات در هنگام عبور لگدی سخت بر آن دو موضع مینواخت و هر یک از آن دو بینوا را
قرین قذف و قدح فراوان میساخت با اینهمه بغض و عداوت چنان معقولیت داشت که در ایام حیات شاهرخ شاه
نام سلطنت و تاج دولت بر سر نگذاشت بعد از مراجعت از خراسان همه همت بر این فقره گماشت افسر دیهیم و سندی
مختصر ترتیب داده این قرار را در دولت عظمی بنیاد کار نهاد و وقتی خاقان مغفور نور الله مضجعه تاریخ جلوس و قتل نادرشاه را
در یک شعر از مؤلف طلب فرمود این قطعه عرض شده موقع قبول یافت تاریخ نادر که شد ضرب المثل هم ببذل هم بعمل *
مقتول از تیغ اجل آمد بهار و رفت دی * از خاوری جویا ملک تاریخ قتل شاه پیش * فی الفور جستم خامه و سوی بر دولی *
از این دولخت آید برون سال جلوس و فوت او * نادرشه افشار بد ۱۱۴۸ نادرشه افشار طی ۱۱۶۰ * ذکر عزیمت سلطان شهید بمملکت
آذربایجان و احضار صاحبقران کشورستان از شیراز و تفویض منصب ولیعهدی دولت جاوید طراز

سلطان

سلطان سعید شهید را بعد از مراجعت از سفر خراسان هوای استخلاص ولایت ارمن و گرفتاری خان شوشی ابراهیم خلیل خان
حاکم قراباغ که تا آن زمان از بادهٔ مخالفت تر دماغ بود در سر افتاد و بمفاد الملوک ملهمون ملهم غیب آیهٔ وافی هدایهٔ کل
من علیها فان را بگوش هوش فرو خواند از وفور فراست و دانائی دریافت که هر بقائی را فنائی لازم است و هر ثباتی را
زوالی جازم روزگار ناپایدار غدار است و سپهر غدار ناپایدار از فرط دوربینی و مآل اندیشی حفظ بنیان سلطنت و حراست
ایوان خلافت و ایمنی رعیت و سپاه و نگاهداری تخت و کلاه خورشیدوار از مطلع خاطر انورش سر بر زد و باحضار
شاهنشاه صاحبقران از دار العلم شیراز فرمان داد پس از وصول موکب آن برازندهٔ دیهیم سروری حضرتش را زیاده از سابق
نوازشی بسزا فرمود و در محفل خاصش از راه وفور رحمت و از جهت سپردن اسرار مملکت اذن جلوس فرمود مهر از زبان
الهام بیان برداشت و نقود اسراری را که سالیان در خزینهٔ خاطر مخزون داشت بر طبق اظهار گذاشت فرمود ای فرزند
نامدار و قرة العین عالی مقدار از روزی که ابر نیسان رحمت الهی از فیض فضل نامتناهی گوهر وجود مسعودت را در صدف
عفت بودیعت نهاده دست قابلهٔ قدر ذات دولت مونت را بعرصهٔ عالم شهود پای گشاد تا دیده بر جمال بیمثال دلارات
گشودم بر روشنی دیده افزودم وجود مسعودت را بجهت بیداری بخت خفته بفال نیکو گرفتم و بخت خواب آلود را بیدار گباد
گفتم در جبین مبینت آثار تاییدات خدائی دیدم و عالم و ما فیها را کان لم یکن انگاشته تو را از جملهٔ عالمیان برگزیدم
در هر کاری خطیر از بخت بلند عالمگیرت یاری خواستم و از تاییدات اقبالت روز بروز بر شوکت خویش افزوده از عزت
دشمن کاستم چون سرو برومند قامتت در جویبار دولت بالا کشید تندرو همتم بر شاخسار تربیتت آرمید در هر کارت تجربت
نمودم و در هر امرت بدقت آزمودم رنجت بردم و گنجت سپردم مملکت دادم و تاج سروری بر فرق همایونت نهادم در مراحل
مروت و انصاف و مراسم معدلت و انتصاف و فنون شجاعت و صفدری و رسوم سخاوت و مهتری و جمیع خصایل حمیدهٔ
ذاتی و صفاتی که از لوازمات کار بختیاری و جهانداری است دیدم از همه عالم برتری و بر عالمیان سرور تا نهال سر سبز وجودت
در جویبار عالم شهود نشو و نمائی تازه دید گلشن مملکت را از خس و خار فتنه و آزار مصفا ساختم و نام اعدای نابکار را بجهت ایمنی
خاطر فیض مظاهرت از صفحهٔ امکان برانداختم اکنون از قراین خارجه و داخله چنان دانم که از جور ساقی روزگار دورم بآخر
رسیده و سلطان روح پرفتوحم از ملک داری مملکت جسد طمع بریده است سروش عالم غیب در گوش هوشم ندای الرحیل در داده است

ودست قهرمان قضا ابواب بدرود تاج و تخت بر چهره ام گشاده بماناکه این سفر را دیگر حضری نیست واز این سفر رفته از این
پس درکو شها خبری نه اینک کلید باب سلطنت جهان را که بامانت در دست دارم باصالت بتو می سپارم مرا باالاتفاق
والانفراد وارث تخت و تاج باش وعالم کون و فساد را از فر وجود همایون خویش مایه رونق ورواج در آداب رعیت پروری
وملکداری ولشگرکشی ودشمن کشی وعموم ملزومات جهانداری چگویم که ندانی وچه رانم که نتوانی وصیت کسی را در کارات کزاز امورات
مختار نیست ونصیحت شخصی را سزاوار که از فنون هنر خبر دار هنری که داری بکار بر وکاری که خواهی بعمل آور **لمؤلفه**
نمیگویم چنین کن یا چنان کن ❊ بعالم آنچه لایق دانی آن کن ❊ این وداع آخرین است ودیدار بازپسین
هذا فراق بینی وبینک **ع** تا خود چه کنی تو در جهانداریها ❊ شاهنشاه صاحبقران از استماع این فقرات جانگداز که
از عم بزرگوار بنده نواز شنید قطرات عبرات از دیده بارید وبزبانی ضراعت آمیز وبیانی صداقت انگیز بموقع عرض رسانید
لمؤلفه جهان بی جهانبان نماند بجای ❊ وجودش بود تا قیامت بپای ❊ امید که تا جهان برپاست پایه تخت جهانبانیان برجا باد
ودشمنان دولت را دلیل اجل مطبوره عدم رهنما باد بندگان را بی وجود پاک وجودی نیست دعرصه خاک را بی تابش
مهر تابناک نمودی نه دولتی که داریم در سایه تخت تست وشوکتی که خواهیم از یاری بخت تو **لمؤلفه** بقای تو خواهی جهان جمع دارد ❊
تو باش تا بی گیرم که این جهان فانی است ❊ بالجمله سلطان سعید فرزند رشید را چون جان در بر کشیده بنواخت ومانند جان تش
از بدن جدا ساخت بعد از احسان خلعت مهر طلعت ولیعهدی دولت ابد آیت آن یک سمند عزم را بجانب مملکت
آذربایجان جولان داد واین یک شاهباز حزم را بهوای کشور فارس در طیران آورد اللیلة حبلی **ذکر شتافتن
سلطان سعید به آذربایجان وفتح قلعه شوشی واختتام کار آن حضرت از ظلم سپهر آبنوسی** در بهار سال
تنگوز ئیل ترکی مطابق سنه یکهزار ودویست ویازده سلطان سعید پس از تفویض منصب ولیعهدی شاهنشاه
صاحبقران ومامور داشتن او را بصوب مملکت فارس بعزم انتظام مهام آذربایجان وتنبیه سرکشان وتدمیر متمردان واتمام
کار ابراهیم خان جوانشیر رایات ظفر آیات را بآن صوب شقه گشا نمود واز شاهزادگان عظام نواب عباس میرزا ومحمد قلی میرزا
وحسینعلی میرزا وحسینقلی خان برادرزاده واز امرای عالیمقدار نظام الدوله سلیمان خان قاجار وبعضی از امراء دربار را
مامور التزام رکاب نصرت شعار فرمود در چمن سلطانیه ترتیب شکاری جرگه داد واین حرکت بر او میمون نیفتاد پس از آن

باعزمی صرصر کردار بآندک روزی وارد آن دیار خلد آثار گردید ابراهیم خلیل خان بتصور اینکه راه عبور بر آن صرصر غیور بسته
دارد سدهای سدید دور رودخانه گرد آورده در هم شکست وآب آن دو نهر عظیم را بر آن بیابان لب سلطان سعید تدبیر
بی تاثیر او را مانند نقش بر آب وموج سراب پنداشت واردوی بزرگ را در محل موسوم به آدینه بازار گذاشت ونواب
حسینقلی خان وسلیمان خان وحاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله را بمحافظت اردو گماشت وخود با جمعی از لشکر جرار بنیزه گذار
وصادق خان شقاقی نابکار که در سال قبل بقدم ارادت بدربار فلک رتبت آمده بود در سفاین دریا شکاف نشسته
از آن آب بحر مانند گذشت آن پیر گرگ شوشی چون تدبیر اول را بی فایده دید بتدبیر ثانی کوشید واز فرط وحشت واضطرار
آن قلعه محکم حصار را گذاشت وبادلی داغدار راه داغستان برداشت **بیت** گریز بهنگام وسر بر بجای ❊ به از پهلوانی وسر زیر پای ❊
سپاه خون آشام در رکاب خسرو ظفر غلام چون قلعه را خالی از مخل دیدند جلوریز داخل گردیدند ذخایر ودفاینی که از سالیان
دراز در آن قلعه مانند دفینه قارون مشحون آمده بود با اموال ارامنه وغیره بتصرف غازیان ظفر عنان در آمد پنج شبانه روز
شاه وسپاه با خاطری آسوده بر بستر کامرانی تکیه زده باستراحت غنودند غافل از اینکه شعبده باز چرخ شعبده را بازیچه ها در پیش است
وروزگار خونخوار در قصد خوردن خون بیگانه وخویش روزگار بیوفا کاری بزرگ در نظر داشت که با آن سلطان سعید بنای
بیوفائی گذاشت بالجمله نفر غدار نابکار صادق نام گرجی خانه زاد پیشخدمت وخداداد نام اصفهانی ایضا وعباسعلی نام زندرانی
فراش خلوت بسبب جرمی که در روز گذشته از ایشان بظهور رسیده بود واز بیم سطوت ووعده سیاست آن قهرمان با هیبت
در شکنجه اضطراب واضطرار بودند خاک بر دیده حق شناسی انباشته وتخم جور در مزرع نمک بحرامی کاشته روز شنبه بیست ویکم
شهر ذی حجة الحرام سنه یکهزار ودویست ویازده بعد از ادای دوگانه بدرگاه ایزد یگانه آخته خنجر بر سر بالین آن خسرو دادگر
تاختند وکار او را بچند زخم منکر ساختند در آن بین کیر دار از لفظ گوهربار بآن سه نابکار فرمود که ایران را خراب کردید در جواب
سرودند که بر خلاف است بلکه آباد کردیم چون این مهم خطیر از آن ناپاکان شریر بوجود آمد سراسیمه گشته ابواب فرار بر خود بسته
دیدند وپای هزیمت را شکسته یافتند ناچار اسباب واثاث سلطنت را از قبیل تاج وکمر وشمشیر مجوهر وبازوبندهای جواهر
وصندوقچه جواهر نشان وسایر اسباب دیگر که هر دانه از آنها خراج کشوری وباج اقلیمی بود برداشته در همان هنگام صبح
صادق نزد صادق خان شقاقی کاذب شتافتند وآن تیره روزگار که هنوز از خواب غفلت در خمار بود اسباب سلطنت را که دید

از فرط حیرت چشم را مالیده گفت ع این که می بینم به بیداریست یا رب یا بخواب * پس کیفیت ماجرا را با او بمیان آورده وقایع را آنچه گذشته بود بیان کردند و بر صدق قول خویش قسمهای مغلظه خوردند چون یقین بر این معنی دست داد اسباب مجوهر را برداشته آن سه نفر روسیاه را نزد خود نگاه داشت مقارن این احوال آفتاب عالمیان تاب چون سری بریده از طشت زرین سپهر طالع شد و امراء و لشکریان از این قضیهٔ هولناک مطلع گردیدند و از نهایت اضطراب دست و پا گم کرده هر کس به بنوله شتافت و هر کس بصحرا و کوه راه نامنی میجست و می یافت محمد حسین خان قوانلوی قاجار سرکشیکچی باشی مشهور بهر دو داق و میرزا رضاقلی نوائی منشی الممالک از این واقعهٔ جانکاه آگاه و سلطان سعید را سراسیمه بر خوابگاه شتافتند و پیکر نعش را در خون غوطه ور یافتند سری را که از افسر خورشید ننگ داشت عور از افسر و افسری را که با اکلیل چرخ دعوی برابری میکرد دور از سر دیدند لمؤلفه حیف از آن افسر که دور از تارک افلاک سای * حیف از آن تارک که عور از افسر ماند کای * حمل و نقل نعش را در چنان حالت ممکن ندیده آنچه از اسباب سلطنت که باقی مانده بود برداشته با جمعی از سوارهٔ لشکر از راه نخجوان و مراغه عازم مستقر خلافت گشتند اهالی قلعه از کافر و مسلمان و اجامرهٔ لشکر از توانا و ناتوان دست بغارت گشوده از اساس کارخانجات پادشاهی و اسباب امرا و سپاهی آنچه دیدند بیغما بردند در سر این یغما خونها ریخته شد و تنها بخون آمیخته چون این خبر وحشت اثر در آدینه بازار به اردوی بزرگ رسید لشکر متفرق گردید امرا همگی بنه و اغروق را ریخته بدون جمع آوری سپاه هر یک بسمتی گریختند حسینقلی خان برادرزاده و سلیمان خان نظام الدوله در رکاب نواب شاهزادگان ثلثه با هر چه از سپاه همراه داشتند از راه رشت عازم تختگاه گشتند حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله با جمعی از روسا و تفنگچیان مازندرانی از رکاب شاهزادگان دور افتاده از راه اردبیل و زنجان روانهٔ طهران شدند در راه اردبیل نجفقلی خان شاهسون با سواره و ایل خود بایشان ملحق گردیده همراهی نمود علیقلی خان برادر سلطان شهید که مامور بمحافظت ایروان بود بعد از شنیدن واقعهٔ جانگداز برادر بلند اختر با جمعی که همراه او بودند از راه مراغه و خوی و تبریز توسن گریز را بسمت عراق مهمیز زده در قلعهٔ علیشاه عوض که در شش فرسخی طهران و از توابع ملوک شهریار است بطمع خام شهریاری نزول نمود نواب شاهزادگان و امرا و حاجی ابراهیم خان در رسیدند که هر یک از راهی رفته بودند در دار السلطنهٔ قزوین بیکدیگر رسیده دو سه روزی بسبب استجمام مراکب و استحکام ارباب مواکب در آنجا اقامت نموده تا لشکر متفرقه از هر جا جمع و بایشان ملحق گردیده بآئینی شایسته حرکت و در جنب قریهٔ دولاب جمله

حوز

حومهٔ دار الخلافهٔ طهران بار اقامت انداختند چون حسینقلی خان از فرط صداقت جبلی هوسی سست و طمعی نادرست در خاطر داشت همت قاصر بر آن گماشت که بتصدیق و صوابدید مهد علیا و ستر کبری والدهٔ معظمهٔ شاهنشاه صاحبقران که صدف هر دو گوهر بود وارد تختگاه کیان شود بلکه باین تدبیر زشت روی خیال خود را از پردهٔ خفا بعرصهٔ ظهور آورد میرزا محمد خان دولوی قاجار بیگلربیگی دار الخلافهٔ طهران که اعظم امرای ایل جلیل و از وفور دانائی عقلا را در مهمات مشکله رهنما و دلیل بود بحکم وصیت سلطان شهید بایست که باب قلعه را جز بر روی صاحبقران قلعه گشا که وارث بالارث و الاستحقاق تخت و تاج است بر چهرهٔ دیگری نگشاید لهذا بشورت جناب میرزا محمد شفیع وزیر که در آن اوقات از خدمت مقرره معزول و در دار الخلافه بعزلت مشغول بود از این کار و صوابدید اشرار انکار و تفنگچیانی که مستحفظ قلعهٔ طهران و اکثری از اهل مازندران بودند با خود همداستان کرده دروب قلعه را بر روی عموم امرا و سپاه بستند و در شاهراه انتظار ورود موکب خسرو صاحبقران نشستند از عجایب واقعات اینکه جناب میرزا محمد شفیع مزبور در همان سال بسعایت بعضی از ارکان مبلغ پنجاه هزار تومان مصادره شد و او را بدست بیگلربیگی مزبور سپرده بودند که تنخواه مصادره را از او دریافت نماید میر محمد علی نام هندی که از معارف قلندران مرتاض و از سلسلهٔ چشتیان هند بوده در اوقات گرفتاری با جناب میرزا محبت اندوز و آشنا و مصاحب شب و روز شد و بسبب نکات او از بند ذلت مشغول اوراد و اذکار و ریاضت شاقه گردیده کمال اهتمام در این باب میورزید شبی در آخر شب میرزا را صدا کرد و مژدهٔ خلاصی از وی خواست و گفت تنخواهی که امروز از بابت وجه مصادره بمیرزا محمد خان دادی بفرست بهانهٔ مطلوب باز پس بگیر که کار دیگرگون گشته و خصم از جان گذشته است بعد از وصول خبر معلوم شد که قتل سلطان سعید در همان شب و همان ساعت خبر دادن آن قلندر بوده ع در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست *

ذکر رسیدن خبر قتل سلطان شهید بشاهنشاه صاحبقران و مسارعت او بدار الخلافهٔ طهران ۷۷

بعد از ظهور قضیهٔ سلطان شهید امرا و امنا چون از کیفیت وصیت آن پادشاه سعید آگاه بودند از شهر و بیرون دار الخلافه عرایض متعدده مشعر بر ورود تنخواهی و تعجیل در عزیمت موکب شاهنشاهی نوشته چاپاران هشیار روانهٔ دار العلم شیراز نمودند این خبر وحشت اثر در یوم دهم شهر محرم الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و دوازده گوشزد خاص و عام آن سامان گردید شاهنشاه صاحبقران پس از استماع این داستان از روی وقار و تمکین فراوان بذکر کلمهٔ طیبهٔ انا لله و انا الیه

راجعون رطب اللسان آمده تا محرمان دور و نزدیک مظنهٔ اضطرابی نکشند صبر و شکیبائی را پیشه فرمود و محرمان دربار و اشراف
و اعیان آن دیار را طلب داشته در روز هیجدهم شهر مزبور در دیوانخانهٔ شیراز بساعتی سعادت انباز بر مسند فرمانروائی ایران
و توران جلوس نمود و وجوه دنانیر بنام نامی آن آرایش تخت و سریر زینتی تازه یافت شاهنشاه جهان بنظم امور کل شتافت
مناشیر عدالت تاثیر بولات و حکام ولایات از مصدر حکمرانی صادر شد که در موعدی مقرر در دار الخلافه حاضر باشند و بناخن
بی اندامی چهرهٔ دولتخواهی را نخراشند چون این مهمات خطیر از تدابیر صائبهٔ آن خسرو بی نظیر ساخته شد قامت شریف را بلباس عباسیان
که نشانهٔ ماتم و سوکواری است آراسته داشته نوای ناله و نفیر از محرمان خرگاه عرش نظیر برخاسته گشت سه روز و سه شب اوقات
همایون صرف عزاداری بود و پس از آن رایات ظفر رایات بعزیمت تختگاه بال گشا نمود و از فرط غیرت سلطنت عهد کرد که تا قاتلین
سلطان شهید را بدست نیارد و در رسم سیاست را اجرا ندارد و مفسدین دولت ابد آیت را بزنجیر معدلت اسیر و دستگیر نسازد جامهٔ سوکواری
از تن بیرون نکند و بمراسم عیش و عشرت نپردازد نواب شاهزاده محمد علی میرزا که بحسب سن اکبر اولاد بود بدارائی مملکت فارس نامزد فرمود
و بعضی امرای کاردان را در خدمت و ملازمت گذاشت و متوکلا علی الله راه تختگاه برداشت با آنکه در اطراف ممالک بسبب حدوث حادثهٔ
سلطان شهید شور روز محشر برپا بود و احدی بالمره از نفراهم تردد نمی توانست نمود ولی آن خسرو دریادل تکیه بر یاری خداوند و بخت فیروزمند
کرده با معادل پانصد نفر سوار جرار زبده و سپاهی در روز بیست و سیم شهر محرم الحرام از دار العلم شیراز روی براه آورد در هنگام عبور
از بقعهٔ حافظیه از کتاب مستطاب دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ استمزاجی نمود و حسب الامر وی جعفرقلی خان حاکم کروس که از جملهٔ همراهان
رکاب بود سر کتاب را گشوده غزلی که دو شعرش این است از پردهٔ خارج نمود خواجه حافظ در نمازم خم ابروی تو تا یاد آمد
حالتی رفت که محراب بفریاد آمد ای عروس هنر از بخت شکایت منمای حجلهٔ حسن بیارای که داماد آمد این شعر بدیع را
بفال نیکو گرفت و همتی از روح آن بزرگوار خواسته بشادمانی برفت در عرض راه شاه و سپاه در منزلی نیاسودند و جامه از تن
بیرون ننمودند و زین از پشت مرکبان بر زمین ننهادند و بر بستر استراحت تن در ندادند تا در عرض یازده روز بیست و چهار
منزل راه طی شد و توسن خلاف دشمنان با دو پا پی گردید در منزل قم طوایف اخلاج ساوه و غیره برکاب همایونش پیوستند
و دل بر خدمت و جانفشانی بستند در منزل کناره گرد که از قرای بلوک غار و در شش فرسخی طهران واقع است حسینقلی خان
و حاجی ابراهیم خان و دیگر امرا شرف تقبیل آستان خسرو داستان نوازار در یافتند و هر یک فراخور احوال از وفور مراحم شاهنشاه

بیهال بوادی مباهات شتافتند و هم در منزل مزبور بعرض خسرو عدالت دستور رسید که علیقلی خان برادر سلطان سعید در قریهٔ
علی شاه عوض شهریار طنبور مخالفت را ساز داده و بامید آرزوی دراز ایستاده است بعد از ورود موکب مسعود بزاویهٔ مقدسهٔ
عبد العظیم نواب حسینقلی خان بسبب احترام علیقلی خان مأمور آمد که او را خواهی نخواهی طوعا او کرها بدار الخلافه حاضر سازد در روز
دوشنبه چهارم شهر صفر المظفر بطالعی که منجمین اختر شناس ساعتی سعیدتر از آن نشان نمیدادند بدولت و کامرانی و عزت
و شادمانی با شوکت جمشیدی و صولت کیانی وارد مستقر خلافت و حکمرانی گردید و بسبب عهدی که در دار العلم شیراز مکنون
ضمیر فیض تخمیرش شده بود که تا قاتلین عم بزرگوار را بدست نیارد و ایشان را با سایر متمردان دولت بدست شحنهٔ سیاست
نسپارد بامری که از لوازم جلوس بر تخت دارائی است نپردازد و در دولتخانهٔ سلطنت منزل نسازد لهذا در دولتخانهٔ قدیم
خویش که در جنب سرای همایون است نزول فرمود مهد آفاق یعنی والدهٔ معظمهٔ آن خسرو با اشفاق بملاقات پسر بلند اختر
با وفاق پای عزیمت و اشتیاق گشود بفاصلهٔ یکروز علیقلی خان را باکراه و اجبار آوردند و در همان ساعت ورود حرکتی ناپسند
از او صادر شد که از همه کار مرفوع الاختیارش کردند تبیین این مقال آنکه بعد از ورود او بایوان خلافت در حضور صاحبقران
معدلت آیت با چکمه و اسباب سواری وارد گشته بدون تعظیم و سلام بر روی دست انداز تالار نشسته پا را بر روی پای دیگر
انداخته شمشیر را بر سر زانو گذاشت و بدون تمهید مقدمه سر گفتگوهای لاطائل را برداشت حرفش همه از شرکت در سلطنت بود
و بس بلکه خود را بالاصاله منظور داشت و دیگری هیچکس چون دیدهٔ باطلش خفاش وار در برابر آفتاب دولت پایدار بی نور
بود تا ظاهر و باطن را یکسان سازد او را از دو دیده نابینا کردند و حسب الامر الاعلی در بلدهٔ بارفروش گوشه نشینی اختیار کرد تا در سنهٔ
یکهزار و دویست و چهل و دو رخت بدیار آخرت آورد اللهم اغفره

ذکر فتنهٔ صادق خان شقاقی پر نفاق و رسیدن این خبر بخسرو آفاق

بعد از ظهور قضیهٔ هائلهٔ سلطان شهید صادق خان شقاقی کرد عنید از فرط بلادت طبع پلید چنین
فهمید که تصاحب اسباب سلطنت باعث بر عروج معارج دولت است غافل از اینکه بیت گر انگشت سلیمانی نباشد
چه خاصیت دهد نقش نگینی غراب آسا بهوای طعمه هوا گیر گشته و با جمعی از اکراد شقاق که با او بودند از رود ارس گذشته
قشون متفرقهٔ اردوی علی که از ایل آذربایجان بودند بر دور او جمع شدند و روی بی آب بسراب خراب نمودند صادق خان ایلات
خود را که در نواحی سلدوز و مراغه و تبریز تا حدود دمغان پراکنده و بی دلیل بودند کلا جمع آوری نمود جعفرقلیخان برادر بدسیرش را

بحکومت قراجه داغ فرستاد و محمد علی سلطان برادر دیگرش بصوابدید برادر عنید بد اورعکی تبریز روی نهاد از کرد و ترک
ایلات آذربایجان بلطایف الحیل حشری وافر و خیلی متکاثر جمع آورد و از اموال غارت شدهٔ اردوی سلطان شهید وجوه
بازیافتی از قراجه داغ و تبریز بتوسط برادران عنید جیب و دامان آن خیل پلید را مملو کرد چون در قوهٔ قدرت نمیدید که علانیه
بهوس تاج و تخت روی زشت بسمت عراق آورد لهذا استخلاص کوچ و متعلقان خود را از دار السلطنهٔ قزوین که در آنجا
گروکان بودند بهانه ساخت و با آن حشم انبوه بعزیمت عراق پرداخت بعد از ورود بحوالی قزوین بمحاصره کوشید و سه دفعه
یورش بقلعه برده کاری ندید اهالی قزوین که از قدیمی خدمتگذاران آن دولت ابد قرین میبودند دروازهای شهر را بسته
شب و روز در دفع آن جنود شیطانی آتش افشانی مینمودند چون صادق خان دانست که قزوینیان دل بر مجادلت بسته
در انتظار ورود موکب مسعود نشسته اند قزلباشی بخاطر فاترش رسیده از صدور برات سیورسات بی حساب و تعیین
محصلین شدید العقاب باعث خرابی بسیاری دهات و بلوکات خارج شهر گردید اهالی آن حوالی از تعدیات متوالی آن مردود
درگاه حضرت لایزالی بجان آمدند و کیفیت ماجرا را از داخل و خارج بدرگاه شاهنشاه عاجز نواز عریضه نگار شدند تعجیل موکب
اقدس را بدفع آن خرس اخرس استدعا نمودند و ابواب مسکنت و ضراعت در عرایض متعدده گشودند بالجمله صادق خان در ایام
توقف در خارج قزوین مسرعان نزد برادران بی دین فرستاد و ایشان را از قراجه داغ و تبریز بخرابی قلعهٔ خوی فرمان داد
ایشان نیز هر یک از محل توقف خود با جمعیتی که داشتند حرکت کرده و با یکدیگر ملحق گشته روی بصوب خوی گذاشتند
برادران حسین خان دنبلی که خود در قزوین بصیغهٔ گروکان اقامت داشت اتحادی کرده در محال مرند سر راه بر ایشان
گرفتند از جانفشانی جماعت دنبلی تاب توقف نیاورده توسن گریز را بجانب تبریز مهمیز زدند و در آنجا نیز مجال درنگ نیافته
بجانب سراب خراب رفتند خلاصه کیفیت ماجرای صادق خان در دار الایمان قم بعرض شاهنشاه انجم حشم رسید و تا ورود
موکب مسعود بدار الخلافه طهران حرکات ناشایستهٔ او متدرجا معروض رای عالم آرا میگردید پس از ورود بمستقر خلافت عظمی
همت ملوکانه بر دفع آن گروه دیوانه گماشت و اوقات همایون را بتهیه و تدارک جدال و قتال با او مصروف داشت
تا از یاری بخت سعید داغ حرمان و حسرت بر قلب دشمنان عنید گذاشت تعز من تشاء و تذل من تشاء، ذکر عزیمت
شاهنشاه دشمن شکن بدفع صادق خان پر نفاق و شکست آن مردود عاق از تأییدات حضرت قاسم الارزاق

از مؤیدات

از مؤیدات طالع بی زوال خسرو بیهمال آنکه محمد ولی خان قوانلوی قاجار که با جمعی از قشون رکابی مأمور بمحافظت مشهد
مقدس رضوی بود بعد از استماع قضیهٔ هائلهٔ سلطان شهید از آنجا حرکت و در دار الخلافه شرفیاب رکاب فیروز گردید
امنای دولت قاهره در بدایت عروج بر مدارج سروری بملاحظات عقل دوراندیش مصلحت در حرکت ذات اقدس
نمیدیدند و تعیین سروران معتبر را با قشونی بی حد بهتر می پسندیدند شاهنشاه دوراندیش که مشکل فردا را امروز نگرد و راه
دشوار را بمدد قدم همت باسانی سپرد بر خلاف رای امنا مصلحت در عزیمت خویش دیده قاصد تهیه و تدارک گردید قشون
غارت زدهٔ اردوی سلطان شهید را از بخشش اسب و اسلحه و وجوه مواجب و علوفه گران بار ساخت و نخست بسبب اصرار قزوینیان
بتهیهٔ عزیمت پرداخت در ابتدا حسین خان قاجار قزوینی قوللرآقاسی را بجهة اطمینان خاطر اهالی آن سامان با سواره
و پیادهٔ نامعدود بمنقلای جنود ظفر نمود روانه فرمود و خود در روز هشتم شهر صفر المظفر با لشکری بی حد و مر و توپخانهٔ
و زنبورکخانهٔ صاعقه اثر و فر کیقبادی و شکوه کیخسروی از دار الخلافهٔ طهران عزیمت نمود از آن طرف صادق خان بدنژاد
با معادل بیست و پنج هزار از ابطال رجال که از قشون آذربایجان و خمسه و غیره انعقاد داده بود از حوالی قلعهٔ قزوین
قدم جسارت پیشتر نهاد و هر دو لشکر چون دو دریای مواج در محل موسوم بحاک علی که از حومهٔ قزوین است بهم رسیدند
وصف مبارزت و مجادلت از دو طرف آماده گشت بخت حضرت صاحبقران نامدار سر و بر همایون را بخود پولادی و جوشن
داودی و سایر اسلحه بیاراست و شمشیر جهانگشا را که از جد و پدر بیادگار داشت زیب میان کرد و وجود شریفش از پای تا سر
در دریای آهن و پولاد غوطه ور گردید در آرایش لشکر و قرار تیپ و تعیین میمنه و میسره و قلب و جناح راضی بتدابیر امرا نگشت
و خود متوکلا علی الله پای شجاعت و مردانگی در میدان مبارزت و فرزانگی نهاد و لشکر قیامت اثر را پنج تیپ ترتیب داد میمنه را
بوجود حسینقلی خان برادر مزین ساخت و در نگاهداری میسره سلیمان خان نظام الدوله را بنواخت در جناحین محمد ولی خان قوانلو
و جان محمد خان دولو را برگماشت و خود چون قلب که شهریار قالب است در قلب قرار گرفت و صادق خان دیو سیرت افعی
سیرت نیز قشون نکبت مشحون خود را که چون فوج غراب و خیل ذباب بودند پانزده تیپ کرده هر یک را بیکی از اقوام و عشیرهٔ
خود سپرد و خویشتن چون پلنگی جسور که بر روی شیر ژیان پنجه گشاید در برابر صاحبقران شیر گیر در قلب جنود نامسعود
خویش آرام گرفت از دو طرف دو لشکر بحرکت آمدند و صفرای تیر و تفنگ آمد و رفت نمود شور روز محشر برخاست و هر دلیری

در صفی هنگامه‌آرا است تیغها از نیام آخته شد و سرها چون گوی در میدان انداخته دلیران را کف بر دهان و چین بر جبین
و شیران را تیر از ترکش و دست از آستین بر آمد سیلاب بلا بالا گرفت و یغماگر اجل از کشور جان کالا ربود اگرچه در اول
وهله میسرهٔ دشمن بر میمنهٔ لشکر دشمن شکن حمله ور گردید و سفهارا گمان اینکه میمنه از هم خواهد پاشید ولی باشارهٔ خسرو دریا
دل که در آن معرکه تکیه بیاری خداوند و طالع فیروزمند داشت حسینقلی خان از میمنه سمند جلادت بمیدان مجادلت راند از میسره نیز
سلیمان خان قاجار دامان پردلی افشاند سایر تیپهای لشکر قیامت اثر بیکبار بر حشر دشمن بدسیر حمله ور گردیده و از طالع فیروز
خسروی خود را با آن بلای ناگهان زده مظفر شدند صاحبقران عدو شکار که با معدودی از غلامان جان نثار بر سر تلی بلند مانند بخت
خویش قرار داشت چون هزیمت آن گروه دیو نژاد را ملاحظه نمود سپاه کینه خواه را بتعاقب اشاره فرمود آن شیران بیشهٔ هیجا
چون گرگان گرسنه که در عقب رمهٔ بی شبان افتند بعقب آن قوم بدسیر تاختند و بیاری اقبال نصرت اندوز خسرو فیروز در
گرفتند و بستند و انداختند معادل دو هزار از آن خیل نابکار بعضی طعمهٔ شمشیر آبدار گردیده و برخی بقید گرفتاری و بار ادهم
سگبانان سپاه شیرگیر قلاده در گردن شیران دلیر کردند و خربندگان اردوی همایون اسبان تازی نژاد بزیر ران آوردند
بقیة السیف لشکر او بکوه و هامون پناه بردند و خود با معدودی چند از دست شحنهٔ اجل مهلتی چند روزه یافته و با بخت خود
جنگ کنان در جائی قرار نگرفته بسراب خراب سعید برادران کریم خان که پیش از مدتی نیز در همان روز ورود او بسراب رسیده
و با یکدیگر از سستی بخت حکایت گذار گردیدند از اتفاقات حسنه آنکه شکست او و برادرانش در یکروز واقع و بخت بلند
خسرو ارجمند آن فتنه را دافع آمد اسباب و اثاثهٔ اردوی آن نابکار کلا نصیب غازیان جان نثار شد و خود آن سرگشته
از ما یعرف و ما یملک بی نصیب آمد صاحبقران مظفر کامکار از همان رزمگاه روی سعادت بدار السلطنهٔ قزوین نهاد
و دلیرانی که در آن رزم داد مردی و مردانگی داده بودند هر یک را علی قدر مراتبهم خواستهای ناخواسته داد و در همان اوقات
چند نفر از غلامان دربار دو نفر از آن نمک بحرامان ثلثهٔ روسیاه قاتل سلطان سعید با ذل را گرفته با دستان بسته
بحضور صاحبقران غیور آوردند یکی بدست نواب حسینقلی خان از تیغ تیز ریز ریز شد و دیگری از خونریزی ساقی دژخیم قهر سلطانی
ساغر حیاتش از خون ممات لبریز آمد عباسعلی نام که فرار کرده بود پس از چندی او را نیز در کرمانشاهان گرفته
بدار الخلافه آوردند و حسب الامر الاعلی نعش او را در آتش انتقام سوخته روانهٔ دیار سقر کردند بالجمله فتحنامجات باطراف

ولایات ممالک محروسه فرستاده شد و دلهای افسردهٔ اهالی هر سامان از این فتح نمایان قرین مسرتی بی اندازه آمد نواب
حسینقلی خان را در ازاء خدمت و جرأت و جلادتی که در آن جدل بعمل آورده بود کمال مرحمت و نوازش فرموده بمنصب
ایالت مملکت فارس سرافراز و اسبابی شایان آن کار مرحمت کرده او را روانهٔ دار العلم شیراز فرمود ع چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

ذکر نهضت موکب ظفر عنان بجانب بلدهٔ طیبهٔ زنجان و امورات اتفاقیه در آن سامان و رجعت بدار الخلافهٔ طهران

چون قبل از این مرقوم قلم خجسته رقم گردید که بعضی از اثاثه و اسباب سلطنت از غلط بخشی روزگار بدست صادق خان
گردنا بکار افتاده بود بنابر آن در اوقات توقف قزوین حسب الامر دارای زمان و زمین منشوری قضا دستور با آن بدبخت
نکبت ظهور مرقوم و ابراهیم خان عز الدین لوی قاجار باخذ و استرداد آنها مأمور و معلوم آمد چون مهمات آذربایجان را نظمی
در کار و شکستگیهای آن سامان را درستی سزاوار بود لهذا توقف در قزوین را زیاده از سه روز جایز نداشته رایات ظفر آیات
در روز چهارم بعزم ولایت آذربایجان حرکت داده در روز ورود بقصبهٔ زنجان معلوم گردید که در اکثری از ولایات
آذربایجان مرض طاعون استیلا یافته اهالی آن سامان از بیم جان بجبال شامخه شتافته اند لهذا توقف چند روزه در قصبهٔ
زنجان شد و بنای انتظام امور آذربایجان هم در آن سامان نهاده محمد خان قاجار ایروانی را که چندی مقهور شحنهٔ غضب سلطانی
بود تا امیدواران را مایهٔ امید گردد بتشریف ایالت ولایت ایروان مشرف و با خلاع گرانمایه و اسباب احکام سپهر پایه روانهٔ
آن طرف فرمود و اسمعیل خان قاجار شام بیاتی را بمرافقت مشار الیه بکوتوالی قلعهٔ مزبور مأمور نمود جعفر قلیخان دنبلی را نیز که از
تربیت یافتگان دولت خاقان مغفور و در اردوی کیهان پوی در جرگ باریابان حضور پرنور بود بحکومت دار السلطنهٔ
تبریز و خوی سرافراز و روانهٔ آن دیار خلد انباز داشت و بسایر حکام و عمال آن مملکت احکام قضا نظام مشعر بر تنظیم
امورات و تنقیح معاملات و ترفیه حال رعایا و جبر کسور برایا از مصدر حکمرانی صادر و ذکر صلابت و قهرمانی و عدالت
و مرزبانی این زیبندهٔ سریر کیانی در السنه و افواه سایر و دایر آمد صادق خان شقاقی چون منشور قضا دستور را که بمنزلهٔ
احکام سماوی است زیارت نمود تزلزل در ارکان وجود او راه یافته جز تمکین اطاعت مفری و غیر از کوی انقیاد مقری
ندیده اثاثهٔ سلطنت را بطوری که گرفته بود با ابراهیم خان قاجار تسلیم نمود و عریضهٔ در کمال عجز و انکسار بدربار خسرو معدلت
آثار معروض داشت و عفو جرایم خویش را از مروت و گذشت صاحبقران معدلت کیش گذاشت پس از رسیدن ابراهیم خان

برنجان وآوردن اسباب مرصع نشان عریضهٔ آن سفیه نادان که درگرداب حیرانی سرگردان بود بنظر داور
انصاف سیر رسید و دریای مواج عفو و اغماض را نوبت تلاطم گردید عجز نالی و ضعیف حالی آن تیره بخت تبه روزگار را
بنظر مروت ملاحظه و باکمال قدرت صفت رحمت را پیشنهاد خاطر رافت مظاهر ساخت و از تفویض حکومت محال گرو و
وسراب به بروز التفات بی حساب پرداخت **مؤلفه** فقر ناکرده سؤال از کف جودش لبیک ٭ جرم ناکرده دعا از عفوش آمین ٭
بالجمله چون نعش شریف سلطان شهید تا آن زمان در قلعهٔ شوشی بامانت سپرده بود حسینقلی خان قاجار عزالدینلو
بحمل آن گوهر پاک از آن خاک هولناک مأمور و یرلیغ بلیغ بعهدهٔ ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ که بعد از
صدور قضیهٔ هائلهٔ سلطان سعید از داغستان بمحال حکومت خود مستمکن شده بود در شرف صدور یافت که آن نعش
مطهر را با دائی که شایستهٔ شان آن داور غفران اثر است بدار الخلافهٔ طهران روانه و این معنی را بجهة جلوه دادن
شاهد ارادت خود در پیشگاه حضور صاحبقران یگانه بهانه سازد پس از انتظام امور آذربایجان موکب فیروزی نشان
از زنجان حرکت و در زیده درجمن سلطانیه نظام الدوله سلیمان خان نظم حوادث واقعهٔ در گیلان را روانهٔ رشت شد
و در بیست و چهارم شهر ربیع الاول مستقر خلافت کبری از فر قدوم میمنت لزوم صاحبقران قلعه کشا قرینهٔ بهشت
گردید خروش کوس کاوسی در نوبتخانهٔ سلطنت لرزه بر این طاق آبنوسی افکند و نعرهٔ کاودم ساکنین این بلند طارم را
بحرکت و تلاطم آورد و ولات و حکام و اشراف و اعیان و عمال و مباشرین معاملات اطراف که از دار العلم شیراز احضار
برکاب مستطاب شده بودند بدرگاه عالمیان پناه جمع آمدند و طاق گردون رواق دولت ابدآیت را پروانه شمع شدند
صاحبقران مظفر کامکار همت ملوکانه به تنظیم مهمات دور و نزدیک گماشت و اوقات شریف را بانتظام مهام ترک
و تاجیک مصروف داشت محاسبات ولایات و بیوتات خاصه بقلم عطارد رقم مستوفیان دیوان اعلی پرداخته شد
و کارها بر وفق مراد و مرام ساخته آمد موازی پانصد هزار تومان نقد که عبارت از یک کرور باشد از باقی معاملات
ایام سلطان شهید تخفیف مقرر و اهالی ولایات از ظهور این موهبت عظمی قرین امیدواری بهره گردیدند و همچنین
تیولداران و وظیفه خواران از علما و سادات و مشایخ و قضات و طلاب و بینوایان و ارباب مناصب و متصدیان بروات
بعلاوهٔ امضای مرسومات سابقه از انعام معلومات لاحقه بنوائی وافر رسیدند **بیت** بر دهند باد آن همایون درخت

که در سایهٔ

که در سایهٔ آن توان بر درخت ٭ **ذکر رسیدن نعش سلطان شهید و استقبال صاحبقران رشید و روانه کردن بنجف اشرف علی ساکنها
الاف التحیة والتحف** چون روزی چند بر این مانند گذشت و از فیض فضل تأییدات یزدانی و یمن اقبال بی زوال خسروانی
مهمات ممالک محروسهٔ سلطانی قرین نظامی تازه و انتظامی بی اندازه گشت از طرف قرین الشرف آذربایجان خبر رسید که
ابراهیم خلیل خان جوانشیر بعد از زیارت منشور قضا تأثیر تدارک نعش مطهر سلطان شهید را بطریقیکه شایسته و سزاوار
شان و شوکت او بوده دیده با تخت روان زرین و اسبان با لجام و زین زرین و گوهرین و اشراف و اعیان و حفاظ و قراء
آن سرزمین با لباس عباسیان دیده گریان و دریده گریبان روانه گردانیده است و وصول این خبر دامن زن آتش حسرت
و سوگواری و حیران کن جان و بنیان قرار متعلقان خانوادهٔ سلطنت و شهریاری گشت صاحبقران کشورستان نظر بپاس
احترام عم بزرگوار در روز ورود آن نعش عالیمقدار فرمان داد که ابواب دکاکین اسواق و محلات و دروب خانات و حمامات
چون خانهٔ عیش دشمنان بسته آید و دست معاملات چون پای جسارت مفسدین دولت شکسته ارباب معامله سودا و سود را بسواد
جامه بدل و اصحاب ساحات بحث علم و عمل را بنوای سوگ و ماتم مبدل ساخته پس خود بنفس نفیس با جمیع شاهزادگان نامدار و امرای
عالیمقدار و وزرا و خاصان دربار فلک اقتدار بجهة استقبال آن نعش بزرگوار تا یک منزلی دار الخلافه روان و سیلاب اشک
در ماتم آن نور دیدهٔ امکان از فوارهٔ دیدگان بر چهرهٔ سیمین روان گردید امرا و اعیان حضرت در اطراف محفهٔ محفوف برحمت
ایزدی بی ضعف طی مسافت را با اقدام صداقت و ارادت پی سپار و آوای ناله و نفیر بفلک دوار رسانیدند در هجدهم شهر
جمادی الاول آن جسد مقدس را در زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبد العظیم بامانت گذاشتند و پیر و جوان و توانا و ناتوان و وضیع و شریف
قوی و ضعیف رسم تعزیت و لوازم مصیبت را مرعی داشتند هر صبح که گردون گردان مانند سر بریده خورشید تابان را از زاویهٔ
مشرق نمایان و مانند ماتمیان قطرات سرشک انجم از دیده پاشیدی و آفتاب عالمتاب برسم سوگواران سوزان و گدازان
از دریچهٔ مشرق سر کشیدی اعیان دولت و خاصان حضرت رعایت آداب تعزیت را بآن صوب بالصواب شتافتندی و ثواب
زیارت آن ذریهٔ پاک خواجهٔ لولاک را با تقبیل پای جنازهٔ آن در یتیم از مقر خلافت حرکت و پس از ورود بآن مقام و ادای فاتحه احترام
و اطعام مساکین و عجزه و ایتام نعش مطهر آن شهریار با احتشام را در عماری زرین مقام داده از امرا نامدار محمد علیخان قوانلوی مشهور
بحالو و ابراهیم خان عزالدینلوی قاجار را با جمعی از سواره رکاب ظفر شعار و از علما با اعتبار ملا مصطفی قمشه را که در علوم عقلی و نقلی سرآمد

[illegible]

روزکار و همواره در محفل آن پادشاه شهید نامدار انیس فصاحت آثار و فقیهی مسئله گذار بود با جناب میرزا موسی منجم باشی
لاهیجی گیلانی که در آن فن شریف حضرت بطلیموس را آموزکار با مبلغی زر مسکوک و اسباب بسیار از شال و اقمشهٔ زرتار
بحمل نعش آن خسرو عالیمقدار بارض مقدس نجف اشرف علی ساکنها آلاف التحیة والتحف فرمان داد و از قرّاء و داود الحان
حاجی قاسم کاشی روضه خوان را با جمعی از قرّاء و حفّاظ دیگر جیب و دامان از انعام و احسان لبریز ساخته بهمراه آن جنازهٔ معطر
روان داشت روز بیست و چهارم شهر ربیع الاول به آئینی شایسته از زاویهٔ مقدسه حرکت نموده روانهٔ صوب مقرر گردیدند
منزل بمنزل قرّاء خوش الحان پیشاپیش جنازهٔ مغفرت نشان بتلاوت قران مجید اقدام میورزیدند و به آئینی که شهریاران
سزاوار است جنیبت داران اسبان زرین ستام را در جلو میکشیدند تا در روز ورود زهاب که اول خاک روم و آخر
این مرز و بوم است جمعی از اعیان دولت عثمانی از جانب سلیمان پاشای وزیر دار السلام باستقبال شتافته خدمات شایان
بعمل آوردند در ورود بمشهد کاظمین علیهما السلام وزیر بغداد با اعیان آن دولت علیه رسم استقبال بجای آورده وارد آن
ارض فیض قرین شدند پس از آداب زیارت و اطعام و انعام بر خدمه و فقرای آن ناحیت روانهٔ مشهد مقدس جناب
خامس آل عبا حضرت سید الشهدا علیه التحیة والثنا و نعش مطهر را در دور ضریح منور طواف داده و بآئین معهود ابواب
انعام و احسان بر چهرهٔ خدام و زایرین و مجاورین با احترام گشاده روانهٔ نجف اشرف شدند و بعد از خالی ساختن بدرهای زر
بانعام فقرای مضطر و احسان خلاع فاخره بخدام آن روضهٔ عرش سریر نعش شریف را در رواق سپهر ساق آن برگزیدهٔ آفاق
مدفون و آن گنج پاک را در آن خاک تابناک مخزون ساختند و بعد از فراغ ازین کار بمراجعت دار الخلافه جاوید قرار پرداختند
لمؤلفه شاهی که ز داد عالمی را آراست ؛ در تعزیتش همان قیامت برپاست ؛ تا بود وفا داد از انعامش بخشست ؛
چون رفت جهان باحتراش برخاست ؛ ذکر حمل و نقل اندوختهٔ سلطان سعید از قراتپهٔ استراباد ۷۷

نواب محمد حسن خان جد صاحبقران زمان در اوقاتی که از بیم خصمی نادرشاه افشار در دشت ترکمان بسر میبرد
از تشویش گرفتاری هرگز رنگ آبادی ندید و بیست سال روزگار خود را بکوشت نگار دشتی گذرانید گنج نامی
در میان ترکمانان یموت باو راهی داشت و گاهی آذوقه باو میرسانید سلطان شهید که ازین قضیهٔ والد بزرگوار رشید
اطلاع داشت لهذا احتیاط کار را در بدایت سلطنت اندوخته از برای روز تنگ گذاشت مبین این مقال آنکه در سنواتی

کهمان

که همان ولایات مازندران و استراباد در تحت تصرفش بود بقدر یکصد و پنجاه هزار تومان تنخواه نقد از همان مالیات
دو ولایت و مصادرات اهالی آن دو ناحیت جمع آوری نمود و بکوه قراتپه فصل مشترک خاک استراباد و دشت گرگان
در سنگ دفن نمود تدبیر دفنش اینکه هر وقت تنخواهی جمع میشد حضرت صاحبقران را با دو نفر از اسرای ترکمان برمیداشت
و روی سعادت بکوه قراتپه میگذاشت بعد از دفن تنخواه آن دو نفر اسیر ترکمان را بدست خود مقتول و نعش ایشان را بخاک
سپرده بفراغت مشغول میشد ازین داستان احدی بجز صاحبقران گردون توان مطلع نبود لهذا بعد از نظم امورات
سلطنت و مملکت معتمدین چند فرستاده تنخواه مزبوره را بدار الخلافه حمل و نقل فرمود اکثر از آن اشرفی کریمخانی و قروش
اسلامبولی سکهٔ عبد الحمید خان بود بالاخره از قراریکه انشاء الله الرحمن در اواخر این کتاب مستطاب بیان خواهد گشت
باندوخته های دیگر صرف شد فرد که داند بجز ذات پروردکار ؛ که فردا چه بازی کند روزکار ؛ بهاریهٔ سال
فرخ فال یونت ییل ترکی مطابق با سنهٔ یکهزار و دویست و دوازده هجری و جلوس صاحبقران کشورستان
براورنگ سلطنت ایران و توران بیاری ملک منان ۷۷ جالس سریر افلاک و تنگی چهار بالش
عرصهٔ آب و خاک یعنی مهر عالم طراز درین سال فرخنده آغاز در روز سه شنبه غرهٔ شهر شوال المکرم سنهٔ یکهزار و دویست و
دوازده هجری مطابق سال فرخ فال یونت ییل ترکی معادل هفت ساعت و پنجاه و چهار دقیقه از طلوع آفتاب
گذشته بر مسند فرمانروائی ممالک ممکنات جلوس نمود و رسومی جدید و قانونی سدید در عرصهٔ جهان احداث فرمود
دهر کهن سال جوانی از سر گرفت و شاهد رعنای بهار را مانند جوانان گلعذار در بر یافت طنطنهٔ افغان رعد تهنیت
جلوس سلطان ربیع را لرزه بر این طاق مربع انداخت و خلاف پیشه گان سرد هنگامهٔ دی و بهمن را از گرمی برق
صاعقه بار خانمان ویران ساخت پیک نسیم فروردین مژدهٔ جلوس خسرو گل را بر تخت زمردین بباغ رسانید و چکاوک
قوای نامیه را هنگام هواداری و چیکاری رسید ابر آزادی صحن گلستان را آبیاری کرد و نسیم بهاری را در آرایش شاهد رعنای
بوستان بیاری آورد چنار بر استی قامت فراز شد و به تردستی پنجه باز کرد سرو از دست لاله پیاله خواست و فاخته از شوق
دل بناله برخاست و غنچه لب بتبسم گشاد و بلبل بنای ترنم نهاد سوسن آزاد بخطبه خوانی باهمه بی زبانی ده زبان شد و قامت
شمشاد در پیشگاه چمن بیک پای رقص کنان سرفراز از عرعر و صنوبر بجهة تهنیت جلوس خسرو گل روی بباغ آوردند

دوشاقان شاخ از افشاندن زر و سیم برگ رعنا و شکوفه دست قدرت بر کشادند از فرط گل و ریاحین کفتی ثوابت
و سیار از چرخ دوار روی بخاک گذاشته و یاد دفینهٔ قارونی و گنج فریدونی از خاک سر بر داشته بالجمله اگرچه
خسرو صاحبقران و خدیو کشورستان را جلوس مختصری بجهت تمشیت کار سلطنت در دار العلم شیراز واقع گردید و لیکن در این
سال فیروز که نوروز اول ایام سعادت اندوز بود بجهت اطلاع اهالی دور و نزدیک و بروز شوکت و صولت در نظر ترک
و تاجیک بر آن شد که جلوس خلافت جاوید را با شیلان عید سعید قرین سازد و با قران این دو شاهد رعنا که عید جلوس سعادت اندوز
و عید نوروز فیروز باشد پرداز و بعد از وقت منجمین بطلمیوس انتساب محقق آمد که سعادت ساعت جلوس در ساعت تحویل خسرو
سیارکان ببرج حمل است و وقوع این هر دو ساعت سعد بروز عید سعید فطر محول در حقیقت سه عید بزرگ از عید فطر و نوروز
و عید جلوس صاحبقران ظفر اندوز در یکروز واقع و این داستان بدیع در السنه و افواه جهانیان شایع شد تا دانایان
دانند که تایید اقبال را عروج بر چه پایه است و خواست خدا را مدار بر چه مایه علی ای حال تخت گوهر نگار که محل جلوس
صاحبقران جمشید شعار است در وسط ایوان خلافت نهاده شد و امرا و وزرا و ندما و خاصان سرکار
و محرمان دربار و خوانین با تمکین و غلامان جلادت قرین با خلاع زرتار هر یک در جای خویش ایستاده اشراف و اعیان
هر مملکت از آذربایجان و خراسان و عراق و فارس و خوزستان و طبرستان و گیلان و غیره که در دیار آسمان مدار
شرف احضار یافته بودند با تشریفات گران بار صف بصف و جای بجا قرار گرفتند دارای زمان و زمین افسر گوهر آگین
کیانی را بر سر و جقهٔ الماس نشان خورشید قرین را زیب افسر و کمر بند جواهر بار و شمشیر و خنجر جوهر دار را زیب کمر و بازوبندهای
الماس و یاقوت و لعل و زمرد که قیمت هر یک از آن جواهر یکدانه را اجزای این جهان جهانی دیگر باید آرایش بازوی قدرت اثر
ساخت و از پای تا سر غرق جواهر رخشان و لآلی درخشان از خلوتسرای سلطنت بعزم ایوان خلافت قد برافراخت
با قامتی که گفتی از رحمت یزدانی آیتی و از بهشت جاودانی علامتی است منت بر آسمان و زمین نهاده خرامان شد
و آبا و علوی و امهات سفلی را کلمهٔ طیبهٔ فتبارک الله احسن الخالقین ورد زبان آمد در همان ساعت تحویل شمس
ببرج حمل پای فلک سایه بر تخت عرش پایه نهاده چون بخت خویش بالا رفت و با فر فریدونی و شکوه جمشیدی
بر فراز مسند زر اندود زمر وارید دوز جلوس فرمود و بر چار بالش آفتاب تابش سلطنت ایران و توران تکیه نمود

روزکار

روزکار زبان حال بدین مقال رطب اللسان و تهنیت این جلوس همایون را تذکار این شعر حضرت صبا اعنی
جناب فتحعلیخان کاشانی ملک الشعرا عذب البیان گردید صبا بنازای تخت اسکندر ببال ای مسند دارا ✽
که گشت اسکندر دیگر بدارائی سر آرا ✽ تخت گوهر ناسفته تهنیت را به الماس جوهر زبان معجز بیان سفت و حاضرین
پیشگاه فلکجاه را بجهت میمنت اعیاد ثلثه جلوس همایون و فطر و نوروز میمون مبارکباد گفت نامداران هر کشور و سرفرازان
هر بوم و بر که با افسر خورشید انور سر فرودنمی آوردند همگی تعظیم کنان رخسار بر خاک سودند و بسبب این خاکساری بر آبروی
خویش افزودند نوبتخانهٔ سلطنت بلند آوازه شد و دیوانهٔ خلافت رونق تازه یافت و شاقان خورشید شعار کاسات
شهد خوشگوار بر باریافتگان پیشگاه سپهر مدار نوشانیدند و اطباق سیم و زر از همت خاقان بحر و بر بر فرق کهتر و مهتر پاشیدند
خطیب اریب خطبهٔ جاه و جلالش را بزبانی فصیح و بیانی ملیح بگوش ساکنان ملأ اعلی رسانید و صیت این جلوس همایون
قاطبهٔ جهانیان را بسمع قبول رسید شاهد دولت هر عفت کرده بکنار آمد و روزکار ناساز کار با پروردکان خویش سازکار
شد ایام ملالت سر آمد و عروس شادمانی جهانیان را در بر روزی چند بمیمنت این جلوس ارجمند بزمهای عیش از هر طرف
آراسته شد و غبار غم از صفحهٔ خواطر برخاسته باده بسیل آمد و پرهیزکاران را نوای نوشانوش باده خواران بکوی
باده فروشان دلیل شد داد عیش و شادمانی چنان دادند که حسرتی در دل پیر و جوان نماند و احدی قصهٔ غصه بر زبان نراند
آری در شادی و غم خاطر جهانیان پیرو خاطر جهانبان است و در سور و ماتم میل رعایا و برایا منوط برای سلطان لمؤلفه
تا جهان را غم نگیرد پادشه غمگین مباد ✽ لازم آمد با نشاط شه نشاط شیخ و شاب ✽ بالجمله چون در اوقات خردسالی لقب
ارجمند این برگزیدهٔ حضرت لایزالی بسبب احترام نام جد عالی باباخان بود لهذا حضرت فتحعلیخان کاشانی ملک الشعرا
متخلص بصبا تاریخ جلوس میمنت مأنوس را برسم اخراج و ادخال باین سیاق بر صفحه رقم نمود تاریخ
ز تخت آقا محمد خان شد و بنشست باباخان ✽ صاحبقران کشورگیر پس از تمهید این جلوس فیروزی تاثیر
۱۲۱۲
روی مبارک بنظم امورات بر سامان آورد تا جهان را از فرط عدل و داد رشک فردوس برین و نگارخانهٔ چین کرد
شهریاران زمین و پادشاهان با تمکین از اطراف و اکناف روی نیاز بدرگاه عاجز نوازش سودند تا از قرار که
انشاءالله تعالی عنقریب نگاشتهٔ کلک فصاحت نصیب میگردد از فرمانبری و بر مراتب عزت و بختیاری افزودند

دوشاقان شاخ از افشاندن زر و سیم برگ رعنا و شکوفه دست قدرت برگشادند از فرط گل و ریاحین کفتی ثوابت
وسیار از چرخ دوار روی بخاک گذاشته و بادفینهٔ قارونی و گنج فریدونی از خاک سر برداشته بالجمله اگرچه
خسرو صاحبقران و خدیو کشورستان را جلوس مختصری بجهة نمونهٔ کار سلطنت در دار العلم شیراز واقع گردیده لیکن در این
سال فیروز که نوروز اول ایام سعادت اندوز بود بجهة اطلاع اهالی دور و نزدیک و بروز شوکت و صولت در نظر ترک
و تاجیک بر آن شد که جلوس خلافت جاوید را باشیلان عید سعید قرین سازد و با قران این دو شاهد رعنا که عید جلوس سعادت اندوز
و عید نوروز فیروز باشد پرداز و بعد از وقت منجمین بطلمیوس انتساب محقق آمد که سعادت ساعت جلوس در ساعت تحویل خسرو
سیارگان ببرج حمل است و وقوع این هر دو ساعت سعد بروز عید سعید فطر محول در حقیقت سه عید بزرگ از عید فطر و نوروز
و عید جلوس صاحبقران ظفر اندوز در یک روز واقع و این داستان بدیع در السنه و افواه جهانیان شایع شد تا دایان
دانند که تایید اقبال را عروج بر چه پایه است و خواست خدا را مدار بر چه مایه علی ای حال تخت گوهر نگار که محل جلوس
صاحبقران جمشید شعار است در وسط ایوان خلافت نهاده شد و امرا و وزرا و ندما و خاصان سرکار
و محرمان دربار و خوانین با تمکین و غلامان جلادت قرین با خلاع زرتار هر یک در جای خویش ایستاده اشراف و اعیان
هر مملکت از آذربایجان و خراسان و عراق و فارس و خوزستان و طبرستان و گیلان وغیره که در دربار آسمان مدار
شرف احضار یافته بودند با تشریفات گران بار صف بصف جای بر جا قرار گرفتند دارای زمان و زمین افسر گوهر آگین
کیانی را بر سر و جقهٔ الماس نشان خورشید قرین را زیب افسر و کمربند جواهر بار و شمشیر و خنجر جوهردار را زیب کمر و بازوبندهای
الماس و یاقوت و لعل و زمرد که قیمت هر یک از آن جواهر یکدانه را اجزای این جهان جهانی دیگر باید آرایش بازوی قدرت اثر
ساخت و از پای تا سر غرق جواهر رخشان و لآلی درخشان از خلوتسرای سلطنت بعزم ایوان خلافت قد برافراخت
با قامتی که گفتی از رحمت یزدانی آیتی و از بهشت جاودانی علامتی است منت بر آسمان و زمین نهاده خرامان شد
و آبای علوی و امهات سفلی را کلمهٔ طیبهٔ فتبارک الله احسن الخالقین ورد زبان آمد در همان ساعت تحویل شمس
ببرج حمل پای فلک سای بر تخت عرش پایه نهاده چون بخت خویش بالا رفت و با فر فریدونی و شکوه جمشیدی
بر فراز مسند زرانده و زمرواریدوز جلوس فرمود و بر چار بالش آفتاب تابش سلطنت ایران و توران تکیه نمود

روزکار زبان حال بدین مقال رطب اللسان و تهنیت این جلوس همایون را بتذکار این شعر حضرت صبا اعنی
جناب فتحعلیخان کاشانی ملک الشعرا عذب البیان گردید صبا بنا زای تخت سکندر ببال ای مسند دارا *
که گشت اسکندر دیگر بدارائی سریر آرا * تخت گوهر ناسفته تهنیت را بالماس جوهر زبان معجز بیان سفت و حاضرین
پیشگاه فلکجاه را بجهة میمنت اعیاد ثلثه جلوس همایون و فطر و نوروز میمون مبارکباد گفت نامداران هر کشور و سرفرازان
هر بوم و بر که با فر خورشید انور سر فرودمی آوردند همگی تعظیم کنان رخسار بر خاک سودند و بسبب این خاکساری بر آبروی
خویش افزودند نوبتخانهٔ سلطنت بلند آوازه شد و دیوانهٔ خلافت رونقی تازه یافت وشاقان خورشید شعار کاسات
شهد خوشگوار بر ارباب ضیافت پیشگاه سپهر مدار نوشانیدند و اطباق سیم و زر از همت خاقان بحر و بر بر فرق کهتر و مهتر پاشیدند
خطیب اریب خطبهٔ جاه و جلالش را بزبانی فصیح و بیانی ملیح بگوش ساکنان ملأ اعلی رسانید و صیت این جلوس همایون
قاطبهٔ جهانیان را بسمع قبول رسید شاهد دولت بر مغت کرده بکنار آمد و روزکار ناساز کار با پرورد کان خویش سازکار
شد ایام ملالت سر آمد و عروس شادمانی جهانیان را در بر روزی چند بمیمنت این جلوس ارجمند بزمهای عیش از هر طرف
آراسته شد و غبار غم از صفحهٔ خواطر برخاسته باده بسبیل آمد و پرهیزکاران را نوای نوشانوش باده خواران بکوی
باده فروشان دلیل شد داد عیش و شادمانی چنان دادند که حسرتی در دل پیر و جوان نماند واحدی قصهٔ غصه بر زبان نراند
آری در شادی و غم خاطر جهانیان پیرو خاطر جهانبانان است و در سور و ماتم میل رعایا و برایا منوط برای سلطان لمؤلفه
تا جهان را غم نگیرد پادشه غمگین مباد * لازم آمد با نشاط شه نشاط شیخ و شاب * بالجمله چون در اوقات خردسالی لقب
ارجمند این برگزیدهٔ حضرت لایزالی بسبب احترام نام جد عالی باباخان بود لهذا حضرت فتحعلیخان کاشانی ملک الشعرا
متخلص بصبا تاریخ جلوس میمنت مأنوس را برسم اخراج و ادخال باین سیاق بر صفحه رقم نمود تاریخ
ز تخت آقا محمد خان شد و بنشست باباخان * صاحبقران کشورگیر پس از تمهید این جلوس فیروزی تاثیر
۱۲۱۲
روی مبارک بنظم امورات بر سامان آورد تا جهان را از فرط عدل و داد رشک فردوس برین و نگارخانهٔ چین کرد
شهریاران زمین و پادشاهان با تمکین از اطراف و اکناف روی نیاز بدرگاه عاجز نوازش سودند تا از قرار که
انشاءالله تعالی عنقریب نگاشتهٔ کلک فصاحت نصیب میگردد از فرمانبری و بر مراتب عزت و بختیاری افزودند

تاریخ این جلوس دلپذیر بطریق اخراج و ادخال از کلک مؤلف تحریر و شعر اخیر درین رساله تحریر یافت **مؤلفه**
خاوری از سور دولت چون محمد شاه رفت ٭ جای او فتحعلی شاه آمد و ماوا گرفت ٭ فرقی که این تاریخ را با تاریخ حضرت
صبا واضح است اینکه معزی الیه نام همایون دو شاهنشاه جلالت مقرون را بتخفیف ذکر کرده و در مصراع تحت ثانی هم
اسم را گذارده پای لقب را بمیان آورده است رحمة الله علیه **ذکر وصول محمود میرزای افغان از روی تظلم بی پایان**
بدرگاه حضرت صاحبقران کامران پس از سپری شدن دولت احمدشاه سدوزائی افغان زمام سلطنت و ولایات
متصرفی او بحکم وراثت بقبضهٔ اقتدار تیمورشاه ولد او قرار گرفت و معزی الیه پادشاهی عاقل و دانا بود و در جهات
ملکداری و مرزبانی الغایت قادر و توانا برادران خود را در قلعهٔ بالاحصار کابل که قلعه ایست بس رفیع و حصین
محبوس ساخت و موکلین و مستحفظین امین بر ایشان گماشته باین تدبیر رایت استبداد و استقلال برافراشت
مخالفین از فکر خلاف محروم ماندند و آیت یأس از مصحف تقدیر خواندند شاهزاده همایون ولد اکبر خود را رتبهٔ ولیعهدی
داد و بدار القرار قندهار حکم گذار نهاد دو پسر دیگر محمود میرزا و فیروز میرزا را با ایالت ولایات فراه و سبزوار و هرات
فرستاد و شاهزاده زمان را که از همه برادران کهتر و پدر عالی گهر را بمنزلهٔ نور بصر و محبت باطنی پدر با او از همه بیشتر بود
همواره ملتزم حضور خود نمود و ییلاق و قشلاق را در ولایات کابل و پیشاور قرار داد فرمود بعد از آنکه دست قضا طومار
امل او را در هم پیچید و از فراز تخت در نشیب خاک رخت کشید شاهزاده زمان که در پای تخت پدر بود باعانت زر و لشکری
که آماده داشت حرمت وصیت پدر را فرو گذاشت عذرش اینکه پدر را باطناً با من میل بود و ظاهراً از ایشان
واهمه مینمود و گویا چنین هم بوده بالجمله برادر مهتر خود شاهزاده همایون تا ختن آورد و بنیان ولیعهدی او را با خاک
یکسان کرد همایون را که اسم برخلاف مسمی بود از حلیهٔ بصر عاری و مانند اعمام و بنی اعمام در قلعهٔ بالاحصار حصاری
ساخت محمود و فیروز کار را نه بر وفق مرام دیدند و رخت از آن ورطهٔ بلا بیرون کشیدند چون از یمن تفضلات الهی
و نیروی اقبال بی زوال شاهنشاهی چراغ این دولت خداداد را افروخته دیدند و جسم مخالفین شوکت جاوید را
پروانه وار سوخته حصول مقاصد را موقوف باعانت کارگذاران دولت علیه یافتند و با هزار امیدواری بعزم
تقبیل عتبهٔ علیه شتافتند پس از وصول بدار العبادهٔ یزد اسمعیل آقای بکری نایب ایشک آقاسی درگاه معلی

مأمور

مأمور مهمانداری آمد و هنگام عرض راه از دار العباده تا دار الخلافه احکام قضا نظام صادر شد و در باب رعایت آداب
حرمت نسبت بایشان بطوریکه سزاوار شان سلاطین ذی شان است فرمایشات رفت حسب الاشارهٔ لازم البشاره میرزایان
بدار العبادهٔ یزد در روان و آن دو شاهزادهٔ آزاده با کامران میرزای ولد محمود میرزا بدرگاه عالمیان پناه شتابان آمدند
در روز ورود بدار الخلافه چراغعلیخان نوائی قورلیساول باشی که امیری باشکوه و مشیری دانش پژوه بود حسب الامر
شاهنشاه تاجدار باستقبال شاهزادگان عالی تبار شتافت و پس از حضور تشرف بانجمن بار خسروانی خسرو تاجدار کمال عزت
و احترام بایشان ارزانی و قریب بمسند خلافت اذن جلوس حاصل و این عزت مکتسب بحرمت موروث متواصل شد
شاهنشاه صاحبقران ایشان را پرسش و نوازش ملوکانه نمود و بوعده های کریمانه امیدوار فرمود چراغعلیخان مزبور
بمصاحبت و منادمت ایشان مأمور آمد و زنگ کلفت از صیقل مراحم خسروانه از آئینهٔ خاطر ایشان دور شد چندی
در دار الخلافه بگشت و تماشا و فیض ملاقات شاهزادگان فرشته لقا بسر برده در اوقاتیکه موکب خسرو ظفر اندوز بعزم تنبیه
سرکشان مملکت آذربایجان از مستقر خلافت نهضت نمود بر حسب امر اعلی مقیم کاشانهٔ کاشان شدند و از سیر متنزهات
آن دیار فرح زا قرین حبور و سرور بی پایان آمدند اسدالله خان شیرازی ولد حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله دیوان اعلی
که در آن اوقات بحکومت کاشان سرافراز و در آداب مردمیت و آدمیت و فنون کمالات ظاهری و باطنی از معارف
ممتاز بود رعایت عزت و حرمت را کفیل شد و ابراز مرحمت و عنایت را از جانب معدلت جوانب شهریار عالم وکیل آمد ع
تا چه باشد قرار کار جهان ٭ **ذکر تکامل محمد تقی خان یزدی حاکم در خدمات دیوان ظهور خدمتگذاری او از روی ایمان و دیانت و دید ایلکان**
محمد تقی خان از معارف کدخدازادگان محال بافق یزد و در بدایت حال میرزا محمد تقی نام داشته در ایامیکه نهال
حیات نادرشاه افشار از تیشهٔ عداوت سپهر دوار از ریشه بر آمد این خبر که بدار العبادهٔ یزد رسید اجامره و اوباش
حاکم نادری را از شهر اخراج و کالای مفسدت را بارواج نمودند این میرزا محمد تقی بعزم آنکه در شهر دستبردی نماید
با چند نفر از بنی اعمام وارد آن ولایت و در محلات و اسواق سیری مینمود ناگاه از فراز بامی آوازی بگوش او رسید که
ای میرزا محمد تقی این ساعتی که تو وارد شهر شدی اثر باسعادتش اینکه چهل سال تمام در این ولایت فرمان روا خواهی بود
بالاخره بکامی رسید که شنید و اثر آن سعادت ظاهر گردید بلکه سال حکومت از چهل گذشته به شصت رسید در زمان دولت

سلطان شهید علی اکبرخان ولد او در دارالخلافه گروکان بود و در سفر و حضر از التزام رکاب فیروز کب سعادت
میمنود بعد از شهادت خاقان سعید حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله بدون ملاحظهٔ عاقبت کار از همان عرض راه دارالخلافه
اورا مرخص آن دیار نمود چون سریر سلطنت و دارائی بوجود فایض الجود این زیبندهٔ سریر کشورخدائی مزین شد
بیگلربیگیان و حکام بپای ارادت و خدمت تقبیل عتبهٔ علیه را پی سپار آمدند و از ادای پیشکش تهنیت جلوس
بر اورنگ کیانی و مالوجهات سلطانی آستان رآستان نواز را خدمتگذار شدند بجز محمد تقی خان حاکم دارالعباده
که بملاحظهٔ خلاصی ولد اکبرش از بند جناب حاجی ابراهیم خان را از غیرتی که نداشت در بند گذاشت و خاطر بر ترک
ارادت گماشت حاجی معزی الیه بجهة رفع شرمساری در خاکپای شهریاری انجام این مهم را العهده گرفت و برادر
کهترش محمد حسین خان که در رسوم شجاعت از برادران دیگر مهتر و بهتر بود حسب الامر الاعلی بسرداری دارالعبادهٔ یزد
اتمام این امر آماده شد و بفاصلهٔ قلیل ابوالهادی خان ولد دیگر اورا با وجوه دوساله مالیات آن ولایت و پیشکش
جلوس میمنت آیت بدربار گیتی مدار گسیل ساخت و چون امورات دارالامان کرمان را نیز پس از قتل و غارتی که در زمان
دولت خاقان شهید شد انتظامی نبود و آقا علی نامی مشهور به شماعی از اهالی آنجا حرکت مذبوحی مینمود لهذا عبدالرحیم خان
برادر مهتر حاجی اعتماد الدوله بحکومت و محمد حسین خان مزبور بسرداری آن ولایت نامزد و هر دو از دارالخلافه و دارالعباده
روانهٔ آن ناحیت شدند بعد از چندی محمد حسین خان بحکومت ولایت کوهگیلویه سرافراز و عبدالرحیم خان نیز با وقوع
وصلت با آقا علی کرمانی مزبور از حکومت طرفی نبسته شرفیاب درگاه لازم الاعزاز شد محمد تقی خان بیگلربیگی یزد
انتظام امور کرمان و وصول و ایصال مالیات دیوان قدر بنیان را بگردن گرفته بوساطت ابوالهادی خان
ولد خود مستدعی ایالت شد علی العجاله پس از اطمینان امینان دولت جاوید حکومت آن ولایت نیز ضمیمهٔ ایالت
ولایت دارالعباده گردید **ذکر فتنهٔ محمدخان زند و شکست او از صدمات سپاه ظفر پناه عدوبند** پس از انقضای
زمان شوکت سلسلهٔ زند از صولت خاقان مغفور عدوبند محمدخان ولد زکی خان بنی عم کریم خان از شحنهٔ غضب
سلطانی مهلتی چند روزه یافت و فرارا بنواحی بغداد و بصره شتافت و چندی در آن ولایت بهرزه گی و دربدری
روزی بشب و شبی بروز میرسانید تا قضیهٔ ناگزیر سلطان شهید واقع گردید از جسارت صادق خان کرد شقاقی

جرأت

جرأت کرد و فرصت غنیمت شمرده بامید انجام خیالات خام رخت نکبت از زاویهٔ گمنامی بیرون آورد با شرذمهٔ
قلیل از اقوام ذلیل نکبت را دلیل نمود و روی بسوی مملکت فارس کرده ابواب حوادث گشود در حوالی کوهگیلویه
بطوایف لوار ممسنی که براه زنی معروف و عدم پایداری موصوفند ملتجی و در این داستان با او همداستان گشته
در نواحی ولایت کازرون بجمعی از مستحفظین آن سامان دوچار و بحملهٔ اول شکستی فاحش خورده راه فرار برداشت و روی جنبیت بجانب
خبیص سیستان گذاشت از افاغنهٔ آنجا هرچه اعانت طلبید اهانت دید با دلی افسرده و خاطری پژمرده بجانب ولایت اصفهان
پی سپار و در قریهٔ خراسکان من نواحی آن سامان بار گشای متاع ادبار شد در آن اوقات حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی آن دیار شرفیاب
رکاب شاهنشاه مالک رقاب و رضاعلیخان برادر کهترش از سوء اتفاقات در آن روز بقریهٔ خراسکان بجهة مهمی پی سپار بود
از دور جمعیتی دید و با معدودی که همراه داشت قدمی پیش گذاشته مستفسر گردید بعد از اطلاع خواست دستی بکار زند دستگیر شد
و محمد رحیم خان برادر دیگرش ره نورد بیابان تدبیر آمد محمدخان وقوع این واقعه را بفال نیک شمرده رخت نحوست بجانب باغ
سعادت آباد برد چون ولایت اصفهان شهریست وسیع و بسبب وسعت زیاد از احداث خندق و باره و برج بی بهره و اهلش
بعلت عدم وقوف بر قلعه داری و دشمن شکاری بغایت کم زهره اند اطاعت بیگانه را قلیلا او کثیرا واجب شمارند و بطوع اندک
احدوثه پای در دایرهٔ خدمت و اطاعت گذارند لهذا اجامره و اوباش از رند و قلاش غریب و بومی از هر طرف بر دور او جمع آمدند
و بزم نکبتش را پروانهٔ شمع شدند میرزا عبدالوهاب مستوفی آنجا را بر ولایت حاکم ساخت و با خذ اموال تجار و متمولین پرداخت در اندک
روزی مایه داران بی مایه و بی مایگان پرمایه گردیدند و جنود زنده نکبت پیوند بار دیگر بپایهٔ که نه درخور مایهٔ ایشان بود رسیدند
عریانان هم آغوش ملبوسات مستعار شدند و بینوایان صاحب اختیار بی شمار آمدند خبر این داستان غریب و حکایت عجیب
در دارالخلافهٔ طهران بعرض شاهنشاه صاحبقران رسید دریای غضب قیامت لهب بنوبت تلاطم گردید حسینعلی خان دولو
و مهرعلیخان داشلو و الله وردی خان عزالدینلو و حسین خان قاجار قزوینی قوللر آقاسی با جمعی از ترکان پرخاشجو و هژبران آتشخو
از رکاب ظفر مآب مأمور بدفع آن شرارت نصاب و روانهٔ آن دیار خلد انتساب شدند در حوالی قریهٔ جز که در سه فرسخی دارالسلطنهٔ
اصفهان است تلاقی فریقین دست داده ترکان جلادت نهاد دست باستعمال اسلحهٔ آتش فعل منجمد آب گشادند و بیاری اقبال
بی زوال صاحبقران بی همال و نیروی شمشیر اژدر فعل افعی خصال خاک وجود آن بادپیمایان را بر باد فنا دادند پس از شکست آن جمع

پریشان امرا و لشکریان تا باغ سعادت آباد بتعاقب ایشان تاختند و هر که را یافتند از لباس حیات عاری ساختند محمدخان
خذلان نشان خود با معدودی که از اقوام او بودند راه فرار پیش و از بیم جان سر خویش گرفت مامورین مظفر و منصور روی
بتختگاه نهادند و مراتب را علی التفصیل برای عالم آرا عرضه دادند زلال این نصرت و فیروزی آتش غضب قهرمانی را فرونشانید
و بجرم اینکه اهالی اصفهان در جنگ تکاهل ورزیده اند محمدعلیخان قوانلوی قاجار معروف بخالو مامور بقتل عام اهالی آن دیار
گردید شور روز محشر و فزع اکبر در آن دیار خلد اثر برپا شد و قضاة و مشایخ و علما و سادات را بخت سعید بتجبه شفاعت بدربار عالم آرا
رهنما آمد رحمت جبلی بر چهره آن خیل ضعیف نهاد ابواب عنایات کشود و مامورین را بترک خونریزی امر فرمود میرزا عبدالوهاب مستوفی
بجرم حکومت سه روزه از دو دیده نابینا شد و در زاویه خمول گرفتار رنج و عنا آمد بالجمله در هنگام فرار محمدخان یوسف خان
بختیاری در محال چهار محال نجف خان زند را با جمعی از اقوام نکبت پیوند او گرفته روانه دربار سپهر مانند ساخت و نجف خان چون
هوای بلند پروازی در سر داشت باعانت خمپاره اژدرد هان روی باوج گردون گذاشت سایر اعوان و انصارش از آب حسام آتش فام
جرعه فنا نوشیدند و در زاویه جحیم با او همنشین گردیدند محمدخان و رستم خان برادرزاده اش چون خبر این سیاست را محقق آوردند جان
و سر را وداع کردند و روی بمحال سیلاخور که مسکن الوار باجلان و بیرانوند است بردند از آن جماعت علاقبت طلب یاری نموده در قلعه جات
ایشان بار او بار کشودند نظرعلیخان باجلان تا ظهور خدمتی را در درگاه خسرو معدلت آیت بهانه بدست آرد بر سر قلعه که محمدخان در آن
ساکن بود تاخت و او را دستگیر ساخت خواست بدربار فلک مدارش فرستد مهدی نام باجلان با جمعی باعانت او برخاست
و او را از چنگ نظرعلیخان باز گرفت در میان آن دو فرقه منازعت اتفاق افتاده اسباب طغیان محمدخان بسبب شورش ایشان
زیاده شد فتنه خفته بیدار گردید و این مراتب کرة بعد اولی بعرض خسرو تاجدار رسید مناشیر سیاست تاثیر بعهده محمدخان دولو
قاجار حاکم ملایر و کزاز و حسن خان والی لرستان فیلی و تقی خان حاکم بروجرد شرف صدور یافت که دفع آن فتنه را اقدام ورزند در حوالی
سیلاخور جنگی عظیم در پیوست و طایر روح تقی خان بروجردی در آن معرکه از قفس تن رست بالجمله کاری از پیش نرفت و بتدریج
اجامره و اوباش بر دور محمدخان جمع شدند و کارش فی الجمله رواجی یافت تا از قراریکه انشاء الله تعالی در جای خود مرقوم کلک
در رسلک سیکرد و سبع جان باز ان شاهراه دولت ابد بنیان براه دیار ادبار شتافت ذکر ظهور مخالفت خوانین آذربایجان
و حرکت رایات اعلی بآن سامان و تنبیه آن غولان وادی خذلان ۷ قبل از این اشاره رفت که صادق خان شقاقی بظهور
چنان

چنان خیانتی بزرگ عفو و اغماض خاطر ملوکانه را انباز و بحکومت ولایات سراب و گرمرود سرافراز شد جعفرقلیخان دنبلی نیز
که تربیت یافته دولت جاوید مدت بود بایالت ولایات تبریز و خوی از همگنان ممتاز آمد آن دو نمک بحرام بواسطه عداوت
سابقه که با هم داشتند بمفاد کریمه اللهم اشغل الظالمین بالظالمین خاطر قاصر بدفع یکدیگر کماشتند و بنای کاوش با هم گذاشتند
جعفرقلیخان پیشدستی کرده جمعیتی فراهم آورد و طایفه شقاقی را تاخت و سراب خراب را مانند سراب بی آب ساخت
صادق خان تاب مقاومت نیاورده عنان یکران بجانب مغان و در آنجا نیز مکث نکرده خود را بطرف شیروان کشید
و همواره در این خیال بود که جعفرقلیخان را هم مانند خود در حضرت اعلی بخیانتی منسوب و در نظر اقدس همایون مغضوب سازد
آخرالامر تیر مرادش بر نشانه آمد و باغوای نفس اماره جعفرقلیخان را بر مخالفت شاهنشاه یگانه بهانه شد صادق خان
شاهد مدعا را در آغوش دیده بجانب سراب بکعنان کردید در ظاهر مخالفت را بموالفت بدل ساخت و در موافقت با
جعفرقلیخان بمخالفت با دارای دوران پرداخت محمدقلیخان افشار حاکم ارومی نیز چون دیوی بدنهاد و غولی جهالت بنیاد
بود بمناسبت فطرت پلید با آن دو شیطان عنید در این داستان همداستان و طنبور مخالفت را زخمه زن تا رخذلان شد
فتنه محمدخان زند بیشتر موجب جسارت آن سه نکبت پیوند گشته شحنه کان سلطانی را هر یک از ولایت خود اخراج و کالای
مفسدت را بازار رواج نمودند با اینکه هر یک از آن سه دیو سار از زنان و فرزندان و خویشان در دارالخلافه طهران برسم گروگان
بود باز از فرط شرارت باطن از خون آن بی گناهان چشم پوشیده [illegible] کار حشری وافر جمع آورده در اراباع ولایات تبریز وارد
و سراب بعیش و شراب پرداخته کاسات خوشگوار از دست ساقیان لاله عذار نوشیدند حسینقلی خان افشار [illegible] جماعت
چند با او سرگران بود و غم خود را از باده انگوری و شراب مغروری سرمست دیده و بجهه اثبات شرارت عم در زدودن زنگ اندوه و غم
از خاطر صداقت توام تقبیل عتبه علیای سلطنت را مصمم گردیده ماجرا را علی التفصیل بعرض شاهنشاه بی عدیل رسانید آتش غضب
دوزخ لهب را نوبت زبانه شد و این جسارت بزرگ تنبیه آن سرکشان را بهانه آمد ع وای بر آنکه بر و خشم بگیرد سلطان
بجمع لشکر قیامت اثر فرامین واجب الاطاعه از مصدر حکمرانی صادر و در مدتی قلیل ترکان یغماگر و دلیران دشمن شکر از اطراف و اکناف
بدربار سپهر مطاف حاضر و حکم خسروانی و اشاره خاقانی را از جان و دل سامع و ناظر آمدند نخست حسینقلی خان افشار را با جمعی
از شیران بیشه کارزار سر کرد کی محمدعلیخان عرب بسطامی یوزباشی غلامان جان نثار بدفع عم بدکردار و گرفتاری او بقید اسار

از دربار معدلت مدار بآن دیار روان فرمود پس از آن محمد ولیخان قاجار را با فوجی از سواران نیزه گذار و پیادگان آتشبار
بعزم تنبیه محمد خان زند نابکار بجد و دسیلاخور و بروجرد کسیل نمود و نظام الدوله سلیمان خان قاجار را با جمعیتی از ترکان
جلادت آثار بمقدمهٔ لشکر جرار و منقلای موکب ظفر شعار بصوب دیار آذربایجان سبکعنان ساخت و خود با عزم کیخسروی
و شکوه کیقبادی با سپاهی که صرصر با شتابش در رکابشان تاب همراهی نبود در روز سه‌شنبه نهم شهر ذی الحجة الحرام سنهٔ
یکهزار و دویست و دوازده چون بحر ذخار و سیل سرشار بعزم تدمیر آن سرکشان دیار ادبار بیرون تاخت و پس از روزی چند
چمن سلطانیه مضرب خیام فلک پیوند و صیت نزول موکب اجلال گوش زد آن گمراهان دیو مانند شد خود را نقطه وار محاط دایرهٔ ادبار
دیدند و علی العجاله خلاصی از آن دایره را از دایرهٔ موافقت هم پا کشیدند عهدی که بستند شکستند تاری که بافتند گسستند
صادق خان شقاقی چون خود را در برابر جنود مسعود خاقان ظفر نمود آزموده بود درین وقت نیز حریف را سخت و خود را تیره بخت
ملاحظه مینمود لهذا در شکستن عهد آن لئیمان پیشدستی کرده روی نیاز بدرگاه خسرو عدو گداز آورد و سلیمان خان نظام الدوله
قاجار را شفیع گناهان خویش ساخت و باین سیاق بمعذرت پرداخت که منظورم از این سازش بروز خیانت جعفر قلیخان بود
نه رونق دادن بازار طغیان صدق قولم را این ضراعت برهانی است روشن و راستی گفتارم را تقاضای این شفاعت
دلیلی مبرهن **فرد** از کرمت دور نیست گر بپذیری ؛ عذر گناهی که عذر خواه ندارد ؛ شاهنشاه دادگر عاجز پرور بنابر مصلحت
وقت آن ره نورد وادی عصیان را عفو [illegible] فرموده بدربار عالم مدارش احضار نمود در منزل سنگ سیاه
[illegible] خذلان نشانش را از مخالفت او سلک جمعیت از هم فرو ریخت و هر یک
بطرفی و سمتی گریخت جعفر قلیخان روی شوم بدیار روم کرد و باکراد یزیدی پناه آورد محمد قلیخان بحصانت حصار ارومی قوی دل
بود و بورود در آن قلعه دو روزی کام دل حاصل نمود حسینقلی خان برادرزاده اش که قبل از این اضمحلال او را از دربار سپهر مثال
مأمور شد برافقت محمد علیخان عرب یوزباشی و اعانت جمعی از طایفهٔ بلباس قلعهٔ مزبوره را تسخیر و غنم بی تدبیر را دستگیر و مترتب را
معروض رای عاکفان سدهٔ سریر عرش نظیر داشت میرزا رضا قلی منشی الممالک نوائی بضبط اموال و اشرف خان دماوندی
تا قلعه را کوتوال باشد بآن طرف مأمور و بلافاصله موکب جهانگشا از چمن سلطانیه حرکت و از راه مراغه و سلدوز ره نورد وادی
مقصود و در روز ششم شهر محرم الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و سیزده خارج قلعهٔ ارومی مضرب خیام فلک فرجام شد محمد قلیخان بعقوبت
خیانت

خیانت فراوان در سلک زنبورکچیان اردوی کیهان پوی منسلک و بری از ما یعرف و ما یملک گردید بعد از انجام
و انتظام کار ارومی در هفدهم شهر مزبور رایات ظفر آیات بعزیمت ولایت خوی از راه سلماس شقه گشا و در چمن از زمین
خارج قلعه قبهٔ بارگاه فلک اشتباه عرش سا آمد حسین خان برادر کهتر جعفر قلیخان که بعد از خیانت آن روسیاه بایالت ولایت
خوی مباهی گردیده بود بجهت اثبات ارادت خود در باغ مسمی بدلگشا که از مستحدثات اوست طوی بزرگ داده ما حضر جان نفشانی
در خوان صداقت نهاد چهار شبانه روز شاهنشاه ستاره سپاه و شاهزادگان سپهر جاه و امرا و وزرا و ندمای درگاه مجرة پناه
و آحاد لشکر هر یک فراخور احوال داد عیش و نشاط دادند و از استماع نغمات دلکش و سایر ملزومات سرور ابواب شادمانی
بر چهره گشادند غافل که زمانهٔ غدار را چنگ مخالفت در چنگ است و از نیرنگ آباء و امهات برادر با برادر بر سر جنگ **ع**
ببین تا چه زاید شب آبستن است ، **ذکر وصول خبر طغیان حسینقلیخان برادر شاهنشاه صاحبقران و رجعت موکب فیروز
بعراق از آذربایجان** اگر چه شاهنشاه صاحبقران و حسینقلی خان جهالت نشان در ظاهر واحد الابوین بودند ولی بسبب
مغایرت فطرت در میانه بعد المشرقین بود این یک از عقل محض مهذب شد و آن یک از جهل صرف مرکب آمد آن از شراب
ظلم سرمست بود و این را ساغر عدل در دست این جوهر رحمت الهی است و آن آیت غضب نامتناهی آن یک در کار
سیئات اصرار داشت و این یک در اجرای حسنات استقرار این را نگین دولت در شست بود و آن یک را خاتم نکبت
در انگشت مواحدت بطن و صلب را در فطرت شرکتی نیست و امتزاج شهد و شرنگ را در گوهر مناسبتی نه **لمؤلفه**

نکن از نژاد و پدر افتخار ؛ که خار از گل آید برون گل ز خار ؛ نه در چرخ هر کوکبی شد سعید ؛ نه جرم سها همچو تابنده شید ؛
نه هر قطره در بحر گوهر شود ؛ نه خرمهره شایان افسر شود ؛ نه کوه بدخشان همه لعل ناب ؛ که سنگ سیه اندران بی حساب ؛
نه جبلی است هر شب بروز سپید ؛ بسی شب که روز سیه پرورید ؛ نه عطار را دکه پر عنبر است ؛ که خرزهره هم در دکانش در است ؛
نه صراف دارد همی زر و سیم ؛ که فلس سیاهش بسی در گلیم ؛ بمیخانه هر بادهٔ صاف نیست ؛ بگنجینه هر دانه شفاف نیست ؛
ز شاخ برومند بادام نغز ؛ گهی هست بی مغز و گاهی دو مغز ؛ چو نقاش را خامه گردد علم ؛ کشد مهر و خفاش از یک قلم ؛
شکر شهد ناب آورد با صفا ؛ گهی نیز جرارهٔ جانگزا ؛ ز یک خاک روینده دارو و بیش ؛ یکی اصل نوش و یکی عین نیش ؛
بسی بیضه آید ز بلبل برون ؛ یکی بلبل و ما بقی مرغ دون ؛ چو تکوین حیوان کند دادگر ؛ یکی آدم و سایرین گاو و خر ؛

زصلب همایون میر عرب ٭ یکی احمد آمد دو صد بولهب ٭ بالجمله از قراریکه ذکر شد قبل ازین بعد از شکست صادق خان
بی دین و نزول موکب ظفر قرین بخارج دار السلطنهٔ قزوین صاحبقران مروت آئین که آیتی از رحمت حضرت رب العالمین است
حسینقلی خان را مورد نوازش و التفات ملوکانه فرموده و با آنکه نواب شاهزادهٔ والاتبار محمد علی میرزا در مملکت فارس فرمانفرما
و حکمروا بود چنین برادر را بر چنان پسر ترجیح داده ایالت آن مملکت را باو مفوض نمود و نواب شاهزاده را برکاب فیروزی مآب
احضار فرمود بعد از ورود بدار العلم شیراز چندی بسبب عدم اسباب کار در پس زانوی اصطبار نشست و رشتهٔ
اطاعت داور جمشید شوکت را بر گردن بست چون از معاملات و مصادرات بی حساب ثروتی بکمال یافت
روی از حد اعتدال بر تافته بوادی عصیان و طغیان شتافت ظرف حوصله اش گنجایش این مظروف را قابل نبود
سعایت رنود و اوباش نیز بر آن تنگ ظرفی افزود ع بلی بکوزه نمی گنجد آب بحر اندر ٭ جسارت خوانین آذربایجان
و جهالت محمد خان زند نادان بیشتر محرک سلسلهٔ طغیان او گردید و بالمره از دایرهٔ اطاعت پا کشید در بدایت کار
میرزا نصر الله علیابادی مازندرانی را که در ایام شاهزادگی این زیبندهٔ سریر حکمرانی وزیر و پس از آن در حضرت شاهزاده
آزاده مشیر و در آن اوقات بجهت اطلاع از کم و کیف امور بعد از عزیمت نواب شاهزاده برکاب حضرت صاحبقران آزاده مامور
بتوقف آن مملکت بهشت نظیر بود با آقا محمد زمان کلانتر برادر حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله و میرزا محمد اسمعیل کوتوال
قلعهٔ شیراز و احمد خان و آقا محسن متعلقان اعتماد الدوله معزی الیه را مخل کار خود دیده و از دو دیده نابینا و گرفتار زندان
رنج و عنا نمود و فوجی را بجهت گرفتاری جان محمد خان دولوی قاجار که از جانب شهریار نامدار در ولایت لار سردار بود نامزد
و روان ساخت و خود بتهیهٔ اسباب کار مخالفت پرداخت جان محمد خان بعد از اطلاع ازین داستان با کمال حیرانی
از بازیچهای آسمانی با جمعیتی که همراه داشت از قلعهٔ لار خود را بیرون کشیده و از راه بوانات فارس سرعت از باد
استعاره نموده راه عراق برداشت و تا کاشانهٔ کاشان عنان بکران فرو نگذاشت حسینقلی خان خبر فرار او را از لار شنید
و از دار العلم شیراز حرکت کرده دو سه از عقب او روان گردید و از رهبری بخت خسروی بگردش نرسید و عود بشیراز را جناب
احوال ندیده در آبادهٔ سورمق منزل گزید رستم خان بیات غلام خود را بمحارست قلعهٔ شیراز و محافظت محبوسین روان نمود و بنه
و اغروق را باتفاق میرزا علی گرایلی وزیر خود بقلعهٔ ایزد خواست فارس فرستاده خود با جمعیتی تمام در اواسط شهر محرم الحرام سنهٔ

یکهزار

یکهزار و دویست و سیزده بصوب دار السلطنهٔ اصفهان شتابان آمد حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی آنجا ده روز
قبل از ورود او ازین معنی اطلاع یافته اهل و عیال خویش را با ولد اکبرش عبد الله خان بجانب یزد فرستاده خود
در نهایت حیرانی تن به پریشانی در داد و در روز ورود حسینقلی خان به اصفهان باتفاق محمد علیخان قوانلوی
قاجار مشهور به خالو که در آنجا سردار بود و جمعی از عمال و مباشرین دیوانی از آنجا بیرون آمده در خارج شهر نشستند و دل
بر اعلام احکام خاقانی بستند اگرچه سابقا اهالی شیراز این وقایع را بتوسط سرعان سریع السیر برای عالم آرا عرضه داشتند
ولی ایشان هم مهر از سر گنجینهٔ این راز فرو بسته گشادند وقتی مروحهٔ این خبر دامن زن آتش غضب شاهنشاه سپهر مآثر
شد که رایات جهانگشا العزم تدمیر سرکشان ولایت شیروان و تسخیر بلاد داغستان از خارج قلعهٔ خوی شقه گشا
بود بنابر آن دفع دشمن خانگی را انسب دانسته سلیمان خان قاجار را با فوجی از سپاه جرار بجهت محافظت مملکت آذربایجان
بتوقف مامور فرمود و خود با دل قوی و عزمی ثابت و سپاهی وافر و طلیعهٔ متکاثر عزیمت عراق نمود **ذکر صادرات عرض
راه و آوردن محمد خان زند و سیاه و خبر مخالفت سلیمان خان گمراه و تدبیرات شاهنشاه آگاه** و داستانی که در بدایت
حرکت موکب فیروز در عرض راه پرده از چهره گشاد و از طالع بی زوال خسروی در افتتاح کار بفال نیکو افتاد
این بود که در منزل رونق تبریز محمد خان زند را با دست و دیدهٔ بسته بپایهٔ سریر خلافت مصیر آوردند و ماجرای گرفتاری
او را باین تفصیل عرض کردند که از قراریکه معروض افتاد محمد خان مزبور پس از مجادله با لشکر منصور در قلعهٔ از قلاع
سیلاخور قرار گرفت و آزار مجاور و مسافر اشعار ساخت محمد ولی خان قاجار که از رکاب ظفر شعار دفع او را مامور بود
در حوالی سیلاخور او را دریافته جنگ در پیوست و پس از گیر و دار بسیار محمد خان و اعوانش شکست یافته و درستی کار را
بعد از آن محال دانسته خواست از راه شوشتر و دزفول خود را ببصره کشاند و سستی بخت و بختی اقبال شاهنشاه
با تاج و تخت او را مجال نداده در عرض راه گرفتار گماشتهٔ کان حسن خان فیلی والی لرستان گردید چون والی مزبور
بجهت تقدیم اسباب خدمت خواست او را بدربار سپهر آیت روانه سازد لهذا دو دیدهٔ او را با گزلک احتیاط بتوهم فرار
از حدقه بیرون و با غل و زنجیر روانهٔ آستان سپهر مشحون ساخت از اینکه زکی خان زند پدر بدسیرش در اوقاتیکه از جانب
کریم خان ابن عم خویش بسرداری مملکت مازندران و حول و حوش آن سامان نامزد بود اهالی چهارده کلاتهٔ دامغان را

بجرم نهادن درکارسازی سیورسات قتلی وافر فرمود ودرآنجا کله مناری از رؤس آن بیکناهان برپا نمود وتفنکچیان
چارده کلاته درآن اوقات دراردوی معلّی سرکرم جانفشانی بودند لهذا شاهنشاه دین پرور محمد خان بدکهر را بدست
ایشان سپرد که بکیفر خون آبا وصلهٔ ارحام خویش زهر فنا درکامش ریزند واز دار سیاستش آویزند آن شیران
بیشهٔ هیجا خون روباهی را بالقصاص خون جمعی بیکناه لایق ندیده کوشهای او را بدندان قهر خائیدند وباآن حال تباه
دربیابان سرکردانی مطلق العنانش آورده تصدق فرق فرقدساگردانیدند آن کور بینوا کورکورانه خود را کشان
کشان وتکدّی کنان بصوب بصره کشانید وسالیانی چند باکمال پریشانی کذرانید تا درویرانهٔ کورجغد آسا منزل کزید

بیت بلند وپست جهان حملهٔ دشمنان تو راست ٭ که کاه در بن چاهند وکاه برسر دار ٭ بالجمله درمنزل میانج کرمرود

ابوالفتح خان جوانشیر ولد ابراهیم خلیل خان که بحکم یرلیغ بلیغ احضار شده بود از تقبیل آستان سدره نشان سرّ اوج
آسمان سود در ورود موکب منصور بچمن سلطانیه بعرض آن خسرو یکانه رسید که سلیمان خان قاجار را دیو نفس امّاره از راه
دربرده وبوسوسه ودمدمهٔ علی همّت خان کلبائی وخان باباخان ناکلی وفتوی خبط دماغ از کار خدمت فراغ جسته دودلو دار
درویرانهٔ خلاف نشسته است چون قامت بی قابلیتش از لیاقت تشریف خودسری عور وعروج بمدارج سروری
ازچنان ناقابلی دور بود بنابرآن شاهنشاه یکانه آن ترانه را چون فسانهٔ اطفال خیال نموده اعتنائی بحرکات
ابلهانهٔ آن دیوانه نفرموده از همانجا منشور قضا دستور بتفریق جمعیتی که با او بودند صادر وصفت حلم وحوصلهٔ
شهریار عالمکیر برنزدیک ودور ظاهر شد زیرا که خویش وبیکانه از اطراف ممالک بطغیان برخاسته هریک
درطرفی هنکامه آراسته بودند فرد پردل باید که بار غم کشد ٭ رخش می باید تن رستم کشد ٭ بالجمله درچمن مزبور
شوق ملاقات دراری بحار خلافت شاهزادکان والاتبار کریبان کیر خاطر مرحمت مظاهر آمد وحکم خاقانی شرف صدور
یافت که جناب ملّا علی اصغر ودانکهٔ هزارجریبی مازندرانی ملّاباشی سرکار پادشاهی نوّاب عبّاس میرزا ومحمد قلی میرزا
وحسینعلی میرزا را از دار الخلافهٔ طهران برداشته درهرجا از منازل عراق که خسرو آفاق را توقّف باشد شرفیاب
کردند موکب فیروز بعداز توقف یکروز از آن انجمن دلفروز حرکت واز راه قلمرو علیشکر ودرحین عزیمت عراق مینو قرین
فرمود درمنزل درجزین نوّاب شاهزادکان بشرف زیارت جمال بیمثال شاهنشاه با اقبال مسرور واز این طرف قرین الشرف نیز

خاطر مرحمت مظاهر شاهانه از ملاقات ایشان قرین حبوری نامحصور آمد وپس از اطفاء نائرهٔ شوق اذن
مراجعت بدار الخلافه حاصل وروان شدند وشاهنشاه کیتی پناه بعزم رزم خصم کینه خواه باسپاهی انجم دستکاه
بصوب مقصود شتابان آمدند ذکر حرکت حسینقلی خان از اصفهان بصوب کزاز وفراهان ودستان محمد ولیخان قاجار
نادان واختتام کار ایشان واطاعت حسین قلی خان بعد از آنکه حسینقلی خان
در دار السلطنهٔ اصفهان باخذ اموال تجّار ومتمولین آن سامان پرداخت واسباب کار مخالفت را آماده
ساخت بخیال اینکه شاهنشاه آگاه را از عزیمت بجانب تختکاه مانع آید وصف مجادلت ومحاربت را بنوعیکه
تواند درمحال عراق آرایدا از آن دیار خلد آثار حرکت کرده روی بسوی کزاز وفراهان آورد ولشکرها از فارس
وعراق همراه داشت وخاطر فاتر بمحاربت برادر بلنداختر کماشت محمد ولیخان قاجار که بعد از شکست محمد خان زند
نابکار بحکم توقیع وقیع سلطانی مأمور بود که با جمعیت رکابی از محال سیلاخور بصوب کلپایکان شتافته منتظر
حکم ثانی باشد بمفاد کل ناقص ملعون طعنت باطنی را ظاهر ولنک لنکان قدمی برداشته بافوجی که داشت یار اقامت
دراردوی نادانی شل خود کذاشت درمحال درجزین خبر ورود حسینقلی خان بفراهان وحرکت ناهنجار ولیخان ضلالت
نشان بعرض شاهنشاه صاحبقران رسید بلاتأمل رایات عزم را از آنجا شقه کشا ودرمنزل ساروق من قری
فراهان نزول اجلال نموده روزی دو بجهة آسایش سپاه واتمام حجت برخصم کینه خواه درآن منزل اقامت فرمود ملکهٔ
آفاق وعاقلهٔ باوفاق خاتون روزکار وبانوی خیریت شعار اعنی والدهٔ معظمهٔ محترمهٔ خاقان مروت آثار دران منزل
ارم دیدار بعزم ملاقات فرزند نامدار خورشید وار ضیا افروز بزم سپهر کردار شد تبیین این مقال آنکه خبر شورش حسینقلی خان
بعرض آن ملکهٔ جهان رسید اولا بتحریر مکاتبات نصیحت آمیز وتقریر فرستادکان صلاح انکیز فرزند نادان را
از آن حرکات ناهنجار منع نمود وچون بهیچ وجه من الوجوه فائده برآن مترتب نبود خود بنفس نفیس درهودج زرنکار خورشید وار
قرار وبه اردوی فرزند جهالت شعار عزیمت فرمود درمنزل چاله سیاه او را ملاقات کرد واز حقوق مادرانه داستانها
بمیان آورد ونصایح مشفقانه واندرزهای حکیمانه بیان آنچه دانست وتوانست باصلاح کار پرداخت وعاقبت کاری نساخت
ناچار بامید مروت وکذشت حضرت صاحبقران تاجدار باردوی ظفر کردار شتافت وبسیاقی که لایق یافت

بذکر موجبات اصلاح ذات البین زبان گشود که فرزندی حسینقلی را ازاین جسارت خودرائی وهرزه درائی منظور
نیست بلکه مداخل فارس مخارج او را مقدور نه هرگاه نظر بپاس اخوت وفتوای شرع مروت ولایت کرمان نیز ضمیمهٔ
آن مملکت شود وبزمام اختیار آن بوم باو عنایت رود دیگر راه عذر مسدود داست وبهانهٔ هنگامه جوئی مفقود شاهنشاه
دانا اگرچه از لجاجت خاطر وضلالت باطن وظاهر او از کمال دانائی او آگاه بود ولی محض از جهت اتمام حجت والزام آن
مریم سریرت این مطلب را قبول فرمود حسینقلی خان قبول این مطلب را حمل بر جهات دیگر وتفویض ایالت دار السلطنهٔ
اصفهان را نیز ضمیمهٔ آن ملتمسات ستنکر نمود پس از قبول این معنی باز بهانهٔ دیگر جست وغبار اندیشه های
باطل از خارستان خاطرش رست شاهنشاه مؤید بعد از اتمام حجج قاطعه چنین فرمود که این لجوج نادان را
تمنا حاصل نمودن واقطاع بخشودن اگر همه یک شبر باشد در کیش سلطنت حرام است وقطع وفصل متمنیات
موقوف ببرش حسام آب فام ع شمشیر دورویه کار یکرویه کند ٭ بالجمله اردوی ظفر شکوه را در همان منزل
ساروق گذاشت ومهدیقلی خان قاجار قوانلو وحاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله را بمحافظت گماشت وخود مانند
شیران خشمگین باسپاهی که از صدمهٔ نعال مراکبشان لرزه بر کرهٔ زمین افتد همگی جریده وشبهای از منزل مزبور
حرکت ودر دو فرسنگی اردوی حسینقلی خان بار اقامت افکندند در روز شنبه بیست وهشتم شهر صفر المظفر
درصحرای کره صف جدال آراسته شد وخاطرهای دلیران بکینه خواهی هم برخاسته چرخچیان هر دو صف از دو طرف
بنای دستیازی گذاشتند وعظمای امرای سپاه بنای یورش واسب تازی داشتند شاهنشاه مروت شعار را عرق
محبت اخوت بحرکت درآمده اندیشید که هرگاه سپاه کینه خواه را بحرب اجازه فرماید شاید در بین گیر ودار تیری
از شست قضا پران آید وآن برادر جاهل تسیر با تیر انداز اجل دست وگریبان گردد علی العجاله سواره وپیادهٔ لشکر ظفر
قرین را از مبادرت در رزم واستعمال اسلحه منع فرمود وجناب میرزا موسی منجم باشی گیلانی را با فرمایشات
مشعر بر وعد ووعید وحاکی از بیم وامید نزد آن سفیه عنید روان فرمود حسینقلی خان قبل از عزیمت میرزا موسی از مدد
دور بین صفوف دلیران عرصهٔ کین را بنظر دقت نگریست واز سستی بخت واقدام بخیال جبارتی سخت بغایت دلگران
گشته بی نهایت گریست شاهنشاه فیروز را از پای تا سر غرق آهن وپولاد وجقهٔ مرصع را زیب مغفر رومی میلاد ومظهر

قهر

قهر حضرت جباری را بر فراز خنگ ختلی نهاد دید ودل در برش مانند مرغ نیم بسمل طپید دانست که با برگزیدهٔ خدا ستیزه
کردن پنجه بخون خود بردن است وعاقبت خوناب ال خوردن جنگی که با برادر بلند اختر در نظر داشت با بخت خود میان
گذاشت اقدام در رکاب بوسی آنحضرت بهانه طیبرد واز فقدان این تمنا حسرتها میخورد چون ملاحظه نمود که جناب میرزا موسی از قلب
همایون که زیب از فر وجود حضرت صاحبقران زمان داشت جدا گشته بسوی او روان است وساطت چنان جنابی را در چنین
هنگامی دلیل بر نزول آیات رحمت یافت وقدمی چند پیش رفته باستقبال او شتافت فرمایشات علیه را که حاکی بر وفور
رحمت ورافت خاطر سنیه بود بگوش هوش شنید وبی اختیار بادای این شعر حضرت لسان الغیب رطب اللسان گردید
خواجه حافظ شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا ٭ بر منتهای مطلب خود کامران شدم ٭ این بگفت وبدون مشاورهٔ
احدی از سران وسرکردگان سپاه ویاران همراه توسن عزیمت را گران رکاب وسبکعنان ساخت واز میان میدان
پیاده گشته ودوان دوان تعجیل جسته خود را بر سم سمند فلک پوند انداخت خاک قدم خنگ مجره تنک را از ابر دیدهٔ گلگون
آبیاری کرد ومروت سرشار شهریار تاجدار را در عفو زلات بسیار بیاری آورد شاهنشاه رافت آیت را مهر اخوت چنان ب
بحرکت آمد که از همان صدر زین دست مرحمت را از آستین کرده بگردنش آویخت وتا غبار رهش از رخسارش را فرو شوید لآلی
غلطان بر چهرهٔ شرمگینش فرو ریخت هر دو لشکر از رقت آن دو برادر بگریه افتادند وخصمان کینه خواه بنای مخاصمت را
بر مصالحت نهادند شاهنشاه پایدار بعنوان دستگیری دست برادر کامکار را گرفته از میدان رزم بایوان بزم آورد ونوازشات
عنایت آمیز نشاط انگیز فوج غم والم را از خاطرش بیرون کرد ولیکن کفران نشان را که در جسارت کافر نعمتی عذری
لنگ داشت چون یک پایش از پای دیگر کوتاه تر بود بیکپا بر فلک آویختند واز اینکه در رشتهٔ خدمتگذاری گرهی
افکنده بود بضرب چوبش از ناخن ریختند در آن شب هر دو لشکر در جائی که بودند آرام گزین شدند وعلی الصباح لشکر
معسکر حسینقلی خان وارد اردوی ظفر قرین آمدند خوانین ورؤسا وسرخیلان عراق وفارس که با او همراه ودر حقیقت
گمراه بودند از عفو تقصیرات کلاه گوشهٔ مباهات بر اوج سموات سودند هر یک فراخور احوال مورد نوازش آمده واذن مراجعت
حاصل نموده روانهٔ اوطان شدند شعر برومند باد آن همایون درخت ٭ که در سایهٔ آن توان برد رخت ٭ از جهة رفع
اراجیف کاذبه بصوب هر مملکتی امیری نامدار فرستاده شد واسباب مراجعت موکب فیروز آماده آمد محمد علی خان قاجار قوانلو

معروف بخالو بسرداری مملکت فارس مأمور و نوروز خان عزالدینلوی ایشک آقاسی باشی بسالاری ولایت کوهکیلویه
مسرور و حسینقلی خان دولو بسپهسالاری دارالامان کرمان همدوش جبوری نامحصور شد رایات نصرت علامات
در پانزدهم شهر ربیع الاول بصوب مستقر خلافت کبری معطوف و اهالی دارالخلافه از وقوع فتوحات تازه بی اندازه
مشعوف گردیدند ع شاه هر سو که کند روی نماند خطری ❊ ذکر صادرات ایام توقف طهران و حضور لات
سلیمان خان با خذلان و سیاست سایر منافقان و روانه داشتن محمود میرزا بولایت افغان با امرای خراسان

در اوقات توقف دارالخلافه طهران سلیمان خان قاجار که سبب عصیانش طغیان حسینقلی خان بود چون خبر اطاعت
او گوش زد آن سرمست باده غوایت شد از خواب غفلت بیدار و از مخموری شراب جهالت هشیار گردید پس از تأمل بسیار
و تحمل هشیار چاره کار دواسانی دشوار را در اطاعت دید علی العجاله علی همت کلبائی را با پسرش حسین خان بابای نانکلی دیگر
که محرک سلسله فساد او را درین معامله شریکی بزرگ نهاده بودند غل و زنجیر بر دست و گردن بسته روی عجز و امید بدرگاه
عرش نظیر آورد و خود را از گرد راه باصطبل همایون رسانیده در پای کمند توسنان خاصه جبین ضراعت بر زمین
نهاده آرام گزید چون حسباً از امرای بزرگ ایل جلیل و نسباً از بستگان دودمان نبیل شاهنشاه سپهر تجمل بود
و در مراسم قانون ابلیت احترامش لازم مینمود لهذا از لال عفو طلوکانه لوح وجودش را از لوث و گناه شست شوی داد
و سرش را از خاک مذلت برداشته کلاه عزت بر فرقش نهاد علی همت با پسرش حسین چون بی تدبر در خم سغالین
مخالفت جا گزیده بودند بی تأمل در خمپاره رویین مؤاخذت جای گزین و پارهای کالبدشان در اوج هوا کبوتر سان معلق زنان
و بر روی زمین آسودند خان بابای نانکلی نیز با عبدالله خان اوصالموی افشار خساوی که بعلاوه این جسارت بکوری
توکل خان خمساوی خودسر جرأت نموده بود از دو دیده نابینا و سالیان دراز در کنج بینوائی گرفتار انواع رنج و عنا شد
و لیخان قاجار هم بجرم موافقت با حسینقلی خان مغضوب نظر و تا در قید حیات بود از سعادت خدمت حضور مرحمت دستور
محروم و مهجور ماند بی اعتبار اکبر علیبرد لمؤلفه چو عشق بر سر خشم است ترک جان اولی ❊ که چاره می نتوان کرد خشم سلطان را ❊
چون از قراریکه سابقا نگارش یافت محمود میرزای افغان بجهة استمداد از دولت قوی ارکان در استخلاص ملک موروث
از تصرف برادر خود شاه زمان روی نیاز بدرگاه سپهر پاسبان آورده مقیم کاشانه کاشان بود در این اوقات که حوزه مملکت

ازخس

از خس و خاشاک وجود اشرار پاک گردید شاهنشاه غریب نواز جنابش را مورد انواع اعزاز داشته با میر حسن خان
عرب زنگولی حاکم طبس و امیر علیخان عرب خزیمه حاکم قاینات فرامین شوکت صادر و حکم قضا امضا سایر و دایر آمد
که با جمعیتی کافی باین کار در رکاب شاهزاده روانه هرات و صوب کابل و قندهار گشته آن ولایات را از تصرف
شاه زمان انتزاع و بنواب معزی الیه سپارند و افسر سروری افغان بر فرقش گذارند بجهة پاس رسوم میزبانی و تبلیغ
احکام قضا نظام سلطانی معتمدی نامزد و نواب محمود میرزا و برادرش فیروز میرزا با میزبان معهود روانه صوب مقصود
شدند ❊ مثال ❊ سر دشمن و دوست بر این در است ❊ ولی هر یکی از در دیگر است ❊ یکی خواست افسر نهد سر نهاد ❊
یکی سر نهاد آنکه افسر نهاد ❊ ذکر حرکت مذبوح اسحق میرزای صفوی و گرفتاری او از فضل توجه دودمان علوی ❊
این اسحق میرزا ولد حیدر میرزا است که از بقیة السیف احفاد سلاطین صفویه بود کریم خان زند در بدایت حال اسمعیل میرزا
جد این اسحق میرزا را القب عاریت شاهی بر سر گذاشته و نیز لقب وکالت با اسم خود معلوم داشته با اسم او راهی میرفت
در زمانی که در حوالی قریه کلون آباد اصفهان با نواب محمد حسن خان خلد مکانش صف مبارزت دست داد جناب
شاه اسمعیل مزبور بی جهتی از صف کریم خان جدا شده پناه برایت محمد حسن خان برد و باین سبب کریم خان همواره او را
ننگ بجرام خطاب میکرد و بار دیگر هم از مصاحبت نواب محمد حسن خان سر پیچیده نزد کریم خان آمد و در قریه آباده سورمق
فارس محبوس بود تا بعد از مدتی سرای فانی را وداع نمود بالجمله این اسحق میرزا سیدی از هر حیثیت فقیر و همیشه در زاویه
قناعت و گمنامی گوشه گیر و بجز عبادت حضرت ذوالجلال و حصول معاشی قلیل از ممری حلال تمنائی دیگر بر خاطر ملکات نداشت
و در محال چهار محال فی الجمله مزرعی که وجه معاش او را کفایت مینمود مهیا کرده اوقات را بزراعت مصروف میداشت
در اوقاتیکه قضیه هایله سلطان شهید انتشار یافت و صادق خان شقاقی بوادی بغی و طغیان شتافت جماعت
بختیاری که پیوسته ره نورد وادی ضلالت شعاری و طبیعتشان مجبول بر این است که هر زمانی بیچاره را اسمی
بی مسمی بر سر گذاشته بنام او در انسداد طرق و شوارع کوشند و جام مراد از دست ساقی راهزنی نوشند جمعی
از آن طایفه بی سر و پا بقریه متعلقه بجناب میرزا وارد و او را خواهی نخواهی طوعاً و کرهاً بر خود امیر کردند و در دی نحس
بعزم راهزنی براه آوردند در ابتدا ایلخان حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی دارالسلطنه اصفهان را که در بلوک لنجان

چرا مینمود تاخت کرده بجاهای دیگر پرداختند چندان طولی نکشید که صادق خان از نیروی بخت شاهنشاه جهان
پی سپر راه ادبار گردید جماعت الوار کار را نه بر وفق مرام دیدند و عنقریب خود را اسیر سرپنجهٔ شکنجه و آزار یافتند
بساطی که چیده بودند برچیدند و بخیال اینکه گنجشک در دست به از باز در هواست میرزای بینوا را از لباس و اسباب
عاریت عاری کرده سر بصحاری دادند و هر یک بعزم اوطان خویش پای گریز برگشادند میرزا با کمال پریشانی
گام زن بیابان بی سر و سامانی شد و چندی در عتبات عالیات عرش درجات در جوار اجداد طاهرین فارغ از
حوادث آسمانی بود در زمان فتنهٔ حسینقلی خان اندیشه مند گردید که شاید قتیل مزرعهٔ او که در عراق و مایهٔ توکلش
منحصر بهمان است از صدمات آمد و شد سپاه لگدکوب حوادث گردد لهذا از عتبات عالیات ببصره آمده از راه
دریا وارد سواحل فارس شد در مابین بهبهان و کازرون الوار ممسنی باو برخورده باز بنای هنگامه سازی داشتند
گماشتگان محمد علیخان قوانلوی قاجار که در آن اوقات سردار مملکت فارس بود او را گرفته بدار العلم شیراز بردند
و چندی در خلوتی از ارک شهر محبوس کردند تا حسب الامر قدر قدر اعلی او را از شیراز بشهر دماوند برده یکدو سال در بند
داشتند بالاخره بتوسط اشرف خان دماوندی حاکم که سیدی بی مانند بود توسل باولیای دولت ابد پیوند جسته امنا
و وزرا در حضرت سلطنت علیا شفاعت آن سید بینوا را باتفاقی که مصلحت دیدند نمودند و خلاصی او را جبین ضراعت بر خاک
سودند صاحبقران باداد و دین محض از راه احترام دودمان حضرت سید المرسلین او را مطلق العنان فرمود و در دار السلطنهٔ
اصفهان بدعای دوام دولت ابد اقتران مشغول بود تا وداع سرای زندگانی نمود اللهم اغفره **ذکر عزیمت جعفرقلیخان دنبلی
بولایت خوی و تعیین سپاه از درگاه شهنشاهی بدفع و رفع وی** قبل از این نگاشته آمد که جعفرقلیخان دنبلی برگشته بخت
از بیم سطوت قهر قهرمان با تاج و تخت قلعهٔ خوی را گذاشته بسمت بایزید شتابان و به اکراد یزیدی پناه برده زوایای
کوه ماکو را مامن امن و امان ساخت و ایالت خوی و سلماس برادرش حسین خان مفوض و خود از سعادت این نعمت عظمی محروم
و از محرومی گرفتار انواع رنج و مرض شد چون نوای مخالف مخالفت حسینقلی خان از عراق بآذربایجان رسید و موکب
فیروز خسرو ظفر اندوز بعزم دفع آن فتنه از آنجا اخراج گردید جعفرقلیخان این معنی را از فرط جهالت حمل بر عروج خود بر مدارج
عزت کرده فوجی از اکراد یزیدی را از ملک شیر و بایزید برداشته روی زشت به تسخیر آن ولایت چون بهشت آورد

فریق

فریق دنبلی نیز که در خارج شهر بودند بر دور او جمع گشته قلعه را بشدت محصور داشتند حسین خان برادر او چون بالطاف شاهنشاه
صاحبقران مستظهر بود در قلعه داری ثبات ورزیده وقایع را بانهای سرعان سریع معروض سدهٔ سنیهٔ اعلی و استدعای
تعیین لشکری جرار بدفع برادر نابکار از دربار فلک مدار معلی نمود بلا تامل ابراهیم خان قاجار دولو حسب الاشارهٔ خسرو معدلت خو
با سپاهی کینه جو روی بآن سو آورد حسین خان نیز خود را از قلعه باو ملحق ساخت و شکوه خصم احمق را بی رونق نمود طرفین
صف مجادلت در خارج قلعه آراستند و دلیران رزمجو بکینه جوئی هم برخاستند طایر تیر را نوبت بلند پروازی شد و جوان
سرو قامت سنان را هنگام زبان درازی آمد از گرد و گیر و دار سپاه مرکز عرصهٔ خاک کرهٔ افلاک آمده شوخ چشمان عرصهٔ
افلاک را نظر حیرت بر کرهٔ خاک از هنگام ظهر که وقت زوال شوکت خصم بد خصال بود تا زمانیکه غراب تیره فام شام
بر سطح هوا بال گشود کانون رزم گرم و تنهای بی سر و سرهای بی تن از صدمهٔ نعال مراکب چون توتیا نرم گردید از اینکه
سپاه کینه خواه ترک تکیه بنیروی اقبال شاهنشاه نصرت همراه داشتند بحملات دلیرانه همت بر انهزام صفوف جمعیت
اکراد بدنهاد گماشتند در اندک زمانی تنهای اکراد یزیدی و شکاک بر خاک هلاک ریخت و خون آن تیره بختان از شومی طالع
وارون جعفرقلیخان با خاک رزمگاه آمیخت آن خیره سر از بیم جان خویش با یاران بد اندیش راه فرار پیش و بعادت گذشته
روی بهنگاه اکراد کافر کیش نهاد لشکر منصور بتعاقب آن حشر بد سیر تاختند و هر که را یافتند از لباس عاریت عریان
ساختند اکثری از طایفهٔ اکراد و فریق دنبلی زنده دستگیر و اموال و اسباب ایشان کلا کیسهٔ غازیان شیر گیر شد امنای دولت
خداداد بعد از وصول بشارت این فتح بمستقر خلافت ابد بنیاد مراتب را بپایهٔ سریر عرش نظیر عرضه دادند و ابواب سرور بر چهرهٔ
خاطر مهر ظهور گشادند از جامه خانهٔ عنایات خسروانه خلاع بیکرانه لبر کردگان و سران سپاه ظفر همراه عنایت رفت و ابراهیم خان
سردار را العلاوه خلعت زرتار خنجر و بند شمشیر جواهر دار مرحمت شد سپاه منصور احضار بدربار سپهر دستور و ابراهیم خان
بتوقف شیراز مامور آمد اسیران دنبلی بتوسط حسین خان از دیوان مروت ارکان برات آزادی یافتند و سایر گرفتاران
از اکراد و غیره حسب الامر خاقان سیاست گذار از سرافشانی تیغ آبدار بدار بوار شتافتند پس از روزی چند از تاثیرات قضا
و تقدیرات قدر حسین خان حاکم خوی را سوء مزاجی عارض و روز بروز مرض بر قوه استیلا یافته عاقبت بر بستر هلاک خفت و داعی
حق را لبیک اجابت گفت جعفرقلیخان فرصت را غنیمت یافت و با فوجی از اکراد یزیدی بدون مانع بورود قلعهٔ خوی شتافت

بیت تا نبرد یکی با کامی ۞ دیگری شاد کام ننشیند ۞ بعد از ورود بقلعه چون استقلال خود را در ایالت بی حکم اولیای
دولت قوی آیت مانند کشتی در گرداب و حباب بر روی آب بی ثبات میدید لاجرم متوسل باذیال عنایات داور مروت
آیات گردید ادای پیشکش و مالیات دیوانی را ملتزم آمد و خدمت مزورانه را بر ذمت خود لازم ساخت بجهة اتمام حجت
خلعت و منشور ایالت بسرافرازی او مرحمت شد و ولد اکبرش بعنوان گروگان احضار بدربار سپهر آیت گردید ع
تا باز چه حقه بازی آغاز کند ۞ ذکر وصول ایام زمستان و هنگام آرام در شبستان و تعداد بعضی خیرات و مبرات
ذی المجد و تذکاری از احوال حسینعلیخان و حکومت او در سمنان و دامغان زمانه را هنگام دی شد و نوبت استماع رود و نی آمد بازار طرب را هنگامه گرم
گردید و قلب دلبران بدلداری دل باختگان نرم شاهنشاه عدو گاه گاهی باقتضای ایام زمستان ببزم شبستان شتافتی
و بدون ارتکاب بآن خانه برانداز هوش و استماع صدای نوشانوش شاهد بهجت و عشرت در آغوش یافتی شبها
بعیش و نشاط بسر بردی و روزها روی همایون بنظم مهمات آوردی چون بعد از وقوع قضیه سلطان شهید که از دار العلم
شیراز بمستقر خلافت ابد طراز تشریف فرما بود در دار الایمان قم در روضه مطهره انجم حشم چنین نذر نمود که هرگاه بعون
عنایات الهی و فیض حمایت دودمان حضرت رسالت پناهی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین خصمان نکبت توامان را
گوشمالی سزا داده پای عرش سا بر پایه تخت خلافت نهد مبلغ یکصد هزار تومان زر نقد مصارف روضه مطهره آن
بضعه احمدی صلوات الله علیها مبذول سازد و همچنین در سایر اماکن مقدسه بقدریکه لازم داند براتب خدمت پردازد
لهذا درین اوقات که از فرط خلوص نیت متمنیاتش مقبول درگاه ایزد بی منت گردید و شاهد بخت و دولت را [illegible]
کرده در کنار دید و رایات اعدای شوکت قوی آیت را نگونسار فهمید بادای نذورات معهوده وفا نمود و پروردگان بحر و کان را
بقدریکه در حوصله گمان نگنجد در اتمام و انجام آن صرف فرمود در هر یک از روضات مقدسات نجف اشرف و کربلای معلی
و کاظمین و بقعه حضرت عباس و ارض فیض قرین جناب رضوی و روضه مطهره بضعه حضرت مصطفوی و بقعه شاه چراغ
واقعه در دار العلم شیراز صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین گنجهای سیم و زر و خزاین لآلی و گوهر پرداخته شد و قنادیل و ابواب
و ضرایح زرین و سیمین و گوهر آگین و تذهیب قباب فلک نگین و احداث صحن و مدارس و مساجد رفعت آئین از همت
شاهنشاه زمان و زمین ساخته علاوه بر آن نذورات بیشمار و صدقات بسیار نامزد فقرا و ضعفای هر دیار نمود علاوه محمد جمیل (?)

مازندرانی

مازندرانی معلم شاهزاده حسینعلی میرزا را قاسم الصدقات فرمود و همه ساله بدرهای سیم و زر مصحوب او جمعی از نواب
امانت سیر روانه هر دیار میساخت و بر مرمت احوال بینوایان هر بوم و بر میپرداخت و نیز در همین سال فرخ فال بنای عمارت
قصر قاجار در ری و تخت قاجار در شیراز شد قصر قاجار در ری بقدر ربع فرسنگ از سمت شمال از دار الخلافه طهران
بعد دارد و تخت قاجار شیراز نیز بهمین منوال است در اکثر بلاد از همت رای عالی خسرو عدالت بنیاد بناهای استوار
پایدار آمد ذکر آن نذورات و صدقات و ایراد اوضاع ابنیه و عمارات مناسب سیاق تاریخ منیب (?) انشاء الله
المجیب در خاتمه این کتاب فصاحت نصیب عنقریب ذکر خواهد شد بالجمله حسینعلی خان بعد از آنکه پای در دایره فرمان نهاد
و در رکاب ظفر مآب صاحبقران مظفر بدار الخلافه طهران آمد ولایت سمنان در عوض نان خانه و علفخوار باو مرحمت
و خود نیز روانه آن ناحیت شد چون سر پر شورش را بخار غرور پر زور دریافته بود باز در جزو هواهای خودسری بر سر آورد
و خواست بدیار خراسان بامید اعانت امرای آن سامان پی سپر شود اعوانش که از جمله ارادت کیشان حضرت
صاحبقران بودند مانع شدند و بتدبیرات حسنه این فتنه را دافع آمدند اندیشه کرد که مبادا این مطلب بروز نماید و کار دیگرگون
شود فوراً خود بدرگاه آسمان جاه آمد و بتوسط مقیمان پایه تخت عرش سا معروض داشت که مداخل ولایت سمنان مخارج مرا
کافی نیست هرگاه ولایت دیگر ضمیمه آن شود از همت و مروت ملوکانه دور نه شاهنشاه آگاه بنابر مراعات
جانب اخوت بایالت ولایت کاشانش سرافراز فرمود و چون از فقدان فرزند بغایت دلتنگ و مستمند بود
نواب شاهزاده محمد تقی میرزا که در آن ایام ملقب بشاهنشاه و بعد از آن حسام السلطنه لقب یافت بمصاحبت
دائمی او نامزد و همدوار روانه آن ولایت نمود زمام اختیار ولایت سمنان بنواب محمد ولی میرزا داده شد و اسباب
بخت و بهروزیش آماده آمد دار السلطنه قزوین را نیز شاهزاده فرخ لقا محمد علی میرزا حکمروا گردید و در ساعتی سعد
شرف اندوز آن دیار فرح زا آمد لمؤلفه ایام کامرانی برنا و پیر شد ۞ هر شاهزاده صاحب ملک و سریر شد ۞
ذکر بهاریه سال خجسته مآل قوی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سیزده هجری و عزیمت رایات ظفر آیات بصوب خراسان
و تعیین شاهزاده عباس میرزا بمنصب جلیل ولیعهدی دولت بایالت آذربایجان ۷ ۷ ۷ لمؤلفه
همایون عید فرخ زد قدم در عرصه کیهان ۞ جهان پیر شد برنا چو بخت خسرو دوران ۞ اطفال ریاحین

کوهر افشان ابر آزاری ٭ ویا بر زیر دستان است دست شه کهر افشان ٭ رایت شهریار زرین لوای خورشید در روز
پنجشنبه سیزدهم شهر شوال المکرم سنهٔ یکهزار و دویست و سیزده هفت ساعت از روز گذشته به تسخیر خاور زمین حمل
عزیمت آرای شد ونیر اصغر را با مرتبهٔ بلند ولیعهدی بافتتاح ابواب قلاع باختر فرمانروای کردانید لشکر بهار
بعزم دفع هنگامه جویان دی که در زوایای چمن و خبایای گلشن پای بدامن بودند تاختن آوردند و بیاری ادوات
نباتات از پیکان غنچه و خنجر بید و سنان سوسن رخنه گران باغ را از مأمن و مسکن بیرون کردند شهزادهٔ سحاب
کزادهٔ دارای دریا ست از شورش باران عصر افغان کنان بدربار دارای بهار شکایت گذار شد و مباشر
صبا میدان گلشن را بجهة آرایش سور سوری زینت نگار سفیر فروردین با تحف الوان ریاحین بدار الخلافهٔ گلشن
نزول نمود و خسرو ربیع نو باوکان نهال را بملک آرائی دار المرز چمن و فرمانفرمائی مملکت گلشن مأمور فرمود شاهنشاه
فیروز بخت بر فراز تخت آسمان رخت قرار یافت و ایوان خلافت و پیشگاه سلطنت رونق پیرار و پار [red: لمؤلفه]
به ایوان کیان دار کیانی تاج بر تارک ٭ وجود او زپا تا فرق غرق گوهر الوان ٭ کردیده آفتابی را کجا بگزید بر مسند ٭
ویا خود آسمانی را کراو گنجید در ایوان ٭ باطفال ریاحین گوهر افشان ابر آزاری ٭ ویا بر زیردستان است دست شه کهر افشان ٭
پس از انجام مهام شیلان در خلوتخانهٔ خاص نشسته با اعیان بزم شوکت جاوید مناص بزم مشاورت آراست
و بفتوی مفتی رای جهان بین بعزم تسخیر ولایات خاور زمین برخاست سبب عزیمت آنکه بعد از آنکه سلسلهٔ غدار
شاهرخیه از صولت قهر قهرمان سلطان سعید شهید از هم ریخت نادر میرزای ولد او بهرات گریخت چون قضیهٔ
شهادت خاقان مغفور روی داد از قراریکه سابقا ذکر شد ولیخان قاجار با جمعیت رکابی از ارض اقدس بدار الخلافه
مقدس روی نهاد نادر میرزا بدون عایقی وارد آن ارض فیض قرین و عریضهٔ مزورانه انفاد درگاه شاهنشاه فلک تمکین
و مستدعی تفویض اختیار آن سرزمین شد چون بدون اذن و رخصت جسارت باین کار ورزیده بود لهذا تنبیه او در کمش
ملکداری لازم نمود از اینکه اطمینان در چنین هنگامی از اطراف مملکت فسیح المساحت ایران واجب خاصه از طرف آذربایجان
و مراقبت احوال امراء و خوانین آن سامان اهم از جمیع مطالب بود وجود شخصی با وجود در آن سرزمین لازم مینمود
لهذا رای مبارک بر آن قرار یافت که نواب شاهزاده عباس میرزا را بآن طرف گسیل سازد و پس از اطمینان خاطر عزیمت

سفر خراسان پردازد چون نواب معزی الیه بسبب قرارداد سلطان شهید ولیعهد این دولت سدید و در هر فنی
از فنون بزرگی وزیرکی کامل و رشید بود شاهنشاه صاحبقرانش از میان سایر شاهزادکان والاتبار منتخب نمود
در روزی معین خلعت آفتاب طلعت ولایت عهد و نیابت سلطنت جاوید مهد او را زینت تن و خفتان و شمشیر
و کمر خنجر مرصع که از لوازم منصب ارجمند ولیعهدی است آرایش پیکر آن ثانی تهمتن شد شاهزادکان و امنا و امرا
و اشراف اطراف و خاصان درگاه مجرّه مطاف تهنیت و مبارکباد گفتند و گوهر قبول این مطلب را به ثقب ارادت
سفتند سپاهی جرار که امورات آذربایجان را کافی و سزاوار باشد نامزد رکاب ولیعهد دوران و از امرای با اعتبار
نظام الدوله سلیمان خان قوانلوی قاجار و از مشیران کارگذار جناب سیادت انتساب میرزا عیسی الملقب به میرزا بزرگ
فراهانی را که همشیره زاده و تربیت یافتهٔ خالوی خود مرحوم میرزا محمد حسین فراهانی المتخلص به وفا وزیر سرکار امرآء
زندیه بود به التزام خدمت آن شاهزادهٔ والاشان روان فرمود و ابراهیم خان قاجار دولو را که در تبریز اقامت داشت
از جملهٔ ملتزمین و ملحقین رکاب نواب شاهزاده نمود و پس از آن اعتضاد الدولة العلیه ابراهیم خان ولد مهدیقلیخان
عم محترم را که از رتبهٔ جلیل مصاهرت حضرت سلطنت بر امثال و اقران برتری داشت با فوجی از شیران بیشهٔ کارزار
و میران نامدار بتوقف چمن کندمان و چار محال و محافظت اطراف ممالک عراق و فارس برگماشت در خلال
این احوال محمد آقای دیوان افندی از جانب سلیمان پاشای وزیر دار السلام بغداد با انواع پیشکشهای لایق بدرگاه
خلایق امید گاه شرفیاب و جلوس میمنت مأنوس را مبارکباد و تهنیت گفته از مراحم گوناگون کامران و کامیاب آمد
بعد از اکرام خلعت و انعام خرم و شادکام رخصت رجعت حاصل نمود موکب اعلی چند روزی بجهة اتمام کار در خارج
قلعهٔ قریهٔ دولاب من توابع شهر طهران اقامت فرمود و بیوک آقا ولد جعفر قلیخان دنبلی که قبل ازین حکم باحضارش
رفته بود شرفیاب سدهٔ سنیهٔ اعلی شده مأمور بتوقف دار الخلافه بهجت انتما گردید نواب حسینقلی خان هم از کاشان بر حسب
احضار شرفیاب رکاب فیروزی طراز و عقاب رایات ظفر را از خارج شهر نوبت پرواز آمد ذکر حرکت موکب فیروزی
نشان بجانب مملکت خراسان و اوضاع اتفاقیه و فتح قلعهٔ نیشابور در یوم پانزدهم شهر ذی حجة الحرام سنهٔ
یکهزار و دویست و سیزده موکب ظفر غلام از خارج دار الخلافه با احتشامی تمام و ابهتی مالاکلام بسمت دیار خراسان

در حرکت آمد چند روزی در چمن فیروزکوه سان سپاه ظفر پناه دیده شد و حسینقلی خان بسبب عارضه که عارض وجود شد
آمد حسب الامر در ییلاق ارجمند آرمیده آمد جان محمد خان دولو با جمعیتی موفور بعزیمت محاصره مشهد مقدس رضوی علیه
التحیة والثنا ارسم منقلای روان گردید و اعلام ظفر فرجام نیز از راه جاجرم و اسفراین از پی شتابان در منزل ایام
جهان ارغیان صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی قوللرآقاسی را با پنجهزار سوار و پیاده بمحاصره قلعه چناران که محل
قرار ممش خان زعفرانلو بود مأمور و حکم محکم چنین شرف صدور یافت که هرگاه ممش خان روی نجات بدرگاه سپهر
علامات گذارد مورد انواع تفقدات است و هرگاه از این معنی انحراف جوید مرکز وار قلعه او را محاط دایره سپاه
جرار و کیفیت را عرضه نگار شوند و منتظر حکم قضا آثار باشند اردوی کیهان پوی از آنجا حرکت و کوچ بر کوچ بحوالی
ولایت نیشابور نزول اجلال نمود در روز ورود علیقلی خان ولد جعفر خان بیات حاکم نیشابور که پدرش ملتزم
رکاب ظفر آیات بود با جمعی از اعیان آن ولایت از سعادت تقبیل درگاه سدره نشان سر بر اوج آسمان سود
چون منظور نظر همایون این بود که کار قلعه نیشابور را بزودی انجام داده روی همت با تمام مهام ارض فیض مقام
آرند لهذا فوجی از جزایرچیان را بمحافظت برج و باره مأمور و جعفر خان کجت ظهور غافل از انجام امور بتوهمات دور
در جزو بقلعگیان پیغام داد که راه دخول بر جزایرچیان بسته دارند و خود در مقام قلعه داری نشسته آیند بعد از بروز
این هنگامه شعله غضب قهرمانی زبانه کشید و بجهة اتمام حجت حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله و میرزا محمد شفیع وزیر
استمالت اهل قلعه را بحوالی شهر پسپار و آن غولان وادی ضلالت را نصیحت گذار آمدند حسینقلی بیک که از
بنی اعمام جعفر خان و عاقبت کار را نگران بود بمرافقت آن دو وزیر بی نظیر بدربار معدلت مسیر آمده مورد التفات
کثیر خاطر مرحمت تخمیر آمد باز اهالی قلعه دامان عصیان بر کمر زده آتش غضب قیامت اثر را شعله ور ساختند جعفر خان
سفیه نادان استمالت قلعگیان را تعهد کنان بکام زنان و ولد بی قرین خود را که مهر در فلک چارمین از شرم ماه عارضش
عرق خجلت بر جبین و روی شرمساری بر زمین داشت و ماه بتمنای تماشای جمالش سال و ماه کلف حسرت بر روی شرمگین
میگذاشت برسم گروگان در اردوی کیوان پاسبان بگماشت آن مردود دوزخی غلمانی بهشتی را برخی جان خویش کرد
و اهرمنی بر کنش فرشته فرخ سرشته را در مقام امتحان آورد **بیت** چو بگذشت آب از سر کدخدای ❊ نهد بچه خویشتن زیر پای ❊

بالجمله

بالجمله آن ره نورد دیار ضلالت بعد از ورود بقلعه رسوم قلعه داری از سر گرفت و عفریت خذلان را در برج و با ب
تعهدات را حواله بصدای توپ و تفنگ نمود و علی رؤس الاشهاد در ویرانه خلاف اسکود در بای قهر قهرمان زمان
بتلاطم آمده اعضا و جوارح ولد نازنین جعفر خان نادان پاره پاره از ضرب خنجر و صارم حسینقلی بیک بنی عم جعفر خان
برغم آن نادان مشرف بتشریف شریف خاقانی و مخاطب بخطاب ارجمند خانی آمد ترکمان پرخاشخر و یغماگران
فتنه گر بخرابی و تاراج قنوات و باغات و تاراج دهات حومه شهر شتافتند و کل آن نواحی مصداق عالیها سافلها
و سافلها عالیها یافتند مدت چهل روز نایره غضب قهرمانی افروخته بود و خرمن بینوایان نیشابور از آتش نهب
و غارت سوخته اهل شهر از فقدان آب و نان بناله و انین بر جستند و اطفاء نایره غضب صاحبقرانی را برسالت
امام جمعه و جماعت شهر حاجی روح الامین جستند بعد از ورود آن جناب استدعای اهل قلعه مقبول افتاد و جناب ملا
علی اصغر دو دانگه هزار جریبی مازندرانی ملاباشی استمالت جعفر خان را بصوب قلعه پای بر گشاد جعفر خان نادان پس از
هلاک چنان ولدی نوجوان مستمال شد و بمرافقت ملاباشی شمشیر بگردن روی نیازش بکعبه آمال آمد از مراحم عاجز نواز
ملوکانه خلعت عفو گناه در پوشید و در ثانی با ایالت آن ولایت سرافراز گردید حسینقلی خان بنی عم مشارالیه بنیابت او
نامزد و روانه شهر شد و آن تیره روز باز چون ایام گذشته ملتزم رکاب ظفر بهر آمد تراب خان بروجردی با فوجی از
تفنگچیان رکابی مأمور بمحافظت قلعه گردید و موکب اقدس اعلی را زمان حرکت از آن ناحیه رسید **ذکر حرکت
موکب اقدس از ظاهر شهر نیشابور و وصول بخارج ارض فیض نمود و اوضاع اتفاقیه تا حرکت رایات منصور** در صدر روایت
حکایت شد که صادق خان شقاقی پرشقاق باتفاق حسین خان قوللرآقاسی بتسخیر قلعه چناران و آوردن ممش خان
گرد مأمور گردیدند درین اوقات که قلعه نیشابور از یمن طالع صاحبقران منصور بتصرف درآمد و موکب فیروز بعزم
استخلاص ارض اقدس مصمم گردید درین اثنا بعرض مقدس رسید که صادق خان از فرط شرارت بکیران بدون اطلاع
حسین خان در جزو با ممش خان نرد مصادقت باخته و او را از صرافت عزیمت رکاب بوسی انداخته است چنین پیغام
داده که نیمشبی خود را از قلعه بیرون اندازد و از راهی غیر متعارف بارض اقدس فیض نمون تازد و در رفاقت نادر میرزای
شقی بامر قلعه داری پردازد ممش خان نیز بفتوی آن ابلیس پر تلبیس عمل و فرار را بر قرار بدل دوار دآن ارض

سعادت محل شد عریضهٔ صادق خان هم در همان اوان واصل و یقین بر آن اوضاع حاصل گردید چون زمان مقتضی
باز خواست از صادق خان شرارت بنیان نبود صاحبقران عاقبت اندیش از این خیانت نیز اغماض نظر فرموده حکم
محکم چنین شرف صدور یافت که قلعهٔ چناران را بی وجود ممش خان محصور نمودن راه بجا حاصل پیمودن است
جمعیت خود را برداشته ملحق بعسکر جان محمد خان شود بلا فاصله رایات همایون نیز از خارج شهر نیشابور شقه گشا
و حوالی ارض فیض انتما مضرب خیام فلک فرسا شد نادر میرزا پردهٔ وقاحت بر رخ کشیده در پشت دیوار قباحت
و لجاجت آرمید سران و سرکردگان سپاه منصور متفق اللفظ دامان همت بر کمر زدند و داوطلب تسخیر قلعه شدند
شاهنشاه دین پرور بملاحظهٔ حرمت آن روضهٔ مطهر و حفظ نفوس و دماء ساکنین آن خطهٔ خلد اثر دست رد بر سینهٔ ملتمس
ایشان نهاد و تن باین اراده در نداد و بخیال تخریب قری و مزارعات و قنوات خارج قلعه و منع ورود و نزول
آذوقه افتاد بفاصلهٔ چند روز چنان شعلهٔ فتنه فروزان و آتش نهب و غارت سوزان شد که گفتی صاعقهٔ
آسمانی افروخته گشته و خشک و تر آن دیار را باین بلای ناگهان سوخته ارتفاع غلات در شهر بمرتبهٔ رسید که اغنیا را
از فقرا امتیازی نبود و هر یک فرصت می یافتند خود را از دیوار قلعه بزیر انداخته در صورت سلامت باردوی اعلی
می شتافتند علما و سادات و مشایخ و قضات و اعیان و اشراف با جمعی از متعلقان نادر میرزا از فرط اضطرار و اضطراب
قرآنها بر سر دست و کفنها در گردن فریاد زنان و ناله کنان باردوی معلی ریختند و خاک را با خوناب دیده آمیختند
اصالةً از جانب خود و وکالةً از طرف نادر میرزا کلام الله مجید را شفیع ساختند و بعرض پیغامی عاجزانه پرداختند
که هرگاه شاهنشاه عاجز نواز بر جان این وحشت ابناز بخشش فرماید حریم آستان کعبه ارکان را احرام خواهم بست
و لی پس از چند روزه مهلتی که مصدر خدمتی شوم و تدارک خجلتی کنم عجالةً یکی از مستورات حریم جلالت را نامزد
گردگان ساخته ام تا هر یک از دراری بکار سلطنت که مصلحت اقتضا نماید بخشیده آید صاحبقران مؤید بنا بر احترام
آن مشهد مجدد بر جان آن جمع پریشان رحمت آورد و پس از بذل التفات بیکران همگی را اذن مراجعت داد و کرد نادر میرزا
بعلاوهٔ عفو گناهان بخلعت امان سرافراز شد و شاهباز رایات ظفر بجانب مستقر خلافت در پرواز آمد صبا
در خراسان رزم کردی ساز احسنت ای ملک ✤ سوی ری لشکر کشیدی باز احسنت ای ملک ✤

ذکر صادرات عرض راه مملکت خراسان تا ورود موکب فیروزی نشان بصوب دار الخلافهٔ طهران ✤

در روز پنجشنبه پانزدهم شهر ربیع الاول سنهٔ یکهزار و دویست و چهارده موکب اقدس از حوالی ارض مقدس
حرکت نموده و در روز ورود بمنزل چناران امیرگونه خان زعفرانلو حاکم خبوشان بر حسب امر اعلی بصوب ولایت خویش
پای عزیمت برگشود جناب میرزا محمد شفیع وزیر بجهة آوردن صبیهٔ محترمهٔ او که مخطوبهٔ نواب حسینعلی میرزا بود بمرافقت
مشار الیه عازم آن کاشانه آمد در منزل جهان ارغیان جعفر خان بیات نیز بتشریفات عنایات مشرف و بحکومت
و رجعت نیشابور قرین انواع عزت و شرف شد از آنجا ماهچهٔ رایات ظفر آیات بصوب آق قلعه فرو زان و چهار فرسخی آن
محل مضرب خیام نصرت نشان گردید این آق قلعه از بناهای جدید اللهیار خان قلیچی حاکم سبزوار است و در رفعت
و حصانت و رزانت همدوش چرخ دوار اللهیار خان خود درگاه عالمیان پناه را ملتزم و پیوسته از فرط شقاوت
طلبی این معنی را لازم بود که حیلتی انگیخته خود را از آن سلسله که عین سلامت است نجات داده در پناه آن قلعه آرمیده
آید و سر از اطاعت و خدمت بالمره بسته دارد چون صادق خان پر شقاق را مانند خویش سرگرم بادهٔ نفاق میدید
و صادقی او را با ممش خان نیز درجه فهمید لهذا مافی الضمیر خود را با او بمیان آورده طالب علاج گردید آن روباه
که در فنون مکر و حیل شیطان دغل را شریک و قل بود او را راهنمائی نمود که هنگام حضور او در خاکپای همایون تدارک
و پیشکش و اقدام در خدمت سیورسات را بهانه سازد و باستدعای رخصتی دو روزه خود را از آن ورطه بیرون اندازد
و پس از تصدیق او و رخصت خویش آنچه داند و تواند بافروختن نایرهٔ طغیان و عصیان پردازد اللهیار خان حیلهٔ بازی
آن روباه گرگ طبیعت را پسندید و در پیشگاه حضور معدلت دستور تقدیم خدمات سیورسات و پیشکش را مستدعی
رخصتی دو روزه گردید صادق خان حصول مأمول او را تصدیقی کاذبانه نمود تا صاحبقران مؤیدش رخصت فرمود
و لی در هنگام رفتن این عبارت که از جملهٔ الهامات غیبی است مانند گوهر از خزانهٔ خاطر انور سر زد که این رفتن را آمدنی نیست
و این عزیمت را مراجعتی نه چون الهامات ربانی را خاصه در نفوس همانی اختلافی هرگز نیست لهذا ما صدق فرمایش
همایون ظاهر گردید و آن تیره روز پس از ورود بآن قلعه در مخالفت کوشید چون وقت مقتضی انجام این کار نبود خرابی قلعه
و گرفتاری آن سفیه سیاه نامه موقوف بوقتی دیگر شد و این خیانت نیز علاوهٔ خیانات صادق خان بدگهر آمد از آنجا موکب ظفر طراز

حرکت و در عرض راه ابراهیم خان شادلو حاکم اسفراین و سعادت قلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان از رکاب مستطاب
رخصت عود بولایت خویش حاصل نمودند جناب میرزا محمد شفیع وزیر نیز در همان عرض راه مخدرهٔ سرادق عصمت را با کمال
ابهت و حشمت آورده ضمیمهٔ محرمان حرم خلافت کرد بعد از ورود بمنزل پل ابریشم از اینکه تا منزل کلاته چهارده فرسخ آب
خاقان مروت شعار بتصور اینکه پیادگان سپاه منصور اگر در روز روشن این بیابان دور را با قدم سعی طی نمایند بسبب شدت
حرارت آفتاب و فقدان آب بالبدیهه عاجز آیند لهذا قرار حرکت را بشب داده با بلدهای معتبر براه افتادند از فرط تیرگی شب
دیجور رشتهٔ جاده از دست بلدها نیز بیرون شده هر فرقه متفرق بکوه و هامون گردید بعد از ورود بمنزل کلاته برای عالم آرا
محقق آمد که پیادگان سپاه نصرت همراه گمراه گشته از شدت حرارت آفتاب و نایابی آب بهلاکت رسیده اند عرق مروت
خسروانه بحرکت در آمده بلا تأمل چکمه از پای عرش پیما بیرون نکرده بر ختلی بادپا سوار و بعقب آن واپس ماندگان
دیار اضطرار چون آب حیات روان آمد سران و سرکردگان و عظمای لشکر هر قدر توانستند بحمل دواب آب رسانیدند
و آن تشنه کامان را سیراب گردانیدند شاهنشاه عادل در هر گذرگاهی که جمعی از آن قوم عطشان افتاده بودند بنفس
نفیس از مرکب بزیر آمده هر یک را بدست مرحمت پوست سر از خاک هلاک برداشتی و کامش را از آب زلال مرحمت انباشتی چرخ
پیر را از این ذره پروری انگشت حیرت بر دهان و مهر منیر را از تابش بجای خویش عرق خجلت بچهره روان آمد بالجمله
یک روز بجهة آرامش سپاه در منزل کلاته متوقف و از آنجا سرادق احتشام وارد شهر بسطام شد حسینقلی خان که بسبب
عروض عارضه در ییلاق ارجمند بسر میبرد در منزل بسطام عز بساط بوسی دریافت و در منزل دامغان بنه و اغروق بزرگ
مصحوب معتمدی امین روانهٔ مستقر خلافت کبری و موکب منصور وارد عمارت مبارکه چشمه علی که مشهور بعلی بلاغی و از مستحدثات
شاهنشاه صاحبقران است شده در آن سرزمین بهشت آئین چند روز بصید و شکار مشغول و از راه ارجمند و نوا عازم مقر
خلافت شمول گردیده روز چهارشنبه پانزدهم شهر ربیع الثانی شهر دار الخلافه از ورود موکب مسعود فرق مفاخرت باوج
آسمان سود

ذکر وصول موکب نواب ولیعهد دوران در مملکت آذربایجان و فتح قلاع هودر و خوی و شکست جعفر قلیخان

قبل از این نگارش یافت که نواب نایب السلطنة العلیه حسب الامر دارای بهیه بجهة تنبیه سرکشان با قشونی فراوان روانهٔ
مملکت آذربایجان شد در این اوقات که مستقر خلافت کبری از فر وجود شاهنشاه قلعه کشا طعنه زن روضه خضرا گردید از انهای

سرعان سریع السیر مژدهٔ فتح قلعتین هودر و خوی بعرض واقفان سدهٔ سنیهٔ اعلی رسید و شاهد بهجت و سرور در دامان
ضمیر عدالت نظیر آرمید تفصیل این اجمال آنکه نواب نایب السلطنة العلیه در اواسط شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و
چهارده وارد دار السلطنهٔ تبریز و اهالی آنجا را ساغر امید از بادهٔ بشارت التفات شاهنشاه رأفت آمیز لبریز گردید پس از
چند ایام با لشکری فزون از حوصلهٔ اوهام از آنجا حرکت و چمن یام مضرب سرادقات با احتشام شد چون قبل از این جعفر قلیخان
دنبلی ولد خود بیوک آقا را بدربار فلک مدار فرستاده متعهد انجام خدمت گردیده بود بنا بر آن نواب شاهزاده بجهة امتحان معتمدی
نزد او روان و او را احضار بدربار مروت نشان فرمود بعد از مراجعت فرستاده معلوم شد که مشار الیه هنوز از شراب غرور
سرمست است و ساغر خلاف و را از دست قلعهٔ خوی را مأمن خود دانسته با خاطری آسوده از دغدغهٔ خدمت بفراغت
نشسته است تنبیه آن غوایت پیشه در کیش ملکداری واجب افتاد و نواب شاهزاده از چمن یام حرکت و در حوالی ولایت سلماس
اردوی ظفر شکوه را اقامت دست داد جعفر قلیخان که حریف اجل را با خود مقابل دید بتدبیر کار کوشید برادر خود کاظم بیک را
بمحافظت قلعهٔ خوی گماشت و اموال و اسباب نفیسهٔ خویش را با جمعی از ابطال رجال در قلعهٔ محکمهٔ هودر که معتبر بود گذاشت
و ابدال آقا نامی را که از اکراد یزیدی و معتمد علیه او بود بمحافظت آن قلعه نامزد و خود بجهة آوردن امداد راه دیار قارص و بایزید را
برداشت پس از انقضای مدت یکماه معادل پانزده هزار جمعیت از آن ولایت و ولایت ایروان مهیا کرده عزم مقابله با نواب
شاهزاده را جزم نمود نواب نایب السلطنه قبل از ورود او فرصت را غنیمت شمرده بقلعهٔ هودر که مشحون باموال آن خیره سر
بود تاختن آورد و باندک همتی از نیروی طالع شاهنشاه گیتی ستان و سعی پیادگان جلادت نشان آن قلعهٔ متین را که طعنه زن
چرخ برین بود مسخر کرد اموال و اسبابی که چون دفینهٔ قارون در آن قلعه مخزون بود کلا بدست آمد و رجال آن جماعت که از طایفهٔ
یزیدی و ارامنه بودند عرضهٔ تیغ بی دریغ دلاوران حق پرست شدند و نسوان و صبیان ایشان اسیر دست غازیان سرمست
آمدند جعفر قلیخان پس از استماع این فتح نمایان دست از جان شسته متهورانه ولی باکانه از جائی که بود یک منزل پیشتر
آمد و مقابلهٔ نواب شاهزاده را پیشرو شد توپخانهٔ سرکاری را که از قلعهٔ خوی بیرون آورده بود در جلو انداخت و بکار پیکار
پرداخت چند روز اهالی آن حوالی برحسب اشارهٔ او آب بصحرای سلماس افکندند بخیال اینکه قوائم توسنان سپاه مظفر
در گل و لای فرو رفته شاید باین تدبیر اسیر و دستگیر آیند بالمآل شأمت این احوال شامل حال ابطال رجال آن بدخصال

واکثری مانند خر در خلاب مانده در آن غرقاب فنا پایمال شدند بالجمله تلاقی فریقین در خارج شهر سلماس در حوالی قریهٔ
سوغانجوق در هفتم شهر ربیع الثانی دست داد و خود نواب نایب السلطنه آرایش جیش داده پای در میدان دلیری نهاد میمنه
و میسره و جناحین را سلیمان خان قوانلو و ابراهیم خان دولو و احمد خان مقدم بیگلربیگی تبریز و مراغه و یکدو نفر دیگر
از امرا پاسبان آمدند و قلب لشکر از فر وجود شاهزادهٔ اسفندیار سیر آرایش پذیرفت از دو طرف نایرهٔ قتال افروخته
شد و خرمن جان اعادی دولت از آتش افشانی توپ و تفنگ و زنبورک سوخت چون سپاه ظفر پناه را توجه خاطر مبارک
شاهنشاه عدو کاه همراه بود و تایید اقبال بی زوال آن ظل ظلیل حضرت اله نصرت خواه بیک حمله آن قوم عفریت سیر را از جای
برداشتند و خاطر بر دفع ایشان گماشتند جعفر قلیخان نمک بحرام خاک در دیدهٔ مردمی انباشته راه فرار برداشت لشکر
فیروزی اثر بتعاقب آن قوم بد سیر تاختند و اکثری را بزخم گلوله و سنان از پشت زین بر زمین انداختند اثاثه و اسباب اردوی
او کلاً نصیب سپاه نصرت نصیب شد و خود آن تیره روزگار از ما یملک بی نصیب ماند چون مظنون این بود که جعفر قلیخان اسیر
خود را بقلعهٔ خوی رساند و وجود نامسعود خود را از آن ورطهٔ هولناک در پناه آن قلعه کشاند لهذا نواب نایب السلطنه امیر
محمود خان بنی عم آن نابکار را با یکهزار سوار جرار بتعاقب او نامزد فرمود امیر مزبور مشار الیه را از دخول بقلعه مانع و آن فتنه را
دافع آمد و خود در نیمه شب بحوالی قلعه وارد و اهل شهر را از ورود خود آگاه ساخته اهالی آنجا که منتظر چنین روزی بودند بدون غائله
باب قلعه را گشودند محمود خان مزبور پس از ورود اهالی آن شهر را از مرحمت شاهنشاه صاحبقران مطمئن خاطر ساخته تهیهٔ وصول
موکب فیروز سرکار اشرف پرداخت معادل دو ثلث از قشون جعفر قلیخان با انضمام رؤسای دنبلی از او جدائی جسته بولایت خوی
آمدند و او با معدودی چند بدیار روم گریخت و در قلعهٔ ماکو که از جملهٔ قلاع محکمهٔ محروسه است رخت امان برده باز بدامان
اکراد یزیدی آویخت نواب ولیعهد دولت پایدار پس از دو روز وارد آن دیار خلد آثار و علی العجاله محمود خان را در ازای چنان خدمتی
نمایان بیگلربیگی خوی و سلماس نمود و پیر قلیخان قاجار شام بیاتی را بسرداری آن ولایت نامزد فرمود و مراتب را بدربار فلک مدار
عریضه نگار شد تا در ثانی آنچه حکم قضا آثار شرف اصدار یابد رفتار نماید موکب والا بعد از انجام مهام آن ولا روانه تبریز و وارد آن
خطهٔ بهجت انگیز شد از دیوان مروت صاحبقران جهانگیر انواع خلاع فاخره و انعامات متکاثره بافتخار نواب شاهزاده و امیران
و سرکردگان سپاه ظفر همراه در ازای این فتوحات نمایان دلخواه عنایت رفت امیر و پیر قلیخان و محمود خان بامضا و خدمتی که از کار گذار

نواب نایب السلطنه نامزد گردیده بودند قرین انواع مفاخرت آمدند بالجمله چون قبل از این یکنفر صبیهٔ محترمهٔ ابراهیم خلیل خان
حاکم قراباغ ملقبه بآغای شوشی نامزد خدمت حرم محترم پادشاهی بود لهذا نواب نایب السلطنة العلیه برحسب امر بهیه
معتمدین معتبر روانهٔ قلعهٔ شوشی و آن خاتون حرم سرای عزت را با انواع اعتبار و احترام حرکت داده بعد از ورود بدار السلطنهٔ
تبریز او را با تدارک شایان روانهٔ دار الخلافهٔ طهران فرمود در دولت روز افزون ترقیات عظیمه کرد تفصیل احوالش در خاتمهٔ
این کتاب در سلک تعداد نسوان ثبت است **ذکر ورود محمود میرزای افغان نوبت ثانی بدرگاه عرش مبانی و بروز
مرحمت حضرت صاحبقرانی دربارهٔ آن سرگردان وادی بی سر و سامانی** عندلیب خامه در گلشن نامه
باین آئین نغمه پرداز این هنگامه شده بود که محمود میرزای ولد تیمور شاه افغان پس از ظهور نوازش بی پایان از درگاه سدره
نشان با حصول انواع کامرانی و شادمانی روانهٔ دیار خراسان شد اکنون بتذکار عاقبت کار زبان گشوده عرض می نماید
که بعد از وصول مومی الیه بدار العبادهٔ یزد برادر خود فیروز میرزا را در آنجا متوقف ساخت و خود بعزم ولایات طبس و قاینات
توسن تعجیل در تاخت امیر حسن خان عرب نکولی حاکم طبس و امیر علم خان خزیمه حاکم قاینات چون منشور قضا تاثیر را که مشعر
بر اعانت و حمایت او بود زیارت نمودند انواع عزت و احترام دربارهٔ او مبذول نمودند و هر یک فراخور احوال خویش جمعیتی
آماده داشته و در رکاب آن شاهزاده رایت عزیمت بطرف هرات افراشتند از ابتدا مکنون خاطر ایشان آن بود که
تا دار القرار قندهار که اقامتگاه شاه زمان برادر اوست در جائی قرار نگرفته باتمام کار او پردازند و خود را یکباره فارغ از زحمت
این اندیشه سازند ولی قیصر میرزای ولد شاه زمان که از جانب پدر در هرات حکمران بود سد راه گشته زمان خان درانی
و تیمور خان تیموری و اسحق خان قرائی را با جمعیتی کافی بدفع ایشان نامزد کرده بر سر او فرستاد در حوالی قصبهٔ فراه تلاقی
فریقین دست داده دلیران خراسانی بنیروی بخت بلند خسروانی بقوچ خان درانی که سردار آن فوج شیطانی بود حمله آوردند
چون استظهار ایشان بدولت قوی ارکان بود به یک حمله صفوف خصم را از هم شکافتند و کار را از پیش بردند خوانین قیصری
راه فرار برداشته تا دروازهٔ هرات عنان بگران فرو نگذاشتند جمعی از جماعت افغان پس از صدور این فتح نمایان از قیصر میرزا
روی گردان و پناه بظل رایت محمود میرزا آورده امان یافتند و از یمن حمایت شاهانه قلعهٔ فراه را باز و ولد خود کامران میرزا را
بحکومت آنجا باز و خود با قشون خراسانی و افغان عقاب رایت عزیمت را بتسخیر هرات بلند پرواز نمود مدت بیست روز بمحاصرهٔ قلعه

پرداخت و عاقبت کاری نساخت جماعت بدعاقبت افغان بیوفائی ورزیده بامید و بیم قیصر میرزا در روی او را گذاشته
متفرق گردیدند محمود میرزا سراسیمه خاطر روی بسوی بیابان بی سامانی نهاد خوانین عرب هم افواج خود را برداشته روانهٔ اوطان
شدند کامران میرزا نیز از استماع این خبر وحشت اثر در فراه تاب مقاومت نیاورده بعزم حمایت اولیای دولت جاوید روی
امید باین سلطنت سدید کرد و بعد از ورود بدار العبادهٔ یزد مراتب را بپایهٔ سریر خلافت مسیر عرضه داشت نموده باستدعای
اعانت خسرو زمان زبان ضراعت برگشود در هنگامی این خبر بمسامع علیه رسید که موکب فیروز بسمت مملکت خراسان شقه
گشا بود شاهنشاه دوست نواز دشمن گداز از آتش غیرت زبانه کشید و جهانگیر خان گلپایگانی که مردی دانا و تجربه آموزی
توانا بود بمهمانداری فیروز میرزا و کامران میرزا معین و روانهٔ دار العبادهٔ یزد گردید که آن هر دو شاهزاده را برداشته
در ارض اقدس شرفیاب درگاه مقدس شود تا از آنجا تدارک کار ایشان را کرده به آئینی که شایان شأن آن دو ذیشان است
روی به استخلاص ملک موروث آورده باشند چون تسخیر ولایت نیشابور بطول انجامید شاهد این مدعا از ورای پردهٔ خفا
جلوه پیرا نگردید جهانگیر خان تا این زمان در دار العباده بمهمانداری ایشان بسر میبرد بعد از مراجعت موکب مظفر نشان
از دار الملک خراسان بمستقر خلافت ابد بنیان و وصول مژدهٔ فتوحات آذربایجان بنا بر صدور حکم شاهنشاه صاحبقران
جهانگیر خان فیروز و کامران را برداشته شرفیاب درگاه سدره نشان شد شاهزادگان پس از شرفیابی فیض حضور
و ظهور مفاخرت نامحصور از التفات خاطر مرحمت گنجور باندارکات شایان بعزم تفرج دار السلطنهٔ اصفهان با مهمانداری
فراخور شان سبکعنان و در آن دیار خلد بنیان از تماشای باغ و بستان و صحبت ادبا و اعیان همواره فیروز و کامران
بودند از آن طرف محمود میرزا بعد از فرار از حوالی هرات از بیم جان خویش در جائی قرار نگرفته بسرو شاهجهان شتافت و از آنجا
بامید اعانت شاه مراد بیک اوزبک ملقب به بکی جان و مخاطب بولی النعمی بسبب مواحدت ملت رسن بخت وارون را
بجانب بخارا عنان تافت در ورود بخارا و ملاقات بکی جان وسوسه کردار و گفتار آن بی ایمان او را عیان آمد که دیوی را
بجای سلیمان برگزیده و مجوس وار اهرمن را با یزدان برابر گردانیده است عزیمت بیت الله را بهانه کرد و روی بدیار
خوارزم آورد خان خوارزم که سابقه ارادتی با کارگذاران شوکت صاحبقران فلک عزم داشت مقدم او را محترم شمرد و پس از
چند روز اسایش او را تدارکی شایسته دیده بدرگاه آسمان جاه خاقانی گسیل گردانید این دفعه بیشتر از پیشتر مورد انواع

تفققات

تفققات بوده از مهمانداری جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم فرق مباهات به اوج سموات سود خوانین افغان که در نشیب
و فراز با او همراه و دمساز بودند از نوازشات خسروانه افتخار بر عموم افاغنه نمودند و چندی بر بستر کامرانی تکیه زده براحت
غنودند بقیهٔ داستان ایشان انشاء الله تعالی در محل خود در قید کلک بیان خواهد شد ع گر عمر وفا و شاه امداد کند

ذکر سور با سرور یوسف کنعان سلطنت نواب حسینعلی میرزا اول عیشی که درین دولت پایدار زینت آرای بزم روزگار و زیب
افزای سیر و اخبار گردید سور پر سرور نواب شاهزاده یوسف رخسار مسیح کردار حسینعلی میرزا است که دریای شوکت و اقبال را
بهنجمین گوهر و افلاک عزت و اجلال را چارمین اختر است مراحم خاطر خطیر اقدس اعلی درباره آن مهر سپهر اعتلا بمرتبه رسید که
از اندازه محبت ابوت و بنوت گذشته بمرحلهٔ عشق کشیده است بالجمله در ذکر وقایع رجعت موکب جهانگشا از دار الملک
خراسان نگاشته آمد که جناب میرزا محمد شفیع وزیر حسب الامر دارای سپهر سریر مخدرهٔ ستر عفاف صبیهٔ مرضیهٔ امیر گونه خان کرد
زعفرانلو حاکم خبوشان را که مخطوبهٔ نواب معزی الیه بود برداشته باردوی همایون آورد و پس از نزول موکب اقبال بمقر
خلافت بی زوال و وصول مژدهٔ فتوحات آذربایجان که طبع همایون اعلی را سروری تازه و حبوری بی اندازه دست داد
باین خیال افتاد که بهجهٔ مقارنهٔ ماه و خورشید خاوری و مقابلهٔ زهره با کوکب مشتری بزمهای عیش آراسته آید و غبار اندوه و ملال
از صفحهٔ خاطرها برخاسته باحضار علما و اعیان هر کشور و فضلا و مشایخ هر بوم و بر فرامین قدر آئین صادر و در موعدی که
مقرر شده بود بدرگاه عرش اشتباه حاضر آمدند مطربان کابلی و مشعبدان زابلی و پهلوانان بابلی و ارباب اطراف جمیع ولایات
ممالک محروسه شاهراه مجره پناه آستان سپهر پاسبان را قدم از سر ساختند و از امصار و بلدان قریب و بعید شرفیاب
بزم عیش سدید را توسن تعجیل در تاختند چون صلای بهجت و شادمانی به برنا و پیر داده شد حریف خریف نیز بامید حصول
این تمنا در عرصهٔ گلشن پای گشاده آمد ایثار محفل نشاط را طبقهای زر از اوراق شجر آماده کرده بمدد باد مهرگانی رقاصان
اغصان را پای کوبان و دست افشان آورد گونهٔ نارنگ و ترنگ از چهرهٔ سوری آب و رنگ برد و لالهٔ حمرا از رشک
صفای آن صفرا خوناب دل میخورد از فواکه مهرگانی و گلهای خزانی و اوراق زرین و غصان سیمین عرصهٔ باغ را چنان رونقی
حاصل شد که عروس نوبهار را از حسرت آن داغ لاله بر دل ماند بمباشرین این سور با سرور حجرات خانات و اسواق و بیوتات
رواق میدان سپهر ساق را هر یک آئینی بستند و رونق نگارخانهٔ چین را بآئینی که بستند در هم شکستند اسواق گردون رواق را

کہ ابتدای آن باب شرقی سبز میدان خارج ارک همایون و انتهای آن دروازهٔ عراق موصوف بدروازهٔ عبدالعظیم و تخمیناً ربع
فرسنگ مسافت آن است مدارک چراغان دیدند و در پیش طاق هر دکانی تختی محکم بسته مطربان باربدآهنگ منزل گزیدند
در میدان خارج و داخل ارک معلی را از اسباب آتشبازی از قبیل تماثیل انسان و حیوان و تصاویر اشجار و اغصان مشحون ساختند
و اطباق سهام پران شرم تیر شهاب و انواع کاسات فروزان آزرم ماه و آفتاب بر فراز بام آن دو میدان پرداختند اقامت
مطربان عیش پرداز را تختی رفیع و طویل برفراز مصنعی کوثر منبع که در نشیب تالار فوقانی باب که پایش فلک مماس و محل جلوس
شاهنشاه گردون اساس است برپای داشتند و صنعت مشعبدان رسن باز را رسنهای تاب داده چون طرهٔ مهوشان ساده
بر دو عمودهای استوار در وسط میدان معلی بر سطح هوا افراشتند از پانزدهم شهر جمادی الاخره تا مدت هفت شبانروز اوقات
اهالی از ادانی و اعالی صرف عیش و نشاط گشت و ساعات ایام و لیالی بکار عشرت و انبساط گذشت روزها از بام تا شام و شبها
از شام تا بام نوبتخانهٔ سلطنت بلندآوا بود و طاس سیمین سپهر اعلی از نواهای ارباب عشرت پرصدا صاحبقران بلند اساس
روزها بر سبیل استمرار دو ساعت قبل از غروب چون خورشید رخشان از پای تا سر غرق جواهر رخشان بر صدر تالار فوقانی که پایه
سپهر مماس روی بمیدان نشستی و آن سور پر سرور را بنظم تماشا همتی ملوکانه بستی در پیشگاه حضور صاحبقران بحر گنجور
اعم از فراز تخت و سطح میدان آسمان رخت هر جا از قبیل مطربان عودنواز و مغنیان خوش آواز و رقاصان طناز و مشعبدان
سحرپرداز و پهلوانان کشتی طراز و لوطیان طنبک باز و جرثیان رزم ساز و ابواب ابراز صنایع بدیعه باز بود و رشتهٔ از
بارندهٔ زرافشانی گنجور طبع شاهنشاه بنده نواز دراز داور همت سیر از ابر دست کان اثر بدرهای سیم و زر در ازای صنایع
نامکرر آن قوم شعبده گر از فراز تالار عرش منظر بر فرق کهتر و مهتر افشاندی و خنیاگر چرخ اخضر این مسدس ملک الشعرا
یعنی حضرت صبا را در تهنیت عیش مهنا مکرر خواندی مسدس صبا اولین سور شهنشاه فلک گنجور است ٭
گیتی از همت سرشار کفش معمور است ٭ چشم بد دایم ازین عیش مهنا دور است ٭ تا جهان است جهان را بزبان مذکور است
مهر را همسری ماه مبارک بادا ٭ سور سنجر ملک شاه مبارک بادا ٭ پس از آنکه عروس مهر خاوری بحجلهٔ
مغرب خرامیدی و مشتری ماه وجه کابین او را طبقهای سیم و زر از سبایک اختر بر دوش کشیدی آتشبازان
صنعت پیشه بکار شعبده پرداختندی و داخل و خارج دارالخلافه را بچندین فرسنگ رشک وادی ایمن ساختندی

بالجمله

بالجمله در ساعتی سعید عقد ماه و خورشید بهم بسته شد و در شبی خرم تر از روز عید آن دو کوکب سعد بیکدیگر پیوسته آمد
بهر یک از امنا و وزرا و خاصان درگاه عرش اشتباه و امرا و بیگلربیگیان از حاضر و غایب خلاع گرانمایه فراخور رتبه
و پایه عنایت رفت و در تهنیت این عیش مهنا پیشکشهای لانهایت نثار بزم فردوس آیت شد بدون اغراق بمشیانه
از قرار سررشتهٔ مستوفیان دفترخانهٔ عرش نشانه مبلغ یکصد هزار تومان وجه نقد صرف مخارج این عیش ملوکانه شد
و تا انقراض زمانه نوای این ترانه گوش زد هر آشنا و بیگانه آمد مؤلف بینوا را نیز قطعهٔ تاریخی موزون درین صفحه مقرون شد

سلطان جم وقار و شهنشاه کی نگین ٭ فتحعلی شه آن شه با حکم و قدر و جاه ٭ آن آفتاب مشرق اقبال کامده ٭
این آفتاب پیش جلالش بقعر چاه ٭ روز نخست از پی تعظیم جاه او ٭ آمد مدام قامت این آسمان دوتاه ٭
دریای رحمتش بمثالی است بیکران ٭ کاین نه سپهر طی نکند جاودان شناه ٭ در ابتدای سلطنت از بهر پور او ٭
آراست سور و خواست جهانی به پیشگاه ٭ فخر جهان حسینعلی میرزا که هست ٭ جمشید روزگاری و خورشید بارگاه ٭
همت چنان که هست بعمانش همسری ٭ رفعت چنان که نیست بگردونش اشتباه ٭ گمراه جمله گیتی و او گشته راهبر ٭
امیدوار عالم و او شد امیدگاه ٭ دختی گزید از همه عالم که در شرف ٭ از شرم او همیشه رخ مهر و مه سیاه ٭
صدر جلیل قدر جهان میرزا شفیع ٭ کز فخر سوده در ره او عارفان جباه ٭ از حکم شاه رفت و بیاورد آن عروس ٭
خوش برگزیده است چنین خواستگار شاه ٭ آن دخت ایلخان خراسان که در شرف ٭ بودند از نخست سزاوار تاج و گاه ٭
در پیش تاب گیسوی او آسمان بتاب ٭ در جنب عطر سنبل او زعفران تباه ٭ از فرط پاسداری حرمت ز شهریار ٭
کابینش ملک جم شد و شد باز عذرخواه ٭ کاین چه ملک فارس که آمد بروزگار ٭ هر قریه ایش بهشت ده کابل و هراه ٭
سوری چنان که در که وجد و سماع آن ٭ از مهر و ماه دهر بچرخ افکند کلاه ٭ سوری که از نشاط آن در کمال وجد ٭
خسند حوریان بنواهای قاه قاه ٭ اندازهٔ سرور فزون شد ز عرش و فرش ٭ آوازهٔ سرود روان شد بمهر و ماه ٭
در جنب هر گیاه درین سور پر سرور ٭ گلهای روزگار بسی کمتر از گیاه ٭ باری نوشت از پی تاریخ خاوری ٭
ان سور پر سرور همایون بپادشاه ٭
۱۲۱۳

ذکر شمهٔ از اوضاع مملکت و دولت انگریز و سبب آمدن و رفتن ایشان با این شوکت جاوید آمیز و آمدن میرزا مهدیعلیخان از جانب سرکار دولت کمپنی در رد فرستادگان سلطان پادشاه دکن

سرزمینی که اهالی انگریز در آنجا سکنی دارند سه مملکت است و این سه مملکت دو جزیره است دو مملکت که متصل بهم
و مسمی به انگلتره و اسکاتلاند است یک جزیره میباشد و مملکت ایرلاند جزیره دیگر است چون این سه مملکت در تحت
اختیار یک پادشاه است لهذا در خارج تسمیه کل باسم جزء و مملکت را انگلتره و اهالی را انگریز و انگلیس نیز می نامند
مقر سلطنت ایشان شهر لندن واقعه در مملکت انگلتره است این دو جزیره فیمابین نقطتان شمال و مغرب
واقع و در سمت مغرب ممالک اروپاست که عبارت از فرنگستان باشد مملکت اسکاتلاند در شمال انگلتره و مملکت
ایرلاند در مغرب آن است بُعد این دو مملکت انگلتره و اسکاتلاند از نقطه طرف جنوب تا نقطه طرف شمال طولاً چهل و نه درجه
الی پنجاه و هفت درجه و سی و پنج دقیقه و عرضاً از نقطه سمت مشرق تا نقطه سمت مغرب هشت درجه تا سیزده درجه است
مسافت طول این دو مملکت یکصد و هفتاد و یک فرسنگ و مسافت عرض آن بسبب کمی و زیادی از چهل فرسنگ تا یکصد
فرسنگ است و طول جزیره ایرلاند یکصد و سه فرسخ و یک میل و عرض آن پنجاه و چهار فرسخ و دو میل میباشد میان حد این
دو مملکت انگلتره و اسکاتلاند کوهستانات چوی اوت و رودخانه توید است و فصل مشترک میان انگلتره و ایرلاند
دریای سانت جارج است و فصل مشترک فیمابین اسکاتلاند و ایرلاند دریای نارث چنل است که در لغت انگریز گذرگاه
شمال را گویند اطراف این دو جزیره بحر محیط محاط و عدم تصرف سایر قرالات فرنگ در آن دو جزیره از وفور احتیاطات
بسبب مجاورت آن بحر محیط هوایش با غلظت و کثافت و بادش بسیار تند و مختلف و پر مخافت است انواع
میوه در آن مملکت نایاب است و اگر احیاناً یافت شود قیمت آن بسکه ماه و آفتاب کم رسید و کلالی فقط که از فرط
فراوانی خوراک دواب است سیب بچه را بسیار میل دارند و در بازارها طبخ کرده میفروشند صید چرنده اش بسیار کم
و پرنده اش بی نهایت است و حشرات الارضش کمیاب و بی آفت معادن فلزاتش بغیر از طلا و نقره فراوان و تحفه‌های
و صنایع عجیبه اش آنچه در حوصله امکان گنجد بی پایان اهلش بغایت با غیرت و بی نهایت صاحب صنعت اند در حب
صفت صاحب شمایل نیکو و صورت دلجو و از حیثیت اخلاق درست رفتار و نرم گفتار و خوشخو میباشند از فرط کیاست
نظامی در کار خاصه و عامه نهاده اند که رسوم متداوله در اکثر ممالک خاصه مملکت ایران از قبیل حسد و نفاق و مکر و فریب
و جسارت حضوری و غیبت خارجی و جمیع افعال و کردار ناصواب در میان ایشان بهیچوجه من الوجوه وجود ندارد

داستان

داستان جنگ طپانچه و طول مرافعات که معروف است حکمتش اینکه احدی با دیگری منازعه نکند و امور را در میان خود
بحساب و عدالت بگذرانند جمعیت این مملکت از رجال و نساء و صغیر و کبیر تحقیقاً نوزده ملیان است که سی و هشت کرور
باشد با اینکه یک وجب از آن زمین بایر در آن مملکت نیست باز بسبب کثرت و جمعیت اهالی محل سکنی تنگ است و باین جهت
اکثری از ایشان متفرق در ممالک ینگی دنیا و هندوستان و جزایر و سایر قرالات فرنگ بنای سلطنت در آن مملکت یکصد سال
قبل از ولادت حضرت عیسی ع بوده که تا این زمان که سنه یکهزار و دویست و چهل و هشت هجری است یکهزار و نهصد و سی و سال
میشود و پیش از آن زمان هر طایفه رئیسی از خود داشته اند یکصد سال قبل از ولادت حضرت عیسی ع اگبرد نامی از طایفه سکسان
که بزرگ ایشان بود با طایفه مزبوره بسببی از اسباب رنجیده از قرال نشا حرکت و بمملکت انگلتره آمد و چون مردی مدبر
و شجاع بود و طایفه همراهان او نیز رشید بودند رفته رفته بر سایر طوایف انگریز مسلط شد و دعوی پادشاهی کرد در آن اوقات
بزرگ طایفه را کینک میگفتند چون اگبرد مزبور پادشاه شد آن لقب را تغییر نداد بهمان سبب لقب پادشاهان انگریز کینک است
مثل رای که لقب پادشاهان هند و فغفور که از سلاطین چین است بالجمله از زمان اگبرد که اول پادشاه است تا پادشاه حال
که اولیم چهارم مینامند شش طایفه در آنجا پادشاهی کرده اند در بدایت حال سه پادشاه در آن سه جزیره بوده میانه پادشاه
اسکاتلاند و پادشاه انگلتره وصلت واقع و بالاخره پادشاه اسکاتلاند بحکم شریعت عیسوی وارث سلطنت انگلتره شد و انجا را
تصرف کرد مملکت ایرلاند را نیز بزور گرفت اکنون هر سه مملکت را یک پادشاه دارد و قرار سلطنت ایشان بر جمهوریت است
و پادشاه نوکری از دولت و با عدم اختیار پر حرمت است در امورات نیک مثل تعیین منصب و جرم بخشی و بذل از مال رسدی
خود و امثال این امور مختار است ولی در بقیه امورات رای او بسته برای جمهور قبل از این که حضرات پاپایان یعنی بزرگان
کلیسیا تصرفات بی غایات در امورات مملکت مینمودند و احکام فروعیه خود را بطور تسلط جاری میکردند سکه هم باسم
ایشان رواج داشت چنانکه لفظ پاپی معروف است جمهوریت انگریز از فرط تسلط ایشان به تنگ آمده گفتند که از جمله
فروعیه همان کتاب انجیل و رسالات حواریین کافی است و احتیاج باحکام فروعیه پاپایان نیست بالاخره پاپایان بی دخل
شدند و بجز اختیار کار کلیسیا دیگر کاری ندارند اکنون تابعین قدیم پاپایان که در هر ولایت میباشند جمهور انگریز را
خارج از مذهب میدانند و ابتدا بنای دولت ایشان بر معامله و تجارت بوده و بهمین تدبیر بعد جهازات و غرابات از راه

بحر محیط در ممالک هندوستان و ینکی دنیا مداخلات نموده اند و اکثر از آن ولایات را مثل جابلصر بضرب زور و زر گشوده اند همواره
اوقات قریب بیکهزار فروند غراب و کشتی در روی دریا و قریب بساحل دارند و جهت تسخیر ممالک قریب و بعید می گمارند
اعتقاد شان اینکه هر دولت که بر دریا سلطنت است بر خشکی هم مسلط خواهد شد باین دلیل خود را عالمگیر می شمارند هیچیک از دولات
فرنگ را بر روی دریا دستی با ایشان نیست و تصرفی در ممالک متصرفی آنها نه بعد از آنکه اکثری از ممالک هندوستان را تصرف
کردند قراری دادند که همان جمعی که مباشر تسخیر آن ولایت شده اند در آن دیار کارگذار و معادل چهل نفر از معارف ایشان
در مهمات جمع و خرج مملکت و قرار کار سپاهی و رعیت همواره مشیر و صاحب اختیار باشند دولت هند را کمپنی نام نهادند و آن
چهل نفر را اهل کونسل لقب دادند جمع و خرج مملکت را باهم پرداختند و پیوسته چهار صد هزار لشکر بجهة حفظ آن کشور حاضر و آماده
ساختند سی هزار از آن لشکر از اهل انگلتره اند و بقیه از اهالی هندوستان قرار کار بر این شد که اختیار آن مملکت از کلیات
و جزئیات با سرکار کمپنی باشد و جمهوریت انگریز را بجز تعیین یکنفر فرمانفرما و رسالت سفرا در باب جمع و خرج اختیاری نباشد
فرمانفرما و ارباب کونسل کلکته که سرکار کمپنی هستند هر وقت مصلحت کار بخواهند بدولتهای همجوار ایلچی روانه نمایند اخراجات
آن با سرکار کمپنی است و دولت انگریز را در آن مخارج بهیچوجه مداخلتی نیست از قرار تقریر ایشان سالی یکصد و هشتاد
کرور مداخل از هندوستان برمیدارند بالجمله از قرار تواریخی که خود در دست دارند در عهد شاه طهماسب بزرگ صفوی
ایلچی بایران فرستاده اند و در زمان شاه عباس ماضی نیز بنای آمد و رفت نهاده اند چون قزال پرتگیز جزیره هرموز بندر
عباسی را تصرف نمودند فیمابین قزال انگریز و شاه عباس قرار چنین شد که دولت انگریز قزال پرتگیز را از جزیره مزبور بیرون
نماید و قرار این باشد که بجز تجار انگریز احدی از قزالات آمد و رفت بایران نکند موافق تواریخ ایشان همواره اوقات از عهد
شاه عباس تا زمان تسلط افاغنه دو بالیوز ایشان در اصفهان و بندر کامبرون که اسم قدیم بندر عباسی است سکنی
داشته اند زمین باغی که در اصفهان مشهور بخانهای فرنگ است از ایشان بوده و برادر از نیار الهای انگریز در خدمت
شاه عباس مزبور نوکر بوده و دو دسته هزار جریب واستر آبادی را معلق مینموده اند خلاصه چون سلطنت افاغنه را در ولایات
قندهار و هرات الی حدود دیره جات رواجی دست داد احمد شاه ابدالی بجدود هندوستان لشکر فرستاد بعد از فوت او تیمور شاه
ولدش صاحب اختیار و پس از آن سلطنت بشاه زمان ولد تیمور شاه قرار گرفت جمهور انگریز متوهم اینکه هرگاه رای پادشاهان افغان

قرار

قرار گیرد که عزیمت هندوستان نمایند چون بدایت تصرف ایشان در آنجاست شاید امور هند اختلالی پذیرد در همان
اوقات هم تیپو سلطان پادشاه دکن بجهة دفع اذیت جماعت انگریز از خود محرک شاه زمان گشته او را بعزیمت هندوستان
و دفع جماعت مزبوره دعوت نمود شاه زمان نیز در خیال تدارک و تهیه این کار بود لهذا دولت انگریز عهود قدیمه را با دولت قویمه
ایران تازه و بنای موافقت را بلند آوازه نمودند از طرف پادشاه ذیجاه انگریز نامه مشتمل بر تهنیت جلوس بلاغت آمیز بخامه صداقت
نگاشته و نزد فرمانفرمای هندوستان که هم از اهالی آن دولت بود ارسال داشته شد و اشاره رفت که معتمدی سخندان را با اشیاء
نفیسه هند و انگلستان برسم تحفه و هدیه بعنوان سفارت بدرگاه سپهر آیت گسیل سازد و سفیر مذکور در حرز و با اظهار این تمنا را در
کر شاهنشاه ممالک ستان بنا بر همجواریت ایران و هندوستان نظام کار خراسان را بابانه فرمایند و بآن طرف عزیمت نمایند
تا پادشاه افغان بالتمام از عزیمت هندوستان کناره جوید و براه حفظ ولایات متصرفی خویش پوید لهذا فرمانفرمای هندوستان
میرزا مهدیعلیخان ملقب بهادر جنگ را که اصلش از مملکت خراسان و در آن دولت بسیار معتبر و کاردان و از جانب ایشان در بندر
ابوشهر بالیوزی صلاحیت نشان بود بتدارکی شایان از راه بحر عمان باین دولت جاوید بنیان گسیل نمود سفیر مذکور در اواخر
شهر ربیع الاول سنه یکهزار و دویست و چهارده از شرف تقبیل درگاه فلک جاه فرق مباهات باوج سموات سود نامه و هدایا
در زمانی خاص بآدابی که شایسته شان دو دولت جاوید مناص است از نظر همایون گذشت و بی نهایت مقبول و مطبوع
گشت بتوسط اولیای دولت خداداد مطلب معهود نیز جلوه گر عرصه شهود شد و پسند طبع انصاف نمود آمد در همان اوقات فرستادگان
تیپو سلطان پادشاه دکن با سه زنجیر پیل و چند قفس طیور غریبه و اکلیلی مکلل و نامه بمخالصت مدلل وارد آستان آسمان محل شدند خلاصه تمنا
اینکه از جانب اولیای دولت علیه بکارگذاران شوکت بنیه انگریز اشاره رود که متعرض ولایات متصرفی تیپو سلطان نگشته او را آسوده
گذارند پس از چند روز ورود ایشان بتوالی خبر رسید که فرمانفرمای هندوستان بعد لشکر مملکت دکن را متصرف و سلطان مذکور
در حوزه میدان مقتول و بدیار آخرت منصرف شده فرستادگان مزبور با انعام و نوازش نامحصور روانه اوطان خود گردیدند میرزا مهدیعلیخان
نیز با جواب نامه دوستانه و انواع نوازشات ملوکانه اذن رخصت یافت و بصوب مقصود شتافت

ذکر تفویض ایالت ممالک طبرستان و فارس بنواب شاهزادگان و آمدن فرستادگان معتبر از جانب الله‌یار خان قلیچی خیره سر حاکم سبزوار

منظور از تفویض ایالت ولایات ممالک محروسه بنواب شاهزادگان دو چیز بود یکی آنکه در ایام دولت روزافزون در اداری بکار خلافت

ثروتی و مکنتی حاصل و در جوانی و عهد دولت حضرت صاحبقرانی به آرزوی دل متواصل آیند دیگر آنکه هر گاه در ممالک محروسه بیگانگان
از غریب و بومی اختیاری کلی باشد بالاخره غولان غوایت ایشان را رهزن آیند و ابواب فتنه و فساد بر چهرهٔ بینوایان و رعایا بگشایند
خونهای مسلمانان بی سببی ریخته شود و در حدود ممالک انواع فتنه انگیخته آید عقلا نیز اقرب را بر ابعد مرجح داشته و همت بر طلب
اقرب گماشته اند لهذا صاحبقران عاقبت اندیش بنا بر مصلحت ملکداری انسب چنین دانست که هر یک از ملکزادگان معظم در حدی
از حدود ممالک حکمران باشند و رعایا و ملهوفین را از فرط عدالت کامیاب و با نوا دارند از قراری که اشاره رفت قبل از این شاهزادگان
اسفندیار شان نایب السلطنه العلیه عباس میرزا و محمد علی میرزا و محمد ولی میرزا از حکمرانی مملکت آذربایجان و ولایات قزوین و سمنان
کامروا و شادمان گشتند درین اوقات نیز ملک آرائی دار المرز مازندران و فرمانفرمائی مملکت فارس بنواب محمد قلی میرزا
و شاهزادهٔ خورشید لقا حسینعلی میرزا عنایت رفت و میرزا نصر الله علیابادی که مردی کدخدامنش و آدمی روشن و در فتنهٔ
حسینقلی خان از دو دیده نابینا شده بود بمباشری دار المرز و چراغعلی خان نوائی که امیری با ولان قرو مردی کاردان و صاحب
شوکت و شان موفور و تربیت یافتهٔ دولت ابد دستور بود بوزارت مملکت فارس قرین افتخاری نامحصور گشتند هر دو شاهزادهٔ
آزاده با شوکتی تمام بمحل ایالت و فرماندهی شتابان آمدند و در رکاب هر یک از ایشان چندتن از امرا و خوانین ایل جلیل الشأن
قاجار روان گشتند و لوای فلک فرسا بعزم زیارت روضهٔ مطهرهٔ رضویهٔ احمدی صلوات الله علیهما از مقر خلافت کبری شقه گشا
و در آن رواق عرش ساق بعضی عمارات خوش بنا از همت خسرو زرین لوا بر پا گردید پس از ادای زیارات مخصوصه و انعام بر فقرا
و مجاورین روضهٔ منوره عزم رجعت بمعتصم دار الخلافه از ورود مسعود رشک گلستان ارم آمد در همان اوقات نواب ولیعهد
دوران عباس میرزا از مملکت آذربایجان مظفر و کامران شرفیاب آستان عدالت ارکان گردید الله یارخان قلیچی حاکم
سبزوار در عذر خیانت خویش عریضهٔ صداقت اندیش فرستاده استدعا نمود که معتمدی از سرکار گیتی مدار بجهة آوردن صبیهٔ
مخطوبهٔ او روانه و تقدیم این خدمت التفات سرکاری را بهانه آید جواب آن نادان مرقوم و میرزا اسد الله مستوفی نوری
مازندرانی انجام این خدمت را معین و معلوم گردید ع تا بعد ازین چگونه بود کار روزگار * بهاریهٔ سال فیروزی فال بیچی ئیل
ترکی مطابق با سنهٔ یکهزار و دویست و چهارده هجری و عزیمت خراسان و مأموریت نواب نایب السلطنه بآذربایجان
و سیاست صادق خان شقاقی نادان خسرو خاور اعنی خورشید انور درین سال میمون فر

هشت ساعت و پنجاه و دو دقیقه گذشته از شب جمعه بیست و چهارم شهر شوال المکرم سنهٔ یکهزار و دویست و چهارده از دار الخلافه
حوت بخاور زمین حمل گرائید و سلطان بهار امیر خیانت پیشهٔ دی را که چندی در اجرای سیاست مهلت داده بود روانهٔ دیار عدم
گردانید بلبل هوای بلند پروازی داشت گل با سنبل بنای طره بازی گذاشت ابر آذار که نایب سلطان بهار است بنظم
مملکت گلشن مأمور شد و سفیر صبا بورود تختگاه چمن سرور شاهنشاه باداد و در میمنت عید همایون را پای بر زبر
تخت گوهر آگین نهاد و دست دریا نوال با فشاندن بدره های سیم و زر برگشاد پس از انقضای جشن نوروز خجسته فر
بحرکت رایات ظفر بسمت خاور فرمان داد سبب عزیمت خراسان اینکه طره باز خان افغان باشارهٔ شاه زمان از جانب
وفادار خان وزیر اعظم بعزم ملاقات جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله وارد تختگاه شد و از حقیقت پیغام وزیر مزبور
جناب اعتماد الدوله آگاه گردید خلاصهٔ پیغام اینکه مملکت خراسان بسبب مجاورت با ولایات متصرفی افغان انسب چنان است
که در تصرف شاه زمان و سایر ممالک ایران در تحت اختیار شاهنشاه گردون توان باشد چنانکه شاه زمان را در باب سایر
ممالک ایران حرفی نیست از آن طرف قرین الشرف نیز در حرکت بجانب خراسان عزیمتی واقع نگردد و او را برادری کهتر از خود
شمارند و ملک خراسان را دربسته بشاه زمان گذارند ع تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد * چون شاه افغان را آن تبه
و پایه نبود که تواند این حدیث را برئیس قلعهٔ خرابهٔ از خراسان پیغام گذار آید لهذا این افسانه را ناشی از خبط دماغ گرفتند و پیغام او را
چنین جواب گفتند خواجه حافظ ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولانگه تست * عرض خود میبری و زحمت ما میداری * منظور از حرکت رایات
ظفر آیات نه تنها نظم مملکت خراسان است بلکه مقصود کلی انتزاع جمیع ولایات متعلقهٔ دولت ایران از تصرف بیگانگان اینک
عزیمت جزم و قندهار و کابل مصمم و قطع و فصل رشتهٔ این گفتگو موقوف ببرش حسام آذرشیم است طره باز خان از پیغام گذاری
خویش پشیمان گشته راه دیار افغان برداشت و شاهنشاه مظفر همت بعزیمت دیار خاور گماشت نواب ولیعهد زمان
عباس میرزا را بنظم مملکت آذربایجان مأمور فرمود و سلیمان خان قاجار قوانلو و رضا قلیخان و ابراهیم خان دولو را در رکاب
معزی الیه بآن حدود و ثغور امر نمود لشکری که بجهت عزیمت خراسان از هر مملکت احضار شده بود همگی در موعد مقرر حاضر آمدند
مگر دسته جات شقاقی که ابوالجمع صادق خان خیره سر بودند چون از آن خیانت اولین خود کمال عنایت و مرحمت دیده لهذا چنان
اندیشید که وجود نامسعود ایشان را در کار دارند که همت بر دفعشان گمارند خباثت ذات و خساست صفات برآنش داشت که گاه و بیگاه

تخم فساد در مزرع نمک بحرامی میکاشت در سال قبل ممش خان کرد زعفرانلو و اللهیار خان قلیچی را اغوا کرد و از جادهٔ
خدمتگذاری بیرون آورد در این سال چریک ابوالجمعی خود را در سراب گذاشت و چنین خیال داشت که در هنگام حرکت
موکب اجلال که هر کس بکار خود مشغول است راه دیار آذربایجان در سپارد و در آن دیار بنای فتنهٔ جدید گذارد از انجمان
نزدیکش این کیفیت در پیشگاه حضور معدلت آیت بر طبق عرض نهاده شد و خود اجرای امر سیاست را آماده گشت رنجش خویش را
تیغ ز خیم دریغ بود لهذا در ویرانهٔ منکره و تاریکتر از گور محبوس شد تا از شدت جوع وداع سرای زندگانی نمود از فرط حماقت
ولاعلاجی گوشت باهیچهٔ دست و پای خود را الضرب دندان خائیده بود **بیت** لطف حق با تو مداراها کند ٭ چونکه از حد بگذرد رسوا کند ٭
سارو خان برادرش بر پسر شغیدی طایفهٔ شقاقی سرافراز و محمد علیخان برادر دیگرش بسر کردگی سوارهٔ همان طایفه قرین اعزاز
و یک پسرش نیز در جرگ یساولان حضور پرنور از همگنان ممتاز آمد

ذکر اوضاع سفر خراسان و فتح قلعهٔ مزینان و مراجعت محمود میرزای افغان و سور شاهزادهٔ محمد ولی میرزا

قبل ازین نگارش یافت که باستدعای اللهیار خان
قلیچی میرزا اسدالله نوری مستوفی بجهة آوردن صبیهٔ محترمهٔ او روانهٔ خراسان شد از قراریکه بعرض اقدس رسید اللهیار خان
از فرط خرافت از این استدعا پشیمان و میرزا اسدالله را در آنجا موقوف و سرگردان دارد تنبیه آن غوایت نشان در کیش
ملکداری لازم افتاد و حسب الامر دارای دوران ابراهیم خان عمزاده در روز دوشنبه دویم شهر ذی حجة الحرام با معادل ده هزار
سوار جرار نیزه گذار و پیادهٔ آتشبار قبل از تحریک لوای ظفر کردار بمحاصرهٔ آق قلعه که محل وقوف اللهیار خان بود روان
و محمد تقلیخان دولو و حسین خان قاجار قزوینی بهمراهی او شتابان آمدند امیر گونه خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان و ابراهیم خان
شادلو حاکم اسفراین را نیز حکم رفت که هر یک با جمعیت خود بمعسکر ابراهیم خان ملحق و تسخیر قلعهٔ مزبور کمر همت بسته شکوه کار اللهیار خان
احق رای رونق ساز ند رایات ظفر آیات هم در یوم دوشنبه نهم شهر مقرر با کیهان لشکر از مقر خلافت جاوید سیر در عقب ایشان
حرکت و چمن تکهٔ دامغان مضرب خیام ظفر آیت سه مدت پنجروز عرض سپاه ظفر دستگاه از افواج مازندرانی و استرابادی را
دیده و پس از آن موکب فیروز از آنجا حرکت و در پنجم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و یازده در خارج قلعهٔ مزینان قبهٔ بارگاه
سپهر دستگاه براوج مهر و ماه کشید آمد نواب حسینقلی خان با فوجی از دلیران و جزایرچیان رکاب ظفر عنان بمحاصرهٔ قلعهٔ سبزوار
نامزد و روانه گردید و رسوم تعزیه داری جناب خامس آل عبا علیه التحیة و الثنا توقف مزینان را بهانهٔ اهالی نیکی قلعهٔ مزینان که از مستحفظات

اللهیار خان

اللهیار خان و در رفعت و متانت همدوش چرخ گردان است پای در دامن تهکبار کشیده و جسارت با نداختن شمخال
و تفنگ ورزیده آتش غضب قیامت لهب قهرمانی آن قوم بد اختر را برق خرمن گردیده در آنی اطراف قلعه محاط
پیادگان صف شکن شد از صاعقه باری توپهای اژدر دهان و خمپاره های کوه توان و جزایرچیان آتش فشان
سطح هوا و فضای بابل ابن چون شام تیره بختان و اهالی قلعه ابراهیم جان نوحه کنان در پس دیوار امان مکان جستند از همت
بخت خاقان قلعه گشا حصنی با آن متانت در اندک زمانی گشاده آمد و خدمتگذاران و خیانت کاران هر یک در مقام
رحمت و غضب ایستاده جمعی با خلعت امان همدوش و فوجی با عفریت اجل هم آغوش گشتند اموال و اسباب اللهیار خان
و سایر اهل قلعه معرض نهب و غارت رفت و آقا خان ولد مصطفی خان عم را محافظت قلعه اشارت اردوی اعلی کامیاب
و کامران از آنجا حرکت و حوالی قلعهٔ سبزوار مقر نصب رایات ظفر آیت شد چون جعفر خان بیات حاکم نیشابور پس از ظهور
مرحمت جان بخش مانند اللهیار خان خیانت را پیشه ساخت لهذا نواب حسینقلی خان حسب الامر خسرو گیتی ستان از دور
سبزوار حرکت و بمحاصرهٔ قلعهٔ نیشابور پرداخت در ورود موکب مسعود بخارج شهر سبزوار اللهیار خان اجل موعود را با نشانهٔ فهم
در آئینهٔ خاطر مشاهده کرده در اجرای خدمت ردی بمجاهده آورد و صبیهٔ مرضیهٔ محظوره را باتفاق میرزا اسدالله مستوفی باردوی
همایون فرستاد و بتوسط عریضه بجهة مهلتی چند روزه زبان ضراعت بر گشاد جعفر خان بیات نیز که در قلعهٔ نیشابور محصور
بود باستدعای حصول همین تمنا عریضه و معتمدی بدرگاه همایون گسیل نمود چون استدعای مزورانهٔ آن دو نادان مقبول
خاطر ملوکانه نبود بنابر آن سپاه ظفر پناه تخریب قری و مزارع و قنوات و باغات حوالی سبزوار و نیشابور امر فرمود از دستبرد
لشکر قیامت اثر کار بر قلعه گیان تنگ شد و قریب بآن بود که شیشهٔ امیدشان بر سنگ آید باز طره باز افغان طرهٔ دستار
چاپلوسی را تاب داده این دفعه از جانب شاه زمان با تحف و پیشکش فراوان وارد اردوی ظفر نشان و نامهٔ مخالصت ختامش
پادشاه افغان منظور نظر اولیای دولت جاویدارکان گردید از مضامین نامه چنین مستفاد میشد که شاه زمان از وصول
رایات فیروزی نشان باقطاع خراسان از جسارتی که پیش ازین بیان آمد پشیمان و بزبانی عاجزانه بعذر آن فسانه رطب اللسان
گشته که مملکت خراسان بالارث و الاستحقاق متعلق بکارگذاران آن دولت علیه است بلکه ولایات متصرفی این نیاز مند نیز بمعطی
از آن دودمان سنیه تصرفی که کارپردازان آن دولت خداداد را درین ممالک منظور نظر مهر اثر باشد مارا سخنی نیست و اگر را

حد و یارای چون و چرا الا و نعم باشد کیت **لمؤلفه** شدی چو بنده نباید نفس ز لا و نعم زد * بلی بخواجه نشاید سخن ز چون و چرا کرد *
ولی اهالی ضعیف ولایات سبزوار و نیشابور که اسیر سرپنجه استیلای آن دو حاکم شرارت ظهورند این نیازمند را در آن حضرت با آبرو
و معتبر شناخته و در درگاه فلکجاه شفیع ساخته اند هرگاه مرحمت فطری بر آن قوم ضعیف ببخشاید و آن دو نادان را
چند صباحی مهلت کرامت فرماید و موکب اعلی بجانب تختگاه معلی گراید بر ذمت خویش ثابت داشتم که رفع وحشت
ایشان را بدرستی همت گماشته عنقریب هر دو را بدرگاه فلکجاه فرستاده باشم و هرگاه خلاف این عهد بظهور آید
الحمد لله باز طره رایت ظفر طراز بازاست و قدوم خیلیان دلیران و ترکان قاجار در پیمودن راه دیار خراسان بل ولایات
منحصر فی جماعت افغان در از عاقلان داند که منظور شاه زمان ازین تمنای بیهوده چه بوده و بکدام عقیده زبان بعرض این
شفاعت گشوده است **ع** تو را صاحب سلامت گفتم و خود را دعا کردم * بالجمله اگرچه نقش مزورانه این مراتب بر مرآت رای
حقایق نما عکس پیرا بود ولی از فرط مروت و فتوتی که جبلی ذات فرشته خصلت است و همواره رعایت خاندان قدیم خاصه
ملوک واجب التعظیم مرکوز ضمیر معدلت آیت لهذا قبول این مطلب در ضمیر منیر شاهنشاه مروت حسب سمت وقوع یافت
و حاصرین هر دو قلعه از محاصره ممنوع گشته طره بازخان کامیاب کامران با حصول نوازشات فراوان و جواب نامه مخالصت
ترجمان روانه دیار افغان گردید چون محمود میرزای ولد تیمور شاه در این سفر ملتزم رکاب ظفر اثر بود لهذا کما فی السابق احکام
قضا نظام بخوانین خراسان و ولایات افغان مشعر بر رعایت او از مصدر خلافت صادر و با تدارکی شایان باتفاق برادر دیگر
خود فیروز و کامران روانه حدود قندهار و کابل گشت و در بیست و هفتم شهر صفر المظفر رایات ظفر از خارج شهر سبزوار حرکت
و بجانب دار الخلافه پی سپر گردید حسینقلی خان در اسفراین و ابراهیم خان در قرب آق قلعه شرفیاب درگاه علیه شدند آقا خان
بنی عم نیز از یکی قلعه مرزبان احضار و ابراهیم خان با دستجات تفنگچیان عرب و عجم مامور بمحافظت آن دیار آمدند موکب اعلی
بجهة انتظام امور ترکمانان یموت و گوکلان همه جا صید کنان وارد چمن کالپوش و چهارده روز در آن مکان بهجت نشان
بنظم امورات منظوره اقامت فرمود بعد از اتمام کارها جمعیتی که از فارس و عراق در رکاب سردار آفاق جانفشانی را حاضر
بودند مرخص اوطان و موکب فیروزی شان با جمعیتی از سران و میران خاصان از چمن کالپوش رخصت را دامن زنان و در ورود
بسطام بنه و اغروق را روانه دار الخلافه طهران و از راه چشمه علی دامغان بجهة انجام عیش نواب شاهزاده بهمن شان محمد ولی میرزا

وارد

وارد ولایت سمنان شد باز هنگامه طرب گرم گردید و گوش بربط و رباب از گوشمال پنجه ارباب طرب بزم بازار و میدان
آن دیار از اسباب عیش و عشرت آرایش یافت و هر یک از پیر و جوان و توانا و ناتوان بکاشانه بهجت و آرامش شتافت
ترکان دلیر که چندی بجای دُرد ارغوان خون دشمنان خوردندی از نوشیدن کاسات راح خوشگوار اندیشه دشمن از یاد
بردندی بجای اسلحه پولادشان حریر اندام نازنینان نوشاد در آغوش بود و در عوض خروش جنگ و ایایهای رزم نغمه
مغنیان خوش آهنگ در گوش بالجمله مدت پنج شبانروز داد عیش و عشرت داده شد و ابواب سرور بر چهره مهموم و مسرور
گشاده آمد عروس مزبور از نجبای ایل جلیل قاجار و صبیه مرضیه مرتضی قلیخان عم شاهنشاه تاجدار بود که بولایت روس رفته در همانجا
وداع سرای زندگانی نمود در شبی روشنتر از روز و ساعتی سعیدتر از بخت فیروز ماه را با هور و ملک را با حور مواصلت رخ نمود و شاهنشاه
آگاه صبح روز دیگر عزیمت تختگاه فرمود در روز چهاردهم شهر ربیع الآخر ساحت دار الخلافه طهران از فر قدوم صاحبقران گردون توان
طعنه بر عرصه جنان زد و اهالی آن مکان را بجهة تهنیت ورود مسعود این مطلع قصیده حضرت صبا ورد زبان **صبا** در خراسان
رزم کردی ساز راحت ای ملک * سوی ری لشکر کشیدی باز راحت ای ملک * **ذکر صادرات ایام توقف طهران و عزیمت
دار السلطنه قزوین و عیش نواب محمد علی میرزا و سایر اوضاع و رجعت تختگاه** در ورود بدار الخلافه طهران حکام و عمال و مباشرین
اعمال ممالک عراق و فارس و کرمان و یزد و خوزستان که بجهة پرسش حال رعایا و جبر کسور ضعفا بدربار فلک فرسا احضار شده
بودند وارد و روزی چند امور محاسبات و معاملات ولایات بقلم مستوفیان دیوان اعلی پرداخته و کار اهالی هر صفحه ازین توجه
خاطر بهیال ساخته گشت بجهة تذهیب قبه عرش درجه حضرت معصومه صلوات الله علیها و احداث برخی مساجد و مدارس و کاروانسرا
در آن ارض فیض انتما و بنای عمارات ملوکانه در دار السلطنه اصفهان خلد بنیان و حدوث رباطات در قرب رودخانه جاجرود
و قریه کناره گرد من اعمال طهران اوقات همایون مصروف گردید که ذکر هر یک انشاء الله تعالی در خاتمه کتاب معلوم و مرقوم
خواهد شد پس از فراغ ازین مهام حکام و عمال اطراف را با صدور بعضی احکام مقتضی المرام و شادکام با وطان خویش رخصت
رجعت فرمود و بجهت نظم امور گیلان و آرایش عیش نواب شاهزاده ایرج شان محمد علی میرزا موکب ظفر عنان را شرف فزای
ساحت دار السلطنه قزوین نمود در ورود آنجا عمال و صاحبان اعمال ولایات گیلان حسب الاحضار بدربار فلک مدار
حاضر شدند و مانند اهالی سایر ولایات مورد تفقدات بی پایان اعلی آمدند انجام عیش شاهزاده آزاده را حکم محکم خسروانی شرف صدور

یافت و هر کس از غریب و بومی بتدارک کاری شتافت چون اهالی دار السلطنهٔ قزوین را بجهة تقاضای فطرت همواره
طبیعت مایل بعیش و عشرت است و خاطر راغب بنشاط و بهجت لهذا درین سور پر سرور رسوم خدمت و جان فشانی را
بیش از بیش اظهار و بجهة آرایش اسواق و میادین آن دیار خلد قرین صنایع غریبه و اختراعات عجیبهٔ این کار ساختند و مدت
هفت شبانه روز برحسب دلخواه بانجام این عیش مهنا پرداختند قران نیرین و اجتماع سعدین بالوازم سنت سنیهٔ پیشوای خافقین
در شبی نور افزای عینین دست داد و دست گنجور همت خاقان قاآن خصلت بدره های سیم و زر را بجهت ایثار محفل سرور
و انعام مباشرین آن عیش و سور سر گشاد و بر دوش سروران و سران و خاصان و عمال اعمال گیلان و اعیان
آن خطهٔ ارم بنیان از خلاع فاخره آرایش پذیرفت و عروس زهرهٔ ازهر در فلک اخضر بنغمات نای و مزمر آن سور
پر سرور را تهنیت و مبارکباد گفت نواب ابراهیم خان عم زاده بسبب انتظام مهام ولایت رشت عازم آن سرزمین
گشت و موکب اعلی مرة بعد اولی مایل ورود تختگاه گردید و پایهٔ تخت فلک رخت از فر جلوس خسرو فیروز بخت بقبهٔ مهر
و ماه رسید نواب مالک رقاب ولیعهد زمان عباس میرزا از مملکت آذربایجان برحسب احضار شاهنشاه صاحبقران
کام روا و کامران شرفیاب درگاه معلی و کیفیت خدمات خود را در آن نهضت از قبیل فی الجمله انتظام امور نخجوان و فی الجمله
قراری که در کار ایروان داده بود و سایر مراتب و مطالب بعرض اعلی رسانید ذکر ورود جان ملکم بهادر ایلچی دولت بهیهٔ
انگریز و ماموریت حاجی خلیل خان قزوینی تاجر بسفارت آن شوکت و عزت اثر در ضمن حکایت سفارت
میرزا مهدی علیخان اشاره نمود که سفارت او در ظاهر بهانهٔ تهنیت جلوس همایون و در باطن عزیمت شاهنشاه صاحبقران
بصوب مملکت خراسان و باز داشتن پادشاه افغان از خیال مداخلت بحدود هندوستان بود چون محض از جهت حصول
تمنای کارگنان آن دولت بهیه سفر خیر اثر خراسان دست داد و شاهد این حسن عهد نقاب از چهره برگشاد امنای دولت
انگریز را این حسن وفا زیاده موجب مزید اعتماد و اعتقاد شد و موافقت با دولت خداداد را از این معنی بیشتر از پیشتر محرک
سلسلهٔ اجتهاد آمد جناب مارکویس لارد ولزلی از جانب آن دولت بهیه بفرمانفرمائی مملکت هندوستان قرین افتخاری
بی پایان بود لارد مزبور از نجبای مملکت ایرلانده و در ابتدا از جملهٔ مشیران دیوانخانهٔ انگریز و بسبب جوهر فراست و وفور رشادت
و علو همت و حسن رفتار با عموم سپاهی و رعیت برجوع این خدمت سرافراز و پس از چندی بوزارت آن دولت بهیه قرین انواع

افتخار

افتخار و اعزاز آمد بالجمله از جانب دولت بهیهٔ انگریز مأمور گردید که مجدداً بجهة تشیید مبانی مصافات و تاسیس اساس
موالات و اظهار رضامندی و استقرار یکجهتی سفیری با فرهنگ باین دربار سپهر اورنگ گسیل سازد و بآئینی که داند رسومی
که تواند بانفاذ هدایای لایقه و اظهار مودت صادقه پردازد لهذا لارد معزی الیه برگزیده جان ملکم بهادر را که از معتمدان آن دولت
و امیری باهمت و صولت بود لقب سفارت عطا نمود و با نامهٔ دوستی ختامه پادشاه ذیجاه انگریز و برخی از تحف و هدایای نفیس بدربار
فلک تاسیس فرستاد و شش نفر دیگر از عظمای آن دولت را برافقت سفیر مزبور باذن همراهی و موافقت داد از آنجمله یکی استرجی نام
بود که طراوت ماه رخسارش طعنه بر چهر مهر عالمتاب میزد و مهر عالمتاب هر شامگاه از خجلت آن چهر چون ماه غریق دریای آب میشد
بعد از ورود ایشان به بندر ابوشهر حسب الامر دارای منوچهر چهر فتحعلی خان نایب ایشک آقاسی دیوان اعلی که از امرای معتبر مازندران
و الی غیر النهایه تجربه آموز و سخندان بود بمهمانداری معین آمد و پس از انقضای ماهی سه چهار سفیر مزبور با همراهان از ورود آستان
همایون معلی مفاخرت کنان برد دست و دشمن در سرای جناب حاجی محمد ابراهیم شیرازی اعتماد الدوله منزل نمود و از طرز مهمانداری
آن وزیر بی نظیر زنگ کلفت عبور از دریا و ساحل را از صفحهٔ آئینهٔ دل زدود در روزی خجسته که فیروزی ایام حیات سفیر مزبور بآن
روز بسته بود شرفیاب قوائم سریر خلافت مصیر آمد و از حسن تقریر و مکالمات دلپذیر منظور نظر شاهنشاه عدالت تاثیر شد بفاصله
روزی چند قطعات الماس خورشید اساس و آئینه های روشنتر از رای دانایان قطعات اقمشه و مروحه و صندل و عود و انواع
دیبر خیال نزاکت آلود در رسم تحفهٔ آن دولت بموافقت نمود از نظر همت شاهنشاه مسعود گذرانید و باقصی النهایه مقبول و مطبوع
گردید و وثیقه که از جانب امنای آن دولت سدید بمهر فرمانفرمای هندوستان مختوم بود ابراز نمود و امضای آن از کلک دبیران
عطارد سلک مرقوم و بمهر حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله مختوم گردیده و باو سپرده شد عهدنامهٔ مزبوره مشتمل بر این پنج فصل و این
مختصر فرعی از آن اصل است فصل اول بخواست خدا دوستی این دو دولت عظمی ابداً برقرار خواهد بود فصل دوم هرگاه جماعت
افاغنه ارادهٔ هندوستان نمایند شاهنشاه جمجاه از مملکت ایران لشکر بر سر ملک ایشان تعیین فرمایند و اخراجات آن لشکر کشی را
امنای دولت انگریز موافق قاعده بمباشرین دیوان دولت علیهٔ ایران تسلیم نمایند فصل سوم هرگاه یکی از سلاطین افغان بیکی
از این دو دولت عظمی صلح نماید آن دولت دیگر نیز باید شریک صلح باشد فصل چهارم هرگاه دولت افغان یا دولت فرانس
با دولت علیهٔ ایران بنای جنگ گذارند دولت بهیهٔ انگریز امداد بدولت علیهٔ ایران نمایند فصل پنجم دولت علیهٔ ایران اهل

فرانسه را نگذارند که در سرحدات ایران از دریا و خشکی محل توقف ساخته بار اقامت اندازند خلاصه عهدنامه دیگر
در امور تجارت و آمد و رفت تجار مملکتین دو دولت پایدار مفصلاً نوشته شد که احتیاجی به ایراد نیست علی ای حال
سفیر مزبور بعد از انجام مهام سفارت با عطای خنجر و شمشیر مجوهر مفتخر و سایر کرسی نشینان او علی قدر مراتبهم بخلاع و عطایای
سیم بهره ور و آماده ذهاب بصوب مقرر شدند از جانب سنی الجوانب این دولت علیه نیز حاجی خلیل خان قزوینی ملک التجار
باساسی سزاوار سفارت آن دیار مرافقت سفیر فطانت آثار بایلچی گری مأمور و در اواخر شهر رمضان المبارک سفیرین
مذکورین روانه آن حدود و ثغور گشتند بهاریه سال فرخ مآل تخاقوی ئیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و پانزده
و مأموریت امرا بمحاصره ولایات سبزوار و نیشابور زینت افزای محفل روزگار و آیت تشخیص لیل و نهار اعنی مهر سپهر مدار
در این سال فرخنده آثار بعد از انقضای دو ساعت و کسری از روز پنجشنبه ششم شهر ذی قعدة الحرام سنه یکهزار و دویست و
پانزده سرای حوت را وداع و بجهة آرایش اطلال و ارباع بکاشانه حمل چهره شعاع نمود بحکم سلطان بهار سرداران صنوبر و چنار
تسخیر سبزوار چمن را از سنبل و سوسن لشکر کشیدند و فراشان صبا و شمال عیش خسرو ربیع را در صحن چمن بزمی طون چیدند
سعایت پیشه گان نسیم بزمزمه های نرم نرم در حضرت سلطان بهار تمامی پیشه کردند و قبیله بهمن را که چندی کارگذار
دولت گلشن بود با تیشه سیاست از ریشه برآوردند کیمیاگران قوای نامیه مس منجمد اغصان را از گلهای شکوفه و رعنا
منبت سیم و زر ساختند و بوته خار را که با دوحه گل دعوی برادری [illegible] میکرد باندیشه خیالی محال انداختند شاهنشاه صاحبقران
پس از انقضای جشن نوروزی بخرمی و فیروزی همت قضا نهمت بنظم مهمات بر سامان گماشت و نخست امیران نامدار
با لشکری جرار بافتتاح قلاع خراسان مأمور داشت در داستان سال قبل اشاره شد که الله یارخان قلیچی حاکم سبزوار
و جعفرخان بیات حاکم نیشابور بسبب شفاعت شاهزمان و شعبده بازی طره بازخان از چنگ عقاب گرفتاری رستند و در پشت
دیوار عافیت نشستند و ضمن العقد شرط این بود که هرگاه آن دو مرد دو باستمالت شاهزمان شاهراه درگاه فلکجاه را قدم از سر
نسازند در بهار آتیه ترکان پرخاشخر تخریب بنیان ایشان پردازند روزهای بسیار گذشت و اثری از ایفای عهد دشتافتن
آن دو بدعهد بدرهای سپهر مهد ظاهر نگشت لهذا حسب الامر خسرو آزاده ابراهیم خان عمزاده با معادل بیست هزار سوار و پیاده
عزیمت محاصره سبزوار را آماده شد و از امراء کاردان محمدخان و ابراهیم خان دولو و پیرقلیخان شام بیاتی و حسین خان قاجار

قزوینی

قزوینی همراهی او را در مقام امتثال فرمان ایستاده آمدند سلیمان خان قوانلوی قاجار با پانزده هزار از سواران نیزه گذار و پیادگان
صاعقه بار بمحاصره قلعه نیشابور حسب الامر دارای ظفر دستور مأمور و بجهة نهب و غارت اطراف و حوالی قلعه جات سبزوار
و نیشابور احکام قدر کنجور بعهده امیر گونه خان زعفرانلو و ابراهیم خان شادلو شرف صدور یافت آنچه شایان و سزاوار تنبیه و تدمیر
آن بدکردار بود از لفظ دربار شهریار کامکار به امیرین نامدار فرمایش رفت و گوش هوش هر یک از گوهرهای بدیع
آن فرمایش آرایش پذیرفت در روز دوشنبه بیست و یکم شهر ذی قعدة الحرام آن دو امیر با احتشام با سپاهی خون آشام
بوسه بر درگاه خسرو ظفر غلام زده راه دیار خراسان برداشتند و همت بر دفع دشمنان شوکت بدآیت گماشتند مهدیقلی خان
دولوی قاجار نیز بسرداری مملکت آذربایجان و توقف در قلعه خوی با جمعی از سپاه مقرر و محمدصادق خان دنبلی ولد
حسین خان بیگلربیگی سابق که در وجاهت با یوسف مصری مطابق بود با ایالت خوی مفتخر و محمودخان دنبلی که بیگلربیگی بود
بسببی از اسباب بدربار معدلت مدار رسید و بعلت وفور کمالات ظاهری و باطنی منظور نظر شاهنشاه هنرپرور و پس از سالی
چند بمنصب امارت و ریش سفیدی یساولان قور که معتبر از قوریساول باشی است باقصی الغایه مأمور و معتبر گردید ذکر سیاست
جناب حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله اگرچه مرحومین مغفورین میرزا محمدرضی تبریزی منشی و میرزا محمدصادق مروزی وقایع نگار در تواریخ
تألیفی خود علاقه جناب حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی را فاش و مقصر و مستحق سیاست نوشته اند و از رهگذر تقیه در
دربار سلطنت حق داشته اند چون این بنده مدحگذار مأمور باین بود که حقیقت هر وقایع را بالمشافهه از سرکار صاحبقرانی
تحقیق و همان فرمایش را بدون کم و زیاد تحریر نمایم لهذا باین داستان که رسیدم احوال پرسیدم در جواب مقرر فرمود
که هرگاه بتوانی طوری بنویس که آمر و مأمور هر دو بی تقصیر شوند الحق تکلیف شاق شد و تحمیل مالایطاق متوکلاً علی الله کلک
و دفتر بردآشتم و این فقرات را نگاشتم بر دانایان روزگار حقیقت این معنی ظاهر و آشکار است که اکثری از ابنای زمان را با قضای
فطرت خصلت حسد با جان و جسد سرشته و بر جبین اغلبی این صفت ناپسند نوشته است رفتار قابیل با هابیل با آنکه
حضرت ابوالبشر را ولد بلافصل بود بر حسد انواع بشر دلیلی است روشن و برهانی مبرهن یکی از اهالی زمانه را که تدبیرات قدر تأثیرات
او را از سایر امثال برگزیند و بر صدر مسند عزتی که در حقیقت عین ذلت است دو روزی با استراحت نشیند امثالش را
خار حسد در پای طبیعت خلیده آید و تیغ خلاف از اطراف بر روی او کشیده یاران با وفاقش بنفاق برخیزند و دوستان

پر نفاق باوی باتفاق ستیزند خاصه مشیران کارگذار و دبیران با اعتبار که مرجع اکابرند و ملجأ اصاغر هر تن
از اضداد او انت و آحاد سپاهی و رعیت را از ایشان هوسی در سر است وطمعی در خاطر هر گاه ابواب طمع اهالی را از جهت
عالی سد و مسدود سازند باقتضای صفت حرص و آز باز راضی نگشته باظهار هوسی دیگر پردازند در رضاجوئی خاطر اضداد کار
دشوار آید و در اندک زمانی دوستان کم و دشمن بسیار گردد و نیز این معنی محقق است که در محکمهٔ شرع مطاع و حضور حاکم
شریعت واجب الاتباع اثبات گناه یا بشهادت عدلین است یا بشیاع بعد از ثبوت مدعا اجرای حکم شریعت غرا و احکام
شرع واجب شمارند و مجرم را بدست شحنهٔ سیاست سپارند هر گاه پس از آن خلافی ظاهر آید حکم شریعت همان آب
که جاری گشته و تیر از کمان گذشته است حکومت عرف نیز تالی شرع است و در حقیقت این اصل است و آن فرع
سلطان عادل هر قدر در مراتب عدالت و انصاف بمرتبهٔ کمال باشد بحکم شریعت غرا از سیاست مُدُن ناگزیر است
و این فقره بنیان سلطنت را رکنی است دلپذیر پس از آنکه جمعی از خاصان درگاه و سران سپاه و حکام اطراف
و رعایای اکناف برخلاف شخصی برخاسته محضرها بر خیانت او آراسته باشند و بالمشافهه با براهین مسجل و دلایل
مدلل و نوشتجات ممهوره و وقایعات مشهوره امری را ثابت نمایند گذشت از سیاست خلاف طریقهٔ ملکداری و مخالفت
جمهور منافی رسوم سلطنت و شهریاری است بالجمله ازین تشبیبات کیفیت حالات جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی
اعتماد الدوله دیوان اعلی منظور و حقیقت احوال او را بدین نمط مسطور میدارد حاجی مزبور از معارف آدمی زادگان
دار العلم شیراز است و نسب او را ذکر السنه و افواه باین طریق کاشف راز که یکی از اجداد اعلای او از دار السلطنهٔ
قزوین که وطن اصلی او بوده هجرت گزین و بدار العلم شیراز آمده خاطرش به آرامش در آن کشور قرین شد
از خاندان حاجی قوام الدین شیرازی معروف مستورهٔ بعقد ازدواج در آورد و بعد حرفت و صناعت مداری
باندازه میکرد و اولاد او نسلاً بعد نسل بسبب آن مستوره خود را منسوب بحاجی قوام الدین دانسته که خواجه حافظ علیه الرحمه
این شعر را در وصف او بسته است خواجه حافظ علیه الرحمه دریای اخضر فلک و کشتی هلال * هستند غرق نعمت حاجی قوام *
بالجمله حاجی محمد هاشم پدر حاجی ابراهیم خان بخدمت کدخدائی محلهٔ بالاکفد که از جملهٔ محلات حیدری خانهٔ شیراز است مشعوف
و مسرور و بجهتی از جهات از سیاست نادرشاه افشار از یک دیده کور بود حاجی ابراهیم خان نیز بعد از فوت پدر در زمان سروری

جماعت

جماعت الوار زند بهمان خدمت پدر بهره مند بود و مداری کدخدایانه مینمود علیمرادخان که بعد از فوت کریم خان
پای بر وسادهٔ مهتری نهاد جمعی از اعیان فارس را از دار العلم شیراز حرکت داده برسم گروگان بدار السلطنهٔ
اصفهان فرستاد یکی از آنجمله مرحوم میرزا محمد شیرازی است که والد این بندهٔ مدحتگذار و ابن عم و در عهد کریم خان مستوفی محترم
و کلانتر کل آن مملکت ارم توام بوده و با سایر اعیان آن مملکت بطور مطاعیت عمل مینموده است بعد از سپری شدن شوکت
علیمرادخان مزبور که جعفرخان برادر بطنی او حکم گذار آمد عموم اعیان فارس از دار السلطنهٔ اصفهان رجعت بدار
العلم شیراز نمودند مگر میرزا محمد مزبور که بحکم سلطان شهید مغفور بدار الخلافهٔ طهران رفته از چاکری آن حضرت
قرین افتخاری بی نهایت شد جعفرخان در ازاء این جنایت که عین سعادت بود منصب کلانتری مملکت فارس را
بجناب حاجی ابراهیم خان محول نمود و ابواب نهب و غارت بر چهرهٔ بازماندگان میرزا محمد گشود و پس از قتل جعفرخان
که نوبت سروری آن ملک بولدش لطفعلی خان رسید حاجی را بسبب وفور استیلا مخل کار خود دید با آنکه معزی الیه پرورده
و سبز کردهٔ پدرش جعفرخان بود چون او را مایهٔ اساس میدانست اتلافش را میخواست و نمی توانست از قضایای اتفاقیه
قضیه برعکس نتیجه بخشید و بصوابدید حاجی مزبور در محال سمیرم از برادران حاجی رسید با وانچه رسید چون مباشر کاری خطیر
شد دست توسل باذیال دولت ابد تاثیر زد و از قراری که ایراد شده از موقف سلطنت کبری در مملکت فارس بگلربیگی
و فرمان روا شد در سنهٔ یکهزار و دویست و هشت بمنصب بلند وزارت اعظم سرافراز گشت چهار سال در دولت خاقان
شهید و چهار سال در خلافت شاهنشاه با تایید به استقلال وزارت میکرد و هر یک از برادران و ولدان و منسوبان خود را
در قطری از اقطار ایران حکم گذار آورد چون مراتب اعتبار و اعوانش از مراتب آل برمک بچندین پایه بر گذشت مزاج اهالی عالم
کون و فساد بر او متغیر گشت از امنا در بارهٔ اهالی هر دیار هر روز آزار و متابعان خیانتها بعرض رسید و صاحبقران مروت
شعار حمل هر یک را بر اغراض نفسانی کرده به اخفای آن راز میکوشید بالاخره نوشتجاتی چند بمهر حاجی مستمند ابراز
شد که بنواب حسینقلی خان و برخی از امرای ایران نوشته بود که تحریک لوای فساد در اساعی باشند و بناخن مخالفت چهره
مخالفت را خراشند علاوه بر آن نوشتجات چند نفر از سرکردگان معتبر عراق و دار المرز طبرستانات و غیره از قبیل
آقاخان کتول و ایمانی خان فراهانی و حاجی ربیع خان گرازی و چند نفر دیگر در خلوت خاص بخاکپای مبارک عرضهای

خلاف نمودند و جناب معزی الیه را در اظهار سازش با خود و خیال فساد در مملکت متهم کردند اگرچه صحت و سقم آن
نوشتجات و این شهادات را خداوند دانا آگاه بود ولی معاملهٔ حاجی با لطفعلیخان زند این مدعیات را ثابت نمود
چون برادران و پسرانش هر یک در ولایتی حکمران بودند اولیای دولت قاهره چنین خیال نمودند که شاید از بروز سیاست
دربارهٔ حاجی فتنهٔ در آن ولایات حادث شود لهذا حسب الامر اعلی چنین تدبیر کردند که در روزی معین حاجی و متعلقانش که
در هر ولایت هستند اسیر بند و گرفتار کمند قهر خاقان ظفرمند شوند کسان معتمد باطراف ولایات فرستادند در یوم غرهٔ شهر
ذی حجة الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و پانزده حاجی و متعلقانش را از زنجیر سیاست بر پا نهادند و ضاعی که سالیان دراز
چیده بودند در یک روز برچیده شد و بنیان شوکتی که چون بنای شوکت آل برمک سر بر فلک کشیده بود در لمحة البصر بسر رسیده آمد
فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله حاجی و متعلقانش چندی در دار السلطنهٔ قزوین و محال طالقان بسر بردند تا بعد از
وفات او هر یک بدیاری روی کردند پس از چندی پارهٔ از متعلقانش که از بقیة السیف سیاست بودند از ظهور
مرحمت شاهنشاهی بمراتب عالیه رسیده بر امثال و اقران مباهات نمودند تفصیل احوال هر یک ان شاء الله تعالی در مقام
خود ذکر خواهد شد این قطعهٔ مرقوم از زادههای طبع مؤلف در تاریخ او ثبت شد **لمؤلفه** اعتماد الدوله شد آن حاجی ابراهیم راد
آنکه معدوم از وجودش رنج غین و میم ما ‡ شخص او در مهر دیار آن مایهٔ توقیر فارس ‡ ذات او در روزگار آن آیت تکریم ما
جان پاک اعتشاش کوکب مسعود ملک ‡ خاک کوی اعتابش کوثر و تسنیم ما ‡ بی سبب مغضوب شه شد از جفاکاری خصم
حیف از آن اعظم وزیر آن آیت تعظیم ما ‡ با سر آه آمد این تاریخ فقدانش که آه ‡ اعتماد الدوله مرد آن حاجی ابراهیم ما

ذکر تفویض منصب وزارت اعظم و لقب اعتماد الدوله بجناب میرزا محمد شفیع اصفهانی ثم المازندرانی و عزم شاهنشاه معظم بارباع ارم توام مشکنا و زیار و لار و وقوع اخبار مخالفت حسینقلی خان با هوا در دوم بار

جناب میرزا محمد شفیع آبا عن جد از معارف دار السلطنهٔ اصفهان و میرزا احمد والدش از وابستگان دیوان
سادات موسوی یزدآبادی آن ولایت میرزا احمد مزبور در سرکار نادرشاه شربتدارباشی بوده که در عرف عامه
و خاصه عبارت از ناظر است در ایام غلبهٔ افاغنه میرزا احمد با اهل و عیال از اصفهان حرکت کرده بنای سکنی را در محال
بندپی مازندران گذاشت باین سبب جناب معزی الیه بمازندرانی شهرت داشت و والدهٔ او از سادات رفیع الدرجات

یزدآباد

یزدآباد اصفهان است که در عهد سلاطین با تمکین صفوی اکثر حکیم باشی بوده اند چندی حاجی خانجان خان
حلال خور حاکم بندپی مازندران بتربیت جنابش کوشید و در عهد کریم خان زند محمد خان سوادکوهی بیگلربیگی
دیار مازندران او را در نزد خویش آورده محل اعتماد گردید بعد از فوت کریم خان که پادشاه خلد قرار محمد شاه قاجار عزیمت
استراباد و مازندران نمود در آن دیار رایت جلال بذروهٔ سپهر برین سود حاجی جانخان مزبور در حضرت پادشاه مغفور
بخیانت منسوب و بالاخره در ازای خیانت مغضوب شد جناب میرزا محمد شفیع که در ظاهر از متعلقان حاجی خان جان بود
بشرف حضور پادشاه مغفور سرور آمد و چون نظر سلاطین فلک تمکین در شناسائی اشخاص از ناقص و کامل کامل است
و این عبارت کبری کلی از ایشان شامل لهذا در اول نظر جناب میرزا را در کمالات صوری و معنوی کامل دیده او را
بمنصب جلیل وزارت برگزید از بدایت بهمراهی آن سلطان غیور در اسفار نزدیک و دور زحمتها برد و بعبارة اخری گرسنگیها
خورد تا با لاستقلال و الانفراد گوی وزارت اعظم را از میدان برد در سالی که حاجی ابراهیم خان شیرازی بعد از سپری شدن
دولت زند متوسل باذیال حمایت شوکت علیه گردید و بمنصب ایالت مملکت فارس رسید و بسبب معاملهٔ او با لطفعلی خان خیالات
دیگر در بارهٔ اش منظور نظر بود ولی چون در ظاهر مباشر خدمت دولت گشته وقت اقتضای این کار را نمی نمود جناب میرزا آقا محمد معزی الیه
در فارس مطلق العنان گذارد از فرط دولتخواهی اندیشید که خدمتی بزرگتر از خدمت ایالت باو سپارد و پادشاه
مغفور را از اندیشهٔ او فارغ آرد بنابر آن این مطلب را خود مستدعی گردید اگرچه در باطن محرمیت وزارت با جناب میرزا بود
ولی در ظاهر حاجی معزی الیه در جای وزیر اعظم مهر می نمود بالجمله بعد از سیاست حاجی جناب حاجی میرزا محمد شفیع را تشریف وزارت
اعظم و لقب اعتماد الدولگی برقامت شریف راست آمد و در عروج بمدارج عزت بطوریکه خدا خواست شد **لمؤلفه**
چنین ذاتی امورات صدارت را بود اولی ‡ چنین شخصی مهمات وزارت را بود انسب ‡ خلاصه بعد از عزل و نصب
دستورین محترمین شاهنشاه با زیب و زین را اطمینان کامل از جهات دولت بدشان حاصل شد و بعزیمت صید و شکار و تفرج
ارباع و مرغزار راغب آمد در یوم ششم شهر صفر المظفر سنهٔ یکهزار و دویست و شانزده از مقر خلافت کبری حرکت و یکشب
در عمارت خلد آیت قصر قاجار استراحت کرده روز دیگر در منزل جاجرود مشغول صید و شکار بهجت افزای خاطر خورشید
قرین و از آنجا چمن شای دماوند مضرب خیام ظفر آثین شد دو شبانه روز در آن چمن دلفروز شبها بزم عیش چیده و روزها کا

بصید ماهی در کنار رودخانهٔ زیار آرمیده و زمانی از اطراف صحاری و جبال بصید کبکان خوشخرام و آهوان سیم اندام گرائیده
از آنجا صیدکنان قریهٔ لاسم نو را مطلع انوار چهر مهر اعتلا شد و رفع نحوست سیزدهم شهر صفر المظفر را یکروز در آن منزل سعادت
انتما عشرت پیرا گردید علی الصباح بتفرج چمن ارجمند کرالی مرغزاریست بهشت مانند روی نهاده و مدت پنجروز در آن مسکن فیروز
داد عیش و نشاط داده روز بیستم شهر مذکور که یوم اربعین و هنگام پوشیدن عروس شهدای دشت کربلای پر بلا لجبه های
نازنین است بجهت کفارهٔ ایام طرب بتعزیه داری جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهدا علیه التحیة و الثناء بسر رفت و در دو
دیگر چمن لار که از ییلاقات مازندران و از حیثیت آب و هوا و سبزه طعنه زن عرصهٔ جنان است محل نزول موکب فیروز و چند روز و شب
صرف شکار و طرب گشته عاقبت روزگار بکام دشمنان سیه روز شد چون این زمانهٔ غدار دیگرگون است و پیوسته عشرتش با ملالت
مقرون نوای هنگام حسینقلی خان نادان نوبت ثانی از پردهٔ مخالف بلند آوازه و زمزمهٔ حرکت او از کاشان باصفهان و از آنجا
بعراق بزرگ و کوچک در بار همایون راه ساز شد شاهنشاه ظفر قرین بجهة تدارک دفع آن مخالفت آئین از چمن لار عزیمت صوب
مقر خلافت ابد تضمین را بر صدر زین آرام گزین و در اواخر شهر ربیع الاول وارد آن خطهٔ بهشت ضمین گردید ذکر موجبات فقرهٔ
حسینقلی خان نوبت ثانی و دفع آن سرگردان وادی حیرانی در کمال آسانی از حرکت رایات ظفر مبانی حسینقلی خان بعد از حکومت
سمنان که از ایالت ولایت کاشان بسرافرازی بی پایان رسید خیلای فتنه ورزی و ایای دماغش جاگیر گردید سر پرشورش
انباشته از مخالفت دارای زمان و زمین بود ولی بسبب عدم اسباب کار فرصت کاری نمی نمود بحکم روباه نفس مکار باین خیال
افتاد که هر روز بکاری که نمونهٔ ترک دنیاست دست زند تا باین وسیله شاید امور را بر نرد دیگ و دو رشتبه کند گاهی چون زاهدان
ریاساز سجادهٔ سالوس می نهاد و خود را صائم الدهر و قائم اللیل بقلم میداد و زمانی چون صوفیان حیلت باز خود را تارک دنیا
می شمرد و با ترک حیوانی حیوان صفت در تکایای درویشان با قلندران پریشان بسر میبرد شاهنشاه تاجدار با اطلاع از حقیقت کار
گاهی مواخذتش را احکام عتاب آمیز و زمانی تربیتش را فرمایشات عنایت انگیز اصدار میفرمود و بالاخره سودی نمی بخشود تا اینکه شخصی
مجهول الحال باو دچار شد و او را در احوالات فتنه مایه رونق بازار آمد شخص مزبور شیادی بود از ایل بیراوند و طراری در سلک قلندران
که مانند تسخیر جن ادعا دست بعلم کیمیا زده بود و در سایر فنون کیمیا نیز مبسوط الیدی می نمود در هر ولایت که منسوب بحلبیتی میکردید اسم
خود را تغییر داده بولایتی دیگر رخت میکشید در جائی بملا بارانی و در دیاری بملا محمد اشتهار داشت و در نزد حسینقلی خان خود را
محمد قاسم بیک

محمد قاسم بیک نام گذاشت خان نادان چنان فریفتهٔ آن ضلالت نشان شد که طفل نادان بمار رنگین و دیوانهٔ حیران بر آب
چوبین زمام اختیار شوکت خان سست را در دست گرفت و در اندک زمانی بر عموم چاکران او بر دست شد بعضی را که محل کار
و صداقت کیش شهریار تاجدار میدانست بتقویت خان از میان برداشت و چون در حرز از خیالات فاسد او مطلع بود همت قاصر
بر تدارک کار گماشت شیادی دیگر را که مصداق حدیث لعنة الله علی داخل القلب بود با خود یار دید و او را بجلوس بر مسند ارشاد
بجهت فریب خان جهالت بنیاد راهنما گردید ع کل بود به سبزه نیز آراسته شد ❊ تا سید فربور در زاویهٔ فقر و فنا انزوا نموده
و مصلحت وقت را خموشی پیشه کرده باشارهٔ دست و سر تکلم میفرمود در ادعای نیابت حضرت صاحب الامر کوشید و از نیرنجات
حقه بازی که خارق عادتش نام نهاده بود اکثری از مردم نامردم را بخود مایل گردانید پیوسته از امور آتیه بی تعیین وقت خبر میداد
و باعتقاد حمقا مهر از این رازهای فرو بسته میگشاد حسینقلی خان دیوانه بآن افسانه پی برد و عروج خود را بر مدارج سروری
بسته بافسانهٔ آن دیوانه میشمرد بعد از اصرار بسیار و انکار آن شیاد نابکار شبی با او خلوتش میسر شد و خان مجهول را
بشارت این خبر آمد که سلطنت مملکت ایران باذات تو لازم است و حصول این مامول موقوف بکفایت محمد قاسم سعدی
عروس مجلس ما خود همیشه دل میبرد ❊ علی الخصوص که پیرایهٔ برو بستند ❊ بعد از بروز این مقدمات آن سید دیوانه حسینقلی خان
محمد قاسم را بنده وار سر نهاده شد و شبها در حضور او سر افکنده بر پا ایستاده رفته رفته کار محمد قاسم رونقی یافت و بغلوی او
خان نادان بوادی بغی و طغیان شتافت از راه تزویر نواب شاهزاده محمد تقی میرزای شهنشاه لقب را بر خود امیر کرد و در شب
سه شنبه شانزدهم شهر ربیع الاول عیال خود را برداشته روی بسمت نطنز آورد قبل از وقت فرمانی مجعول که از نیرنجات محمد قاسم
مجعول بود بصوب اصفهان فرستاد که نواب شاهزاده بایالت منصوب است و حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی معزول و مغضوب
شاهزادهٔ آزاده را پیش از حرکت خویش باتفاق فوجی سوار و محمد قاسم نابکار روانهٔ آن دیار گردانید و جمعی دیگر از سواره و پیاده
در نطنز آماده کرده ایلغار کنان بعد از پنجروز وارد آن ولا گردید در پنجروز توقف محمد قاسم و هنگام ورود حسینقلی خان شور
محشر در آن عرصهٔ خلد اثر پیدا و در گرفتن و بستن و کشتن و خستن فزع اکبر در آن ولا هویدا آمد حاجی محمد حسین خان که در تالار
دیوانخانه مشغول انجام تخت مرصع فرمایشی بود ورود او را که شنید فوراً براسبی سوار و روانهٔ قصبهٔ نائین گردید یکی از اولاد
باقرخان خراسکانی حاکم سابق آن ولایت که با او عداوت داشت تفنگی بقصد وی انداخته و از طالع همایون شاهنشاهی آسیبی به

بالجمله حسینقلی خان بنحوست در باغ سعادت آباد قرار گرفت و محمد قاسم با جمعی از اجامره و اوباش در شهر استقرار پذیرفت
وقتی مردم از فرمان مجعول آگاه شدند که کار دیگرگون گشته و تیر از کمان گذشته بود هر که توانست فرار کرد و هر که
نتوانست اسیر پنجه شکنجه و آزار شد اموال تجار و متمولین بعنف گرفته گردید و خانه‌های خاندان قدیم از جاروب نهب و غارت
رفته آمد خان مغرور مباشر خطبه و سکه گشت و غرورش از آنچه در حوصله گمان گنجد در گذشت خراج دیوانی را جبراً و قهراً استانید
و اهل و عیال و ذخایر اندوخته خود در القلعه اصفهانک من توابع کراج کشانید و فوجی از کسان و معتمدان خود را در آنجا مستحفظ
گردانید حاجی جعفر برادر باقرخان خراسکانی را حاکم کرده خود بهانه فتنه جوئی روی تعلم و علیشکر آورد **ذکر حرکت موکب
شاهنشاه آفاق بصوب عراق و دفع فتنه حسینقلی خان نفاق ارتاق از تاییدات حضرت قاسم الارزاق** چون اخبار طغیان حسینقلی خان
و حرکت او از شهر اصفهان بعرض شاهنشاه صاحبقران رسید نخست حسب الامر الاعلی جان محمد خان قاجار دولو با فوجی
از ترکان پرخاشجو بمحافظت قم و کاشان و حسینقلی خان برادرزاده او با جمعی دیگر بمحارست حول و حوش اصفهان و آقاخان
قوانلوی بنی عم با برخی از سپاه بجانب سیلاخور و آن سامان مأمور آمدند و یرلیغات بلیغه بحکام و رؤسای عرض راه عراق شرف صدور
یافت که حسینقلی خان را هر جا بیابند فرود آرد و او را با دست بسته پالهنگ بگردن نهاده بدرگاه آورند و خلاف کنندگان عنقریب از نهال
مؤاخذت برخورند از اتفاقات در همان اوقات ابراهیم خان عم‌زاده از سبزوار و سلیمان خان قاجار از نیشابور با جمعیتی که همراه داشتند
وارد و عباس میرزا برادر نادر میرزای افشار که در ارض اقدس بود بجهة شفاعت گناهان برادر خویش همراهی ایشان شرفیاب درگاه
معدلت کیش شد شاهنشاه آگاه پس از انجام مهر مهام نواب ولیعهد دوران عباس میرزا را با جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم بجهة نظم
تختگاه و اطلاع از کم و کیف امور خراسان و مازندران در طهران گذاشت و خود در عصر روز پنجشنبه دویم شهر ربیع الآخر با لشکری
دشمن شکن و همتی اهرمن فکن راه دیار عراق برداشت حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان که در قصبه نائین بود در منزل نطنز
رخ بر خاک قدوم اسب معجزه تنک سود هشت روزه راه از عزم شاهنشاه ستاره سپاه در چهار روز طی شد و در ورود موکب
فیروز باصفهان بارگی عزم مخالفین دولت ابد قرین پی کرده جراحات اهالی آن دیار را مرهم عنایت نهاد و پس از یکهفته
ابراهیم خان عم‌زاده و حسین خان قاجار قزوینی را بتسخیر قلعه اصفهانک از راه فرمان داد و متوکلاً علی الله بتعاقب حسینقلی خان
بجانب گلپایگان رایت عزیمت برکشاد در گلپایگان معروض افتاد که حسینقلی خان بعد از حرکت از اصفهان برهنمونی محمد قاسم نادان

بامید

بامید اعانت جماعت بیرانوند بجه و دسیلاخور و لرستان شتافته و در آنجا اعانتی از احدی نیافته خبر موکب فیروز را که شنیده
بسمت کرمانشاهان گریخته است بملاحظه اینکه مبادا بسمت روم بامید اعانت اهالی آن مرز و بوم شتابد بلاتأمل به آقاخان بیگجان
قوانلو که در سیلاخور و بروجرد بودند حکم رفت که در عقب او دوده سپه دوان آیند و حسن خان والی فیلی را نیز اشاره شد که راه عبور سمت
عتبات را بر او مسدود سازد و در هر جا او را بیند بحبس و قیدش پردازد و رایات ظفر آیات بدون توقف و درنگ از گلپایگان
حرکت و بعزم تعاقب آن مردود در چمن کمره نزول اجلال نمود در آنجا بتحقیق پیوست که محمد قاسم گمراه چون کار را تباه دید از مرافقت
حسینقلی خان پا کشید محرمان خان او را گرفته دو روزی در حبس داشته اند بالاخره از حبس خلاصی جسته فراراً روانه بغداد گردیده است
حسینقلیخان بعد از فرار محمد قاسم بیک دست خود را بسته دید و پای همت را شکسته یافت لهذا ناچار بقیه اسباب خود را در قریه آلاشگرد
گذاشته راه دیار قم برداشته است شاهنشاه ظفرمند که همه جا یارش فضل خداوند است اسمعیل بیک دامغانی غلام پیشخدمت خاصه را با فوجی
از خاصان بعقب او روان و بلفظ گوهربار باو فرمود که هر گاه خواهد بورود شهر مزبور و پناه بردن باستانه فیض ظهور پردازد منعش نکنند
و هر گاه ورای این منظوری داشته باشد دستش ببندند و باستان همایونش آورند الویه ظفر طراز از سامان کمره حرکت و بصوب
دار الایمان قم عزیمت نمود در ورود بآن صوب معلوم شد که حسینقلی خان بمأمورین دچار و ناچار بشهر قم رفته پناه بروضه بضعه احمدی
صلوات الله علیها برده است خلاصه روز پنجشنبه بیست و هشتم شهر ربیع الآخر بلده طیبه قم از یمن ورود آن حکمران سپهر و انجم
طعنه بر این بلند طارم زد و نواب شاهزاده محمد تقی میرزا الملقب بشاهنشاه رسم استقبال پابوس بر رکاب شاهنشاه انجم حشم زد
هنگام عزیمت بزیارت در صحن مقدس حسینقلی خان شمشیر بگردن افکنده در حضور همایون سه دفعه خاک را بوسه داد و در چارم بار
بخاکپای معلی افتاد دست امید بعطف دامانی زد که مهرش گوی گریبان است و ماهش در اجرای خدمت بر زده دامان زمین
صحن مقدس را از آب دیده گل کرد و از آن گریه کامل آبی بروی کار آورد شاهنشاه معدلت شعار را عرق محبت اخوت بحرکت آمده
دست مرحمت بهیبت سرش از خاک برداشت و برقت حالش بخت گماشت خود استدعا نمود که آن آستان رفیع را مقیم و شب و روز
معتکف آن روضه واجب التعظیم و دعاگوی دولت ابد قرین باشد خاقان مروت نشان استدعای او را قبول فرمود و باعتکاف آن
روضه سپهر مطاف امر نمود و او نیز در خدمت جناب مجتهد دوران میرزا ابوالقاسم جیلانی از ارتکاب امور این جهانی تائب شد و اسباب
حرب خود را از قبیل شمشیر و خنجر و زره و کلاه خود و تفنگ و سپر و غیره که برخی از آن جواهرنشان بود بر آن روضه مقدسه وقف نمود و مهر را

و مهر را در قاب چرمین دوخته در پشت پای ضریح بر سقف طاق نصب فرمود و در همان اوقات میرزا ابوالحسن شیرازی مشیرزادهٔ
حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله که در ظهور قضیهٔ حاجی در محال شوشتر از جانب جناب اسدالله خان ولد حاجی نایب الحکومه بود و بدست
محصلین دیوانی گرفتار و از چنگ ایشان فرار نموده پناه بآن حریم حرم آثار آورد مورد عفو و گذشت شاهنشاه تاجدار و موهبت
جان بخشی را با خود یار دیده حسب الامر دارای مروت شعار احرام بیت الله الحرام را کمر همت بربست و در جنگ مراد برنشست صاحبقران
مسعود بعد از زیارات مخصوصه و انعام بر فقرای آن روضهٔ منوره عزیمت دارالخلافه را تصمیم نمود و در روز غرهٔ شهر جمادی الاولی
در روضهٔ قصر قاجار نزول اجلال فرمود دو روزی بجهة عشرت در آن روضهٔ بهشت خاصیت اقامت دست داد و یوم پنجم شهر مذکور
صحن دارالخلافه از ورود موکب مسعود مشتهار بر چرخ برین نهاد ابراهیم خان عمزاده و حسین خان آزاده که بتسخیر قلعهٔ اصفهانک
مامور بودند بعد از تسخیر قلعه حاجی جعفر خراسانی حاکم دو روزه را گرفته و بحاجی محمدحسین خان بیگلربیگی سپرده و سایر اعوان
حسینقلی خان را با اهل و عیال او بدارالخلافه آوردند خائنان دولت بحکم موافقت آن بدعاقبت بسزا رسیدند و سر هر یک
زیب کلاه منار گشته عبرة للناظرین گردیدند حاجی جعفر بحکم صاحبقران سیاست اثر بزجری عنیف که در عرف خاصه و عامه
قیلوغاش نامند از اصفهان بهشت سیر بدیار سقر رفت بعد از چندی حسینقلی خان بتوسط جناب مجتهد کامل میرزا ابوالقاسم
جیلانی علیه الرحمه وارد دارالخلافه طهران و چند صباحی در خانهٔ ابراهیم خان بنی عم میهمان بود پس از آن در قلعهٔ دز آشوب شمیران
من بلوکات طهران که برج و خندقش چون بخت دواران بود محبوس و پس از وفات نواب مهد علیا والدهٔ معظمهٔ شاهنشاه
زرین لوا دیده از دیدن جهان بربسته از زندگانی مأیوس گردید سعدی ای روبهک چرا ننشستی بجای خویش * با شیر
حمله کردی و دیدی سزای خویش * تاریخ فتح و شکست ثانی از کلک مؤلف رادت مبانی در این رسالهٔ حقیقت معانی ثبت افتاد
لمؤلفه شکست یافت ز شاه جهان حسین قلیخان * هزار حسرتش اندر روان ز دل نگرانی * برای سال شکست دوباره خاوری زار *
رقم نمود دلا حیف از آن هزیمت ثانی * **ذکر شتافتن الله‌یارخان قلیچی بدربار آسمان مدار و حکومت محمدتقی خان
قیاخلوی قاجار در سبزوار** در صدر وقایع این سال خجسته مآل ذکر شد که ابراهیم خان عمزاده و سلیمان خان قاجار با لشکری بسیار
بمحاصرهٔ نیشابور و سبزوار رو نهادند بعد از ورود ایشان بآن سامان آنچه لازمهٔ خرابی و نهب و غارت بود در حوالی و حواشی آن
دو ولایت روی داد و لشکر جرار از پیاده و سوار در تاختن و سوختن و گرفتن و بستن و خستن دقیقه را مهمل نگذاشتند و همتی عظیم

بتسخیر

بتسخیر آن دو قلعه گماشتند قریب بآن بود که هر دو قلعه از همت غازیان ظفر عنان گشاده شود و الله‌یارخان و جعفرخان
گرفتاری را آماده آیند که داستان طغیان حسینقلیخان نادان شیوع یافت و هر تن از آن دو عصیان شعار زیاده بر راه
استکبار شتافت هر دو امیر نامدار مصلحت در مراجعت دیدند و از قراری که ذکر شد بهنگام عزیمت دارای ظفر قرین بدفع
حسینقلیخان مفسدت آئین بشرف رکاب بوسی در دارالخلافه مستسعد گردیدند بعد از آنکه باقبال بی زوال خدیو بیهمال خاک
ادبار بر فرق حسینقلی خان ریخته شد و خون هواخواهانش با خاک میدان آمیخته الله‌یارخان ابواب ادبار را از هر طرف
بر روی خود گشاده دید و بتدارک مآل کار و عاقبت کار ناهنجار کوشید از یکسو ولایت از صدمات سپاه ظفر پناه
خراب و رعیت مضطرب و بی تاب از یکطرف ترکمانان دشت فرصت غنیمت شمرده حوالی آن ولایت را مانند سراب بی آب
ساخته بودند قلیج آقای قلیچی که نیز میر شمشیرش بود در هنگامیکه از عقب ترکمانان می‌شتافت از ضرب تیغ ترکمان روی
از عالم برتافت از هر طرف که مأیوس گردید جز پناه بآستان رفیع بنیان چاره ندید از وفور گناه روی آمدن نداشت
معتمدی از خود را باستدعای شفاعت در حضرت علیای سلطنت بخدمت نواب ولیعهد دولت برگماشت از اتفاقات
در روز ورود فرستادهٔ او یکنفر از پسرانش که ملتزم خدمت ولیعهدی بود روی بعالم بقا گذاشت نواب نایب السلطنه
براو رحمت آورد و در درگاه فلک جاه خسروانی بطوریکه باید از وی شفاعت کرد داور مروت سیر جرایم او را بنواب
شاهزادهٔ انصاف سیر بخشود و فرستاده‌اش را با نیل مرام رخصت انصراف فرمود الله‌یارخان از مژدهٔ این عاطفت
پای از سر نشناخت و با جمیع اهل و عیال و سایر متعلقان باحرام کعبهٔ اقبال پرداخت از بخشش گناهان در آن پیرانه سری حال
جوانان بیگناه حاصل نمود و از سیورغال قریهٔ اشتهارد ساوجبلاغ قزوین که مسکن قدیم طایفهٔ قلیچی است فرق مباهات
باوج سموات سود میرزا محمدخان قیاخلوی قاجار بحکومت سبزوار بارگی تعجیل راند و آیت مهر علامت التفات شهریار معدلت آیت را
بگوش هوش ساکنان آن دیار فرو خواند جعفرخان بیات نیز از سعادت رفیق همای چتر همایون دور و در قلعهٔ نیشابور انتظار رهانه سپرد
تا از قراریکه انشاءالله تعالی عنقریب ذکر خواهد شد او نیز راه درگاه اعلی را قدم از سر سپرد خلاصه الله‌یارخان قلیچی از حیثیت
قامت و تواره زیاد با اندام و پر هیبت مینمود و از رهگذر غرور باطن و استکبار ظاهر ثانی فرعون و نمرود میبود در ابتدای سلام حامی
سر صف امرای ایلات ایران بغیر از قاجاریهٔ عزت نشان بجهت او معین شد و این معنی موجب حسرت اکثری از باریافتگان انجمن حضور

میمون آمد قراری داشت که روزها بجهة سلام عام بدربار سپهر احتشام می‌شتافت و پشت پا بمحافل جلوس جمیع امرا و باشیان زده در کریاس فلک اساس دیوانخانهٔ همایون بر روی شاه‌نشین برابر باب که معبر خاصه و عامه است آرام می‌یافت نه کسی را سلام کردی نه کس را جواب سلام دادی چند دفعه عبور جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم از آن محل اتفاق افتاد اللهیارخان مانند متکبران پا بر روی پا انداخته اعتنا ننمود این کیفیت بعرض دارای جهان رسید و آن میشوا بسبب جرم کذا از باب دولت و سلام عام ممنوع گردید بالجمله مدتها در دارالخلافه بابتذال زیست تا دیده بخت بر فوتش گریست

بهاریهٔ سال بیکو تاً ایت ئیل ترکی مطابق با سنهٔ یکهزار و دویست و شانزده هجری و جلوس صاحبقران رشید بر تخت خورشید و عزیمت خراسان در نوبت ثالث و رجعت بدارالخلافهٔ طهران

فرمانروای عرصهٔ خاک و حکمروای صفحهٔ افلاک یعنی مهر تابناک در این سال فرخناک بعد از انقضای هفت ساعت از روز یکشنبه شانزدهم شهر ذی‌قعدة الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و شانزده از ایوان حوت بتخت خورشید حمل جلوس نمود سلطان بهار با جنود نامعدود ریاحین و ازهار بانتظام انجام مهام خاور زمین گلشن نهضت فرمود و عروس غنچه آرایش چهر گلگون را بر فراز صندلی زمردنشان گلشن نشسته عقد ازدواج بلبل و گل بسته شد میدان رفیع البنیان چمن و چهار بازار خیابان گلشن بمشاعل فروزان لاله و سمن و دیباج الوان سوری و سوسن رشک وادی ایمن و غیرت اسواق سپهر علون آمد قطرات امطار چون اعراب بادیه‌پیما را فزونتر از خیل مور و مار بر نخلستان ابرازار سوار و بروضهٔ مطهرهٔ گلزار تاختند و سبزقبایان غنچه و عمامه‌داران شقایق را که در صحن چمن مجاور بودند بجلاد خنجر بید خون از حلقوم جاری ساختند و غارتیان عرصهٔ باغ بغارت سبایک اوراق سیمین ضریح نسترون و اسباب گوهرآگین ارض فیض نمون چمن پرداختند زاده گلبن که والی ولایت چمن است از تعدیات شوکت خار که با او خویش قرابتی بسیار است در حضرت خسرو ربیع شکایت کرد و افغان بلبلان شورانگیز را باثبات دعوی خویش بشهادت آورد صاحبقران نامدار سعادت این عید همایون را بر فراز تخت گوهرآگین مسمی بتخت خورشید که از پیشکشهای حاجی محمدحسینخان بیگلربیگی دارالسلطنهٔ اصفهان است جلوس فرموده بعد از انقضای بزم شیلان و آرایش جیب و گریبان پیر و جوان از زرپاشی دست درافشان عزیمت مملکت خراسان را نوبت ثالث تصمیم داد اجماع افواج قاهره را فرامین قدرآئین از مصدر خلافت صادر پس از چندی صباحی سپاهی جرار زیاده از اندازهٔ شمار انجم در نوبت سیم آن ارض فیض طارم اینکه

امراواعیان

امرا و اعیان و عموم رعایای آن سامان از وقوف نادرمیرزای خذلان نشان در ارض فیض اقتران بجان و عزیمت موکب ظفر عنان را بانفاذ عرایض بکران استدعاکنان آمدند همگی تسخیر قلعهٔ مشهد مقدس را بر ذمه گرفتند و در اطمینان خاطر اعیان دولت جاوید ارکان آنچه باید و شاید نوشتند و گفتند نادرمیرزا نیز از قرار یکه بیان گردید بعد از فرستادن عباس میرزای برادر خویش باز استکبار بر استکبار بیفزود چون این موجبات دست داد ده هزار از سواران شیر ستیز و پیادگان پلنگ آویز بعزم تسخیر ولایت ترشیز چند روز قبل از تحریک لوای ظفرانگیز بصوب آن مملکت روی نهاد پس از آن عقاب رایات فیروزی آیات در روز دوشنبه هفدهم شهر محرم الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و هفده بتعاقب ایشان بال اقبال بگشاد و بجهة استحکام مراکب سپاه ظفر تایید چمن رادکان مضرب خیام با احتشام گردید اسحق خان قرائی حاکم تربت حیدریه که تا آن زمان در حضرت شاه زمان افغان خدمتگذار بود بعد از انکسار لوای او از وصول محمود میرزای برادر از قراری که عنقریب ان شاء الله تعالی رقمزد کلک فصاحت نصیب خواهد شد ایمنی خویش را در توسل بحبل المتین دولت قاهره یافت و تا در بدایت ظهور صداقت مصدر خدمتی شود بجهة استمالت جعفرخان بیات بصوب نیشابور شتافت و خان مزبور را استمالت نموده خواهی نخواهی برداشت و روی افتخار باردوی همایون گذاشت اللهیارخان قلیچی ملتزم رکاب سعادت شد و امیرگونه خان زعفرانلو حاکم خبوشان و ابراهیم خان شادلو حاکم اسفراین نیز با جمیع خوانین خراسان بتقبیل عتبهٔ علیا مبادرت نمودند نظام الدوله سلیمان خان و حسین خان قاجار قزوینی بتسخیر قلعهٔ چناران مامور و نواب شاهزاده محمدعلی میرزا و اسحق خان قرائی با جمعیت موفوره بعزم تسخیر مشهد مقدس رضوی بستقبال موکب اقدس روانهٔ ارض فیض ظهور شدند پس از روزی چند رایات ظفر پیوند از چمن رادکان نهضت گشا و روز دوشنبه نهم شهر ربیع الاول قلعهٔ مشهد مقدس محاط لشکر فیروزی لوا گردید در خصوص اهتمام سپاه همراه در خرابی حول و حوش آن قلعهٔ متین و قحط غلات در آن ارض فیض تکمین و اضطراب و اضطرار عموم محصورین قلعه خاصه عجزه و ملهوفین طول کلام را سودی نیست و نادرمیرزای مردود را در بسط کیفیت تمرد و عصیان وجودی نه مدت یکماه زمان محاصره طول کشید و جناب فاضل کامل و عالم عامل میرزا محمدمهدی مشهدی طاب ثراه شفاعت اهل مشهد را بسوی اردوی معلی عزیمت گرای گردید در محفل ارم‌مشاکل شرف ملاقاتش دست داد و مهر از گنجینهٔ راز چنین برگشاد که اهل قلعه را با استیلای نادرمیرزا در سپردن شهر اختیاری نیست و هرگاه بقهر و غلبه مفتوح آید محفوظی نفوس و دماء مسلمانان را از مجاور و مسافر اعتبار نه عموم اهالی از ادانی و اعالی

متعهد ند که هرگاه حضرت شاهنشاه معدلت پناه رکضت بصوب دار الخلافه را تصمیم دارند و تسخیر قلعه را موقوف بچند صباحی دیگر
گذارند وجمعی از سپاه ظفر پناه با امیری کارآگاه درین سامان بحفظ حضرت یزدان بسپارند بتدبیری که دانند و نیرنگی که توانند
بالاخره نادر میرزا را بی اختیار و قلعه را بر کارگماشتگان دیوان قدر بنیان تسلیم آرند امرا و خوانین خراسان نیز متفق اللفظ
تصدیق جناب میرزا را زبان صداقت برگشادند و رشتهٔ تعهد افتتاح قلعه را عنقریب بر گردن نهادند عدم قبول این
استدعا از چنان فاضلی دانا با وجود تعهدات امراء در چنین هنگامی نامناسب مینمود و ترحم برحال ضعفاء و رعایا و احترام
آن روضهٔ فیض انتما نیز مزید علت بود لهذا صاحبقران خورشید لوا رکضت بصوب دار الخلافه را وجههٔ همت فرمود حسین خان
قاجار قزوینی علاوه بر حکومت نیشابور سردار خراسان شده با امراء و خوانین خراسان تسخیر ارض اقدس را بر زده دامان آمد موکب
اعلی منزل بمنزل حرکت کنان وارد چشمه علی دامغان پس از چند روز که از اقدام بصید و شکار در آن عرصهٔ فرح آثار فراغت
دست داد بصوب او به سمنان سبکعنان گردید نواب محمد ولی میرزا صاحب اختیار آن خطهٔ دلگشا طویهای دلکش داد
و ما حضرهای رنگین در خوان ارادت نهاد قیصر میرزای ولد شاه زمان افغان در سامان سمنان با یک زنجیر فیل کوه توان
و بعضی از تنسوقات گران برکاب فیروزی نشان مستسعد و جزئیات از قضیهٔ هایله که بجای معلی از ظلم سعود در دسیاه از عرض
راه گوش زد گردید تفصیل هر دو فقره انشاء الله تعالی عنقریب ایراد خواهد گشت شاهنشاه دادگر بعزیمت دار الخلافهٔ میمنت اثر
بر خنگ ختلی میلاد سوار و در یوم هفتم شهر جمادی الاولی ساحت آن ملک از فر قدوم آن بحر فلک طعنه زن سپهر دوار
آمد ع دولت معین و بخت مساعد ستاره یار

آرایش سور پرسرور نواب نایب السلطنة العلیه عباس میرزا

این شاهزادهٔ جوان بخت چراغ فروزان دودمان دولت شاهنشاه با تاج و تخت است و تشریف ولایت عهدش حسب الوصیهٔ
سلطان شهید و نیت صاحبقران رشید بحکم لیاقت عدید زینت پیکر آسمان رخت چون سرو برومند قامت طوبی آیتش
در جویبار بهشت دولت بالا کشید از فیض تربیت خاقان بلند همت در بر و زخصایل حمیده شجاعت و سخاوت و نصفت
و عدالت بطراوتی بی نهایت رسید امراء دربار معدلت آیات و ولات ولایات عرایس امانی و آمال را هر یک بعهده
بامید شرف مصاهرت او در حجال خیال منتظر داشتندی و از وفور افکار ابکار و تدابیر بیشمار همت بر حصول این مأمول
گماشتندی بالاخره قرعهٔ این فال میمنت مآل بنام نامی امیر نامدار میرزا محمد خان دولوی قاجار که امیری بزرگوار و دانائی

عالی مقدار بود نیکو افتاد صبیهٔ مرضیهٔ او را که زهرهٔ زهرای سپهر عفت و حورای حسنای فردوس عزت بود شرف موهبت
این خطبهٔ عظمی دست داد فرامین قضا حکم قدر اثر باحضار نواب شاهزادگان نامور از عراق و فارس و ممالک طبرستان و خاور
و امراء و بیگلربیگیان هر کشور و ولات و حکام و اعیان هر بوم و بر و علماء و فضلاء و خطبای فصاحت سیر از مصدر خلافت صادر
شد و در اندک زمانی عموم صاحبان شوکت با ساز و برگ عشرت بدرگاه بهشت آیت حاضر آمدند از صدر دیوان خلافت
به آرایش میدان درب سرای دولت و چهار بازار رفیع بنیان مقر سلطنت تاکیدات بی غایت رفت و از سعی مباشرین این
امور با سرور در زیور میادین و اسواق تصرفاتی بی نهایت شد و اختراعاتی فزون از حوصلهٔ غیرت بعمل آمد کمال التفات
حضرت صاحبقرانی درباره این زیب فزای مسند خلافت جاودانی از این فقره استنباط میتوان نمود که با وجود پاکی دامان
از لوث گناهان و عدم ارتکاب آن هوش ربای پیر و جوان تا مراتب عیش و نشاط را کمال باشد و خواستگاران عروس
زیبای بنت العنب را بآن شاهد مختضب الفضال لهذا باستعمال شراب ناب اجازت داد و بفتوی مفتی عقل ابواب بهجت و نشاط
بر چهرهٔ خواطر اهالی و ادانی برگشاد باده بسبیل آمد و زاهدان ریاکار را ابروز این اجازت بکوی باده فروشان دلیل شد و اعطان ...
پردهٔ مستوری دریده شد و شاهد مخموری از استعمال بادهٔ انگوری در دامان آرزو آرمیده ع زپرده ها بدر افتاد رازهای نهانی
ولی مدت این اجازت همان ایام عیش شاهزادهٔ خورشید رایت بود نه امتداد زمانی بی نهایت از اوایل شهر جمادی الآخره
تا مدت هفت شبانروز بازار طرب را رواجی تازه و نوبتخانهٔ سلطنت بلند آوازه بود توپهای تندر فغان صیت میمنت این عیش
هنگام گوش ساکنان ملا اعلی رسانیدند و آتشبازان صنعت نشان فضای هوا و سطح غبرا را نمونهٔ وادی ایمن گردانیدند
مطربان باربد آهنگ و شعبدان پر نیرنگ از نوای عود و چنگ و شعبدهٔ مهرهای رنگارنگ از مرآت خاطر عالم پاک برگرد خاک
آهنگ نمودند در هر عیشی که در زمان دولت جاوید اثر شد از همت خاقان مظفر بدرهای سیم و زر با نعام اکابر و اصاغر هر کشور صرف میکردید
ولی تا التفات خاطر شهریار جهانبان را درباره این ولیعهد جهانیان اعظم برهان باشد عقدهای لآلی و گوهر بعلاوه بدرهای
سیم و زر با نعام اکابر و اصاغر هر کشور صرف میکردید در روزی فیروز و ساعتی سعادت اندوز عقد مواصلت این دو نیر
عالم افروز بسته شد و در شبی خرم تر از روز جوانی و هنگامی سعید تر از ایام کامرانی آن دو غیرت سعدین آسمانی بر مسند شادمانی
باهم نشسته علی الصباح که عروس مهر خاوری از حجلهٔ گنبد نیلوفری بی پرده جلوه گری نمود شاهزادگان اطراف و نامداران

اکناف تهنیت این جشن مهنا را پیشکشهای شایان از پیشگاه حضور شاهنشاه صاحبقران گذرانیدند و هر یک علی قدر
مراتبهم مورد احسان تشریفات بی پایان و عطایای شایان گردیدند **لمؤلفه** تا جهان است جهانبان بجهان باد بپای •
عیش پرداز و طرب ساز و ممالک آرای • **ذکر قضیهٔ هایلهٔ کربلای معلی از ظلم سعود ناسعود روسیاه و اهتمام شاهنشاه
آگاه در دفع آن فتنه ساز گمراه** وهّاب نامی از اعراب بادیه در نزد محمد اسمی بصراوی تلمذ مینمود و پس از آن در دیار اصفهان
بارادبار کشود برخی از علوم صرف و نحو و معانی و بیان و فقه و اصول را خواند و توسن عزیمت بجانب ولایت بجراند در آنجا
مخترع قانونی تازه شد و از تصنیف کتب متعدده قانون اختراعی را بلند آوازه ساخت در اصل مذهب سنت و جماعت داشت
ولی در احکام اصول و فروع با قاطبهٔ اهل اسلام از شیعه و سنی تفاوتی چند گذاشت برخی از خلاصهٔ عقاید کفر فوایدش
اینکه بجز زیارت مکهٔ معظمه زیارت قبور نبی و سایر ائمه و تقبیل مراقد ایشان حرام است و استعمال مهر و تسبیح چون بعتبهای بت پرستان
ظلام زینت مقابر و اندوختن ذخایر در آن روضات فیض مظاهر و افراختن قباب سپهر مفاخر بدعتی ظاهر است و شنیعتی متکاثر اخذ
ذخایر روضات ائمه چون خون متابعین خلاف بر سایرات از اهل اسلام حلال است و تعطیل این همه مال با احتیاج ارباب
سؤال در دنیا و آخرت مایهٔ نکال و وبال عبدالعزیز نامی از مشایخ نجد عقاید او را شنید و بغایت پسندید چون عبدالعزیز
مزبور را هوای سروری بر سر و عروج بر مدارج سروری با اختراع مذهبی جدید بهتر میسر است لهذا تصنیفات او را در ولایت
نجد منتشر ساخت و بدعوت آن قوم بی پا و سر پرداخت پس از اندک زمانی حشری وافر جمع کرد و روی بتسخیر حرمین شریفین
آورد دفاین و ذخایر مدینهٔ طیبه را غارت نمود و بر مراتب مهتری خویش افزود قلعهٔ محکم در درعیه بنا نهاد و آن قوم ضلالت
نهاد را وهابی لقب داد یکدو دفعه بقلعهٔ نجف اشرف تاختن آورد و از استحکام آن بارهٔ متین و اعانت طوایف اعراب
شیعه از خزاعل و غیره کاری نکرد سعود ناسعود که آن سگ پرورد او ولدی تالی فرود بود در مراتب شجاعت زبردست شد
و در میان طوایف اعراب بادیه حکمران بر هر بلند و پست پدر بد گهرش سعود ناسعود را سردار کرد و روی نحس بصوب
سعادت اوب کربلای معلی آورد در روز عید غدیر گذشته سنهٔ یکهزار و دویست و شانزده که اکثر مجاورین و مسافرین بزیارت
نجف اشرف مشرف بودند و شهر کربلا خالی بود آن نابکار با جیش وهابی غدار که افزون تر از خیل مور و مارند داخل آن ارض
فیض قرین شده از خون علمای دین و سادات با تمکین و اشراف و اعیان هر سرزمین و سایر عجزه از مطوفین آن مشهد سعادت

تضمین

تضمین چون دشت ماریه رنگین ساخت نسوان عفت توامان را بدون تعرض بعرض و ناموس عاری از لباس نمودند
و دست غارت بدفاین و ذخایر آن گنجینهٔ علوم ربانی گشودند و اموال اهل عالم و سکنهٔ آن روضهٔ بهشت توام را بغارت
و یغما ربودند در زمان هفت ساعت معادل شش هزار نفس زکیه اجر شهادت یافتند و بدون توقف و درنگ باعلی
غرفات جنان شتافتند در همان روز نجبتیان توانا را از زر و گوهر و سایر امتعهٔ هفت کشور گرانبار ساختند و رخت ادبار
استعاره کرده بصوب وادی خویش تاختند از شیوع این خبر در هر ولایتی از ولایات اسلام شور روز محشر برپا شد
و از هر قومی در ماتم اقوام صدای ناله و نفیر بر فلک اعلی شاهنشاه بادادودین را عرق حمیت اسلام بحرکت آمد و دفع آن کفرهٔ
فجره را عزیمت فرمود چون بدون اجازهٔ اولیای دولت عثمانیه لشکر بنجد و دوایشان فرستادن مخالف با طریقهٔ
موافقت دولتین علیتین بود لهذا از ابتدا اسمعیل بیک بیات غلام خاصهٔ شریفه را نزد سلیمان پاشای والی دارالسلام
بغداد مأمور و حکم خاقانی چنین شرف صدور یافت که هرگاه اولیای آن دولت مبادرت بدفع آن طایفهٔ ضلالت آیت نمایند
فنعم المراد و الا بجهت جامعیت اسلامیه هرگاه بکارپردازان این شوکت خداداد تنبیه آن گروه شقاوت بنیاد را واگذارند منتی عظیم
بر اهالی دین اسلام گذارند سلیمان پاشا در جواب عرض نمود که از دربار قیصری حکم باتلاف ایشان صادر شده و عنقریب اثر
آن ظاهر خواهد شد احتیاج بزحمت کارگذاران آن دولت علیه نیست و اتلاف آن قوم خبیث را اندک عزیمتی از رجال این
دولت کافی است در همان اوقات سلیمان پاشا بدار آخرت روی نهاد و انجام این مهام از شیوع فتنه و فساد در بلاد بصره
و بغداد بتأخیر افتاد عبدالعزیز را شخصی از اهالی عجم که ثانی ابولولو سعادت شیم بود از ضرب دشنهٔ فولاد توام روانهٔ درکات جحیم
نمود و روز بروز بر شوکت سعود ناسعود افزود از صولت شاهنشاه اسلام پناه هراسی کامل در دل داشت و باعتقاد خویش
همت بر جذب قلوب امنای دولت خداداد میگماشت و اکثر اوقات معتمدین برسم رسالت بدربار دولت علیه میفرستاد و پیشکشهای
متکاثر از امتعه و جواهر میداد و وقتی یک قطعه زمرد صاف روشن باندازهٔ یک کف دست که از غارت مدینهٔ مشرفه و از سنیات
پدر نامغفورش بود فرستاد و شاهنشاه صاحبقران اراده فرمود که بوضع خوشی آن سنگ را بمدینهٔ مشرفه باز فرستد علی العجاله
بجهت تبرک بازوبندوار بر بازوی سعادت آثار بسته شد تا از عهدهٔ عهد کی برآید ع ای بسا آرزو که خاک شده • بالاخره
طایفهٔ مزبوره از قراریکه انشاءالله تعالی رقم زد کلک بیان خواهد شد از همت صاحبقران عصر دست محمد علی پاشای والی مصر و عزیمت

ابراهیم پاشا اثری از آن قوم نابکار نماند و احدی بعد از آن تصانیف آن خیل بدآیین را نخواند حقیر سراپا تقصیر در آن
سال هیجده ساله بودم و تازه خیالی در شعر مینمودم قطعهٔ تاریخ مرثیه مانندی عرض و صورت آن درین نامه ثبت افتاد

لمؤلفه بسکه از هر فرقهٔ اسلام دید ستم ستم * وقت آن آمد روم گیرم طریق هندوی * داد و بیداد از سعود نا روای بد ادا *
کربلا از وی بثانی دید بس آفت قوی * تاخت جیشی پر خطا دل آن شقی در کربلا * قتل وا فرکرد در آن قتلگاه خسروی *
خویش را مأجور خوانده جان گرفت از شیعیان * تازه می آید بگوش این نکته را گر بشنوی * خاک آن وادی کم از مشک تاتار و ختا *
خود ز خون کشته گان شد کارگاه مانوی * ای دل خونخوار بی آزار کش بر گرد مشو * پیرو طرز مجوسان باش و رسم پهلوی *
اینچنین مذهب که او را بود در مردم کشی * کی روا باشد بدین موسوی و عیسوی * گر همی خواهی بدانی این جفا را هم سبب *
از دل ظاهر گذر بنگر بقلب معنوی * دل شکستند از که از جد شهید کربلا * آنکه از میلاد او بشکست قصر کسروی *
کشته اندر کربلا اول کرت هفتاد و دو * این زمان یک بر هزار افزون از آن قوم غوی * بس غمین بود از دل اخاوری بگذشت و گفت *
کربلای اولین کی کربلای ثانوی * ذکر تسلط محمود میرزای افغان بر برادر خود شاه زمان و آمدن قیصر میرزا بدربار
۱۲۱۶
دولت ابد ارکان تفصیل احوال محمود میرزای افغان اینکه در سفر ثانی مملکت خراسان که معروض الیه با نواز شی
بیکران روانهٔ دیار افغان شد در ورود او بولایت قاینات فوجی قلیل از آنجا بر داشته عازم مقصود آمد در وصول انقندهار
آوازه در انداخت که جمعیتی از ارکان دلیر قاجار بعزم حمایت از رکاب شاهزادهٔ نامدار پی سپارند حاکمی که از جانب
شاه زمان برادرش در قندهار استقرار داشت ازین اندیشه فرار و محمود میرزا فیروز و کامران داخل آن دیار خلدآثار و کامران میرزای
ولد خویش را در آنجا حاکم و صاحب اختیار کرده روی بسامان کابل گذاشت بهمین تدبیر که شاهنشاه ممالک ایران حمایت
مرا در نظر همت سیر گرفته بر شاه زمان برادر خویش مستولی و دو دیدهٔ او را که هنوز از تماشای جمال شاهد سلطنت سیر نگشته بود
بانیش ستم از حدقه بیرون آورده فارغبال بچهار بالش شهریاری تکیه کرد شاه زمان چنو ارا زمان دولت سرآمد و شاهد
اقبال محمود میرزا از در بدر آمد فرد یک قوم را ز تارک برداشتند تاج * یک قوم را جواهر بستند بر جبین *
فیروز میرزای برادر دیگر خود را که در نشیب و فراز یار و دمساز رش بود بحکم خویش بحکومت دارالسلطنهٔ هرات
فرستاد قیصر میرزای ولد شاه زمان که در آن دیار حکمران بود از فقدان سلطنت پدر و اندیشهٔ درد و غم با درد و غم

توام

توام روی نیاز بدرگاه شاهنشاه انجم حشم نهاد و از قراریکه ذکر شد در بلدهٔ سمنان با یک زنجیر فیل و تحفی دیگر با عدیل
شرفیاب دربار سپهر تجمل گردید صاحبقران ضعیف پرور مقدم او را محترم شمرد و اسباب کامرانی او را آماده کرد و
قریب سالی در دارالخلافهٔ طهران از التفات شاهنشاه مروت ارکان و مصاحبت شاهزادگان بهمین سان با سرخوشی
فراوان بسر برد در خلال این احوال جمعی از خوانین و اعیان افغان از تعدیات محمود میرزا گریزان و بدربار معدلت
ارکان که معدن امن و امان است شتافتند و در پایهٔ سریر خلافت مسیر جبین ضراعت بر خاک مذلت سوده چنین عرض
نمودند که محمود میرزا با آن همه حمایت و اعانتی که از اولیای دولت دوران عدت دید و از میمن توجهات خسروانی بر صدر
مسند سلطنت افغان متمکن گردید اکنون حقوق ولی نعمت را بر عقوق بدل و خود را در کافر نعمتی شهره و مثل ساخته
اعتقادش اینکه بزور بازوی خویش در اتمام کار برادر و استرداد تخت و افسر پرداخته است هرگاه خاطر خدیو معدلت
مظاهر عشری از آن مراحم را دربارهٔ قیصر میرزا مبذول فرمایند ما جمله متعهدیم که بعد از حصول مقصود بر خلاف شاهزاده
محمود درگاه سپهر مودرا بندهٔ سرافکنده باشد و دولت جاوید را حاکمی خراج گذار نده چون زر خالص عرایض خوانین افغان
خالی از غش مینمود لهذا از پرتو آفتاب التفات شاهانه ذرهٔ شامل احوال قیصر میرزا و با انعام خنجر مرصع و بند شمشیر مجوهر
واحسان خیمه و خرگاه و اوانی سیم و زر و سایر اوضاعی که لازم سلاطین با فراست بهره ور و هر یک از خوانین نیز با عطای
خلاع فاخره و جوایز متکاثره قرین افتخاری بیحد و مرگشته روانهٔ آن بوم و بر شدند بخوانین و سپهداران ولایت افغان
فرامین قدر آیین مؤکده شرف صدور یافت که حصول اموال او را اهتمت کارند و عنقریب از جلوس بر تخت موروث سلطنت کامیاب
و کامران دارند ع تا یار که را خواهد و میلش بکه باشد * بهاریه سال یکونئیل تنگوز ئیل مطابق با سنهٔ یکهزار و دویست و هفده
هجری و دعوت نواب نایب السلطنه عباس میرزا شاهنشاه آگاه را در سرای خویش شهریار چهارم اورنگ
و قلعه گشای سپهر پر نیرنگ اعنی مهر آئینه رنگ درین سال همایون فال بعد از انقضای یکساعت از شب سه شنبه بیست و
هفتم شهر ذی قعدة الحرام از شهر بند حوت بدشت گرگان حمل آهنگ نمود و تنگ چشمان انجم را که همواره کارشان غارت دلهای
مردم است اسیر سر پنجهٔ سیاست فرمود گلشن بدیع که نایب سلطان ربیع است ختلیان صرصر تک شمال و صبا و هیونان سحاب
توانا و جواهر نفیس یاسمین گران بها و طبقهای سیم و زر از اوراق شگوفه و عنادر پیشگاه حضور خسرو بهار پیشکش کرد

وابر آزار که خسرو بهار را بمنزلهٔ مادرست زادگان او را سایه بر سر داشت پس از تربیت اطفال غنچه و از نار از صدمهٔ باد بهار
ازین چمن روی بچمن دیگر آورد قلعهٔ ارض فیض قرین گلشن بیورش جنود نامعدود سنبل و سوسن مفتوح و پیکر مخالفین
دی و بهمن بحکم سلطان فروردین از ضرب دشنهٔ خار و خنجر سبزه مجروح آمد شاهنشاه صاحبقران بمبارکی عید بهجت
بنیان بر فراز تخت مسمی بخورشید جواهرنشان که از جملهٔ خدمات و پیشکشهای حاجی محمد حسینخان بیگلربیگی اصفهانست
جلوس فرمود و شاهزادگان فیروزبخت به پیرامون تخت آسمان رخت چون خیل انجم باطراف حکمران فلک چهارم ایستاده
و نامداران هر کشور و سرفرازان هر بوم و بر صف بر صف جانفشانی را آماده آمدند آوای توپهای تندر فغان و خمپارهای
اژدرد هان و نوای نوبتخانهٔ سلطنت جاویدارکان لرزه بر طاق آبنوسی گنبد گردون انداخت و دست گنجور طبع خاقان
همت سیر از افشاندن بدره های سیم و زر بآرایش جیب و دامان هر کهتر و مهتر پرداخت خطیب اریب بانشاد خطبهٔ
غریب که از انشاد طبع وقاد حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی صاحب تاریخ جهان آراست زبان گشاد
و سامعهٔ زمین و زمان را از استماع آن خطبه که گوهر کان فصاحت است زیب و زینت داد پس از انقضای بزم
شیلان نواب فلکجناب ولیعهد دوران عباس میرزا که صاحب اختیار دارالخلافهٔ طهران بود زحمت قدوم مسرت
لزوم شاهنشاه معدلت توامان را در سرای دلگشای خویش اسباب طوی دلکش مهیا روز دیگر کاشانهٔ شاهزادهٔ
خورشید لقا از فر نزول شهریار توانا طعنه زن سپهر مینا آمد پیشکشی که سزاوار چنین مهمان و شایستهٔ چنان میزبان
باشد و مراتب صداقت و جانفشانی را ترجمان بود از پیشگاه حضور بحر گنجور گذرانیده و بیش از پیش مورد تفقدات خاطر
خطیر همایون گردید تفصیل آن موازی یکهزار قطعه سنگ آسمان رنگ از چهار صنف گوهر معادن روم و فرنگ ده راس
اسب مجره تنگ و یکصد نفر هیون نهنگ آهنگ و ده قطار استر صرصر نیرنگ و بدره بدره از آن بهوش ربای مردم
بافرهنگ و تنگ تنگ از امتعه و اقمشهٔ رنگارنگ است که محاسب وهم از حسابش هر یک بتنگ و گنج باد آورد را در برابر
آنها متاع شرمساری در چنگ است بالجمله صاحبقران مؤید راهوای تفرج دشت قبچاق و تنبیه ترکمانان پرشقاق بر سر افتاد
و باجتماع لشکر انجم حشر فرمان داد لمؤلفه زمین آمد بجنبش از هجوم لشکر بمیر * زمان آمد بنالش از غو کرد غار نکر *

ذکر عزیمت رایات ظفرنشان بصوب گرگان و گرفتن کردکان از ترکمانان و واقعهٔ در آن مکان و رجعت بدارالخلافهٔ طهران

طوایف

طوایف موت و کوکلان معروف بترکمان صاین خانی قرنهاست در کنار رود گرگان ساکن و همواره تابع حکام
استراباد و باج گذار آن سروران و شهریاران ایل جلیل قاجار بوده اند درین سال بیگلربیگی استراباد از خلاف اندیشی
ایشان شکایتی کرد و تنبیه آن قوم ضلالت نشان را استدعائی بعمل آورد موکب ظفرنشان بعزم تفرج ولایت
مازندران و گوشمال آن قوم خذلان بنیان در یوم شنبه هفتم شهر صفر المظفر سنهٔ یکهزار و دویست و هیجده از دارالخلافهٔ
طهران حرکت و چند روز در منازل ارم شاکل ساری و قراتپه و استراباد بجهة تفرج صید و شکار و اجتماع سپاه جرار
و استحکام مراکب هامون سپار توقف و پس از آن منزل قراشیخ که محل وقوف ترکمانان است موقف اردوی
سپهر مواقف شد خیام ظفر احتشام را قبه بر سپهر برین سوده فوج فوج از سپاه نصرت نشان را از هر طرف باماکن
و مساکن ایشان مامور فرمود چند روزی نگذشت که خاطر مجموعشان پریشان گشت خرمنهای اندوخته از آتش
یغما سوخته و آلاچیقهای افراخته از شعلهٔ انتقام افروخته آمد دختران ماه پیکر اسیر ترکان پرخاشخر و نسوان قمر منظر
دستگیر غازیان مظفر شد قیمت تنگ شکر ارزان و رواج حقهٔ گوهر رایگان گردید اموال آن فرقهٔ منافق از صامت
و ناطق معرض نهب و غارت رفت و بقتل رجال ایشان از دربار اعلی اشارت پس از آنکه بقیة السیف روی بوادی
امان آوردند مروت جبلی بر آن قوم نادان رحمت آورد و جمعی از معارف هر طایفه را با کوچ و بنه بعنوان گروگان برداشته
روانهٔ دارالخلافه کرد از آنجا اعلام ظفر فرجام بجانب چمن کالپوش شقه گشاد و پس از انجام مهام صید و شکار و تماشا
عطف عنان کرده منزل چشمه علی دامغان محل نصب رایات ظفر اعتلا گردید نواب نایب السلطنة العلیه که در طهران
بحارت گنجهای گران و مراقبت احوال رعایای آن سامان مامور بود حسب احضار در آن منزل دلگشا از شرفیابی
رکاب اعلی افتخاری بی منتها حاصل نمود بعد از انقضای بیست روز که کوه و دشت از کبک و نخچیر خالی گشت بصوب
دارالخلافهٔ طهران رکضت آرا و روز شنبه هفتم شهر جمادی الاولی ساکنان آن خطهٔ فرح زا از یمن ورود موکب ظفر لوا
شادی فزا گشتند حریف خرف دم سردی پیشه کرد و بنیان طرب با تیشهٔ ستیزه از ریشه برآورد مریم عهد و خاتون
آسمان مهد والدهٔ معظمهٔ شاهنشاه آگاه را عارضهٔ عارض ذات کامل الصفات شد و معالجهٔ اطبا بر خلاف تمنا مزید علت
عارضهٔ ذات شد مثنوی از قضا سرکنگبین صفرا فزود * روغن بادام خشکی مینمود * از هلیله قبض شد اطلاق رفت * آب آتش را

مد رشد بهجو نفت • در عشر اخیر شهر شعبان المعظم طایر روح پرفتوحش بهوای آشیان غرفات جنان بال همایون فال
کشود و بازماندگان خویش را قرین درد و الم ساخته سرای فانی را وداع نمود در عرصه ری از مصیبت وی فزع اکبر برپا شد
و غوغای روز محشر هویدا تفصیل این ماجرا بجز افزایش غصه بینندگان سودی نیست و اعلام این قضیه را
اشارتی کافی است پس از تجهیز و تکفین و نماز نعش مطهرش را حسب وصیت حمل و نقل بنجف اشرف نمودند و از آسودن
در آن خاک پاک بر مدارج عالیه اش در بهشت فرحناک افزودند ع این است حریف ای دل تا باده نپیمائی •

ذکر تسخیر قلعه مشهد مقدس و گرفتاری نادر میرزای خرس و سیاست او در حضور سرکار قدر اقتدار اقدس

در ضمن داستان واقعه سنه ماضیه ذکر شد که حسین خان سردار خراسان با امرای آن سامان حسب الامر خدیو زمان تسخیر قلعه
ارض اقدس را برزده دامان آمدند بعد از نزول موکب اجلال بدار الخلافه بی زوال حسین خان مقدم شاهزاده بیهمال
محمد ولی میرزا را که در سمنان بود با سپاهی گران از درگاه خسرو زمان استدعا نمود پس از حصول مدعا حسین خان و امرا
قرین استظهاری زیاده و جنابش را در شهر نیشابور متوقف و خود با جمعیتی موفور قلعه ارض اقدس را محصور و هر رکنی
از حصار را یکی از امرا بعهده گرفت مدت چهار ماه محاصره بطول انجامید و خاطر اهالی آن ارض فیض قرین از طول
محاصره و شدت عمل نادر میرزای سردار فوج فجره ملول گردید نادر میرزا تا اندوخته در گنجینه داشت حرسه قلعه را بفکر
مخالفت نمیگذاشت چون دستش تهی و لوای اقبالش روی در کوتهی آورد از بخت نامساعد دست بدفاین و خزاین حضرت
رضوی علیه السلام دراز کرد و از قنادیل طلا و نقره و سایر اسباب زرین و سیمین آنچه سراغ داشت گرفته سکه زد و صرف نمود
با اینها نیز متقاعد نگشته تیشه بیدا د بر پای ضریح سیمین نهاد و از ظهور این جنایات ابواب غیرت بر چهره اهالی آن ولایت گشاد
حفظه قلعه از امرا و اعیان از اندرون و بیرون با یکدیگر همداستان و در اوایل شهر رمضان المبارک بهنگام صبحی که
شام نکبت مخالفین بدآیت بود سپاه جرار از اطراف قلعه یورش بردند و حارسین نیز دست از ممانعت برداشته
زمام اختیار را بدست حاصرین سپردند خدمه روضه مطهره باندیشه دستبرد سپاه ابواب رواق عرش ساق را
بستند و بانتظار حکم تقدیر نشستند نادر میرزای نادان سگ طبیعت بتصور اینکه صدور این هنگامه باذن و اجازه جناب
سید کامل و عالم عامل میرزا محمد مهدی است سراسیمه گشته با جمعی از تابعین ضلالت آئین بسراغ جناب میرزا شتافت

وباب

و باب روضه مقدسه را از ضرب تبرزین شکسته جناب میرزا در حرم محترم مشغول بذکر تعقیبات نماز یافت شقاوت جبلی
او را محرک و چند زخم کاری بآن مقرب درگاه باری زده روی از آن روضه مقدسه برتافت علی العجاله بر خنگ ادبار سوار
و از ممری غیر معهود از شهر بیرون رفته ره سپر کوه و هامون شد سپاه ظفر برج و باره را مسخر و سردار و امرا داخل آن ارض خلد اثر
شدند نواب شاهزاده نیز که در نیشابور بود در عصر همان روز از کیفیت ماجرا آگاه و شب بهنگام ایلغار کرده علی الصباح
وارد گردید نادر میرزا در چهار فرسنگی شهر بخیمه یکی از احشامی آن سامان فرود آمد و اراده داشت که بامید اعانت ممش خان
کرد بصوب چناران شتابد جمعی از روستاییان او را دیده مخلول گردانیدند و بر الاغی وارون سوارش کردند و بخرکان
بخدمت نواب شاهزاده کشانیدند این اوضاع که می نگریست بر بخت خویش و آن حرکات شقاوت اندیش بغایت
میگریست در خلال این احوال روح پرفتوح آن سید کامل بغرفات جنان ماوا گزید و در جوار آن بزرگوار مدفون گردید
نواب شاهزاده و امرا سه روز تعزیه جناب میرزا را برپا و کیفیت آن فتح نمایان و گرفتاری نادر میرزای شقاوت ارکان را
عرضه داشت سده سنیه اعلی داشتند در اواخر شهر رمضان المبارک این خبر بهجت اثر در دار الخلافه جنت اثر بعرض
دارای مظفر رسید و حکم محکم باوردن نادر میرزا و اعوانش صادر گردید نواب محمد ولی میرزا بوالی گری ولایات خراسان
مأمور و سردار مزبور و امرا با لشکر منصور و اهالی آن کشور از مین مرحمت خاقان مروت سیر بغایت مسرور آمدند موکب اعلی
کره بعد اولی قشلامیشی را در تفرجات مازندران بهشت نشان از دار الخلافه طهران نهضت آرا و قریب بچهل روز در آن
صفحات خلد آیات صید کنان و عشرت پیرا و پس از فراغ از گشت و تماشا روی سعادت بدار الخلافه بهجت انتما و در اواخر
شهر ذی قعدة الحرام مقر خلافت کبری از یمن ورود صاحبقران توانا طعنه زن گنبد خضرا آمد نادر میرزا و برادران و پسرانش
با سایر اقوام و متعلقان محبوسا مغلولا در پیشگاه حضور معدلت دستور ایستاده حکم سیاست را ابتلا فی آنهم خیانت آماده
گشتند شهریار دادگر بنفس نفیس با او مکالمات نمود و مواخذات فرمود از قتل جناب میرزا انکاری داشت و خود را
بری الذمه می پنداشت بعد از جرح لسان و اخراج عینین و قطع یدین بمکافات قتل آن سید ثقلین بضرب دشنه و تیغ
دژخیم روح کثیفه اش از کالبد خبیثه فرار و اعضا و جوارح پلیدش طعمه کلاب میدان و بازار شد برادران و پسران و اعوانش
بعضی از عقب آن روان و برخی مبتلای بلای کوری در کنج رنجوری سرگردان آمدند نسوان و صبایای آن طایفه را کوکب بخت

از وبال درآمده از همسری وچاکری نواب شاهزادگان وامرا واعیان هم آغوش امید فراوان شدند عدالت منتقم حقیقی را ازین معنی بیمتوان دریافت که از قرار اظهار فتحعلیخان جد اعلی وهمنام این شاهنشاه توانا نادرشاه جد نادر میرزا باعث کشته از میان برداشت واین همی جد بزرگوار تیغ انتقام بر جان همنام نادرشاه وسایر اولاد او گذاشت فاعتبروا یا اولی الابصار مؤلف را درین داستان قطعهٔ مشتمل بر تاریخ موزون ودرین رساله ثبت افتاد **لمؤلفه**

شنیدهٔ تو که فتحعلی اول را ٭ همی بملک خراسان بکشت نادرشاه ٭ چو جد امجد فتحعلی شه ثانی است ٭ قصاص آن را این یک کشید از اشباه ٭ چو بود نادر ثانی زدودهٔ افشار ٭ سمی نادر روز احفاد نادر گمراه ٭ بکشت فتحعلی شاه ثانیش بقصاص ٭ زهی عدالت یزدان وبخت شاهنشاه ٭ چنانکه خون سیاوش گرفت کیخسرو ٭ گرفت شاه جهان خون جد وفیت گناه ٭ نوشت خاوری از بهر سال تاریخش ٭ هلاک نادر ثانی بود پدید از شاه ٭

بهاریهٔ سال نیکو مآل سیچقان ئیل خیریت دلیل مطابق با سنهٔ یکهزار ودویست وبیست وهجری وخبر مداخلت روسیه روسیه در ولایت گنجه وایالت حسنعلی میرزا وابراهیم خان در طهران وکرمان

رایت فیروزی آیت صبح اسلام وآیت قلع مادهٔ کفر شام اعنی مهر آئینه فام درین سال بهجت انجام در صبح چهارشنبه هشتم شهر ذی حجة الحرام سنهٔ یکهزار ودویست وبیست وهجری از ساحت سرت فرجام حوت بعرصهٔ حمل نزول اجلال نمود سپاه بنی اصفر ریاحین صفرا رنگ بمداخلت حدود ایران زمین گلشن تاختند وبدعوی برابری بارکان گلگون چهر سوری پرداختند از گلهای حمراوی وریاحین صفراوی اسلام وکفر باهم مقابل آمدند وبعد توپهای تندر فغان سنجاب بارانهای مهرهای آتش فعل منجلاب یکدیگر را قاطع عروق ومفاصل شدند سپهسالار روی نژادوی خاک ادبار بر فرق زنگ وعار بخیت وبرابر سلطان بهار تاب توقف ودرنگ نیاورده فرسنگ فرسنگ گریخت وشاقان سنبل وسوسن چون خوبرویان گرجی واز حشر سبزه را اسیر آمدند واز همت خسرو ربیع درعالم گلشن بدیع عالمگیر شدند شکوفه که ایلچی دولت بهارات با عمری دوروزه از صدمهٔ گلولهٔ بندوی غمام روی از عالم بر تافت وسفیر گل نیلوفر بالباسی نیلفام معذرت این کار ناهنگام بدربار دارای گلشن شتافت قوه نامیه که شاهزادهٔ بخارای جرات است رسولان چرب زبان سوسن را با تحف خلیلیان صرصر تنگ شمال وصبا بدرگاه خسرو بهار فرستاد واز دم سردی برادری زبان بشکایت برگشاد افغان هزار دستان زابلستان گلستان

هوای

هوای دورگردی داشت خسرو گلشن نوروز فیروز را بدعوت وی برگماشت ترتیب بزم شیلان نوروزی را شاهنشاه جمجاه برفراز گاه سپهر دستگاه قرار گرفت ودیوانخانهٔ سلطنت وایوان خلافت از فر ذات همایون رونق پیرار وپار یافت پس از انقضای بزم شیلان نوروزی بهجت اتمام آن جشن فیروزی چند روزی بعشرت وبهجت اندوزی بسر شد وبعد از آن شاهنشاه مظفر بسبب ظهور جسارت روسیان خیره سر عزیمت مملکت باختر منظور نظر آمد تبیین این مقال آنکه بعد از وصول خبر بهجت اثر تسخیر مشهد مقدس وگرفتاری نادر میرزای اخرس بلافاصله خبر طلال سیر عزیمت روسیه روسیه بصوب ولایت بردع از چهره برقع برگشاد ونوش ونیش مسرت وتشویش باهم مقارن افتاد جوادخان زیادلوی قاجار حاکم ولایت گنجه بانهای مسرعان سریع السیر این مراتب بر رای مملکت آرا عرضه داشت نمود وباستدعای امداد از جانب دولت خداداد زبان ضراعت برگشود داور عاقبت نگر را حفظ ثغور اسلام وحراست جان ومال امت رسول انام گریبان گیر خاطر معدلت مظاهر شد وفرامین قدر آئین بعهدهٔ حکام وخوانین مملکت آذربایجان صادر که هر یک جمعیتی فراهم آورده بر سبیل استعجال بامداد جوادخان پردازند وخاطر از دغدغهٔ این کار فارغ سازند سعیدخان دامغانی غلام پیشخدمت خاصه مأمور آمد که بچاپاری بصوب گنجه شتافته حاکم واهالی را از توجه خاطر عالی این برگزیدهٔ حضرت لایزالی وتعیین سپاه ظفر همراه آگاه ووقایع اتفاقیه را روز بروز عرضهٔ درگاه فلک خرگاه دارد تفصیل این حالات وسبب مداخلت آن طایفهٔ کفر علامات از قراریست که انشاء الله تعالی در داستان ما سیاتی ذکر خواهد شد بالجمله چون دراین عزیمت اهتمامی در مهمات ثغور ممالک اسلام ضرور بود شاهباز همت داور بلند فطرت بانتظام مهام هر حدود وناحیت بال همایون فال گشود از اینکه امورات ولایت کرمان راچندان نظامی نبود وافاغنهٔ ساکن محال سیستان راگاهی باقتضای فطرت پلید رای هرزه در الفتنه جوئی میل میبود وحسن خان ولد محمد تقی خان یزدی حاکم آنجا را بسبب بیحالی وعدم آگاهی درامور ملکداری تسلطی که باید ممکن نه لهذا حسینقلی خان عزالدینلوی قاجار باحضار اومأمور وابراهیم خان عمزاده بایالت آن ولایت مسرور وباجمعیتی که نظم آن حدود را ضرور بود روانهٔ آن سامان وثغور شد ایالت مقر خلافت عظمی که از معظمات خدمات دولت کبری است بعهدهٔ نواب شاهزاده حسنعلی میرزا محول وجناب قائم مقام صدارت اعظم میرزا عیسی فراهانی الملقب بمیرزا بزرگ را با شرئی امور نواب شاهزاده برگردن ارادت مسجل آمد وحضرت ولیعهد

دولت قاهره نواب عباس میرزا که تا آن زمان فرمانروای دار الخلافه بود بانتظام مهام مملکت آذربایجان نامزد گردید تاریخ
مداخلت روسیه در سرحد مملکت ایران از کلک مؤلف تحریر و درین رساله تسطیر یافت لمؤلفه خدایا تو آسان بکن کار خلق ٭
بدا زندگانی که مشکل بود ٭ بارسم اسلام آموختی ٭ ز کفار این کار باطل بود ٭ بدریافت دند ایرانیان ٭
همان لطف و دادار ساحل بود ٭ بنی اصفر آمد بایران زمین ٭ ازین آمدن تا چه حاصل بود ٭ بس این عرصه را کار مشکل شده ٭
بس آن فرقه را فتنه در دل بود ٭ بود در کجا صاحب ملتی ٭ که کافر بملت مقابل بود ٭ ولی شکر لله شهنشاه ما ٭
فن ملکداریش کامل بود ٭ کجا باک دارد شهنشاه دین ٭ ز کافر قومی که قابل بود ٭ چو عاقل بود باغبان زاغ را ٭
یکی سنگ کافی ز عاقل بود ٭ ز اندیشه این فتنه زایل کند ٭ کجا کامل ابله چو جاهل بود ٭ کنون عنقریب است تا بنگری ٭
که این فتنه از ملک زایل بود ٭ مگر لطف یزدان و بخت ملک ٭ بدفع عدو این دو عاجل بود ٭ ندانم چگویم ازین ماجرا ٭
درین داستان طبع کاهل بود ٭ بتاریخ آن زد رقم خاوری ٭ بایران مارس داخل بود ٭

ذکر شمه از اوضاع مملکت و سلطنت روسیه بی ایمان و سبب مداخلت ایشان در ملک ایران و تسخیر ولایت گنجه و قتل جوادخان زیادلوی قاجار

جماعت روس موافق احادیث جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم معتبر از بنی اصفر و در سمت شمال مسکن و مقر دارند
مملکت روسیه آنچه از ابتدا متعلق بخودشان بوده همان محال مسقوات پس بمرور ایام که سلاطین را قوت و قدرتی
پیدا شد از اطراف و اکناف باب جدال کشودند و ممالک بی نهایت بر مملکت خویش افزودند حدود ممالکی که اکنون در تصرف
دارند سوای ولایاتی که از ایران متعلق بخویش میشمارند عرضا از نقطه طرف شمال بسته بدریای منجمد و تا نقطه طرف
جنوب پیوسته بخاک دربند هفتاد و دو درجه تا چهل و دو درجه و سی دقیقه است مسافت این عرض پانصد و نود فرسنگ
و طول این مملکت از شرق ولایت سیبیر که متصل بدریای محیط است تا مغرب قرال له هشتصد و پنجاه فرسنگ است با آنکه
اکثر از اراضی شمال و طرف شرقش غیر مسکون و بیابان است باز چهل و یک ایالت و محل حکومت دارد جمعیتش از روی
تخمین مهندسین هشتاد کرور است و در السنه اهالی اروپا این سخن غریب معروف و مشهور در اکثر ولایاتش جبال عظیم بسیار مرتفع
و کوه قاف نیز در آن مملکت واقع است تختگاه آن مملکت شهر پطربورغ و نهر پاطس از وسط آن جاری است هوای سمت
شمالش بمرتبه سرد است که اکثر روزها طیور در هوا منجمد میشوند هوای طرف جنوبش معتدل است میوه آلات در شمال آن

نایاب

نایاب است و در طرف جنوب قدری یافت میشود اما بی مزه و کم آب محصولات بدستور معادن طلا و نقره و احجار بدل جواهر الات
در ولایت سیبیر فراوان است و سایر معادن از قبیل آهن و مس و سرب و قلع در اکثر اماکن بی پایان متاعی که انحصار بآن
مملکت دارد جلود خز و سنجاب و سمور و قاقم است که در ولایات سیبیر صید مینمایند صنایع غریب ایشان آئینه های صاف
روشن بزرگ یک ذرعی تا شش ذرعی بل زیاده است اغلب صنایع مملکت اروپا را از انگریز و غیره نیز میسازند اما هنوز بآن
امتیاز نیست اهلش بغایت غیور و بی باک و بی نهایت جسور و غضبناک ارباب تواریخ روسیه حکومت و سلطنت روس را
در دویست و شصت هجری نوشته اند لقب پادشاهان آنجا زار است مثل فغفور و خاقان و الحال اکنون امپراطور می نامند
و معنی امپراطور شخصی است که بر طوایف مختلفه بزرگ و فرمانروا باشد یعنی شاهنشاه و این لقب در نزد ایشان بغایت معتبر
و دلخواه است در آن تاریخ بزرگ روسیه روریک نام داشته و تا یکصد و بیست سال بعد از آن تاریخ اوقات به بت پرستی
میگذاشته اند در سنه سیصد و هشتاد و نه هجری ولدیمیر نام بزرگ روسیه از ولایت یونان چند کتاب از دین عیسوی آورد
و اهالی روس را بآن دین مایل کرد و ولدیمیر را بآن سبب معتبر میدانند و او را ثانی پطر کبیر میخوانند در سنه ششصد و بیست و پنج
جوجی خان بن چنگیز خان ولایات روس را مسخر و جمعی از تاتار را در توقف آنجا مقرر کرد در سنه هفتصد و هفتاد و چهار
دیمتری ایوان ویچ نام در مسقو خروج و تاتار را اخراج نمود سی سال بعد از آن زمان امیر تیمور گورکان مسقو را متصرف و قدری لشکر
در آنجا متوقف گردانید در سنه نهصد و دوازده هجری ایوان واسیلویچ نام سلطنت یافت و روی لشکر امیر را از آنجا برتافت و برخی
از ولایات قریق و تاتار را ضمیمه ملک ساخت در سنه یکهزار و دویست و پانزده هجری قرالین و سوید با هفتاد هزار سپاه از تاتار و غیره
مسقو را گرفته بعد از تاراج آتش زدند و یکصد و بیست هزار نفر از روسیه مقتول شدند بعد از آن فیدور نامی سلطنت واقع و چون
اولادی نداشت این سلسله منقطع گردید برادر زن فیدور بوریس کودانیف شاه شد و سالی ملکت روس گرفتار قحطی ناگوار آمد
و قریب پانصد هزار نفس با قاید مرگ همراه پس از فوت بوریس ملکت را پادشاهی نبود در سنه یکهزار و سی هجری دولت سلسله
پادشاه حال منتقل به میکائیل فیودورویچ که از خویشان پادشاهان قدیم و بزرگ جمیع کنایس بود بدعوی الهام ربانی پادشاهی حاصل
شد با برخی از قرالات فرنگ موافقت ورزید و بعضی از علوم ظاهر گردانید و در اندک زمانی روانه دیار آخرت گردید الکسه ولد میکائیل
بر تخت نشست و با جماعت قزاق عهد دوستی بست و طوق بندگی سایر مردم را از گردن رعایا برداشت و همت بر آزادی رعیت گماشت

وگفت رعیت شاه را بمنزلهٔ فرزندانست واطاعت پدر فرزندان را سودمند کتب چند در علم آداب تصنیف نموده مردم را آموخت
ونوشتجات احکام قدیمه را یکجا در آتش سوخت با مملکت چین بنای تجارت گذاشت و پس از شش سال راه دیار آخرت
برداشت وصیت نمود که سلطنت در میان دو پسر و یک دخترش قسمت شود فیودور و ایوان از زن اول و پسر دیگرش که پطر
نام داشت از زن ثانی بود اگر چه پسر بزرگ بر تخت نشست ولی با وجود پطر که پسر دیگر بود و کوچکتر از سلطنت طرفی نبست
این پطر در سنهٔ یکهزار و نود و هشت هجری متولد و بعد از برادر آرایش تخت و مسند شد قوانین سلطنت را خود مخترع بود و با صغر سن
میل بنظام جدید نمود وقتی ایلچی بقرال هولند میفرستاد خود داخل نوکران ایلچی شده روی بسیاحت نهاد دو سال در اکثر ولایات
خاصه انگلتره سیر کرد و اکثر صنایع را از کشتی سازی و غیره بعمل آورد و بعد از مراجعت مردم را بسیاحت امر نمود و جماعت روس را
که تا آن زمان حکم حیوانات داشتند ابواب انسانیت برخ گشود در اندک زمانی موازی سی هزار سوار نظام آراسته ساخت
وخود اکثر اوقات در میان صالدات جدید بمشق طبالی می پرداخت از اطراف ارباب صنایع جمع آورد و در قلیل مدتی صنایع
روس شهرت کرد در سنهٔ یکهزار و یکصد و چند شهر پطربورغ را بنا نهاد و مدت چهار ماه در طرح آن فکر دور و دراز افتاد بورغ
در لغت روس بمعنی بندر کوچک است قرال سوید در طرح آن شهر با و حسد برد و با او جنگها کرد در اول پطر مغلوب بود و در آخر
ایشان را منکوب مینمود با دولت عثمانی در کنار رود پروت مقابله کرد و چون در برابر شوکت آن دولت قدرتی نداشت
زنش کترین تحفهٔ بسیاری بجهت صدر اعظم روم که سرعسکر بود فرستاده بنای صلح گذاشت صدر اعظم بعلت همین خیانت
در دولت مقتول شد و از صدر زندگانی معزول آمد بعد از آن پطر نیز بسیاحت نمسا و پاریس پرداخت و بعد از مراجعت
بمدد لشکر قلعه جات و لنگرگاهها و کشتیهای جنگی در بنادر روسیه ساخت شهرها و عمارتها بنا نهاده رودخانها پت کرده
و چشمه ها احداث نموده قوانین تازه در مملکت از و بجا افتاد در اجرای سیاست قدری تندخو بود و باین سبب دوست و دشمن
از او احتراز مینمود او را ولدی الکسی نام دیوانه بود و بحکم شریعت عیسوی پسر را مسموم نمود کترین زن خود را بر تخت نشانید
و خود تخت را بدل بتخته گردانید کترین مردم ضعیف حال را از خراج معاف کرد و تفرقهٔ روس را از هر ولایت جمع نموده
و آداب نیکو در دولت نهاده روی بدیار آخرت آورد در هنگام مردن الکسی نام پسرزادهٔ پطر اول را که دوازده ساله بود
ملقب بپطر ثانی کرده جالس سریر سلطنت نمود و پس از سه سال بمرض آبله مرد در سنهٔ یکهزار و یکصد و پنجاه هجری کوئین آن

دختر

دختر ایوان که پسر پطر اول بود خویش را پادشاه شمرد در آن ایام جماعت افغان بایران آمدند شاه سلطان حسین
صفوی از فرط اضطرار بدولت روس متوسل و امداد از ایشان خواست کترین آن جمعیتی بطرف دربند و رشت
فرستاده بتکاملها آراست شاه طهماسب هم که از اصفهان بمازندران بطلب امداد آمده بود اسمعیل بیک نامی از نوکرهای
وزیر اعظم را نزد روسیه برشت فرستاده عهدی بستند و بالاخره بسبب تدبیر نادرشاه افشار عهد را شکستند تبیین
این مقال آنکه نادرشاه پس از آنکه بر مملکت مسلط شد در باطن آدمی بدولت روس فرستاده عهدی بست و حکمی گرفت
که روسیه از حدود ایران بیرون روند و همان حکم را در جزو بدست یکنفر جارچی داده در ظاهر او را باسم محصل فرستاد
روسیه بقاعدهٔ نظامی که داشتند اطاعت حکم را لازم دیدند و بدیار خویش عازم گردیدند قدرت و صولت نادری
بهمین تدبیر شهرت کرد و بیخبران از کار چنین یافتند که روس از هیبت حکم نادری حدود ملک ایران را خالی کرده و روی
بدیار خویش آورده است بعد از فوت کوئین آن طفل دو ساله ایوان نام را که خواهرزادهٔ او بود بر تخت نشانیدند الیزابت
دختر پطر اول آن طفل را مسموم و خود پادشاه آن مرز و بوم شد پس از او پادشاهی بپطر ثالث رسید و بعلت بدخوئی پس از
شش سال بدست روسیه مقتول گردید زن او کسات کترین ثانی و ملقب بخورشید کلاه و دختر پادشاه نمسا بود
پای بر پایهٔ تخت سلطنت سود او زنی صاحب عزم و رزم و رای و تدبیر و مایل بامورات خیر بود و قوانین تازه در مملکت احداث
نمود ایل کریمه را که تابع روم بودند با جزیرهٔ ایشان ضمیمهٔ مملکت کرده هر جا را بحاکمی سپرد و در شهر مسقو دار الشفا بنا
نهاده چشمهٔ خوشگوار بیرون کرد دولت روم را باکراه راضی ساخت که کشتیهای روس و سایر قرالات که روس میروند مانع
نشوند صورت پطر اول را در سنگی نصب نموده در پطربورغ و غیره دبستانات و مدارس پرداخت و راه مسقو را نیکو ساخت
در اوایل دولت سلطان شهید مرتضی قلیخان برادرش نزد خورشید کلاه شتافت و بسبب حسن جوانی اعتباری تمام یافت
در سنهٔ یکهزار و یکصد و نود و شش اریکلی خان والی گرجستانات بسبب تعرض کوه نشینان داغستان و غیره پناه بخورشید کلاه برد
و عهدی فیما بین بسته شد که روسیه بجهت دفع جماعت مزبوره امداد دهند و اریکلی خان و اهالی آنجا رشتهٔ متابعت روس را
بر گردن نهند چهار سال بعد از آن امضای عهدنامه بتفلیس رسید و معادل شصت هزار منات که پانزده هزار تومان این زمان است
بصیغهٔ مواجب اریکلی خان از آن دولت معین گردید که داوود نامی را که در عهد دولت صاحبقران شوید نیز از قرار یکه ذکر خواهد شد

بایران آمد بگرجستان فرستاده سردار کردند و با جمعیتی وافر روی بکوهستان قفقاز آوردند چون قرار معاهده این بود
که شهر تفلیس تصرف روسیه داده نشود لهذا کداویچ مزبور در قفقاز نشسته طرق کوه و هامون را جهة عبور عراده
درست میکرد و انتظار میبرد که هر وقت امدادی ضرور شود باذن اریکلی خان بصفحات گرجستان رود یکدفعه با قلیل
آدمی بعزم مهمانی بتفلیس وارد و باز بمحل اردوی خویش برگشت در سنه یکهزار و دویست و نه از قراریکه در کیفیت
احوال سلطان شهید ایراد شد آن پادشاه مغفور بسبب همین جسارت که از اریکلی خان صدور یافت بتسخیر دیار تفلیس شتافت
والی بدعاقبت از راه وفور غروری که داشت وقتی کداویچ را جهة امداد احضار نمود که کار از کار گذشته بود والی مزبور
بکاخت و کارتیل گریخت و باز بدامان دولت روس آویخت خورشید کلاه با کداویچ متغیر گشت و معادل شصت هزار
لشکر بسرداری ولیریان روبافنام که یک پایش از طلا و در ایران معروف بقزل ایاغ و خورشید کلاه از مصاحبت او
تردماغ بود بتسخیر ممالک ایران روانه گردانید مشارالیه بولایت دربند آمد و آنجا را متصرف و روی بقشلاق مغان آورده
در آنجا متوقف شد بکداویچ حکم رفت که بدون تعرض بشهر تفلیس در گرجستان مانده و در حقیقت پشت سر قزل ایاغ
باشد در آن اوقات سلطان شهید از سفر خراسان مراجعت و در دارالخلافه طهران مصمم عزیمت مملکت آذربایجان
بود که رهبان این دیر پرفسوس برحلت خورشید کلاه پادشاه روس ناقوس گرفت مدت سلطنت او بیست و
پنجسال بود پاول نام پسر او که بسیار بی عرضه بود بقانون دولت پادشاه شد و چون بسبب مادر کینه قزل ایاغ را
در دل داشت احکام متعدده بنیارالان لشکر ابواجمعی او نوشته و قشون را متفرق ساخته او را متغرق ساخت و او را
تنها گذاشت قزل ایاغ نیز ایاغ امید را از صهبای حصول مرام خالی دیده بعقب لشکر روان گردید کداویچ مامور بتوقف
شد بعد از پنجسال اهالی روس پاول را مقتول و پسرش الکسندر پاولیچ را در سنه یکهزار و دویست و شانزده بر تخت نشانیدند
و او بیست و پنجساله بود و وزرای پدر را تبدیل نمود و اذن پوشیدن لباس الوان بهر کس داد و چند نفر کپیتان را با تدارک
رسانه بسیاحت دریا فرستاد مدارس متعدد بنا نهاده علوم غریبه شایع ساخت و محاربات عظیمه با ناپلیون پادشاه
فرانسه و سایر قرالات پرداخت طایفهٔ یهود را که ذلیل بودند عزیز کرد و بحسن تدبیر سی هزار یهود را بدایرهٔ ملت عیسوی آورد
اریکلی خان والی روی از عالم برتافت و بحکم پادشاه روس گرگین خان ولد او را کداویچ بر مسند والی گری نشانید میانهٔ پسران

اریکلی خان

اریکلی خان نزاع دست داد الکسندر میرزای ولد اکبرش روی نیاز بدرگاه حضرت صاحبقران ضعیف نواز نهاد
و الکسندر پاولیچ پادشاه روس بفکر مداخلت در خاک ایران افتاد یکی از وزرای خود را که نام رنس سیسیانوف و در ایران بسبب
ظرافت اتراک آذربایجان معروف بایشپخدر بود با سپاهی گران از صالدات و سوارهٔ قزاق و توپخانه و قورخانه بصوب
تفلیس روان و کداویچ را احضار کرد گرگین خان خفیف العقل ایشپخدر را راه داد و باب بلائی چنین بدست حماقت بر چهرهٔ
دودمان ولات گرجستان برگشاد و پس از اندک زمانی روی بسفر آخرت نهاد ایشپخدر [illegible] او را با جمیع صغیر
و کبیر والی زادگان و متعلقان خواست که بپطربورغ روانه نماید دره فال از غیرتی که داشت یکنفر از نیارالان روسیه را که
نیارال الازار میگفتند بضرب قمه بدست خویش بکشت بالاخره جمیعا را بزور روانه و این معنی زوال دولت ولات گرجستان را
بهانه شد فاعتبروا یا اولی الابصار طهمورث میرزای ولد گرگین خان از گرجستان فرار و بدرگاه عالم مدار آمده قرار یافت
ایشپخدر مردی متهور و بی باک بود و از فرط تهور مداخلت بخاک ایران را خیال نمود بمحال چاروتله بار با لشکر کشید و خون
بیگناهان را با خاک راه یکسان گردانید پس در شهر رمضان المبارک سنهٔ یکهزار و دویست و هیجده بر سر گنجه تاختن آورد
و جوادخان زیاد اوغلی قاجار این مراتب را بدربار سپهر مدار عرض کرد از قراریکه سابقا ذکر شد قشون آذربایجان
مامور بامداد شدند و سعید خان دامغانی غلام پیشخدمت خاصه بچاپاری روانه نزد خان جواد بالجمله قبل از آنکه قشون
آذربایجان برسد ایشپخدر قلعه را محاصره نمود دست بانداختن توپهای صاعقه فشان گشود جوادخان با آنکه قدرتی
نداشت با قلیل جمعیت خود با سپاه روسیه بنای زد و خورد گذاشت بالاخره شمس الدین لوی نصیب بیک نام که از نوکرهای
نمک بحرام او بود با جمعی از ارامنهٔ گنجه از صف او جدا شده بسپاه روس پیوستند و بسبب این پیوستگی رشتهٔ امید
جوادخان را با اهل قلعه از هم گسستند ایشپخدر حکم بیورش نمود اهالی قلعه مردانگیها کردند و لی سود نبخشید صالدات
روسیه از برجی که مستحفظ نداشت صعود کرده قدم بالا گذاشته کوتاهی سخن در غرهٔ شهر شوال المکرم سنهٔ مزبوره شهر گنجه
مسخر و تا سه ساعت قتلی وافر در آن دیار خلد اثر واقع و جوادخان را شربت شهادت نافع آمد یک پسر او نیز کشته گشت
و خون سایر کشتگان از حساب درگذشت ایشپخدر حصار گنجه را از مسلمانان خالی ساخت و خود با قشون و ارامنهٔ ملعون
بتوقف پرداخت از وقوع این فتح ایشپخدر بغایت مغرور گشته رسل و رسایل باستمالت خوانین قراباغ و ایروان فرستاد

خوانین نیز بدون ملاحظهٔ رفتار آن جماعت با والیان گرجستان و اهمال از قتل جوادخان و اهل گنجه کردند و باجوجهٔ
نرم نرم او را بر سر هوس آوردند ابواب بلائی چنین بر روی ایران و ایرانی باز شد و عقاب رایات پادشاه اسلام را
بجادلهٔ کفرهٔ ظلام نوبت پرواز آمد تاریخ قتل جوادخان از کلک مؤلف تراویده درین صحیفه ثبت گردید لمؤلفه
قتل جوادخان نکونام از ارس ؛ در گنجه گشت واقع و نامی بماند از آن ؛ در راه دین چو عاقبت ای دل شهید گشت ؛
باشد مقام و مسکنش آماده در جنان ؛ میجست سال قتل وی از طبع خاوری ؛ اندیشه گفت وای ز قتل جوادخان ؛
ذکر مراودهٔ محمدخان قاجار حاکم ایروان با روسیهٔ بی ایمان و مأموریت نواب نایب السلطنة العلیه عباس میرزا باستمالت
محمدخان نادان و حرکت رایات ظفر نشان سلطانیه و آن سامان از قراریکه ایراد شد ایشپخدر بعد از فتح قلعهٔ گنجه باستمالت خوانین
آذربایجان پرداخت محمدخان قوانلوی قاجار که در بدایت دولت پایدار با ایالت ولایت ایروان برقرار شد با او بموافقت
در ساخت یعنی جعفرقلیخان دنبلی که نزد روسیه رفته رشتهٔ اطاعت امپراطور را بگردن گرفته بود با کلبعلیخان نخجوانی
او را محرک شدند و چون شیطانی که بقالب انسانی رود در راهش راه زدند شاهنشاه صاحبقران را بعد از اطلاع بر این
داستان عرق حمیت اسلام بحرکت آمد و چنین مرکوز ضمیر انور شد که محمدخان را بنصایح التفات آمیز ملوکانه از فکر
سازش با روسیه بازدارند و چون قلعهٔ ایروان در حقیقت کلید باب مملکت ایران است آنجا را بدست آورده بمحبت برج نظم
برج و باره کار زند بخت حسب الامر الاعلی جناب میرزا محمدشفیع وزیر اعظم مراسلهٔ غضب آمیز بایشپخدر سردار روسیه مرقوم و بدلایل
موجه بعضی مباحثات عاقلانه و برخی مؤاخذات ملوکانه در آن معلوم آورد و مصحوب معتمدی از خود نزد او روان کرد و پس از آن
بجهة انجام کار ایروان و استمالت محمدخان نادان نواب نایب السلطنه عباس میرزا با سپاهی بیکران مأمور مملکت آذربایجان
و جناب میرزا محمدشفیع معزی الیه که از جملهٔ عقلای پر دز کار و حکیم عقل ذوفنون را در دبستان معرفت آموزگار بود در آن سفر
مشیر و مشار و صاحب اختیار کار شاهزادهٔ گردون وقار گردید از امرای نامدار قاجار سلیمان نظام الدوله و مهدیقلیخان و علیخان
قوانلو و رضاقلیخان و مهدیقلیخان دولو و پیرقلیخان شام بیاتی و نجف خان سپانلو و الله ویردی خان خزینه دارلو بالتزام
رکاب نواب شاهزاده نامزد و خارج دار الخلافهٔ طهران محل نزول موکب شاهزادهٔ خورشید مسند شد صاحبقران آنگاه
بجهة تماشای سپاه و نظم قبه و خرگاه و التفات با شاهزادهٔ فلک دستگاه آن معسکر نصرت اثر را بوجود همایون مشرف

وقایت

وقایت قابلیت نواب شاهزاده را بیک ثوب زره پولادی که در دست بدست از جوجی خان بن چنگیزخان مانده بود قرین
انواع عز و شرف فرمود و شاهزادهٔ بهرام انتقام با سپاهی خون آشام در روز دوشنبه بیست و هفتم شهر ذی حجة الحرام سنهٔ
یکهزار و دویست و هیجده از خارج دار الخلافهٔ طهران بصوب مملکت آذربایجان نهضت نمود از امرای آذربایجان و غیره
الکسندر میرزای والی زادهٔ تفلیس و احمدخان مقدم بیگلربیگی مراغه و تبریز و اغورلوخان ولد جوادخان حاکم گنجه و ابوالفتح خان
پسر ابراهیم خان جوانشیر و عباسقلیخان حاکم نخجوان بالتزام اردوی ظفر شکوه توامان و از سران و سرکردگان سپاه
ظفرپناه علیقلیخان شاهسون و نجفقلیخان گروس و محمدخان افشار خمسوی و شاهرخ خان کرمانی با دستجات خویش
باتفاق موکب فیروزی کوکب والا روان آمدند چند روز بجهة اجتماع مواکب و استجمام مراکب در دار السلطنهٔ تبریز آسودند
و شخصی از معتمدین را با ارقام قدر آئین باستمالت و نصیحت محمدخان و سپردن قلعهٔ ایروان روان نمودند شاهنشاه مظفر
پس از روانه داشتن شاهزادهٔ خورشید افسر ایام عاشورا را بجهة تعزیه داری جناب خامس آل عبا علیه التحیة و الثناء در
دار الخلافهٔ طهران اقامت نمود و در اواسط شهر محرم الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و نوزده با جمعی از کندآوران عرصهٔ جدال بعزم
ییلامیش روی سعادت بچمن سلطانیه آورده در اواخر ماه مذکور در آن چمن بهجت ظهور نصب خیام احتشام فرمود و همواره
منتظر اخبار از طرف فرزند مسعود نامدار میبود ع تا چرخ چه حقه بازی آغاز کند ؛ ذکر قتل حاجی خلیل خان سفیر دولت ایران
در بندر بمبئی هندوستان و آمدن ایلچی دولت کمپنی بعذرخواهی آن و سفارت محمدنبی خان در عوض مشارالیه بآن سامان
از قراریکه در وقایع سال قبل ایراد شد حاجی خلیل خان قزوینی ملک التجار باتفاق جنرال ملکم بهادرخان بسفارت مملکت
هندوستان مأمور آمد بعد از ورود به بندر بمبئی کارگذاران فرمانفرمای هند مقدم او را محترم شمرده و کمال عزت و احترام
از و بعمل آورده عمارتی ملوکانه بجهة او و همراهانش خالی کرده در آنجا منزل نمود و نیز بجهة احترام ایلچی معادل دویست نفر
صالدات هنود با چهار نفر کپیتان از اهالی انگریز کشیک او را معین و عزت سفیر مزبور را تعیین این جمع دلیلی مبرهن آمد
روزی هنگام غروب آفتاب که وقت زوال عمر سفیر کامیاب بود چند نفر از نوکرهای او بسبب فراغت و تفنن تفنگی بجهة
طیوری که بر فراز بام و شاخ درختان نشیمن داشتند می انداختند و آن حیوانات بی گناه را هدف تیر بلا می ساختند چون جماعت
هنود مثل طایفهٔ مجوس صید وحوش و طیور بی آزار را که زند بارش میخوانند نوعی از ظلم فاحش بل افحش میدانند و تا ممکن

وارند بقصد حیوانات بی‌آزار تیغی نیز رانند لهذا کسان ایلچی را از تعرض بآن حیوانات مانع و باعتقاد خود این ظلم
فاحش را دافع آمدند بالاخره کار بمشاجره کشید و غوغائی شدید ظاهر گردید حاجی خلیل خان که در غرفهٔ از غرفات
منزل داشت بجهة رفع هنگامه قدم بزیر گذاشت یکی از نوکرهای او چنین گمان کرد که ایلچی بجهة تحریک و تحریض
دعوا بنفسه خود متوجه شده لهذا دست بشمشیر برده روی بسوی کپیتانی که نوبت کشیک او بود آورد کپیتان
مزبور نیز چنین تصور نمود که این حرکت باذن و اجازهٔ سفیر است بنابر آن طبل جنگ نواخت و صالدات نمود را
مأمور بانداختن تفنگ ساخت گلولهٔ از تفنگ هندوی قضا پران گشته بر سینهٔ حاجی خورد و در همان لحظه قالب
تهی کرده برجای برد فرد قضا چون بگردون فرو هشت پر ٭ همه عاقلان کور گردند و کر ٭ حاکم آن شهر چهار نفر
کپیتان مزبور را با دویست نفر صالدات مذکور گرفته در حبس گذاشت و این کیفیت را بفرمانفرمای هندوستان معروض داشت
مارکویس لارد ولزلی وزیر دولت بهیهٔ انگریز که در آن اوقات فرمانفرمای هند بود و مردی عاقل و دانشمند مینمود فی الفور عریضهٔ
ارادتمندانه بدربار شاهنشاه یگانه عرضداشت نموده مستر منستی نام انگریز با لیوز بصره را با جمعی از معارف ولایت انگلتره و هند
بالباسهای نیلی فام که نشانهٔ ماتم و سوگواری است روانهٔ درگاه عرش اشتباه ساخت و بعذرخواهی این مطلب بنوعیکه سزاوار بود
پرداخت سفیر مزبور در چمن سلطانیه باردوی ظفر شکوه مشرف گردید و پس از تشرف بانجمن حضور و گذراندن تحف و پیشکش نامحصور
چنین بعرض رسانید که کاری ناهنگام از دست قضا صدور یافت و سفیر دولت علیه باین طریق در هندوستان روی از عالم بر تافت اکنون
چهار نفر کپیتان با دویست نفر صالدات در زندان خانه منتظر حکم شاهنشاه یگانه میباشند هرگاه فرمایش اعلی صادر شود همه یاد دستهای
بسته بدرگاه عرش اشتباه حاضر آیند شاهنشاه مروت دستور که صدور اینگونه امور را ناشی از تقدیرات ایزد غفور میدانست جوابی رحمت آمیز
ادا فرموده و کپیتانان و صالداتهای مزبور را بیک فرمایش از محبس آزاد نمود محمد نبی خان همشیره زادهٔ حاجی خلیل خان که مردی با ثروت
و مکنت و صاحب کمال معروف بود در ثانی مأمور بسفارت آمده باتفاق مستر منستی مزبور دوا و ضماعی شایسته روانهٔ آن حدود و ثغور
شد در باب امداد دولت بهیهٔ انگریز در دفع روسیهٔ فتنه انگیز از جانب اولیای شوکت با تمیز بسفیر مذکور اشارتی شد که با فرمانفرمای
هندوستان این سخن را گفت و شنید نماید و کنجینهٔ این گفتار ادرک شاید یه بالجمله در روز ورود او به بندر بمبئی معادل دویست هزار جمعیت
باستقبالش پرداختند و او و همراهانش را با عزتی تمام وارد شهر ساختند و در منزل مصفا ماوا یافتند هر روز بطرزی تازه عیشی مهنا

بجهة

بجهة او برپا نمود و مدت پنجاه در آن ولایت بعیش و راحت بسر برده در بستر کامرانی غنود روزی سفیر مزبور را تکلیف بتماشای
جنگ غراب نمودند و محمد نبی خان و همراهانش از ضرر و خسارت بی‌نهایت غافل بودند توپچیان آتش فشان توپهای صاعقه
نشان را بغرابی که در حوالی ساحل لنگر انداخته بود و مبلغ ده هزار تومان قیمت داشت بسته و گلولهای توپ را نیم گرم کرده صواعق
دریاشکاف فرو هشتند و در لحظهٔ غراب مزبوره را با آنچه در آن اندوخته بود سوختند سفیر مزبور از آنجا بولایت بنگاله شتافت و مدت
یکسال نیز در آن دیار از عیش و عشرت و کامرانی کام دل حاصل یافت مبلغ پنجاه هزار تومان در عوض خون حاجی خلیل خان بولدش آقا محمد اسمعیل
داده شد و وجهی نیز معین هرساله در وجه او بنا نهاده چون فیمابین دولتین انگریز و روس در آن اوقات مصالحه بود لهذا در باب مطلب امداد
که ذکر شد فرمانفرمای هندوستان بهیچوجه اقبال ننمود سفیر مزبور بعد از ادای رسوم سفارت بصوب ایران منصرف و در ازای آن
خدمت نمایان بمنصب وزارت نواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس سرافراز گشته در دار العلم شیراز متوقف شد تاریخ قتل
حاجی خلیل خان ایلچی از کلک مؤلف تحریر و در این روزنامچه تسطیر یافت لمؤلفه سفیر ایران در هند شد قتیل جفا ٭
هزار حیف ز فقدان آن سفیر جلیل ٭ ملک بفرقهٔ تجار و معتبر در دهر ٭ وطن بعرصهٔ قزوین و منتخر از ایل ٭
عبث بکشتند او را مخالفان هنود ٭ ز ضرب تیر جفای هنود گشت قتیل ٭ ببین ارادت او را که بسکه دولتخواه ٭
براه خدمت شه کرد جان خویش سبیل ٭ در این مقدمه ناگهان برفت از یاد ٭ خلیل و نیت او قصد قتل اسمعیل ٭
چو یافت خاوری از این مقدمات خبر ٭ بسال کرد رقم آه قتل حاج خلیل ٭ ذکر حرکت نواب نایب السلطنه بصوب ایروان
و مجادلات او با طایفه روسیه لی‌مان و وقایع اتفاقیه در آن عهد و اوان نواب نایب السلطنه بعد از فرستادن معتمدین
چرب زبان باستمالت محمد خان بصوب ایروان چند روزی بجهة آسایش سپاه کینه خواه در دار السلطنهٔ تبریز متوقف و در روز
چهاردهم شهر صفر المظفر موکب ظفر از آنجا حرکت کرده در محال نخجوان از کیفیت دفور استکبار و استنکار محمد خان در اجرای خدمت
واقف شد و مشخص گردید که مشار الیه را دیو جهالت وسوسه کرده و در پشت دیوار مخالفت پناه آورده است و معتمدی نزد ایشپختر
سردار روسیه فرستاده او را در عزیمت ایروان و سپردن قلعه ابواب هوس برخ گشاده است و ایلات حول و حوش ایروان را
بعضی بقلعه آورده و جمعی دیگر را روانهٔ سرحدات قارص و وان و بایزید کرده است نواب نایب السلطنه را غیرت جبلی حرکت نمود
و بلاتأمل برمرکب یلغار سوار گشته بصوب ولایت ایروان نهضت فرمود روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر صفر المظفر در کنار رود خانهٔ زنگی

نیم فرسنگی ایروان نزول اجلال دست داد و بلا تامل سنگرهای متین بجهت آسایش لشکر ظفر قرین در آن سرزمین بنا نهاد
و روز اول ورود اهالی قلعه خیره کی بنا نهادند و بانداختن توپهای آتش فشان ابواب بلا بر چهرهٔ خویش گشادند و توپچیان معسکر
همایون نیز به افکندن گلولهای توپ و خمپارهٔ اژدر دهان قلعگیان را جوابهای باصواب دادند چون ایلات حوالی ایروان از
خیالات لاحاصل محمد خان بمحالات حدود روم متفرق گردیده بودند مهدیقلیخان قاجار دولو با معادل شش هزار سوار جرار بکوچانیدن
آنها مأمور و با ارقام لازمه بعهدهٔ پاشایان دولت عثمانی روانهٔ آن حدود و ثغور شده بعد از وصول مهدیقلیخان پاشایان
روم پاشایان آن مرز و بوم بقدم صداقت پیش آمده ایلات کنگرلو و قاجار را تسلیم کردند و مشارالیه آنها را برداشته و طبل رحلت
کوفته روی باردوی کیوان پوی آوردند ایشپخدر نیز با مساوی بیست هزار صالدات آتشبار و شش هزار سوار جرار و سی عراده
توپ صاعقه بار بسبب دعوت محمد خان ایروانی قاجار بجانب اردوی ظفر شعار ره سپار بود در محال پنبک ناگاه مهدیقلیخان دچار و از دو
طرف نایرهٔ قتال پرشرار آمد مهدیقلیخان جمعی را برانیدن ایلات معین و خود با معادل هفتصد سوار که همراه داشت حایل آن سیل
بنیان کن شد تا بمقاومت در برابر آن خیل بیشمار نیاورده و بهم جا جنگ گریز کرده خود را بمعسکر نواب شاهزاده رسانید و ایلات مزبور
صحیحا سالما وارد گشته هر طایفه در قریه و قلعه که متعلق بایشان بود ساکن گردید سپهسالار روسیه با آن افواج عفریت مانند
همه جا منزل بمنزل رانده روز چهارشنبه هجدهم شهر ربیع الاول در حوالی اوچ کلیسا سه فرسنگی ایروان نزول نمود جمعی از روسیه
در همان روز حصار اوچ کلیسا را خالی تصور کرده رو بدخول قلعه آوردند قلیلی از جزایرچیان سپاه ظفر پناه که بمحافظت آنجا مأمور
بودند ساکت نشسته و تفنگها بر سر دست در آورده روسیان را که بنزدیک قلعه رسیدند بیکبار هدف تیر بلا گردانیدند برخی بیروح
گشته بعضی دیگر مجروح خود را بمعسکر ایشپخدر رسانیدند قراولان اردوی شاهزاده در غروب همان روز این خبر را داده نواب
نایب السلطنه علیقلی خان شاهسون را که مردی تجربه کرده و کار آزموده بود در همان شب با جمعی از سوار باوچ کلیسا فرستاده مقرر
فرمود که از کار خصم کینه خواه آگاه و او را از فکر شبیخون انداخته تا طلوع صبح لوای محاربت افراخته باشد نواب اشرف در صبح پنجشنبه
نوزدهم شهر مزبور محافظت اردو و سنگر را بعهدهٔ جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم و احمد خان مقدم مقرر و با افواج قاهره و توپخانهٔ
شاهره روی سعادت بمقابلهٔ روسیهٔ بد اختر آورده در حوالی قلعهٔ اوچ کلیسا مقابلهٔ آن دو دریای بلا روداد ایشپخدر بنای سپاه با نظام
خویش را بر سه قلعه نهاد و توپهای صاعقه فشان را در میان سه قلعه پیادگان آتش فشان قسمت نموده خود در وسط قلاع آتشین

مانند

مانند شیطان لعین که فطرتش از نار نیران است بر اقامت برکشود حسب الامر نواب شاهزادهٔ آزاده سلیمان خان قوانلو
و مهدیقلی خان دولو بنگاهداری میمنه و میسرهٔ نامجو و ضبط جناحین را پیر قلیخان شام بیاتی و علیخان قوانلو کینه خواه و رزمجو
آمدند در ساقه و کمینگاه علیقلی خان شاهسون و نجفقلی خان کروس با دستجات خویش در کمین کین ایستادند و شاهزادهٔ
فیروزی لوا در یسار لشکر ظفر اثر مادر پای طوق بزرگ که از اعلام ظفر فرجام شاهنشاه توانا است مأوا کرده سایر امرای قاجار
و شریف پاشای وزیر آخسقه و الکسندر میرزای والی زادهٔ گرجستان در رکاب ظفر انتساب دیده بر فرمایش گشادند نخست
خیل روسیه بافکندن گلولهای آتشین توپ مبادرت ورزیدند و از طرف قرین الشرف لشکر فیروزی اثر جوابهای کافی
شنیدند سیلاب بلا بالا گرفت و یغماگر اجل از کشور ابدان کالای جان بیغما برد فضای گنبد آبنوسی از دود پی در پی توپهای
رومی و روسی تیره شده گنداور آن سپاه ظفر پناه یورش به آن خیل روسیاه را خیره ناگاه از وسط تیپهای همایون سوارهٔ
شاهسون و خواجه وند و عبدالملکی جدا شده چون شیران خشمگین بیکی از قلعه جات سه گانهٔ آن قوم بیدین تاختند و از شرر افشانی
توپهای روسی که از هر سه قلعه بجانب ایشان می انداختند ممنوع نگشته قلعه را که در نظر داشتند چون بنات النعش متفرق
ساختند چون اول دعوائی بود که لشکر اسلام را با آن کفرهٔ ظلام دست داده ایشان را اطلاعی از وضع مجادلهٔ با روسیه
نبود متفرق همان یک قلعه مطمئن گشته دست بغارت خیمه و خرگاه گشودند و از کار قضا غافل بودند روس فراوان و اسیر
بی پایان در همان رزمگاه از نظر مبارک نواب شاهزاده گذرانیدند و بانعام و نوازش بیکران رسیدند که بیکبار ایشپخدر ملعون
آن دو قلعهٔ دیگر را حکم یورش داده و عقده از جگر توپ صف شکن گشاده و کار دیگرگون شد و عنان حوصله از تصرف
سپاه کینه خواه بیرون از هنگام ظهر تا وقت غروب نایرهٔ جدال افروخته بود و خرمن جانها از آتش افشانی توپ و تفنگ
صاعقه بار سوخته نواب نایب السلطنه قشون دیگرگون را لاعلاج حکم بمراجعت فرمود و ایشپخدر نیز با قوم فتنه انگیز در سنگر
خویش رفته اقامت نمود کوتاهی سخن تا سه روز متوالی ابواب مجادله فیمابین مفتوح و ابدان مجاهدین اسلام از زخمهای کاری
آن قوم ظلام مجروح بود و شاهد فتحی بهیچ جهت رخ ننمود چون ایشپخدر خود را در مرحلهٔ شجاعت سردفتر دلیران روزگار میدانست
و با امپراطور روس در این سفر خط تسخیر قلعهٔ ایروان را داده نکول از قول خود نمی توانست لهذا بمحاصرهٔ قلعهٔ مزبوره عازم شد
و از باطن اسلام و طالع شاهنشاه با احتشام این معنی وحشت محمد خان حاکم ایروان را از جماعت روسیه لازم گردید

ع عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد ذکر وحشت محمد خان از طایفهٔ روس و توسل او بدولت ابد مانوس و جسارت ایشپخدر

بمحاصرهٔ قلعهٔ ایروان و مجادلهٔ او با نواب ولیعهد دوران

محمد خان بیگلربیکی ایروان در باطن از خیال عزیمت ایشپخدر بتسخیر قلعهٔ آنجا و از معاهداتی که با او کرده بود دقایق ندامت را همراه آمد چاره بجز توسل و انقیاد بذیل حمایت دولت خداداد ندید لهذا معتمدی چند بخدمت سرکار شاهزاده فرستاده مستدعی زحمت قدوم جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم گردید که از تعهدات آن وزیر عدیم النظیر مطمئن گشته و خدمت درگاه آسمان جاه را با قدم صداقت پیش آمده از حمایت جماعت روسیه کشته باشد در ابتدا میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار را که در آن سفر از همراهان جناب میرزا بود بقلعه فرستادند که هر گاه واقعاً محمد خان از رفتن جناب وزارت پناه استمال خواهد شد و در آمدن مضایقه نخواهد کرد خبری خاطر جمعانه آورده جناب وزیر مأمور شود مشار الیه نوشته با مهر از محمد خان آورده جناب معزی الیه بجانب قلعه عزیمت کرد محمد خان و اعوانش هر یک از توجه باطنی خاطر خطیر شاهنشاه صاحبقران و شاهزادهٔ عالمیان مطمئن گشته از پیمان بار روسیهٔ بی ایمان گذشتند محمد خان معتمدین روسیه را که بجهة مصلحتی در نزد خود متوقف داشت علی رؤس الاشهاد جواب شافی داده همت بر انجام خدمات دیوان گماشت بعد از مراجعت جناب آصف مرتبت حسینعلی خان ولد اکبر خود را با جمعی از رؤسا و معارف ایروان و پیشکشی فراوان باردوی کیوان نشان فرستاد و بامید حمایت اولیای دولت خداداد زبان ضراعت بر گشاد بشکرانهٔ تجاوز محمد خان از توسل بسپاه کفر و بی ایمان در اندرون قلعه و اردوی ظفر ارکان کوسهای بشارت نواخته شد و توپهای مسرت انداخته نواب نایب السلطنه از محل سنگر کوچ کرده در چمن قرخ بلاغ نزول فرمود و چند روز در آن مکان دلفروز بجهة استحکام مراکب سپاه فیروز اقامت نمود ایشپخدر بدگوهر را انقیاد محمد خان بدولت ابد بنیان بیشتر موجب التهاب آتش عدوان گردید و کشتی ثبات خویش را غرقهٔ دریای زحمت و تعب دید بنا را بخدعه و تزویر گذاشت و صبح روز پنجشنبه ششم شهر ربیع الثانی با جمعیت و توپخانه که داشت علی الغفله روی زشت باردوی والا گذاشت از سوء اتفاقات دواب اهل اردو در چمنهای دور و نزدیک فارغ از اندیشهٔ ترک و تاجیک تعلیف را گسسته عنان بودند و اهالی اردو نیز هر یک در خیمهای خویش غافل از تزویر بیگانه و خویش تدارک کاری مینمودند که ناگاه از میان دره که فصل مشترک فیما بین معسکر همایون و لشکرگاه روسیه نکبت نمون بود سواد فوج روی جلوه نمود نواب شاهزاده که تکیه بنیروی بخت بلند شهریاری

داشت

داشت بر سمند صرصر تک سوار و همت بر نظم اوضاع لشکر ظفر اثر گماشت هنوز جمعیتی درست منعقد نشده بود که ایشپخدر خیره سر در رسید و نایرهٔ حرب از طرفین شعله ور گردید ایشپخدر بحکمهای عملی توپخانهٔ خویش را از کوهی که در پهلوی آن دره ژرف بود بالا برده خیل سواره و پیادهٔ لشکر همایون را که در کنار دره مهیای جدال بودند هدف گلولهای پیاپی در پی توپهای صاعقه فشان کرد پای ثبات دلیران دشمن شکن از پیش بدر شد و فرق آن جمع پریشان متفرق بهر بوم و بر جمعی از جماعت قزاق و شمس الدینلو که از محال گرجستانات فرار و در اردوی ظفر کردار در ظل حمایت دولت پایدار قرار و استقرار داشتند درین حالت فرصت غنیمت شمرده بنا را بغارت اسباب اهل اردو گذاشتند و آحاد لشکر در فکر اسباب خویش افتاده روی از رزمگاه بر گاشتند و هر یک نیز بقدر قوه از مال یکدیگر بهره ها گرفته از سامان خویش گذشتند نواب نایب السلطنه چون شیر غضبناک با چهرهٔ افروخته چون آتش تابناک بر فراز خنگ چالاک نیزهٔ خطی رشک سنان سماک در دست سر و پهلوی جمعی از جنود مسعود را از ضرب نیزه شکست و خست بالاخره فایده پذیر نگشته احدی باو نپیوست ایشپخدر چون توسن ایام را رام و بادهٔ حصول مرام را در جام دید بخیال محاصرهٔ ایروان با افواج خویش وارد مسجد جامع شهر که نزدیک قلعه بود گردید آن روز در میان قلعگیان و او سفیران مهرهای آتشین توپ تنین قرین آمد و شد کرد و در آن شب سنگرهای متین بسته مجدداً روی باستمالت محمد خان آورد نواب شاهزاده با جمعی که همراه داشت بمحال صدرک که دو فرسخی ایروان است روی گذاشت جمعی از سران عسکر و آحاد لشکر در موقف مواخذت حاضر آمدند و سایرین از روی عبرت بر ایشان ناظر قشون متفرقه از هر طرف رسیده و سرعان سریع السیر بجهة اعلان این خبر بحضرت شاهنشاه دادگر بصوب چمن سلطانیه پی سپر گردید ع از طبیبان نتوان داشت مرض را پنهان ذکر حرکت موکب اعلی از چمن سلطانیه و جهادت

عرض راه و شبیخون بردن بمعسکر روسیه زن سیاه و تلافی آن قوم حال تباه و مراجعت بدون مرام و دلخواه

قبل از رسیدن خبر شکست شاهزادهٔ زبردست شاهنشاه هر بلند و پست بحکم الهامات غیبی از چمن سلطانیه حرکت فرمود و در دار السلطنهٔ تبریز از ورود اسمعیل بیک بیات معتمد نواب شاهزاده این خبر ملالت اثر نقاب از چهره بر گشود نخست اسمعیل خان دامغانی غلام پیشخدمت را با جمعی از سپاه جرار به منقلای موکب ظفر شعار مأمور و پس از چند روز با سپاهی نامحصور از آنجا حرکت و کنار رود ارس مضرب خیام ظفر آیت شد چون عبور آن همه لشکر از آن رود پهناور بجهة دهقانین هم

نیز ممکن نبود و جرأت ایشان را اقدامی از شاهنشاه مظفر لازم مینمود بنابر آن علی الصباح چون خورشید فروزان
بر صدر زین سپهر عنان برنشست و عبور از آن رود پهناور را کمر همت بربست سپاه ظفر پناه چون چنین همتی از آن
شاهنشاه آگاه دیدند یکی توسن توانا در آب رانده از طالع همایون بدون آسیب گذشتند احمال و اثقال شاه و سپاه
نیز بی زحمتی بآن طرف رود وارد گشتند بالجمله در محال نخجوان چند نیزه سر از جماعت روس منحوس بداختر از نظر خسرو
بحر و بر گذشت و این فقره در بدایت عزیمت میمنت بفال گشت تبیین این مقال آنکه بعد از ورود اسمعیل خان دامغانی
بلا فاصله برحسب امر نواب شاهزاده باتفاق مهدیقلی خان دولوی قاجار بحوالی اردوی روسیه نابکار تاختند و جمعی را
که در چمنهای دور و نزدیک ایروان با اسباب حرب مشغول بچرانیدن دواب بودند گرفتار کمند اسار ساختند بعضی که
در هنگام گیرودار مقتول شدند رؤس ایشان را بحضرت اعلی فرستادند و اسرا و دواب را رانده باردوی نواب شاهزاده
روی نهادند از منزل نخجوان لوای فلک سا حرکت و روز جمعه نوزدهم شهر ربیع الثانی محل کرنی چای یکفرسخی ایروان مضرب
رایت ظفر علامت شد چون موافق تجربه بعمل آمده دعوای روبرو با آن طایفه فتنه جو باوجود سپاه بی نظام صرفه نداشت
لهذا صاحبقران معظم در همان شب شبیخون بنا گذاشت سنگرها بسته شد و لشکر ظفر اثر برحسب امر داور شهامت سیر
در کمین آن قوم بداختر نشسته چون ایشپخدر ملعون در محاصره قلعه ایروان هفت سنگر متین ترتیب داده و خود در جامع
شهر بند بار اقامت نهاده بود بنابر آن فوج فوج از دستجات سواره و پیاده بیورش هر سنگر معین و آماده کردند و قرار
براین شد که هر فوجی تدارک کار شبیخون را دیده قبل از طلوع صبح صادق هنگامیکه از اردوی کیوان شکوه توپ البرز کوب
بلند آوا شود بیکبار بر سنگرهای روسی تاختن آرند و جهت بر فتح سنگر و تدمیر آن قوم بداختر کار زنند در موعد مقرر که آوای
توپ را شنیدند بیکدفعه افواج قاهره توکل بر خالق جزو کل کرده و توسل بطالع شاهنشاه با توکل جسته از اطراف بر سنگر روسیه
ریختند و کار از بیکار توپ و تفنگ گذشت اسلام و کفر چون نور و ظلمت باهم آمیختند روسیان بی ایمان که مخمور از شراب
و از آن بلای ناگهان بی خبر و در خواب بودند سراسیمه از جای برخاستند و بعد دقیقه و سر نیزه و سایر آلات حرب با قشون
ظفر نمون دست و گریبان گشتند هنگامه ها آراستند صاحبقران مظفر خود بر سر تلی بلند با جمعی از میران و امیران و غلامان جلادت
توامان در حوالی رزمگاه ایستاده و دیده بر جان فشانی و جانستانی سپاه کینه خواه گشاده بود از نوای هایهای دلاوران و صدای

هزاهز

هزاهز کندآوران گفتی آفتاب از مغرب تابان و شور روز قیامت نمایان است پیکرهای دد آن روس از ضرب دشنه
و خنجر یلان دلاور بر خاک افتاد و ایشپخدر بداختر امداد جنود نامسعود خویش را با توپخانه بی مر بسمت سنگرهای دیگر روی
نهاد تا هنگامیکه آفتاب عالمتاب طالع شد خنجر رکان قاجار و پیادگان سپاه جرار عروق و مفاصل اجساد آن قوم نابکار را
قاطع آمد از فرط صدمات پی در پی که از لشکر کینه دیدند جمیع سنگرها را خالی کرده روانه دیار ادبار گردیدند و سپاه کینه خواه
معادل یکهزار نیزه سر از آن گروه بداختر از نظر شاهنشاه جلالت سیر گذرانیدند غارت قبه و خرگاه و یغمای اسباب و اساس
آن قوم روسیاه را خداوند توانا داناست و محاسب وهم از حساب آن در زاویه عجز مشغول انزوا ایشپخدر بدگهر را چنان
بخاطر رسید که تدبیری اندیشیده لشکر ظفر اثر را که در سنگرها مشغول یغما و غارت بودند بیرون و در ثانی از سپاه کینه خواه
خویش شبیخون سازد توپهای صاعقه نشان را بر سر تلی که مشرف بر سنگرهای او بود کشید و بر لشکر قیامت اثر صاعقه فشان
گردید لشکر قیامت اثر چون خویش را غرقه آن دریای سوزان دیدند از بقیه غنیمت گذشته باردوی اعلی برگردیدند ایشپخدر
بلا فاصله با آن دیوان بی سلسله وارد سنگر و شاهنشاه مظفر نیز باردوی همایون خرامید بالجمله ایشپخدر عنان صبر و شکیبائی
از دست داده بفکر انتقام افتاد و جعفر قلیخان دنبلی نمک بحرام را با یکنفر از نیارالان با احترام و ده هزار پیاده و سواره و بیست
عراده توپ دوزخ شراره در شب دوشنبه بیست و نهم شهر ربیع الثانی بشبیخون اردوی حضرت صاحبقرانی معین نمود
و حسن خان قاجار قزوینی قوللر آقاسی که در آن شب قراول بود از عزیمت روسیه آگاه و سواری بتعجیل فرستاده و در حضرت
خلافت مهر از گنجینه این راز سربسته بر گشود شاهنشاه آگاه که در مهمات عظیمه اش تدبیر موافق تقدیر است تدبیری ملوکانه
اندیشید و آن قوم جاهل را از آن تدبیر کامل بدام کشید لشکر ظفر اثر را از سواره و پیاده بخروج از سنگر فرمان داده قبه
و خرگاه اساس سلطنت را با اوضاع امراء و سپاهی بر جای گذاشته و توپهای تندر فغان را نیز پر کرده و بیرون کشیده
در دامان کوهی که مشرف بر سنگر بود با آن سپاه آراسته چون کوه پابرجای بایستاد مکنون خاطر انورش این بود که افواج
روسیه غافل از حقیقت کار در آن شب تار در سنگرها بریزند و سپاه ظفر پناه از دامان کوهسار بانداختن توپ صاعقه شرار
و تفنگ آتشبار خون ایشان را با خاک راه بیامیزند از اتفاقات روسیه نکبت آیت در آن شب بیحور شاهراه اردوی ظفر کنجور را
گم کرده وقتی رسیدند که از طلوع طلیعه مهر انور هوا روشن بود و جلوه اختر کاویانی مانند مهر آسمانی از دامان کوهسار فروزان

ومبرمن وسنکرها را کلاً از سپاه نصرت همراه خالی دیدند و از اقدام باین جسارت پشیمان کردیدند مانند جنود شیطانی
که بر کنبد آسمانی عزم صعود نماید روی بخیل سپاه حضرت صاحبقرانی کرده از آن کوه کردون شکوه عازم صعود شدند قدری
راه که طی شد کرما و تشنگی برایشان دست داده و زمانی حیران ایستاده چون بخت خود بر کردیدند و سپاه فرخنده پی جسام کی
چون شیران خشمناک بر اثر آن قوم بی باک تاختند و آن روباهان مزوّر را پی در پی ع کرفتند و بستند و اند اختند اینسپختر
تیره روز بعد از این دو صدمهٔ عافیت سوز که از طالع خسروانی از سپاه ایرانی دید دیگر پای جسارت از سنکر بیرون ننهاد و پیرامون
کار پیکار نکردید ع چنین کنند بزرکان چو کرد باید کار **ذکر انسداد معابر و قطع آذوقه از روسیه و کرفتاری جمعی از ایشان و فرار اینسپختر و آمدن محمدخان حاکم ایروان و رجعت بطهران** اینسپختر در خارج شهر بند ایروان نشست و همت بر محاصرهٔ
قلعه بست بفکر آذوقهٔ سپاه خویش افتاد و از هر طرف جمعی بجهت آوردن آذوقه بولایت تفلیس فرستاد سه معبر بود که اینسپختر
بجهت آوردن آذوقه معین نمود یکی معبر قرخ بلاغ که علیخان قوانلوی قاجار و محمدخان خساوی افشار بمحافظت آنجا مامور
و دیگری معبر اوچ کلیسا که رضاقلیخان دولوی قاجار با جمعی از پیاده و سوار بمحارست آن راه معین بود و دیگری محال پنبک ایروان
که پیرقلیخان شام بیاتی در توقف آن حدود دریای دامن آمد اینسپختر جمعی از نوادر زادکان معروف جماعت کرج را که در پردلی
موصوف بودند از معبر قرخ بلاغ بجهت رسانیدن غلات و اسباب دیگر در شب هنگام روان ساخت ایشان در آن شب تار
بحارسین قرخ بلاغ دچار در میانه هنگامه کیرودار کرم کشته الحق باد پار پیاده و مردانکیها کردند ولی بالاخره از فرّ طالع همایون خسروی
برخی قتیل و جمعی از معارف ایشان بدست سوار خساوی اسیر و دستکیر کردیده روی باردوی کیوان پوی آوردند و در اندک زمانی
از فرط اصالت و نجابت در دربار دولت بسبب حسن خدمت ترقیات کردند عرصهٔ اردوی خسرو لشکرشکن از چهر آتشناک آن
پری رویان کرج وارمن رشک وادی ایمن کردید و شهریار عالیمقدار جمعی از معارف ایشان را بجهت خدمت انجمن حضور همایون برکزید
و بقیه را بسران و میران لشکر بخشید جمعی از صالدات روسیه حفظ محال پنبک که در آنجا بسبب رسانیدن آذوقه باردوی اینسپختر
توقف داشتند چون قدری علوفه از تفلیس رسیده و از دستبرد پیرقلیخان و سپاه ظفر عنان ترسیده بودند لهذا باینسپختر اعلام
نمودند و طلب امداد بجهت رسانیدن سیورسات زبان کشودند اینسپختر جمعی از پیادکان شهور بصالدات یکیر را که عبارت از جوانان
بلند بالای توانا است با چند عراده توپ بسرکردکی یکنفر نایور که لفظ نون روس یعنی یوزباشی است بامداد ایشان و آوردن آذوقه

روان نمود شاهنشاه ظفر همراه از این معنی آکاه و علیقلیخان شاهسون را نیز بامداد پیرقلیخان مزبور مامور فرمود و مشارالیه از عرض
راه سواری را بشتاب روان و پیرقلیخان را از عزیمت روسیه آکاه نمود بالجمله هنکامیکه صالدات مزبور بحوالی پنبک رسیدند
پیرقلیخان با سوار و از دامان کوه و علیقلیخان در ساحت دشت پس و پیش ایشان را کرفتند و حمله ور کردیدند و پس از اندک زد
و خوردی جمیع آن جماعت را با اسباب توپخانه اسیر و دستکیر کرده باردوی کیوان پوی رسانیدند از رؤس منحوس سران روس
در پیشگاه سراپردهٔ فلک مانوس تلها افراشته و آن کرفتاران را بجهت سرور خاطر اسلامیان بممالک خراسان و عراق و فارس
روان ساختند از آنجمله پنجاه نفر از آن طایفه را که بزرک ایشان معروف به ارس خان بود معتمدی بدار العلم شیراز آورده موجب
مسرت بینندکان کردید این ارس خان را بالاخره سعادت دستکیر کشته مسلمان شد بالجمله اینسپختر بد عاقبت که کوهر
بخت را تیره و شیران لشکر ظفر اثر را در اتلاف خویش باسراف خیره دید عدم آذوقه نیز در اردوی او بمرتبهٔ اعلی رسید و صالدات او
بسبب تنکی آذوقه برک و پوست درخت میخائیدند لهذا دیکر تاب درنک نیاورده در اوایل شهر جمادی الثانیه شب هنکام علی الغفله
از دور ایروان کوچ کرده و خاک برفرق عار و ننک بجهت رواتهٔ تفلیس کردید در وقت بامداد این خبر بسامع علیه رسید و
محمدحسین خان قوانلوی قاجار سرکشیکچی باشی که بعلت سطبری لب معروف بد وداغ بود و جمعی از سواران جرار بعقب او تاخت
و تا محال اوران ایروان رفته هر که را دید از لباس هستی عریان ساخت از قرار تحقیق در آن سفر خیریت اثر معادل چهار هزار نفر
از روسیه بداختر قتیل و اسیر لشکر انجم حشر آمد شمار شهادت یافتکان سپاه اسلام در جمیع این جدالها تحقیقاً بکهزار نفر
میرسید و بجهت هر یک از باز ماندکان ایشان جیره و جامه معین کردید بالجمله بعد از فرار اینسپختر محمدخان ایروانی و کلبعلی خان
نخجوانی که در قلعه نزد او بود به آستان مروت بنیان رو آوردند و از خلاصی خویش و اهالی آن قلعه شکرها کردند محمدخان مورد نوازش
فراوان کردیده باز به ایالت ایروان سرافراز کشت و پسرش نیز که در اردوی همایون بود اذن رخصت یافته باتفاق پدر بقلعه
برکشت ابوالفتح خان جوانشیر بنظم قراباغ شتافت و الکسندر میرزای والی کرجستان بتوقف محال نخجوان رخصت
یافت چون اسمعیل خان قاجار شام بیاتی در سال قبل باستدعای اهل خوی در آنجا حاکم و محمدعلیخان برادر مهترش نیز
بسرداری مملکت آذربایجان در توقف خوی محسود اعالی و اعاظم بودند لهذا در این اوقات نیز از امضای حکم سابقه بر مراتب عزت
و اقتدار افزودند از اینکه موسم خریف در رسید و هوا را دم سردی شعار کردید صاحبقران نامدار نظم هر ولایت را بعهدهٔ یکی

ازا هالی معین وعازم تختگاه مینو ون شد درروز دوشنبه هفدهم شهر رجب المرجب سنه یکهزار و دویست و نوزده
با موکبی مشحون بنصرت وظفر وارد مقر خلافت جاوید سیر گردید **لمؤلفه** شد ملک ری جان در تنش کاینک شه از راه آمده
خاکش ز نعل توسنش بر تارک ماه آمده • خاکی که رفته بر سما گردی بود از جیش شاه • یا چرخ بهر پیشوا خود بر سر راه آمده
تا تیغش آتش خو شده کار عدو یکرو شده • با فتح همزانو شده با بخت همراه آمده • تا دیده گردون رزم او مانده خجل از عزم او
کوه گران با حزم او بی وزن چون کاه آمده • بس در کمند آن جم نشان بسته سر گردنکشان • با آن بلندی کهکشان بسیار کوتاه آمده
با صولت رستم شده جایش چو بر ادهم شده • با همت حاتم شده چون بر سر گاه آمده • صمصام کین را آخته بر قلب روسی تاخته
کار عدو را ساخته اینک بخرگاه آمده • انداخت بخت یاورش جان عدو در ششدرش • در زهره هفت اخترش بسیار دلخواه آمده
کوس از پی شادی دگر سر کرد افغان از جگر • کز روس با فتح و ظفر فتحعلی شاه آمده • شاهی که از تیغ یمان اقلیم گیر آمد همی
وز یاری بخت جوان خصمش حقیر آمد همی •

ذکر ورود فرستادگان امیر ناصر الدین توره اوزبک شاهزاده ماوراء النهر

امیر ناصر الدین توره امیر حیدر پادشاه ماوراء النهر را برادر کهتر است و پسر امیر معصوم ملقب به بیکی جان معروف بولی النعم
ابن دانیال اتالیق بن حکیم اتالیق است که اجداد ایشان در حضرت چنگیز خان رتبه اتابیکی داشته اند و باین سبب
لقب خود را اتالیق گذاشته اند توره در لغت جغتای بمعنی قانون و قاعده و یاسا نامه چنگیز خانی را نیز گویند
ولی اکنون باصطلاح اوزبکیه عبارت از شاهزاده است اصل ایشان از طایفه اوزبک و عموم این طایفه منسوب
به اوزبک خان نبیره جوجی خان بن چنگیز خان اند در وقتیکه محمد خان شیبانی معروف بشیبک خان از دشت قبچاق
آمده در ماوراء النهر حکمران و دار الارشاد بخارا محل ایالت آن خان ذیشان شد طوایف اوزبک را نیز از دشت قبچاق
آورده در آنجا ساکن گردانید از قراریکه در تواریخ مذکور است فیما بین سلسله شیبک خان با سلسله جلیله پادشاهان صفوی
انار الله برهانهم همواره اوقات نزاع و جدال بوده تا در زمان دارائی نادر شاه افشار ابو الفیض شاه که هم از آن سلسله است
بحکم پادشاه مزبور در آن ملک فرمان روائی مینموده است رحیم خان اتالیق ولد حکیم اتالیق که دختر زاده ابو الفیض شاه بود
با ده هزار از جماعت اوزبکیه همواره در رکاب نادر شاه افشار خدمت مینمود بعد از قتل آن سلطان قهار با جمعیت خود خاطر بر عزیمت
بخارا گماشت و بنا را بکفران نعمت گذاشت و ابو الفیض شاه و ولی نعمت را از میان برداشت بعد از سپری شدن ایام دولتش

نوبت

نوبت حکمرانی بدانیال اتالیق برادر او رسید و او برتق احوال رعایا مایل گردید و در اندک زمانی تخت را بتخته بدل گردانید
میر معصوم نام مکنی بشاه مراد ملقب به بیکی جان معروف بولی النعم ولد او بر جای پدر نشست و همت بر رواج مذهب حنفی بست
بسبب وفور غرور خود را خلیفه خوانده لشکر بمرو برد و باضمحلال طوایف شیعه راند بارها بتسخیر مرو شاهیجان برافراخت تا رفته رفته
آن ولایت را مسخر ساخت بیرامعلیخان قاجار عز الدینلو که اجدادش از عهد شاه عباس ماضی صفوی تا اوایل دولت سلطان شهید
اکثر اوقات در آن سرحد حاکم و نافذ الفرمان بودند در حومه میدان شربت شهادت چشید و بیکی جان اولاد او را با عموم اهالی مرو
از آنجا کوچانید و در بخارا و سایر ولایات ماوراء النهر ساکن گردانید بند مرو را خراب کرد و آن ولایت را نمونه سراب ساخت و پسر
کهتر خود امیر ناصر الدین توره را از حکومت و اختیار آن ولایت بنواخت و خود پس از چندی براه دیار آخرت پرداخت جناب
حاجی محمد حسین خان ولد بیرامعلیخان از بخارا فرار و بدربار معدلت مدار صاحبقران نامدار شتافت و بسبب وفور کمالات نفسانی
و روحانی اعتباری تمام یافت مخاطب بار شد و سر خیل امرای نامدار امیر حیدر توره که بعد از فوت پدر حکمران شد متعلقان حاجی
محمد حسین خان مزبور را از برادران و پسران و بنی اعمام وغیره یکروز در میدان بخارا سیاست کرد و متعلقات او را باعیان آن ولایت
چون اسرای روم و فرنگ قسمت نمود شدت عمل و سفک دماء بی محل باعث نفرت اهالی آن سامان از امیر حیدر توره گردید استیلای
خود را با وجود برادر کهتر در ولایت مرو ممکن ندید بنابر آن معتمدی چند فرستاد و امیر ناصر الدین توره را بصوب بخارا دعوت
کرد منظورش این بود که او را از میان بردارد پس از آن همت بر استیلا گمارد جناب امیر ناصر الدین از قراین خارج و داخل این معنی را
استدراک کرد و فرستادگان او را جواب خشنا داده روی توسل باولیای دولت جاوید علت آورد و جمعی از روسای طایفه اوزبکیه را
با چند سر اسب و عریضه ارادتمندانه بدرگاه صاحبقران یگانه گسیل ساخت و طلب امداد از دولت خداداد پرداخت بنواب محمد ولی میرزا
والی مملکت خراسان احکام قضا نشان شرف صدور یافت که چون جناب امیر ناصر الدین توره نواب همایون ما را بمنزله فرزند است
آن فرزند ارجمند را برادری بباید رعایت جانب و را در هر حال منظور دارد و هرگاه امیر حیدر توره همت بر دفع او و استخلاص
مرو گمارد آن فرزند لشکرها بامداد او تعیین و نگاهداری و را بر ذمت خویش واجب شمارد و فرمان عنایت نشان نیز در جواب
عریضه او صادر و فرق مباهاتش باعطای اکلیلی مکلل قرین اکلیل سپهر ذو المفاخر شد فرستادگانش نیز مورد عنایت و التفات
فراوان گشته اذن مراجعت حاصل و خاطر او را مایه سروری کامل شد بقیه داستان و شرفیابی او بسامان دولت ابد مکان ان شاء الله تعالی

در محل خود ذکر خواهد شد **ذکر بروز مخالفت محمد خان نهی علیجائی افغان در سرحدات کرمان و سیستان و تعیین نوروز خان قاجار بدفع آن** محمد خان ولد اعظم خان علیجائی افغان است و این جماعت همواره بسبب مخالفت با طایفهٔ درانی در بدر و بی سامان پدر اعظم خان در اواخر دولت احمد شاه ابدالی از دار القرار قندهار فرار و نزد کریم خان زند رفته بحکومت محال سیستان و توقف در قلعهٔ زماشیر برقرار شد بمرور ایام قلاع محکمه در آن دیار ساخت و رایت خودسری برافراخت در بدایت این سال فرخنده مآل از قراریکه اظهار شد اعتضاد الدوله ابراهیم خان عمزاده با ایالت ولایت کرمان روانهٔ آن سامان آمد و محمد خان اضطراراً بخاکبوسی درگاه همایون گرایان شد بعد از صدور و امضای فرمان حکومت سیستان و اعطای خلعت و نوازش فراوان باز بآن سامان شتافت و بسبب اقتضای فطرت پلیدی از سامان خدمت برتافت جمعیتی فراهم آورده بر سر قلعهٔ بم آمد و اسمعیل خان عرب عامری حاکم جندق بر حسب صوابدید ابراهیم خان مأمور بمحافظت آن حدود ارم توام شد از سوء اتفاقات قحط و غلائی غریب در ولایت کرمان و آن حوالی بهم رسید و از محال فارس و عراق بحکم خسرو آفاق غلات فراوان بآن ولایت حمل و نقل گردید تعیین لشکر با آن همه قحط میسر و دفع محمد خان بدسیر مقتضی تدابیر ملکداری نبود بعد از رفع بلیهٔ غلا تعیین سپاه اقتضا نمود نوروز خان عز الدینلوی قاجار که امیری شجاعت آثار و دربار اعلی را حاجب بزرگ و میر بار که عبارت از ایشیک آقاسی باشی است بود با جمعیتی که دفع محمد خان کفران نشان را کفایت مینمود در عشر اول شهر شوال المکرم سنهٔ یکهزار و دویست و نوزده بآن سامان روان گردید بقیهٔ داستان نوروز خان و دفع فتنهٔ محمد خان نادان در وقایع سنهٔ آتیه انشاءالله تعالی رقمزد کلک درر افشان خواهد شد ع بدیرا که داستان دگر برزبان ماست • **بهاریهٔ سال فرخنده مآل اودئیل ترکی مطابق با سنهٔ یکهزار و دویست و نوزده هجری و عزیمت موکب مظفر بجانب مملکت باختر و اعلام بعضی احکام و خبر** دارای هنگامه آرای ترک سپهر اخضر اعنی مهر انور برفع سند روی چران کواکب این بلند منظر چهل دقیقه از روز پنجشنبه نوزدهم شهر ذی الحجة الحرام گذشته از دار الخلافهٔ حوت بتخت طاوس حمل جلوه گر شد و بحکم او چاکران سحاب نیسان که والیان ولایت گلستانند بر تخت توپهای صاعقه فشان تندر فرمانبر و نوروز فیروز افغان هزار دستان زالبستان گلستان را بلند آوا ساخت و نوگل سوری که نایب سلطان بهار است بر دفع جماعت بنی اصفر ریاحین صفرا رنگ پرداخت و سلطان بهار رش بوالی گری ولایت گلشن بنواخت بریدان صرصر مژدهٔ

شکست

شکست سند روسی روبان گلشن و تنگ چشمان زاغ و زغن را بگوش خسرو ربیع رسانیدند و مباشرین دار السلام چمن دو شاخ شمال را بدربار سلطان بهار روانه گردانیدند زاهد سجاده پرست از مذهب حق پرستی عدول ورزید و از چهر آتشناک بنات مسیحی لاله و شقایق دل از دست داده خلیل آسا در آتش منزل گزید سپهسالار رومی نژاد دی بضرب مهرهٔ آتشین صواعق پی در پی از عالم گلشن رخت بربست و موکب خسرو ربیع با ابهتی تمام بدار الخلافهٔ چمن پیوست هماما سور سوری بود که بلبل نواخوان و نغمه کنان شد و سرو دست افشان و پای کوبان آمد شاهنشاه بادادودین بعد از انقضای بزم شیلان رنگین چند روز اوقات همایون را بگذرانیدن طوبهای سنگین مصروف داشت و پس از آن همت بعزیمت مملکت آذربایجان گماشت تخت بولایات آذربایجان و فارس احکام مطاعه صادر فرمود و چنین امر نمود که در هر یک از این ولایات استادان پرفن توپهای تنین تن بریزند تا توپچیان زبردست رکاب معلی با جماعت روسیهٔ روسیه ستیزند در اندک زمانی در ولایات مزبوره یکصد عراده توپ قلعه کوب و توپهای جلو ریخته شد و با تنین تنان رکاب همایون آمیخته در آن اوقات مؤلف این کتاب مستطاب در دار العلم شیراز در خدمت نواب حسینعلی میرزای فرمانفرما مصاحب و ندیم بود بهر توپی را نامی گذاشت و تاریخ نظمی از زادهای طبع مؤلف بر روی هر یک مرقوم داشت یکقطعه از جملهٔ آن تواریخ که خالی از امتیازی نبود در این صحیفه ثبت نمود

لمؤلفه

سلطان جهان فتحعلی شه که ز گردون • تا پایهٔ ایوانش دو صد مرحله افتاد • آن شاه که بر درگه ایوان جلالش •
خورشید شراری است که از شعله افتاد • گردون همه روز از پی امرش چو قدم زد • بر پاش ز اختر همه شب آبله افتاد •
دینار زری طفل بود کز کف رادش • هنگام سخا بی مدد قابله افتاد • از حکم جهان محکمهٔ او که فلک را •
بر گردن از او تا ابد سلسله افتاد • شد ریخته این توپ که شد زلزله اش نام • وز هیبت آن در دو جهان غلغله افتاد •
پس کرد رقم خاورش از پی تاریخ • زین زلزله بر برج سما زلزله افتاد •

بالجمله نیز مقرر گردید که سواران سپاه ظفر پناه کلاه یراق و اسباب سبهان خود را از زر و سیم ترتیب دهند و پیادگان لشکر قیامت اثر نیز اسباب خود را از آن دو جوهر زیب و زینت نهند منظور اینکه هر یک از آحاد سپاهی را در اسفار در روز نزدیک وجه معاش همراه باشد و در جائی که قدرت بر تحصیل آن نیست وجهی مهیا بر وجه دلخواه خلاصه قبل از حرکت موکب فیروز داستان فتح نوروز خان قاجار و شکست محمد خان افغان تیره روز اولیای دولت ابد اندوز را سامعه افروز شد تبیین این مقال آنکه از قراریکه در داستان سنهٔ ماضیه نگارش یافت

نوروزخان قاجار میر یاور با لشکری جرار بدفع محمدخان افغان نابکار بصوب ولایت بم و نرماشیر شتافت بعد از
ورود او محمدخان قلعهٔ بم را از بیم جان گذاشته و در حصار نرماشیر دل بتحصن گماشت لشکر مظفر در روز پنجشنبه سیم
شهر صفر سنهٔ یکهزار و دویست و بیست دو آن قلعه را گرفته و محمدخان پای جسارت بیرون نهاده گیرودار صعب
دست داد و خان افغان دو زخم منکر برداشته مخذولاً منکوباً روی بدیار بلوچستان گذاشت قلعهٔ نرماشیر که سالیان دراز
در تصرف افاغنهٔ نکبت انباز بود از فر بخت بلند خسروی ضمیمهٔ مملکت ایران شد و توابع سیستان نیز تابع امر و نهی ابراهیم خان
نوروزخان با سرها و اسرای افغان بدرگاه فیروزی نشان گرائید و این فتح نمایان در بدایت عزیمت شاهنشاه کشورستان
مبارک بفال گردید تاریخ افتتاح قلعهٔ نرماشیر از کلک مؤلف تحریر و درین رساله تسطیر یافت لمؤلفه

محمدخان افغان چو شد طاغی از دارا ❊ ازین طاغی شدن عالم بسی کردند توبیخش ❊ بدفعش حضرت نوروزخان مأمور شد از شه ❊
چو مرغان شکاری عاقبت آویخت بر بیخش ❊ گرفت آن ملک نرماشیر را از دست آن روبه ❊ بنازم طالع خاقان که شد بر دیده گلمیخش ❊
اگر از خاوری خواهی تو تاریخش بدان ای دل ❊ که نرماشیری از نوروز نو جمشید تاریخش ❊

ذکر تعیین نواب نایب السلطنه عباس میرزا بمجادلهٔ روس و حرکت بجانب منزل تخت طاوس و برخی اوضاع نامأنوس از وقایع روس منحوس

بعد از آنکه خاطر الهام مظاهر
از شکست طایفهٔ افغان قرین مسرت بی پایان شد بجهة مجادلهٔ با جماعت روسی عزیمت مملکت آذربایجان تصمیم یافت و در
روز سه شنبه چهاردهم شهر صفر المظفر سنهٔ یکهزار و دویست و بیست نواب نایب السلطنة العلیه برحسب امر شاهنشاه بهیه
با معادل بیست هزار سپاه بصوب مملکت آذربایجان شتافت و میرزا عیسی فراهانی ملقب بمیرزا بزرگ که از منسوبان قریب
میرزا محمدحسین المتخلص بوفا وزیر ام آوزندیه و تا آن زمان مأمور بوزارت دارالخلافهٔ بهیه بود بوزارت نواب نایب السلطنه مستسعد
و فرق اعتبارش ازین مفاخرت قرین فرقد شد لوای فلک فرسای حضرت صاحبقرانی در روز جمعه بیست و چهارم
شهر مزبور با یکجهان سپاه پر شور از مقر خلافت خجسته دستور حرکت کرده چمن سلطانیه مضرب خیام فلک احتشام آمد اسمعیل خان
دامغانی غلام پیشخدمت خاصه را با جمعی از دلاوران ترکانان بیوت و کوکلان بجهة التزام موکب نواب شاهزاده در سیزدهم
شهر ربیع الاول روان نمود حضرت نایب السلطنه پس از ورود به بلدهٔ زنجان برادر کهتر خویش نواب علیخان را که معروف بعلیشاه
در آنجا گذاشته خود راه دیار آذربایجان برداشت در منزل سیاخ مهدیقلی خان قاجار دولو را بسبب احکامی که از صاحبقران

معدلت

معدلت خود داشت بصوب ایروان و انتظام آن سامان مأمور و اسمعیل خان قاجار شام بیاتی حاکم خوی را نیز بمرافقت او
برزده و امان کرد و بالجمله صاحبقران مؤید پس از روانه کردن اسمعیل خان خود نیز متوکلاً علی الله در روز پنجشنبه شانزدهم ماه
از سلطانیه حرکت و در چمن اوجان آذربایجان نزول اجلال فرمود در آنجا بعرض عاکفان سدهٔ جلال رسید که ابراهیم خلیل خان
جوانشیر حاکم قراباغ را دیو نفس اماره راه زده در پیرانه سری از ملت حنیف جعفری عدول ورزیده و دین ترسایان را
بر مذهب مسلمانان برگزیده و بر وسیلهٔ بی ایمان متوسل گردیده است شاهنشاه اسلامیان پناه را غیرت دین دامنگیر و بریدان
سریع فرستاده نواب شاهزاده را بتدمیر آن پیر ترسای جوانشیر دلیر ساخت نواب شاهزاده نیز اسمعیل خان دامغانی را با فوجی
از دلاوران رکاب خسروانی بدفع او مأمور و خود در منزل اهر بجهة آگاهی از خبر چند روزی باقامت پرداخت ابراهیم خلیل خان
قبل از وقت جعفرقلیخان نبیرهٔ خود را نزد ایشپخدر بگنجه فرستاده خواهش امدادی بجهة پل خداآفرین کرده بود منظورش
اینکه راه سیل بی زنهار را از خاشاکی چند بسته دارد و خود با فراغت تمام بر صدر کامرانی نشسته آید ایشپخدر معادل سیصد نفر
صالدات نزد او فرستاده مشارالیه نیز جمعی از سواره و پیادهٔ قراباغی را بسرکردگی ولد اکبرش محمدحسن خان والد جعفرقلیخان
با سیصد نفر صالدات مذکور ملحق ساخته بمحافظت پل خداآفرین روان نمود اسمعیل خان دامغانی در منزل جبرئیل بچهار فرسخی
رود ارس با محمدحسن خان مذکور مقابله نمود اگرچه آن طایفه در معرکهٔ جنگ بجهة کوشش نام و ننگ پا داریها کردند ولی بالاخره
سودی نبردند اسمعیل خان حملات دلیرانه برد و محمدحسن خان پس از صدمات فراوان و قتل اکثری از همراهان بقیة السیف را
برداشته روی بجنگل آورد سپاه ظفر پناه اطراف جنگل را احاطه کرده نواب شاهزاده را از کماهی آگاهی دادند شاهزاده نیز
از منزل اهر حرکت کرده وقتی بسر وقت آن جماعت رسید که ایشان براهنمائی ارامنهٔ خذلان نشان از آن بیشه و جنگل
خود را بیرون برده بقلعهٔ شوشی پناه آورده بودند نواب شاهزاده و همراهان تا منزل آق اوغلان در عقب ایشان تاختند و چون
کسی را از آن قوم ندیدند در همان منزل بار اقامت انداختند روس منحوس جماعت روس را با سرهای قراباغیان نکبت
مأنوس بدرگاه اعلی فرستاد و در چمن اوجان شاهد این نصرت نقاب از چهره برگشاد شاهنشاه آگاه در روز بیست و ششم
شهر ربیع الاول از چمن مزبور حرکت و چون صرصر بشتاب از آب ارس گذشته در منزل تخت طاوس که هشت فرسخی قلعهٔ
شوشی است نصب رایات فیروزی آیات نمود و احکام لازم بسرافرازی ولات و حکام داغستانات و شیروانات و ایلات قراق

دشمن الدینلو صادر کرده همه را بخدمتگذاری دعوت فرمود و نواب نایب السلطنه نیز حکم محکم صادر شد که در غرابی
قراباغ و تنبیه ابراهیم خلیل خان بقدری که تواند پردازد و آن بهشت با سعادت را بر دی بدتر از دوزخ سازد ذکر مجادله
نواب نایب السلطنه با بولکونوک روس و انجام کار بولکونوک روس از تاثیر سپهر آبنوس

نواب نایب السلطنة العلیه
برحسب حکم صاحبقران بهیه محمدقلی خان کروس را با فوجی از سواره و پیاده بمحافظت آق اوغلان که ابتدای جنگل قراباغ است
گماشت و خود از راه چناقچی راه قلعه پناه آباد شوشی برداشت ابراهیم خلیل خان چون خود را در دست بلا اسیر و ایالت را
دستگیر سرپنجه تقدیر دید معتمدی چند نزد دایشیخدر بگنجه فرستاده متمنی امداد گردید آن ملعون نیز بولکونوک گرگین
نامی را که در مرحله تهور و بیباکی گوی مسابقت از مریخ منحوس میبرد با جمعی از مأموران و افسران و صالدات آتش فشان
و توپخانه البرز توان و عراده های مشحون به آذوقه و قورخانه فراوان بامداد حفظ قلعه شوشی روان نمود این خبر در حوالی
قلعه شوشی بنواب اشرف رسید و توکلا علی الله بر باره جهان پیما سوار گشته بعزم گرفتن سر راه بر آن قوم روسیاه
روانه گردید اسمعیل خان دامغانی را جرچی باشی لشکر کرده و پیرقلیخان شام بیاتی و علی خان قوانلو و صادق خان عزالدینلو قاجار را
بسرتیپی استحکامات سواره لشکر منصور و پیادگان آتشبار قراپاپاق و گرازی و تبریز بظهوریه خان قاجار عزالدینلو سپرد و محمدقلی خان
دولو را بمحافظت تیپ بزرگ که در سایه علم پادشاهی بود مأمور نمود با جمله ساعت بغروب مانده در حوالی عسکران بنای
تلاقی دست داده توپهای تندر فغان و تفنگهای آتش فشان از دو طرف عقده از دل برکشاد شاهزاده آزاده تمتعی میدان
معرکه نفس بنفس مرد افکنیها کرد تا هنگامیکه زال خمیده پشت سپهر معجر نیلی بر سر آورد هنگامیکه بازار گیر و دار گرم و جهاد
جنود ظفر قرین در زیر نعال مراکب جانبین نرم بود صادق خان عزالدینلو زخم گلوله برداشت و جمعی از دلاوران رکابی امر شهادت
یافته روی به بهشت جاودان گذاشت چون هنگام شام و هوا تیره فام شد بولکونوک و لشکر روسی جمعیت خود را بقبره که در آن
حوالی بود کشیده عراده ها را بشکل قلعه ساخته و در دور آن خندق عمیق کنده باران تفنگ مهرهای آتشین بر سپاه ظفر
قرین باریدند نواب شاهزاده چون کار را چنین دید تفنگچیان گرازی و قراپاپاق را برفراز تلی که مشرف بر سنگر روسیه بود کشیده
خود با سایر سواران و همراهان در یکطرف سنگر روسیه آرمید از اطراف سنگر را بستند و سرعان سریع باردوی همایون
فرستاده باستمداد قشون رکابی نشستند صاحبقران دارا محمد حسینقلی خان دولو را با ذوالفقار خان دامغانی و دوساله

وچهار

وچهار عراده توپ با اسباب قورخانه وغیره بامداد نواب شاهزاده روان فرمود و دیده بر اعلام خبر گشود بعد از ورود
ایشان بعسکر نواب شاهزاده بلا تامل سنگرهای روسیه را هدف تیر بلا ساختند و تا مدت شش روز بتخریب بنیان
ایشان پرداختند بالاخره از یاری شریعت نبوی و یاری بخت بلند خسروی در سنگرهای ایشان ریختند و خون آن
طایفه را با خاک راه آمیختند اکثری از ایشان قتیل و برخی دستگیر شدند بولکونوک مزبور دو زخم منکر برداشته و نیم شبی
عار فرار را بر خود گذاشته بار دیگر در قلعه ترناوت که سه منزلی گنجه است گشاد و اسباب لشکر ایشان از نقد و جنس
و چند عراده توپ کلاه بدست غازیان نصرت نشان افتاد و پیرقلیخان شام بیاتی باشاره نواب شاهزاده بمحاصره قلعه ترناوت
پای برگشاد کار بر محصورین تنگ شد و بولکونوک از در عجز در آمده بواسطه عریضه در خدمت نواب شاهزاده مستدعی شش روز
مهلت گردید که پس از انقضای مدت مزبور سر قدم ساخته بحضرت شتابد چون استدعای او موقع قبول یافت بعد از
سه روز در نیم شبی فرار کرده بکوه چرق که سغناق دامنه قراباغ است شتافت کیفیت این اخبار بهجت آثار در یوم پنجشنبه
سیزدهم شهر ربیع الثانی در تخت طاوس بمسامع علیه رسانیدند و نواب شاهزاده و همراهان مورد نوازشات فراوان گردیدند

ذکر اخبار فتوحات که در منزل تخت طاوس از اطراف رسید و موجب سرور و انبساط خاطر همایون گردید

یکی از جمله فتوحات شکست بولکونوک گنجه بود که مفصلا عرض نمود دیگری بدست آمدن قلعه ایروان از جهت دولتخواهان
دولت ابد ارکان و عدم اختیار محمدخان است تبیین این مقال آنکه بالمشافهة العلیه بمهدیقلی خان دولو اشارت بهیه
صادر شد که بعد از ورود بمحال ایروان ملاحظه اطراف کار و احوال روسیه نابکار را کرده هرگاه محمدخان بیگلربیگی
ایروان از روی صداقت خدمتگذار دولت جاوید ارکان است بهیچوجه متعرض او نگشته و امورات خارج ایروان را
نظم داده مراجعت نماید و هرگاه باغوای نفس اماره دامن زن آتش بیگانه است کار او را یکطرف و اختیار قلعه را از دست
او گرفته خود بمحافظت سپاهی و رعیت پردازد از قراریکه در صدر حکایت ذکر شد مهدیقلی خان از منزل میانج از خدمت
نواب نایب السلطنه رخصت یافته روانه آن سامان گردید در منزل تخت طاوس بعرض خسرو معدلت مانوس رسید که اسمعیل خان
شام بیاتی حاکم خوی برحسب امر قبل از وصول مهدیقلیخان وارد و برادر محقق شد که محمدخان از زوال موکب ظفرنشان آن
صفحات بار خیالات فاسد در اندرون سینه جای داده و جمعی از روسیه را باقتضای مصلحتی که عین مفسدت بود بشورگل آورده

وازآنجا نیز تجاوز کرده در محل تالین فرستاده است اسمعیل خان مهدیقلی خان را ازاین معنی آگاه نمود معزی الیه نیز
با معدودی وارد قلعه گشته و آقاد سران و سرکردگان سپاه ظفر پناه را که همراه داشت بجهة استحکام قلعه خواسته
هر یک تنی چند از مردان کار را با خود آورده با چند نفری که از نوکران اسمعیل خان و مهدیقلیخان همراه ایشان بودند
اتفاق کرده برج و باره را متصرف و با خاطری آسوده در آنجا متوقف گردیدند محمد خان وقتی آگاه شد که کار دیگرگون
گشته و تیر از کمان گذشته است بالجمله شاهنشاه صاحبقران اشرف خان دماوندی را با دستجات ابواب جمعی او بمحافظت
قلعه مأمور و مهدیقلی خان با اهالی آن ولایت مسرور آمد دیگر از جملهٔ فتوحات شکست روسیه رشت بود تفصیل این اجمال
آنکه در چمن اوجان بعرض خسرو دوران رسید که ایشپخدر هنگامهٔ عزیمت موکب همایون را بسمت آذربایجان شنید و چنین
بخاطرش رسید که از اطراف مملکت کار را پریشان سازد و پس از پریشانی کار بمقابلهٔ سپاه جرار پردازد نیارال شفت نامی را
که چون پیل مست وهنگام غضب بر کلب عقور زبردست بود با دوازده فروند کشتی مشحون بصالدات کاری و توپهای صاعقه
کرداری و اسباب و اسلحهٔ بسیاری از راه دریای خزر بصوب گیلان فرستاده شاهنشاه تاجدار از همان چمن اوجان میرزا یوسف
مستوفی گرجی اشرف مازندران را با چریک خوش قلم و علیشکر که با ولایت گیلان قرب جوار دارند بامداد گیلانیان مأمور و در منزل
تخت طاوس بعرض خسرو عدالت مأنوس رسید که شفت مزبور با صالدات و آتشخانه سوفور و از بارگاه انزلی [illegible] بتحصین آنجا تاب
درنگ نیاورده بگوشه خزیدند جناب میرزا موسی منجم باشی گیلانی که در همین سال مأمور بانتظام مهام گیلان بود دامن مردانگی و شجاعت [illegible]
برمیان زده بامداد حکام گیلانات جمعی از مردان کار را بمحل پیربازار که یکی از محلات رشت و مشحون باشجار فراوان است برده و سنگرهای
متین ترتیب داده در پناه آن نشستند و از فرط غیرت اسلام و خیال خدمت شاهنشاه با اهتمام بدفع روسیه بدفرجام کمر همت بستند آن
غافل از حقیقت کار رسیان متحیر شهر استوار بسته با صالدات و آتشخانه از انزلی حرکت و براه پیربازار روانه شد چون آن قوم نکبت مشحون
قرب بجنگل رسیدند دلیران گیلانی مهره‌های آتشین تفنگ مانند تگرگ بایشان باریدند روسیه هرچه در انداختن توپ و تفنگ
اهتمام میورزیدند بسبب انبوهی بیشه و جنگل احدی را نمیدیدند بعد از آنکه کار بر روسیه تنگ شد و شیشهٔ امیدشان بر سنگ آمد صرفه از جنگ
وصلاح در درنگ ندیده برگردیدند شیران بیشهٔ گیلان از جنگلها بیرون آمده و بعقب ایشان تاخته معادل یکهزار نفر از آن قوم خیره سر را با قاید
اجل همراه ساختند و بقیة السیف با زخمهای کاری خود را بانزلی رسانیده و در کشتی ادبار نشسته بسمت بادکوبه و دربند تاختند چنین فتحی

نمایان از باطن اسلام و طالع شاهنشاه با احتشام دست داد و جناب میرزا موسی جان فشانان برا حم حضرت علی مسرور و دلشاد
یکی دیگر از جملهٔ فتوحات اضمحلال طایفهٔ ضالهٔ ترکمانیه [illegible] ساکن رود طرن است که بسعی نواب شاهزاده محمد ولی میرزا و جان فشانان
رکابی اتفاق افتاد و شاهد این فتح نیز در تخت طاوس چنین برقع از رخ برگشاد ترکمانان تکه سالیان دراز بود که در کنار رود
طرن و حوالی سرخس نشسته همت بر تخریب حدود و ثغور خراسان بسته بودند شاهنشاه عدالت آگاه در هنگام خروج از تختگاه
نواب شاهزاده محمد ولی میرزا را بدفع ایشان مأمور و بواسطهٔ احکام قضا دستور تأکیدات موفور درین باب شرف صدور یافت
نواب معزی الیه حسینخان قاجار قزوینی سردار خراسان را با جمعی از ترکان جلادت شعار به تنبیه آن طایفهٔ ضلالت آثار فرستاد
و بعضی از خوانین خراسان را نیز با او اذن همراهی داد در روز یکشنبه هیجدهم شهر ربیع الثانی سنهٔ یکهزار و دویست و بیست
در حوالی رود طرن تلاقی فریقین اتفاق افتاد ترکمانان اگرچه در اول حمله بسبب غیرت ناموس پای ثبات افشردند ولی
بالاخره از حملات دلیران و جان فشانی دلاوران سودی نبردند مردان و جوانان آن طایفه آنچه بودند یا از دم تیغ
آبدار روی بدار البوار نمودند یا اسیر کمند غازیان اتراک گشته آبروی جلادت ایشان را افزودند زنان
و دختران کلاً سپاه ظفر دستگاه را دستگیر و اسرای مسلمانان را که از دیرباز در نزد خود بخدمت باز داشته بودند بگیر آورده
آزاد شدند اسباب و اثاث البیت و انعام و اغنام ایشان من حیث المجموع در دست دهر دل از دست غارت رفت معادل
پانصد نیزه سر در پیشگاه بارگاه خسرو مظفر عرض داده شد و ابواب تفقدات و انعامات بر چهرهٔ نواب شاهزاده و حسین خان آزاده
و سایر جان فشانان آن [illegible] مفتوح و گشاده آمد لمؤلفه تا شاه باورنگ فلک تک برآمد * از هر طرفی مژدهٔ فتح دگر آمد *
در خاور از و لشکر ترکان بهزیمت * روسیه نگون رایت در باختر آمد * ذکر دعوای نواب نایب السلطنه و اسمعیل خان
در عرض راه گنجه با کرده [illegible] و تفویض ایالت مملکت آذربایجان بآن شاهزادهٔ جهانیان و [illegible] اصلاندوز و ورود باوجان
بعد از شکست بولکونوک گنجه ایشپخدر بجهة امداد باحشری که داشت قدم جسارت پیش گذاشت در کنار رود خانهٔ تتر
منزل کرده و مقابله با لشکر اسلام را بخیال آورد شاهنشاه اسلام پناه از غایت تدابیر ملوکانه چون گنجه را از وجود روسیه
خالی دید نواب نایب السلطنه را بتسخیر آن ولایت مأمور گردانید احکام علیه نیز بعهدهٔ اسمعیل خان دامغانی شرف صدور یافت
که با حشری انبوه بمقابلهٔ ایشپخدر روی آرد و آن عفریت فرتوت را از خیال گنجه فارغ دارد چون مظنون این بود که بعد از شکست

شعف وفرار از گیلان باز روسیه دوباره خیالی اندیشیده جمعیتی از راه دریا بگیلان فرستند لهذا شاهنشاه بملاحظهٔ این
کار وعلت قرب جوار از منزل تخت طاوس حرکت واز رود ارس گذشته در منزل اصلان دوز قبهٔ خرگاه فلک دستگاه
گیتی افروز شد اسمعیل خان دامغانی برحسب امر خسروانی از رکاب نواب شاهزاده با جمعیتی که ضرور بود بعزم مقابلهٔ
با ایشپخدر بدمعامله بصوب رودخانهٔ ترتر گرائید ورایات فیروزی آیات نواب شاهزاده نیز بلافاصله از منزل
عسکران نهضت گرای گردید ایشپخدر با اسمعیل خان فی الجمله زد وخوردی کرده وبالاخره صرفه نبرده خود را بکوه آق دره
که اصعب مسالک است کشانید اسمعیل خان بعقب او شتابان ودیل واحترمه فراوان گرفته سالماً غانماً خود را باردوی
کیوان پوی رسانید نواب نایب السلطنه با خاطری قوی وقلبی مشحون بامید طالع خسروی بصوب گنجه شتافت وبجهت کلید
فتح شهر بند را در قبضهٔ اقتدار یافت جمعی را بمحاصرهٔ قلعه مأمور واهالی گنجه را از صغیر وکبیر واناث وذکور کوچانیده روانهٔ شمکور
که در نیم فرسنگی گنجه واقع است ساخت وآن شب در حوالی شهر بار اقامت انداخت روسیه که در آن حوالی بودند در آن شب
جسارتها ورزیده اردوی نواب شاهزاده را هدف گلولهای توپ وتفنگ نمودند حاصرین قلعهٔ گنجه نیز بعد از ورود شاهزاده
شتافتند واز باطن اسلام ونیروی طالع شاهنشاه با احتشام آسیبی نیافتند علی الصباح بیارگی تعجیل نشسته در شمکور اهالی گنجه را
فرد افرد سرپرستی کرده بمنزل کم نزول اجلال فرمود ودر عرض راه جمعی از روسیه که آذوقه بجهة ایشپخدر میبردند دیده پس از
اندک کرّی وفرّی از سرکردگان وبرخی از صالدات مقتول وبزرگ ایشان را با بعضی دیگر دستگیر نمود در منزل زکم اهالی
گنجه را باتفاق پیر قلیخان ومحمد علیخان شام بیاتی از راه ایروان روانهٔ تبریز ساخت وخود بتاخت آخسقه وقزاق پرداخت
در ورود آنجا جمعی از معارف قزاق وغیره بخدمتش تشرف یافتند وپس از چند روز توقف بصوب ایروان شتافتند جماعت
بد عاقبت قزاق در عرض راه که بیشه وجنگل فراوان داشت خیره کمینها کردند واز آخسقه تا بدایت جولگای ایروان که بهجدهٔ
فرسنگ است در هر قدمی سر راه را گرفته بی اندیشه بعمل آوردند حتی اینکه نواب شاهزاده بجهة ادای فریضه در گوشهٔ فرود آمده
مشغول نماز بود که وجود مبارکش را از میان جنگل هدف گلولهٔ تفنگ ساختند از لطف خداوندگانه وطالع خسرو فرزانه موزهٔ
شاهزاده را خراشیده درگذشت ولله الحمد آسیبی ظاهر نگشت بالجمله صحیحاً سالماً با جمیع احمال واثقال اهل اردو وارد ایروان
وحقیقت این وقایع را مصاحبت حاجی محمد خان قراگوزلو بدربار سلطانی عریضه نگار آمد شاهنشاه بادا دودین زبان تحسین وآفرین

کشوده

کشوده مبلغی سیم وزر واقمشهٔ بی مر بانعام اهالی گنجه مصحوب ملا ملک محمد چاپار محالی قاضی عسکر بدار السلطنهٔ تبریز
گسیل نمود ودر ازای آن همه زحمات ایالت مملکت فسیح المسافت آذربایجان را از قافلان کوه را تا دربند بعهدهٔ اهتمام
ولیعهد دوران محوّل واحکام قضا بامضای صاحبقران قضا امضا مسجّل آمد موکب فیروز خسرو ظفر اندوز از منزل
اصلاندوز حرکت وچمن اوجان تبریز محل اردوی کیوان مهابت شد **ذکر ورود احمد چلبی باب العرب از بغداد بچمن اوجان
آذربایجان وداستان عبدالرحمن پاشای بابان ورجعت موکب ظفرنشان بدار الخلافهٔ طهران**
بعد از نزول موکب ظفرنشان بچمن اوجان احمد چلبی معتمد علی پاشای وزیر دار السلام بغداد روی بآستان خلافت بنیاد
نهاده از سوء رفتار عبدالرحمن پاشای بابان والی شهرزور زبان شکایت برگشاد تفصیل این اجمال آنکه این شهرزور ولایتی است
که از طرف شمال پیوسته بخاک ارومیه واز سمت جنوب بسته بخاک کرمانشاهان واز حد مشرق متصل بخاک کردستانات
واز جانب مغرب منضم بخاک کرکوک است جماعت اکراد بابان از قدیم الایام در آن ولایت ساکن وبانی اکثری از بقاع ومساکن
بوده اند در کوهی از سامان شهرزور قلعه ایست مسمی بقلعهٔ چولان ودر لغت اکراد چولان بمعنی بادام کوهی است در بدایت حال
آن جماعت در آن قلعه سکنی داشته اند وبعد بنای توطن در سایر محالات شهرزور گذاشته اند ابراهیم پاشای برادر
عبدالرحمن پاشا در ایام وزارت سلیمان پاشای والی بغداد در سه فرسخی قلعهٔ چولان شهری بنیاد نهاد وبسبب رعایت
ادب سلیمانیه اسمش نام داد قریب یکصد سال است که جماعت مزبور در آن ولایت حکمران وبسبب شرارت ذاتی که
دارند اکثر اوقات واسطهٔ ظهور فتنه وفساد فیمابین دولتین علیتین روم وایرانند چون این ولایت موافق حدود سنوات
قدیم داخل کردستان متعلقهٔ بخاک ایران ومدتی است که در تصرف سلاطین عثمانیه است لهذا حکام آنجا این دو علت را
دست آویز کرده بسبب اهمال واهمال در خدمت گاهی خود را از تابعین روم میشمارند وگاهی متوسل بدولت علیهٔ ایران شده
با کارگذاران دولت عثمانی بنای معاندت میگذارند بالجمله بعد از ایالت ابراهیم پاشا ایالت آن ولایت بعبدالرحمن پاشای
برادرش منتقل ودر قلیل زمانی در امر حکومت مستقل شد بسبب استیلائی که داشت با علی پاشای وزیر بغداد بنای مخالفت گذاشت
وبعضی از نواحی بغداد را تاخت وعلی رؤس الاشهاد بمعاندت پرداخت علی پاشا نیز در دفع او از اطراف حشری خواست ودر
حوالی سلیمانیه با مشار الیه هنگامه ها آراست عبدالرحمن تاب مقاومت نیاورده شکست خورد وروی بکردستان ومحال سنندج آورد

امان الله خان اردلان والی کردستان در آستان مروت نشان شاهنشاه صاحبقران توسط او از زبان
ضراعت گشود و چون پناه بظل ظلیل دولت عظمی آورده بود شاهنشاه ضعیف نواز محل توقف و اهل و
متعلقانش را در سامان کردستان تعیین فرمود احمد چلبی معتمد علی پاشا در چمن اوجان بعد از گذرانیدن عریضه و پیشکش
چنین استدعا کرد که چون عبدالرحمن پاشا مفسدی شریر و مزوری بی نظیر است امنای دولت علیه چشم از حمایت او بپوشند
و در اخراج از خاک کردستانش بکوشند شاهنشاه غیور را از فرط حمیت نامحصور این استدعا ناپسند افتاد و بفرمایشات
غضب آمیز احمد چلبی را جوابی باصواب داد حضرت میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار و داروغه دفترخانه مبارک مؤلف
تاریخ جهان کشا برافعت رسالت بغداد را معین شد و جواب عریضه علی پاشا از کلک دبیران دیوان اعلی محرر و معین آمد که چون
عبدالرحمن پاشا روی نیاز بآستان آسمان نشان آورده لازم است که ایالت شهرزور را کما فی السابق باو گذارند و الا منتظر باشند
که عما قریب از فر حمایت اولیای دولت جاوید نصیب بولایات موروثی خود مستقل و مباشرین شوکت عثمانی از عدم این رعایت
بغایت شرمسار و منفعل خواهند شد پس از روانه داشتن رسولین احکام لازمه بولات و حکام شیروانات و داغستانات و سایر
ولایات در باب استقلال کار نواب نایب السلطنه عالیمقدار صادر و موکب ظفر نشان از چمن اوجان بجانب دار الخلافه سایر
و دایر آمد در اواخر شهر جمادی الاول عرصه دار الخلافه از یمن ورود موکب شاهی رشک نظیر جنات بهره گردید **لمؤلفه** شد طلک (?) جان از تمش
کاینک شه از راه آمده ✽ خاکش ز نعل توسنش بر تارک ماه آمده ✽ **ذکر سور با سرور نواب شاهزاده فرخ لقا حسینعلی میرزا**
این شاهزاده والا اختر صدف بحر خلافت را اشرف گوهر و سپهر سلطنت جاوید مدت را مشتری سعادت اثر در ایوان بزم
ابریست گوهربار و در میدان رزم هژبریست شیر شکار شجاعت را با سخاوت فراهم آورده و از این دو خصال حمیده فرق مواهب فضلش
دولت خداداد را با آسمان برده است نواب حسینعلی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس را برحسب سن برادر کهتر است و این
دو مولود شریف زاده از یک مادر چون از فیض فضل پروردگار و یمن بخت صاحبقران تاجدار کارهای دولت ساخته
شد و صفحه مملکت از خار و خاشاک وجود مخالفین پرداخته آمد رای بیضا ضیای خسروی بعزیمت سور با سرور این برازنده
ایوان کسروی مصمم آمد برحسب امر اعلی ولات و حکام و فرماندهان و امیران با احتشام و ارباب عمایم فضیلت ارتسام از اطراف
ممالک فارس و عراق و خوزستان و خراسان و غیره در طوف کعبه آمال اعنی درگاه کعبه مثال باهم توام گشتند داور

معدلت آیین

معدلت آیین ناسفته گوهری از صدف عزت سرکار مرتضی قلیخان عم بزرگوار خویش برگزیده و نوبتخانه سلطنت در انجام
عیش شاهزاده اسفندیار شوکت بلند آواز گردید در پانزدهم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و دویست و بیست
حکم ملوکانه بآرایش اسواق و خانات و میادین واقع عرش مساق شرف صدور یافت و هر تن از مباشرین دربار
شوکتمدار بتدارک انجام کاری شتافت بازار طرب گرم شد و خنیاگر سپهر اخضر از نیرنگ سازی مطربان خوش آهنگ
در پرده شرم حقه بازان دستگاه سحرپردازی چیدند و فلک حقه باز را منزوی زاویه خمول گردانیدند مباشرین آتشبازی
و چراغان عرصه دار الخلافه را غیرت وادی ایمن ساختند و از افروختن مشاعل زرین و سیمین و افراختن اشجار سهام
آتشین باظهار صنعت پرداختند داور دریا نوال در افشاندن بدره های سیم و زر بر جیب و دامان کهتر و مهتر بی اختیار
بود و ارباب سور و اصحاب این عیش سرور را از انواع متاع خواسته های ناخواسته گرانبار میفرمود زر با خاک
یکسان شد و گوهر با خاشاک توامان در شبی خرم تر از روز و ساعتی فیروزتر از روز نوروز غزال خرامان در خوابگاه شیری
ژیان خرامید و از فرط معدلت صاحبقران ظلم سوز شیر و غزال در یک بنگاه آرمید تاریخ این عیش بهجت قرین از کلک مؤلف
باین طرز و آیین بر صفحه تزیین پذیرفت و هر کس دید و شنید هزاران تحسین و آفرین گفت **لمؤلفه** ز فرمان شهنشاه جهاندار جهان داور ✽
بنا شد سور آن شهزاده کز وی ملک مینوئی ✽ حسنشاه آن سرافرازی که نامش با علی توام ✽ بزخم عالمی این هر دو نام اوست داروئی ✽
بود او را ز قد چون قامت شمشاد بالائی ✽ بود او را ز رخ چون نیروی خورشید نیروئی ✽ عروس زهره گرد پهلوی او سر نهد شامی ✽
ز فرط شوق کی غلطد ز پهلوئی به پهلوئی ✽ نبود او را سزای همسری در این جهان ای دل ✽ بجز بنت عم دارای دوران هیچ بانوئی ✽
برون ز اندیشه خاطر مهیا گشت اوضاعی ✽ فزون از حجله مینو مصفا گشت مشکوئی ✽ ببزم سورش از هر سو بسی اشراف زانو زن ✽
نصیب هر یک از انعام و احسان گنج نیکوئی ✽ پی ترتیب ایجاب و قبول بزم عقد او را ✽ خطیبی مشتری سان چون عطارد بهم سخنگوئی ✽
رسید از همت این سور بر هر ذره اکرامی ✽ رسید از معجز این عیش از هر گوشه جادوئی ✽ زهی دولت که همسر با سلیمانی است بلقیسی ✽
خهی نعمت که همسر با گل اندامی است مازوئی (?) ✽ ز لبهایش لعل اوست گوهربار یاقوتی ✽ ز پستانش بچنگ اوست افشار لیموئی ✽
بود آن چرخ رفتاری صباح عزمی یمن حزمی ✽ بود این لاله رخساری گل اندامی سمن بوئی ✽ ز رشک اتصال این مه و مهر جهان آرا ✽
مه و مهر فلک دایم سری دارند و زانوئی ✽ بود داماد شیر و نو عروس او بود آهو ✽ بهم از داد دارا شیر و آهو گشته دلجوئی ✽

زدانش خاوری تاریخ این سور همایون فر؛ نوشت از داد دارا همنشین شیر آهوئی • بالجمله سران اطراف و فرمانروایان
اکناف در تهنیت این عیش مسرت اتصاف پیشکشهای شایان دادند و از استعمال خلاع فاخره ابواب افتخار بر چهره
گشادند لمؤلفه هر روز بدوران ملک عیش دگر باد • جاوید همی افسر شاهیش بسر باد • ذکر اوضاعی که بعد از حرکت
موکب ظفر بنیاد در آذربایجان رخ داد خاصه قتل ایشپخدر بد نهاد • بعد از حرکت رایات ظفر آیات از چمن اوجان
نواب نایب السلطنه نیز وارد تبریز و محمدخان قاجار ایروانی را با محمد علیخان شام بیاتی حسب الامر الاعلی روانهٔ دربار معدلت انگیز
نمود ایشپخدر ضلالت نشان آن حدود را از وجود جنود مسعود خالی دیده فرصت غنیمت شمرده خود را القلعه شوشی کشید ابراهیم
خلیل خان درب قلعه را بر روی او مانند ابواب طار چهره خویش مفتوح داشت و ایشپخدر دو روزی توقف کرده و یکنفر از مأموران
افواج روس را با نظام آنجا مشخص نموده خود روی بصوب گنجه گذاشت و شیخعلی خان بیگلربیگی قبه و دربند و حسینقلی خان حاکم بادکوبه
و سرخای خان لگزی مظنه داشتند که شاید شفت سرکردهٔ روسیه بعد از فرار از انزلی گیلان بمحاصرهٔ بادکوبه گرایان شود
لهذا در دربار نواب الاستدعای امداد شدند عسکرخان افشار ارومی با جمعی از سواره و پیاده و مبلغی از سرب و باروت و آذوقه
بمعاونت شد و از اتفاقات شفت مزبور حسب اشارهٔ ایشپخدر مغرور از راه دریا وارد و در برابر بادکوبه لنگر اقامت انداخت
حسینقلی خان و اهالی قلعه بمعاونت عسکرخان و قشون رکابی شاهنشاه نصرت شعار پای ثبات افشرده جنگهای دلیرانه کردند
و چون چند فروند کشتی روسیه در ساحل دریا از ضرب گلولهای پی در پی غازیان بادکوبه شکسته شد لهذا از دریا بجانب
خشکی رانده در برابر حسینقلی خان و عسکرخان در حوالی قلعه آتشها افشاندند در آن حال شیخعلی خان قبه و نوح بیک ولد سرخای
خان لگزی با افواج خود بامداد حسینقلی خان بادکوبه رسیدند و از حملات دلیرانهٔ متوالیه روسیان را مضطرب گردانیدند بعد از
چند روز زد و خورد که از طرفین جنگهای مردانه کردند و جمعی غفیر کشته شد بالاخره بخت از جماعت روسیه برگشت و در فرضه دیده
و در کشتی ادبار نشسته در میان پشت ساری طالش منزل گزیدند بالجمله ایشپخدر از گنجه بجهت استمالت مصطفی خان شیروانی بصوب
شیروان شتافت و نواب شاهزاده برطبق عرض مشارالیه از این معنی آگاهی یافت پیرقلیخان قاجار را با جمعی از پیاده و سوار بامداد
او مأمور و در کنار رودخانهٔ کر که دوازده فرسخی شیروان است پیرقلیخان را معلوم و نزد او مذکور آمد که مصطفی خان با ایشپخدر
گرگ آشتی کرده و او را فریب داده ایشپخدر را از راه وفور غرور از روی مطلق و از شکست شفت در بادکوبه خبر یافته بجهت تلافی

چون

چون سیل سرشار بآن دیار شتافته است شفت ملعون نیز در ثانی بجهت معاونت ایشپخدر روی از پشت ساری برتافته
بعد از رفتن ایشپخدر مصطفی خان ایلات و احشامات خود را بجبال شامخه کشانید و خود در قلعه کلاسن گوراسن منزل گزید
و نواب شاهزاده را از عزیمت ایشپخدر بصوب بادکوبه آگاه گردانید نواب شاهزاده حسینقلی خان دولوی قاجار را با جمعیتی
که کافی مینمود بایلغار روانهٔ بادکوبه فرمود و بلا فاصله احمدخان مقدم بیگلربیگی مراغه و تبریز را نیز با توپخانهٔ شرانگیز و پیادگان
صاعقه ریز روان نمود با آنکه هنگام برودت هوا و از شدت سرما خون در عروق منجمد میشد خود هم تکیه بیاری باری و بخت
بلند شهریاری کرده در بیست و دویم شهر ذی قعدة الحرام از دار السلطنهٔ تبریز حرکت و بعزم توقف اردبیل رایت عزیمت
برافراخت و شاهنشاه آگاه نیز فوجی از سپاه کینه خواه را از درگاه فلکجاه بامداد روان ساخت از جانبی شیخعلی خان قبه از طرفی
پیرقلیخان شام بیاتی از سمتی احمدخان مقدم و از گوشه حسینقلی خان دولو نواب شاهزاده نیز با قشون رکابی در ساحت اردبیل
اقامت جو ایشپخدر دیوانه را از این ازدحام دیوانه تر گردند و از اطراف هجوم آوردند سورت سرما نیز مزید علت شد و اکثر
از عراده و دواب روسی بمعرض تلف و اذیت رفت ایشپخدر بجهت چاره کار با حسینقلی خان حاکم بادکوبه بنای مراوده گذاشت
و حسینقلی خان هم بمفاد الحرب خدعة همت بر خدعه و تدبیر گماشت ایشپخدر را بسبب مکالمات و تدبیر کار با دو سه نفری
در خارج قلعه بادکوبه دعوت کرده خود نیز با ابراهیم خان بنی عم خویش و یکدو نفر دیگر روی از قلعه بیرون آورد ایشپخدر و حسینقلی خان
در گوشهٔ از صحرا بجهت مواضعه نشستند و عهدی مزورانه با هم بستند در هنگامیکه ایشپخدر گرم صحبت بود ابراهیم خان باشارهٔ
حسینقلی خان مهرهٔ پشت او را هدف گلولهٔ تفنگ ساخت و در همان لحظه روی از این جهان برتافت و بصوب جهانی دیگر پرداخت
پس از ظهور این مقدمهٔ عجیب که بحکم قضا صادر آمد خوانین مزبوره از چهار طرف سپاهش را محیط گشتند و اکثری را بضرب تیغ آبدار
و تفنگ صاعقه بار کشتند شفت ملعون و بقیة السیف آن قوم نکبت نمون را بکشتیها نشانیده روانهٔ پشت ساری شد و در آن
جزیره چون شغالان بیشه متواری آمد بالجمله سر منحوسش را که دعوی سروری داشت از تن و دست بت پرستش را که بدر از درستی
جسارت ورزیده بود از بدن جدا کرده بخدمت نواب شاهزاده روانهٔ اردبیل و از آنجا بدرگاه خسرو جلیل گسیل شد در ششم شهر ذی حجة الحرام
مژدهٔ این لطیفهٔ غیبی در دار الخلافه طهران بعرض خسرو بهرام غلام رسید و بحکم شرع متین از قتل آن کافر بیدین که مفسد آن سرزمین
بود بغایت خوشنود و مسرور گردید و این قطعه در تاریخ قتل او از طبع مؤلف این رساله تراوید لمؤلفه شد در آذربایجان مقتول آن سر اروس ؛

خوانده شد بر قاتل وی صد هزاران آفرین ❊ آن بنام ایشپخدر ملعون که بودی در جدال ❊ ثانی اسفندیار و رستم و طغرل تگین ❊
ثانی نمرود بود و کشته ز ابراهیم شد ❊ کشت اگر نمرود ابراهیم را از فرط کین ❊ باطل اسلام کشت او را ز بی بختی ملک ❊
ورنه بودی آفتی آن دیو در ایران زمین ❊ فیض یزدانی ببین و طالع دارای دهر ❊ بخت دارائی ببین و فضل رب العالمین ❊
از خرد کردم سؤال قتل او حیران صفت ❊ در جوابم گفت تاریخش بلی ایشپخدر این ❊ از غرایب اتفاقات آنکه جناب
مولانا حاجی میرزا محمد اخباری نیشابوری معروف بهندی که در اکثر علوم غریبه از نیرنجات و طلسمات و اعداد و تسخیرات
تسلطی کامل داشت و مدتی بود که در درگاه همایون اعلی اوقات بدعاگوئی می گذاشت یک اربعین بکاری که میدانست بسر برد
و بیست روز قبل از وصول قتل ایشپخدر خبر داد و حجت با مهر با منای دولت سپرد تا الحمد لله سر آن روس منحوس را آوردند
و در میدان خارج ارک همایون لگدکوب اطفال کردند صبا لوحش الله بکریت آسود از پیکار روس ❊ اینک اینک خاک
در کابت سر سردار روس ❊ غریب تر از این فقره قتل جناب میرزا محمد مزبور است در ولایت بغداد بعد از آنکه در دار الخلافه
طهران این عمل از او سر زد قدری مایه وحشت شاهنشاهی از او شد و بتدبیرات کاملانه او را از دربار دولت علیه بارض عتبات
عالیات فرستاد از اتفاقات در باب وزارت بغداد فیمابین دو نفر از کرجی زادگان که عبارت از اسعد پاشا و داود پاشا
باشد منازعه بود و جناب میرزای معزی الیه با اسعد پاشا الفت داشت و بنای ترتیب نیرنجات و طلسمات از برای او گذاشت
باشاره داود پاشا عامه خلق آن ولا بر جناب میرزا شوریدند و بهانه تکفیر روزی علی رؤس الاشهاد بنگاه او ریخته مقتولش
گردانیدند مولوی دشمن طاوس آمد پر او ❊ ای بسا کس را که کشته فر او ❊ خلاصه چون در سر پر مغز ایشپخدر هوای
تسخیر مملکت خراسان بود و پیوسته از کلک اندیشه باطل شاه این تمنا بر صفحه خاطر نقش مینمود لهذا تا این آرزو در دلش
نماند سر پر شورش را بمملکت خراسان فرستادند و ابواب شادمانی بر چهره اسلامیان گشادند چون شقی ملعون در میان
پشت ساری منزل گزید با مصطفی خان طالش که سیدی بد عاقبت و از عهد سلطان شهید دور گرد بساط عزت بود دیگری
هنگامه الفت کوشید و مصطفی خان نیز از توقف موکب شاهزاده در اردبیل واهمه تعرضی کرده با او گروید لهذا جناب میرزا بزرگ
فراهانی از دربار کامرانی استمالت او را بصوب طالش شتافت و با فسانهای نرم نرم روی او را از مراوده با روسیه بر تافت
از هر طرف راه آمد و شد آذوقه بر شفت و همراهانش بسته شد و در روزی چند کشتی امیدش در گرداب حیرت شکسته آمد در عین

شدت

شدت زمستان راه مراجعت پیش و از خوف جان سر خویش گرفت خلاصه بعد از قتل ایشپخدر نواب شاهزاده مهدیقلیخان
دولو بیگلربیگی ایروان را بدفع جعفرقلیخان دنبلی که با روسیه در تالین قلعه ایروان بود فرستاد و کلبعلی خان نخجوانی هم بسبب
جسارت ابراهیم پاشای حاکم بایزید حسب الامر بتاخت حدود مرز و بوم مملکت روم روی نهاد حسینقلی خان افشار
ارومی و اسمعیل خان شام بیاتی و حاجی محمد خان قراگوزلو را بتاخت میانه گنجه و تفلیس فرمان داد خوانین مذکور هر یک
در هر جا کوشش مردانه کرده و خدمت خود را براستی و درستی بعمل آورده بعد از ورود موکب مسعود ولیعهدی به تبریز برکاب
فیروز پیوستند و هر یک علی قدر مراتبهم مورد نوازش گشته کمر اجتهاد بخدمت و جانفشانی بستند بهاریه سال فرخ مال
بارس ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و یک هجری و تفویض منصب جلیل استیفای
ممالک و حرکت بچمن سلطانیه و احضار سردار خراسان و مأموریت سرداری جدید بآن سامان خورشید فروزان در این
سال بهجت نشان در روز جمعه سلخ شهر ذی حجة الحرام شش ساعت و بیست دقیقه از روز گذشته که عید نوروز فردای
آن روز و غره شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و یک بود و روزی ملالت اندوز مینمود وارد دشت حمل گشت
و مانند سری بریده از سمت الراس بجانب مغرب گذشت سرداران بلند قامت صنوبر و چنار از سبزه اعرابی لون خضری کشیدند
و بعد خنجر بید از حلقوم نوجوانان چمن گلهای حراوی خونها جاری گردانیدند سنبل با جعدی پریشان لباس سوگواری
در بر کرد و سوری گونه از ناخن حسرت گلناری آورد ابر آزار بر خونین کفنان لاله و شقایق گلزار ناله کنان شد و از شورش
بلبلان حیران و قمریان نوحه خوان گوگوزنان دشت کربلائی در عرصه گلشن عیان آمد شاهنشاه با داد و دین که طینت
پاکش برشته ارادت خاندان حضرت سید المرسلین صلعم است رعایت ادب را بر اورنگ جلوس پای ننهاد و روزی چند
صلای تعزیه داری جناب خامس آل عبا علیه التحیة و الثنا را در داد بجای شیلان نوروزی فقرا و ملهوفین را بر سر خوان روزی
دعوت کرد و پس از انقضای ایام مصیبت روی بانجام مهام هر مملکت آورد چون قرار سلطنت ایران خاصه در عهد دولت
این سلسله رفیع الشان بر این است که همواره چهار وزیر با تدبیر جالس مسند دفترخانه سپهر نظیرند و در حقیقت بنیان
دولت خداداد را چهار رکن دلپذیر اول وزیر اعظم است که رشته مهمات شور مملکت و عزل و نصب ولات و بیگلربیگیان
و سران و سرکردگان و حکام و میران دربار و هر ناحیه و امورات لشکرکشی و مملکت گیریش در دست دویم وزیر استیفای ممالک

که در قرار معاملات و تشخیص جمع و خرج و وجوه پیشکش و مالیات حکمران بر هر بلند و پست است سیم وزیر دارالانشاء
که در عرف دیوانیان معبر از منشی الممالک و کارفرمای تحریر نامه‌جات دول خارجه و فرامین قضا آیین و ملفوفه‌جات
قدر تضمین است چهارم وزیر عسکر که مباشر امور لشکر و رسانیدن مواجب و علوفه سپاه ظفر و خواندن افراد سان
در حضور خسرو گردون توان و تغییر و تبدیل غایب و متوفی حشر انجم قران میباشد در آن اوقات تشریف وزارت اعظم
بر قامت قابلیت جناب شیر افخم میرزا محمد شفیع اصفهانی ثم دارالمرزی راست بود و حضرت میرزا رضاقلی نوائی را ذوالریاستین
عل بود هم در امورات وزارت استیفای ممالک دخل و تصرف مینمود و هم وزارت دارالانشاء العهده او محول و نگجینه تزیین
نامجات و فرامین مهر از گنجینه خاتم سلیمان زمین میگشود میرزا هدایت الله تفرشی قمی که سیدی جلیل النسب بود وزارت
عسکر را داشت و همت بر انتظام کار لشکری گماشت رای ممالک آرا چنان تعلق یافت که وزیری با دیانت بجهت استیفای
ممالک برگزیند و بر اورنگ خلافت آسوده از جمع و خرج مملکت و قرار کار سپاهی و رعیت آسوده نشیند از اینکه جناب حاجی
محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان و مضافات از بدایت دولت سلطان شهید تا آن زمان خدمتگذار دربار این دولت
رفیع الشان و شاهنشاه صاحبقرانش در هر مرحله از مراحل عقل و فطانت و کارگذاری و عاقلی و عاملی و حسن سلوک آزمایش
شایان کرده بود لهذا معزی الیه را از دارالسلطنه اصفهان احضار و قامت قابلیتش را بتشریف وزارت استیفای
ممالک و لقب بلند امین الدوله گی آراسته و ولد اکبرش عبدالله خان را که مصداق الولد سر ابیه است در دارالسلطنه
اصفهان بیگلربیگی فرمود حضرت میرزا رضاقلی نوائی را خدمت وزارت دارالانشای همایون معین آمد و اهالی دور و نزدیک را
قرار این مهمات مبرهن شد چون در اواسط سنه ماضیه سلیمانخان قوانلوی قاجار از این سرا بسرائی دیگر نقل نمود وجود
لشکرکشی در رکاب ظفر مآب ضرور بود لهذا حسین خان سردار خراسان و حاکم نیشابور را از آنجا احضار و محمد خان
دولوی قاجار که چندی حاکم گرازوطار بود بنیابت خراسان و سروری آن سامان برقرار و روانه آن دیار شد بعد از فراغ
از این مهام فرامین قدر آیین باحضار لشکر انجم قرین از صدر خلافت صادر و هر فوجی در موعدی مقرر بدربار سپهر مدار
حاضر آمد شاهنشاه مظفر دفع روسیه بداختر را کمر همت بر بست و در روز جمعه بیست و پنجم شهر ربیع الاول سنه مزبوره
بعزم چمن سلطانیه بر بارگی شوکت برنشست پس از روزی چند آن چمن بهشت مانند مضرب سرادقات جاه و جلال شد

وارد وی

وارد وی ظفر شکوه از وجود شیران بیشه هیجا مالامال آمد **ذکر شمه از احوال و اوضاع مملکت فرانسه و سبب دوستی و مراوده ایشان با دولت علیه ایران و آمدن موسی ژوبر سفیر و تعیین میرزا محمدرضای منشی قزوینی بسفارت آن کشور بی نظیر**

مملکت فرانسه که یکی از قرالات معظم فرنگ است حدود اربعه آن
از طرف شمال بمملکت نیدرلانده متصل و بحر نیو میان حدا است و از طرف شرق ایضا نهر مزبور و کوه الپه که البته بخاک
ایتالیا است از طرف جنوب بحر سفید روم و کوهستانات پرنه از طرف مغرب دریای محیط بعدش از خط استوا
از نقطه سمت جنوب تا نقطه جانب شمال چهل و دو درجه تا چهل و هشت درجه است مسافت این طول دویست و ده فرسنگ
و عرض آن دویست و هشت است جمعیتش موافق تحقیق شصت کرور میباشد هوای سمت جنوبش بغایت لطیف و سالم است
فواکه متنوعه اش بی نهایت ممتاز خاصه انگور که از تعریف بی نیاز است معادن مس و سرب و نقره اش با برکت است و اهلش
بغایت هنرمند و شجاع و پر صنعت از قرار تصدیق جماعت انگریز در فنون علوم غریبه با ایشان برابرند و در جمیع صنایع بعد از
قرال انگریز از جمیع قرالات بهتر مقر ایالت آن مملکت شهر پاریس است که عروس شهرهای ممالک اروپاست کتابخانه و تعلیمخانه
و تماشاخانه بقدری در آن مملکت ساخته اند که از تعریف بیرون است و نهر سنا از وسط آن جاری است و تخمینا یک فرسنگ
راه بر روی خانه پلهای متین و جسرهای رزین بنا نهاده اند از اطراف ولایات شاهان و شاهزادگان و اشراف و اعیان و عموم مردم
خرجها می کنند و بآن شهر میروند و مشغول تماشا و عیش میشوند در اطراف آن مملکت چه در کنار دریا چه در خشکی سمت اروپا بنادر
و کشتیگاه فراوان مرتب است و سکنه آن مملکت باطراف ممالک آمد و رفت مینمایند و کل آن مملکت را یک پادشاه حکمگذار است
لقب پادشاهان آنجا روی مثل کینگ و زار که لقب سلاطین انگریز و روس است از ابتدا طایفه لولی در آنجا سلطنت داشته اند
در سنه یکهزار و دویست و چهار هجری اهالی مملکت شورش کرده روی شانزدهم را که از طایفه لولی بود کشتند و قرار کار بر جمهوریت
و مشاورت شد چون این قاعده نظام نگرفت بعد از اندک زمانی شخصی مسمی به ناپلیون که از طایفه بناپورته بود و نیارال صاحب غرض
بسبب بعضی خصال حمیده که داشت پای بر وساده سلطنت گذاشت در مدتی قلیل تسلط یافته دعوی امپراطوری که عبارت از معنی
شاهنشاهی است کرد این لفظ در لغت فرانسه بمعنی شخصی است که بزرگ چندین طایفه مختلفه باشد با جماعت روسیه محاربات عظیم نموده
شهر مسقو را گرفته بعد از تاراج آتش زد و از بی آذوقگی و شدت برف قشونش اکثر تلف شده برگشت در سال یکهزار و دویست و نه

که سلطان شهید ولایت تفلیس را مسخر ساخت و بغارت و اسیر پرداخت این خبر در عالم منتشر شد و ناپلیون نیز از این داستان مطلع و مخبر آمد چون با جماعت روس دشمنی داشت سلطان شهید را که دشمن روس بود دوست خود پنداشت عهدنامه‌های سابق را که قرال فرانسه با دولت صفویه بسته بودند مصحوب یک دو نفر معتمد کرده برسالت ایران فرستاد از قضایای اتفاقیه وقتی رسیدند که قضیهٔ شهادت سلطان شهید واقع و شاهنشاه صاحبقران هنوز از دار العلم شیراز نیامده و جالس سریر سلطنت و قایع نشده بود مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله بجهة عدم اطلاع از چگونه اوضاع جوابی سرسری بآنها داده روانه نمود و داستان شورش جماعت وهابی که در سنهٔ یکهزار و دویست و شانزده اتفاق افتاد از قراریکه ذکر شد اسمعیل بیک غلام بیات در بدایت سنهٔ یکهزار و دویست و هفده بجهة همین مقدمهٔ وهابی و گفتگوی با سلیمان پاشای وزیر بدار السلام بغداد روی نهاد داود نامی از ارامنهٔ بغداد که بالاخره از صاحبقران اعظم لقب بلندخانی یافت تاجر بود و در مملکت فرانسه آمد و رفت مینمود نزد اسمعیل بیک آمده بعضی نوشتجات بخط فرانسه ابراز نموده گفت که من از جانب ناپلیون بسفارت ایران مأمورم بنابراین ادعا باتفاق اسمعیل بیک بدار الخلافهٔ طهران آمد چون صدق و کذب این معنی درست معلوم نبود و احدی نیز از خط فرانسه اطلاعی نداشت متعرض جواب شدن هم خلاف تعارف و انسانیت مینمود لهذا جوابی علی الرسم نوشته بخواجه داود را لقب خانی برسر رشته روانه نمودند در این سال که یکهزار و دویست و بیست هجریست موسی ژوبر نامی از دولت فرانسه بایلچی گری ایران آمد پاشای بایزید بسبب موافقت دولتین روم و روس موسی ژوبر را در بایزید محبوس و اموالش را مضبوط و دو نفر از همراهانش را مقتول ساخت نواب نایب السلطنة العلیه عباس میرزا بعد از اطلاع کس فرستاده او را رهانید و باعزازی شایان بچمن سلطانیه که معسکر خیام با احتشام بود رسانید داود خان مزبور نیز بهمراهی او بمراجعت ایران کاشت خلاصهٔ مطلب موسی ژوبر اینکه ما و شما هر دو با روسیه دشمن میباشیم باید بقاعدهٔ متداوله با هم دوست باشیم مطلب دیگر اینکه لقب امپراطوری هر یک از پادشاهان قرالات فرنگ را تا دو دولت بزرگ ایران و روم تصدیق نکنند در سایر دولتهای فرنگ ممضی نخواهد بود بنابر آن زبانی خواهش نمود که شاهنشاه صاحبقران در نامهٔ همایون ناپلیون را بخطاب امپراطوری ممنون فرمایند چون اولیای دولت انگریز در وقت سفارت محمد نبی خان شیرازی از قراریکه سابقاً اشاره شد در باب دفع روسیه تن بامداد در نداده بودند و جماعت فرانسه در دشمنی با روس از ایشان زیاده و امداد را آماده مینمودند لهذا جوابی باصواب باو داده شد و متعاقبش

برطبق

برطبق قبول افتاده میرزا محمد رضای قزوینی منشی دیوان اعلی که چندی وزیر نواب شاهزاده محمد علی میرزا بود باتفاق او بآئینی شایسته سفارت فرانسه را آماده آمد وضع سفارت مشار الیه ان شاء الله المجیب عنقریب در جای خویش مرقوم کلک فصاحت کیش خواهد شد

ذکر قتل ابراهیم خلیل خان جوانشیر در قراباغ و اختلال کار آنجا و تعیین امرا و لشکر و احوال آن کشور

در چمن سلطانیه بعرض واقفان سدهٔ سنیه رسید که بعد از قتل ایشپخدر در بادکوبه و فرار شفت در میان پشت ساری و اطمینان مصطفی خان طالش ابراهیم خلیل خان از کردهٔ خود پشیمان و در ثانی حق پرستان ملت حنیف را دست بدامان زده و با اهل و عیال از قلعهٔ شوشی برآمده در خارج قلعه ساکن و در خیال استیصال روسیهٔ شوشی افتاده است عریضهٔ ارادتمندانه بخدمت نایب السلطنه فرستاده او را در درگاه فلکجاه خسروی برعفو زلات خویش شفیع ساخته و طلب امداد پرداخته است شاهنشاه صاحبقران بنابر توسط نواب معزی الیه جرایم او را بشرط خدمت و جان فشانی عفو فرمود حسین خان سردار و اسمعیل خان دامغانی و امان الله خان افشار غلام پیشخدمت خاصه و حاکم خمسه را با قشون جرار روانهٔ رکاب نواب شاهزاده نموده حکم فرمود که بهر خدمتی از سرکار شاهزاده مأمور شوند بپردازند بالجمله نواب شاهزاده قبل از وقت فرج الله خان شاهسون و ابوالفتح خان جوانشیر را با فوجی از دلیران آذربایجانی بامداد ابراهیم خلیل خان فرستاد که شاید در ورود این دو استیصال مایور شوشی را بهانه شود جعفر قلیخان نبیرهٔ ابراهیم خلیل خان که عداوتی با ابوالفتح خان عم خود داشت خاک بر فرق مروت انباشت و ارادت ابوت را برکنار گذاشت قبل از آنکه عمش بامداد برسد در چهار ساعتی شبی از شبها مایور روسی را از شوشی با سیصد نفر صالدات از راه خانهٔ خود آورده در خارج قلعه بر سر ابراهیم خلیل خان ریختند و آن پیر بینوا را با همشیرهٔ سلیم خان شکی که زوجهٔ او بود و دخترش که زاده از همشیرهٔ بهای خان لکزیست و جمعی دیگر از اناث و ذکور خونها با خاک آمیختند بعد از صدور این مقدمه کار ایلات قراباغ بالمره از هم ریخت و هر طایفه بدامان یکی از ولدان ابراهیم خلیل خان آویخت عجالتاً مایور روسی ضبط قراباغ و ایلات را بعهدهٔ مهدیقلی خان ولد خان مقتول محول کرده خود روی بحفظ قلعهٔ شوشی آورد نواب شاهزاده بعد از استماع این اخبار و قبل از اجتماع لشکر جرار از دار السلطنهٔ تبریز حرکت و روانهٔ آن ناحیت شد در ورود به آق اوغلان خبر رسید که نیارال نیالسین با جمعیتی کامل از تفلیس بیرون آمده و جمعیت گنجه را برداشته روانهٔ قراباغ و در منزل عسکران توقف

کرده است نواب شاهزاده احمدخان مقدم را بمحافظت بنه کذاشت وخود راه مقابله با سپاه روسی برداشت در منزل
خانشین تلاقی فریقین دست داد و چند روز متوالی جنگها اتفاق افتاد چون لشکر فیروز شاهنشاه ظلم سوز در رکاب بود
شاهد فتحی رخ نمود نواب اشرف مراجعت ودر منزل حسن وحسین فرود آمد سرداران با اقتدار که با قشون جرار از دربار
خسرو معدلت مدار مأمور برکاب شاهزادهٔ عالیمقدار بودند رسیدند ونواب اشرف را مایهٔ اطمینان خاطر کردیدند از اینکه
مصطفی خان شیروانی از راه شیطنت ونادانی باز ره نوردوادی جنایت رائی کشته وبا روسیه ساخته بود لهذا
اسمعیل خان دامغانی وامان الله خان افشار حسب الامر شاهزاده با قشون آماده بغارت شیروان تاختند ودر مدتی قلیل
آن سرزمین نبیل را سر منزل جغدان ساختند امان الله خان افشار در آن سفر دلیر بهاکرد واز تربیت شاهنشاه مظفر جوهر
رشادت خود را ظاهر آورد بالجمله این دو سردار نامدار آنچه لازمهٔ خرابی بود در آن سرزمین کردند وایلات آنجا را کلاً کوچانیده
بدست عطاء الله خان شاهسون که حسب الامر شاهزاده با ایشان همراه بود سپردند ومجال قراجه داغ ومغان آوردند نواب
شاهزاده چندی در آن حوالی بجهة قرار کار اهالی متوقف بود ونظم هر جائی را باحدی محول نمود ودر ساعتی سعد نزول اجلال
بدار السلطنهٔ تبریز فرمود از دربار خلافت نواب شاهزاده وهمراهان در ازاء خدمات شایان مورد الطاف بیکران وقرین
افتخار واعتبار فراوان شدند حضرت صاحبقران بعد از استماع خبر قتل ابراهیم خان بسبب عنایت حسبیهٔ محترمه اش که در سلک
جواریان بود بسیار اظهار دلتنکی فرمود این قطعه از زادهای طبع مؤلف در تاریخ قتل او ثبت افتاد لمؤلفه

کشته شد پیر کهن خان جوانشیر از قضا ❊ انکه اندر قتل او هر نوجوان پیر آمده ❊ حاکم ملک قراباغ است وابراهیم خان ❊
بر همه ایل جوانشیر از حسب میر آمده ❊ در میان اوست از اسم ولقب لفظ خلیل ❊ وین مرکب نام در عزت چو اکسیر آمده ❊
انکه اندر زندکی یکچند شد ترسا روش ❊ از سعادت باز اندر دینش تغییر آمده ❊ نوسلمانی بکشتند از جفا اهل نفاق ❊
وین شهادت خود دلیل عفو تقصیر آمده ❊ دوستانش نی همین تنها غمین از این الم ❊ چرخ دشمن نیز از این کار دلکیر آمده ❊
بعد قتلش زادکانش را ملک توقیر کرد ❊ عالی شان ز التفات شاه تسخیر آمده ❊ زادهٔ عصمت نژادش در حریم سلطنت ❊
همچو بلقیسی که جم را ظرفه نخجیر آمده ❊ در سزای قتل ناحق جرم او بخشید حق ❊ قتل هر بخشش هر جرم تدبیر آمده ❊
چونکه آن خان جوانشیر از قضا مقتول شد ❊ خاور تاریخ وی خان جوانشیر آمده ❊

ذکر اراق

ذکر ارداق نواب محمدعلی میرزا در سرحدات عراقین عرب وعجم وتاخت وتاز سرحد روم وسایر اوضاع آن مرز وبوم

در وقایع سال قبل ایراد شد که عبدالرحمن پاشای بابان بسبب سوء سلوک علی پاشای وزیر بغداد با ایل واتباع خویش
که قریب به پنجهزار کس بود پناه به آستان مروت نشان آورده در حدود کردستان ومحال سنقر توقف کرد میرزا محمد صادق
مروزی وقایع نکار وداروغهٔ دفترخانهٔ قضا آثار باتفاق احمد چلبی معتمد علی پاشا بجهة استقلال کار عبدالرحمن پاشا
از چمن اوجان راه بغداد سپرد علی پاشا از فرط غروری که داشت بعذرهای ناموجه متمسک کشته وقایع نکار را وقعی
نکذاشته خالد پاشا را با ایالت ولایت شهرزور کماشت در ثانی معتمدی از خود وپیشکشی فراوان بدربار همایون
کسیل کرد ومعاذیر مزورانه صاحبقران مروت شعار را بر سر کار آورد در همان اوقات شاهنشاه جمجاه عبدالرحمن پاشا را
از کردستان بدرکاه معدلت نشان احضار نمود وباعطای شمشیر وکمر خنجر مجوهر وخلعت آفتاب پیکر برومیانش را قرین
انواع اصطناع وافتخار نموده وبایالت ولایت شهرزورش سرافراز داشته روانه فرمود بامان الله خان والی
کردستان نیز اشاره شد که بر استقلال او در شهرزور همت کارد واو را جالس مسند ایالت آرد بالجمله خالد پاشا
از وقوع این واقعه از شهرزور ببغداد کریخت وعبدالرحمن پاشا در ولایت مستقل کشته بیش از پیشتر بدامان حمایت
اولیای دولت قاهره آویخت علی پاشا بفکر چارهٔ کار افتاد وعبدالرحمن پاشا خیالات مزورانهٔ او را پی در پی بدربار
همایون عرضه داد از اینکه حزم دوراندیش خسرو معدلت کیش مقتضی تدارک کار وامورات ولایات خوزستان نیز بسبب
مخالفت اعراب با یکدیکر اختلالی بیشمار بود ووجود یکنفر از دراری بحار سلطنت بجهة انتظام آن صفحات سزاوار مینمود
لهذا فرمان مرحمت نشان وخلعت آفتاب ارکان دارائی آن ولایت از کرمانشاهان تا خاک بغداد واز حدود بصره
تا قصبهٔ خرم آباد بنواب شاهزادهٔ روئین تن وتهمتن شکن محمدعلی میرزا رحمت واو را صاحب اختیار سرحدات عراقین
عرب وعجم لقب داده واسباب ایالت وشوکت از قبیل سراپردهٔ پنج سری وتوپخانه وعلم سنجری با دو عنایت واز امرای
قاجار ابراهیم خان دولو ومحمدعلیخان شام بیاتی بالتزام رکاب ونامزد ودر دهم شهر جمادی الاولی از چمن سلطانیه روانهٔ
آن ناحیت شد علی پاشای وزیر دار السلام بغداد از ایالت شاهزاده در آن بلاد بیشتر بخیالات دور ودراز افتاد ودوستی قدیم را
که در میان دولتین علیتین برقرار بود بکنار نهاده بدون ملاحظهٔ عاقبت کار جسارت ورزیده وقشون پادشاهی را کرفتار

دعوای روس و اوزبک و افغان دیده باعتقاد خویش عرصه را خالی اندیشید لهذا بجهة دفع عبدالرحمن پاشا و بعضی
خیالات زادهٔ ازمادهٔ سودا با معادل سی هزار سپاه غدّار از رومی و اعراب و اکراد و توپخانهٔ صاعقه کردار از بغداد
حرکت و بمنزل زهاب وارد گردید و سلیمان پاشای کهیا را که خواهرزادهٔ او بود با معادل پانزده هزار نفر از جماعت
اعراب و غلامان گرجی بدفع عبدالرحمن پاشا بصوب شهرزور فرستاد و خالد پاشای حاکم سابق شهرزور و سلیمان پاشای
متسلّم کرکوک و کوی و حریر را برافقت کهیا رخصت داد عبدالرحمن پاشا با ایشان فی الجمله زد و خوردی کرده بدرستی
شکست خورد و بازروی بکردستان آورد علی پاشا از ظهور این لطیفه ناگهان خبط دماغش زیاده شد و از زهاب
قدم جسارت پیشتر نهاده و در رود طاق گرا که فصل مشترک بوم ایران و روم است شکست دوستی دو دولت
علیه را آماده گردید این افسانه در چمن سلطانیه بعرض دارای بهیه رسید و نوروزخان قاجار عزّالدینلوی میر بار
با سپاهی خونخوار بالتزام رکاب شاهزادهٔ عالیمقدار و تاخت و تاز نواحی بغداد مأمور گردید نوّاب شاهزادهٔ
فیروزبخت در بلدهٔ طیبهٔ همدان از احکام صاحبقران با تاج و تخت و تعیین سپاهی انجم رخت قرین افتخاری
سخت گشته بلا تأمل ایلغارکنان عازم و در منزل کرند کرمانشاهان اقامت گزین گردید علی پاشای
وزیر از حسن تدبیر اندیشه مند شده و از کنار طاق گرا حرکت کرده در کنار رود سیروان که میانهٔ
شهرزور و بغداد است رخت کشید برحسب امر نوّاب شاهزاده نوروزخان عزّالدینلو و محمدعلیخان شام بیاتی
با ده هزار سوار از اکراد مدانلو و جهان بیگلو و اتراک قراگوزلو بتاخت و تاز بلوکات و قری و قصبات بغداد رفتند
و از زهاب تا یعقوبه را طولاً و از یعقوبه تا مندلج را عرضاً بجاروب نهب و غارت رُفتند فتاح پاشای حاکم زهاب بیرون
آمده جسارت بجنگ ورزید و بالاخره سودی نبرده علی پاشا ملحق گردید دختران ماه پیکر و زنان حورامنظر و پسران رشک
شمس و قمر اتراک بی باک را اسیر آمدند و اردوی شاهزاده را از آتش چهرتابناک رشک کرهٔ اثیر کردند ذکر دعوای سرداران
این دولت علیه با سلیمان پاشای کهیا و گرفتاری او بکمند غازیان توانا و عزیمت جناب مجتهد زمان
شیخ محمد جعفر نجفی بشفاعت آن نادان و سایر اوضاع آن سامان چون علی پاشای وزیر
در آن عزیمت بجز چارهٔ عبدالرحمن پاشا خیالات دیگر نیز در نظر داشت و نوّاب شاهزاده را سایر گرفتاریهای امور آن سرحدات

بفکر

بفکر کار او نمیگذاشت لهذا صاحبقران گردون توان انجام این کار را عزمی دیگر فرمود و سپاهی جداگانه بعد از
روانه داشتن نوروزخان بآن سامان روان نمود فرج الله خان آوخلوی افشار نسقچی باشی که مریخ با صلابت را
از هیبت تبرزینش اعضا متلاشی بود با محمد ولیخان قاسملوی افشار و امادوی و صفیارخان گرد بچه افشار با بازرها جات
سوارهٔ ایشان مأمور حدود شهرزور گردید که برافقت امان الله خان اردلانی والی کردستان عبدالرحمن پاشای
بابان را مجدد بر مسند ایالت آن ولایت متمکن سازند و بقدریکه ممکن است بخرابی و غارت آن مرز و بوم تا حدود کرکوک
و موصل پردازند مأمورین از چمن سلطانیه بقانونی شایسته روانه و این معنی جسارت علی پاشای دیوانه را بهانه شد
سلیمان پاشای کهیا باغوای خالد پاشا و اذن علی پاشا با سپاهی توانا و توپخانهٔ کوه بنا متهورانه از حدود شهرزور
قدم جسارت پیشتر نهاد و در کنار بحیرهٔ مریوان که آخر حدّ کردستان است اورا با سپاه ظفر پناه ایرانی مقابله
دست داد فرج الله خان و امان الله خان توسل باعانت خلیفهٔ بلا فصل صلوات الله علیه برده و توکل بر بخت بلند
شاهنشاه جزو و کل کرده میسرهٔ سپاه را که در برابر میمنهٔ خصم کینه خواه است بوجود بازرها جات افشار آراستند
و در میمنه جنود اردلانی و کردستانی بکینه خواهی برخاستند در جناحین محمد ولیخان افشار و صفیارخان گرد بچه شتافتند
و فرج الله خان و امان الله خان در قلب لشکر قیامت اثر آرام یافتند از آن طرف سلیمان پاشای کهیا از بطن ظاهری امام حنیفه
و یاوری ازسه خلیفه هنگامه آرای یوم سقیفه جستند و با غلامان گرجی و سپاه رومی در مقابل خیل افشار صف آرای گشتند
و خالد پاشا و سلیمان پاشای متسلم کرکوک با اکراد و اعراب برابر جنود اردلانی ایستاده از جان گذشتند در بدایت از طرفین
سفرای تیر دلدوز آمد و رفت نمود و جوابی باصواب از هیچ طرف نشنود مهرهای آتشین تفنگ پی درپی قاطع عروق رومیان
بی ایمان شدی و روشنان افلاک از جسارت آن قوم بی باک انگشت حیرت بدندان گزان بدی مبارزین جانبین
یکیک و ده ده و فوج فوج در حومهٔ میدان اظهار هنر را دست بتیغ و سنان بردندی و در آخر کار دستبازی خونهای یکدیگر
خوردندی گرز البرز کوب بازو و برز دلیران را زم ساختی و نرد قضا از برد نقش شش و پنج مهرهٔ بخت حریفان دغا را
در تختهٔ میدان ششدر انداختی پس از اندک زمانی شیران افشار را خون غیرت در عروق بجوش آمد و کوس روئین تحریک آن
دلیران بجلاوری در خروش بیکبار از میسره تیغ انتقام آختند و میمنهٔ دشمن که کهیا در آن انجمن بود تاختند و از مد تیغ بی دریغ

وخنجر آب پیکر سرافشانی وسینه شکافی پرداختند سلیمان پاشای کهیا که درمیمنه قرار داشت تیپ خود را متزلزل
دید وآن کرج رومی نژاد را قزلباشی بخاطر رسیده بسوی میمنه عنان گرای گردید بافوج میسره که سلیمان پاشای
مسلم درآن قوم سخره بود حمله‌کنان روی بمیمنهٔ سپاه ظفر عنان نمود بقدر یکه در حوصلهٔ کمان کنجد دلیریها کرد ولی
بالاخره سودی نبرد دلیران سپاه ظفر پناهش از یمنت بخت شاهنشاه آگاه بکمند دلاوری اسیر نمودند در عقب آن
قوم روبه‌ شمال پای دلاوری کشودند از یکطرف تا حوالی اردوی علی پاشا و از طرفی تا قری وقصبات کرکوک وموصل
مردان ایشان در خوابگاه عدم باشاهد اجل پیوسته وجوانان بکمند اسار بسته آمدند شمار کشته‌گان از سه هزار گذشت
وتعداد گرفتاران از آن زیاده گشت دانایان دانند که همین طایفه با نادرشاه افشار که پادشاهی قهار بود در جهان دیار
چه کردند والحمد لله والمنة که در برابر یکی دو نفر از چاکران دربار شاهنشاه تاجدار تاب مقاومت نیاوردند مؤلفه
آنچه نادر با سپاه خویش نتوانست کرد * چاکراو یکتنه در مرز کالنجر کند * علی پاشای وزیر از این وهن عظیم عنان
حوصله از دست داده وبار فرار بر نجیبی ادبار بسته تا حوالی بغداد در جائی نه ایستاد عنان‌گیری سپاه ظفر اندیش وعفو
جرایم خویش وخلاصی کهیا واسرای بدکیش را دست ضراعت بدامان شفاعت جناب اعلم المجتهدین شیخ محمد جعفر نجفی
رحمة الله علیه زد وآن جناب را از نجف اشرف بمعسکر خویش آورد وباردوی نواب شاهزاده دلیل شد سرکار اشرف مقدم
آن فاضل محترم را مغتنم شمرده سپاه کینه خواه را از دستبرد منع واسرای اعراب رومی را بخاطر جوئی آن جناب
آزاد کرد چون کهیا مردی نامی بود ترخیص او را موقوف باذن حضرت صاحبقرانی نمود بالجمله آن جناب را مقضی المرام
وشادکام بصوب مقصود روان وسلیمان پاشا وتابعان او را باغل وزنجیر بهمراهی فوجی از یلان دلیر بصوب اردوی
کیوان پوی شتابان نمود خاقان مروت‌نشان مراتب جان‌بخشی پیشه کرد وزنجیر از گردنش برداشته از فرط عنایات
او را بجناب میرزا محمد شفیع وزیر سپرد دلاوران هر یک بقدر مراتب از خلعت وانعام بیکران بهره‌یاب وشاهزاده آزاده
مجدداً بدارائی آن ملک وعزیمت انتظام عربستان کامران وکامیاب گردید موکب فیروزی حشر باد وجهان فتح
وظفر از چمن سلطانیه حرکت ودر بیست ودوم شهر جمادی الثانیه عرصهٔ دار الخلافه از یمن ورود شاهنشاه مظفر طعنه زن جنت
آمد مجدداً جناب شیخ محمد جعفر طالب شراه استخلاص کهیا را بصوب دار الخلافه پی سپار شد ویوسف پاشای والی ارزنة الروم

نیز فیضی محمود افندی معتمد خود را بتوسط نواب نایب السلطنه بجهة انجام همین کار فرستاد صاحبقران شریعت
پرور سلیمان پاشای کهیا را برعایت جناب شیخ محمد جعفر تربیت نموده قامت بالیاقتش را بتشریف ایالت عراق
عرب مزین فرمود وفرمان وخلعت پاشائی ولایت شهرزور ببابان نیز بافتخار عبدالرحمن پاشا صادر ومیرزا
محمد صادق وقایع‌نگار مروزی نیز در ثانی بجهة قرار بعضی از امور بمرافقت سلیمان پاشای مذکور بدار السلام
بغداد ساير آمد تاریخ گرفتاری کهیا از کلک مؤلف تراوید ویادگار را درین صحیفهٔ نامی ثبت گردید مؤلفه

زپاشای بغداد مامور آمد * سلیمان که میکرد اوراوزیری * بدعوای شهزادهٔ شیرصولت *
سزاوار ایوان وگاه امیری * محمد علی میرزا آنکه دارد * خیال خیالی ضمیر ضمیری *
برابر شد آن سگ به آن شیرصولت * زروباه میمون نه دعوی شیری * نه کناس را دعوی باکلابی *
نه زرباف را نسبتی با حصیری * شکست آن سپاهش زیک عزم دارا * نکردش زرومی کسی دستگیری *
ببستند دستش دلیران ایران * اسیر آمد آن ناتوان از فقیری * زبخت شهنشاه وازپور رادش *
شکستند خیلی کبیر از صغیری * غرور دلیری کند کار مشکل * درین کار بس کرد کهیا دلیری *
رقم خاوری کرد تاریخ دعوا * زکهیا بدان این شکست اسیری *

ذکر تسلط جماعت روسیه از روی تغلب بولایات مغصوبه از آذربایجان وسرداری وایالت حسین خان قاجار قزوینی در آذربایجان وایروان

این معنی محقق است که جماعت بدعاقبت روسیه روسیه از روزی پای بخاک گرجستان وحدود آذربایجان
نهادند هیچیک از ولایات را بضرب زور نگشادند شهر تفلیس را گرگین خان والی از قراریکه ذکر شد درکشود واپشخدر
ولایت گنجه را بسبب حرامزادگی نصیب بیک شمس الدینلو وارامنهٔ آنجا مفتوح نمود قلعهٔ شوشی را بسبب خرافت ابراهیم
خلیل خان جوانشیر تصرف کردند وهر یکی از ولایات آن طرف رود ارس را بنهجی که ایراد میکردد بحیله وتزویر بدست آوردند
خدای توانا داناست که از وفور تعدیات ایشان به اهالی این ولایات چه نوع سلوک شد وفوج فوج اهالی ازادانی
واعالی با اهل وعیال آواره بهر شهر وبلوک بالجمله بعد از رجعت موکب فیروز سلطانی از چمن سلطانیه بدار الخلافهٔ جاوید
مبانی وورود نواب نایب السلطنه بتبریز تا بحال الان وماموران روسیه عرصه را خالی دیدند وهر یک بولایتی عنان گرای

کردیدند ابوالفاکوف نام که یکی از ماپوران آن قوم بد فرجام و در حوالی بادکوبه توقف و آرام داشت اهالی
آنجا را تحریک کرده بر حسینقلی خان حاکم خود شوریدند و آن بیچاره را با اهل و عیال روانهٔ تبریز گردانیدند و ابوالفاکوف را
به بادکوبه رسانیدند شیخعلیخان قبه هم که در دربند اقامت داشت در عالم مستی با ابوالفاکوف بنای دوستی گذاشت
و او را با جمعی از صالدات آورده در قلعهٔ دربند باعتقاد خود بمعاونت گماشت و پس از چندی از تعدیات ایشان
تاب مقاومت نیاورده و با اهل و عیال فرار نموده روی به داغستانات کرد نیارال نیالسین بر سر شکی رفت و اهل ولایت
سلیم خان حاکم را بتحریک او جواب گفتند زد و خوردی مردانه با روسیه کرده و بسبب مخالفت اهل شکی صرفه نبرده اهل
و عیال را برداشته به تبریز آمد و حسب امر والا در ولایت اردبیل ساکن ولایت شکی را نیز جماعت روسیه اقامت
گزین مساکن و اماکن شدند مصطفی خان شیروانی حرامزاده جمعی از طایفهٔ روس را از گنجه خواست و بدست خود ولایت
شیروان را سپرده هنگامه را آراست چون با حاکم سالیان عداوت سابقه در میان داشت جمعی از روسیه را برداشته
روی بآن صوب گذاشت اهالی آنجا نیز با علیخان حاکم خویش بسبب تحریک مصطفی خان معاند بودند لهذا شب
هنگام دروازه را گشوده روسیه را داخل نمودند علیخان حاکم آنجا فرار کرد میر باقرخان برادر مصطفی خان طالش
که بحکم نواب نایب السلطنه در آنجا بود اسیر شد بالاخره مصطفی خان شیروانی نیز ازین معامله سودی ندیده و بکوه فت
فرار نموده در پناه سنگ آرمید بالجمله این ولایات آن طرف آب ارس با اهالی آن سرزمین بدست خود آتش روشن
نمودند و ابواب بلا بر چهرهٔ خود و مسلمانان آن ولا گشودند خلاصه از قراریکه قبل ازین ایراد شد بعد از عزل محمدخان ایروانی
زمام ایالت ولایت ایروان در قبضهٔ اختیار مهدیقلیخان دولو داده شد و پس از یکسال که درست از عهدهٔ این کار بر نیامد
یکسال دیگر در کف کفایت احمدخان مقدم نهاده او هم مثل مهدیقلیخان بود و تدارک نظم آن ولایت را بواجبی نمی توانست
نمود صاحبقران کشورگیر بنا بر مداخلات جماعت روسیه بولایات آن طرف آب کار ایروان را نیز خراب یافت و در حسب
امر اعلی حسین خان قاجار قزوینی سردار سابق خراسان بیگلربیگی آن سامان گشته با سامانی شایان بصوب ایروان شتافت
لقب سرداری آذربایجان نیز علاوهٔ منصب ایالت شد و پس از قلیل مدتی از کفایت او ولایت مزبور قرین نظمی
بی نهایت آمد بهاریهٔ سال فرخ فال توشقان ئیل ترکی مطابق با سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و دو هجری

و عزیمت موکب علیه بچمن سلطانیه سلطان نظام آرای سپهر اخضر اعنی خورشید خجسته فر در این سال همایون فر بعد از
انقضای صفر ساعت و نوزده دقیقه از شب یکشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و دو
از شهر حوت ببرج حمل نقل نمود و سپاه اتراک چهر گلهای حمراوی را بنظم نظامی جدید امر فرمود سپهبد سندروسی
رنگ گلبن صفراوی تن در عوض سپهسالار روسی نژاد بهمن که از صدمهٔ مهرهٔ آتشین صاعقهٔ خاراشکن در زاویهٔ
عدم پای بدامن بود بجد و جهد در ایران زمین گلشن تاخت و بر خلاف سپهسالاری با کارپردازان ممالک چمن بساز و برگ
موافقت و مصالحت پرداخت صوفی نهادان صوف پوش زاغ و زغن از یورش بلبلان ترکی زبان شیرین سخن
روی از عالم گلشن برتافتند و سفیران شمال و صبا از اطراف ممالک بحر و بر بتختگاه خسرو خاور شتافتند سرداران گلبن رعنا
با سروران رومی ورد دمی صنوبر و چنار بنای دورنگی نهاده سلطان ربیع بزیارت روضهٔ مطهرهٔ گلشن پای برگشاد و شاهنشاه
با تاج و تخت برفراز تخت آسمان رخت بهجت میمنت جلوس همایون بخت برآمد و نونهال بخت و اقبال را از سحاب دست دریا
نوالش نوبت برگ و برشد شاهزادگان منوچهر چهر در پیرامن پیشگاه فریدون ایرج مهر جای بر جا ایستادند و نامداران اطراف
و سرفرازان اکناف تهنیت عید سعید را روی بر خاک امید نهادند نوبتخانهٔ جمشیدی مبارکباد جشن جمشید زمان را بلند آوا شد
و کعبهٔ سپهر آبنوسی از صدای توپهای یغمائی رومی و روسی پر نوا گنجور طبع بلند خسروی راز رباشی و گوهرریزی پیشه شد و دایهٔ مهرگان
پرور را از فقدان پروردگان خویش خون در جگر و خاطر پراندیشه پس از انقضای بزم شیلان خیال حراست حول و حوش مملکت
و دفع دشمنان دولت ابدآیت خورشیدوار از مطلع خاطر همایون سر زد و از اطراف ولایات سپاهی افزونتر از خیول ثوابت
و سیارات بدرگاه سپهر علامات حاضر آمد یلان دلاور را خون غیرت در عروق حمیت بجوش آمد و نوبت سنجری بعزیمت چمن
قنقر اولنگ در خروش در یوم دوشنبه هفتم شهر ربیع الاول سنهٔ مزبور خنگ مجرهٔ تنگ بود از توسن سپهر نیلی رنگ از چهرهٔ
شهریار بافرهنگ مطلع آفتاب تابان آمد در ورود بدار السلطنهٔ قزوین نواب رکن الدوله علینقی میرزا با ایالت آنجا برگماشت
و دو روزی بجههٔ انتظام کار شاهزاده توقف فرموده عزیمت کنان در روز سه شنبه هفدهم شهر مزبور عرصهٔ سلطانیه از نزول موکب
منصور غیرت بهشت رضوان و شهریاران را ازین عزیمت دلها در بر سیماب وار لرزان گردید مؤلفه الامین مرز از شیر افزار ان
تا که این ملک از گندآوران ویران شود ذکر ماموریت غراف گداویچ بسرداری گرجستانات و طلب مصالحه از دولت علیه

از فرار نیرنجات و تعیین لشکر بمحافظت ایروان و آن صفحات بعد از قتل ایشپخدر سپهسالار روسیه و سایر
نیارالان آن ناحیه مراتب اوضاع اتفاقیه را بدربار امپراطوری اعلام داشتند و دیده در راه صدور احکام از جانب آن
دولت گماشتند غراف کداویچ نامی را که پیری سالخورده و از قراریکه قبل ازین ذکر شده سالها در صفحه گرجستانات بسر برده بود
بسرداری مملکت قفقاز روانه داشتند مشار الیه بعد از ورود بتفلیس از ابتدا اطراف کار را ملاحظه و صرفه و ضبطه خود را از هر طرف
سنجیده از اینکه یوسف پاشای صدر اعظم روم و والی ولایت ارزنة الروم تازه با یالت آن مرز و بوم موسوم در باطن بسبب
موافقت دولت عثمانی با ناپلیون پادشاه فرانسه که با روسیه معاند بود و در ظاهر در خصوص حدود ولایات قارص و آخسقه و غیره
با کداویچ گفتگو داشت و کداویچ آن گفتگو را بالمآل موقوف بدعوای روبرو می پنداشت لهذا اصلح چنان دید که با کارپردازان
دولت علیه ایران باب سالمیت گوبد و خس و خاشاک کدورت و ملال را از جاروب موافقت و مصالحت روبد بلکه باین حیله و تزویر خصم
زبردست چهره گشته غبار نقاری که فیمابین دولتین ایران و روس است بیشتر ازین تیره نیاید بنابرآن روسیه قراباغ و شیروان
و شکی را از خصومت و تعرض آن حدود و ناحیت ممنوع و استیپانوف ایشک آقاسی خود را بجهة اظهار ارادت بدربار کیوان
رفعت مرجوع داشت و مراسله که الکسندر پاولیچ امپراطور روس بجناب میرزا محمد شفیع در باب کار موافقت نوشته [illegible]
که امپراطور مزبور بجهة جناب معزی الیه انفاذ داشته بود همراه استیپانوف کرده همت بر انجام امر مصالحت گماشت پس از ورود
فرستاده مزبور بدرگاه معدلت دستور در منزل جناب وزارت مآب سکنی نمود و در آن حضرت مهر از گنجینه این کار مشکل برگشود
اولیای دولت خداداد جواب او را بدین نمط دادند که در خصوص موافقت دو دولت قوی آیت ازین طرف قرین الشرف بهیچوجه
مضایقتی نیست ولی تا مشت خاکی از حدود مملکت ایران در تصرف آن دولت باقی است این مخاصمت نیز باقی شاهنشاه آگاه
بعد از روانه داشتن استیپانوف تدبیر کداویچ را که ناشی از صرفه و ضبط وقت بود و دوقعی نگذاشته باز از رکاب فیروزی مآب سپاهی
بکردار دریای آب بالتزام رکاب نواب ولیعهد کامیاب بامر و حکم اعلی چنین شرف صدور یافت که این نیرنجات آن پیر کبر روی را
مانند نقش بر آب و موج سراب انسته لحظه از کار احتیاط غافل نشیند و حسین خان سردار ایروان را نیز حکم رفت که از حیله و تدبیر آن
قوم پر تزویر غفلت نورزیده دقیقه استراحت نگزیند بملاحظه خیالات باطنی روسیه در باب ایروان شاهنشاه تاجدار حسن خان قوللر
آقاسی برادر حسین خان سردار را با اشرف خان دماوندی و جمعی از جوانان جان نثار بحراست قلعه ایروان مأمور فرمود و لازمه تاکید در حراست

آن قلعه

آن قلعه بمأمورین فرمود ع بخت بیدار ملک دشوارها آسان کند * **ذکر مجادله سرحدداران دولتین بهیتین روم و روس
با یکدیگر و تدابیر نواب نایب السلطنه و سردار ایروان در باب این قضیه مقدر**
از قراریکه سابقا ذکر شد یوسف پاشای والی ارزنة الروم در هنگام رسالت فیضی محمود افندی بخدمت نواب نایب السلطنه
چنین اظهار نموده بود که مخالفت دولت بهیه عثمانیه با روسیه بسبب موافقتی است که با این دولت علیه دارند نواب نایب السلطنه بنابر رعایت
موافقت فتحعلی خان ولد هدایت الله خان رشتی را حسب امر شاهنشاهی نزد او برسالت فرستاد و مشار الیه در تحریک او بمجادله
با طایفه روس بطوریکه مصلحت رای شایست زبان گشاد بالجمله کداویچ بعد از اطمینان از طرف قرین الشرف این دولت علیه
با سرحدداران شوکت عثمانی بنای زد و خورد گذاشته و از آن طرف شد یوسف پاشای والی ارزنة الروم بجهة جذب قلوب سرحدداران
مملکت ایران نخست اهالی ولایت وان و بایزید و سایر الکاء متصرفی خویش را از معامله آذوقه و اجناس با جماعت روسیه
خدانشناس ممنوع داشت و پس از آن بجهة ملاقات حسین خان سردار خود در وی بجلد و ایروان گذاشت در آخر حد ایروان او
و حسین خان را ملاقات دست داد و گنجینه موافقت را سر گشاد و غراف کداویچ نیز پس ازین اطلاع معارضه میل کرد و استیپان
نامی را نزد حسین خان فرستاده در باب استقلال کار خویش از وی یاری خواست حسین خان با او هم در ظاهر خصوصیتی
بعمل آورده و فیمابین سرداران روم و روس نوای هنگامه برخاست و دست قضا هنگامه آرا است نواب نایب السلطنه با جمعیت رکاب
و توپخانه و زنبورکخانه و نقاره خانه و شوکتی ملوکانه از دار السلطنه تبریز حرکت و در خارج شهر کوس بر آواز خجست و حسین خان سردار نیز با افواج
رکابی و چریک ایروانی باقتضای مصلحت و امتنان سرداران دو دولت از ایروان بر آمده در اول خاک آخر کلک اقامت را
طرح بست خلاصه کداویچ نیارال سویدوف نام را با سپاهی موفور و توپخانه و آذوقه نامحصور بر سر قارص تعیین و پرخود
بایدوف را بر سر قلعه آخر کلک که از توابع آخسقه است فرستاده چهار هزار پیاده آتشبار را همراهی او معین و خود نیز بفاصله
با جمعیتی کر داشت روی بآن سرزمین گذاشت محمد پاشای حاکم قارص که در خفیه سازشی با نیارال سویدوف کرده بود در ابتدای مقابله عقب پس
نشست و در قلعه قارص متحصن گشت یوسف پاشای سرعسکر ازین معنی آگاه و صید علی پاشا را با جمعی بالمنتها بدفع محمد پاشا و مجادله
با نیارال مأمور نمود محمد پاشا بمحض استماع این خبر عهدی که با روسیه بسته بود بشکست و باتفاق صید علی پاشا
در مقابل سویدوف صفوف مقابله بر بست در اندک کری روسیه ملعون شکستی فاحش یافته مانند خیل روباه از برابر شیران

آرمیدند از آن طرف سلیم پاشای والی آخسقه بحکم یوسف پاشا معادل سه هزار تفنگچی از جماعت لار که قوم دلاورند بامداد
اهالی آخر کلک فرستاد بایدوف پسر کداویچ شب هنگامی سه ساعت قبل از طلوع صبح صادق پیادگان روس را برداشته
بر سر قلعهٔ مزبور یورش آورد کداویچ هم بلا فاصله رسید و نردبانها بر دیوار قلعه نهاد مانند جنود شیطانی صعود نمودند
اهالی قلعه مردانگیها کرده هنگام طلوع صبح صادق آن قوم کاذب را از برج و باره سرزیر و خود از قلعه برآمده در خارج
قلعه هنگامه گیر و دار با آن جماعت بدعاقبت آراستند و تا ظهور طلیعهٔ شام حملات دلیرانه کرده بکینه خواهی برخاستند
آخر الامر بخت از سپاه روسیه برگشت و کداویچ و متعلقان شکست یافته و راه تفلیس برداشته از آن معامله در گذشت
بعد از شیوع این اخبار حسین خان سردار با کمال استبشار با یروان مراجعت نمود و نواب نایب السلطنه نیز به تبریز نزول
اجلال فرمود و شاهد این اخبار مسرت آثار در چمن سلطانیه در حضرت شاهنشاه تاجدار برقع از رخ برگشود و خبر فتوحات دیار
افغان و قتل صوفی اسلام مقارن این اخبار بود

ذکر مجادلهٔ محمد خان دولوی قاجار نایب مملکت خراسان با فیروز الدین میرزای افغان والی هرات و قتل صوفی اسلام نام قلندر و شکست سپاه افغان ابتر و ورود موکب خسرو مظفر بدار الخلافهٔ بهجت سیر

ولایت غوریان که از محال معمورهٔ هرات و در بیست فرسخی آنجا واقع است در اوقاتی که حسین خان سردار مملکت خراسان
بود بسعی او بدست آمد و بدست اسحق خان قرائی سپرده شد اسحق خان نیز حکومت آن را بیوسف علیخان برادرزادهٔ خویش محول
و خود در خدمت شاهزاده محمد ولی میرزا عامل شغل و عمل شد یوسف علیخان از فرط شرارت نفس با حاجی فیروز الدین میرزای افغان والی
هرات خدمت و موافقت کرده او را بر سر افکار باطله آورد حاجی فیروز تیره روز حقوق التفات شاهنشاه فیروز را فراموش نمود
و گنجینهٔ مخالفت را سرگشود صوفی اسلام نامی از صوفیهٔ جهریهٔ بخارا که بحکم بیگی جان اوزبک آواره از آن شهر و در محال کرخ من حومهٔ
هرات در سالی سه چهار صاحب املاک و بهره آمده بود از اجتماع مردم نابی دین و احکام مشرکانهٔ آن لعین کار تصوف رونقی یافت
و حاجی فیروز سیه روز دست ارادت باو داده روی از دایرهٔ اسلام برتافت خواجه حافظ صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد *
بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد * بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه * زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد *
در ظاهر از باطن وی استمداد و در باطن از فرط استکبار و استبداد موازی پنجاه هزار نفر از افاغنه و سایر ایلات قندهار
و هرات و فراه و اندخود و بادغیسات و مار و چاق و اسفزار و قندز و ختلان و چیچکتو و میمنه و فاریاب و اویماقات

جمشیدی و تایمنی و فیروزکوهی و تیموری احتشاد داده و آن صوفی نابکار را نیز در هودجی زرنگار نشانیده بهوای مملکت گیری
روی بمحال سنگیبان گذاشت چون طوایف افغان را آن قابلیت نبود لهذا بمقابلهٔ نواب شاهزاده با ایشان قسمی از ننگ
و عار نمود حسب الامر شاهنشاه تاجدار محمد خان دولوی قاجار نایب خراسان در اوایل شهر ربیع الآخر با جمعیت ترک و کرد
و عرب و امرا و خوانین آن سرزمین و اویماقات هزاره و تیموری با انضمام سرکردگان و خوانین قشون رکابی از ارض اقدس
حرکت و در قریهٔ شاده که یکفرسخی سنگیبان است نزول نمود در روز پنجشنبه بیست و دویم شهر ربیع الآخر طرفین از سنگیبان
و شاده حرکت و در صحرای سنگیبان کار بمقابلت و مقاتلت رسید بعد از ترتیب میمنه و میسره و قلب و جناحین ترکان ایرانی
از درنگ در آن جنگ و استعمال توپ و تفنگ و دستبازی با آن قوم روبه آهنگ ننگ آمد و حوصلهٔ ایشان تنگ شد
یکبار تیغها از نیام آهخته و توسل از باطن ید اللهی جسته و توکل بر طالع شاهنشاهی پیوسته بآن قوم بیدین تاختند
و کار بدست و گریبان رسیده کار ایشان بهمان حملهٔ اول ساختند رؤس منحوس افاغنه چون گوی در میدان غلطان
بود و اجساد پلیدشان مانند مردار کلب و خنزیر افتاده در میدان صوفی اسلام کافرکیش را در میان همان هودج پاره پاره نمودند
و حاملین هودج که بعدد ایام سال سیصد و شصت و شش بودند تا یکتن از ایشان باقی بود پایهٔ هودج را رها ننمودند
بخت از حاجی فیروز تیره روز برگشت و با وزیر خود حاجی آقا خان روی بهرات آورده از آن معامله در گذشت یکصد و
سی نفر از خوانین با نام افغان که از آن جمله بدل خان فوفلزائی و کدا خان و محمود خان تایمنی و برادر یلنگتوش خان جمشیدی بود با شش
هزار کس از آن جنود نامسعود طعمهٔ شمشیر آبدار و معادل دویست نفر دیگر از سرکردگان دلاور که از آن جمله عبد الغیاث خان
فوفلزائی و برخوردار خان اسحق زائی و برادر یلنگتوش خان جمشیدی بود با سه هزار نفر بقید اسار آمدند اسباب و اثاثهٔ
اردوی ایشان از صندوقچه‌های در و گوهر و بدره‌های سیم و زر و امتعه و اقمشهٔ هفت کشور و خیمه و خرگاه و اشتر و استر
و زنبورکخانه و توپخانه و نوبتخانه کوتاهی سخن از صامت و ناطق آنچه بود بحیطهٔ تصرف و غارت رفت و محمد خان نایب خراسان
با انصار و اعوان تا دروازهٔ هرات رانده در آنجا اقامت گرفت حاجی فیروز خراج دو ساله ولایت هرات بداد و مالیات مرسلی
بگردن نهاد یوسف علیخان قرائی مایهٔ فساد را با دست بسته نزد محمد خان فرستاد و متوقات و تحف فراوان بجهة او و همراهان
او نیز داد خوانین افغان را باعلی قیمت خریدند و سپاه منصور اکثری از آن قوم مغرور را داد و در بهای ایشان تازیان قرابی گرفته

بقلاده کشیدند وطبل رحلت کوفته در اوایل شهر جمادی الاولی وارد ارض اقدس کردیدند در اواسط شهر جمادی الآخره
مژده این فتح وفیروزی در چمن سلطانیه سامعه افروز خاص وعام شد ومساوی پانصد نیزه سر از رؤس منحوس آن قوم
بداختر با پیشکش حاجی فیروز ومالیات دو ساله از نظر شاهنشاه نصرت آموز کذشت نواب شاهزاده محمد خان آزاده
وهریک از خوانین وسرکردکان سواره وپیاده علی قدر مراتبهم بل زیاده مورد عنایتی آماده کشت مجدداً احکام اکیده در باب
انتظام امر آذربایجان واهتمام در دفع روسیهٔ بی ایمان بافتخار نواب نایب السلطنة العلیه وسایر امرا از مصدر خلافت
بهیه صادر موکب اعلی بصوب دار الخلافه سایر ودایر آمد روز دوشنبه هفتم شهر رجب المرجب خاک ری از ورود کی طعنه زن
فرقدان وجدی وترکان دلاور را هنکام استماع رود وبی آمد تاریخ قتل صوفی اسلام از کلک مؤلف این فرخنده کلام
تراوید ودر این صحیفه ثبت کردید لمؤلفه

زخیل صوفیان آن صوفی اسلام ❊ که جمع او را سفاهت با بلادت ❊
زسلطانان افغان شاه فیروز ❊ باو بس داشت پیمان ارادت ❊
زبهر تاخت در ملک خراسان ❊ برون آمد بدعوی جلادت ❊
مرورا بود ز افغان وهراتی ❊ هزاران فوج لشکر بل زیادت ❊
محمد خان امیری از شهنشاه ❊ بکشت او را و افتاد از افادت ❊
بجفت از این افادت بخت افغان ❊ که بدبختی از او کرد استفادت ❊
بصاحب بخت شوریدن حرام است ❊ بلی این شد جهان را رسم وعادت ❊
نحوست یار او آمد اگر چه ❊ شهادت دره دار اسعادت ❊
بجنب مادر خاک آنچنان خفت ❊ که جاویدش نماند اسم ولادت ❊
پی تاریخ قتلش خاوری کفت ❊ وصول صوفی اسلام این شهادت ❊

ذکر ورود جنرال غاردان خان ایلچی دولت قرال فرانسه از جانب ناپلیون پادشاه آن مملکت باتفاق میرزا محمد رضای منشی ومأموریت عسکرخان افشار ارومی بسفارت آن ولایت

در وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و
بیست ویک معروض افتاد که جناب میرزا محمد رضای قزوینی منشی دیوان اعلی برحسب امر معلی باتفاق موسی جوبر
سفیر دولت فرانسه بسفارت مأمور وروانهٔ دربار ناپلیون امپراطور آن حدود وثغور شد در مملکت مشار بخدمت
آن پادشاه توانا رسید وکمال عزت واحترام درباره خویش دید عهدنامهٔ دوستانه فیمابین دولتین ایران وفرانسه
بسته شد ومیرزا محمد رضای مزبور برباره کی مراجعت نشسته آمد در این اوقات که عرصهٔ دار الخلافه از ورود موکب مسعود

زیب وزینت یافت سفیر مزبور باتفاق جنرال غاردان نام که از معارف محرمان ناپلیون وسردار دوازده هزار
قشون بود با هفتاد نفر دیکر از اهل حرفت وصناعت ومعلمین سپاه نظام ومهندسین با اهتمام وعهدنامهٔ ممهوره بمهر آن پادشاه
با احتشام وتحف وهدایای نفیسهٔ افزون از حوصلهٔ اندیشه وارد وامر مهمانداری فتحعلیخان نوری قورلیساول باشی سرکار
ولیعهد بهرام غلام بدرکاه کیوان مقام شتافت در عشر ثانی شهر شوال المکرم همین سال از ورود بدار الخلافه قرین
مفاخرت مالاکلام ودر سرای جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم منزل نمودند واز صیقل التفاتهای کوناکون صاحبقران
معدلت مشحون زنک زحمت راه از آئینهٔ دل زدودند جنرال غاردان بتشریف ولقب ارجمند خانی مشرف وهریک
از معارف همراهان او بظهور عنایتی تازه قرین انواع عزت وشرف وبرحسب قرار معاهده در دربار اعلی متوقف کشتند
از قراریکه انشاء الله تعالی نکاشته خواهد شد قرار معاهدهٔ با ناپلیون بسبب مجاهدهٔ کارکذاران دولت بهیهٔ انکریز
دیکرکون کشت لهذا تحریر عهدنامه را زاید دیده از ایراد آن درکذشت مختصر فصول عهدنامه یازده کانهٔ اینکه ناپلیون
امپراطور فرانسه جنود روسیه را از تفلیس وسایر محال کرجستانات وولایات آذربایجان متصرفی ایشان بهر نوع تواند
یا بجنک یا بصلح اخراج نماید ومعلمین ومهندسین با اسباب وادوات حرب همه ساله بقدر ضرورت بدولت علیهٔ ایران
داده هر وقت قشون بجهة دفع دشمنی از خارج وداخل یا تسخیر ولایتی ضرور شود با جازهٔ شاهنشاه ایران جنرال رفیع الشان
از دولت فرانسه برداشته بامداد آید مشروط بر اینکه اولیای دولت علیهٔ ایران موافقت با شوکت انکریز را موقوف دارند
وبعد از اخراج روسیه از کرجستان وولایات ایران قشون ناپلیون را از راه ایران اذن عبور داده که از طرف خراسان
همت بتسخیر هندوستان کمارند چون در آن اوقات ایلچیان دولت انکریز در دادن امداد بجهة دفع روسیهٔ بدبنیاد مضایقه
کرده بودند لهذا امضاء داشتن این عهدنامه موافق قانون ملکداری مقرون بصلاح بود صاحبقران نامدار جمیع شقوق را
پسندیده قبول فرمود امضای عهدنامه بخامهٔ عنبرین شمامهٔ دبیران عطارد نظیر مرقوم وبمهر جناب میرزا محمد شفیع
وزیر اعظم وحاجی محمد حسین خان امین الدوله دیوان قدر توام مختوم وبجهة ابلاغ آن عسکرخان افشار ارومی که مردی دانا
ومحرم بود بسفارت دولت فرانسه معین ومعلوم کردیده با سامانی شایان وتحف وهدایای بیکران ونامهٔ همایون روانهٔ
آن مرز وبوم شد اختتام کار سفارت جنرال غاردان خان انشاء الله تعالی در موقع خویش بتفصیل ایراد خواهد کردید ذکر نظم

نظام جدید از همت صاحبقران رشید بدانکه صاحبان تخت را بخت لازم است نه تنها تاج و تخت بسا امورات سترک که چون بخت یاری کند باندک اقبالی از قوه بفعل آید و بسا مهمات سهل که چون آن جوهر هستی نماید موجب هلاک نفس شاید منظور ازین تشبیب حکایت نظام جدید است و قرار این کار سدید سلطان سلیم خان خداوندگار روم که مردی دانا و در مهمات ملکداری توانا بود پس از آنکه بنیان وداد را با دولت روس شکست و با ناپلیون پادشاه فرانسه عهد دوستی بست روسیه با او بکینه خواهی برخاستند و در سرحدات روم از هر طرف هنگامه ها آراستند سلطان سلیم خان باین خیال افتاد که در دشمنی با روسیه معارضه بمثل نماید و بجز این طریق ندانست که با آن طایفه دشمنی نشاید بسبب موافقتی که بجهة جامعهٔ اسلامیه با دولت علیهٔ ایران داشت سلیمان آغا نامی را در همین سنوات مجادلهٔ ایرانی و روسی بدولت علیه بسفارت برگماشت و عمدهٔ مطلب این بود که شاهنشاه اسلام پناه نیز همین شیوه را معمول و سپاه ظفر پناه را بمشق نظام مشغول دارند خود نیز بقدر یکه توانست در انجام این نظام جد و جهد بعمل آورد و بالاخره سودی نکرد در اوایل شهر ربیع الثانی سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و دو اهالی شرع اسلامبول و صاحبان اوجاق ینکچری بهمین جرم که شعار کفرهٔ فجره را پیشه کرده بر او شوریدند و حضرتش را خلع از سلطنت کرده بگوشهٔ منزوی گردانیدند و سلطان مصطفی ولد ارشد سلطان عبدالحمید خان را که سالها در زاویهٔ گمنامی منزوی بود بسلطنت برداشته بر تخت نشانیدند و حاجی ابراهیم نظامی که بانی این مبانی بود با جمعی از رجال دولت عثمانی گرفته بقتل رسانیدند بالجمله بنای نظام جدید موقوف باستعمال توپ و تفنگ است و این اسلحه از مخترعات قرالات فرنگ لهذا میتوان گفت که بنای این نظام هم در ابتدا از ایشان است و ادعائی که مینمایند باراستی همعنان ولی از قرار نقوشی که در ازارهٔ عمارت تخت جمشید اصطخر فارس بر سنگ بسته و لباسی که درین نقوش و حربه که در دست آنها منقوش است معلوم میشود که در آن عهد نیز نظامی بوده و در ایران باین نظم صف آرائی مینموده اند علاوه براین در عهد بعثت جناب ختمی مآب که بنای مجادله با کفار قریش و جماعت یهود و نصارا شد صحابهٔ صافی طویت بحکم آن حضرت دامنها بر یکدیگر میدوختند و باین آیین از تیغ آتش فعل آتش جدال می افروختند در زمان سلطان حسین میرزای بایقرا ملا حسین کاشفی نمونهٔ تفنگ را از فرنگ آورد و سلطان مزبور بسبب مشاغل عیش و عشرت اعتنائی بآن ننمود تا در زمان شاه اسمعیل صفوی رسم تفنگ سازی در ایران شایع شد و این صنعت سرآمد جمیع صنایع

آمد

آمد این صاحبقران عدالت ارکان از وفور افکار صائبه در ظهور هنگامهٔ روسیه روسیه بخیال نظام جدید افتاد و در ابتدای همین سال بنواب نایب السلطنه بترتیب سپاه نظام فرمان داد درین اوقات که سفرای دولت فرانسه روی بآستان همایون کردند و جمعی از معلمین و مهندسین همراه آوردند شاهنشاه آگاه افواج پیادهٔ استراباد و مازندران و عراق را نیز حکم بمشق نظام فرمود و برخلاف اهالی روم بسبب ارادت فطری که هرتن از ادانی و اعالی ایران را باین دودمان رفیع الشان است احدی انکار این معنی را نمیتوانست نمود روزها بر سبیل استمرار اکثری از نواب شاهزادگان و امرا و خاصان و غلامان جلادت نشان در میدان خارج و داخل ارک همایون مشغول بمشق نظام بودند و معلمین فرانسه بادات خویش این نظام را با انتظام مینمودند در اندک زمانی از یاری بخت خسروانی معادل پنجاه هزار نفر سپاه نظام در ممالک مازندران و عراق و طبرستان و سمنان و دامغان در این کار مهارت یافتند و نواب امام ویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل قاجار بمنصب سرکشیکچی باشی گری سربلند و این افواج قاهره در ریش سفیدی و سرتیپی او بمراحل افتخار و اعتبار شتافتند معادل چهارده هزار نفر سوای دو هزار نفر بختیاری از محالات عراق باین سیاق ماهر شدند و یوسف خان گرجی که از ابتدای عهد صبی تا این زمان تربیت یافتهٔ شاهنشاه زمان بود حسب الامر اعلی بمنصب سپهداری این افواج قاهره مفاخرت کنان بر اکابر و اصاغر علاوه بر آن اختیار ولایات اکثری از محال عراق از قبیل فراهان و کزاز و کره و سربند و وفس و برچلو و شراه و تفرش و غیره در کف کفایتش نهاده خدمتگذاری و جان فشانی را آماده آمد پیادگان نظام آذربایجانی معروف بسرباز و عراقی و مازندرانی معروف بجانباز گشتند و از اقبال بی زوال خسروانی در اندک زمانی در مراحل قدرت و جان فشانی بچندین پایه از صالدات فرنگی و روسی درگذشتند و همچنین از همت صاحبقران یگانه در دار الخلافهٔ طهران و در دار السلطنهٔ تبریز بنای نظام توپخانه برپا شد و عرادهای توانا برسم و قاعدهٔ اروپا ساخته و در مدتی قلیل تدارک آن از اسب و اسباب یکسر مهیا و پرداخته شد مثلا توپی را که نادرشاه افشار با آنهمه اقتدار با یکصد نفر پیادهٔ جرار از سر درهٔ خار دشوار میبرد اکنون با شش نفر آدم یعنی توپچی و چهار سر اسب بآسانی در میدان مجادلهٔ دشمن بهر طرف که خواهند میگردد و از چابکدستی توپچیان تا یکدقیقه هفت بار پر شده خالی میگردد حال موازی دویست توپ سواره در ولایات طهران و تبریز موجود است و سپاه ایرانی را قدرت تسلط

باستظهار این توپخانهٔ مبارکه بر دشمنان خارج و داخل معلوم و مشهود شعر چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
چنین گذارد تدبیر خسروان آثار ذکر اوضاعیکه در سرحدات روم از آخسقه و قارص و بغداد اتفاق افتاد
و وزارت سلیمان پاشای کهیا در بغداد و سفارت آقا محمد ابراهیم شیخ الاسلام خوی بروم و وقایع بر مرز و بوم

قبل ازین اظهار شد که گداویچ سردار روسیه از پاشایان آخسقه و قارص شکست یافت درین اوقات از فرط حیرت
و مغروری فطرت در مقام تلافی شتافت باز با احتشادی تمام آمده در منزل بایندر لوی شوره گل اقامت گزید
یوسف پاشای سرعسکر بسبب مغروری که از شکست گداویچ یافته بود بلا تأمل بر سر او تاختن آورده در نیم فرسنگی
اردوی او وارد گردید محمد پاشای حاکم قارص و سید علی پاشا را قدری از خود پیشتر فرستاد گداویچ چهار ساعت از شب رفته
بر سر ایشان شبیخون برده تا دو ساعت از روز گذشته عرصهٔ گیرودار گرم بود و بالاخره یوسف پاشا بدرستی شکست خورده
محمد پاشای حاکم قارص که خمیر مایهٔ بعضی مفاسد بود بحکم یوسف پاشا مقتول و از حکومت مسند زندگانی معزول آمد
اما وقایع سرحدیهٔ بغداد اینکه علی پاشای وزیر دار السلام در اواسط شهر جمادی الاولی سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و دو
بتحریک یکی از محرمان خاص خود و جسارت دو نفر از غلامان گرجی مقتول گردیده و روی بسرای دیگر نهاد اهالی بغداد بر دور
سلیمان پاشای کهیا جمع و بزم شوکتش را پروانهٔ شمع شدند چون فرمان وزارت ازین دولت علیه داشت لهذا
اهالی عراق عرب و را تمکین نموده پای بر مسند امارت گذاشت قاتلین علی پاشا را بقصاص رسانید و احمد چلبی معتمد خود را
با پیشکشی فراوان روانهٔ دربار فلک شان گردانید صاحبقران مؤید در مجدد او را خطاب پاشائی داد و معتمدی از خاصان
بهمراهی احمد چلبی بدار گیتی فرستاد امنای دولت روم صلاح چنان دیدند که یوسف پاشای سرعسکر ارزنة الروم والی
بغداد شود لهذا او را از ابتدا تعیین کرده بعد بسبب توسل سلیمان پاشا بدولت علیه انحراف ازین رای نموده حکم کردند
که یوسف پاشا عثمان پاشا را در ارزنة الروم نشانیده خود به اسلامبول رود بالجمله چون سلطان مصطفی تازگی جالس
سریر سلطنت گردیده و بسبب رعایت جانب سلیمان پاشای کهیا موافقتی با این دولت خداداد ظاهر گردانیده بود لهذا
از دربار سلطنت قوی بنیاد آقا محمد ابراهیم شیخ الاسلام خوی که مردی دانا و در سلک عرفا بود مأمور بسفارت روم و با نامهٔ
دوستی علامت مشعر بر تهنیت جلوس روانهٔ آن مرز و بوم شد پس از انجام این مهام موکب فیروزی علام بزیارت روضهٔ مطهرهٔ حضرت

معصومه

معصومهٔ واجب الاحترام علیها صلوات من الملک العلام و تماشای متنزهات دار المؤمنین کاشان عزیمت گرای و بعد از
حصول مآرب مجدداً بصوب دار الخلافهٔ طهران جاوید نشان رکضت آرای شد ذکر کیفیت شرذمه از احوال و اوضاع مملکت
سند و آمدن ایلچیان ایشان بدرگاه معدلت پیوند و سفارت فتحعلیخان غلام پیشخدمت خاصه و نمدن ملک از جمله داخلی چند

مملکت سند فصل مشترک فیمابین هند و ایران است و ترکیبش مثلث واقع شده و یک سمت مثلث از طرف شمال
به بیابان مکران متصل و از طرف جنوب بولایت کنج و کچ و هند واصل است طرف مغربش دریای هند و سیستان
و زاویهٔ حادهٔ مثلث مزبور میانهٔ مغرب و شمال وابسته بخاک شکارپور پنجاب است مسافت این ملک طولاً شصت فرسنگ
و عرضاً بیست فرسخ است بعدش از محاذی خط استوا از نقطهٔ سمت جنوب تا نقطهٔ سمت شمال بیست و چهار درجه
تا بیست و هفت درجه است هوایش گرم و تر و چون آبادیش همه جا در کنار رودخانه واقع و هر ساله آب طغیان دارد لهذا
چندان سالم نیست متاعی که بخارج برند مطلقاً ندارد و فواکه و محصولاتش را با هند تفاوتی نیست متاع مایحتاج خود را از هند
و بنادر ایران میبرند محل ایالت آن ملک شهر حیدرآباد و قصبهٔ خیرپور است اهالی آنجا بسیار ضعیف الحال و قلیل البضاعه
میباشند و حکامش شیعی مذهب و کثیر المؤنه اکثر اهلش بدین هنود و برخی که از اهالی بلوچستانند سنی مذهب و قلیلی شیعه
در آنجا یافت میشود سلاطین آل بنی عباس بر آنجا مسلط شدند و کسان خویش را بحکومت فرستادند جمعی از اعراب
نجد و حجاز را نیز کوچانیده در ولایت بلوچستان که قریب بآن سامان است نشانیدند از قراریکه معروف است
این طایفهٔ بلوچ که بقطع طرق اکنون موصوف میباشند از همان طوایف اعراب نجد و حجازند بالجمله چون حکام آل عباس
از اهالی مملکت سند خاطر جمع نبودند جمعی از همان طایفهٔ اعراب بلوچ را که از خود میدانستند نوکر گرفته محافظت شهر
و حاکم بعهدهٔ آنها مقرر گردید نادرشاه افشار که مملکت سند را با مضافات هند از محمد شاه گورکانی بمصالحت گرفت
خدایار خان عباسی را که سلفاً بعد سلف از حکام آل عباس بود مجدداً در آنجا والی گردانید و اختیار ایشان محول
بمیرزا تقی خان شیرازی بیگلربیگی فارس گردید که همه ساله مالیات خود را باو تسلیم نمایند بعد از قتل نادرشاه خدایار خان
وفات یافت و نوبت ایالت بمیر غلام شاه که هم از آن سلسله است رسید چهار برادر از طایفهٔ تالپور بلوچ بقاعدهٔ مستمره
مستحفظ شهر و حاکم بودند که اسامی ایشان میر فتحعلی و میر غلامعلی و میر کرمعلی و ثابت علی است چون تسلط تمام داشتند

میرغلام شاه از ایشان احتیاط میکرد بالاخره بنای مصلحت با آنها گذاشت و دختری از ایشان خواست چون
بنای ایشان آن بود که دختر بغیر طایفهٔ خود نمیدادند لهذا بنای امتناع نهادند میرغلام شاه بسعی زور و زر ایشان را
راضی ساخت بعد از دادن دختر گفتند که در میان ایلات سند ما را خفیف کردی و ناموس ما را بزور بردی میرغلام شاه
بجهة اسکات ایشان نوشته با مهری سپرد که با سایر ایلات نیز همین عمل را نموده این قانون را از میان بردارد معاندین
میرغلام شاه همان نوشته او را بسایر طوایف ایلات سند نشان داده آن طایفه بیابانی را برو شورانیدند و در اندک
زمانی میرغلام شاه را گرفته مقتول گردانیدند و در خارج شهر حیدرآباد بجهة او قبه و بارگاهی بنا کرده در خاکش خوابانیدند
چهار برادر مذکور بشراکت حکمران گردیده مملکت را فیمابین خویش قسمت کردند در میانهٔ برادران وثیقهٔ نوشته گشته
که هر یک از برادران برخلاف سه برادر خواهند خلافی ورزند آن سه نفر دیگر متفق شده او را از میان بردارند بعد از چندی میرفتحعلی
که برادر بزرگ ایشان بود برور پسرش را در دایرهٔ قسمت آورده با خود شریک کردند سبب ارادت ایشان بدولت علیهٔ
ایران اینکه سه فقره باعث شد اول اینکه همه داشتند که شاهنشاه کشورگیر بحکم وراثت سلطنت ادعای مملکت سند نموده
لشکر بآن حدود تعیین فرماید دوم آنکه چون محمود میرزای ولد تیمور شاه افغان بحمایت کارپردازان این دولت
اید ارکان در ولایات هرات و قندهار الی پنجاب مسلط شده بود اندیشه میکردند که شاید تعرض بمملکت سند رساند سیم
آنکه احتمال میرفت که کارگذاران دولت بهیهٔ انگریز از راه دریای سند مداخلتی در خاک ایشان کنند لهذا چاره بجز
توسل بخاک آستان رستمان نواز شاهنشاه ظلم گداز ندیده غاشیهٔ ارادت این دودمان رفیع الشان را بر دوش
کشیدند و در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و دو میرزا محمد علی و میرزا اسمعیل نامی را از اهل سند برسالت معین
و با پیشکشی فراوان از راه دریا و بندرعباسی روانهٔ آستان صاحبقران دشمن شکن گردانیدند مشار الیهما در اواخر
شهر ذی قعدة الحرام سنهٔ مزبوره وارد دار الخلافه و بواسطهٔ پیشکاران پیشگاه حضور معدلت دستور با عریضه و پیشکش
بشرف استسعاد انجمن بار شرف و از نوازش گوناگون قرین انواع عز و شرف شدند مطالب ایشان بوساطت
امینان دولت قاهره معروض افتاد و داور دادگر حمایت آن دادآوران را بمنای حضرت فلک رفعت فرمان داد پس از
انقضای ایامی میرفتحعلی خان خواجه وند غلام پیشخدمت که از حیثیت جثه جوانی تنومند بود برسالت سند و اطمینان دادن ولات آنجا

نامزد به

نامزد و سه دست خلعت آفتاب طلعت بجهة آرایش اندام سه برادر و یک قطعه شمشیر براق مرصع بافتخار میرغلامعلی خان برادر بزرگ
عنایت و فرستادگان مورد انواع انعام و مرحمت باتفاق سفیر دربار دولت روانهٔ آن ناحیت شدند لمؤلفه
آورده اند باج ز رایان هند و سند ۞ صبری که وقت خدمت خاقان و قیصر است ۞ بهار سال خجسته فال
لوی ئیل ترکی مطابق با سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و سه هجری و آمدن فرستادهٔ سردار روسیه و حرکت موکب
فیروز بسلطانیه و خبر وصول امیرزادهٔ بخارا ناصرالدین میرزا شاهنشاه ثابت و سیار اعنی مهر
سپهر مدار درین سال فرخ آثار بعد از انقضای شش ساعت و هشت دقیقه از شب پنجشنبه بیستم شهر محرم الحرام
سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و سه از مقر ایالت حوت حرکت و بسلطانیهٔ حمل نازل گشته و بمقتضی قدر ثبوت اولو الامری
اوراق صحیفهٔ گردون وثیقهٔ مختوم بخواتیم کوکب درخشان نوشت سپهسالار رومی نژاد اسپند که ایام چند با کارگذاران
باغ سر الفت و پیوند داشت بهنگام شبیخون قلعهٔ گلشن از دلیری جان فشانان ابر آذاری و صدمهٔ گلولهای پی در پی
صواعق و تگرگ بهاری با جنود نامسعود خویش از فراز برج و بارهٔ چمن سراز برگشته روی بدیار ادبار گذاشت سفیران
باد نوروزی تجدید عهود دوستی بدربار سلطان بهار شتافتند و ایلچیان دی و بهمن که چندی در دار الخلافهٔ گلشن پای
بدامن بودند سر خویش گرفته روی برتافتند جرهٔ آسوده در قعر زمین بیش ازین تاب درنگ نیافته پیکر هامون را شکافت
و دار المرز چمن و دار الخلافهٔ گلشن از صدمات متوالیهٔ آن تزلزلی بی نهایت یافت شاهنشاه فیروز بخت میمنت عید
سعید را بر فراز تخت آسمان رخت نشست و بقانون پیرار و پار همت بر نظم امر شیلان نوروز فیروز بست پس از
خالی ساختن بدرهای زر بانعام درویش و توانگر بنظم مهمات مملکت پرداخت و کار ممالک از مدد رای رزین و عقل
دوربین بطرزی دلنشین منتظم ساخت در خلال این احوال فرستادهٔ چرب زبان از غراف گداویچ سردار روسیه
که در آن اوقات در تفلیس میزیست با عریضهٔ ارادتمندانه بدرگاه خسرو یگانه روی آورد و شرحی نیز بایلچی دولت
فرانسه نوشته او را واسطه کرد که صاحبقران مروت شعار از پیکار با روسیهٔ نابکار گذشته و سفیری از دولت علیه
نزد امپراطور روسیه فرستاده طالب موافقت و مصالحت گشته باشند شاهنشاه غیور را این خیالات خام که زاده
از مادهٔ سودا بود بر طبع مبارک گران آمد در جواب او فرمایش چنین رفت که هرگاه در اول وهله از جانب این دولت خداداد

مبادرت درجنگ با آن شوکت قوی بنیاد شده بود فرستادن سفیر موافق قانون ملکداری درست مینمود ولی چون
مبادرت از آن طرف شده لهذا ازاین طرف قرین الشرف بجز رسالت تیر پران و مکالمت تیغ بران و چرب زبانی
افعی سنان و دلدوزی ناوک پیکان حدیث دیگر درمیان نیست تا مصلحت آن دولت درین مقدمه چیست پس از
روانه داشتن فرستادهٔ مزبور باسپاهی نامحصور و آتشخانهٔ موفور در روز پنجشنبه دهم شهر ربیع الثانی سنهٔ مذکور
از دار الخلافهٔ جاوید دستور حرکت و چمن سلطانیه مضرب خیام نصرت مسیر گردید در ورود چمن مزبور خبر ورود امیر
ناصر الدین تورهٔ اوزبک شهزادهٔ ماوراء النهر با یکهزار خانوار مروزی بارض اقدس رسید تبیین این مقال آنکه
از قراریکه ذکر شد بعد از آنکه امیر مزبور دست توسل بدامان دولت قاهره دراز کرد این معنی باعث وحشت و اضطراب
امیر حیدر توره برادر او گردید و کرتی از بخارا بمرو لشکر کشید و بند مرو را از خوف عبور سپاه ایرانی خراب کرده آن ولایت را
بی آب گذاشت و خود را از تعرض برادر کهتر فارغ داشت چون بسبب خرابی بند مرو دیگر در آن ولایت زیست ممکن نبود
امیر مزبور مراتب را بنواب شاهزاده محمد ولی میرزا عرض نمود نواب معزی الیه نیز حسب الامر اعلی محمد خان قاجار نایب
خراسان را با جمعیت خراسانی روانه و امیر مزبور را با محمد شریف خان مروزی برادرزادهٔ حاجی محمد حسین خان و یکهزار خانوار
از رعیت مرو کوچانیده بارض اقدس آوردند با امیر مزبور از بهت اعلی در آن ولایت اقطاع نامحصور داده شد و اسباب
زندگانی او از هر رهگذر آماده گردید با نواب شاهزاده مواصلت کرد و پس از چندی بعزم سیاحت رو بولایات روم
و روس آورد و از حکمرانان آن ولایات نیز کمال حرمت و رعایت دید تا بالاخره در مملکت روس از دست ساقی اجل جام
ممات چشید **ذکر مأموریت فرج الله خان افشار بجهة استقلال عبد الرحمن پاشای بابان و شرفیابی محمد علی میرزا
بدربار آسمان شأن** بعد از نزول موکب اجلال بچمن سلطانیه بعرض عاکفان سدهٔ سنیه رسید که سلیمان پاشا وزیر دار السلام
حقوق مرحمتهای شاهنشاه اسلام را دربارهٔ خویش و عبد الرحمن پاشای بابان فراموش کرده و عبد الرحمن پاشا
نیز بسبب استظهار بدولت علیه با او اعتنائی نکرده بلکه خلاف آنها بعمل آورده است و سلیمان پاشا با احتشادی تمام بر سر
شهرزور تاخته و عبد الرحمن پاشا شکست یافته باز بصوب کرمانشاهان پرداخته است ظهور این معنی برطبع اقدس اعلی
گران آمده بلا تأمل فرج الله خان آدخلوی افشار نسقچی باشی با فوجی بیکران بجهة نصب عبد الرحمن پاشا در شهرزور و تنبیه

سلیمان

سلیمان پاشا مأمور گردیده مقرر شد که پس از طی این معامله با قشون ابواجمعی خود از راه کردستان روانهٔ آذربایجان
و در رکاب ولیعهد دوران با قشون رکابی جان فشان گردد مشارالیه با آن سپاه آراسته بصوب مقصود تاخت
و بصوابدید نواب شاهزاده محمد علی میرزا بانجام خدمات مقرره پرداخت نواب شاهزاده پس از اطمینان از خدمات
محوله برحسب احضار صاحبقران نامدار احرام کعبهٔ حضور را بسته در روز سه شنبه هفتم شهر جمادی الآخره وارد اردوی کیوان شکوه
آمد در آن سفر پیشکشی فراخور شان از زر و گوهر و امتعه و اقمشهٔ هفت کشور و توسنان نجدی نژاد و استران کوه بنیاد
از نظر آفتاب اثر شهریار زمان گذرانیده زیاده از سایر اوقات مورد تفقدات و نوازشات گردید چند شبانه روز در اردوی
ظفر اندوز از بهجت قاآن عدالت آموز هنگامهٔ نشاط و انبساط گرم بود و گوش بربط و عود از مالش پنجهٔ مطربان باربد
نمود نرم روزها در گستردن بزمهای نشاط عرصهٔ سلطانیه مینو دون شد و شبها آن ساحت دلگشا از صنایع چراغانی
و آتش فشانی رشک وادی ایمن بعد از انقضای ایام نشاط بقاعدهٔ اتراک بنای لب دوانی گردید و اسبان خوش خرام
سوغانی از یک میدانی تا ده میدانی سرگرم همعنانی آمد خلاصه نواب شاهزاده بعد از عرض پیشکش و تماشای جلوههای دلکش
رخصت عود بولایت کرمانشاهان یافته روانه گردید و میرزا بزرگ فراهانی وزیر نواب نایب السلطنه بجهة انجام بعضی مهام
بدربار فلک احتشام رسید و فوجی از پیاده نظام آذربایجانی را آورده از نظر شاهنشاه بهرام غلام گذرانید و مورد
تحسین و آفرین گردید ع مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد **ذکر مراودت گداویچ سردار روسیه با جنرال غاردان
خان ایلچی دولت فرانسه و داستان اطمینان دولت انگریز و وقایع اتفاقیه تا ورود بدار الخلافه** در هنگامیکه فرستادهٔ
گداویچ سردار روسیه از دار الخلافه مراجعت میکرد جنرال غاردان خان سفیر دولت فرانسه شرحی با و نوشته بود که
اگر تو امسال در سرحدات قراباغ و گنجه نیائی من متعهد میشوم و در حضرت شاهنشاهی کار موافقت را بانجام میرسانم
درین اوقات که میرزا بزرگ فراهانی وزیر نواب نایب السلطنه شرفیاب حضور شاهنشاه اسلام بود گداویچ مزبور
بارون ویردی نام پولکونوک توپخانهٔ روس را نزد جنرال مزبور فرستاده و اظهار امتنان زیاد کرده نوشته بود
که امسال بجهة تلافی پاشایان دولت عثمانی ییلاق در محال تپک خواهم کرد و بهیچوجه روی بحدود ایران نخواهم آورد جنرال مزبور
از این معنی مطمئن گشت و جمعیتی که از رکاب ظفر مآب همراهی میرزا بزرگ وزیر میبایست به آذربایجان برود مانع شده چنین

بعرض رسانید که چون پادشاهان فرانسه و روس درین روزها بنای صلح دارند من نوشته‌ام که ناپلیون اعظم حرف تخلیهٔ
ولایات گرجستان و آذربایجان را نیز با امپراطور روسیه میان آورد که در همین زودی بگداویچ حکم خواهد رسید که ولایات را
خالی کرده براه خود رود با وجود این احوال فرستادن قشون چه لازم میانهٔ او و میرزا بزرگ درین باب مکالمات و مشاجرات
واقع و جنرال غاردان دستخطی نوشته باو سپرد که اگر گداویچ بر سر ایروان آید یا جسارتی دیگر ورزد من در آستان همایون
مجرم و مقصر خواهم بود بنابر آن فقرات میرزا بزرگ بدون قشون و تدارک جنگ روسیهٔ ملعون از دربار سپهر مشحون مرخص
و در بلدهٔ خوی بخدمت سرکار ولیعهدی مشرف گردید مجدداً فرستادهٔ از گداویچ نزد جنرال غاردان آمد که از جانب امپراطور
اعظم مأمورم که بتسخیر ولایت ایروان شتابم و چون پادشاهان روس و فرانسه باهم صلح کرده‌اند مظنهٔ کلی دارم که این روزها
بنائی هم فیمابین دولتین ایران و روس بشود جنرال غاردان از ظهور این مطلب مضطرب گشته موسی ویردی فرانسه را فرستاد
که البته متعرض ایروان نشود و بر سر کار این ناهنجار نرود و بقیهٔ داستان انشاء الله تعالی در موقع خود معروض خواهد افتاد
بالجمله در همان چمن سلطانیه از مملکت فارس خبر رسید که جنرال ملکم بهادر انگریز که قبل از این بسفارت ایران آمده بود از جانب
جناب فرمانفرمای هندوستان بجهة انجام عهد دوستی دولتین ایران و انگریز و جواب دادن سفرای فرانسه تا حوالی بندر ابوشهر آمده
و در دریا لنگر اقامت انداخته منتظر است که باجازهٔ اولیای دولت قاهره و تعیین مهماندار روانهٔ دربار آسمان مدار شود جنرال
غاردان خان از این معنی برآشفت و در حضرت خلافت در ثانی متعهد اخراج روسیه از خاک ایران گردید و استدعا کرد
که احدی از امرا که دربار تعیین شود که ملکم بهادر را جواب داده نگذارند که داخل مرز ایران گردد چون تعهدات و کلامهای بر صرفهٔ
دولت خداداد و هنوز خلاف عهدی از و بظهور نرسیده بود لهذا حسب الامر الاعلی اسمعیل خان دامغانی غلام پیشخدمت خاصه
با فوجی از خاصان روانهٔ دار العلم شیراز و فرستادگان کاردان از آنجا نزد جنرال ملکم روان و پیغام داد که تا ظهور اثر تعهدات
جنرال غاردان در جائی که هست توقف نماید در اثنای آمد و شد حکمی از جناب فرمانفرمای هندوستان باو رسید که مستر سر
هرفرد جنس از پای تخت مملکت انگلتره مأمور بسفارت دولت علیهٔ ایران است و وارد بندر بمبئی گشته توقف تو در آن سامان
بی صورت است لهذا ملکم بهادر از راهی که آمده بود مراجعت کرد و اسمعیل خان با نیل مرام روی باستان همایون آورد و چون
توقف موکب فیروز در چمن سلطانیه بطول انجامیده بود و خریف خرف نیز آغاز دم سردی نمود لهذا رایات نصرت آیات از آنجا
حرکت

حرکت و در اواخر شهر رمضان المبارک عرصهٔ دار الخلافه از ورود خسرو یگانه طعنه زن این بلند آشیانه گشت ع
دولت معین و بخت مساعد زمانه یار ✽ ذکر عزیمت ینارال گداویچ بعزم یورش قلعهٔ ایروان و وقایع اتفاقیه
قبل از یورش تا آن هنگام غراف گداویچ بعد از تدابیر ابلهانهٔ خویش و تعهدات جنرال غاردان خان مصلحت کیش و رجعت
موکب فیروز صاحبقران عدالت اندیش بدون دغدغه و تشویش در عین شدت برف و سرما بجهت تسخیر ایروان بست
و با سپاهی خونخوار و توپخانهٔ صاعقه کردار بعزم افتتاح آن دیار بر سمند عزیمت برنشست بواهمهٔ تعیین سپاه از درگاه شاهنشاهی
آگاه و توقف نواب نایب السلطنه در خوی ینارال نبالیس و ینارال سماندراویچ را با پیاده و توپخانهٔ موفور بر سر نخجوان و شرور
فرستاد که نواب شاهزاده و قشون رکابی از کار ایروان غافل گشته بدفع ایشان پردازند و گداویچ با خیل روسیه و خاطری آسوده
کار قلعهٔ ایروان را تمام سازند در آن سال فرج الله خان افشار که مأمور بشهرزور بود بعد از استقلال دادن عبد الرحمن پاشا
برحسب امر شهریار توانا از راه کردستان عازم و در بلدهٔ خوی شرفیابی رکاب نواب شاهزاده را لازم شد امان الله خان ولد اش
نیز که حاکم خمسه بود با دو هزار سوار افشار خمساوی وارد گشته خویش را بایشان بست پس از وصول این خبر بدارای دادگر اسمعیل خان
قاجار با سپاهی بیشمار و خزانه و اسلحهٔ بسیار از دربار فلک مدار مأمور بدیار آذربایجان و حسین خان سردار کار قلعهٔ ایروان را
انتظامی داده بعزم جدال با ینارال مزبور شتابان آمد خود فی الجمله زد و خوردی با روسیه کرده و بسبب قلت همراهان صرفه
نبرده و فرج الله خان و امان الله خان افشار برحسب امر اشرف بمعاونت او شتافتند و روسیه را در کمین کمین نشسته زمان فرصتی
می یافتند نواب نایب السلطنه نیز از بلدهٔ خوی حرکت در منزل چورس اقامت گزین و سرداران با اعقاب حسین خان و فرج الله خان
و امان الله خان را باردوی خویش قرین ساخت و صادق خان عز الدینلوی قاجار با فوج افشار ارومی در محال شرور بعنان گیری
روسیه پرداخت در خلال این احوال موسی ویردی نام که از جانب جنرال غاردان خان بمنع گداویچ از تعرض بخاک ایران رفته بود
وارد و حسن خان برادر حسین خان و سایر قلعه گیان پیغام داد که گداویچ بدون تردید ایروان را مسخر و جمعی از سپاه مظفر قتیل
و اسیر و اموال اهل قلعه کلاً بغارت خواهد رفت بهتر آنکه بدست خود قلعه را بسپارند و قلعه گیان و خود را از صدمات سپاه
فارغ آرند گداویچ کج نیز پارهٔ از این ترهات بحسن خان مرقوم گردانید و جوابی بجز صدای توپ و تفنگ نشنید در خلال این احوال
اسمعیل خان قاجار که لشکر و خزانه از دربار سپهر مدار می آورد در منزل چورس وارد اردوی اشرف گشته نواب شاهزاده

و همراهان را قرین اطمینانی کامل کرد ع چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان

ذکر یورش کداویچ کیچ بقلعهٔ ایروان و شکست و فرار او بجانب گرجستان و سایر اوضاع آن زمان

بعد از آنکه کداویچ از اطاعت حسن خان و اهل قلعهٔ ایروان مایوس شد پیادگان خود را که زیاده از ده هزار بودند چهار حصه کرده در چهار طرف ایروان سنگرها بستند و توپهای تندر فغان را بر دیوار قلعه بسته چند روز متوالی از انداختن گلولهای پی در پی دو سه ذرع از سر دیوار قلعه را شکستند چون خاطر جمع شد که صعود ضالالت ببب شکستگی دیوار بر فراز برج و باره آسان آست لهذا در شب نهم شهر شوال المکرم سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و سه ضالالت را از چهار طرف قلعه حکم یورش داد و قریب بطلوع صبح صادق از یورش روسیان بی ایمان زمانه ابواب بلا برگشاد خوانین و سرکردگان و مستحفظین قلعه حسن خان برادر سردار و کلبعلی خان سیانلوی قاجار و اشرف خان دماوندی و میرزا علی نقی خان قندرسکی بودند و توابین خود را که عبارت از تفنگچیان استرابادی و کرمانی و دماوندی و غلامان خراسانی و حجرانچیان تبریزی و سرباز مراغه است بجان فشانی و جان ستانی ترغیب مینمودند بنا بتدبیر خوانین مذکوره در آن شب تار چراغ هم روشن نکرده و تفنگها بر دست گرفته و اسلحه و ادوات حرب از قمه و خنجر و سرنیزه و غیر آن مهیا نموده در کنار برج و باره خاموش بایستادند بطوریکه گفتی احدی در قلعه نیست ضالالت روسیه غافل از آن قضیه بتعجیل هر چه تمامتر یورش برده بعد نردبان از آن خندق عمیق نزول و از خندق صعود نموده خود را بپای دیوار رسانیدند و نردبانها گذاشته مانند جنود شیطانی از آن قلعهٔ سپهر مانند بالا رفته بفراز برج و باره رسیدند که ناگاه مستحفظین قلعه بیکبار آتش گریبان شعل و قواریر نفت و کاسات آفتاب و مهتاب افروخته دیوارهای قلعه چون روز روشن و پیکر آن جنود ابلیس از هر طرف شرر افکن شدند تیغ یمانی بنای سر افشانی نموده قمه و خنجر را سینه شکافی شعار بود مهرهای آتشین توپ و تفنگ روسیان بی نام و ننگ را قاطع عروق و مفاصل شدی و از صدمات گرز البرز کوب تنهای آن بدسگالان از فراز برج و باره بقعر خندق متواصل آمدی دلیران ایرانی سمندروار در آن آتش جرار غوطه برزندی و روسیان بی ایمان از حملات دلیرانهٔ آن گروه جلادت نشان از فراز دیوار کبوتر صفت معلقها خوردندی خوانین دلیر خاصه اشرف خان دماوندی و میرزا علی نقی خان قندرسکی دامان مردی برکمر استوار کرده مردانگیها نمودندی و لحظه بلحظه از برجی ببرجی روی آورده ابواب غیرت و حمیت بر چهرهٔ پیادگان جرار گشودندی گفتی مگر آن شب روز قیامت است یا از هجوم مهر چهر پری طلعتان سرو قامت علامات خلاصه تا دو ساعت متوالی تنور حرب افروخته و پیکر مخالفین از آتش افشانی

دلیران عرصهٔ کین سوخته از قوت باطن اسلام و نیروی طالع صاحبقران ظفر علام معادل سه هزار نفر از آن قوم بدفرجام که اکثر آنها افیسر و مایور و بولکونوک و انیجال و کپیتان و صاحبان مناصب بودند مقتول و بی روح و دو هزار نفر دیگر زخمدار و مجروح و بقیة السیف با نیارال کیچ یعنی کداویچ بجان کندن از آن غرقاب فنا خود را بکنار کشیدند و در پناه سنگر خویش آرمیدند این مرحله از تحقیق گذشت که در آن مقابلهٔ خشن زیاده از ده نفر از سپاه اسلام مقتول و مجروح نگشت کداویچ کیچ خاک مذلت بر فرق امپراطور اعظم بیخت و در شب دوشنبه بیست و دویم شهر شوال المکرم سنگرها را خالی کرده با حالی تباه و روزی سیاه بسمت گرجستانات گریخت حسین خان سردار و اسمعیل خان قاجار بر حسب امر والا از عقب او تا محال آواران تاختند و اکثری از بقیة السیف ورا از لباس حیات عاری ساختند و بسیاری از پیادگان روسی از بیم جان بار دوی نواب والا شتافته امان یافتند نواب اشرف خوانین نامدار علی خان قاجار و امان الله خان افشار را بر سر نیارال نیالسین که در نخجوان بود تعیین و فوجی دیگر را بدفع شر نیارال سماندراویچ بشرو رمعین فرمود از قوت طالع خسروی هر دو نیارال شکست فاحش دیده بالاخره بغنیمت نیم جانی بیرون بردند نواب اشرف خود نیز از محال اردو حرکت و در عقب فراریان باز لشکر با تعیین نمود غنیمت در آن سفر از توپ و تفنگ و عرادهای آذوقه و سایر اسباب بقدری بدست آمد که از حساب بیرون است و ادراک آن از حوصلهٔ اندیشه افزون گوتا بی سخن کداویچ و نیارالان تا بسواد تفلیس رسیدند از شدت برف و سرما اکثری از قشون ایشان تلف گردیدند بقیه را دست و پا از سرما ضایع گشته در گوشهٔ نکبت آرمیدند در همان اوقات شیخعلی خان قبه نیز جمعیتی از طایفهٔ لگزی فراهم آورده در حوالی ولایت دربند بارو سیه آنجا دعوائی کرده شکست داد و سه توپ با غنیمت فراوان از ایشان گرفته باز روی بداغستان نهاد علی خان قاجار قوانلو بجهة زخمی که از آن کفار در یاد داشت روی بریاض ایمان گذاشت بالجمله مژدهٔ این فتوحات غیبی و لطائف لاریبی وقتی بعرض واقفان سدهٔ خلافت رسید که موکب ظفر اندوز در محال زرند و ساوه مشغول شکار بود و شاهنشاه مظفر لشکر از آن خوشخرام و آهوان سیم اندام راصید میفرمود بشکرانهٔ این فیروزی چند روزی بعشرت و بهجت اندوزی بسر شد و عرصهٔ دار الخلافه از ورود مسعود خسرو مظفر غیرت سپهر اخضر آمد صدقات و نذورات بمستحقین بلاد داده شد و پیشوایان انام دست بدعای دوام دولت ابد فرجام گشاده با فتخار هر یک از سران و جان نثاران خلاع مهر پیکر و بدرهای سیم و زر عنایت رفت و جنرال

غاردان خان فرزانه از آن تعهدات سرتاپا افسانه قرین ندامت بی نهایت آمد ع چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی
تاریخ این فتح میمون و شکست کداویچ ملعون از کلک مؤلف این کتاب مستطاب تراویده و یادگار را در این صحیفه ثبت گردید

لمؤلفه
کداویچ در خارج ایروان خورد * شکستی که ایام گفت آفرین زین *
ز بخت همایون دارای دوران * ز بیدین کداویچ دین رفت و آیین *
شد او منکسر ز امپراطور رومی * فتاد از شکوه و ز اجلال و تمکین *
بسی لشکرش شد تلف در شبیخون * ز ضرب تبرزین و شمشیر و ژوبین *
شبی برد بر قلعه آن دد شبیخون * فکندند از آن باره اش همچو سرگین *
گریزان شد از ایروان تا بتفلیس * بر او طعنه زن آدمی و شیاطین *
ز آتش فروزی آن هر دو لشکر * همی خیره شد دیده ماه و پروین *
پی سال تاریخ آن خاوری گفت * شکست کداویچ از این ایروان بین *

ذکر سفارت سرهرفرد جنس از دولت انگریز بدربار همایون و مراجعت جنرال غاردان خان پیمان شکن

جمهوریت دولت بهیه انگریز را از نهایت فطانت و غیرت در مراتب ملکداری و مرزبانی قانونی است که اصل معنی دولت را پادشاه و حکم وا دانند و پادشاه ظاهر را مثل سایرین نوکر معتبری از دولت خوانند مهمات دولتداری را سهل نشمارند و تا در قوه دارند باعانت زور و زر بنیان دولت را روز بروز محکمتر آرند مهما امکن دشمن را بدولت چیره نخواهند و در کاری که فواید آن پس از قرن بلکه در قرون عاید دولت گردد اهتمامات ورزیده و روز بروز بر عزت دولت افزوده از شوکت دشمن بکاهند چون ناپلیون پادشاه فرانسه را از قراریکه قبل از این ذکر شد در مملکت فرانسه استیلائی بهم رسید و با امپراطور روس و برخی دیگر از قرالات فرنگ مجادلات کرده در اندک زمانی مبسوط الید گردید بجهات عدیده خصومت با دولت انگریز را پیشه کرد و مداخلت در خاک هندوستان را اندیشه با دولت علیه ایران دوستی ورزیده و اخراج روسیه را از خاک گرجستان و آذربایجان متعهد گردید شاید بسبب این تعهدات ممتنع الحصول از مملکت ایران راهی جوید و بتسخیر ممالک هندوستان پوید جمهوریت دولت انگریز اگرچه این فقره را ممتنع الوقوع میدانستند ولی باز بقاعده عاقبت اندیشی که در دست دارند طرف حزم و احتیاط را باز مرعی داشته همت بر آن گماشتند که عهد موافقت را با دولت علیه ایران محکمتر سازند و بتعهد امورات قریب الحصول الثبت عهد مراودت ناپلیون با این دولت روزافزون پردازند بنا بر آن سرهرفرد جنس نامی از معارف مملکت انگلتره را که بفطانت

و ذکا

و ذکا معروف و به دولتخواهی و مصلحت جوئی موصوف و در عهد ریاست امراء زند نیز بایران آمده در دار العلم شیراز چندی متمکن و موقوف بود برگزیده و او را وکیل مختار در کار معاهدت این دولت پایدار کرده با نامه پادشاه ذیجاه انگریز از دار السلطنه لندن بسفارت دولت این شهریار دشمن شکن گسیل گردانیدند و حکم نمودند که در نزد فرمانفرمای هندوستان رفته و قرار کار سفارت و خرج آن سفر را با دولت کمپنی داده پس از آن روانه ایران شود سرهرفرد جنس وارد بندر بمبئی گشته نزد فرمانفرما رفت فرمانفرما از قراریکه ذکر شد قبل از وقت دیرجان ملکم بهادر را بسفارت فرستاده در حوالی بندر ابوشهر موقوف بود بعد از آنکه خبر ایلچی اصل دولت را شنید شرحی بجان ملکم بهادر نوشته او را طلبید شرحی هم بسرهرفرد جنس قلمی داشت که موافق قرار دولت روانه کلکته گشته و جناب فرمانفرما را ملاقات و قراری در کارها داده عازم ایران شود ملکم بهادر نوشته را که دید از قراریکه ذکر شد برگردید ولی سرهرفرد جنس اعتنائی بنوشته نکرده از بندر بمبئی با پیشکش و هدایای نامحصور حرکت کرده داخل بحر عمان و به بندر ابوشهر وارد گشته توقف گزید و بجهت اذن از امنای دولت علیه از ابتدا آدمی فرستاده و نوشتجات بامنای دولت جاوید تحریر داده زمزمه زن تا این هنگامه گردید که من از جانب دولت بهیه انگریز وکیل مختارم که مقاصد اولیای دولت علیه ایران را برآرم دفع روسیه را باعانت زر و زور و هرچه قریب الحصول باشد قادرم و در مقام خدمتگذاری حاضر ولیکن با وجود توقف سفرای دولت فرانسه در آن دربار از آمدن معذورم و موافقت دولتین ایران و انگریز با وجود مسالمت با دولت فرانسه مانعة الجمع و نامقدور هرگاه اولیای دولت خداداد صرفه خود را در دوستی با دولت انگریز دانند سفرای فرانسه را بهر نوع دانند جواب شافی داده مرا بدرگاه آسمان جاه بخوانند و هرگاه موافقت با دولت فرانسه را اصلح و اسلم میشمارند باز بدستور جوابی نوشته مرا در سرحد دولت زیاده معطل ندارند تا مانند جان ملکم سر خویش و راه مراجعت پیش گیرم بالجمله بعد از ورود و فرستاده و عرض فقرات معلومه برحسب امر اعلی بزم مشاورت فیمابین امنای دولت قاهره و جنرال غاردان خان و سایر همراهان او چیده و آماده و قصور جنرال المذکور در انجام تعهدات نامحصور فردًا فردًا بر طبق اظهار نهاده شد اول آنکه موافق عهدنامه که صورت آن بعد از طی این داستان تحریر خواهد پذیرفت و اظهار مکرره جنرال غاردان خان ناپلیون متعهد شده بود که بهنگام ملاقات باالکسندر پادشاه روسیه بجهة انعقاد مصالحه در باب تخلیه ولایات گرجستان و آذربایجان نیز اهتمامی پردازد و پادشاه روسیه را بهر طریق که داند در تخلیه

ولایات مذکوره راضی سازد ملاقات ایشان واقع و مخاصمهٔ خویش را دافع آمدند ولی بهیچوجه ذکری از تخلیهٔ سرحدات
ایران نکرده این سخن را بالذات بمیان نیاورد **دویم** آنکه جنرال غاردان خان از قراریکه ذکر شد بنابر اصرار کداویچ
سردار روسیه واسطهٔ التیام دولتین ایران و روس گردیده هنگامهٔ لشکرکشی را بجهة دفع روسیه از تحریر حجت با سپهری
که ذکر شد خام گردانید و موسی وردی نام معلم فرانسه را نزد کداویچ فرستاد که از معاملهٔ عزیمت ایروان درگذرد این
توسط از قوه بفعل نیاید سهل است که موسی وردی از طرف کداویچ واسطه شد که مستحفظین قلعهٔ ایروان آن بارهٔ محکم بنیان را
بروسیه واگذارند و اولیای دولت روزافزون پس از آن اسمی از ایروان بزبان نیارند **سیم** آنکه موسی لامی نام فرانسه
که مهندسی دلپذیر و همین موسی وردی که معلمی بی نظیر و در آذربایجان مشغول تعلیم نظام جدید بودند در هنگام عزیمت کداویچ
بر سر قلعهٔ ایروان که وقت کار و هنگام گرمی بازار بود چنین اظهار نمودند که جنرال غاردان خان باشرحی نوشته که بجهة دوستی
جدیدیکه فیمابین پادشاهان فرانسه و روس واقع گردیده سعی ما در کار نظام ایران خلاف دوستی آن دو پادشاه ذیجاه است و ما را
ازین پس در تعلیم سپاه ظفر پناه اکراه **چهارم** آنکه عسکرخان افشار ارومی که بسفارت فرانسه گرائیده مدتی است که ناپلیون
او را بی سبب در آنجا موقوف داشته نه روانه میسازد نه باظهار کاری که متضمن صلاح این دولت پایدار است میپردازد خلاصه
بعد از ایراد آن دلایل متقن و براهین مدلل جنرال غاردان خان چون خر در وحل ماند و در مقابل بعضی اجوبهٔ مجمل و مهمل بر زبان راند
ولی چون در باطن بر این فقرات معلومه اطلاع کامل داشت و خود را صاحب تقصیر می پنداشت در ثانی متعهد گردید که اگر چه
اخراج روسیه از خاک ایران باین وسایل ممکن نشد ولی دولت فرانسه از اعانت اسباب اسلحه و ادوات حرب بقدریکه
ضرور باشد مضایقه ندارند و حجتی با مهر سپرد که در همان اوقات معادل سی هزار قبضه تفنگ با اسباب و ادوات جنگ
مباشرین فرانسه در آذربایجان بکارگذاران نواب نایب السلطنه تسلیم آرند هرگاه این معنی نیز مثل سایر تعهدات از قوه
بفعل نیاید امنای دولت سرهرفردجنس بارونت را اذن دهند که بصوب دارالخلافه پای عزیمت برکشاید در ضمن این مکالمات
قرار چنین شد که علی العجاله مهمانداری از جانب دولت خداداد تعیین و سرهرفردجنس قدری در ولایات شیراز و اصفهان
اقامت گزیند تا از تعهدات جدید چه زاید و مصلحت وقت چه اقتضا نماید لهذا حسب الامر علی محمدخان حاجیلر استرابادی
یوزباشی غلامان ابوالجمعی نواب حسنعلی میرزا روانهٔ شیراز و محمد زکی خان نوری غلام پیشخدمت نواب حسینعلی میرزا

فرمانفرمای

فرمانفرمای مملکت فارس سرهرفردجنس را از بندر ابوشهر با عزت شایان بدارالعلم شیراز رسانید و در آنجا چندی توقف
نموده بعد بمهمانداری محمدخان حاجیلر روانهٔ دارالسلطنهٔ اصفهان گردید و در آنجا نیز چندی اقامت گزید بالاخره
از تعهدات جنرال غاردان خان اثری ظاهر نشد و خود مصمم آمد که بدون اذن ناپلیون از دارالخلافهٔ طهران حرکت و بصوب
مملکت فرانسه شتابد اولیای دولت قاهره در مقام ممانعت برآمده اظهار کردند که در هر دولتی خاصه دولت روم
سفرای متعدده از هر مرز و بوم اعم از دوست و دشمن اقامت دارند و هر یک بانجام کار محولهٔ بخویش اوقات میگذرانند
بودن تو با سفیر دولت انگریز منافی نیست دیگر این ابرام و لجاج چیست بهیچوجه متقاعد نگشته بار عزیمت بربست و بدارالسلطنهٔ
تبریز شتافته چندی هم بمصلحت کار در آنجا نشست و بعد از خبر ورود سفیر دولت انگریز در آنجا نیز توقف نکرده از راه ولایت
تفلیس عازم پاریس گشت خلاصه مجدداً معتمدی با اعتبار را از دربار سپهر مدار باحضار سرهرفردجنس بارونت مأمور باصفهان
و سفیر مزبور در بیست و هشتم شهر ذی حجة الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و سه با عزتی شایان و استقبال نوروزخان قاجار
ایشک آقاسی باشی دیوان شرفیاب آستان سپهر بنیان و در خانهٔ جناب حاجی محمدحسین خان امین الدوله مهمان گردید در یوم سیم
شهر محرم الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و چهار بشرف حضور شاهنشاه تاجدار شرف و نامهٔ موافقت علامهٔ پادشاه ذیجاه
انگریز را ابلاغ و یک قطعه الماس خورشید لباس که مبلغ بیست و پنجهزار تومان قیمت داشت با سایر هدایا و تحف از نظر همایون اشرف
گذرانید و از تفقدات گوناگون خاطر خطیر اعلی مورد انواع عز و شرف گردید و عهدنامهٔ مبسوطه درباب کار موافقت و التزام
وجه امدادی بجهة مخارج دفع روسیهٔ بدعاقبت و قرار کار تجارت فیمابین دو دولت قوی آیت بسته شد و عهود مراودت با سایر
دولتهای فرنگ شکسته آمد چون عهدنامهٔ که بالفعل فیمابین دولتین علیتین معمول بهاست عهدنامهٔ ایست که در نهایت سال ایت
ئیل ترکی سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و نه هجری بعد از صلح دولتین ایران و روس بتوسط مستر الس بسته شد لهذا ایراد عهدنامهٔ
سرهرفردجنس و سفرائی که قبل از مستر الس آمده اند و تغییرات یافته چندان مفید فایده نیست انشاء الله تفصیل عهدنامهٔ مزبوره در سنهٔ
مسطوره مذکور و قرار معاهدات دولتین مشهور خواهد شد **ذکر فتاوی مجتهدین در باب مسئلهٔ جهاد و سلطنت شرعی شاهنشاه مروت**
نهاد و مراجعت سفیر این دولت خداداد از مملکت روم و وقوع بلای زلزله در اکثر بلاد و مرز و بوم در این سنوات که
بنای نزاع و جدال با جماعت بدعاقبت روسیه اتفاق افتاد شاهنشاه اسلام پناه استراحت بر خود و ملتزمین رکاب ظفر مآب

قطع فرموده در سفر یک ماه و دو ماه که رکاب همایون را نمیگشود شاهد این معنی خورشید وار از مطلع خاطر انورش سر بزد که این محاربات و مجادلات سپاه اسلام را با آن کفرهٔ ظلام با شریعت حضرت رسول انام مطابق و معنی جهاد را با این اجتهاد موافق آرد تا ظهور این مطلب زیاده موجب تشویق اهالی اسلام آید و هر کس بملاحظهٔ مثوبات اخروی بیشتر از پیشتر سعی در کار جهاد نماید لهذا جناب میرزا بزرگ فراهانی قائم مقام وزیر نواب نایب السلطنه را بمباشری انجام این مهام برگزیده و او نیز از فرط دینداری تهیهٔ این کار را زیاده از طاقت کوشید و حاجی ملا باقر سلماسی و مولانا صدر الدین محمد تبریزی را بجهت کشف این مسائل بخدمت جناب شیخ محمد جعفر نجفی و آقا سید علی اصفهانی و میرزا ابو القاسم جیلانی نور الله مضاجعهم روانهٔ عتبات عالیات و دار الایمان قم گردانید و مکاتبات بعلمای اعلام و فقهای کرام کاشان و اصفهان و یزد تحریر و از حضرات عالی درجات ملا احمد نراقی و حاجی میر محمد حسین سلطان العلماء امام جمعهٔ اصفهان و ملا علی اکبر ایجی اصفهانی مستدعی نگارش حقیقت این فتوی گردید پس از قلیل مدتی رسالات عدیده از اطراف عراقین عرب و عجم رسید که شاهنشاه اسلام پناه غازی فی سبیل الله است و مجادله با کفرهٔ روسیه جهادی اکبر در رسالات جناب مجتهدین محترمین شیخ محمد جعفر و آقا سید علی که رأس و رئیس مجتهدین زمان بودند بصراحت این مطلب نگارش یافته بود که امروز پادشاه اسلام نایب امام و برگزیدهٔ فقهای ذوی الاحترام و محاربات با روسیهٔ ظلام جهادی بی شایبهٔ تردید او با امام است و هر چه بقانون شرع شریف خراج حسابی از رعایا گرفته صرف این راه شود بی شبهه حلال و مباشرین امور جهاد بشرط دیانت و امانت از کاتب و سررشته داران نظام جدید اند و زندهٔ ثواب ماجور در روز حساب و فارغ از دغدغهٔ سؤال و جواب است و بر صغیر و کبیر و وضیع و شریف ممالک محروسه واجب که بعزم جهاد و برای تقویت دین و اعلای کلمهٔ حق و حفظ بیضهٔ اسلام بواجبی تهیهٔ حرب سازند و هنگام تعرض کفرهٔ فجره بدفع ایشان پردازند بالجمله میرزا بزرگ پس از وصول این رسائل بحتی بر نشر رسائل جهاد که سالها متروک بود گماشت و خود اقوال مجتهدین را جمع نموده و رساله در باب فتاوی جهاد ترتیب داده نام آن رساله را جهادیه گذاشت اهالی ولایات ایران خاصه مرز آذربایجان را عرق حمیت اسلام بجوش آمد و هر تن از ارباب حرف و صناعات اسباب بجهت خود مهیا کرده منتظر هنگامهٔ غوغا و خروش شد خلاصه درین اوقات جناب آقا محمد ابراهیم شیخ الاسلام بلدهٔ خوی که بجهت میمنت جلوس سلطان مصطفی خان باسلامبول رفته بود با جواب نامهٔ پادشاهی وارد و از قرار تقریر او معلوم گردید که فقهای اهل سنت و جماعت نیز درین فتاوی همین اعتقاد دارند و روزان

وشبان

وشبان بر بنا بر اسلام اوقات بدعاگویی فتوحات پادشاه انام می گذارند علی ای حال در آخر همین سال فتحعلی خان خواجه وند که برسالت سند رفته بود وارد و میر ثابت علی نام که رسول ولات سند بود بهمراهی او بشرف تقبیل آستان رفیع الشأن قرین انواع مفاخر و فوائد شد موازی چهار صد قبضه تفنگ دولانه نشان و یکعدد سپر پولاد بنیان و دو طاقه شال شملهٔ اعلی عمل کشمیر و یکدست فرش چکن دوز بی نظیر بصیغهٔ پیشکش ولات مزبور از نظر آفتاب تاثیر گذرانیده انجام همان مطالب سابقه را که ذکر شد مستدعی گردید چون سرهر فرد جنس بغیر دولت انگریز در دربار همایون حاضر بود امنای دولت علیه سفارشی باو نمودند که بسبب ولایت سند باین دولت ابد پیوند کارپردازان دولت علیه نیز رعایت آنها را منظور و تعرضی بآن حدود و ثغور نرسانند بنواب شاهزادگان محمد ولی میرزا والی ولایات خراسان و حسینعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس نیز فرامین مطاعه صادر و مقرر آمد که هرگاه افاغنهٔ قندهار و هرات خواهند تعرضی بخاک سند رسانند بقدر ضرورت امدادی داده و رفع شر جماعت مزبوره را مهیا و آماده باشند میر ثابت علی مذکور پس از نوازش نامحصور اذن رخصت یافته میرزا مهدی نام اصفهانی معتمد جناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله بجهة اعلام مراحم خاطر علیه بهمراهی او بر سند شتافت در زمستان این سال از تاثیرات سپهر و نجوم در دار المرز مازندران و دار الخلافهٔ طهران زلزله واقع گردید که گوش هیچیک از معمرین سالخورده چنان قضیه از معمرین دیگر نشنیده و دیدهٔ روزگار نیز مثل آن ندیده بود در مدت یکماه متجاوز در دایم الاوقات کرهٔ زمین مانند کرهٔ سیماب متزلزل و بی آرام مینمود اکثر قری و مزارع و بقعه جات واقعه در دار المرز مازندران بنوعی مفقود شد که پس از سکون زمین جای عمارت و زراعت معلوم نبود در دار الخلافهٔ طهران بشدت مازندران نبود ولی باز بطوری بود که در آن شدت سرما اهالی آنجا در صحاری و باغات و مزارعات خیمه و خرگاه و آلاچیق برپا کرده چندی بسر بردند و اکثر از بهایم و حیوانات از کوهستانات روی بآبادانی آوردند شعر بانگ الصلائی زنده دارد آفرینش را * اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها *

ذکر بهاریهٔ سال پیلان ئیل ترکی مطابق با سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و چهار هجری و تعیین برخی از شاهزادگان بایالت ولایات و سایر احوالات

سند نشین ایوان چرخ نیلوفری اعنی مهر خاوری درین سال نیکو مآل روز سه شنبه چهارم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار سه دقیقه قبل از آنکه از مطلع خاور جلوه گر گردد به بیت الشرف حمل نقل نمود و هر یک از نوبادگان کواکب رخشان را از حضور پرنور در داشته بجگرانی قطری از اقطار سپهر امر فرمود

سغیران شمال و صبا در تختگاه گلشن بذهاب و ایاب پای برکشادند و حشر سنبل و سوسن خیول تنگ چشم زاغ و زغن
وجنود نامعدود دی و بهمن را هزیمتی فاحش دادند خسرو ربیع به آئین ملوکانه روی همت بعرصه کاه چمن گذاشت و نونهالان
سرو و صنوبر را بدفع روس نژادان اسفند برگماشت عندلیب بینوا که چندی در قلعه خمول پای بدامن بود ترکان گلگون
چهر سوری را گرفتار کمند شد و کارپردازان فروردین وارد بهشت بسبب جوهر کاردانی بالقاب ارجمند سربلند شاهنشاه معدلت
آموز پس از جشن نوروز فیروز روی بنظم مهمات مملکت آورد و امورات بر ولایات را قرین انتظامی تازه کرد نواب عبدالله میرزا را
به ایالت ولایت خمسه که فصل مشترک ممالک آذربایجان و عراق است مأمور و جناب میرزا محمد تقی علیابادی مازندرانی المتخلص
بصاحب را که در آن اوقات منشی خاصه دیوان اعلی و خلف مرحوم میرزا محمد زکی مستوفی الممالک سلطان شهید است بوزارت
آن ملک سرور داشت و نواب حسام السلطنه محمد تقی میرزا را بحکمرانی ولایات بروجرد و سیلاخور و جاپلق نامزد و میرزا علی
کرایلی که سابقا وزیر مرحوم حسینعلی خان و از موهبت جان بخشی صاحبقران مروت نشان قرین مباهاتی بی پایان بود بوزارت او
برگماشت نواب شیخ الملوک شیخعلی میرزا که اعطا نبیره شیخعلی خان سردار زند بوده است و از صفت شجاعت و دلیری بهرهور
بمناسبت ریاست بر فرقه زندیه بفرمانروائی ولایت ملایر و احشامات طایفه مزبوره برقرار و حاجی میرزا اسمعیل اشرفی
مازندرانی را که چندی ناظر دیوان اعلی و از جمله محارم و قدیمی خدمتان درگاه معلی بود بوزارت نواب معزی الیه سربلند ساخت
و نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزای نایب دارالخلافه را از انضمام ایالت و لایات بسطام و جاجرم و احشامات ترکمان گوکلان
بنواخت در خلال این احوال خبر رسید که غراف کداویچ سردار روسیه بسبب گشت در دور ایروان در دولت روس مغضوب
و پادشاه او را احضار و ظهور مصوف نامی را که حربعی جرار و دلیری غدار است بسرداری گرجستان منسوب و روانه داشته است
شاهنشاه نام آور را وجود او نیز چون وجود نامسعود سایر سرداران بداختر در نظر انور بحقارت جلوه کرد و دفع آن بدگوهر را مرکوز
خاطر فرخ سیر داشته باحضار لشکر قیامت اثر فرمان داد و نواب شاهزاده اسفندیار شعار محمد علی میرزا را نیز مقرر شد که در موعدی
معین با سپاهی دشمن شکن در چمن سلطانیه وارد دربار میمون و در آن سفر خیر اثر ملتزم رکاب سپهر توسن باشد **ذکر سفارت**
حضرت حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی بدولت انگریز و برخی وقایع حیرت آمیز چون جمهوریت
دولت انگریز مادهٔ موافقت دولت علیه ایران را با شوکت فرانسه غلیظ دیدند سرهرفردجنس را از جانب اصل دولت بسفارت
برگزیند

برگزیدند از اینکه اخراجات سفارت سفرای ایران با سرکار کمپنی بود لهذا سرهرفردجنس معادل یکصد و بیست هزار تومان
وجه امدادی را که بعد زیاده شد بسرکار کمپنی برات نمود در این اوقات خبر رسید که جناب فرمانفرمای هندوستان بسبب
خاصی از اسباب که در وقایع سفارت سرهرفردجنس ایراد شد برات او را مجری نداشته و باز در ثالث بر یکه دیرجان ملکم
بهادر را از جانب سرکار کمپنی بسفارت برگماشته است سرهرفردجنس از سفارت ملکم بهادر انکاری ورزیده در تعیین
مجری از جانب دولت علیه ایران بدارالسلطنه لندن بجهت تحقیق صحت سفیرین و برقرار داشتن وجه امدادی و امضای عهدنامه
مبارکه اصراری کرد چون داستان سفارت ممالک فرنگ در گوش اهل ایران غریب مینمود احدی راضی باین سفر نبود
بالاخره قرعه این کار بنام حاجی میرزا ابوالحسن شیرازی نیکو افتاد و بحسب امر اعلی تدارک کار سفارت را دیده نهاد حاجی مزبور
والدش میرزا محمد علی نام و از اواسط الناس توابع اصفهان بوده و بشغل حجامی و دلاکی مداری مینموده است بسببی از اسباب
از وطن مألوف هجرت اختیار نموده است رفته رفته در عهد کریم خان زند سر رشته دار لشکر شد و در هنگام کدخدائی حاجی
ابراهیم خان اعتماد الدوله همشیره او را خواستگاری نموده این حاجی میرزا ابوالحسن از همشیره اعتماد الدوله مذکور و بشرف
مصاهرت آن وزیر خجسته دستور نیز سرور است از قراریکه قبل از این ایراد شد بعد از سپری شدن شوکت اعتماد الدوله
مذکور او نیز در محال شوشتر گرفتار و در دار الایمان قم از شرف جان بخشی شاهنشاه مروت شعار قرین افتخاری هشیار و بزیارت
بیت الله الحرام شتافت و از آنجا بسیاحت هندوستان رفته بسبب شهرت اصالت اتم اعتباری فی الجمله یافت
در نزد نواب ولایت دکن معروف و از شرف منادمت او مشعوف گردید موازی دویست روپیه نواب مذکور بجهت او در ماهیه
بنا نهاد و چهار سال الامامه نواب را در راه شادی فیض بخش نام در ماهی بهاد داد پس از آنکه صاحبقران قدردان با بازماندگان
اعتماد الدوله مزبور بر سر التفات دید روی بمملکت ایران نهاده چندی در دارالعلم شیراز در حضرت نواب حسینعلی میرزای
فرمانفرمای مملکت فارس بشغل یساولی سرافراز گردید چون جناب حاجی محمد حسین خان اصفهانی امین الدوله از مصاهرت
مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله با نام بود بسبب قرابت سببی مشارالیه را از شیراز احضار و در نزد خود جا کرد و خدمتگذاری
نمود در باب تعیین آدمی بجهة تشخیص و تحقیق صحت سفیرین دولت انگریز در حضرت اعلی توسطی از وی کرد و سرکار اقدس را برسل آورد نامه
دوستانه از کلک دبیران دفترخانه جاودانه بپادشاه ذیجاه انگریز تحریر شد و چون از راه اسلامبول بمملکت انگلتره می شتافت

نامهٔ جداگانه بسلطان مصطفی خداوندگار روم نیز تسطیر یافت شاهنشاه آگاه لقب ارجمند خانیش بر سر نهاد و در اوایل
شهر ربیع الثانی سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و چهار بعزیمت روم براه افتاد هدایائی که در آن سفر همراه برد رشته‌های
تسبیح مروارید غلطان و طاقه‌جات شال کشمیری فراوان و دو قوطی مرصع فادزهر و یک فرد قالی بریشمی هراتی ممتاز
و برخی دیگر از اسباب با امتیاز بود و بقیهٔ داستان سفارت عنقریب ذکر خواهد شد

ذکر حرکت موکب اعلی بچمن کمال آباد شهریار و وصول امیر قلیچ خان تیموری از ملک خراسان و داستان فتح ترشیز و گرفتاری مصطفی قلیخان شرارت انگیز و عزیمت موکب اقدس بچمن اوجان

موکب فیروزی با یک جهان بهجت و بهروزی
از دار الخلافهٔ طهران حرکت و روز جمعهٔ بیستم شهر ربیع الاخر سنهٔ مذکوره چمن کمال آباد شهریار واقعه در شش فرسخی دار الخلافه
مضرب سرادقات جاه و جلال آمد در خلال این احوال امیر قلیچ خان تیموری از جانب شاهزادهٔ نامدار محمد ولی میرزا والی خراسان
شرفیاب درگاه معدلت نشان و مصطفی قلیخان عرب میش مست حاکم ولایت ترشیز را با دستان بسته و پای در غل و زنجیر
پیوسته بدرگاه مروت بنیان حاضر آورد تبیین این مقال آنکه این مصطفی قلیخان ابا عن جد در ولایت ترشیز حاکم و کارگذار
بوده و پیوسته با هر سلطانی بلیت و لعل مدار مینموده است بعد از آنکه عرصهٔ خراسان از قراریکه تفصیل داده شد عرضهٔ
بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد خان مزبور راغول غوایت راه زده در پشت دیوار قباحت و وقاحت در شد مدت
هشت سال قشون پادشاهی بر دور قلعهٔ سلطان آباد ترشیز نشستند تا آنکه بقوت طالع خسروی قلعه را گرفته خان مزبور را
دستان بستند اموال او را کلاً مضبوط و خود و بستگانش را با اهل و عیال برداشته بدرگاه سپهر هبوط آوردند خاقان مروت
آئین بر جانش رحمت آورده بتوقف در دار الخلافهٔ طهرانش مأمور کرد شعر در در وزخم بکفکن و نام کنه مبر + که آتش
بگرمی عرق انفعال نیست + بالجمله بعد از انجام این کارها لوای فیروزی اقبال بصوب چمن سلطانیه شقه‌گشا و در ورود
بآن عرصهٔ دلگشا نواب محمد علی میرزا با سپاهی بی منتها احضار و در اندک زمانی شرفیاب دربار سپهر مدار شد جناب میرزا بزرگ
وزیر نیز از دار السلطنهٔ تبریز وارد و چون از عزیمت خاقان اعظم بطرف آذربایجان مطلع گردید بلا فاصله راجع شد و نواب
محمد علی میرزا دو روز قبل از حرکت رایات فیروزی اقبال بمنقلای سپاه جرار روان شد و پس از آن خسرو دشمن شکر با یکجهان
لشکر چون شعله پس از شرر شتابان گردید و در روز نزول موکب اجلال در چمن اوجان نواب نایب السلطنه با هزاران امید و آرزومندی

معادل

معادل بیست هزار پیاده نظام جدید را با بیست عراده توپ جهان آشوب آراسته و مساوی سه میل راه از دو جانب
صف آرای گشتند و شاهنشاه قدردان و جمیع شاهزادگان و خاصان زبانها پر از آفرین و تحسین از میان آن دو صف
گذشتند حضرت صاحبقران هر یک از سرکردگان و نایبان و صاحبان مناصب بل فرد فرد توابین را مرحمتی زیاده مبذول
و زبان بتحسین و آفرین بگشود یوم بیست و دوم شهر جمادی الثانیه با ساعتی سعد که سعادات از آن کسب شرف مینمود در عمارت
باشرافت اوجان نزول اجلال دست داد و دو شاهزادگان بلند مقدار هر یک با قشون ابوالجمعی خود در یمین و یسار اردوی
ظفرشعار بفاصلهٔ یک فرسنگ بنیاد لمؤلفه چه شاهزاده دو دریای آسمان کشتی + چه شاهزاده دو گردون کهکشان مقدار +

ذکر تعیین نواب شاهزادگان باطراف و لایات از محالات حماملو و گنجه و طالش و ظهور انواع فتح و چالش +

در توقف چمن اوجان بعرض صاحبقران زمان رسید که طومصوف سردار روسیه خود در منزل سوغانلوق یکفرسخی تفلیس
باراقامت انداخته و نیارال نیالسین را با فوجی از آن شیاطین بجانب قراباغ و فوجی بمحافظت حدود حماملو و بیوک کندی
و کُمری من محال پنبک و شوره گل و دلی بولگولوک را بمحافظت گنجه و ایلات قزاق و شمس الدینلو روانه ساخته است
رای عالم آرای شهریاری بر آن تعلق یافت که از اطراف و جوانب لشکرها بر سر ایشان تعیین و کار روسیهٔ بی دین را باختلال
زیاده قرین فرماید نواب شاهزاده محمد علی میرزا را با معادل بیست هزار سواره و پیادهٔ جرار و پنج عراده توپ آتشبار در روز شنبه
غرهٔ شهر جمادی الثانیه بعزم تاخت تفلیس مأمور و از امرای نامدار و خوانین عالیمقدار مهرعلیخان قوانلو خلف مرتضی قلیخان
عم بزرگوار و حسین خان سردار و اسمعیل خان دامغانی و محمد علیخان شام بیاتی و میرزا محمد خان لاریجانی و ذو الفقار
خان و مطلب خان سرکردگان جان بازان سمنانی و دامغانی بالتزام رکاب نواب معزی الیه سرور آمدند و همچنین
در یوم شنبه پانزدهم شهر مزبور نواب نایب السلطنه عباس میرزا با لشکری خونخوار از طرف ولایت گنجه عنان گذار و سرکردگان
با اعتبار عبدالله خان فیروزکوهی و مهدی خان بالاراستاقی و محمد صالح خان عرب بسطامی و علی مردان خان افشار خمساوی
و محمد نظر خان مافی با هزاره جات سواره و پیادهٔ خویش از سعادت رکاب نواب معزی الیه برخوردار گشتند پس از روانه
داشتن حضرات شاهزادگان و فراغت از مهام ایشان بعرض خسرو زمان رسید که مصطفی خان طالش بسبب طمع
خام ایلات گیلان با روسیهٔ بی ایمان مراودتی فراوان دارد و براهنمائی آن جماعت گمراه در تعمیر معابر بیشه و جنگل بسمت

مازندران و گیلان و آذربایجان پیوسته همت می‌گمارد در سال قبل نیز با طوایف شاهسون اردبیل و مشکین وصلت
کرده صبیهٔ مرضیهٔ خود را بنظر علی خان ولد نصیر خان شاهسون داده است و امرا و ایلات شاهسون هم باین علت
روی باختلال نهاده در کیش مروت و انصاف دفع آن مفسد نمک بحرام لازم افتاد و بر حسب امر اعلی فرج الله خان
افشار نسقچی باشی دربار جهان مدار در غرهٔ شهر رجب المرجب با لشکری جرار بسمت اردبیل روی نهاد و چون هوای
چمن اوجان بی نهایت گرم و ناپسند و هوای محال سراب در برودت و سلامت بی مانند بود موکب اعلی از آنجا حرکت
و بمنزل سراب پیوستند و گوش براه اخبار فتوحات از اطراف نشستند خلاصه نواب محمد علی میرزا و امرا در محال
حاملو که سه منزل دور از ایروان است با مستحفظین آنجا تلاقی دست داد و تیغهای یمانی بنای سرافشانی نهاد از هر طرف صواعق
مهره‌های آتشین تفنگ بر فرق روسیان بآهنگ آغاز باریدن نمود و از حملات مردانهٔ ترکان جلادت نشان ابواب بلا
بر چهرهٔ آن قوم ضلالت بنیان گشود از نیروی بخت بلند خسروی و اندک کری که از شیران بیشهٔ هیجا حاصل آمد آن گروه روباه صفت
بامان آمده تفنگها از دست ریختند و بدامان مروت شاهزادهٔ با فتوت آویختند نواب شاهزاده بر جان بقیه رحمت کرد
و روس منحوس ایشان را با گرفتاران بجانب اردوی اعلی گسیل آورد خود با همان جیوش بحر خروش از معابر صعب المسالک
راه حوالی تفلیس پیش گرفت و دست تطاول و چپاول بر ایلات کافرکیش گشاد احشامات بزچلو و ارامنه و گرج که قریب
بتفلیس اقامت داشتند اناثاً و ذکوراً قتیل و اسیر و اموال ایشان صامتاً و ناطقاً منهوب و دستگیر شد شاهزادهٔ فیروزی لوا
با آنهمه فتوحات نمایان طرهٔ ماهچهٔ علم ماه پیکر را تاب داده طبل رجعت بنواخت و در حوالی ایروان حسب الامر خسرو زمان بانتظار
ورود موکب مسعود نواب نایب السلطنه باقامت پرداخت از آن طرف نواب نایب السلطنه از راه کوچه سیلاق بصوب گنجه
تاختن آورده ایلات و احشامات آن حوالی را کوچانیده روانهٔ ایروان کرد ولی بولکونوک که بمحافظت آنجا قیام داشت روی
بفرار گذاشت امیر خان دولوی قاجار خال ولیعهد نامدار تا حوالی گنجه رفته و سر و دیل فراوان از ایشان گرفته باردوی والا برگشت
و چون اخبار فتوحات نواب محمد علی میرزا رسید طورمصوف سردار که از سوغانلوق یک فرسخی تفلیس بمنزل زکن من محال گنجه
آمده بود از آن بلاهای ناگهان ترسیده جمعی از معارف همراهان را با عریضهٔ ضراعت آمیز بخدمت نواب نایب السلطنه فرستاده متعهد
گردید که بعد از حرکت رایات منصور گنجه را خالی کرده بکارکنان دولت بسپارد و خود روی جانب تفلیس گذارد اگرچه نواب شاهزاده صورت
تعهدات

تعهدات مزورانهٔ او را در آیینهٔ ضمیر منیر عکس پذیر ندید ولی چون سپاه منصور را بجهة قحط آذوقه امکان توقف در آنجا
نبود جوابی سرسری داده با شوکتی تمام روانهٔ صوب ایروان نواب محمد علی میرزا نیز بشوق ملاقات برادر بلند اختر از ایروان حرکت
و هر دو آزاده سرو جویبار خلافت در چمن گوکچه بملاقات یکدیگر بهره‌مند و نوای کوس بشارت را بلند کردند پس از انقضای چند روز
هر دو شاهزادهٔ فیروز از چمن گوکچه رکضت کنان و حضرت نایب السلطنه در ایروان توقف نمود و نواب محمد علی میرزا بصوب
اردوی کیهان پوی عزیمت فرمود در منزل سراب بعز زیارت شاهنشاه مالک رقاب مشرف و در ازای آنهمه زحمات از نوازش
و تفقدات خسروانه قرین انواع عز و شرف شد بالجمله فرج الله خان افشار که در اردبیل توقف داشت کار ایلات شاهسون را
مختل دیده نظر علی خان و فرج الله خان عم او را که پسر و برادر نصیر خان شاهسون بودند و یکی حاکم و دیگری نایب اردبیل بودند بسبب
سازش با مصطفی خان طالش گرفته مغلولاً بدرگاه اعلی فرستاد و خود و خود بتخریب بنیان مصطفی خان روی نهاد مشار الیه
باستظهار روسیه که در میان پشت ساری بندرگاه روس و سالیان توقف داشتند قدم جسارت پیش گذاشته تا منزل الیغ
قشون ظفر نمون را استقبال نمود دلیران افشار از استعمال تیغ و سنان در مجادلهٔ آن قوم روباه سان عار داشتند
و بدون استعمال ادوات حرب بضرب مشت و سیلی روی آن طایفه را برگاشتند مصطفی خان با هزار افسوس و دریغ از آن
غرقاب بلا بادبان نجات برکشید و در قلعهٔ لنکران که وطن اصلی او بود لنگر اقامت انداخته آرام گزید سپاه منصور محصورش داشتند
و همت بر دفعش گماشتند در آنجا نیز تاب درنگ نیاورده از روی آب بساحل جامیشوان گریخت و مانند خاشاک بدامان آب
آویخت لشکر مظفر بقلعهٔ لنکران ریختند و از عمارات مصطفی خان و آیینه خانهٔ او گردها برانگیختند سراهای چوب و نی از آتش
انتقام سوخته شد و در خزاین و دفاین اندوختهٔ او آتش نهب و غارت افروخته پس روی همت بمحاصرهٔ جامیشوان که اطرافش
آب و یک راه باریک بسمت لنکران دارد آوردند و امنای دولت قاهره را در منزل سراب از این داستان مطلع کردند میرزا محمد خان
سرکردهٔ هزاره جات لاریجانی مامور آمد که بمعاونت و امداد فرج الله خان افشار باتمام کار قلعهٔ جامیشوان پردازند و مصطفی خان
نمک بحرام را اسیر و دستگیر سازند پس از چندی که غازیان منصور کار را بر او تنگ گرفتند بدامان امان متوسل و بتوسط کارگذاران
نواب نایب السلطنه خدمت دولت دوران عدت را متقبل شد میرزا بزرگ فراهانی وزیر حسب الامر اعلی بجهة اطمینان او بجانب
جامیشوان شتافت و پس از ظهور خاطر جمعی فرج الله خان افشار قشون پادشاهی را برداشته از آن دیار روی برتافت

ذکر وصول خبر فتح ترکمانیه تکه و بعضی اوضاع اتفاقیه در آن سفر خیر اثر تا هنگام نزول موکب اعلی بمستقر خلافت

جاوید اثر در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست نگاشته آمد که نواب محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان حسین خان قاجار
قزوینی سردار را بتنبیه طایفهٔ ترکمانان تکه ساکن رود طژن فرستاد و چون گوشمالی بسزا دیدند چندی دست از تعدی
و آزار مسلمانان کشیدند درین سال نیز از فرط خباثت باطنی اوضاع سابقه را فراموش و پنبهٔ غفلت در گوش کرده باز
بتاخت و تاز معابر مسلمانان تاختند و جمعی از زوار ارض اقدس را اسیر و دستگیر ساختند غیرت نواب شاهزاده این معنی را
برنتافت و این دفعه خود بنفس نفیس و جمعی از قشون رکابی و امرا و لشکریان خراسانی بعزم تنبیه آن طایفهٔ ضلالت
مبانی شتافت تا حوالی محال نسا و ابیورد و درونه و جهنه و درون و اطراف رود طژن تاختن آورد و هر که را یافت کشت
یا اسیر کرد و غنیمتی که در آن سفر کسب شد از قرار تقریر ثقات معادل یکصد هزار گوسفند بتنهائی بود که بارض اقدس آوردند
بقیهٔ غنایم را خداوند توانا داند بسیاری از رؤس منحوس آن طایفه را بر روی جملی فرستاد خاقان مظفر جان فشانان آن
سفر را جوایز و صلات فراوان داد حضرت میرزا رضا قلی نوائی صاحب دیوان انشا بوزارت مملکت خراسان نامزد و روان گردید
و منصب جلیل منشی الممالکی بجناب میرزا عبد الوهاب اصفهانی المتخلص بنشاط صاحب کتاب گنجینه باستحقاق رسید چون در آن اوقات
امور محاسبات و جمع و خرج مملکت فارس قدری اختلال داشت لهذا حسب الامر همایون جناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله
روی بآن صوب گذاشت بالجمله در آن اوقات که منزل سراب مضرب سرادقات مجره طناب بود القاص بیک نام گرجی
فرستادهٔ والی آخسقه و باشاچق با جمعی از نوادر ادکان آنجا شرفیاب درگاه کهکشان موافق آمد تبیین این مقال آنکه
ولایات آخسقه و باشاچق از توابع گرجستان روم است و بسبب توافق مذهب ولات آنجا با والیان ولایت تفلیس
وصلتی کرده و موافقتی بعمل آورده بودند چون الکسندر میرزای والی گرجستان پناه باین دولت قاهره آورد آنها نیز از
متابعت جماعت روسیه کناره جستند و الی از واهمه که داشتند القاص بیک را فرستاده و مستدعی اعانت و حمایت از
جانب کارپردازان دولت خداداد شدند شاهنشاه مروت شعار تفقدات بیشمار دربارهٔ هر یک از ایشان مبذول و حمایت
والی را بنواب نایب السلطنه موکول فرموده مقضی المرام روانه نمود چون بعد از فضل الهی از میمنت بخت فیروز شاهنشاهی
امورات اطراف حسب المرام آراسته شد و حریف خرف نیز بدم سردی برخاسته در دهم شهر رمضان المبارک موکب

اعلی

اعلی از چمن سراب حرکت و آن روز چنان برفی باریدن آغاز نهاد که هر کس عنان طاقت از دست داد و سررشتهٔ راه از دست
مردم بیرون شد و هر فرقه تفرقه بکوه و هامون بالجمله در عشر آخر شهر مزبور عرصهٔ دار الخلافه از ورود مسعود خسرو جوان بخت
جوانی از سر گرفت و هر شیرازی غزال خوش خرام در بر لمؤلفه صد شکر که ایام مرارت بسر آمد ٭ معشوق نشاط و طرب از در بدر آمد ٭

ذکر وقوع وقایع اتفاقیه در دار الخلافهٔ طهران تا هنگام عزیمت موکب اعلی بزیارت معصومهٔ قم و شکار کاشان

یکی از جملهٔ وقایع خبر بهجت اثر شکست جماعت وهابی است که از مملکت فارس رسید و آن اینکه دو محال بستک
و جهانگیریه از توابع لار است و اهالی آنجا بسبب شرارت فطری با حاکم لار در مقام مخالفت و آزار درین سال بسبب وحشتی
که از عبد الله خان ولد نصیر خان حاکم آنجا داشتند روی بوادی طغیان گذاشتند عبد الله خان از عهدهٔ تنبیه ایشان
برنیامد لهذا بنواب حسینعلی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس متوسل شد معزی الیه صادق خان دولوی قاجار را با جمعی
از سواره و پیادهٔ رکابی بدفع ایشان فرستاد آن طایفهٔ بدعاقبت از بیم دستبرد سپاه ظفر پناه بجماعت اعراب وهابی
ساکن برعمان متوسل شدند صادق خان با قشون ابوالجمعی ایشان را در حوالی بحرین و قطیف دریافت و در ابتدای
صف آرائی بدون استعمال آلات و ادوات حرب قزلباشی کرده روی از آن جماعت برتافت اعراب بی سر و پای موش خوار
بی وقوفانه از طرز و روش دعوا الیقین برگشت کرده بمحل بنهٔ لشکر منصور ریختند و بطمع عربیت بصنادیق قند و شکر
و حلویات آویختند بسبب قسمت زیاد و کم در میان آن طایفه هنگامهٔ نزاع در گرفت و کار بدشنه و خنجر رسید صادق خان
یکبار با قشون رکابی بدفع آن جماعت تاخت و از بخت فیروز خسروی مظفر گشته جمیعاً طعمهٔ شمشیر آبدار ساخت قلاع
محکمهٔ بستک و جهانگیریه را بحاکم لار سپرد و خود روی بدار العلم شیراز آورد یکی دیگر از جملهٔ وقایع ورود فرستادگان ولات
در سال قبل ذکر شد که معتمدی از جانب جناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله بهمراهی ایلچی سند رفت درین اوقات مراجعت
و میر غلامعلی نامی مجدداً از جانب ولات آن ولایت با عریضه و پیشکش بهمراهی او وارد دربار جهانمدار و از جانب ولات مزبور
اظهار امتنان بیشمار از حمایت شاهنشاه نامدار نموده با جواب عریضه و انعام نامعدود پای مراجعت برگشود دیگری از جملهٔ
وقایع آنکه چون رای عالم آرا بر آن تعلق یافت که در جمیع سرحد و ثغور مملکت آذربایجان قلاع رزینه بجهت محافظت از دستبرد
روسیه بسته گردد لهذا حکم رفت که جناب میرزا بزرگ فراهانی از آذربایجان بدربار سپهر مبانی شتابد پس از ورود مبلغ

دویست هزار تومان زر نقد از خزانهٔ عامره بجهة مصارف این کار عنایت رفت و حکم شد که بدستیاری مهندسین انگریزی
در حدود قراباغ و نخجوان و خوی و اردبیل و سرحد طوالش قلعه‌جات رفیع و خنادیق عمیق مهیا داشته درون هریک را
از انواع آلات و ادوات حرب و آذوقهٔ بسیار انباشته دارند یکی دیگر از جلایل وقایع آنکه چون نواب ولیعهدی نایب
سلطنت دولت جاوید ارکان بود رای عالم آرا بران شد که میرزا بزرگ وزیر را نیز نایب مناب وزارت عظمی فرماید با وجود
دو سه نفر از اعاظم و افاخم دربار دولت خداداد لقب دادن بمیرزا بزرگ به تنهائی خلاف رویه و رفتار دارائی و آقائی بود لهذا بقانون
دولت عثمانی جناب میرزا محمد شفیع اعتماد الدوله ملقب بصدر اعظم شد و حضرت میرزا بزرگ بخطاب قائم مقامی صدارت عظمی
مفاخرت کنان بر اهل عالم میرزا عبد الوهاب اصفهانی منشی الممالک بمعتمد الدوله ملقب و چون بستگی بدودمان رسالت داشت
این حسب ضمیمهٔ آن نسب آمد بالجمله قائم مقام صدارت عظمی روانهٔ آذربایجان آمد و موکب معلی بعزم زیارت قم و تماشای منزهات
کاشان از دار الخلافه نهضت آرا و در اواخر شهر ذی حجة الحرام بار آن عرصهٔ دلگشا از معاودت صاحبقران ظفر لواطعنه زن بر روضهٔ
رضوان و رشک بخش عرصهٔ جنان شد **بهاریهٔ سال نیکوفال یونت ئیل ترکی مطابق با سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و پنج و عزیمت**
چمن سلطانیه و اوضاع اتفاقیه آرایش ایوان روزگار و آرامش جان باغ و بهار اعنی خورشید عالم مدار در این سال بهجت آثار
روز چهارشنبه پانزدهم شهر صفر المظفر سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و پنج بعد از انقضای پنج ساعت و چهل و شش دقیقه از
شبستان حوت بایوان حمل خرامید و نو باوگان قوای نامیه بدفع روسی نژادان دی و بهمن مأمور گردانید معتمدین دی و بهار
بجهة قرار کار مرافقت روی بهم آوردند و عاقبت بی نیل مرام از هم جدائی کردند باز خسرو بهار با جنود سبزه و ازهار عزم ساحات چمن را
مصمم شد و افغان توپهای صاعقه فشان تندر سامعه آرای اهل عالم و آدم آمد ایلچیان باد نوروزی را دگرباره نوبت ذهاب و ایاب
آمد و سرداران اسفند و فروردین را تیغ بی دریغ بدفع یکدیگر آخته از قراب شد شاهنشاه عرب و عجم بطرز و آئین جمشید جم بر فراز
اورنگ خلافت ابد توأم جلوس نمود و شاهزادگان اطراف و نامداران اکناف و سفرای هر کشور و امنای هر بوم و بر را از
خلاع آفتاب پایه و انعام بدره‌های کان مایه دوش و گریبان و جیب و دامان گران بار فرمود پس از انقضای جشن نوروزی
فرستادگان نواب نایب السلطنه از آذربایجان وارد و از قرار نوشته جاتی که با منای دولت قاهره تحریر یافته بود طور مصوف دار
روسیه بولکونوک باران وریدی نام را الخدمت نواب معزی الیه فرستاده و چنین اظهار داشته بود که چون دولت روسیه را از مخاصمه
با دولت

با دولت علیهٔ ایران بجز خسارت و نقصان صرفهٔ دیگر حاصل نیست و انجام کار سرداران سابق آنجا خبر می بینیم که حیث
لهذا **شعر** من برای وصل کردن آمدم * نی برای فصل کردن آمدم * امپراطور روسیه را نیز میل بموافقت و
مصالحه است و انجام این کار موقوف بملاقات من با معتمدی از آن دولت در ضمن این فقره تمنا کرده بود که جناب
میرزا محمد شفیع صدر اعظم با حضرت میرزا بزرگ قائم مقام صدارت فخم بجهة قرارداد این کار مأمور شوند که در جائی
از حدود آذربایجان ملاقات واقع و این خصومت را دافع آیند چون شاهنشاه فطانت سیر از تدابیر مزورانه آن قوم اختر
با خبر بود جواب فقرات معروضه را باین نوع ادا فرمود که صدر اعظم مانند عرض که لازم جوهر است از رکاب فیروزی مآب
دور نخواهد شد ولیکن اتمام حجت را مضایقه نیست که قائم مقام صدارت اعظم به آئینی شایسته عازم و ملاقات سردار روسیه را
جازم آید خلاصه باز بآئین پیرار و پار به احشاد لشکر انجم حشر فرمان داد و روز دوشنبه بیست و هفتم شهر ربیع الآخر آن
سلطان قادر با شوکت جمشیدی و طلعت خورشیدی بعزم ییلاق چمن سلطانیه روی نهاد روز جمعهٔ بیستم شهر جمادی
الاولی آن چمن دلگشا از یمن ورود شاهنشاه زرین لواطعنه زن کاخ مینا شد و نواب نایب السلطنه کیفیت ملاقات قائم
مقام را با سردار روسیه باین آئین عریضه آرا که حضرت معزی الیه بعد از اذن از دربار خسروی به آئینی که سزاوار بود روانه و طور مصوف
نیز از تفلیس بر آمده در محال عسکران ملاقات دست داد و بجهات متعدده که معروض میگردد شاهد موافقت نقاب از چهره
نگشاد **اول** آنکه قبل از ورود قائم مقام بعسکران علی الغفله فوجی از طرف شیروان آمده معادل بیست هزار گوسفند ایلات
قراجه داغ را از صحرای مغان چپاول کرده بردند و چون فرستادگان امر مصالحه آمد و رفت میکردند ایلات مزبور بنا بر منع
نواب نایب السلطنه دست بمجادله در نیاوردند قائم مقام بعد از ملاقات این مراتب را با او میان آورده جوابی باصواب نشنید
دویم آنکه در همان اوقات توقف جناب قائم مقام در عسکران فوجی از روسیه بصوب مقری من محال قراباغ رفته آنجا را که سپرده
به ابو الفتح خان جوانشیر بود تصرف نمودند بعد از اظهار قائم مقام طور مصوف بمعاذیر ناموجه پرداخت و این هنگامه را نیز رفع
نساخت **سیم** آنکه یکی از لوازم عهد این مطلب را قرار داد که بعد از انجام کار مصالحه از سمت قارص و آخسقه بصوب مملکت روم
تازد و بتسخیر ولایات آن مرز و بوم پردازد بشرطیکه از سرحد داران دولت علیهٔ ایران امدادی بر وی نشود جناب قائم مقام
تحمل این امورات را در قوهٔ قدرت نیافت و بهمان آئین شایان که رفته بود در روی از آن صوب بر تافت و بدار السلطنهٔ تبریز

شتافت در همان اوقات اکثری از ایلات قراباغ و گنجه یعنی ابو الفتح خان جوانشیر و اغورلو خان گنجوی و پیر قلیخان
شام بیاتی از آنکه خود کوچیده درین طرف رود ارس منزل گزیدند و ایل آیرملوی گنجه از سمت شرور و نخجوان آمده
در ظل ظلیل دولت قاهره آرمیدند شاهنشاه رئوف بعد از اطلاع از معاملات قایم مقام و طور مصوف نواب علیخان شاهزاده را
با سپاهی جرار از چمن سلطانیه بدفع روسیهٔ پنبک و ایاران مأمور فرمود و اسمعیل خان دامغانی و برادرانش ذو الفقار خان
و مطلب خان و جانبازان سمنان و دامغان و سواران مافی و خواجه وند و عبد الملکی را بالتزام رکاب شاهزاده مسرور نمود

ذکر آمد و رفت دیرجان ملکم بهادر خان سفیر دولت انگریز و حرکت از سلطانیه باوجان و اخبار فتوحات فراوان و ورود فرستادگان داغستان و خبر قتل وزیر بغداد و رجعت بطهران

در وقایع سنهٔ
یکهزار و دویست و بیست و چهار نگارش یافت که خبر سفارت دیرجان ملکم بهادر خان از طرف هندوستان بدربار
شاهنشاه جهان رسید و چون سرهرفرد جنس بارونت از جانب اصل دولت سفیر و در درگاه آسمان نظیر متوقف بود حاجی
میرزا ابو الحسن خان شیرازی بجهت تشخیص صحت سفیرین و سایر اوضاع روانهٔ دار السلطنهٔ لندن گردیده درین حال که ملکم بهادر
وارد بندر ابوشهر شد چون هنوز خبری از سفیر دولت علیه نرسیده بود تعطیل او در بندر خلاف قانون تعارف مینمود لهذا
محراب خان بکشلوی افشار نایب نسقچی باشی دربار جهان مدار بمهمانداری و مأمور و فرمان آفتاب لمعان باحضار سفیر مزبور
شرف صدور یافت در پانزدهم شهر جمادی الاولی با جمعی دیگر از کرسی نشینان وارد چمن سلطانیه و از شرف بساطبوسی درگاه اعلی
مفاخرت کنان بر آشنا و بیگانه گشته تحف و هدایا از متاع انگلتره و هندوستان از نظر همایون گذرانید و فیما بین او
و سرهرفرد جنس بارونت ملاقات دوستانه واقع گردید در خلال این احوال نوشته جات چند از حاجی میرزا ابو الحسن خان
بامنای دولت ابد ارکان رسید که کارپردازان دولت انگریز سفارت سرهرفرد جنس را که از جانب اصل دولت است ممضی
داشته اند و ملکم بهادر را مأمور بمراجعت نموده اند لهذا شاهنشاه دوست نواز دشمن گداز سفیر مزبور را بنوعی مورد التفات فرمود
که زنگ عزل از سفارت را از آئینهٔ خاطرش زدود و با انواع سرافرازی رخصت رجعت یافته از راه مراغه روانهٔ دار السلام
بغداد و از سمت دریا عازم هندوستان و آن بلاد آمد پس از انجام این مهام شاهباز رایات ظفر آیات از چمن سلطانیه بال گشا
گردیده در ساعتی سعد در چمن اوجان آذربایجان آشیان گزید بفاصلهٔ یکدو روز میرزا محمد علی خان کاشانی وزیر نواب شاهزاده علی خان

ازراه

از راه در رسید و خبر فتوحات معزی الیه را در محال پنبک و ایاران رسید تبیین این مقال آنکه نواب شاهزاده را در آن مکان
با نیارال بارت تکمین روسی مستحفظ آن حدود تلاقی دست داده و دو دفعه محاربات و مجادلات را با آن طایفهٔ کفر علامات
آماده شده و از طالع بی زوال شاهنشاه بیهمال فتحی نمایان واقع و تا نزدیکی قراباغ و محال گنجه تاخته اکثری از ایلات آن حدود را
نیز راجع ساخته اند بالجمله نواب شاهزاده با سر و اختر مه زیاد مراجعت بایروان و از آنجا نیز حرکت کرده در چمن اوجان شرفیاب
رکاب فیروزی عنان و مورد آفرین و تحسین فراوان آمد در همان اوقات فرستادگان لکزیهٔ داغستان و شیخعلی خان قبهٔ
و مصطفی خان شیروانی که از سیئات اعمال شنیعهٔ خود پشیمان شده بود با عرایض ضراعت نشان به اردوی کیوان شکوه
وارد و سلیم خان شکی و حسینقلی خان بادکوبه که شرفیاب درگاه سپهر فواید بودند باتفاق فرستادگان مزبور زبان نیاز بعرض
این تمنا گشودند که سرداری معتبر با فوجی از لشکر بمحافظت کنار رودخانهٔ کر مقرر و وجهی نقد بصیغهٔ انعام در وجه شیخعلی خان قبهٔ
عنایت رود که جمعیتی از لکزیه فراهم آورده اولاً سلیم خان را در ولایت شکی مستقل سازند و ثانیاً بمحاربهٔ روسیهٔ متوقفین دربند
و بادکوبه پردازند اگر چه شاهنشاه آگاه را اعتمادی باین مقالات نبود ولی محض از فرط همت و مروت ذاتی مبلغی زر نقد از خزانهٔ
عامره بانعام شیخعلی خان مرحمت فرمود پس از آن ابراهیم خان دولوی قاجار را با جمعی از پیاده و سوار بمحافظت کنار رودخانهٔ
کر مأمور نمود چون اثری از تعهدات خوانین مزبور بظهور نرسید لهذا ابراهیم خان حسب الامر علی بچپاول ایلات قراباغ پرداخت
و اموال بسیار بدست آورده سالماً غانماً خویشتن را ضمیمهٔ اردوی معلی ساخت در خلال این احوال خبر قتل سلیمان پاشای والی
بغداد و ایالت عبد الله پاشا رسید تفصیل این اجمال آنکه امنای دولت عثمانی سلیمان پاشا را خدمتگذار این دولت
جاوید مبانی دیدند و بالمآل از اختلال کار بغداد ترسیدند از قراریکه ذکر شد اولاً یوسف پاشای سرعسکر ارزنة الروم را
لقب وزارت داده روانه گردانیدند یوسف پاشا بی نیل مرام برگشت سهل است که از ایالت ارزنة الروم هم در گذشت
درین سال حالتی افندی رئیس الکتاب را از دار السلطنهٔ اسلامبول بتخریب کار سلیمان پاشا فرستادند و بعضی نوشتجات
بایلات اکراد و اعراب و پاشایان موصل و کرکوک در باب خلاف با وزیر نوشته بدست وی دادند رئیس بتلبیس وارد بغداد و هر قدر
خواست بحیله و تزویر آغاز فتنه و فساد نماید ممکن نشد بالاخره بعزم مراجعت از آنجا بیرون آمده در سلیمانیه با عبد الرحمن
پاشای بابان مقرون شد نوشتجات مزوّرانه باطراف روانه و این معنی مخالفت ایلات اعراب و اکراد را با سلیمان پاشا باعث

شد وزیر مزبور وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که اهالی اطراف را بر خود شوریده دید لاعلاج متوسل باذیال دولت پایدار
آمده و بریدی علی التعجیل فرستاده مستدعی چارهٔ کار شد میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی بجهت اصلاح ذات البین
از چمن اوجان روانه گردید در آن بین عبدالرحمن پاشا و سایر متسلمان کرکوک وصل بالشکر اعراب و اکراد و غیره باحوالی
امام اعظم تاختند و وزیر بی عقل بدون انتظار جواب از طرف قرین الشرف شاهنشاه مالک رقاب احتشادی کرده از دار السلام
بغداد رخت بیرون آورده مخاصمین او را در راه اول بشکستند بلا انداختند بغدادیان از صف وزیر جدا گشته روانهٔ بغداد
شدند و خود با شرذمهٔ قلیل فرار بر قرار اختیار کرده باوبهٔ یکی از اعراب پناه آورد شیخ آن قبیله خاک ادبار بر فرق ننگ
و عار بیخت و خون آن مهمان بینوا را بر خاک مذلت ریخت عبدالرحمن پاشا در اوایل شهر رجب المرجب وارد بغداد و بمواضعه
حالتی افندی عبدالله آغا نامی از گرجیه انجار را بایالت آن ولایت قرین اعتباری زیاده نمود میرزا محمد صادق مروزی در کرمانشاهان
این خبر را شنیده بدرگاه آسمان جاه راجع گردید احمد چلبی نیز از جانب عبدالله پاشا با پیشکش وافر بدرگاه خسروی حاضر و فرمان وزارت
باسم پاشای مزبور صادر آمد بالجمله چون هوای چمن اوجان بنای دم سردی نهاده بود حضرت صاحبقران نامدار در غرهٔ شهر
شوال المکرم از آنجا رکضت کنان و اواخر شهر مزبور بعرصهٔ دار الخلافه از ورود موکب اعلی طعنه زن عرصهٔ جنان گردید ذکر
سبب عزیمت حسین خان بآخسقه و شکست او از روسیه و ما یر او ضاع از تلافی شکست و غیر آن طور مصوف سردار
روسیه در میان حد شهر تفلیس و باشاچق رفته سلیمان خان والی آنجا را بجهت حرف اصلاح نزد خود آورد و پس از آوردن
محبوس نموده بولایت تفلیس روانه کرد میخواست بجانب پطربورغ گسیل سازد سلیمان خان در بزم شراب این معنی را
استنباط و همان شب بلطایف الحیل از دروازه بیرون تاخته و اسب بلدی جسته روانهٔ باشاچق شد سلیمان بیک دیوان بیگی
خویش مصلحت کیش خود را بدرگاه عالم پناه خاقانی فرستاده استدعا کرد که حکمی بعهدهٔ حسین خان سردار ایروان صادر گردد
که در دفع روسیه او را بلشکر و زر اعانت نماید برحسب تمنای او فرمان همایون صادر و حسین خان با خزانه و لشکر اعانت او را
حاضر آید در روز ورود بآخسقه چند نفر از نامداران کارتیل و قراقلخان که از دست روسیه آنجا بامان آمده بودند نزد
سردار آمده خواهش نمودند که لوان میرزای والی زادهٔ گرجستان را که همراه دارد با ایشان روانه آرد تا آمدن او اختلال
کار روسیه را باعث شود سردار هم والی زاده را با تدارکی شایان باتفاق ایشان فرستاده و کوشش باعلام خبر گشاد لوان میرزا

از طوایف

از طوایف کارتیل و اوس و قراقلخان احتشادی کرده کوششهای دلیرانه بعمل آورد سلیمان خان والی باشاچق اکثر
روسیه را باعانت سردار از آن ولایت اخراج کرده بجز یک قلعه بیشتر در تصرف روس باقی نماند خلاصه سردار باطمینان
اینکه شریف پاشای سرعسکر آخسقه قراول در معابر گذاشته دایم الاوقات خاطر را بآگاهی از احوال روسیه گماشته است
لهذا خود درین باب اهتمامی نکرده شبها باستراحت و خواب و استعمال شراب ناب بروز می آورد شبی علی الغفله جمعی از
روسیه باردوی او شبیخون بردند و اردو را متفرق کردند سردار و سپاه از اردو برآمده و روسیه داخل گشته
بدستبرد و یغما مشغول شدند میرزا علی نقی خان فندرسکی استرابادی استمداد از باطن اجداد طاهرین خود کرده خویش را
بر آن قوم بی دین زد و شکستی فاحش بآنها داده سر و اختر مه فراوان گرفت سردار مصلحت در توقف ندیده و همه جا
ایلغار کنان مراجعت کرده بخدمت ولیعهد زمان رسید چون غیرت سردار ظهور این امر عظیم را برنمی تافت لهذا بحکم نواب
شاهزاده احتشادی آماده و تعجیل تمام در بیست و ستم ماه صیام بصوب کلیسیای پنبک که روسیه را ماوا و مقام بود شتافت
محمد بیک قاجار افشار سرهنگ و قاسم بیک سرکردهٔ غلام تفنگچیان با افواج ابواجمعی خود در آن سفر از همراهان سردار بودند
و جان فشانیهای دلیرانه نمودند چون میخواستند علی الغفله بر سر روسیه روند در یک روز و یک شب بیست و هشت فرسنگ
راه را در میان برف و یخ و سرما پیاده طی نمودند در هشت فرسخی پنبک نظام خود را آئین داده و شب هنگام روانه
و دو ساعت قبل از طلوع صبح بحوالی سنگر حاجی قرا رسیده و دو نفر از قراولان روسیه را گرفته و از حقیقت کار
ایشان مطلع شده بر سر سنگر راندند و روسیه نیز از کار آگاه و در آن شب تار چون شبهای دیگر بیدار بودند جنگی
عظیم فیما بین دو سپاه در گرفت و تمام روز کار در آن شب تار پرورده گشی از سر سربازانی که همراهی سردار بودند تکبیر گویان
از اطراف سنگر یورش برده و از پس طالع خسروی خود را داخل سنگر نمودند احدی از جماعت روسیه جان بسلامت
بیرون نبرده جمیعا طعمهٔ شمشیر آبدار گشتند قریه که از ارامنه در پهلوی سنگر بود از دستبرد سپاه ظفر پناه خراب و اهل و عیال
و احمال و اثقال ایشان کلاً کسب غازیان ظفر رکاب شد جمعی از صالدات روسیه که در خانه های ارامنه پنهان بودند در آنجا
آتش افروخته همه را بسوختند سردار مظفراً منصوراً مراجعت و صالدات سنگری که در پهلوی سنگر حاجی قرا بود بیرون آمده
در عقب ایشان حرکت مذبوحی کردند ولی از جان فشانی غلام تفنگچیان صرفه نبردند سردار بجهت رفع خجالت سرها و اسرا را

بخدمت نواب نایب السلطنه آورد و آن جناب نیز جمیعًا را بدرگاه همایون گسیل کرد بعد از ظهور این فتح نمایان
مجدداً نواب نایب السلطنه محمد بیگ قاجار افشار سرهنگ را با دستهٔ احسان خان دنبلی و قلیلی از غلام تفنگچیان
بر سر قلعهٔ شیخ آویز فرستاد چون روسیه آذوقه از قراباغ بآن قلعه می آوردند و از آنجا بمقری حمل و نقل میکردند
لهذا همواره جمعی از صالدات در آنجا بمحافظت بسر میبردند مأمورین با کمال شدت برف و سرما چنان تاختند که احدی
از حال ایشان آگاه نشد وقتی روسیه خبردار شدند که اجل ناگهان را بر بالین خویش آماده یافتند پانزده نفر از آن
جماعت فرصت یافته و اسلحهٔ خود را برداشته ببام کلیسائی که در کنار شیخ آویز بود پناه بردند و دست به تیراندازی
دراز کردند سربازان جلادت نشان متحمل ایشان نشده بقلعهٔ مزبور ریختند و جمیع روسیه و ارامنه را گرفته دو عَلَم دار
سربریده خون همه را با خاک راه آمیختند اموال و غنیمت بسیار بدست آورده و رؤس منحوس روس را بر سر نیزه‌ها کرده
سالمًا غانمًا بخدمت نواب نایب السلطنه بردند بعد از ورود موکب اعلی بدار الخلافهٔ طهران این اخبار مسرت آثار بعرض شاهنشاه
تاجدار رسید و حسین خان و سایر جان فشانان هر یک مورد التفات بیشمار گردید شاهنشاه التفات آگاه پس از وصول
اخبار دشمن کشی مایل دوست نوازی آمده بعزم پرسش احوال رعایا و برایا بدار المؤمنین کاشان و دار السلطنهٔ اصفهان
روی سعادت آورد و چون در آن سال بجهة گرانی غلات اهالی آن دو ولایت بسیار پریشان و بی سامان شده بودند
لهذا مبلغ یکصد هزار تومان نقد از اصل مالیات دیوانی بتخفیف و تصدق عنایت و ضعفا و ملهوفین قرین استراحتی
بی نهایت شدند بعد از ادای صدقات و نذورات بارباب استحقاق موکب اعلی بعزم مراجعت گران رکاب و سبکعنان
شد در روز شنبه بیست و دویم شهر صفر المظفر سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و شش عرصهٔ دار الخلافه طعنه زن
ساحات جنان گردید فردای آن روز عسکر خان افشار ارومی که از قرار نگارش بسفارت دولت فرانسه رفته بود
وارد و نامه و بعضی هدایای نفیس از جانب ناپلیون پادشاه آنجا آورده از نظر مرحمت نمون گذرانید از جملهٔ هدایا
یک زوج گلدان طلای مینا بود که تمثال همایون شاهنشاهی را بر روی آن نقش کرده و جانی مجسم در تن جماد خاک
آورده بودند والحق صنعتی بآن نازکی تا آن روز چشم احدی ندیده در طاقچه یکی از عمارات سرکاری نصب و محفوظ گردید

بهاریهٔ سال میمون فال قوی ئیل ترکی مطابق با سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و شش هجری و خبر شکست

طایفهٔ ضالهٔ وهابی در درعیه از سعی کارگذاران نواب فرمانفرمای فارس

همنشین پور مریم
و آرایش ده ایوان سپهر معظم اعنی مهر انجم خدم درین سال سعادت توام بعد از انقضای یازده ساعت و
سی و شش دقیقه از روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر صفر المظفر سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و شش به بیت الشرف حمل
معتصم آمد و سفیران رومی نژاد فرنگی نهاد ریاحین و ازهار از ورود بتختگاه گلشن معزز و مکرم شد جنود نامعدود اسپند
چون اعراب بادیه سپار نکبت پیوند از صدمات لشکر خسرو بدیع شکست یافتند و نوباوگان نهال بهمسری عروس
سنبل و سوسن بحجلهٔ گاه چمن شتافتند سند روسی رویان گلهای صفرادی ترکان گلگون چهر سوری را اسیر آمدند
و سپاه ظفر دستگاه سلطان بهار در حدود خاور و باختر عالمگیر شدند اسباب گوهرآگین زرین و سیمین شهریار
قوای نامیه که در دخمهٔ خاک نهان بود بعرصهٔ ظهور جلوه کرد و خسرو ربیع را ضمیمهٔ اوضاع دولت جاوید اثر گردید اعلیحضرت صاحبقران
قدر قدرت جلوس نوروز عالم افروز بر تخت خورشید نشست و تار افسانه‌های جمشید را ازین اوضاع شیلانی که مکرر
تحریر شده از هم گسست **لمؤلفه** جمشید اگر این همه آرایش عیدی ✲ در خواب بدیدی شدی از عقل سبک سر ✲
بالجمله بعد از انقضای بزم شیلان انتظام مهام هر کشور و سامان را آماده شد و بشیران اطراف و سفیران اکناف
با جهانی بشارت و ارادت روی بدرگاه عالم مطاف نهاده از جملهٔ اخباری که در آن اوقات از پردهٔ خفا بعرصهٔ ظهور جلوه
نمود خبر شکست جماعت وهابی از قشون رکابی در حوالی درعیه بود تبیین این مقال آنکه طایفهٔ وهابی ساکن دیار نجد که ذکر
ایشان بکرات نگارش یافته رفته رفته بولایت بحرین استیلا یافتند و اکثر اوقات بعزم یغما و غارت بحدود ولایت
مسقط می شتافتند چون تعدیات ایشان در آن ولایت از حد اعتدال گذشت امام مسقط که همواره باج گذار فرمانفرمایان
فارس است برادر خود را بخدمت نواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای آن ملک فرستاده مستدعی چاره گشت نواب معزی الیه
صادق خان دولوی قاجار را که یکدفعهٔ دیگر از قراریکه ذکر شد صدمات بآن طایفهٔ خذلان سیر زده بود با فوجی از قشون رکابی
بتنبیه ایشان مأمور فرمود سردار مزبور بعد از ورود بمسقط از آنجا نیز جمعیتی برداشته تا حوالی درعیه تاخت و از طرف
سعود نامسعود نیز دو سردار معتبر که عبارت از محمد بن سیف و سیف بن مالک است با جنود اعراب بادیه سپار که افزون تر
از خیل مور و مار ند بمقابله پرداخته چرخچی سپهر دوار هنگامهٔ کارزار را گرم ساخت اعراب موش خوار در حملهٔ اول که از ترکان قاجار

دیدند تاب مقاومت نیاورده از بخت بلند خسروی چون کوکب منحوس معکوس نا مسعود از میدان رزم برگردیدند سپاه مظفر از تعاقب ایشان راندند و آیهٔ وافی هدایهٔ اقتلوا المشرکین کافة بگوش آن قوم بی دین خواندند و سیف دوزخم منکر بر داشته جانی بسلامت بیرون بردند و بقیهٔ اعراب از سر افشانی آن آتش فعل منهج آب راه دیار سقر سپردند آتش انتقام در اماکن و مساکن ایشان افروخته آمد سردار قاجار سالما غانما عنان بمراجعت کاشت و امام مسقط بشکرانهٔ این موهبت پیشکشی وافر بدربار نواب شاهزاده ارسال داشت خبر این لطیفهٔ غیبی در روز دوشنبه بیستم شهر ربیع الاول در دار الخلافهٔ طهران بعرض اولیای زمین و زمان رسید و ضمیر منیر اقدس الی غیر النهایه مبتهج و مسرور گردید تاریخ این فتح همایون و شکست جیش وهابی ملعون از کلک مؤلف تراوید و درین صحیفه مرقوم گردید **لمؤلفه**

شکر کز بخت شه و همت فرمانفرما ٭ لشکر مرز عرب از فرس بخت افتاد
ملک در عینه کجا رزمگه جیش عجم ٭ این در از بخت شهنشاه جهانگیر گشاد
رفت سرکردهٔ قاجار مهین صادق خان ٭ ببر اندازی آن طایفهٔ بی بنیاد
از یکی حملهٔ بیداد وی آن جیش شکست ٭ خاک آن قوم شد از آتش کینش برباد
هر سواری زملک یکتنه میراند بخصم ٭ خود همی گفت که این هفت بود یا هفتاد
پی شکرانهٔ این فتح امام مسقط ٭ ساوریها بدر شاه جهان بفرستاد
هیچ نامی دگر از لشکر وهابی نیست ٭ زهی از بخت شهنشاه که این رسم نهاد
خاوری از پی تاریخ چنین کرد رقم ٭ جیش وهابی بی این بشکست از بیداد

ذکر ورود ایلچی دولت عثمانیه و حرکت رایات ظفر پیکر سلطانیه و تعیین سپاه بمجادلهٔ جماعت روسیه چون از قرار یکه بکرات ایراد شد بعضی غوایل بسبب تغییر و تبدیل وزرای دار السلام بغداد و فتنه جوئی عبد الرحمن پاشای بی بنیاد در عراق عرب رخ داد چندین دفعه بر حسب امر دارای معدلت نهاد نواب محمد علی میرزا آباهی توانا روی بسامان بغداد نهاد و امنای دولت عثمانی از فرط عاقبت اندیشی از وخامت این غوایل اندیشه مند گشته بجهة دفع مواد فتنه و فساد شیخ زاده سید عبد الوهاب افندی را که از جملهٔ معتبرین آن دولت علیه بود بهمراهی شاکر افندی و حیرت افندی نام از جانب سلطان محمود خان خداوندگار روم بسفارت ایران نامزد و با تحف فراوان روانهٔ دربار سپهر مسند نمودند سفیر مزبور با عزتی موفور در عشر ثانی شهر ربیع الثانی وارد مستقر خلافت ابد دستور و در دار الوزاره جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم نزول نمود پس از فراغ از خستگی در روزی بسعادت پیوسته بقانونی شایسته شرفیاب پیشگاه مجره دستگاه و نامهٔ

حضرت

حضرت قیصری را با هدایای نفیسه حاکی از مراتب صداقت گستری از نظر آن آرایش ایوان اسکندری گذرانیده بطرزی خوش و روشی دلکش از جانب پادشاه ذیجاه روم پیغام گذار گردید شاهنشاه دانا که در شناسائی اشخاص نظری توانا است طرز مکالمات آن سفیر بی نظیر را که ناشی از فرط بسالت بود پسندیده و مورد انواع نوازشات گردانید بالجمله سلطان روم حفظه جذب قلوب امنای این دولت ابد ملزوم رقیمهٔ نیز مشحون از کمال مودت دوستانه بجناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم مرقوم و برخی از منسوقات لایقه نیز بصیغهٔ تکلف مشخص و معلوم کرده مصحوب آن سفیر آگاه بیاد بود آن وزیر جلالت همراه فرستاده از غلو این موافقت و این نوع مصادقت مراسم دوستی و وداد فیما بین دو دولت قوی بنیاد روی در ازدیاد نهاد مطالب سفارت او اینکه پاشایان بابان همواره باعث مفسدت فیما بین دولتین علیتین ایران و روم و خاصه عبد الرحمن پاشا که سرآمد جمیع مفسده جویان آن مرز و بوم است لهذا اولیای دولت علیهٔ ایران از حمایت او کناره جویند بلکه بسبب ازدیاد موافقت بین الدولتین گاهی که منشاء فسادی شود در راه تنبیه او پویند و همچنین از اینکه سرحدداران آن دولت را همواره در حدود آخسقه و قارص با جماعت روسیه حدیث مجادلت در میان است کارگذاران این شوکت بهیه حتی المقدور خود را از حمایت معاف ندارند و طایفهٔ روسیه را فارغبال نگذارند از این طرف قرین اشرف جوابهٔ شافی باو داده شد و بنیان قرار کار موافقت باین نوع نهاده آمد که بسبب جهة جامعهٔ اسلامیه کارپردازان این دولت خداداد را در اعانت و حمایت مضایقتی نیست ولی باید همواره اوقات تعیین پاشایان شهرزور باذن و صوابدید امنای این دولت ابد دستور باشد و وزیر دار السلام بغداد نیز پس ازین مثل وزرای سابقه صداقت گذار این دولت جاوید قرار و با زوار و مجاورین آن ارض فیض شعار پیوسته سلیم و بردبار بوده امری خلاف سرحدداری از ایشان آشکار نگردد و هرگاه اختلافی در این عهود از ایشان ظاهر آید تنبیه و آزار را حاضر باشند خلاصهٔ تفصیل این فقرات انشاء الله تعالی عنقریب در محل خود ایراد خواهد شد بعد از اتمام این مهام سفیر مذکور مفتخر از انواع نوازشات آمده مأمور بتوقف دار السلطنهٔ تبریز گردید و موکب اعلی با یکجهان سپاه روز شنبه نهم شهر جمادی الاخره از دار الخلافهٔ طهران نهضت انگیز و یوم یکشنبه غرهٔ شهر رجب المرجب چمن سلطانیه مضرب خیام نصرت آمیز شد اسمعیل خان دامغانی سردار با سپاهی جرار مأمور بمملکت آذربایجان و مقرر گردید که در جدال با روسیهٔ بی ایمان تابع امر و نهی و صلاح و صواب دید نواب ولیعهد زمان باشد **ذکر سور با سرور نواب شیخعلی میرزا الحکمرانی ملایر و تویسرکان و عبد الله میرزا والی خمسه**

در چمن سلطانیه چمن سلطانیه ارضی است وسیع و چمنی است بدیع و جلوس صاحبقران منیع را برفراز تلی بلند قصری رفیع
محل آن چمن دلگشا هم لایق بزم است هم قابل رزم هم عیش را سزاوار است هم طیش را در کار رای عالم آرای سلطانی بر آن قرار
یافت که در عندلیب گلستان خلافت اعنی نواب شیخعلی میرزا صاحب اختیار ولایات ملایر و تویسرکان و حضرت عبدالله میرزا
حکمران ولایات خمسه و زنجان را با دو تازه گلبن جویبار جلالت مواصلت دید تخت معماران و مهندسان را حکم فرمود که
در پیشگاه قصر رفیع سلطانی بنوعیکه باید صفه ها و تختها از سنگ و چوب بر ترتیب سازند تا مباشرین امور سور باتمام کار
پردازند بجز ارباب طرب که همواره حاضر رکاب سرور انتسابند از اطراف ممالک آذربایجان و کرمانشاهان و همدان
و لرستان و سایر بلدان قریب و بعید بقدری جمع شدند که محاسبان اندیشه از درک آن عاجز آمدند از آنجمله جوان
ریسمان بازی از جمله بازیگران خاصه سرکار سلطنت آقائی نام بود که مهر فلک آئینه فام صبح و شام از چهر سیم اندام او کسب
ضیا مینمود این دو رباعی از زاده طبع مؤلف زیبائی او را دلیلی است روشن و رعنائیش را برهانی مبرهن لمؤلفه
آن شوخ که ختم کرده طنازی را ٭ وز غمزه عیان ساخته غمازی را ٭ تا گشته رسن باز دلم در زلفش ٭
آموخته از دلم رسن بازی را ٭ ایضاً آن شوخ رسن باز ببالای رسن ٭ من کوفته سر چو میخ در پای رسن ٭
از غم چو رسن ضعیف کردم تن خویش ٭ تا بر سر من پای نهد جای رسن ٭ بالجمله چون خیمه های امرا و وزرا و خوانین
و توابین کلا بانتظام بود مقرر شد که در ایام عیش شبها در جلوی هر چادری چراغانی بطرزی خاص نمایند در اظهار سایر اوضاع
عیش از طرز آتشبازی و شعبده سازی و غیره تطویل کلام را بجز ملالت خوانندگان عظام سودی نیست ولیکن وضع
چراغانی بآن آئین خالی از غرابت و نمودی نه بهمان طرح که چادرهای ایل اردو را بانتظام زده بودند شبها در جلوی هر چادری
بترکیبی بدیع چراغانی مینمودند که عقل دانا بعد از تماشا بر فراز آن قصر رفیع بنا انگشت حیرت بدندان میگزید خلاصه لمؤلفه
شبی مانند روز عید نوروز ٭ شبی در خرمی میمون و فیروز ٭ دو برجیس و دو ناهید سموات ٭ بهم بستند خوش عقد موالات ٭
صبیه محترمه میرزا محمد خان دولوی قاجار بنواب شیخعلی میرزا داده شد و از سلیمان خان قوانلو بنواب عبدالله میرزا
سپرده آمد نیرین در برجی همایون مقارنه کردند و سعدین در برجی دیگر بغایت میمون مقابله بعمل آوردند لمؤلفه
شکر یزدان را که در دوران ز بخت خسروی ٭ یافت باز از عیش ابناء ملک عالم نوی ٭ تاریخ این دو عیش مهنا از کلک

مؤلف

مؤلف تحریر در این رسالة التسطیر یافت لمؤلفه چون باغ خلد عرصه قنقراولنگ شد ٭ از سور پادشاه جهاندار کامران ٭
از همت گزیده فتحعلی شه است ٭ عیش دو شاهزاده فیروز نوجوان ٭ آن شاهزاده شیخعلی میرزا که چرخ ٭
در عیش اوست دف بکف و کف بهم زنان ٭ آن دیگری بنام چه عبدالله جواد ٭ دارالقبول راست ز دارای انس و جان ٭
بر تن ز نسل دوده قاجار شاهدی ٭ در بر کشید و گشت تنی همسر روان ٭ تاریخ آن دو عیش رقم کرد خاوری ٭
عیش دو شاهزاده گردون مقام آن ٭ ذکر عزیمت نواب محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان بصوب هرات و اخذ گرکان
و مالیات از والی آن صفحات در وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و دو کیفیت دعوای محمد خان نایب مملکت خراسان
با حاجی فیروزالدین میرزای افغان و قتل صوفی اسلام بی ایمان و اخذ مالوجهات آن ولایت و استرداد محال غوریان
و غیره تفصیل داده شد چندی که بدین منوال گذشت حاجی فیروز بسبب اغوای خراسانیان فتنه آموز پشیمان گشت
در ادای مالیات دیوانی تکاهل ورزید و بنیت مداخلت در محال غوریان به پیرامون خیالهای باطل گردید
نواب محمد ولی میرزا مراتب را بدرگاه معلی عرض نمود و شاهنشاه دوران قبل از حرکت از طهران فوجی از سپاه را بجهة
تنبیه حاجی فیروز مامور فرمود و پس از وصول لشکر و حصول اطمینان نواب شاهزاده بلند اختر روز شنبه بیست و ششم
شهر جمادی الاخره سنه یکهزار و دویست و بیست و شش از ارض اقدس حرکت و با جمیع خوانین اتراک و اکراد و اعراب
خراسان روی سعادت بآن سامان آورد منزل بمنزل آن راه را بآئینی شایسته طی کرد و در محل پل نقره که
سه فرسخی هرات است نزول اجلال نمود و سپاه کینه خواه را باجزای حوالی و حواشی آن ولایت مامور فرمود و چون آوازه
در افتاد که فوجی از ترکان قاجار در التزام رکاب شاهزاده عالیمقدار آماده و برقرارند لهذا حاجی فیروز قدرت مقابله
در خود ندید و پس از آنکه اطراف ولایات متصرفی او از دستبرد غازیان فیروز ویران گردید لاعلاج بدامان
توسط خوانین خراسان چسبید نواب شاهزاده را رای این بود که قلعه هرات را محصور دارند و از نیروی بخت خسروی
همت بر فتح آن گمارند خوانین خراسان بجهات عدیده تن باین رای در ندادند و در حضرت شاهزاده بانواع
لطایف و حیل زبان بوساطت گشادند چون خلاف جمهور خاصه در این اوقات مخالف رسوم ملکداریست لهذا نواب
اشرف تن بمصالحه داد و حاجی فیروزالدین ولد خود ملک حسین میرزا را با وجوه مالیات و پیشکش بیرون فرستاد

شاهزاده آزاده رایت مراجعت برافراخت واین فقره راعلی التفصیل برای عالم آرا عرضه داشت در اواخر شهر
شعبان المعظم فقرات معروضه درچمن سلطانیه بعرض صاحبقران مکرم رسید ونواب شاهزاده مورد انواع
تفقدات بی نهایت گردید **ذکر تعیین سپاه بتدمیر عبدالرحمن پاشای بابان ومآل کار آن ضلالت نشان وبعضی**
اوضاع آن دودمان ازقراریکه بکرات مفصلاً نگاشته کلک فصاحت آیات شد عبدالرحمن پاشای بابان از ظهور
حمایت کارگذاران دولت ابد ارکان درولایت شهرزور روالی گردید وتعدیات بسیار از آن تیره روزگار
بهر ادانی واعالی رسید باحالتی افندی رئیس الکتاب موافقت کرد ودود از دودمان سلیمان پاشای وزیر برآورد
بعد از آنکه اموال فراوان از تعدیات باین وآن اندوخت وباعبدالله پاشای وزیر شمع موافقت افروخت درولایت
شهرزور بوالی گری کوی تسلط ربود وولایات کوی وحریر را نیز از روی خدعه وتغلب بر آن ولایت افزود
خالد پاشای بنی عم خودرا که از بغداد آورده بود درمحال زهاب حاکم نمود ومحمود آقای ولد خویش را درکوی وحریر گذاشت
واحمد آقای برادر را بحراست قلعهٔ گوشت که راس الحد بابان است برگماشت چون کار خویش را از هر طرف
منتظم دید بکفران نعمت منسوب گشته باامان الله خان والی کردستان مخالفت ورزید برحسب عرض نواب شاهزاده
محمدعلی میرزا تدمیرش لازم آمد وچون یکی از جملهٔ مطالب سید عبدالوهاب افندی سفیر دولت عثمانی تنبیه آن
غوایت مبانی بود شاهنشاه صاحبقران براین معنی عازم گردید اولا بحضرت نایب السلطنه حکم محکم صادر شد
که احمدخان مقدم بیگلربیگی مراغه وبوداق خان حاکم ساوجبلاغ مکری را از راه بلباس باجمعیت ایشان روانه سازد
که عبدالرحمن بی پایان از بیم جان خودرا بامن ایشان نیندازد ثانیا نوروزخان عزالدینلوی قاجار امیر بار
بافوجی از ترکان خونخوار از راه سردشت بدفع برادرش مامور گشت پس از آن محمدقاسم خان ولد سلیمان خان قاجار
قوانلو که از شرف مصاهرت اعلی باکمال عزت وآبرو بود باابرهیم خان ومحمدحسن خان ولدان جان محمدخان دولو
وفرج الله خان افشار آدخلو نسقچی باشی درگاه جلالت خو ویوسف خان غلام گرجی سپهدار سپاه کینه جو ونصرالله
خان قراگوزلو باسپاهی کینه خواه بالتزام رکاب نواب شاهزاده محمدعلی میرزا مامور آمدند اماالله خان والی
کردستان نیز مقرر شد که باجمعیت کردستانی خودرا باردوی شاهزاده ملحق واز راه زهاب عازم شهرزور گشته
شکوه

شکوه خصم تیره روزرا بی رونق سازند این سپاه آراسته در روز یکشنبه دوازدهم شهر رجب المرجب از چمن سلطانیه
حرکت وهریک از راهی که مامور بودند عازم شدند بعد از اجتماع آن سیل زخار حضرت شاهزادهٔ والامقدار از دارالدوله
کرمانشاهان نهضت کنان ودر غرهٔ شهر شعبان المعظم ساحت زهاب محل نزول موکب ظفر شمول شد خالد پاشای عم
عبدالرحمن خلاصی خودرا از چنگ سپاه شیرآهنگ باطاعت دید ویک پسر اورا که در زهاب بود دستان بسته
وارد حضور والا گردید خود باجمعیت اکراد باامان رشتهٔ قراولی سپاه ظفر همراه را بر گردن نهاد ونواب شاهزاده
از زهاب حرکت ودر کنار رودخانهٔ سیروان اقامت دست داد چند روزی بجهة استحکام مراکب وانتظام مهام
آن حدود در آن سرزمین استراحت کرد وپس از آن روی سعادت بصوب شهرزور آورد واز آن طرف نوروزخان
قاجار غارت کنان وارد محال سردشت واحمد برادر عبدالرحمن فرار برقرار اختیار کرده از محافظت آن قلعهٔ متین
درگذشت عبدالرحمن پاشا از هر طرف سیل بلارا بجانب خود شتابان دید ودر شهرزور تاب توقف نیاورده بولایات
کوی وحریر فرار نموده اقامت گزید نواب شاهزاده بعد از ورود بشهرزور واطلاع از فرار آن مغرور ایلغار کنان
ازعقب شتابان وقلعهٔ متین کوی که محکم آن نادان بود محاط سپاه ظفر عنان شد توپهای قلعه کوب از اطراف
بر آن قلعه بستند واز شرر افشانی توپچیان چابکدست رشتهٔ قرار قلعه وعبدالرحمن را درهم شکستند مشارالیه ناچار
شمشیر بگردن انداخته از قلعه برآمد ودر حضور نواب شاهزاده خاک راه را از آب دیده ترکرد نواب اشرف او را در عفو جرایم
بتاج وتاج صاحبقران باتخت وتاج سوگند داد واز موهبت جان بخشی بال مباهات برگشاد مایعرف ومایملک خودرا
بصیغهٔ پیشکش از نظر انور گذرانید وزنان وپسران خودرا برسم گروگان در رکاب اشرف روانهٔ دارالدوله
کرمانشاهان گردانید باز بحکم نواب شاهزاده درولایت حاکم شد وحضرت والا مراجعت را عازم آمد سپاه ظفر پناه
روی باردوی حشمت دستگاه آوردند وهریک علی قدر مراتبهم از مرحمت شامله بهره ونصیبی بردند موکب اعلی باردوی جهان
فتح وظفر بمراجعت دارالخلافه مصمم شد وچندروزی درچمن کمال آباد کرج اقامت فرمود جناب میرزا محمدشفیع
صدر اعظم مدت سه شبانروز بمباشر طوی دلکش گردید وما حضر ارادت درخوان صداقت چید روز پنجشنبه ششم
شهر شوال المکرم از چمن مزبور حرکت وقریهٔ کن دو فرسنگی دارالخلافه محل نزول موکب دارای معظم آمد ودر روز جمعهٔ هفتم

شهر مزبور روضهٔ ارم توأم دار الخلافه از ورود شاهنشاه مکرم رشک ده ساحات عالم گردید ع بخت و دولت
در یمین و فتح و نصرت در یسار **ذکر ورود سرگور اوزلی بارونت ایلچی دولت انگریز باتفاق حاجی میرزا ابو الحسن
خان شیرازی** در وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و چهار ذکر شد که حاجی میرزا ابو الحسن خان
شیرازی بجهة تحقیق صحت سفارت یکی از دو سفیر دولت بهیهٔ انگریز و سرکار کمپنی و قرار وجه امدادی و غیره
بسفارت مأمور آمد بعد از وصول و بحدود ممالک انگلتره امنای آن دولت سرگور اوزلی بارونت نامی را که
از جملهٔ اعاظم ارباب معاملات آن دولت و چندی در ولایت لکناهور در خدمت جناب آصف الدوله بسبب وکالت
آن شوکت تربیت شده بود بمهمانداری و معین و سفیر مزبور را با عزتی شایان وارد دار الملک لندن نمودند بعد از
ورودش نیز لازمهٔ عزت منظور داشتند و همت بر انجام مهام متعلقهٔ باین دولت گماشتند مبلغ یکصد و بیست
هزار تومان وجه امدادی را که سر هر فرد جنس متعهد شده بود که در اوقات جنگ با روسیه همه ساله کارسازی نمایند
زیاد نمودند و مبلغ هشتاد هزار تومان بر آن افزودند خان مزبور را کثرت آزرشتهٔ طمع دراز ساخت و بدون ملاحظهٔ
ننگ و عار دولت چاکری آن شوکت را گردن گرفته باستدعای مواجب مستمره پرداخت تنخواهی معین که مقدارش
در ماهی یکهزار روپیه است از دولت کمپنی در وجه او مادام حیات برقرار داشتند و سرگور اوزلی را با رونت بهمراهی او
بسفارت دولت علیه برگماشتند سفیرین مزبورین از راه بحر محیط عازم و از قضایای اتفاقیه در وسط آن بحر
بیکران باد مخالف آغاز وزیدن نمود و زمام غرابها از دست کپیتان و ناخدا ربود اهالی غراب وقتی خبردار گردیدند
که خود را قریب بساحل مملکت ینگی دنیا دیدند و از مدد کشتیهای کوچک وارد ساحل گشته اقامت گزیدند در حوالی
دریا شهریست بندرگاه ریجنرو نام که از مملکت برازیل و در تصرف پادشاه فرال پرتگیز است که از وفور تعدیات
ناپلیون امپراطور دولت فرانسه فرار کرده و بآن ولایت پناه آورده است معدن الماس نیز در آن ولایت است
پادشاه مزبور را از ورود سفیرین مذکورین آگاه و جمعی از معارف را باستقبال فرستاده ایشان را با عزتی فراوان
وارد شهر ریجنرو نمودند و چند روز معزز او مکرم نگاه داشته و طرفهای پیشکش داده سفیرین مزبورین از زحمت دریا
آسودند از اتفاقات در آن اوقات مار عظیم الجثه جوانی در جنگل آن ولایت صید نموده بجهة پادشاه پرتگیز آورده

بودند

بودند چون سیزده ذرع طول و قریب بیک ذرع عرض پشت گردن آن مار بود و در نظرها بسیار غریب مینمود لهذا پوست آنرا
که در کلفتی بضخامت پوست گاو بود از بدن جدا کرده مصحوب حاجی میرزا ابو الحسن خان بصوب ایران روان نمودند هنوز پوست مزبور
در انبار صندوقخانهٔ مبارکه برجاست بالجمله از آن مقام با هزاران عزت و احترام بکشتی سوار و عازم این دیار گشتند بعد از آگاهی
امنای دولت علیهٔ ایران حضرت مستوفی الشان میرزا محمد زکی نوری مازندرانی حسب الامر اعلی حضرت صاحبقرانی بمهمانداری
معین و در بندر ابوشهر ملاقات سفیر و مهماندار دست داده از آنجا عازم درگاه میمون شدند در روز ورود دار الخلافهٔ طهران
که یوم پنجشنبه بیستم شهر شوال المکرم سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و شش بود محمد علیخان قوانلوی قاجار مشهور بخالو نایب کشیکچی
باشی و میرزا محمد علیخان وزیر نواب شاهزاده علیخان باستقبال او شتافته و سفیر مکرم را با احترام تمام دریافته وارد شهر و در سرای
حاجی محمد حسین خان امین الدوله منزل گزید خلاصه این سرگور اوزلی بارونت سفیری بود با کمال فطانت و آگاهی و آگاه از حقیقت
مصلحت جوئی و دولتخواهی لغات مختلفهٔ عربی و فارسی و ترکی و انگریزی و فرانساوی و روسی و هندی را نیکو دانستی و خطوط این
السنه را نوشتن توانستی از تواریخ عالم اطلاعی کامل داشتی و در هر ولایت که رفتی همت بر تحصیل معارف گماشتی از نشر علوم غریبه
و بسط فنون عجیبه مجلس آرا بودی و در کمالات ظاهری و باطنی بی همتا بطوری منظور نظر شاهنشاهی شد که محسود ایلچیان اطراف
جهان آمد و از عرض مضامین رنگین و ایراد نکات دلنشین پسند طبع شاهنشاه صاحبقران شد بالجمله در روز جمعهٔ بیست و هشتم
شهر شوال المکرم در عمارت مبارکهٔ گلستان شرفیاب انجمن حضور و در بدایت ملاقات از حسن مکالمات مقبول طبع خدیو
عدالت دستور گردید نامهٔ همایون پادشاه ذیجاه انگریز را تسلیم ساخت و یک قطعه الماس که زینت آن نامهٔ خورشید لباس
و بوزن بیست و پنج قیراط و بقیمت بیست و پنج هزار تومان بود با سایر هدایا و تحف تسلیم نموده بطرزی خاص بعذرت حقارت آن
ارمغان پرداخت صاحبقران معظم بلفظ گوهربار متقرر فرمود که اگر چه هدیهٔ دوستان در نظر دوستی مطلوبست ولی حامل
هدیه از هدیه زیادتر مرغوب سفیر دانا از بروز این عاطفت عظمی داد فصاحت در اظهار شکرانه داد و پس از تبلیغ پیغامات
دوستانه عود بمنزل را پای برگشاد چون زوجهٔ محترمهٔ اش نیز از جانب خادمهٔ محترمهٔ پادشاه ذیجاه انگریز در نزد بانوی حرمسرای
شاهنشاه عدالت انگیز سفیره بود لهذا بتوسط حاجی میرزا علی رضای شیرازی خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله
که محرم حرم خلافت بود باندرون همایون نزول نمود بعد از طی تعارفات دوستانه بطرز و آئین ملوکانه یکعدد عنبرچهٔ الماس

گرفتش بیست و چهار هزار با جاقلی بود از جانب خاتون خورشید بهانوی حرم سرای خلافت اعنی حضرت آغا باجی صبیهٔ محترمهٔ ابراهیم
خلیل خان شوشی حاکم قراباغ تعارف نمود خلاصه امنای دولت قاهره هر یک سبقت بدیدن آن سفیر آگاه نمودند و بآراستن بزمهای
دلکش ضیافت ابواب بهجت و سرور بر چهرهٔ خاطرش گشودند برحسب امر اعلی در حوالی دروازهٔ عراق که از محلات مشهورهٔ بازار است
عمارت و باغی بطرز و آئین فرنگ برپا کرده و اوضاع سفرای متوقفین را در آن عمارت دلکش بآئینی شایسته مهیا آورده وجه امدادی را
از روز ورود سر هر فرد جنس ایلچی قبل از خود تا یکسال بعد از آن که سه سال تمام و معادل یک کرور و یکصد هزار تومان بود تسلیم نمود و معادل
سی هزار قبضه تفنگ انگریزی ممتاز و بیست عراده توپ و چهل عراده قورخانه کشی و سی نفر معلم و مهندس داده ابواب موافقت را
بیشتر از پیشتر بر چهرهٔ دولتخواهان دو دولت بهیه گشود عهدنامهٔ مفصل بمسودهٔ مؤلف فیمابین امنای دولت علیه و سفیر مذکور تحریر و تسطیر
یافت و سر هر فرد جنس ایلچی سابق که بخواهش خود از سفارت معزول بود از راه اسلامبول عازم لندن شتافت سرگور اوزلی بارونت مذکور
بهر یک از اولیای دولت قاهره تحف جداگانه داد و بجهت مؤلف که در بدایت کار مباشر تحریر مسودهٔ عهدنامه بود معادل پانصد تومان از تحف ممالک
انگریز و هندوستان فرستاد از قراری که سابقاً نگارش یافت صورت عهدنامهٔ مذکوره ان شاء الله تعالی در نهایت سنهٔ ایت ئیل مطابق
با سال یکهزار و دویست و بیست و نه هجری در هنگام آمدن مستر الس مرقوم و خوانندگان را قرار دوستی این دو دولت علیه حسب الواقع
معلوم خواهد شد شبی در سرای میرزا محمد شفیع صدر اعظم سؤالی از سفیر مزبور از حقیقت آب حیوان و علم کیمیا نمودم از روی بشاشت و مزاح جواب
آن آب معتبر از شراب گرفت و در جواب کیمیا بذل جاقوی قلمتراشی که بوزن نیم مثقال آهن و بقیمت پنج مثقال طلا ارزش داشت جوابی باصواب گفت
بالجمله فقرات خیرخواهی او در باب صلح فیمابین دو دولت ایران و روس و زحماتی که در این باب کشید در وقایع دو سنه تخاقوی ئیل و ایت ئیل تفصیل
داده خواهد شد ذکر فتح لشکر سلطان بود و گرفتاری روسیه ضلالت نمود و فتوحاتی که از سعی ولیعهد مسعود رخ نمود
نواب نایب السلطنه در زمستان این سال فرخ فال با آنکه بی نهایت مریض بود باز از فرط غیرت و حمیت اسلام مآب توقف در تبریز نیاورده
با جمعیت رکابی و آذربایجانی حرکت و گاهی در نخجوان و زمانی در ایروان و برخی در قراباغ خود را مشغول میداشت و بجهت هجوم روسیه می‌کاشت از فیض
رحمت الهی و نیروی بخت بلند شاهنشاهی فتوحات نمایان در آن عزیمت دست داد از آنجمله بسیاری از سرباز و سوار بتاخت محال مغاویز و کسانی
و مقری و غیره روانه و جنگهای مردانه روی نمود جمعی از روسیه و ارامنهٔ آن حدود مقتول و ایلات اخیان و قپان و جبرئیلو و بیاری را
کوچانیده در نخجوان و ایروان و قراجه داغ منزل دادند هم در این اوقات جعفرقلیخان میرزا ابراهیم خلیل خان که در دست روسیه اسیر و مقید بود که او را بطلبی

بروه از آنجا روانهٔ سیبر نمایند چون خبر نزول موکب فیروز ولیعهد فلک مهد را شنید هنگام عبور از رودخانهٔ ترتر جلو اسب که در دست
سرباز مستحفظ او بود بریده و پال اسب را گرفته میان ایل جبرئیلو آمد و آنها را کوچانیده بولایت قراجه داغ آورد نواب اشرف بعلاوهٔ
حکومت قراجه داغ که باو محول شد مبلغ چهار هزار تومان نقد بصیغهٔ مواجب مستمره در وجه او برقرار داشت بالجمله نواب اشرف همه جا منزل
بمنزل عازم قراباغ و در سه فرسخی محل سلطان بود نزول اجلال فرمود این سلطان بود جائی است در میان قراباغ و تنگی و شیروان نیارال
مرگز سردار روسیه که داوطلب خدمت گردیده در عوض جلو مصروف مأمور شده بود معادل دو سه هزار نفر صالدات بانضمام توپخانه و آذوقه و اسباب
بآن محل فرستاده و صالدات مزبور در مکان مذکور لشکری معمور بستند و در میان لشکر با خاطری آسوده نشستند نواب والا
علی الصباح با توپخانه و سرباز از سه فرسخی حرکت و در کنار لشکر سلطان بود آمده سرباز را بیورش امر فرمود و در خارج لشکر روسیه
دست بجدال در آورده از طرفین مقاتلهٔ سخت رخ نمود مستر لسین توپچی انگریز دلیری کرده توپهای انگریزی را بر اطراف لشکر سلطان بود بست
و اکثری از توپ و عرادهٔ روسی را بالصرب شلیک گلوله در هم شکست روسیه تاب ننگ خارج نیاورده داخل لشکر شدند و از عقب
ایشان سرهنگان آذربایجانی با افواج خویش بحکم ولیعهد ظفر کیش بقاعدهٔ نظام نیزه پیش کرده بآن لشکر راندند و فوجی کثیر
از صالدات را با یکنفر مایور صاحب نشان بزرگ و چند نفر کپیتان و افیچال بشر زدند آیهٔ فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم بگوش هوش خواندند
یکنفر نیارال با چند نفر از صالدات زخمدار زنده دستگیر و مأمورین سر و اخترمهٔ فراوان گرفته بخدمت شاهزادهٔ گردون سریر آوردند
کمال عجز و فتور در حال بقیهٔ روسیه که در لشکر بودند استنباط رفت نواب اشرف بجهت تحقیق احوال معتمدی فرستاده معلوم
گردید که طالب امان مانند و علم سفید که نشانهٔ امان است برپا و جناب قائم مقام صدارت عظمی با باستمالت فرستاده بیکی روسیه وجود او را محترم
و مغتنم شمرده بقانون خویش احتراماً کلاه از سر گرفتند و جناب معزی الیه نیارال ان و افیسران و جمیع ایشان را از مراحم خاطر اولیای دولت
روز افزون خاطر جمع کرده مساوی هشتصد و بیست نفر صالدات و دو عراده توپ و دو شقه علم که نشان خاصهٔ دولت روس است
باشان مایور بزرگ و تمامت تفنگ و اسلحه و قورخانه و کپیتان و مهندس و افیچال برداشته بخدمت نواب نایب السلطنه حاضر ساخت نواب والا
نیز در همان روز جمیع اسرا و توپ و علم را بجهت ظهور ابتهاج خاطر خطیر شهریار معظم روانهٔ دار الخلافه ادم توام گردانید حضرت اعلی در روز ورود ایشان
بر صدر تالار فوقانی که اساس بلند اساس روی بمیدان سپهر مماس جلوس فرمودند و اسرا و توپ و علم و غیره را بآئینی شایسته از نظر مبارک
گذرانیده بنظر دقت همه را ملاحظه نمود عریضهٔ فتحنامهٔ نواب ولیعهد ظفر انتساب با جناب امام الکتاب میرزا عبدالوهاب معتمد الدولهٔ اصفهانی

در میدان معلّی بصوت افصح خواندند و لعل گوهربار شاهنشاه گوهرهای تحسین آبدار بر فرق فرزندان اعتبار افشاند کل آن جماعت را
بجناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله سپرد که در چند روز توقف مهمان او باشند و طرز التفات خاطر همایون را از وضع مهمانداری
او شناسند مبلغ دویست هزار تومان زر نقد بنواب نایب السلطنه بصیغهٔ انعام مرحمت و با اسرای مزبور روانهٔ آن ناحیت شد
اسرای مزبور اکثری بدین اسلام مشرف و از چاکری این دولت خداداد قرین انواع عزت و شرف شدند و مشهور به یکی مسلمان گردیدند عبدالله خان
قاجار در سالی که ابراهیم خلیل خان جوانشیر در مخالفت میرزا از جانب پیر قلیخان شام بیاتی باستمالت او رفت خان جوانشیر مشار الیه را
گرفته بدست روسیه سپرد تا این زمان در ولایت گنجه محبوس بود بعد از فتح سلطان بود نیارال مرکز سردار اندیشه مند گشته
و عبدالله خان را رها نموده و عریضهٔ صداقت آمیز بنواب اشرف والا عرضه داشت و طالب موافقت و مصالحت گردید از اتفاقات در همان
سال از سرداری معزول و نیارال ردیشجوف تعیین گشت تا از قراری که ان شاء الله تعالی عنقریب ذکر خواهد شد امر مصالحهٔ دولتین بتوسط او
از هم گذشت بالجمله در همان اوقات برحسب امر ولیعهد زمان احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه و عسکر خان افشار ارومی با جمعیت
خویش بتنبیه متمردین طباس مأمور شدند و طایفهٔ مزبوره از صدمات اسر و غارت تنبیه گشته اهالی سلدوز و حصاین قلعه از آن پس
از تعدیات ایشان فارغ و آسوده آمدند **ذکر بروز مزار ارغون خان مغول در سجاس رود ولایت خمسه و ظهور جواهر و طلا
آلات و وصول بخزانه** سجاس رود ولایتی است از جملهٔ ولایات خمسهٔ عراق که پای تخت بعضی از سلاطین مغول بوده و در محلی
از آن ملوک حضرت قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم خلیل علیهم السلام مدفون در نیم فرسخی بقعهٔ قیدار قریه ایست معروف به ارغون و در بالای
سر آن قریه چشمه ایست مشهور به ارغون بلاغی در سمت جنوب آن قریه چشمه کوهی است که دامان آن مشحون بریزه سنگ فراوان است کربلائی
فتحعلی نام شاهیسون کردی متمول و صاحب اوضاع بود و چوپانی داشت از طایفهٔ بیات چون چوپان مزبور مرد خدمتگذاری بود لهذا صبیهٔ
خود را با و نامزد نمود روزی چوپان گوسفندان ارباب خود را در دامنهٔ آن کوه برده بچرا سر داد و خود در کناری نشسته رفع خستگی را
بپهلو در افتاد ناگاه موشی دید که از سوراخی چند دانه مهرهٔ سفید بیرون می آورد و در آفتاب میگسترد چوپان آن مهره ها را برداشت بعد از آنکه
باو به آمد قدری بجهت خویش یادگار گذاشت و قدری بنامزد خویش تعارف کرده قدردانی برافراشت کربلائی فتحعلی مزبور دانه ها
در نزد دختر دیده بشناخت از چوپان جویا شد و شب هنگام با اسباب کاوش بآن مقام شتافت و زمین مزبور را شکافت و اسبابی
چند از جواهر و طلا آلات یافت همان شب همه را برداشته بخانه برد و کل آن اسباب را در خانه بخاک سپرد مجید نامی از اهالی کروس از این داستان

مطلع

مطلع گردید و چون کتابی داشت که وقایع سلاطین مغول خاصه آنانکه در ولایت خمسه پای تخت داشته اند در آن ثبت بود از آنجمله
مزار ارغون را در دامنهٔ همان کوه نوشته بودند مجید نام مذکور بآن مکان رفته جائی را که کاویده بودند دریافت و بعضی اسباب دیگر
جسته و پس از آن از بیم بروز در ولایات خمسه و کروس توقف نکرده بسمت شیروانات شتافت و از آنجا نیز واهمه نموده بولایت
حاجی ترخان رفت بالجمله شخص چوپان بیات بسبب ظهور این خدمت مغرور گشته صبیهٔ ارباب خود را علانیه خواستگاری نمود و جوابی
ناصواب شنود پس از آنکه از ارباب مأیوس گردید آن مرواریدهائی که در نزد خود نگاه داشته بود برداشت و بخدمت نواب عبدالله میرزا صاحب
اختیار ولایت خمسه رفته همت بر بروز مطلب گماشت نواب شاهزاده چند نفر از معتمدین تعیین و اسباب را بنمایندگی چوپان از کربلائی فتحعلی
گرفته آوردند تفصیل آن یکعدد جیقهٔ طلای مرصع بترکیب غریب که دانه های ریزه از لعل و زمرد و فیروزه بر آن نصب بود و دیگری نیز بهمین
دستور و یک قبضه خنجر که دسته و غلاف کلاً طلا و مرصع بود دیگر پارچه های طلا که از قرار زین اسب بوده و چوبش پوسیده همان طلاها باقی
مانده بود و با یک عدد تنگ چهار پر طلا پر از آب و یکجام طلای مرصع بلعل و فیروزج و یک رشته بند شمشیر که کرکیهای طلا داشت و چند دانه
لعل از بادام درشت تر و کوچکتر و معادل بیست و پنج دانه مروارید غلطان باندازهٔ فندقی کشیده بود و از قرار خارجه چنین مینمود که دانه ها
لعل آویزه های آن جیقه و آن مرواریدها گلوبند بوده است خلاصه نواب شاهزاده مجدداً معتمدین تعیین و خاک آن سرزمین را بیخته چند دانه
میخ طلا که بجهت زین ساخته بودند و هر یک وزناً بیست و پنج مثقال میشد پیدا کرده بر اسباب مزبوره افزودند چند دانه موی سیاه و سفید و قرمز
نیز که شاید موی ریش بود در آن خاک پیدا شد امنای دولت از این معنی آگاه و برحسب امر اعلی سلمان بیک کرد ملوی غلام خاصه بجهت
تحقیق این اوضاع مأمور و اسباب مزبوره را کاشتکان نواب عبدالله میرزا آورده از نظر همایون گذشت و در صندوقخانهٔ مبارکهٔ اندرونی
مخزون گشت بالاخره کربلائی فتحعلی شاهیسون که در بدایت کار مباشر این عمل شده بود چنان از وضع و ثروت افتاد که کارش بگدائی
و احتیاج روی نهاد روزها در خیمه های اتراک شاهیسون گدائی میکرد و شبها با کمال عسرت و پریشانی بروز می آورد و پس از ظهور
این مقدمه دخمه جات سلاطین عجم را که در ملک فارس میباشد کاویدند و جز قدری خاک سیاه چیزی ندیدند فاعتبروا یا اولی الابصار **ذکر بجهت
بهاریهٔ سال میمون فال بیچی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و هفت هجری و حرکت بسلطانیه و تعیین
سپاه بطالش و نظم آن صفحات** رحمت عالم و مایهٔ راحت بنی آدم اعنی مهر ستاره حشم در این سال میمون قدم
در شب شنبه هفتم شهر ربیع الاول سنه یکهزار و دویست و بیست و هفت هجری بعد از انقضای پنج ساعت و بیست و پنج دقیقه از سرای حوت

به بیت الشرف حمل آمد و کارپردازان باد نوروزی احداث قلعهٔ سلیمانیه گلشن را عامل شغل و عمل شدند نوباوهٔ چنار بحکم
سلطان بهار بدار السلام چمن از افواج سنبل و سوسن لشکر کشید و مسندنشین لاله که والی شهرزور چمن است بر مسند حریر زمردین سبزه
آرمید خسرو ربیع از جنود سبزهٔ بدیع حشری خواست و حشر رومی نژاد سحاب از باریدن مهرهای آتش فعل منجمد آب در هر مرزی از
مرغزار هنگامه آراست بعد خنجر بید خون از گلوی غنچه و شقایق جاری شد و طرار گل را در خزانهٔ سینهٔ بلبل بنای طراری نوبت
جلوس سلیمان ثانی بر تخت کیانی آمد و تخت کیانی را از فر جلوس سلیمان ثانی نوبت راحت و شادمانی شد چون ابر بهار خشک و تر را
سیراب ساخت و پس از انقضای بزم شیلان بنظم امور ممالک پرداخت سر گور اوزلی بارونت ایلچی دولت بهیهٔ انگریز را بجهة ملاقات
ولیعهد باتمیز و ملاحظهٔ سرباز و توپخانهٔ نظام آذربایجان و قرار کار معلمین و مهندسین انگریزی روانهٔ دار السلطنهٔ تبریز فرمود و حاجی میرزا
ابوالحسن خان شیرازی را برافقت مشار الیه بآن دیار بجهت انگیز امر نمود روز شنبه بیست و پنجم شهر جمادی الاولی با لشکری آراسته از دار الخلافه
حرکت و کنار رودخانهٔ کرج هفت فرسخی طهران مضرب رایت ظفر آیت شد معماران و مهندسان زبردست را مقرر کرد که بجهة آرامش شاهزادهٔ
خورشید لقا سلیمان میرزا در حوالی آن رود مجره نما قلعهٔ محکم بنا و عمارت عیوق سا با انضمام چهار باغی بهشت آسا برپا نمایند و در موعدی
قلیل انجام و اتمام آن را دست قدرت برگشایند انجام این خدمت بجناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله محول و از جانب او میرزا ابوالقاسم
اصفهانی نایب کاشان عامل آن عمل شد از اطراف و ولایات عراق بنایان چابکدست خواستند و در مدت قلیل عمارات مقرره را بخوبی آراستند
باسم شاهزادهٔ معزی الیه مسمی شد و دستهٔ تفنگچیان حاجرمی با کوچ و بنه بحراست آن قلعه مأمور شد تاریخ بنای آن قلعهٔ متین از کلک مؤلف مسکین تراوش
و یادگار را ثبت گردید **لموَلّفه** خسرو صاحبقران فتحعلی شاه آنکه مهر * لولو بخت و می از خط شعاعی جلا سفت * ساخت شهری در کرج همسایه با شهر سبا *
وز فر نام سلیمان زمان چون گل شکفت * از برای دفع چشم زخم خواندان یکاد * دید هر کس آن بهشت معنوی را یا شنفت *
شد سمی زادهٔ دارا سلیمان میرزا * آنکه از فر سخا بخشد جهان را مفت * از برای سال تاریخ بنایش خاوری *
زین سلیمان میرزا شهر سلیمانیه گفت * پس از چند صباحی که داد عیش و نشاط در آن سرزمین داده شد موکب اعلی بصوب چمن
سلطانیه روی نهاده آمد و روز دوشنبه دوازدهم شهر جمادی الاخره از نزول موکب همایون باب بهجت و انبساط بر چهرهٔ ساکنین آن
عرصه بانشاط گشاده آمد قبل از این فقرات توسل مصطفی خان طالش بجماعت روسیه و تعیین فرج الله خان افشار نسقچی باشی بر آن غوایت
شعار و انجام این کار بتفصیل معروض افتاد در این اوقات نیز بعرض دارای معدلت آمیز رسید که باز آن ضلالت اثر باز دست توسل

بدامان روسیه دراز است و در وادی غوایت با غول مخالفت همراز مجدداً تنبیهش در کیش حق پرستی لازم شد و اسمعیل خان قاجار
شام بیاتی و عبدالله خان ارجمندی با جمعی از سپاه در اواخر شهر رجب المرجب بصوب ولایت گیلان عازم آمدند حضرت نایب السلطنه
نیز بنابر امتثال فرمان در جنب قلعهٔ لنکران طالش سنگری متین و محکم از زمین ترتیب داد و در هر یک از قلعه و سنگر ارکوان لشکر ایران
فوجی از سربازان رکابی و آذربایجانی بمحافظت نهاد صادق خان قاجار عزالدینلو و محمد خان سرهنگ ایروانی و جعفر قلیخان
ولد میرزا محمد خان لاریجانی را با سه عراده توپ بحراست سنگر لنکران مأمور فرموده پیر قلیخان قاجار شام بیاتی و عسکر خان افشار
ارومی و علی خان نوری شاطرباشی و میرزا احمد سرهنگ کاشانی با جمعی از سربازان آذربایجانی بمحافظت قلعهٔ ارکوان نامزد نمود
و هر یک از مأمورین تاکیدات اکیده در اطلاع از کار دشمن و حفظ قلعه و سنگر بعمل آمد **ذکر تعیین لشکر در دفعهٔ ثانی بجهة
استیلا دادن عبدالرحمن پاشای بابان و اوضاع اتفاقیه تا ورود بطهران** در وقایع سال سابق نگارش یافت که نواب محمد علی میرزا
عبدالرحمن پاشای بابان را گوشمالی سزا داده مرتبهٔ بعد اولی از ایالات ولایت شهرزور و غیره بوادی مباهات شتافت اولیای دولت
عثمانی مآل این احوال را درست ندیده از تجاوز سپاه ایرانی بخاک کرکوک و موصل بلکه شام و حلب اندیشیدند چون مادهٔ این مفاسد
عبدالرحمن پاشا را میدانستند لهذا همت بر دفع او بستند فرمان قیصری بعهدهٔ عبدالله پاشای وزیر دار السلام بغداد صادر و عبدالرحمن
پاشا بقانون روم باشی فرمانمو شد یعنی بهر طریق تواند سر او را جدا نموده بجانب اسلامبول گسیل سازد عبدالله پاشا با لشکری آراسته
در اواخر شهر جمادی الآخره از بغداد بعزم تنبیه عبدالرحمن و انتزاع ولایت بابان حرکت کرده عبدالرحمن نیز بدون عرض این مقدمه
بنواب شاهزاده با همان جمعیت بابان روی بمقابله وزیر آورد در محل دلو عباس سه منزلی شهرزور تلاقی عسکرین دست داد و بلی
استعمال سیف و سنان عبدالرحمن روی بگریز نهاد و اعوان و انصارش بعضی مقتول و برخی مغلول و خود با معدودی بدار الدوله
کرمانشاهان شتافت و التفات نواب شاهزاده را مشمول شد عبدالله پاشا ایالت ولایت بابان را بخالد پاشای عم او که با او مخالف بود
محول داشت و خود روی بسامان بغداد گذاشت چون عبدالرحمن را توسل بدولت خداداد دید از عاقبت این کار اندیشید اسمعیل خان
حاکم اربیل را با عریضهٔ ارادت و دلیل بدربار اعلی گسیل گردانید مشار الیه در چمن سلطانیه شرفیاب مطالب پذیر را که تفویض ایالت شهرزور
بخالد پاشا و عدم حمایت عبدالرحمن پاشا بود عرضه داشت نمود و از فرط غیرت ملوکانه جوابی باصواب نشنود بی نیل مرام مأمور بایاب
شد چون در آمد و رفت سفرا فیما بین دولتین علیتین ایران و روم قرار این بود که هر یک خواهند با دولت روس حدیث مصالحه میان آرند

بسبب جهة جامعهٔ اسلامیه آن دولت دیگر را با خود شریک دارند بکرات از سرداران روسیه تمنای مصالحه با این دولت علیه
شد و از قراریکه ایراد گردید چون دولت عثمانی شریک صلح نگردید مصالحه سر نگرفت در این اوقات خبر رسید که امنای دولت عثمانی
با دولت روس مصالحه کرده بهیچوجه سخنی از شرکت این دولت میان نیاورده اند ظهور این فقرات بر جسارت عبدالله پاشای وزیر افزود
و صاحبقران ظهیر الدوله محمد قاسم خان قوانلوی قاجار و فرج الله خان نسقچی باشی افشار و یوسف خان گرجی سپهدار را با لشکری
فزون از حوصلهٔ شمار در روز پنجشنبه چهاردهم شهر شعبان المعظم بجهة تنبیه وزیر غوایت شیم و تعیین عبدالرحمن پاشا بایالت ولایات
متصرفی بنی عم نامزد و از چمن سلطانیه روانه فرمود موکب اعلی بسبب طول توقف در چمن مزبور از آنجا حرکت و چمن مجاس رود خمسه شش فرسخی
سلطانیه مضرب سرادقات فیروزی ایات شد سرداران مزبوره وارد دار الدوله کرمانشاهان و نواب شاهزاده محمد علی میرزا اولا بجهة اتمام
حجت مهدی خان کلهر را بصوب بغداد روان و بجهة تنبیه وزیر بی تدبیر بعضی فرمایشات مصلحت آمیز نمود موکب والا با جمعیت رکابی
از دار الدوله حرکت و چند روزی بسبب وصول جواب در منزل زهاب توقف دست داد و آدمی از مهدیخان در آن منزل وارد و مهر
از کنجینهٔ مخالفت وزیر و عدم قبول نصایح دلپذیر برگشاد نواب اشرف عرق حمیت بحرکت آمده قشون نصرت نمود را سه قسمت کرد
فوجی را از طرف قراتپه و گروهی را از سمت قزل رباط بقتل و اسر و نهب و غارت مأمور فرمود و خود با جمعی از جیوش بحر خروش از منزل
زهاب نهضت داد امن آن در کنار رود خانقین عرب و عجم اقامت نمود آن بلاهای ناگهان مانند شعله های سوزان بهر طرف
که روی آوردند خشک و تر آن دیار را از آتش قتل و اسر و غارت سوخته اماکن سکنه را چون خانهٔ جغدان ویران کردند وزیر بی تدبیر
وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که اطراف بغداد را چون مدینهٔ مداین خراب دید و از خون ساکنین آن سرزمین رودی دیگر
در کنار رود دجله مملو از خوناب سنجید لاعلاج جناب مجتهد کامل شیخ محمد جعفر نجفی را بحضرت والا فرستاد و بعذر تقصیرات
گذشته زبان ضراعت برگشاد نواب اشرف برعایت شرع شریف و امتثال امر شیخ حنیف سپاه ظفر پناه را از دستبرد
منع کرد و عبدالرحمن پاشا با زنجواهش وزیر و میل شاهزاده گردون سریر بایالت ولایت بابان شتافت و عبدالله پاشا
بعذر آنکه تقصیر مبلغی زر مسکوک و مقداری از نفایس هر شهر و بلوک تسلیم نموده آبروئی تمام یافت نواب والا بدار الدوله کرمانشاهان
رجعت کنان و این خبر بهجت اثر در روز یکشنبه پنجم شهر رمضان المبارک در مجاس رود خمسه مقروع سمع همایون شد در اوایل عشر
آخر ماه صیام موکب با احتشام بصوب دار الخلافهٔ بهجت فرجام روان و چند روزی در عمارت جدیده قلعهٔ مبارکهٔ سلیمانیه گنج

بعض

عیش کنان و روز پنجشنبه نهم شهر شوال المکرم مستقر خلافت کبری از فر نزول شهریار توانا طعنه زن عرصهٔ جنان آمد
نواب محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان احضار برکاب مستطاب و پس از چندی باتفاق جناب ناصر الدین توره بخارائی
و اسحق خان قرائی و جمعی دیگر از امرا و خوانین خراسان در دار الخلافهٔ طهران بتقبیل آستان سپهر پاسبان مشرف و کامیاب
گردید و شاهنشاه قدردانش در ازای زحمات و فتوحات چندین ساله مورد انواع التفات و نوازشات گردانید

ذکر سوانح محل اصلاندوز و عرض آن بخدمت شاهنشاه ظفر دلیل و تعیین اسمعیل خان بمحافظت اردبیل

ردیشچوف سردار روسیه در بدایت کار خواست حسن خدمتی بدولت روس اظهار نماید تا تلافی سوانح سال گذشته در محل
سلطان بود بعمل آید اظهار خصومت علانیه را در قوهٔ قدرت ندید لهذا در حجر و بنای تزویر گذاشته بتدارک کار کوشید
چون در آن اوقات فیمابین دولتین انگریز و روس نیز مصالحه شده بود لهذا سر گور اوزلی بارونت ایلچی دولت انگریز را
واسطهٔ صلح کرده اصراری درین باب نمود گاهی افرقیان نام و زمانی بایوف اسم و وقتی نیارال حقویردوف را بحضور
نواب نایب السلطنه و ایلچی مزبور میفرستاد و گنجینهٔ موافقت را به پیغامات کذب آمیز سر میگشاد از طرف نواب والا سر گور اوزلی
بارونت نیز گاهی نجفقلی خان کردبچه و گاه والد او محمد صادق خان و زمانی مستر کاردین و مستر لینین توپچی و مستر کمپل حکیم و مستر موریر
نایب ایلچی نزد او میرفتند و سخنان مصلحت آمیز میگفتند چون سردار مزبور اظهار اختیار کلی از جانب دولت روس
نموده بود که بعد از ملاقات با نواب نایب السلطنه حدیثی از رد ولایات بمیان آورد بنابر آن نواب اشرف از دار السلطنهٔ
تبریز آمده در محل سلطان حصاری منزل کرد از قضایای اتفاقیه در همان اوقات الکسندر میرزای والی زادهٔ گرجستان
که در ایروان بود بعزم دیدن سلیم پاشای والی آخسقه روانهٔ محال چلدر و بر حسب تکلیف جمعی از تواداان کاخت بگرجستان
رفته بنای شورش گذاشت و سردار روسیه ظهور این حرکت را البته باشارهٔ نواب اشرف می پنداشت لهذا تزویر باطنی
خود را علاوه برظاهر کرده از اختیار کلی نکول ورزیده نیارال کتلروسکی را که پلنگی غضوب و نهنگی بحر آشوب و به تهور و بیباکی
منسوب بود با چند فوج از صالدات زبده و قزاق و غلان نهاده و دستور العمل داده خود روانهٔ تفلیس گشت نواب اشرف نیز با
چهار فوج سرباز و چند عراده توپ و جمعی از غلامان خاص از سلطان حصاری حرکت نموده در کنار رود ارس در محل اصلاندوز منزل
فرمود شب چهارشنبه پنجم شهر مبارک ذی حجة الحرام کتلروسکی حرامزادهٔ بدفرجام بهمراهی مرادخان و لاغر ده تک بحرام با چند فوج

از صالدات و چند عراده توپ بعزم شبیخون از آق اوغلان حرکت و از معبری غیر معهود عبور و فوجی از سواران
قزاق قراباغی را مأمور کرده و قراولان اردوی نواب اشرف در آن شب تار غفلةً بدست آورده همه را اسیر
کردند واحدی رهائی نیافت که خبری باردوی والا رساند اهالی اردو وقتی خبردار گردیدند که سیاهی افواج روسی را
در حوالی اردو دیدند نواب شاهزاده فی الفور بر خنگ صبا رفتار سوار و بشلیک شیپوره فرمان داد که سواره و پیادهٔ سپاه
ظفر پناه در حول و حوش صحرا استنباط بکام کرده و دواب از چهار انده باردو آمده باشند بالجمله چون تدبیر را
با تقدیر مخالفت بود هیچ چه ازین تدابیر فائده رخ نمود چون هوا روشن و میان اردو و روسیه چندان فاصله نمانده
بود لهذا علی خان افشار نسقچی باشی سرکار اشرف بحکم والا اہل حرف اردو بازار را بچالاکی کوچانیده از معرکهٔ جنگ دور تر
برده نواب اشرف خود پیاده گشته در میان افواج سرباز و توپخانه میدوید و حتی المقدور چند صف را بهم بسته مشغول جدال
گردید سوارهٔ قزاق در ابتدا باردو یورش آورده از حملات دلیرانهٔ نواب اشرف کاری نکردند ولی کتلروسکی افواج
و توپخانهٔ خود را بر زمین بلند هموار کشیده بنای صاعقه افشانی گذاشت و ازین طرف مستر لنیس توپچی بسبب صلح
انگریز و روس خود را از جنگ معاف داشت معلمین دیگر نیز بدستور نواب اشرف توپچیان نوآموز آذربایجانی را خود
بنفس نفیس تعلیم میداد و عقدهٔ گلوله را بدست خویش از گلوی توپ میگشاد چون حکم تقدیر دیگرگون بود لهذا کار هم
دیگرگون شد لشکر اسلام از محل سنگر روی بر تافتند و افواج روسیهٔ کفر انجام با تمام کام داخل گشته منازل نیکو
یافتند نواب اشرف با هزار زحمت و تعب سرباز و توپخانه را بالای تپهٔ اصلاندوز که قریب باردو بود برد و در آن روز
عافیت سوز خواب و خور را بر خود حرام شمرد چون روسی نژادان کواکب بر تل بلند سپهر طاعت شبیخون آوردند و اسپهبد
مهر را بیک حمله از سنگر سپهر بیرون کردند جمعی از امرای سلطان بود که در میان فوج بهادران بودند فرار و بسوی روسیهٔ
نابکار رو آوردند از اینکه اسامی اکثری از سربازان آذربایجانی را میدانستند باین تدبیر روسیه را اهتمام گشته بجهت
بخدعه و حیله بستند ایشان در پیش و روسیه از عقب از تپه بالا رفته سربازان آذربایجانی را به اسم صدا میکردند تا امر
مشتبه کرددا افواج شقاقی و آذربایجانی وقتی آگاه گشتند که روسیه را در میان خود دیده از جان گذشتند بعد از اسلحهٔ کارد
و خنجر و سر نیزه در میان هم ریختند و در آن شب ظلمانی نور و ظلمت با هم آمیختند مستر کرنگ معلم انگریز با آنکه از کار جنگ فراغ

داشت

داشت از ضرب مهرهٔ آتشین تفنگ روی بعالم دیگر گذاشت لشکر اسلام در برابر آن کفرهٔ ظلام تاب مقاومت نیاورده
خود را بکنار کشیدند و روسیهٔ روسیه توپخانه و اسباب اردو را کلاً متصرف گردیدند نواب شاهزاده سلیمان روش در آن شب
اهرمن هش برسمند باد رفتار سوار و از هر طرف تاختن آوردی و از آن تاختن بالاخره سودی نبردی خنگ مجره تکش در گوی ژرف
افتاد و از صدر زین پای گردون سای بر زمین نهاد و سپاه اسلام توهم حادثه کرده این معنی زیاده موجب تفرق ایشان شد ناگاه از فیض
حفظ الهی و نیروی بخت بلند شاهنشاهی جلوداری از سرکار صدای مبارکش را در آن شب تار شنید و جنیبت خاصه را پیش کشید
شاهزاده فی الفور سوار و در آن شب تار خود را بمردم آشکار و موجب اطمینان کبار و صغار شد آنچه توانست سپاه را جمع آوری کرد
و بمنزل حاجی حمزه لو آورد روسیه نیز در همان شب تار کامران و کامکار سر خویش و راه قراباغ پیش گرفتند نواب اشرف نیز
یک روز بجهة دفن شهدا در آن منزل توقف و از آنجا کوچ کرده چند روزی در محل شکین بسر برده و روی بدار السلطنهٔ تبریز
نهاده یوسف خان گرجی سرهنگ توپخانه را بجهة اعلام این خبر بدرگاه دارای دادگر فرستاد شاهنشاه آگاه پس از آگاهی ازین
وهن ناگاه بملاحظهٔ عزیمت روسیه بصوب اردبیل فی الفور اسمعیل خان دامغانی را با فوجی از دلاوران میدان جان فشانی
در حین شدت برف و سرمای زمستانی روانهٔ آن سامان فرمایشات مرحمت آمیز بجهة اطمینان خاطر مبارک نواب ولیعهد زمان
فرمود و معتمدین جداگانه به تبریز فرستاده بفکر تهیهٔ کار بهار افتاد ع تا باز قضا چه پیش آرد ز قدر •

ذکر سوانح قلعه جات ارکوان و لنکران از صدمات روسیهٔ بی ایمان و سایر اوضاع اتفاقیه در دار الخلافهٔ طهران

قبل ازین نگارش یافت که جمعی از قشون رکابی و آذربایجانی حسب الامر اعلیحضرت صاحبقرانی بمحافظت قلعه جات لنکران
و ارکوان طالش شتافتند و علاوه بر آن خوانین ولایات گیلان بر حسب حکم دارای زمان هر یک با جمعیت خود روی
بمحکهٔ لنکران نهاده در آنجا آرام یافتند نیارال کتلروسکی پس از آنکه جراحات سپاهش روی بالتیام گذاشت در حین
شدت سرما راه قلعهٔ ارکوان را برداشت مستحفظین آنجا با همهٔ سانحهٔ اصلاندوز بدون جنگ و غوغا قلعه را از دست دادند
و بار این عار را تا قیامت بر دوش نهادند مگر میرزا احمد کاشانی سرهنگ برادرزادهٔ حضرت صبا امین ملک الشعرا که بر سر فوج
یکی مسلمان بود پایداری کرده اجر شهادت یافت و از همان رزمگاه بعلی فرادیس جنان شتافت روسیهٔ روسیه خیره گشته
و کار قلعهٔ ارکوان را مضبوط کرده روانهٔ لنکران شدند و در شب تاسوعای سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و هشت یورش بآن قلعه

متین برده از برجی که در عهدهٔ تفنگچیان لاهیجانی گیلانی بود و بسبب قتل سرکردهٔ خویش متفرق شده بودند جلد در نردبانها صعود
نمودند در آن شب ظلام فیمابین طوایف کفر و اسلام مقاتلات خشنا اتفاق افتاد و تا قریب بطلوع آفتاب عالمتاب
زمانه داد خونریزی میداد علی الصباح که سر بریدهٔ مهر از طشت خونین افق جلوه نمود معلوم گردید که کشتی جان احدی از فرقهٔ
اسلام در آن شب ظلام از آن بحر خونخوار بسلامت نگذشته و عرصهٔ قلعهٔ لنکران بمناسبت روز عاشورا چون دشت کربلا
از خون شهیدان کین رنگین گشته گلگونی خود زخم منکر برداشت و اکثری از صالدات او روی بدیار سقر گذاشت و البقیة السیف
لنکان بجانب جاهش وان شتافت و بمعاونت مصطفی خان طالش چندی در آنجا توقف کرد تا جراحات وجود ایشان التیام
یافت بالجمله شمار شهدای اسلام در اصلاندوز و ارکوان و لنکران از پنجهزار گذشت و عدد کشتگان روسیه نیز از دو هزار و
پانصد نفر افزون گشت صادق خان قاجار عزالدینلو شهور سپاه و محمد بیگ سرهنگ ایروانی و جعفر قلیخان لاریجانی و مهدی خان
شفتی گیلانی و حسن خان عجم بسطامی و جمعی دیگر از روسای مسلمانان در آن معرکهٔ هولناک شربت شهادت چشیدند و در مکان معهود
خداوند دود با حوریان بهشت آرمیدند تاریخ این قتل کبیر از کلک مؤلف تحریر و در این رساله تسطیر یافت لمؤلفه

آه آه از جور روس بدنهاد ٭ وای وای از قتل قلعهٔ لنکران ٭ شام تاسوعا در آن دلکش حرم ٭
کربلائی شد بپا از هر کران ٭ از مسلمانان بسی شد کشته حیف ٭ اف بقوم روسی خذلان نشان ٭
ابن بنی اصفر یقین مروانیند ٭ با چنین اعمال بد بدتر از آن ٭ آسمان بارید باران بلا ٭
جوی خون کشتگان چون ناودان ٭ صحن قلعهٔ لنکران همچون سپهر ٭ جوی خون کشتگان چون کهکشان ٭
گرچه از جان جملگی بی بهره لیک ٭ بهرهٔ هر یک بهشت جاودان ٭ آسمان گر خون ببارد زین عزا ٭
نیست این معنی غریب از آسمان ٭ شام تاسوعا فزون شد حزن خلق ٭ زانکه افزون شد عزای انس و جان ٭
خاوری تاریخ این قتل جدید ٭ گفت تاسوعانه عاشورا بدان ٭ بالجمله از نحوست این سال نکبت مآل یکی دیگر
آنکه چهار نفر از ارامنهٔ جلفای اصفهان که در عمارات مبارکات دارالخلافهٔ طهران شیشه بری میکردند شب هنگام از راه
پشت بام بخزانهٔ اندرونی پرداختند و معادل سی هزار اشرفی که عبارت از سی هزار تومان است سرقت نموده خود را بیرون انداختند
بالاخره بتدابیر صائبهٔ حاجی محمد حسین خان امین الدوله بدست آمدند و بسبب مروت فطری شاهنشاه عدالت دستگاه و مواهب

مذهب

مذهب آنها با جمهور روات انگریز از موهبت جان بخشی مفاخرت کیسان بر هر بلند و پست شدند بهاریهٔ سال فرخنده مآل
تخاقوی ئیل ترکی معادل سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت هجری و نقل مکان بباغ مبارکهٔ نگارستان
مسندنشین چرخ اخضر یعنی مهر انور درین سال فرخ فر بعد از انقضای یازده ساعت و پانزده دقیقه از شب یکشنبه هفدهم
شهر ربیع الاول از شهر بند حوت به نگارستان بیت الشرف حمل نقل نمود و عرصهٔ روزگار را از ظهور این نقل و تحویل آرایش
تازه افزود صوفی پشمینه پوش کوه که مانند خواجگان کاشغر از وفور برف معمم و سرداری خیل تنگ چشم غراب را مسلم
بود بیورش جنود نامعدود امطار نیسانی از لباس عاریت عور گشت و از وقوع صلح فیمابین سلاطین باغ و بهار عالمی
سرور تهنیت این مصالحهٔ میمون را تو بهای تندر فغان ابر آزاری نوای شادمانی در دادند و سفیران شمال و صبا در
گلشن بذهاب و ایاب پای برگشادند امیران خیانت پیشهٔ دی و بهمن که در خاور زمین گلشن اقامت داشتند و نوباوهٔ
قوای نامیه را مسلوب الاختیار گذاشتند از فرط طالع خسرو ربیع بهمت بر تفرقه گماشتند طرار عذار اسپند که در طرف گلشن بنای
خرابی نهاده بود از قلعهٔ باغ اخراج شد و مملکت مرغزار از اهتمامات سلطان بهار و دستوری دستور ابر آزار بغایت
بارواج خسرو صاحبقران بمبارکی نوروز فیروز را با افسر و کمر خنجر کیانی غیرت مهر و ماه آسمان برفراز اورنگ سلیمانی پای نهاد
و دست دریانوال بافشاندن بدره های سیم و زر برگشاد شاهزادگان خاور و باختر و امیران باختر و خاور با قاقمی آراسته
از انواع در و گوهر و خلاع آفتاب پیکر به پیرامن تخت فلک فر آمادهٔ سجود آمدند و در آن کعبهٔ آمال و قبلهٔ اقبال مشغول
قیام و قعود شدند بزم شیلان نوروزی بمبارکی و فیروزی بگذشت و بجهة انتقام از جماعت روسیهٔ بد فرجام
هنگام اجتماع جنود نامعدود و اجماع لشکر ظفر نمود گشت فرامین قضا تمکین باحضار سپاه نصرت قرین از مصدر
حکمرانی صادر و در قلیل مدتی سپاهی فزونتر ز تعداد انجم برکاب ظفر مآب حاضر آمد عزیمت حضرت صاحبقران بصوب مملکت آذربایجان
مصمم شد روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاولی سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت باغ ارم توام نگارستان و عمارت جنت
شیم دلگشا که خارج از دارالخلافهٔ طهران است نقل و تحویل موکب انجم حشر را قرینهٔ سپهر معظم گردید ذکر طغیان یوسف خواجه
کاشغری در دشت ترکمان و تعیین نواب شاهزادگان و امرا از رکاب بخراسان و مازندران و عاقبت کار آن و ورود
موکب علیه بچمن سلطانیه این یوسف خواجه کاشغری ولد محمد امین خواجه پسر آی خواجه است و آی خواجه از نبایر

مخدوم اعظم و در ولایت ترکستان بسبب رتبه سیادت و ارشاد بغایت معزز و محترم بوده اند این سلسله در ترکستان بسادات
مخدوم اعظمی اشتهار داشته اند و همواره همت بتقریب عوام کالانعام می گماشته اند کاشغر مملکتی است مشتمل بر هشت شهر
متین و نام آن شهرها این است کاشغر و یارکند و آقسو و ایله و ختن و قامل و طرفان از طرفی متصل بخاک بدخشان و از جانبی
بسته بمملکت ختای اهل قلموق که نژاد آنها منتهی بچنگیز خان میشود و معادل سیصد هزار خانوار میباشند در میانه دو مملکت
ختا و کاشغر سکنی داشته اند و پیوسته خاطر بر اذیت کاشغری می گماشته اند و وقتی یکی از ولدان مخدوم اعظم را گذار بکاشغر
عبور افتاد و در آن ولایت بنای ارشاد نهاد کاشغریان را که تا آن زمان بت پرست بودند بدایره اسلام دعوت کرد و ایل قلموق
نیز دست ارادت با و داده اذیت کاشغریان را یکسو نهادند خواجه مزبور در اندک زمانی نام بر آورد و پس از فوت او آتی خواجه
و کون خواجه از وی مخلف شدند کون خواجه را مسند ارشاد مسلم و آتی خواجه بر وساده سلطنت مکرم شد باعانت اهل قلموق
ختائیان را ذلیل ساخت و پادشاه ختا نیز بمرور ایام تدابیر صائبه بکار برده و جنگهای عظیم کرده بتفریق اهل قلموق پرداخت چون
آن دو خواجه مزبور بی مددکار گردیدند لاعلاج بولایت بدخشان رخت کشیده در پناه بدخشیان آرمیدند سلطان شاه بطمع سیم و زر
بیم که از پادشاه ختا با و رسید شبی آن دو خواجه را در سرای خویش بمهمانی بخواند و تیغ مهمان کشی بر سر ایشان براند خواجه حافظ
بر واز خانه گردون بدر و نان مطلب ٭ کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را ٭ هر دو سر را در عوض نقود نزد پادشاه ختا فرستاد
و دست بنهب اموال و تفریق عیال ایشان بر گشاد محمد امین خواجه ولد آتی خواجه بکابل گریخت و بدامان حمایت احمد شاه ابدالی
افغان آویخت احمد شاه ولایت بدخشان را مسخر کرد و سلطان شاه بدخشی را بدست آورد محمد امین خواجه بحکم احمد شاه و بقصاص
خون پدر و عم در میدان کابل بدست خویش خونش بریخت و تن پلیدش را بدار آویخت لله در القائل فرد اگر کوه بدخشان لعل گردد ٭
بدیدار بدخشانی نیرزد ٭ بالجمله محمد امین خواجه در ثانی بولایت کاشغر شتافت و از جلوس بر مسند ارشاد احترامی تمام یافت
پس از فوت او نوبت ارشاد باین یوسف خواجه رسید و در اندک زمانی از تأثیرات آسمانی از آن ولایت آواره گردید
سالها در ولایت مصر بر مسند ارشاد نشست و بسببی از اسباب از آن ولایت نیز رخت بر بست گاهی در ولایت شهرزور عبدالرحمن
پاشای بابان را فریب میداد و زمانی در بغداد با اسعد بیگ ولد سلیمان پاشای وزیر حقه تزویر را سر میگشاد عبدالله پاشا که
در آن زمان وزیر بغداد بود از اندیشه حوادث یوسف خواجه را گرفته و بدست بالیوز انگریز داده بصوب هندوستان گسیل نمود

در بندر

در بندر بمبئی از چنگ پرستاران فرار کرد و از آنجا ببصره و از بصره بشیراز و از شیراز بدار الخلافه طهران روی آورد چون در هنگام
عزیمت نواب شاهزاده محمد علی میرزا بشهرزور اموال خواجه مزبور نیز در میان اموال عبدالرحمن پاشا بغارت رفته بود لهذا بهمین مطلب
دست آویز کرده با امنای دولت علیه آمد و رفت مینمود با حاجی محمد حسین خان مروزی نیز سابقه الفتی داشت و بوساطت او
در استرداد اموال خویش همت گماشت بسبب صدور فرمان رد اموال اکثر شبها در سرای جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم بسر میبرد
و با این بنده مدحت گذار راه مصاحبت می سپرد همواره دو حالت غریب مشاهده از وی مینمودم و بر مراتب حیرت می افزودم یکی
آنکه غذای او منحصر بچای ختائی بود و بی اغراق در یک مجلس بیست پیاله بزرگ چای صرف مینمود دیگری آنکه با ذکر کلو نفس را حبس میکرد
و پس از یکساعت صحیح دمی بر می آورد در اسب تازی و شطرنج بازی مهارتی کامل داشت و اکثر اوقات را بصرف این دو کار میگذاشت
داعیه سلطنتش از این سجع مهر ظاهر و در فنون تدبیر و تزویر نیز ماهر بود سجع مهر آتی خواجه چون بفردوس برین شد زین جهان ٭
جانشین اوست یوسف خواجه صاحبقران ٭ بالجمله در دار الخلافه طهران با قربان قلیچ خان یموت ترکمان که همواره زمان
فتنه آرای دشت گرگان بود در میان ترکمانان یموت و گوکلان شتافت و بسبب حقه بازیهای صوفیانه که خارق عادتش
نام نهاده بود در میان آن طایفه بی سر و پا احترامی تمام یافت حافظ صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد ٭ بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد ٭
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه ٭ زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد ٭ در اندک زمانی حشری آراست و بمحاصره قلعه
پسرک من محال فندرسک برخاست میرزا علینقی خان فندرسکی حاکم آنجا که داروغه ایل گوکلان ترکمان بود بدعوت مزورانه
خواجه نابکار در شب شتافت و در عوض خون او ولی خان گوکلان بدست پسران او اجر شهادت یافت خواجه بلا مانع قلعه پسرک را
تصرف نمود و ظهور این معنی بر غرور او افزود و گاهی بجد و در ولایت استراباد و غیره تاختن آوردی و بغارت اموال مسلمانان و سفک
دماء ایشان مبادرت کردی این خبر در باغ دلگشای نگارستان بعرض شاهنشاه زمان رسید و دریای قهر قهرمانی را نوبت
تلاطم گردید نواب محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان مقرر آمد که با خوانین خراسان از راه جاجرم بقتل و اسر ترکمانان گوکلان
پردازد و نواب محمد قلی میرزای ملک آرای دار المرز طبرستان اشارت رفت که از راه استراباد طایفه یموت را زیر و زبر سازد
ابراهیم خان دولوی قاجار با پنجهزار پیاده و سوار بحوالی رود گرگان مامور شد و اسمعیل خان قاجار شام بیاتی و ذوالفقار خان سرکرده
جان بازان سمنانی با فوجی از لشکر قیامت اثر بعزیمت چمن کالپوش نامزد آمدند پس از انتظام این مهام موکب احتشام

از روضهٔ نگارستان حرکت و روز دوشنبه دوازدهم شهر جمادی الاخره چمن سلطانیه مضرب سرادقات با احترام گردید
و نواب محمد تقی میرزا صاحب اختیار بروجرد و چاپلق با سپاهی آراسته بر حسب احضار با ستسعاد حضور شاهنشاه تاجدار
در رسید

ذکر اوضاع اتفاقیه در چمن سلطانیه اعم از ورود سفرای اسلامبول و بغداد و فتوحات دشت ترکان و حرکت بسمت آذربایجان

اسعد پاشا که ولد سلیمان پاشای بزرگ وزیر سابق بغداد است در آن اوقات از بغداد بمیان
اعراب منتفج رفته ایلات اعراب را بر عبدالله پاشای وزیر شورانیده و عبدالله پاشا نیز احتشادی کرده و از بغداد بیرون
آمده عازم جدال گردیده در حوزهٔ میدان مقتول شد و اسعد پاشا بوزارت بغداد یاوری بخت را مشمول آمد سر عبدالله پاشا را
بدولت علیهٔ عثمانیه گسیل ساخت و خلعت ایالت از آن دولت یافته بکار وزارت پرداخت چون سلیمان پاشای پدرش
با این دولت سابقه ارادتی داشت لهذا رجب آغا نامی را با عریضه و پیشکشی ضراعت آمیز بدربار دولت سنیه برگماشت نصرالله خان
نوری غلام پیشخدمت خاصه ولد میرزا اسدالله مستوفی که ذکرش در داستان اللهیارخان قلیجی مذکور شد با خلعتی آفتاب
طلعت و ساخت و ستامی بکلل بجواهر پر قیمت برافقت رجب آغا از چمن سلطانیه بصوب بغداد مأمور و اسعد پاشا از ظهور این
موهبت عظمی بغایت مسرور شد جلال الدین افندی نام ایلچی دولت علیهٔ عثمانی از راه بغداد وارد آستان عدالت مبانی
و در روز پنجشنبه هیجدهم شهر ربیع الثانی شرفیاب حضور حضرت صاحبقران و مورد تفقدات جهانی و زبانی گردید این
جلال الدین افندی برخلاف سید عبدالوهاب افندی ایلچی سابق که مردی سلیم و در دارالسلطنهٔ تبریز ساکن و مقیم بود بغایت
جسور و بغایت بی باک و غیور مینمود سخنان درشت ناملایم بر زبان راندی و هر یک از امنای دولت قاهره را در حین مکالمات
باسم خواندی خلاصهٔ مطلب او یکی تعیین سپاه باطراف بغداد و اعانت عبدالرحمن پاشای ضلالت بنیاد و دیگری استرداد اموال
منهوبهٔ عراق عرب از تصرف سپاه ظفر نهاد بود چون گفتگوی این فقرات بدون حضور سید عبدالله افندی بجائی منجر نمیشد
و مشارالیه در تبریز بود لهذا جلال الدین افندی را نیز با جناب میرزا بزرگ قائم مقام روانهٔ تبریز داشتند که در اوقات نزول
موکب اجلال بچمن اوجان سفیرین مزبورین بچمن مزبور شرفیاب حضور خلافت دستور و بسعی اعیان دولت قاهره رفع اختلافات
مذکور گردیده بایاب مأمور شوند خلاصه در روز پنجشنبه نهم شهر رجب المرجب مش خان ولد امیر گونه خان کرد زعفرانلو از جانب
نواب محمد ولی میرزای والی ملک خراسان با یکهزار و پانصد نفر اسیر ترکمان و سیصد و پنجاه نیزه سر از آن گروه بی ایمان وارد

اردوی

اردوی کیوان شأن و ظهور این لطیفهٔ غیبی موجب سرور خاطر پیر و جوان شد تبیین این مقال آنکه نواب شاهزاده برحسب
امر صاحبقران آزاده با لشکری زیاده از ارض اقدس حرکت و بصوب دشت ترکمان روان و اسمعیل خان قاجار
شام بیاتی و ذوالفقارخان دامغانی نیز بحکم اعلی در محال سنگر و چندر باردوی شاهزاده ملحق و بجانب آن دشت
بی پایان آمدند خواجهٔ کاشغری که آن بلاهای ناگهان را دید چنان گریخت که گفتی او را نامی نبوده و در آن دشت گامی
نپیموده است مدت هفت شبانروز سپاه خراسانی و عراقی را دست بنهب اموال و قتل رجال و اسر عیال ترکمانان
گوکلان دراز بود و باب بلائی چنان بر روی ساکنین آن سامان باز پس از آنکه آن وادی از وجود آن غولان تهی و درشت
عمرشان روی در کوتهی آورد نواب شاهزاده برجعت ارض اقدس عزیمت فرمود و رؤس و اسرای مزبوره را باردوی شاهنشاهی
گسیل نمود شاهنشاه صاحبقران در ازای آن فتح نمایان یک قبضه شمشیر جواهرنشان بجهة زیب کمر نواب شاهزاده عنایت و خلاع
آفتاب شعاع و کمرخنجرهای مرصع بهر یک از خوانین خراسان مرحمت و مصحوب علیمرادبیک افغان غلام پیشخدمت جراح باشی روانهٔ
آن ناحیت داشت و بعزم حدود آذربایجان و دفع روسیهٔ بی ایمان رایت عزیمت برافراشت اولاً نواب محمد تقی میرزا
با امیرخان نثار یوسف خان سپهدار و سوارهٔ باجلال و پیادهٔ بختیاری در روز شنبه چهارم شهر رجب المرجب از راه سرحد
و نیک پی بصوب مقصود پای برگشادند و ثانیاً نواب محمود میرزا با توپخانهٔ کوه بنا و سوارهٔ خواجه وند و عبدالملکی بریش سفیدی
فرج الله خان افشار و ولدش امان الله خان غلام پیشخدمت خاصه در روز دوشنبه ششم شهر مزبور بآن سامان روی نهادند
پس از آن نواب شاهزادهٔ آزاده علیخان با امیران نامدار قاجار مهر علیخان قوانلوی بنی عم و رضاقلیخان و محمد حسن خان دولو
و جمعی دیگر از دلیران پرخاشجو در عقب آن دو شاهزادهٔ فرخنده خو در روز پنجشنبه نهم شهر مذکور بعزیمت آن حدود براه افتادند موکب
فیروز اعلی نیز در روز شنبه یازدهم شهر رجب المرجب با سپاهی که از صدمهٔ نعال مراکبشان کرهٔ زمین چون گوی سیماب بزلزل
بود از راه ارمغانی عازم چمن اوجان و نواب ولیعهد زمان بطرز و آئین سابقه با جمیع توپخانه و سواره و پیاده نظام شاهنشاه
ظفر غلام را استقبال سزا نمود و روز دوشنبه بیستم شهر مزبور عمارت ارم طراوت چمن اوجان از ورود شهریار مسعود سر بقبهٔ
سپهر برین سود از این هجوم لشکر دل در بر روسیان بداختر آب شد و کشتی وجودشان در دریای اضطراب غریق گرداب گردید

ذکر مأموریت حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی بولایت تفلیس و وقوع مصالحهٔ روسیه با دولت جاوید انیس

نیاز ال ردیشچوف سردار روسیه از ورود لشکر جرار در رکاب شاهنشاه تاجدار آگاه و خبری دیگر نیز او را باعث اضطراب
ناگاه گردید که ناپلیون پادشاه فرانسه با دولت روس برهم زده و بنای خصومت گذاشته جهت تسخیر اکثری از ولایات روسیه
همت گماشته است از اطراف کار را معیوب دید لهذا معتمدی نزد سرگور اوزلی بارونت ایلچی دولت انگریز فرستاده
طالب صلح گردید الحق ایلچی مزبور خود هم از وفور خیرخواهی کمال اصرار داشت و اوقات شبان روزی را در انجام این کار
دشوار می گماشت نواب نایب السلطنه از فرط غیرت و حمیت ذاتی تلافی جسارت سال قبل روسیه را بهانه نمود و چون
ضمیر منیرش آن بود که امسال از تایید اقبال بی زوال صدمه بروسیه خورده سال دیگر تدارک انجام کار مصالحه پردازند
جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم که وزیری سالخورده بود و در دبستان دانائی آصف بن برخیا و بوزرجمهر بن بختگان را ارشاد می نمود
برخلاف این اعتقاد داشت بالاخره برحسب امر اعلی بزم مشاورتی مشحون از امرا و وزرا و ایلچیان دولتین بهیتین روم و انگریز
و امرا و عقلای دربار دانش انگیز آراسته شده و غرضهای نفسانی از میانه برخاسته آخر الامر انجام مصالحه بر جهام مخاصمه
بدلایل مستحکم و براهین مدلل رجحان یافت و حضرت حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی همشیره زاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله
سابق با سندهای سرگور اوزلی بارونت و نیاز ال ردیشچوف سردار بجهة انجام این کار با تدارکی سزاوار بولایت قراباغ
شتافت نیاز ال روسیه بمحض اطلاع پای از سر نشناخت و بتدارک حصول این مأمول پرداخت در چمن گلستان
من اعمال قراباغ ملاقات آن دو واقع و از وقوع معاهده میمونه خصومت دو دولت را دافع آمدند اگرچه در آن سفر
حضرت آقا میرزا محمد نائینی منشی خاصه دیوان اعلی بجهة تحریر عهدنامه مبارکه همراه بود ولی سردار روسیه بملاحظه
بعضی اوضاع عهدنامه مقرره را بکلک فارسی نویسان گرجی و ارمنی تحریر نمود بعد از اتمام عهدنامه و ختم آن بمهر حاجی
میرزا ابوالحسن خان و نیاز ال ردیشچوف توپهای شادیانه انداختند و چند شبانه روز بکار شادی و عیش پرداختند صورت
عهدنامه مبارکه از قراری است که مرقوم و خوانندگان را قرار این مصالحه میمونه مشخص و معلوم خواهد شد **صورت عهدنامه**
دولتین ایران و روس اعلیحضرت امپراطور اعظم ممالک روسیه با القابه و اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران با وصافه
بملاحظه کمال مهربانی و اشفاق علیتین که در ماده اهالی و رعایای جانبین دارند بدفع و رفع امور عداوت و دشمنی که برعکس
رای شوکت آرای ایشان است طالب استقرار مصالحه میمونه و دوستی جوارت سابقه مؤکده را راغب میباشند بعالیجاه نیکولای

ردیشچوف

ردیشچوف با القابه اختیار کلی اعطا شده و اعلیحضرت شاهنشاه ایران هم امیر الامراء العظام میرزا ابوالحسن خان با وصافه را
درین کار مختار بالکل نموده اند حال در معسکر روسیه من محال گلستان متعلقه بولایات قراباغ یعنی رودخانه زیوه ملاقات
واقع و جمعیت نموده بعد از ابراز و مبادله ستمسک ماموریت و اختیار کلی خود بیکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق بمصالحه مبارکه
بنام نامی پادشاهان عظام قرار و بموجب اختیار نامجات طرفین قیود و فصول شروط مرقومه ذیل را الی الابد مقبول و مستصوب
و استمرار میداریم **فصل اول** بعد از این امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا بحال در بین دولتین علیتین روسیه و ایران بود بموجب
این عهدنامه الی الابد متروک و مراتب مصالحه اکیده و دوستی و وفاق شدیده فیمابین اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه و اعلیحضرت
شاهنشاهی و وراث و ولیعهدان عظام میانه دولتین علیتین ایشان پایدار و سلوک خواهد بود **فصل دویم** چون پیشتر بموجب
اظهار و گفتگوی طرفین قبول رضا در بین دولتین علیتین شده است که مراتب مصالحه در بنای اوشطاطوسکوه اوپرزندیم باشد
یعنی طرفین در هر موضع و جائی که الی قرارداد مصالحه الحاله بوده است از آن قرار باقی و تمامی اولکاء و ولایات خوانین نشان
که تا حال در تحت تصرف و ضبط هر یک از دولتین بوده کماکان در تحت ضبط و اختیار ایشان بماند لهذا در بین دولتین
علیتین روسیه و ایران بموجب خط مرقومه ذیل سنور و سرحدات مستقر و تعیین گردیده از ابتدای اراضی آدینه بازار بخط راست
از راه صحرای مغان تا معبر یدی بلوک رود ارس از بالای کنار رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانه کپنک چای به پشت
کوه مقری و از آنجا خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسدی از سنور گنجه جمع و متصل گردیده بعد از آن
حدود مزبور که ولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق و شمس الدینلو و تا مکان ایشک میدان مشخص و مفصل میسازد و از
ایشک میدان نیز تا بالای سرکوههای طرف راست طرق و رودخانهای حمزه چمن و از سرکوههای پنبک الی گوشه محال
شوره گل و از گوشه شوره گل از بالای کوه برف آلاگوز گذشته از سر حد محال شوره گل و میانه حدود قریه سدره برودخانه ارپاچای
ملحق و متصل شده معلوم و مشخص میگردد و چون ولایات خان نشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست بدست افتاده لهذا بجهة
زیاده صدق و راستی حدود ولایت طالش مزبور را از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق این صلحنامه از پادشاهان عظام
معتمدان و مهندسان مأموره که بموجب قبول و وفاق یکدیگر و معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانها و دریاچه و امکنه و مزارع
طرفین تفصیلا تحریر و تمیز و تشخیص میسازند آن نیز معلوم و تعیین ساخته آنچه در حال تحریر این صلحنامه در تحت تصرف

جانبین باشد معلوم نموده آن وقت خط حد و ولایت طالش نیز در بنای اوسطاطوسکوو اوپریزندیم مستقر و معین ساخته
هر یک از طرفین آنچه در تصرف دارد بر سر آن باقی خواهد ماند و همچنین در سرحدات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین
بیرون رفته باشد معتمدان و مهندسان مأموره طرفین بر یکطرف موافق اوسطاطوسکوو اوپریزندیم رضا خواهد داد
فصل سیم اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران بجهة ثبوت دوستی و وفاقی که با اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه دارند
باین صلحنامه از طرف خود و ولیعهدان عظام تخت شاهانه ایران ولایت قراباغ و گنجه که الآن مسمی بالیسابطبول است و الکاء خوانین نشین
شکی و شیروان و قبه و دربند و باد کوبه و هر جا از ولایات طالش را با خاکی که الآن در تحت تصرف دولت روسیه است و تمامی
داغستان و گرجستان و محال شوره گل و اچوق باشی و گوریه و منگریل و ابخاز و تمامی الکاء و اراضی که در میانه قفقازیه و سرحدات
معینه الحالیه بوده و نیز آنچه از اراضی و اهالی قفقازیه الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق دولت امپراطوریه روسیه
میدانند **فصل چهارم** اعلیحضرت امپراطور روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود با اعلیحضرت شاهنشاه ایران و بجهة اثبات این معنی
بنابر همجواریت طالب و راغب است که در ممالک شاهانه ایران مراتب استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای اکیده مشاهده و ملاحظه نمایند
لهذا از خود و از عوض ولیعهدان عظام اقرار مینمایند که هر یک از فرزندان عظام ایشان که بولیعهدی دولت ایران تعیین میگردد
هرگاه محتاج باعانت و امدادی از دولت علیه روسیه باشند مضایقه ننمایند تا از خارج نتواند کسی دخل و تصرف در مملکت
ایران نماید و بامداد و اعانت دولت روس دولت ایران محکم و مستقر گردد و اگر در سر امور داخله مملکت فیمابین شاهزادگان
مناقشتی رخ نماید دولت علیه روس را در آن میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید **فصل پنجم** کشتیهای دولت
روسیه که بر روی دریای خزر برای معاملات تردد مینمایند بدستور سابق مأذون خواهند بود که بسواحل و بنادر جانب ایران
عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت بآنها شود و کشتیهای
جانب ایران هم بدستور سابق مأذون خواهند بود که برای معامله روانه سواحل روسیه شده بهمین نحو در هنگام طوفان و شکست کشتی
از جانب روسیه اعانت و یاری دوستانه در باره ایشان معمول گردد و در خصوص کشتیهای عسکریه جنگی روسیه بطریقی که
در زمان دوستی و یا در هر وقت کشتیهای جنگی دولت روسیه با علم در دریای خزر بوده‌اند حال نیز محض دوستی اذن داده میشود
که بدستور سابق معمول گردد و احدی از دولتهای دیگر سوای دولت روس کشتی جنگی نداشته باشد **فصل ششم** تمامی اسرائی
که در جنگگاه

که در جنگگاه گرفتار یا آنکه از اهالی طرفین اسیر شده از کرستیان و هر مذهب دیگر میباشند میباید الی ثلثه ماه هلالی بعد از تصدیق
و خط گذاردن درین عهدنامه از طرفین مرخص و رد گردیده هر یک از جانبین خرج و احتیاج باسرای مزبور داده بقرا کلیسیا
رسانند و وکلاء سرحدات طرفین بموجب نوشته اعلامی که در خصوص فرستادن آنها بجای معین بیکدیگر مینمایند اسرای جانبین را
بازیافت و حاصل خواهند کرد و آنانیکه بسبب تقصیر یا بخواهش خود از مملکتین فرار نموده‌اند اذن بآن کسانیکه برضا
و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند داده شود که بوطن اصلی خود مراجعت نمایند و هر یک از هر قومی چه از اسرا چه فراری که
نخواسته باشند بیایند کسی را با او کاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین نسبت بفراریان داده خواهد شد **فصل هفتم** علاوه
از اظهار و اقرار مزبوره بالا رای اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه و اعلیحضرت شاهنشاه ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که بهنگام
لزوم مأمور و روانه دار السلطنه جانبین میشوند بر وفق لیاقت رتبه و امور کلیه مرجوعه ایشان را حاصل و برداشت و محبت نمایند
و بدستور سابق وکلائی که از دولتین بخصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین تعیین و تمکین گردیده زیاده از ده نفر
علم نخواهند داشت ایشان باعزاز شایسته مورد مراعات گردیده باحوال ایشان هیچگونه زحمت نرسیده بل زحمتی که برعایای
طرفین عاید گردد بموجب عرض و اظهار وکلای رعایای مزبور رضائی بستمدیدگان جانبین داده شود **فصل هشتم** در باب آمد و شد
قوافل و ارباب معاملات در میان ممالک دولتین علیتین اذن داده میشود که هر کس از اهالی تجار بخصوص ثبوت اینکه درست
رعایا و ارباب معاملات متعلقه دولت علیه روسیه و یا تجار متعلقه دولت بهیه ایران میباشند از دولت خود یا از سرحدداران
جانبین تذکره کاغذ راه در دست داشته باشند از طریق بحر و بر بجانب ممالک این دو دولت بدون تشویش آیند و هر کس
هر قدر خواهد متوقف گشته بامور تجارت و معامله اشتغال نمایند و زمان مراجعت آنها باوطان خود از دولتین مانع ایشان
نشوند آنچه مال و تنخواه از امکنه ممالک روسیه بولایات ایران و نیز از طرف ایران بممالک روسیه برند تنخواه بعوض بیع
رسانیده و یا معاوضه بمال و اشیاء دیگر نمایند اگر در میانه ارباب معاملات طرفین بخصوص طلب و غیره شکوه و ادعائی
باشد بموجب عادت مألوفه نزد وکلاء طرفین یا اگر وکیل نباشد نزد حاکم آنجا رفته امور خود را عرض و اظهار سازند تا ایشان
از روی صداقت مراتب ادعای ایشان را تحقیق و معلوم کرده خود یا بمعرفت دیگران قطع و فصل کار را خواسته نگذارند که
تعرض و زحمتی بارباب معاملات عاید و واصل شود و ارباب تجار طرف ممالک روسیه که وارد ممالک ایران میشوند مأذون خواهند

بود که اگر خواهند با اموال و تنخواه خودشان بجانب ممالک پادشاهانهٔ دیگر که دوست ایران باشند برند طرف دولت ایران بلا مضایقه تذکرات راه بایشان بدهند و همچنین از طرف دولت علیهٔ اروسیه نیز در مادهٔ اهالی تجار دولت ایران که از خاک ممالک روسیه بجانب سایر ممالک پادشاهانه که دوست روسیه باشند میروند معمول خواهد شد و هرگاه یکی از رعایای دولت روسیه در زمان توقف و تجارت در ممالک ایران فوت شده اموال و املاک او در ایران باند چون ما یعرف او از مال رعایای متعلقهٔ دولت است لهذا میباید اموال متوفی بموجب قبض الوصول شرعی رد و تسلیم بازماندگان اقوام متوفی گردد و نیز اذن خواهند داد که املاک متوفی را اقوام او بفروشند چنانچه این معنی در میان ممالک روسیه و نیز در ممالک پادشاهانهٔ دیگر دستور و عادت بوده متعلق بهر دولت بوده باشد مضایقه نمی نمایند **فصل نهم** باج و گمرک اموال تجار طرف دولت روسیه که به بنادر و بلاد ایران بیاورند از یکتومان مبلغ پانصد دینار در یک بلده گرفته از آنجا با اموال مذکور بهر ولایت ایران که ببرند چیزی مطالبه نگردد و همچنین از اموالی که از ممالک ایران بیرون بیاورند آنقدر زیاده بعنوان خرج و توجیه و تحمیل و اختراعات چیزی از تجار روسیه باشر و شلتاق مطالبه نشود و بهمین نحو در یک بلده باج و گمرک تجار ایران که به بنادر و بلاد ممالک روسیه ببرند یا بیرون می آورند بدستور گرفته اختلافی بهیچوجه نداشته باشد **فصل دهم** بعد از نقل اموال تجاره به بنادر کنار دریا و یا آوردن از راه خشکی به بلاد سرحدات طرفین اذن و اختیار بارباب تجار و معاملات طرفین داده شد که اموال و تنخواه خودشان را داده اموال دیگر خرید یا معاوضه کرده دیگر از امنای گمرک و مستاجرین طرفین اذن و دستوری نخواسته باشند زیرا که بر ذمهٔ امنای گمرک و مستاجرین لازم آن است که ملاحظه نمایند که معطلی و تاخیر در کار تجارت ارباب معاملات وقوع نیافته باج خزانه را از بایع یا از مبیع بهر نحو در میانهٔ خودشان سازش مینمایند حاصل و بازیافت نمایند **فصل یازدهم** از تصدیق و خط گذاشتن در آن شروطنامچه بوکلای مختار دولتین بلا تاخیر باطراف جانبین اعلام و اخبار و امر اکید بخصوص بالمره ترک و قطع امور عداوت و دشمنی بهر جا ارسال خواهند کرد این شروطنامه الحال که بخصوص استدامت مصالحهٔ دائمی طرفین مستقر دو قطعهٔ مشروحه با ترجمان خط فارسی مرقوم و محرر داز وکلای مختار مأمورین دولتین مزبورهٔ بالا تصدیق و مهر مختوم گردیده مبادله بیکدیگر شده است میباید از طرف اعلیحضرت امپراطور روسیه و از جانب اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران بامضای خط شریف ایشان تصدیق گردد چون این صلحنامچهٔ مشروحه مصدقه میبایست

از هر دو دولت پایدار بوکلای مختار برسد لهذا از دولتین علیتین در مدت سه ماه بلا مهلت وصول گردد تحریراً فی معسکر اروسیه در رود خانهٔ زیوه من محال گلستان متعلقه بولایات قراباغ بتاریخ بیست و نهم ماه شوال سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و هشت هجری و تاریخ دوازدهم ماه اکدبیر سنهٔ یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی **نوشته جداگانه مزورانه که سردار روسیه از جانب خود نوشته و خط نشته بایلچی دولت عظمی سپرده است** سپارتی آنکه چون میان وکلای دو دولت پایدار عهدنامه قرار یافته بنابراین شد که بعد از اتمام مصالحه و دستخط گذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد سفرا آمد و شد نمایند لهذا ایلچی که از دولت علیهٔ ایران برای مبارکباد بدولت بهیهٔ روس میرود مطالبی که از شاه خود مأمور است بپای حضرت امپراطور اعظم عرض و اظهار سازد سردار دولت بهیهٔ روس تعهد نمود که در مطالب ایران بقدر مقدور کوشش و سعی نماید بجهة اعتماد خط گذاشته مهر نمودیم بتاریخ سیزدهم ماه اکدبیر بالجمله میرزا ابوالحسن خان بعد از اتمام امر مصالحه عزیمت رکاب ظفر مآب را نموده از معسکر روسیه برآمد و در ورود دار الخلافه شرفیاب رکاب مستطاب مظفر شد

ذکر مرخصی سفرای روم و سفارت میرزا محمدرضای منشی قزوینی بآن مرز و بوم و وصول خبر قتل خواجه کاشغری مهموم

بعد از انجام و اتمام کار مصالحهٔ مبارکه کارکنان دولت قاهره را فراغتی دست داد حسب الامر اعلی مقرر آمد که کار سفرای دولت روم را بتحقیق رسیده بمرام مقتضی المرام روانه گردانیده باشند سنجی زاده سید عبدالوهاب و جلال الدین افندی ایلچیان روم که در درگاه ابد ملزوم حاضر بودند دو سه شبانروز بزم شاورها آراسته و خلافها از میانه برخاسته شد مطالب سفرای روم یکی استرداد اموال منهوبهٔ عراق عرب بود که اموال منهوبهٔ زوار عجم از دستبرد اعراب ضلالت توام جواب این مطلب را بواجبی ادا مینمود دیگری موقوفی کاوش بعراق عرب و ترک حمایت جماعت بابان بود که جواب این سیاق داده شد که چون ایلات بابان را ییلامیشی در حدود ولایات کردستان و ایلات کردستان نیز قشلامیشی در حدود ولایت بابان است اولا باید تعیین والی شهرزور باطلاع امنای دولت جاوید دستور باشد و ثانیا وزرای بغداد هر گاه بخواهند تعرضی بپاشایان بابان برسانند پاشایان از توسل باین دولت قاهره ناگزیرند و حمایت ایشان از جملهٔ ملزومات این شوکت مروت تأثیر کاوش در خاک بغداد هم بسبب کاوش در زاد در شهرزور است و راهی دیگر ندارد چون در دفعهٔ اخیر که نواب شاهزاده گردون سریر محمدعلی میرزا ابتدا بر عبدالله پاشای وزیر مأمور گردیده و عبدالرحمن پاشا را بر مسند ایالت ولایات بابان نشانیده عبدالرحمن بجز پیشکشی که نقد داد

حجت ده هزار تومان نیز بکارگذاران نواب اشرف سپرد که هر ساله بصیغهٔ مالیات کارسازی نماید و حجت مزبور
در نزد مؤلف این صحیفه ثبت و ضبط بود و عمدهٔ مطلب سفرا این فقره بود که عاقبت کار آن را در دولتداری درست
ندیدند امنای دولت قاهره نیز مرخصی ایشان را بی نیل مرام نمی پسندیدند لهذا آنچه گفتگو را بر ذکر دن حجت مزبور
مصالحه کرده سفیرین مزبورین بعد از شرفیابی حضور حرمت دستور و ظهور تفقدات نامحصور مرخص و حضرت میرزا محمد رضای
قزوینی منشی دیوان اعلی که قبل ازین سفیر دولت فرانسه بود بجهة طی این مقالات با نامهٔ دوستی علامات بسفارت روم
نامزد و باتفاق آن دو سفیر روانهٔ نزد سلطان محمود خان خداوندگار آن مملکت ارم نظیر شد در خلال این احوال خبر قتل
یوسف خواجهٔ کاشغری از فرطالع داور ایوان دادپروری رسید و موجب بهجت و سرور خاطر عارف و عامی گردید تبیین
این مقال آنکه خواجهٔ مزبور تا نواب محمد ولی میرزا در دشت گرگان مشغول تاخت و تاز بود دست و پائی نمیتوانست نمود
چون نواب معزی الیه بارض اقدس همت بست خواجهٔ مزبور چون موش دزد از سوراخی که خزیده بود بیرون جست
و از عزیمت استراباد و مقابلهٔ با نواب محمدقلی میرزای ملک آرای طبرستانات و قشون رکابی بر توسن تعجیل برنشست
و جمعیتی وافر از ترکمانیهٔ یموت و کوکلان فراهم آورده بعزم تسخیر ولایت استراباد به آئینی کامل حرکت کرد نواب ملک آرا
که در استراباد توقف داشت با جمعیت خود بیرون آمد و روی بصوب گرگان گذاشت و ابراهیم خان قاجار دولو را
با قشون ابواجمعی او بآن طرف رود گرگان برگماشت یوسف خواجه در یوم پانزدهم شهر رمضان المبارک معادل
بیست هزار از جماعت بدعاقبت ترکمانیه را برداشته در برابر جنود مسعود صف آرای شد خود بهمه جا در پیش روی
آن جنود شیطانی تا مرفق آستین جامه را بالا زده و نیزهٔ خطی بدست گرفته پیشتر از همه اسب انداخت و سپاه آن
طرف را از پیش برداشته تا لب رود گرگان تاخت اکثری از قشون رکابی خود را در آب بخشند و ترکمانیه بی پروا در آن
گیرودار بهکارها انگیختند ناگاه شخصی از آحاد دستهٔ گرایلی خواجه را در کنار رودخانه دیده بشناخت و جسم مردودش را
هدف مهرهٔ آتشین تفنگ ساخت از قوت طالع خسروی خواجه از اسب غلطید و بر سر نعش او هنگامهٔ غریب ظاهر گردید چون
پادشاه بدخشان بتلافی خون پدرش سلطان شاه سر خواجه را مبلغی زر سرخ از ترکمانان خریدار بود لهذا در آن حالت
ترکمانان غنیمت شمرده بر سر نعش خواجه جمعیت نموده باهم مخاصمات کردند و پس از قتل وافر از آن جمعیت بتکاثر سر منحوس او را گرفته

ازمیان

ازمیان بیرون بردند و قشون رکابی نعش پلید او را لگدکوب خیلیان باد پیما کرده انگشتری او را با کارد کمرش گرفته
نزد یک ملک آرا آوردند نواب معزی الیه نشانهای مزبور را به اردوی ظفر کنجور گسیل ساخت و بعرض فقرات
معلومه پرداخت از یکطرف بجهت مصالحه با دولت روس از یکطرف شادی قتل خواجهٔ منحوس خلاصه ایام ملالت
سرو شاد مسرت از در بدر آمد غافل که هر نوشی را نیشی است و هر سرتی را تشویشی کار صفحات آذربایجان از بهجت
شاهنشاه جهان گذشت و نوبت اختلال امر خراسان گشت ع فلک مشغول کار خویش و ما مشغول کار خود

ذکر وصول خبر مخالفت خوانین خراسانی با نواب محمد ولی میرزا در اوجان و حصول خبر مخالفت خوانین

بالکیه بمرد در قزوین دور و دبطهران نواب محمد ولی میرزا مدت دوازده سال بود که در مملکت خراسان ایالتی
بسزا مینمود پادشاهان افغان و اوزبک از شدت باسش پیوسته در اضطراب بودند و ترکمانان تکه و سالور
و سرخس و یموت و کوکلان بجهة کثرت سیاستش در انقلاب خوانین اتراک و اکراد که از قدیم الایام در آن مملکت فتنه
آرا و سلاطین ایران از فتنه آرائی ایشان دایم الاوقات گرفتار رنج و عنا از خوف شحنهٔ احتسابش در زاویهٔ
خمول سر در گریبان بودند و عیشی از درویشی و خوشه از صاحب توشه بر خلاف حساب نمی ربودند داد مظلومان از نفس
نفیس دادی ابواب مؤاخذت و سیاست بر چهرهٔ ظالمان گشادی احکام شرع مطهر را از فرط خداپرستی و انصاف
با رواج نمودی و در اجراء اوامر عرفی یوماً فیوماً بر نظم مملکت افزودی ولی چون در ایام جهالت روزی از اسب در غلطید و آسیبی
شدید بمغزش رسید همواره اوقات امرای بزرگ و خوانین سترگ آن مملکت را بنیش زبان آزار مینمود و بر خلاف رسم
حرمت با ایشان رفتار میفرمود در سلام عام نامها از نوامیس آن طایفه بردی بعدم عصمت ناموس هر یک را ملامت
کردی خاصه بخفعلی خان شادلو که خواهرش از بانویان حریم حرمت او بود اوقات مواقعه و مواضعهٔ با او را باقبح وجهی در ملاء
عام ذکر مینمود عربیه جراحات السنان لها التیام ٭ ولا یلتام ما جرح اللسان ٭ فارسیه آنچه زخم زبان کند با مرد
زخم شمشیر جانستان نکند ٭ خلاصه امرا و خوانین خراسان درین چند سال ز فرط غیرت پیوسته در باطن خیال خلاف داشتند
ولی از بیم صولت قهرمان زمین آن حدیث را باهم در میان نمی گذاشتند چون فتنهٔ اصلاندوز و لشکران در سال قبل و فساد
کاشغری درین سال ظاهر گردید خبر مصالحهٔ با دولت روسیه نیز نرسید در جان صحرای گرگان بجرأت اسحق خان سردار قرائی

بایکدیگر هم سوگند شدند که نواب شاهزاده را در عرض راه گرفته مملکت را فیمابین خود قسمت نمایند و لوای خودسری بگشایند
و هر یک در محال متعلقهٔ بخویش بفراغت و بی تشویش بیاسایند در ولایات بزنجرد و خبوشان و سایر محال عرض راه ابراز این
معنی را نتوانستند و هر یک بدست آویزی از خدمت اشرف مرخص گشته و جبهت بر مخالفت بسته از رسم مخالصت گذشتند
اسحق خان قرائی نیز از منزل ها با قدرت اذن مرخصی خانه یافت و با یکجهان تزویر و طغیان بتربت حیدریه شتافت
خوانین اکراد دست از جان شستند و در روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر شعبان المعظم المحیان نواب شاهزاده را که در محل
چناران بود تاخت کرده و با جمعیت وافر روی بارض اقدس آورده در حوالی شهر کمر به نهب و غارت بستند نواب اشرف
که در ارض فیض قرین توقف داشت اسحق خان قرائی را بیخبر از این کار می پنداشت فوراً سریع سریع الطلب و فرستاد
و مشارالیه بعد از اطلاع از فرط حیله و تزویر دست افسوس و تشویر بر سر زده با جمعیتی وافر روی بآن دیار نهاد و روز
ورود او بحوالی شهر که یوم یکشنبه یازدهم شهر صیام بود نواب شاهزاده غافل از مقصود او راده محمد خان قاجار نایب خراسان را
با میرزا رضاقلی نوائی وزیر باستقبال آن پیر گرگ پر تزویر مامور ساخت و آن نمک بحرام بسبب کسر صولت نواب شاهزاده آن
امیر و وزیر را گرفته در بند انداخت بشاهزاده پیغام داد که مرا از سطوت قهرمان قهر والا توهمات کامل بر دل است و رفع این توهمات
بشمار و دفع خوانین غدار بدون اختیار قلعجات ارگ و شهر کاری مشکل نواب اشرف اجباراً و اضطراراً باین معنی رضا داد و اسحق خان
در اول وهله تفنگچیان قرائی را ابرج و باروی قلعجات مزبوره برگماشت و پس از آن داخل شهر گردیده در چهارباغ بار اقامت
بر زمین گذاشت نواب اشرف در وثاق تنگتر از قلب مبارک بحیرانی نشست و دیده بر شاهراه حکم تقدیر بست اسحق خان سایر
خوانین را که عبارت از رضاقلی خان کرد زعفرانلو و لدامیرگونه خان و نجفقلی خان شادلو حاکم بزنجرد و بیگلر خان چاپشلو
حاکم درجز و سعادتقلیخان بغایرلو حاکم جهان ارغیان باشند بشهر آورده چون خیال خام خودسری در سر داشت مجلس کنکاشی
مهیا کرد جناب میرزا هدایت الله مشهدی خلف مرحوم میرزا محمد مهدی شهید ثالث که از حاضرین آن انجمن و در طغیان آن پیر گرگ
قرائی همواره رای آن بود بخوانین مزبوره بدین آیین خطاب نمود که مخالفت سلاطین با تاج و نگین کاریست بغایت بزرگ خاصه
با چنین شاهنشاهی کشورستان مخاصمه و مجادله مهمیست بی نهایت سترگ الحمدلله دامان دولت وسیع است و هر مرزی از ممالک ایران
در تحت اختیار ملکزاده منیع قدرست که از اطراف ممالک لشکرهای وافر چون دریاهای متواج بحرکت آیند و امکنه و اهالی این مملکت را مانند

خس و خاشاک از جای بربایند تا زمام اختیار این ملک در قبضهٔ اقتدار کیفر امیر کارگذار نباشد خودداری در برابر قشون شهریاری
ممکن نیست اکنون آنکه را درین کار سزاوار دانید کیست خوانین غافل از حقیقت مدعی از راه تعارف اظهار نمودند که امروز سردار
قرائی بسبب کثرت سن و دانائی از همگی بزرگتر و جمیع ما بمنزلهٔ پدر عالی گهر است صلاح و صوابدید او را بجان و دل مطیع و منقادیم
و رقبهٔ هر یک بسته بر ربقهٔ انقیاد جناب میرزا از این حرف مطمئن گشته گفت که در مراتب ملکداری هر یک از مهتر و کهتر را
تکلیفی است جداگانه و مهتری و کهتری برازش نه نشانهٔ مهتری بر مسند عزت نشستن است و لازم کهتری
بپای ایستادن و کمر خدمت بستن اگر درین قول صادق هستید بسم الله کلاً برخاسته در پیشگاه ایوان سردار صف
آرای شوید چون اسحق خان در میان امرای خراسان زادگی نداشت و در بدایت کار بحیله و تزویر نام خود را سردار و امیر
گذاشت لهذا جمیع خوانین از گفتگوی جناب میرزا دل آزرده گشته از مجلس طرحا برخاسته و دامنها بر آن داستان افشانده
و فی الفور از شهر بیرون رفته در اتفاق با یکدیگر بهنگامه ها آراستند اسحق خان کار را نه بر وفق مرام دیده و از مخالفت کل خوانین
با خویش می اندیشید بنابراین از رفتار گذشته پشیمان شده و پیشدستی بکار خدمت شاهزاده را مایهٔ نجات جان یافته
در روز جمعه بیست و هشتم شهر رمضان المبارک بخدمت اشرف شتافت و اشکهای ملحدانه از دیده جاری کرده چندین دفعه
زمین ادب را بوسه داده از کار مخالفت ظاهری فراغت یافت در روز عید فطر نواب والا را مجدداً بر مسند ایالت نشانید
و کوس شادمانی را بلند آوازه گردانید چون ازین تردستیها مجدداً آبی بروی کار آورد لهذا بجهة اثبات خیانت خوانین
و اظهار خدمت خویش سرعان سریع السیر بدربار معدلت مدار گسیل کرد و پس از آن میرزا شمس الدین نام تفرشی الاصل
خراسان مسکن معتمد او که در مراحل شیطنت و فساد شریک بزرگ آن پیر گرگ قساوت بنیاد بود بسبب اشتباه کاری بدرگاه
فلکجاه روی آورد و بالجمله خبر اول که عبارت از مخالفت خوانین با نواب شاهزادهٔ فلک تمکین است روز نوزدهم شهر رمضان المبارک
در چمن اوجان بعرض اولیای زمان رسید و شاهنشاه آگاه بنابر ملاحظات ملوکانه همان روز این خبر را در سلام عام ظاهر
گردانید نواب ولیعهد زمان با سپاه نظام آذربایجان داوطلب خدمت خراسان شد و حضرت اعلی عذر مخالفت خوانین را
عنقریب با یکدیگر رطب اللسان چون دیگر در آن صفحات کاری که سزاوار توقف باشد نبود لهذا در روز پنجشنبه دوازدهم شهر شوال
المکرم رایات ظفرآیات از آن چمن فیروزی علامات شقه گشا و در روز ورود بدارالسلطنهٔ قزوین خبر ثانی که عبارت از اتحاد الفت

خوانین با یکدیگر و تمکین نواب شاهزادهٔ فلک تمکین مجدد دار بر مسند ایالت آن کشور باشند نقاب از رخ برکشود چند روز
موکب فیروزی کوکب در قلعهٔ مبارکهٔ سلیمانیه از زحمت راه آرام یافت و شب یکشنبه نهم شهر ذی حجة الحرام از ورود خسرو
بهرام غلام خیول ملالت و کدورت روی از کاشانهٔ خاطر اهالی دار الخلافه برتافت میرزا شمس الدین معتمد اسحق خان قرائی را که از منزل
قشلاق شرفیاب درگاه عرش مساق شده بود در عرض راه سلیمانیه و دار الخلافهٔ طهران عارضه دست داد و در میان صحرا در حالت
احتضار بیفتاد جناب میرزا محمد شفیع در سر راه بر سر او رسید و از اسب پیاده گشته بدلجوئی او کوشید در آن حالت اقرار کرد
که دو خیانت از من سر زده از گوشت آن دو خیانت قاصد مرگم حلقه بر در زد یکی خیانت با ولی نعمت جهانیان یعنی شاهنشاه
جهان که خود قرآن برداشته یکان یکان خوانین خراسان را بر مخالفت با دولت ابد بنیان و موافقت با اسحق خان قسم دادم
دیگری خیانت با فلانی که مؤلف این روزنامچه منظورش بود تبیین این مقال آنکه میرزا باقر تبریزی منشی خراسان با حقیر خصوصیت
کامل داشت قبل از وقوع مصالحه با روسیه کاغذی از مشار الیه در چمن اوجان آذربایجان بحقیر رسید جوابی که باو نگاشتم
وقایع گفتگوی مصالحه و تعویق در آن را اعلام داشتم میرزا شمس الدین بجناب صدارت گفته بود که این شرح کاغذ فلانی
کار مصالحه گذشته بیشتر موجب جرأت خوانین در مخالفت شد صدر جلیل القدر از روی نصیحت حقیر را متنبه ساخت و کتمان
این راز پرداخت شاهنشاه آگاه در سلام عام بلفظ معجز نظام فرمود که نصف فساد خراسان بسبب فقدان این روباه
پر دستان برطرف شد و نتایج خیالات سردار قرائی را در گذر مخالفت هنگام تلف آمد **ذکر آمدن محمد رحیم خان اوزبک والی
خوارزم بدعوت خوانین خراسان و آمدن برخی از خوانین بدار الخلافهٔ طهران** این رحیم خان التزر خان پسر عوض ایناق پسر محمد امین
ایناق را برادر است و بر حسب تقدیر خوارزمیان را سرور اصل ایشان از اوزبکان دشت قبچاق و پدران آنها در خوارزم ایناق
بوده اند که عبارت از بیگزاده است در کیفیت احوال اولات بخارا ذکر شد که خان چنگیزی را از میان برداشته خود مباشر کار سلطنت
شدند التزر پسر عوض ایناق نیز همین سنت را پیش گرفته در خوارزم فرمان روا گردید بعد از فوت او رحیم خان برادرش بر صدر
مسند خانیت جای گزید چون خوانین بعاقبت خراسان مباشر کاری بزرگ شدند خواستند پای دیگری را نیز بمیان آورده
شاید خود را باین وسیله ازین غرقاب بکناری کشند خان منوار المطایف الحیل در عین شدت زمستان با تدارک شایان از خوارزم
بر دره جز آورد و خود در خانه های خراب نشسته او را تکلیف بتاخت ارض اقدس کردند خان مزبور مراتب لعنت و شیطان خیال ایشان را

دریافت

دریافت و بتاخت قلعهٔ از قره [illegible] جز اکتفا کرده روی از آن سامان برتافت بعد از ورود بخیوه که پای تخت خوانین خوارزم است ملک علی
نامی از معتمدین خود را با عریضهٔ معذرت آئین مشعر بر اظهار افساد خوانین شرارت قرین بدربار عدالت ضمین گسیل ساخت و از روی
کمال ضراعت بعذر این جسارت پرداخت جوابی مطابق سؤال او داده شد و فرستادهٔ مزبور با نیل مرام مراجعت را آماده آمد در خلال
این احوال حسینعلیخان قرائی ولد اسحق خان که قبل از وزارت میرزا رضاقلی نوائی در سرکار والی ولایت خراسان وزیر بود وارد درگاه
جهان پناه و در سرای جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم آرام یافت مطلب او دو چیز بود یکی اثبات خیانت سایر خوانین و رفع خیانت
از پدر خویش و دیگری بردن سپاه بجهة تنبیه خوانین خیانت کیش در زمستان این سال در دار الخلافهٔ طهران توقف کرد تا از قراری
که انشاء الله تعالی ذکر خواهد شد سپاهی جرار از رکاب ظفر شعار برداشته روی بارض اقدس آورد امیر حسن خان عرب زنگوئی
حاکم طبس که مردی خدمتگذار و مخالف خوانین بد آئین خلاف طبیعت آن صداقت شعار بود در همان اوقات علینقی خان ولد
خویش را با عریضه و پیشکش ارادت کیش بدربار خاقانی گسیل ساخت و باظهار مخالصت صادقانه پرداخت **ذکر وقایع
واقعه در دار الخلافهٔ طهران اعم از تفویض استیفای ممالک بجناب امین الدوله عبد الله خان و ورود فرستادگان
اعراب و ادای قروض جناب معتمد الدولة العلیه میرزا عبد الوهاب** در ابتدای این سال خجسته مآل قبل از حرکت موکب اجلال جناب
حاجی محمد حسین خان امین الدوله بنظم ممالک عراق و فارس مأمور و حضرت عبد الله خان ولد ارجمندش که بیگلربیگی اصفهان بود
احضار بحضور معدلت دستور گردید در هنگامیکه عمارت سلیمانیهٔ کرج محل نزول خاقانی شد معزی الیه از شرفیابی رکاب فیروزی
مآب بهره مند و پس از ورود بدار الخلافهٔ طهران در عوض پدر ارجمند از منصب وزارت استیفای ممالک سربلند آمد جناب حاجی
محمد حسینخان نظام الدوله لقب یافت و حضرت عبد الله خان از لقب بلند امین الدولگی بوادی مفاخرت شتافت در همان اوقات
علیرضا نامی از جانب امیر حیدر توره پادشاه مملکت ماوراء النهر وارد درگاه آسمان جاه و مطلب او را [illegible] [illegible] بدین نمط آگاه
گردید که پادشاهان ممالک توران خود را اکثر خلیفه میخوانند و سلطان روم را بسبب مواحدت مذهب خلیفة الخلفا میدانند
در مسائل شرعیه فتوی ازو جویند و هر حکمی که از جانب او صادر گردد بهمان طریق پویند امیر حیدر مذکور فرستادهٔ مزبور را بسبب
دو مطلب باسلامبول گسیل ساخت و چون عبورش از راه ممالک ایران بود بر سبیل عریضه صادقانه پرداخت مطالب وی
با پادشاه روم یکی استفتای خرید و فروش اسرای شیعه و دیگری چند کتاب از احکام فروعیهٔ مشایخ حنفی خواسته بود خلاصه فرستادهٔ دوم

مزبوره به پیشگاه فلکجاه خاقانی مشرف و موازی یک عدد قاب بزرگ با انضمام سرپوش که هر دو از یشم و بیک اندازه
تراشیده بودند و مکلل به یواقیت رمانی و لعل بدخشانی گردانیده با برخی هدایا و تحف از نظر اقدس اشرف گذرانید
و از تفقدات خاطر همایون قرین انواع عز و شرف گردید مهمانداری همراه او کرده از راه بغداد روانه روم و مراجعت
او با جواب مطالب نامعلوم ماند و هم در آن اوقات دو نفر عرب فصیح اللسان طلیق البیان با عریضه ارادت ترجمان
از جانب یمن شرفیاب درگاه میمون و مطلب عریضه اینکه از تعدیات سعود نامسعود پادشاه نجد شکایت به آستان
صاحبقران دشمن شکن آورده بودند و سه نفر از اعراب دیگر نیز از جانب سعود نامسعود با تحف نامعدود که یکی از آن جمله
قطعه زمردی ترنجی باندازه یک کف دست بسیار صاف و روشن و بدون لکه بود وارد و در عریضه انقیادی چنین عرض داشت
نمود که ازین بعد زوار حاج عجم را مقرر شود که بسبب قرب طریق از راه نجد آمد و رفت نمایند که در هر باب رعایت احوال ایشان
بواجبی بعمل خواهد آمد شیخ علی نامی نیز از جانب حاکم بحرین با چند رشته تسبیح مروارید غلطان و بعضی از نفایس هندوستان شرفیاب
دربار معدلت ارکان و تفصیل مطالب و راکلک درافشان بدین آیین رطب اللسان است که جماعت اعراب عتوبی ساکن جزایر
فارس بعد از قتل نادرشاه افشار بر ولایت بحرین مسلط آمدند و همواره تابعین ایشان که یکی از آنجمله طایفه جواسم ساکن
جزیره قشم میباشند بر روی دریا بنای سرقت گذاشته کشتیهای ایران و هندوستان را بسرقت میزدند بعد از آنکه
فیمابین دولتین علیتین ایران و انگریز بنای دوستی و موافقت استوار گردید بصوابدید اولیای دولت خداداد چنین
قرارداد شد که کارگذاران هر دو طرف قرین الشرف همت باستیصال طایفه جواسم که خاشاک روی دریا گشته
بسته بلکه کشتی ثبات حاکم بحرین را نیز که معاون ایشان است درهم شکسته باشند حاکم بحرین خود را غریق بحر اضطراب
دید لهذا متوسل باین دولت جاوید گردید بالجمله جواب سفرای یمن و نجد و بحرین بطوریکه مصلحت دولت عظمی بود داده شد
و فرامین عربی در جواب عریضه هر یک بمسوده جناب معتمد الدوله العلیه میرزا عبدالوهاب منشی الممالک اصفهانی
المتخلص بنشاط محرر و آماده و هر یک از آن فرستادگان با انعام و خلعت فراوان روی بصوب مقصد نهاده آمدند
خلاصه در همین سال خجسته فال همتی از شاهنشاه دریانوال نسبت بجناب معتمد الدوله حمیده خصال مبذول افتاد
که تا کنون هیچیک از سلاطین فلک تمکین را نسبت بچاکران درگاه دست نداد تفصیل این اجمال آنکه جناب معتمد الدوله

معزی الیه

معزی الیه را از راه مشغولی بکمالات روحانی بهیچوجه توجهی بعالم نفسانی نبود و بجز تقرب بحضرت علیای سلطنت در هیچ
امری از امورات دنیوی که عقل معاش نامند اقبال نمی نمود زر و خاک گوهر و خاشاک در نظر همتش یکسان بودی و در
تمامت سال اوقات عزیز را صرف مرمت احوال درویشان پریشان مینمودی لوازم حلق را بقوت لایموت اگر همنان جوین
و سرکه و انگبین بودی اکتفا کردی و ملزومات لقی را بهمان ملبوسات همایون که در عرض سال باو مرحمت میشد بسر بردی مباشرین
و خوان سالاران میرزا را اقطاع و اوضاع از مواجب و مرسومات او که سالی معادل بیست هزار تومان متجاوز بود از حد درگذشت
و در اندک زمانی کار او پریشان گشت شاهنشاه مروت شعار که اکثر اوقات مستفسر احوال آن شیر بزرگوار بود وقتی التفات
فرمود که جناب میرزا معادل سی هزار تومان مقروض است و قرض او در دست طلبکاران مقبوض دریای همت بیکران بجوش
آمد و کوس التفات بی پایان نسبت باو در خروش مبلغ سی هزار تومان زر نقد در عوض قروض جناب میرزا از خزانه عامره
مرحمت و این حدیث سامعه افروز هرات و ناحیت شد نام قاآن و حاتم از همت این خسرو سخاوت شیم از صفحه روزگار طی شد
و توسن آن همه افسانهای پی در پی از همت سرشار کی پا آمد ذکر عزیمت شاهنشاه دوران بزیارت قم و سیاحت کاشان و مراجعت
بطهران و ورود نایب السلطنه از آذربایجان و تعیین اسمعیل خان سردار دامغانی بخراسان چون شاهنشاه بادادودین را از مهمات
ملکی فی الجمله فراغی حاصل و دم سردی در آن سال در دار الخلافه شدتی کامل داشت لهذا بعزم زیارت بضعه معصومه احمدی صلوات الله
علیها و قشلامیشی در متنزهات کاشان رایت عزیمت برافراشت و در همین سال در قریه فین که یکفرسخی کاشان و چشمه ایست
در آن از صفا مانند آب حیوان عمارتی ملوکانه قریب بچشمه طرح فرمود و صفای عمارات سلاطین صفویه را که هم در آن سرزمین است
یکی بر هزار افزود و بعد از استیفای حظ مستوفی در آن مکان دلگشا و فیض زیارت حضرت معصومه صلوات الله علیها روز
یکشنبه هفتم شهر ربیع الاول سنه یکهزار و دویست و بیست و نه از ورود موکب ظفر لوا عرصه دار الخلافه را مجدداً طراوتی بی منتها
دست داد و نواب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا در همان تقبیل عتبه علیه خلافت را از دار السلطنه تبریز پای بر گشاد و از رهگذر
فراغت از زحمت جنگ فرصت آستان بوسی شهریار با فرهنگ شکرگذاریها بعمل آورد و از کیفیت نظم مملکت آذربایجان
و ایمنی رعایای آن سامان حکایتها کرد و اسمعیل خان سردار دامغانی با فوجی از جنود ظفر مبانی و ذوالفقار خان سرکرده نظام سمنانی
و مطلب خان ناظم جان باز دامغانی و امان الله خان افشار سرتیپ سواره بختیاری و سواره خواجه وند و عبدالملکی از قراریکه

سابقاً اشاره رفت به دفع خوانین اتراک و اکراد خراسانی از رکاب فیروزی حضرت صاحبقرانی بر زده دامان آمدند و در دوازدهم
شهر ربیع الاول روانهٔ آن سامان شدند حسینعلی خان ولد اسحق خان قرائی که بجهت استدعای تعیین سپاه در درگاه فلک‌جاه
متوقف بود مقضی المرام و شادکام بآن صوب صواب انجام سبکعنان و فرامین قضا آیین با افتخار خوانین خاین و آیین
مشعر بر وعد و وعید و حاکی از بیم و امید از مصدر خلافت صادر و فرمایشات علیه آن جیوش بحر خروش را در تدمیر دشمنان
دولت قوی ارکان معین و ناصر آمد ع تا چه باشد قرار کار جهان * بهاریهٔ سال فرخ فال ایت ئیل ترکی مطابق با سنهٔ
یکهزار و دویست و بیست و نه هجری و آمد و رفت ایلچیان دولت روس و انگریز هنگامه آرای عرصهٔ خاور اعنی خورشید انور در این سال
خجسته فر بعد از انقضای چهار ساعت و پنج دقیقه از روز دوشنبه هفتم شهر ربیع الاول سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و نه
مطابق ایت ئیل ترکی از ساحت حوت بکاخ زرین حمل نقل نمود بمحض طلوع طلیعهٔ رایت خویش جنود نامعدود کواکب را بوادی
عدم دلالت فرمود و از سفیران گلهای شکوفه بنای آمد و رفت در تختگاه چمن نهادند و ترکان تنگ چشم عنادل بسبب طغیان شحنهٔ
خار بغارت دار المرز گلشن دست برگشادند زمان دشمنی دی بسر آمد و دیدهٔ امیران بهمن و اسپند بحکم خسرو فروردین از نشتر
سبزه بدر آمد نوباوکان سرو و صنوبر هر یک از شاهدان گلبن عروسی در بر گرفتند و عندلیبان خنیاگر و قمریان رامشگر
تهنیت این عیش نشاط آور را نواهای مؤالف و مخالف از سر گرفتند سردار چنار در دار السلطنهٔ گلشن بنای باج نهاد و افغان
هزار دستان از سبائک زرین و سیمین ریاحین الوان بسلطان اردی بهشت خراج داد باد نوروزی که جمعیت از بارش سر
پیشوائی است در کمایش کلاه‌های بادهٔ لاله و شقایق را شکست و بفرمان خسرو ربیع از دار الخلافهٔ چمن رخت بربست خسرو فیروز
اعنی شاهنشاه عدالت آموز مبارکی روز نوروز بر بالای اورنگ آسمان رنگ و فراز مسند خورشید سنگ به آیین جمشید
و جم و فریدون ملک عجم برآمد و شعاع تاج وهاج کیانی و جیقهٔ خورشید تاج خسروانی مهر آسمانی را افسر آمد لمؤلفه
همایون عید نوروز است و شاهان جهان یکسر * نثار عید را بر دوش سر دارند و بر کف جان * بدرگاه سلاطین سجده‌گاه داور دنیا *
بحرگاه خلایق جایگاه خسرو دوران * شه گیتی ستان فتحعلی شاه آنکه میباشد * فلک عزم و زمین حزم و قضا حکم و قدر فرمان *
بالجمله بعد از انقضای بزم شیلان خیال حفظ ثغور اسلام و انتظام مهام ممالک سپهر احتشام خورشید وار از مطلع خاطر
شاهنشاه تاجدار سر بر زده با حضار لشکر انجم حشر فرامین قضا آیین نمونهٔ حکم قدر باطراف بحر و بر پی سپر آمد چون در سال قبل کفایت بین

دولتین

دولتین علیتین ایران و روس عهد موافقت بسته شد یکی از جملهٔ شروط این بود که ایلچیان طرفین بجهة رسانیدن امضای
عهدنامهٔ مبارکه بتختگاه جانبین آمد و شد نمایند و زنگ آنکدار سنوات مخالفت را از آئینهٔ خاطر امنای حضرتین بصیقل
دولتخواهی بزدایند قرعهٔ سفارت دولت روس بتوسط سر گور اوزلی بارونت ایلچی دولت انگریز بنام حاجی میرزا ابوالحسن خان
شیرازی نیکو افتاد و حسب الامر اعلی در ابتدای همین سنهٔ میمونه بجهة تدارک کار سفارت و رعایت صلهٔ ارحام بدار العلم
شیراز روی نهاد و چون ایلچی دولت انگریز را قرار این بود که قبل از وصول حاجی میرزا ابوالحسن خان بپای تخت دولت
روس خود از آن راه عازم و امپراطور اعظم را ملاقات نموده در باب انجام مطالب این دولت قاهره گفتگوئی بسزا نماید
و کاری را که خود مباشر بوده از عهده بر آید لهذا از درگاه آسمان جاه استدعای ترخیص نمود و بسبب وفور مراحم ملوکانه در بارهٔ
او اذن سفیری چنان دولتخواه منافی طبع همایون شاهنشاه آگاه بود بالاخره اصرارش از حد در گذشت تا حضرت اعلی
بملاحظهٔ صرفه و صلاح دولت علیه باین معنی راضی گشت لهذا او را مورد انواع مرحمت و اعزاز فرموده چنان التفاتی در بارهٔ
او مبذول افتاد که نسبت بهیچیک از سفرای بزرگ در هیچ دولتی بعمل نیامده بود جواب نامهٔ پادشاه انگریز و ولیعهد آن
شوکت با تمیز از جانب اعلی و جواب مراسلهٔ بانوی حرم سرای آن سلطان ذی شان از کلک منشیان عطارد نشان از قول
خادمان حرم محترم حضرت صاحبقران تحریر شد و هدایا و تحفی که لایق بود تسلیم آن سفیر صافی تقریر آمد اسبان تازی
نژاد ترکمانی با ساخت و ستام مرصع و شالهای کشمیری و زریهای اصفهانی مفتول باف مشعشع و ظروف و اوانی طلا
که استعمال آن را بجز ملک زادگان معظم سزا نبود با انضمام اسبابی دیگر بانعام آن سفیر صداقت سیر عنایت و مشار الیه
مستر موریه نام نایب خود در القب سفارت صغیر داده و در پای تخت دولت علیه نهاده در اواسط شهر ربیع الآخر سنهٔ یکهزار
و دویست و بیست و نه از راه پطربورغ روانهٔ آن حدود و ناحیت گردید بدون اغراق هنوز اکثری از کارپردازان دولت
قاهره را حسرت مصاحبت و مجالست او در دل است و فقرات حسن رفتار و سلوک او ورد زبان جاهل و کامل حاجی میرزا ابوالحسن خان
نیز بعد از مراجعت از شیراز بسفارت دولت روس مأمور و چون از فرستادن او استرداد ولایات متصرفی منظور بود لهذا
صاحبقران اعظم تدارکی شایان با او همراه نمود که حضرت امپراطور و امنای آن دولت ابد دستور را بر پرسش موفور
راضی و مسرور دارد و رشتهٔ استرداد ولایات را بهر نوع تواند بدست آرد مبلغ ده هزار تومان نقد و موازی دو زنجیر فیل

ده رأس اسب بی عدیل و یکصد طاقه شال عمل کشمیر و چند رشته تسبیح مروارید بی نظیر و چند دانه لعل بدخشانی و یاقوت رمانی
و شمشیرهای خراسانی و زرهای مفتول باف اصفهانی و قوطیهای مرصع فاذزهر و مومیائی و قلمدان استادان
نقشبندی و قالیهای هراتی ابریشمین و اوضاعی زیاده از اندازهٔ تحقیق و تخمین بصیغهٔ هدیهٔ امپراطور اعظم و تعارف
امینان آن دولت مفخم تسلیم او گشته در روز بیست و پنجم شهر جمادی الآخرهٔ سنهٔ مزبوره روانهٔ آن حدود و ثغور شد
و پس از آن نیز متدرجا برات چهل هزار تومان نقد از تجار گیلان گرفته و بجهة او فرستاده شد که در راه استرداد ولایات
صرف نماید بلکه تواند گوی نیکنامی از میدان برباید بالاخره از قراریکه انشاء الله تعالی ذکر خواهد شد ع بنومیدی بدل شد
آخر آن امیدواریها • **ذکر دعوای اسمعیل خان سردار دامغانی با خوانین خراسانی و شکست آن جنود شیطانی از تاییدات ربانی**
طالع فیروز خسروانی در آخر وقایع سال قبل نگارش یافت که اسمعیل خان سردار با جمعی از میران در بار و شیران بیشهٔ کارزار بدفع
جماعت اشرار روانهٔ خراسان و آن دیار شد بعد از ورود او بارض اقدس رضوی چند روزی بجهة زیارت آن مهبط ذریهٔ
دودمان مصطفوی و آسودگی سپاه رکاب خسروی توقف ورزیده و در روز پنجشنبه بیست هفتم شهر ربیع الآخر از باطن آن
بزرگوار همت طلبیده و بطالع بی زوال شاهنشاه تاجدار متوسل گردیده از ارض اقدس حرکت و در حوالی شهر طوس منزل
نمود طوایف اتراک و اکراد از قبیل رضاقلیخان زعفرانلو حاکم خبوشان و نجفقلی خان شادلو حاکم بجنورد و بیگلرخان چاپشلو
حاکم اتک و سعادتقلیخان بغایرلو حاکم جهان ارغیان کلاً با لشکرهای آراسته بعزم جسارت از جای برخاسته هر یک از
مقر حکومت حرکت و روی نحس بطوس با سعادت نهادند در شب شنبه نوزدهم شهر مزبور شبیخونی باردوی سردار مذکور زده
از بخت بلند خسرو فیروز و جان فشانی قشون جلادت آموز تیره روز و جمعی از ایشان نشانهٔ تیر و تفنگ دلدوز گشته تلف گردیدند
علی الصباح که سردار تیغ بند عرصهٔ خاور برخنگ نیلی فام گنبد اخضر برآمد و جنود کواکب را از اولین حملهٔ ادهم گرانمایه سرآمد
سردار دامغانی جنود ظفر مبانی را فوج فوج و دسته دسته کرده و هر فوجی را بدلاوری و هر دسته را بکند آوری سپرده
چون شیران خشمناک بآن روباهان بی باک روی نهادند و از هر طرف بند میران ملاعین ناخلف کمین کین برگشادند جمعیت
خصمان بیست هزار و قشون رکابی بهمین هزار بود ندو با وجود آن قلت از کثرت توجه شاهنشاه فیروز آیت باده مساوی آن قوم
عفریت سیرت برابری مینمودند نجفقلی خان شادلو و سعادتقلی خان بغایرلو در اول وهله بر سر جان بازان سمنانی و دامغانی
وتوپخانهٔ

وتوپخانهٔ البرز مبانی تاختند و از ضرب گلوله های توپ البرز کوب که بمنزلهٔ صواعق آسمانی و مهرهای آتشین تفنگ که بمثابهٔ
شهاب ثاقب در رجم جنود شیطانی است بهزیمت پرداختند رضاقلیخان زعفرانلو و بیگلرخان چاپشلو از طرفی
دیگر خود را بر تیپ امان الله خان افشار زده داخل شدند دلاوران خواجه وند و عبد الملکی و شیراوژنان بختیاری
دست به آلات و ادوات حرب برده با آن گروه نکبت پژوه جنگ در پیوستند و در اندک کوششی از یمن طالع خسروی آن
خیول ثعالب اصول را چون عهد ناقبولان درهم شکستند ترکان و کردان خراسانی از هر طرف پای گریز برگشادند
و کردان عراقی تا حوالی شهر خبوشان بتعاقب فراریان روی نهادند جمعی کثیر قتیل شمشیر و جمی غفیر اسیر و دستگیر گشته
سردار و همراهان مظفر و منصور بمعسکر خویش وارد و یک روز توقف کرده روز دیگر با کسب بسیار و اسیر بیشمار وارد ارض
فیض آثار گردیدند در اوایل شهر جمادی الاولی این خبر بهجت اثر در دار الخلافهٔ طهران بعرض شاهنشاه مظفر رسید و در ازاء
آن فتح نمایان هر یک از سردار و سران و میران را مورد التفاتی بی اندازه گردانید ع قدر خدمت را نداند کس بجز خدمت شناس •
ذکر حرکت موکب با شکوه بولایت فیروزکوه و خبر طغیان محمد زمان خان قاجار ضلالت پژوه و گرفتاری آن سرا پا
اندوه از جان فشانیهای استرابادی گروه موکب فیروز در روز شنبه یازدهم شهر ربیع الثانی سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و نه
با جیشی بحر کردار از دار الخلافهٔ ارم آثار حرکت و بعد از نزول اجلال بعمارت مبارکهٔ قصر قاجار محمد قاسم خان قوانلوی
داماد و فرج الله خان آوخلوی افشار نسقچی باشی و یوسف خان سپهدار و حسن خان قاجار قزوینی را با افواج پیاده و سوار
و توپخانهٔ صاعقه بار منقلای اردوی کیوان آثار روانهٔ حدود بسطام و چمن کالپوش و حوالی و حوش آن دیار فرمود بعد از آن
با جیوش بحر خروش از آنجا نهضت کرده در چمن فیروزکوه نصب رایات جلال نمود چون چند شبان روز ساعات اوقات
همایون بعیش و شکار گذشت خبر طغیان محمد زمان خان عز الدینلوی قاجار بتوسط کارگذاران نواب محمد قلی میرزای
ملک آرای دار المرز طبرستان مقروع سمع همایون گشت تبیین این مقال آنکه سلطان سعید شهید محمد شاه اول معروف
بآقا محمد خان را با طایفهٔ عز الدینلو بجهات مختلفه التفات بیشمار بود و این محمد زمان خان را که ترکی یکه سوار در
جرگ آقایان قاجار سفرا و حضرا جریده و سیاهی بی سپار بود از حضیض ذلت برداشت و بر اوج عزت برافراشت
در اندک زمانی امیری با اعتبار شد و شاهنشاه تاجدار اقدار ابعم بزرگوار کرد و بیشتر از پیشتر او را بروی کار آورد چندی

از حکومت ولایت بسطام و کبودجامه مفتخر و پس از اطفاء نایرهٔ طغیان خواجه کاشغر با ایالت ولایت استراباد
سربلند و بهره ور شد سالی نگذشت که آن غول جهالت نشان را خیلای نفسانی دماغی گشت چون از کارگذاران
نواب شاهزاده محمد قلی میرزا وحشتی کامل در دل داشت لهذا روز بروز وحشت زیاده گشته بالاخره روی بکفران
نعمت گذاشت نخست جمعی از معارف قاجاریه و عظمای استراباد را که خدمتگذار دولت پایدار و از ایشان نا مطمئن
بود بهانهٔ استمالت طایفهٔ یموت بدشت ترکمان فرستاد و در خفیه در باب گرفتن ایشان با طایفهٔ ترکمان قرار داد
امیرخان برادرش را بقلعه ماران و محافظت آن سامان روانه و خود بی بهانه اظهار طغیان و عصیان کرده تیر طعن
ولعن بر نشانه آمد برخی از بی مزاجان طایفهٔ قاجار و قلیلی از بی نام و نشانان و رجاله گان استراباد را با خود یار و همراه کرده
در قریه و سامانی حکم گذار کرد و با خوانین ضلالت آیین خاور زمین نیز کانون مراودت را گرم آورد معادل سی هزار ترکمان
یموت و گوکلان را درین داستان با خود همداستان ساخت و با خیال خام عزیمت دار الخلافه طهران بفکر حیله و دستان
پرداخت غافل از اینکه **شعر** اگرچه شعبده بازاست چرخ این نکند ٭ که شاهباز درآرد ز بیضهٔ عصفور ٭
بالجمله چون حرکات آن دیوانه قابل تعیین لشکر از رکاب خسروی گانه نبود و در کیش ملکداری نیز دفعش لازم مینمود لهذا
مثال واجب الامتثال از مصدر خلافت و جلال بعهدهٔ سادات و علماء و کدخدایان و رعایای استراباد صادر و حکم محکم خسروانی
چنین سایر و دایر آمد که یا محمد زمان خان دیوانه را با دست بسته بدربار خجسته حاضر آرند یا عنقریب مردان آن دیار را
قتیل شمشیر و زنان و صبیان را اسیر دست غازیان شیر گیر شمارند جاسوسی از آن دیوانهٔ منحوس را در اردوی
اعلی دیده بشناختند و پس از اطمینان مثال بمثال را بدو سپرده روانه ساختند پس از رسیل فرمان مطاع بلا فاصله
اختر کاویانی آفتاب شعاع از چمن فیروزکوه حرکت و در علی بلاغ دامغان نزول اجلال دست داد و شاهد گرفتاری آن
کافر نعمت خوان احسان شهریاری نقاب از چهره برگشاد و تفصیل این اجمال آنکه جاسوس مزبور بعد از وصول بخارج
شهر استراباد تا امر را بر قلعه کیان مشتبه ساز دپشته از علف ترتیب داده و فرمان همایون را در میان آن نهاده
و بر پشت کشیده وارد شهر گردید و در خانهٔ شیخ الاسلام آن ولایت رفته مثال اعلی را تسلیم گردانید حضرات سادات
عالی درجات آقا محمد محسن و آقا رضا و سایر نبایر و نتایج سید عالی گهر سید مفید استرابادی بلا توقف و درنگ در همان شب

کدخدایان

کدخدایان و معارف استراباد را در سرای خویش جمع کرده و فرمان قضا جریان را بیرون آورده از فقرات بیم و امید
خسروانه ایشان را آگاه و علی الصباح با جمیع اهل آن ولایت بدفع آن خان خائن ضلالت آیت روی براه آوردند
سرای خان ناسزا محاط آن جمع از جان گذشته آمد و بخت از آن مجنون با اجل مقرون برگشته خلاصه بهر نوع که بود
خان و متابعان او را دستان بسته و سرعتی باردوی معلی فرستاد و در انتظار حکم ثانی نشستند شاهنشاه آگاه
که در همه جا فضل اله و نیروی بخت فیروزش همراه است میرزا محمد یوسف اشرفی مازندرانی نایب مستوفی الممالک را بضبط
اموال و میرزا محمد خان عرب بسطامی یوزباشی غلامان خاصه را باوردن خان نکبت خصال و سایر متابعان بدحال او مأمور
و رایات منصور از منزل علی بلاغ شقه گشا گشته در روز شنبه ششم شهر رجب المرجب چمن نمکهٔ دامغان مضرب خیام
ظفر دستور شد امیرخان برادر محمد زمان خان را نیز لطفعلی خان کتول در قلعه ماران دستگیر ساخت و هر دو برادر با متابعان
دیگر در چمن نمکه مأمورین حاضر آورده قهرمان مؤاخذت بکار سیاست پرداخت نخست آن دو برادر بدگهر را اشتر کت
بر فلک آویختند و فراشان با فروشان بضرب چوب سندان کوب ناخنان ایشان را ریختند در زیر فلک آن دو برادر
ریشهای یکدیگر را گرفته بر سر و مغز هم می نواختند و ظهور آن خیانت را بر گردن یکدیگر مسجل می ساختند پس از این تنبیه
قلیل محمد زمان خان را لوطیان اردو بازار بر الاغی وارون سوار و سر و بر او را مانند عروسان زینت و نگار داده و چهر
زشتش را آرایش هفت کانه کرده با اسباب و اوضاع سخره گی در اردوی ظفر شکوه گردانیدند و بعد از آن هر دو برادر را
بجرم کافر نعمتی از دو دیده نابینا گردیدند محمد حسین آقای قاجار شام بیاتی و علیمردان و ملک عبد الحسین و مرتضی قلی استرابادی را
که نظم کار آن ضلالت شعار در آن دیار مشغول کار رشیادی و طراری بودند بحکم شهریار ظفرمند بند از بند جدا نمودند
از غرایب اخبار اینکه از قراریکه در بدایت کتاب گزارش داده شد فضلعلی بیک شام بیاتی جد این محمد حسین آقا را نواب فتحعلی خان
خلد مکان بجرم مخالفت از پای درآورد و ولد فضلعلی مذکور را که جد دیگرش بود محمد حسین خان مغفور بگناه کفران نعمت
مقتول و معدوم کرد محمد تقی بیک پدر همین محمد حسین آقا را سلطان شهید محمد شاه اول انار الله برهانه بسبب طغیانی که
ورزیده بود دسرگردان بیابان فنا نمود و ملفظ دُر نثار چنین فرمود که این محمد حسین آقا رسد و لیعهد دولت جاودانی
یعنی نواب جهانبانی است بمصداق الملوک مُلهمون بثبوت رسید و آن کفران نشان از ضرب تیغ دژخیم روانهٔ درکات

نیران گردید ایام شوم طغیان محمد زمان خان چون بخت منحوسش سیزده روز بود و در روز چهاردهم کوکب
اقبال شومش روی بزوال نمود با لجمله سادات رفیع الدرجات استراباد در ازای این صداقت شعاری مورد
انواع تفقدات و صاحب تیول و اقطاع بلانهایات شدند ایالت استراباد بضمیمهٔ ملک آرائی دار المرز مازندران
بنواب محمد قلی میرزا عنایت و موکب فیروز از چمن بگه حرکت کرده در نوزدهم شهر رجب المرجب ساحات اربع
میدان جوق مضرب سرادقات فیروزی آیت گردید **ع** تا چه زاید بعد ازین از طالع شاهنشهی ** ذکر عزیمت
اسمعیل خان سردار بصوب هرات بجهة امداد حاجی فیروز الدین میرزای افغان و رجعت از آن سامان** ابراهیم خان هزاره
که یکی از مفسده جویان خراسان بود بعد از آنکه اسحق خان قرائی بساط موافقت را با خوانین بدآئین برچیده
از روی ملاحظهٔ مصلحت وقت بنواب شاهزاده محمد ولی میرزا خدمتگذار گردید ابراهیمخان نیز مثل سایر خوانین از ارض
اقدس بیرون آمده در قریهٔ ابدال آباد جام منزل نمود و با حاجی فیروز الدین میرزای والی هرات ابواب مراودات بر گشود
حاجی فیروز را ترغیب بتسخیر غوریان کرد و بهانهٔ عدم استقلال نواب شاهزاده و مفسدت جوئی خوانین بر دلایل و براهین مستحکم در اتمام
این کار بمیان آورد و تعهد نمود که هرگاه لشکر افغان بمحاصرهٔ غوریان آید او نیز با جمعیت هزاره بامداد آمده هنگامه را آراید
حاجی فیروز الدین ملک قاسم میرزای ولد خود را با حاجی آقا خان هراتی وزیر و جمعیتی از سپاه بر سر غوریان فرستاد محمد خان ولد
اسحق خان قرائی در قلعهٔ غوریان محصور افتاد مواضعهٔ پدر بر کهرش آدمی بقندهار نزد کامران میرزای ولد شاه محمود روانه و قرائی
نیز ممهور بمهر خود و پدر نزد آن دیوانه کسیل و کامران را بغنائم بیرون ارض اقدس با جمعیتی کامل بمحاصرهٔ هرات دلیل شد
حاجی فیروز بعد از وصول خبر کامران میرزا از کردار سابقه پشیمان و ملک قاسم ولد خویش را از دور غوریان برداشته معتمدین
چند نزد اسمعیل خان سردار روان ساخت و دست امید بدامان توسل دولت علیه زده تمنای حرکت سردار با لشکری جرار
بدفع کامران میرزای غدار پرداخت حجتهای معتبر بمهر خویش و خوانین افغان ارسال داشت که هرگاه سردار با اقتدار عزم این دیار
نماید و دفع شر کامران را بطوریکه داند مباشر آید علی العجاله مبلغ پنجاه هزار تومان نقد بصیغهٔ پیشکش داده و مالیات همه
ساله را گردن نهاده سکه و خطبه بنام نامی شاهنشاه گرامی زنند و خوانند و بعد ازین در میدان مخالفت توسن فسادی نرانند
سردار نامدار با برادران خویش ذوالفقار خان و مطلب خان و همان جمعیت رکابی که بهمراه داشت روی بصوب هرات گذاشت

بعد از ورود

بعد از ورود بمنزل پل نقره سه فرسخی هرات معلوم آمد که کامران میرزا در منزل روضه باغ که سه منزل بالاتر از هرات است اقامت
دارد سردار بعزم تلاقی آن بدکردار بنه و اغروق را در پل نقره نهاده پرچم رایات ظفر را بجانب اردوی کامران میرزا تاب داد پس از
وصول سردار بمنزل پل مالان که یک منزل فراتر از هرات است کامران آن سیل بلا را بان جانب شتابان دید و بمشورت
خوانین افغان مصلحت در درنگ ندیده بصوب قندهار بر گردید نصیر خان هزاره قوللر آقاسی خود را بمعذرت نزد سردار فرستاد
و عزیمت خود را محض دشمنی با حاجی فیروز بقلم داد و بتوسط نامهٔ دوستانه زبان بعذرخواهی برگشاد با لجمله حاجی فیروز الدین بعهد
خویش وفا کرد و ذوالفقار خان برادر سردار را بشهر برده ادای تنخواه پیشکش را با سایر تعارفات و ملزومات با سردار
و همراهان بعمل آورد سردار با اقتدار در اواسط شهر رجب المرجب مظفراً منصوراً وارد ارض اقدس گردید و این خبر در اوایل
شهر شعبان المعظم در چمن سلطان جوق بعوض دارای داور رسید و موجب خوشنودی گردید **لمؤلفه** چاکری از باب سلطان
باج هندستان ستاند * بندهٔ از جیش خاقان مرز کالنجر گرفت * **ذکر ورود نواب شاهزادگان محمد ولی میرزا و حسنعلی میرزا
باردوی همایون و مراجعت ثانی ایشان بخراسان و طهران** در اوقاتیکه اسحق خان قرائی ولد خود حسینعلیخان را
بدار الخلافه فرستاد یکی از جملهٔ مطالب این بود که بسبب وحشتی که فیمابین خوانین خراسان و نواب شاهزاده محمد ولی میرزا واقع شده
دیگر سلوک ایشان با یکدیگر متنع است هرگاه شاهزادهٔ دیگر با ایالت معین و نواب معزی الیه احضار ربد بار همایون گردد
امور خراسان قرین نظامی تازه و خوانین کلاً مصدر خدمات بی اندازه خواهند شد در این اوقات نیز این حدیث را
با سردار و امنای بمیان آورده بهر طریق که بود سردار را نیز در این معنی با خود شریک نمود شاهنشاه آگاه بنا بر تصدیق سردار
و اتمام حجت بر اشرار نواب محمد ولی میرزا را از خراسان و حضرت حسنعلی میرزا را از طهران باردوی فیروز نشان احضار فرمود
مقصود این بود که هرگاه مصلحت دولت اقتضا نماید ایالت آن دو ملک را در میان آن دو ملکزاده تبدیل فرماید شاهزادگان
نامدار هر یک بچاپاری روانه و در چمن میدان جوق شرفیاب رکاب خسروی گانه شدند صاحبقران معظم را در باب این معامله و مبادله
تردیدی بود لهذا این حکم را محول باستخاره از کلام الله مجید فرمود فعل تبدیل بد و ترک آن خوب آمد و نواب محمد ولی میرزا از رجعت
ارض اقدس هم آغوش شاهد مطلوب جناب معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب منشی الممالک بجهة استمالت خوانین طاغی در رکاب نواب
شاهزاده روان شد و فرج الله خان افشار نسقچی باشی بسبب رسانیدن مواجب و علوفهٔ سپاه ظفر پناه بآن سامان شتابان

آمد ایالت دار العباده یزد ضمیمهٔ فرمانروائی دار الخلافه و بسطام و نواب حسنعلی میرزا از ظهور این مکارم سنیه در مراجعت
دار الخلافه شادکام گردید **ذکر مأموریت سپاه به تنبیه ترکمانان و رجعت موکب اعلی بدار الخلافهٔ طهران**
چون طوایف ترکمانان یموت و گوکلان بسبب موافقت با خواجه کاشغری و محمد زمان خان نادان مستحق تنبیه
و تادیب فراوان بودند لهذا از موکب اعلی اللهیار خان دولو سالار بار و حاجی رضا قلیخان قاجار و عیسی خان دامغانی
امیر آخور و غلام پیشخدمت باشی دربار جهان مدار و جمعی دیگر از سرداران نامدار با فوجی از غازیان شیر شکار اعم از پیاده
و سوار باز نبورکخانهٔ صاعقه بار روی بدشت ترکمان نمودند ظهیر الدوله محمد قاسم خان قاجار و فرج الله خان افشار و یوسف خان
سپهدار که از قرار نگار در چمن کالپوش اقامت داشتند حسب الامر همایون با جمعیت خود در جائی معین با امرای مأموره
ملحق گشتند و همت بر تدمیر آن قوم ناپاک گماشتند جماعت بدعاقبت ترکمان بسبب طول اقامت امرا و سپاه در چمن کالپوش
و توقف موکب اعلی در میدان چوق مظنهٔ دستبردی کرده و قبل از وقت احتیاط کار خود را بعمل آورده اهل و عیال و احمال و اثقال
خود را بسمت سقناقات صعب المسالک رانده و مردان ایشان جریده و سبکبار در آن حوالی و حواشی مانده بودند چون طلیعهٔ
رایات منصوره را از دور دیدند بجنگ گریز خود را پس کشیدند منظور ایشان آن بود که سپاه مظفر را از این حیله ستنگر
پیشتر برده تا در جائی که از آب و آبادانی دور باشد منزل سازند و خود با اطمینانی کامل بحصول کام دل پردازند سران
لشکر قیامت حشر خدعهٔ آن جماعت بدگهر را یافتند و صحیحا سالما از آن سامان روی برتافتند تنبیه آن طایفه
موقوف بوقتی دیگر شد و وقوع این واقعه محول بتاثیرات قضا و قدر آمد بالجمله موکب اعلی در بیست و ششم شهر شعبان المعظم از
چمن میدان چوق حرکت کرده چندی در منزل علی بلاغ دامغان و ییلاقات فیروزکوه و لاریجان بالحاح بصید و شکار
و تماشای مرغزار و انهار بسر برده در اواخر شهر رمضان المبارک در ساعتی سعد نزول موکب اجلال بدار الخلافه بنزول
دست داد و دولت معین و بخت مساعد ستاره یار **ذکر سور پر سرور نواب شاهزادگان امام ویردی میرزای
سرکشیکچی باشی دربار گیتی مدار و ایلخانی ایل جلیل قاجار و محمد رضا میرزای عالی مقدار و غیره**
صد شکر که ایوان کیان جای سرور است ✽ ابنای ملک را که آرایش سور است ✽ بعد از مراجعت از سفر فیروزی اثر که شاهنشاه
مظفر را از تنبیه دشمنان و تنظیم مهام ممالک محروسهٔ ایران آسایشی دست داد و از هر طرف ابواب بهجت و کامرانی بر چهرهٔ

اولیای

اولیای دولت جاوید مبانی برگشاد رای جهان آرا بآرایش سور با سرور چهار نفر از ملک‌زادگان که عبارت از نواب
امام ویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل قاجار و سرکشیکچی باشی دربار جهان مدار و نواب محمد رضا میرزا و حیدرقلی میرزا و محمود میرزا است
مصمم آمد شاهزادگان خجسته خصال از شرق و غرب و جنوب و شمال و امرا و سران نامدار از هر ناحیت و دیار با اسباب
و اوضاع بسیار از ملزومات این عیش بهجت آثار حسب الاحضار بدربار کیوان مدار روی آوردند و ارباب طرب شاهراه درگاه
مجره مآب را قدم از سر کردند بحکم محکم خدیو آفاق اسواق کهکشان مساق و میادین سپهر آئین را از آرایش و بانج چینی و رومی
و نصب مرایای روسی و فرنگی و سایر اسباب عیش رشک نگارخانهٔ چین ساختند و در مدت هفت شبان روز کارپردازان
این عیش فیروز بانجام کار پرداختند غبار ملالت از صفحهٔ پیر و جوان برخاسته شد و دامان آمال غنی و فقیر از زرافشانی
دستکان پیوسته صاحبقران عرش نظیر مشحون از خواسته‌های ناخواسته صبیهٔ مرحوم مغفور حسینقلی خان بنام نامی شاهزاده
محمد رضا میرزا و دو صبیهٔ محمد خان قوانلوی قاجار ایروانی از همسری نواب امام ویردی میرزای ایلخانی و محمود میرزا فرق اعتبار
قرین فرق فرقد و صبیهٔ مهرخان بنی عم مخطوبهٔ نواب حیدرقلی میرزای آسمان مسند بود در شبی فیروز و ساعتی فیروزتر از روز نوروز
چهار برجیس سعادتمند و زرا با چهار زهرهٔ زهرای آسمان جلالت بر وفق شریعت غرا شاهد مواصلت دست داد و زهره را مشکر
برفراز چرخ اخضر بجهت تهنیت این سور بهجت سیر لب تغنی برگشاد علی الصباح پیشکشهای شایان مبارکی این عیش مسرت
نشان از پیشگاه حضور خاقان عدالت ارکان گذشت و هر صاحب شوکتی از فیض همت دست بحر خاصیت با احسان
خلاع زرتار قرین انواع عزت و افتخار گشت شاهزادگان و امرا هر یک بمحل ایالت شتافتند و ارباب طرب نیز با انعام
و احسان بی حساب اذن مراجعت یافتند **لمؤلفه** تا بهت تخت آسمان بخت ملک برپا بود ✽ هر روز در دوران او صد عیش پا برجا بود ✽
ذکر ورود هنری الس سفیر دولت انگریز بجهة تغییر چند فقره از فصول عهدنامه بدربار معدلت آمیز
عهدنامه که فیمابین اولیای دولتین ابد مدت با سرگور اوزلی بارونت ایلچی دولت بهیهٔ انگریز در سنهٔ یکهزار و دویست و
بیست و شش بسته شد پس از آنکه ملحوظ کارپردازان آن شوکت سنیه افتاد بنا بر ملاحظات چند دو فصل از آن را چنان
مصلحت دیدند که تغییر یافته معتمدی بجهة آن تغییر بدربار دولت شتابد لهذا فی الفور هنری الس نام که جوانی دانا و در انجام
مهمات معظمه توانا بود از راه اسلامبول بچاپاری بدربار این شوکت سنیه فرستادند و خط وکالت در تغییر فصول مزبوره ابد

اوداد مشار الیه در اواخر شهر ذی قعدة الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و نه وارد دار الخلافهٔ طهران و پس از دو روز
آسودگی شرفیاب حضور معدلت ارکان گردید با امینان دولت قاهره عهدنامهٔ مزبور را بر وفق معهود و منظور در مجالس متعدده
نشستند و باصلاح یکدیگر بستند از آن دو فصل یکی فصل ولیعهدی مقید باسم بود که بنا بر ملاحظات چند مصلحت در آن دیدند
که ولیعهد مطلق نوشته شود دیگری فصل دویست هزار تومان وجه امدادی بود که قبل از ظهور صلح دولتین ایران و روس
چنان قید شده بود که در هنگام جنگ همه ساله داده باشند بعد از ظهور مصالحه باین نوع تغییر داده شد که اگر بعد از این
از طرف روسیه سبقت در جنگ بشود دولت انگریز کمافی السابق وجه مزبور را همه ساله کارسازی نمایند و هرگاه سبقت
از جانب این دولت علیه باشد تنخواه داده نشود و چون مقصود از سبقت تجاوز از خاک خود نمودن است بنا بر آن از قراری که
در فصل چهارم عهدنامهٔ مبارکه ایراد شده و بنظر میرسد باید در تشخیص خاک ایران و روس ایلچیان و وکلای دولت
انگریز دخیل بوده تا در هنگام ظهور مجادله سبقت را مشخص نموده باشند عهدنامهٔ مبارکه را نسختین نموده و وکلاء طرفین
مهر نموده و خط گذاشته بیکدیگر سپردند و صورت آن این است **صورت عهدنامهٔ دولتین ایران و انگریز که سر گور اوزلی بارونت از ابتدا بسته و بسبب تغییر دو فصل که تغییر یافته مستر الس در ثانی بهم پیوسته است** الحمد لله الکافی الوافی

اما بعد این خجسته اوراق دسته گلی است که از گلزار بیخار وفاق رسته و بدست اتفاق وکلاء حضرتین بهیتین
برسم عهدنامهٔ مفصل بر طبق با صدق و خلوص پیوسته میگردد چون قبل از این که عالیجاه زبدة السفراء سر هرفرد جنس بارونت
از جانب دولت بهیهٔ انگریز بجهت تمهید مقدمات یکجهتی دولتین علیتین وارد دربار سپهر اقتدار شهریاری شده بود عهدنامهٔ
مجملی فیما بین وکلاء دولت علیهٔ ایران جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم بالقابه و حاجی محمد حسین خان مستوفی الممالک دیوان
معظم باوصافه با مشار الیه که وکیل و سفیر دولت بهیهٔ انگریز بود بشروط چند که تبیین و تعیین آن بعهدنامهٔ مفصل
رجوع شده مرقوم گردیده بود و عهدنامهٔ مزبوره علی شرایطها بتصدیق و امضای دولت بهیهٔ انگلتره مصدق و ممضی آمد
بعد که عالیجاه سر گور اوزلی بارونت بالقابه ایلچی بزرگ دولت مزبور برای اتمام عهود و انجام مقصود حضرتین شرفیاب التزام
درگاه خلایق پناه پادشاهی گردید از جانب آن فرخنده دولت وکیل و کفیل در باب یکجهتی بوده وکلای آن همایون
حضرت قاهره باصلاح و صوابدید مشار الیه عهدنامهٔ مفصله مشتمله بر عهود و شروط معینه مرقوم و مشروح ساخته بعد از آنکه

عهدنامهٔ یکجهتی و اتحاد مزبور منظور دولت بهیهٔ انگلتره گردیده بود چند فصل از آن را با تغییرات چند مقتضای مراسم یکجهتی
و اتحاد دولتین علیتین انسب دانسته عالیجاه هنری الس را روانه و در طی نامهٔ دوستانه خواهش تغییرات مزبوره گردید لهذا
مجدداً جناب صدر معزی الیه و نایب الوزاره میرزا بزرگ قائم مقام و معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی الممالک وکلاء دولت علیهٔ ایران
با عالیجاه مستر موریه بالقابه ایلچی جدید دولت بهیهٔ انگلتره و عالیجاه مشار الیه شروع در تفصیل شروط و عهود کرده مقاصد معاهدهٔ
میمونه از قراری است که بعد از تغییرات مزبوره در فصول یازده گانهٔ لاحقه شرح داده خواهد شد و امور متعلقه بتجارات و معاملات
مملکتین از قراری است که در عهدنامهٔ تجارتانهٔ جداگانهٔ لاحقه شرح داده خواهد شد **فصل اول** اولیای دولت علیهٔ ایران
بر خود لازم داشتند که از تاریخ این عهدنامهٔ فیروز هر عهد و شرطی که به هر یک از دولتهای فرنگ که با دولت بهیهٔ انگلتره
در حالت نزاع و دشمنی باشد بسته اند باطل و ساقط دانند و لشکر سایر فرنگیان را از حدود متعلقه بخاک ایران راه عبور
بطرف هندوستان و سمت بنادر هند ندهند و احدی از این طوایف را که قصد هندوستان و دشمنی با دولت بهیهٔ
انگلتره داشت نگذارند که داخل مملکت ایران شود و اگر طوایف مزبور خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند
و غیره عبور بمملکت هند نمایند شاهنشاه ایران حتی المقدور پادشاهان و والیان و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن
طوایف مزبوره باز دارند خواه از راه تخویف و تهدید خواه از روی رفق و مدارا **فصل دویم** چون این عهد خجسته که در میان
دو دولت ابد مدت بدست راستی و صدق بسته آمد امید چنان است که بخواست خدای یگانه از هر گونه تغییر و تبدیل
مصون و روز بروز لزومات و مقتضیات یکجهتی و یگانگی در میانه افزون و پیوند مواخات و موافقت میان این دو پادشاه
جمجاه فلک دستگاه و ولیعهد و فرزندان و احفاد امجاد ایشان و وزراء و امراء و ولات و حکام ولایات و سرحدات
مملکتین ابد الآباد برقرار و استوار باشد پادشاه والاجاه انگریز قرار داد مینماید که اگر بر سر امور داخلهٔ ایران فیمابین شاهزادگان
یا امراء و سرداران مناقشتی روی دهد دولت بهیهٔ انگریز را در آن میان کاری نیست تا شاه وقت خواهش نماید و احیاناً
اگر احدی از مشار الیهم ولایتی یا جائی از خاک متعلقهٔ ایران را بآن دولت بهیه بدهند که بازاء آن کومک و اعانتی نمایند
هرگز اولیای دولت بهیهٔ انگریز باین اقبال نکرده پیرامون آن نخواهند گشت و دخل و تصرف در ممالک متعلقهٔ بایران هرگز
نخواهند کرد **فصل سیم** مقصود کلی از این عهدنامه آن است که دو دولت قوی شوکت از جانبین امداد و کومک بیکدیگر نمایند

بشرطیکه دشمنان در نزاع و جدال سبقت نمایند و منظور این است که از امداد جانبین یکدیگر هر دو دولت قوی و مستحکم
گردند این عهدنامه محض از برای رفع سبقت نمودن دشمنان در نزاع و جدال استقرار پذیرفته است و مراد از سبقت
تجاوز نمودن از خاک متعلقه بخود و قصد ملک خارج از ملک خود کردن است و خاک متعلقه بهریک از دولتین ایران و روس
از قراری است که باطلاع وکلاء دولتین ایران و انگلتره و دولت روس بعد از این مشخص و معین گردد **فصل چهارم** چون
در یک فصل از فصول عهدنامه مجمله که فیمابین دولتین علیتین بسته شده قرارداد چنین است که اگر طایفه از طوایف فرنگیان
بممالک ایران بعزم دشمنی بیایند و دولت علیه ایران از دولت بهیه انگریز خواهش امداد نماید فرمانفرمای هند از جانب
دولت بهیه انگریز خواهش مزبور را بعمل آورند لشکر بقدر خواهش با سردار و اساس جنگ از سمت هندوستان بایران بفرستند
و اگر فرستادن لشکر امکان نداشته باشد بعوض آن از جانب دولت بهیه انگریز مبلغی وجه نقد که قدر آن در عهدنامه
مفصله که من بعد فیمابین دولتین قویمتین بسته میشود معین خواهد شد الحال مقرر است که مبلغ و مقدار آن دویست هزار
تومان سالیانه خواهد بود اگر دولت علیه ایران قصد ملکی خارج از خاک خود نمود و در نزاع و جنگ سبقت با طایفه از طوایف
فرنگستان نماید امداد مذکور از جانب دولت بهیه انگریز داده نخواهد شد و چون وجوه نقد مذکور برای نگاهداشتن قشون است
ایلچی دولت بهیه انگریز را لازم است که از رسیدن آن بقشون مستحضر و خاطر جمع شود و بداند که در خدمات مرجوعه صرف
میشود **فصل پنجم** هرگاه اولیای دولت علیه ایران خواهند که برای تعلیم و تعلم نظام فرنگ معلم بایران بیاورند مختارند
که از مملکتی از ممالک فرنگ که با دولت بهیه انگلتره نزاع و جدال نداشته باشند معلم بگیرند **فصل ششم** اگر کسی
از طوایف فرنگ که در حالت مصالحه با دولت بهیه انگریز باشند نزاع و جدال با دولت علیه ایران نمایند پادشاه والاجاه
انگلستان کمال سعی و دقت نمایند که فیمابین دولت علیه ایران و آن طایفه صلح واقع گردد و اگر این سعی بکار نیفتد پادشاه ذیجاه
انگلستان بطریقیکه مرقوم شده از مملکت هند عسکر و سپاه بکومک ایران مأمور کند یا آنکه دویست هزار تومان مقرره را
برای خرج عساکر و سپاه و غیره کارسازی دولت علیه ایران نمایند و این اعانت و امداد مادام که جنگ فیمابین دولت علیه
ایران و آن طایفه باشد و اولیای دولت علیه ایران صلح نمایند مضایقه نمایند **فصل هفتم** چون قرارداد مملکت ایران
این است که مواجب قشون شش ماه بشش ماه داده میشود قرارداد تنخواهی که بعوض عساکر از دولت بهیه انگریز داده میشود

چنین

چنین شد که تنخواه مزبور را ایلچی آن دولت بهیه هرچه ممکن شود زودتر و پیشتر مهیاسازی نماید **فصل هشتم** هرگاه طایفه
افاغنه را با دولت بهیه انگریز نزاع و جدال باشد اولیای دولت علیه ایران از این طرف لشکر تعیین کرده بنحوی که مصلحت
دولتین باشد بدولت بهیه انگریز امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آن را از دولت بهیه انگریز بگیرند
از قراریکه اولیای دولتین قطع و فصل نمایند **فصل نهم** اگر جنگ و نزاعی فیمابین دولت علیه ایران و افغان
اتفاق افتد اولیای دولت بهیه انگریز را در آن میان کاری نیست و بهیچ طرف کومک و امدادی نخواهند کرد مگر اینکه
بخواهش طرفین واسطه صلح گردند **فصل دهم** اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی بشود و فرار بولایت
انگریز نماید بمحض اشارت امنای دولت علیه ایران آنکس را از ولایات مزبور بیرون نمایند و اگر بیرون نرود او را گرفته
روانه ایران کنند و در صورتیکه پیش از رسیدن آنکس بولایات مزبوره اشاره از امنای دولت ایران در باره او بحکام
آن حدود برسد آنکس را رخصت فرود آمدن ندهند و بعد از ممانعت اگر آنکس فرود آید او را گرفته روانه ایران نمایند و همچنین
از جانب دولتین معلوم است که شرایط این فصل مذکور از طرفین استقرار پذیرفته **فصل یازدهم** اگر در بحر العجم دولت
علیه ایران را امدادی ضرور شود از دولت بهیه انگریز بشرط امکان و فراغ بال کشتی جنگ و قشون بدهند و اخراجات
آن را موافق برآورد آن وقت قطع و فصل نموده بازیافت نمایند و کشتیهای مزبور بر آن خورها و لنگرگاهها عبور کنند
که امنای دولت علیه ایران نشان بدهند و از جاهای دیگر بی رخصت و ضرورتی عبور نکنند **خاتمه** ما که وکلاء حضرتین
علیتین هستیم این عهدنامه مفصله را که سابقاً فیمابین وکلاء دولتین علیتین بفصول دوازده گانه نگارش یافته
حال بتغییرات چند که منافی دوستی و یکجهتی دولتین بهیتین نبود و باصلاح حضرتین انسب مینمود در فصول یازده گانه تعیین
و تقریر و تحریر کرده دستخط و مهر گذاشتیم بتاریخ بیست و پنجم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهارده عیسوی مطابق دوازدهم
شهر ذی حجة الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و نه هجری مصطفویه علی هاجرها السلام و التحیه تحریراً فی دار الخلافه طهران
صانها الله تعالی عن طوارق الحدثان والسلام والاکرام **ذکر ورود فرستادگان اطراف و فرستادگانی که باطراف
مأمور شدند و سایر اوضاع اتفاقیه** در وقایع سنه ماضیه ذکر شد که حضرت میرزا محمدرضای قزوینی منشی دیوان اعلی
بجهة تشیید بنیان موافقت بسفارت دولت عثمانی مأمور آمد بعد از ورود مشار الیه بدار الملک اسلامبول کمال عزت

واحترام از آن دولت با احتشام نسبت باو مبذول افتاد بعد از آنکه مطالب مقرره که در وقایع سفارت سفرای روم
ایراد شد صورت انجام یافت مقتضی المرام بدربار دولت خداداد شتافت در اواخر شهر ذی حجة الحرام همین سنه وارد
دار الخلافه طهران و مطالب سفارت خود را معروض رای عالم آرا داشته مورد تفقدات فراوان آمد در خلال این احوال
احمد چلبی باب العرب از جانب بعد پاشای وزیر دار السلام بغداد با عریضهٔ ارادت فرضیه و پیشکش همساله وارد تختگاه
دولت و بعد از گذرانیدن عریضه و پیشکش و دریافت انعامات و احسانات دلکش رخصت انصراف با آن ناحیت
یافت در بدایت این سال خجسته فال الحجوف نامی گرجی از جانب ینارال نیکولای ردیشچوف سردار روسیه همراهی حاجی
میرزا ابوالحسن خان بجهت مبارکی و تهنیت مصالحهٔ میمونه بدرگاه آسمان شأن وارد و سردار مشار الیه مراتب شکرگذاری و امتنان
خود را از ظهور معاهدهٔ مبارکه و اهتمامی که در آن کار بعمل آورده بود عرضه داشت پیشگاه حضور معدلت فرماید داشته پیشکشی
فراخور احوال خویش نیز انفاذ درگاه معدلت کیش نمود از طرف قرین الشرف همایون نصرالله خان نوری غلام پیشخدمت
خاصه بجهت بروز التفات درباره سردار مزبور بهمراهی فرستادهٔ مذکور روانهٔ تفلیس و یکدست خلعت آفتاب طلعت و یکراس
اسب صرصر علامت و یکقبضه شمشیر هندی پولاد و یکقطعه نشان مرصع شیر و خورشید که خاصهٔ دولت ایران و التفات
ملوکانه را ترجمان است مصحوب او بانعام سردار مشار الیه فرستاده شد پس از رجعت نصرالله خان مجدداً سردار روسیه بجهت
شکر این موهبت عظمی پولکوونک بالاوانیج نام وزیر و مباشر امور عسکر را با پیشکشی فزون از مر بدرگاه فلک فرسای
و زبان بشکرگذاری التفات خسرو زمان برگشاده هر یک از این دو فرستاده که بفاصله شرفیاب شدند از احسان خسروانه
علی قدر مراتبهم بهره یاب آمدند و با مباهات بازگردیدند هنری الس وکیل دولت بهیهٔ انگریز نیز پس از اتمام عهدنامهٔ
مبارکه بصوب مملکت انگلتره شتافت و روز یکشنبه بیست و سیم شهر محرم الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و سی حاجی آقاخان وزیر حاجی
فیروز الدین میرزای والی هرات و ابراهیم خان هزاره بیگلربیگی هزاره جات بشرف آستان بوسی مشرف و وزیر مزبور پیشکش موفور
از جانب والی مذکور گذرانیده از نوازشات نامحصور قرین انواع عزت و شرف آمد منظور فیروز الدین میرزا از فرستادن
وزیر دانا اول این بود که معذرت جسارت عزیمت غوریان را بخواهد و ثانی شکایت از تعدیات شاه محمود و استدعای حمایت
از جانب دولت ابد ارکان نماید خلاصه حاجی آقاخان چندی در دربار خلافت متوقف و در دویم شهر ربیع الاول سنهٔ مزبور
باتفاق

باتفاق حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی بصوب هرات منصرف شد التفاتهای بیکران در ایام توقف دید
و خلاع فاخره با افتخار جناب فیروز الدین میرزا مصحوب حضرت وقایع نگار عنایت گردید ابراهیم خان هزاره بسبب فتنه و فسادی
که در باب غوریان نموده بود مأمور به توقف دار الخلافه آمد و امارت طایفهٔ مزبوره بر حسب فرمان اعلی بآزادخان ولد محمد خان هزاره
مفوض شد هم در آن اوقات جمعی از معارف ایل جلیل قاجار و برخی از اهالی استراباد از تعدیات میرزا رضی حمزه کلائی مازندرانی
وزیر نواب محمد قلی میرزای ملک آرای دار المرز طبرستان تظلمات بدربار عرش آیات بعرض شکایات آمدند و بر حسب امر اعلی مهدیقلی
خان دولوی قاجار را که از حکومت بندر ابوشهر معزول و بخدمت رکاب مشغول بود بایالت آن ولایت بردند ذکر جسارت
جناب حاجی ملا محمد زنجانی در خسارت ارامنهٔ متوقفین دار الخلافه طهران و خراب کلیسیای ایشان و اخراج شدن از آن سامان
طلاب علومی که بهره از ادراک روحانی ندارند و بسبب شهرت در میان عوام کالانعام و اخذ مال مردم از حلال و حرام
همت بتحصیل مقدمات می گمارند پس از آنکه در یک سفر عتبات عالیات یا دار السلطنهٔ اصفهان صرف و نحوی ناقص دیدند
و چهار مسئله از روی کتاب شرایع در باب آداب وضو و نماز و حیض و نفاس برگزیدند فی الفور علم پیشوائی بر پا مینمایند و نمازهای
مردم را گردن گرفته سجادهٔ ریا و سالوس میگشایند در حضور خواص از مجتهدین و ارباب معرفت و یقین یارای دم زدن
ندارند ولی در مجمع عوام خود را اعلم از جمیع خاص و عام میشمارند در بدایت کار دست بامر عظیمی زنند که موجب شهرت آید و در نظر
از عوام کالانعام در ستایش ایشان محفلها آراید مقصود از این تحقیق داستان جسارت حاجی ملا محمد زنجانی پیشنماز
در دار الخلافهٔ طهران است و کلک سخن سرا احوال او را بدین نمط رطب اللسان مشار الیه جوانی بود از اواسط الناس ولایت
زنجان و چندی بهوای تقاضای جوانی در دار السلطنهٔ اصفهان با طلاب بیسامان زانو زن و همدستان از جمعی ثقات
استماع شد که وقتی طلاب مازندرانی و رشتی در مدرسهٔ مادرشاه اصفهان از حسد الفت با آن جوان دعوائی کرده شخص
رشتی گوش طلبهٔ مازندرانی را بدندان خائید و تا بر بانی صاحب گوش را در دست نباشد گوش او را بحلق فرو برده
دم درکشید بالجمله پس از آنکه قلیلی از مقدمات صرف و نحو و علم فقه را ورزید بدار الخلافه طهران آمده ساکن گردید در ایامی که
مسجد جدید البنای سلطانی قریب باتمام بود مشار الیه چند نفر مرید از اتراک خمسه و آذربایجان و غیره جمع کرده در زاویهٔ
از زوایای مسجد سلطانی پیشوائی مینمود بسبب استعمال ردا و عصا و انداختن تحت الحنک ریا رفته رفته مریدان بی معرفت

بیرایان بر دور او جمع آمدند و بزم عوام فریبی را پروانه شمع شدند بهانه میخواست که خود را معروف و لیای دولت علیه
سازد بلکه باین وسیله باخذ اموال مردم بپردازد از اتفاقات در اواخر شهر محرم الحرام شخصی از رنود بازاری خود را
از شراب خلاری سرمست ساخت و در معبری از معابر با جناب آخوند بکار عربده پرداخت آخوند را از جسارت
آن دیوانه بهانه بدست افتاد و با جمعی از مریدان جانانه روی بخرابی کلیسیای ارامنه نهاد غافل از اینکه پادشاه
مغفور شاه عباس ماضی صفوی بجهة اطمینان خاطر اهالی روم و فرانسه و تشیید بنیان موافقت با دولتهای ایشان
در هر یک از ولایات ایران جماعت کرج و ارمن را آورده ساکن ساخت و از ترتیب کلیساها در دار السلطنه
اصفهان و آذربایجان وغیره باطمینان خاطر دول عیسویه پرداخت علاوه بر این آن طایفه از اهل جزیه اند
و موافق شریعت حضرت رسالت پناهی اذیت اهل جزیه حرام است جناب آخوند علی الصباح بکنایس آن جماعت
رفته خمهای شراب را سرنگون کرد و در اسباب عشرت و ما یحتاج آن جماعت پریشانی و شکست آورد بعضی از اماکن
آنها را بتیشه ستم خراب و باعتقاد خود بر ابروی شریعت افزود کارگذاران نواب حسنعلی میرزا حکمروای دار الخلافه
وقتی آگاه شدند که کار از کار گذشته و امر دیگرگون گشته است چون آخوند در سلک طلاب بود و اذیت او خلاف
رسم و آداب مینمود لهذا حسب الامر الاعلی تنبیه آخوند باخراج از بلد محول و با اهل و عیال از دار الخلافه بیرون رفته مشغول
شغل اول شد سفرای دول عیسوی که در دربار دولت خسروی بودند از ظهور این عدالت شادمانیها نمودند و هر یک
مراتب مزبور را بدولت خود اعلام داشته جمیع پادشاهان فرنگ ظهور این حمایت را از فرط دوستی و موافقت
پنداشته همت بر اظهار امتنان و شکرگذاری گماشتند غرامت خرابی از مرتکبین باز یافت و تسلیم ارامنه گردید
و این نیز موجب ازدیاد امتنان سفرای عیسویه آمد وقتی هم جناب شیخ محمد جعفر نجفی در دار العلم شیراز این عمل کرد
و در خرابی خرابات و شکست خمخانه جات و منع مؤذنین از گلدسته خوانی اهتمامات بعمل آورد مؤلف این روزنامجه
همایون در آن اوقات جوان و در آن ولایت بودم و این سه رباعی را در آن سه فقره انشاد نمودم در منع غنا
ای شیخ که کارت همه دم طامات است * گوئی که غنا حرام اندر ذات است * آن را که بدین ما غنا میخوانند *
صوت تو بود که انکر الاصوات است * در منع خرابات ای شیخ عبث زحمت اوقات مده * بر دردکشان درس مقامات مده *

خواهی که کنی دل جهانی آباد * فتوی بخرابی خرابات مده * در شکست خم شراب ای شیخ که بیجا خم می می شکنی *
و ندر کف مستان دف و نی می شکنی * آن خم که بمیخانه معمور دلست * لبریز می ریاست کی می شکنی * بهار نیسال
خجسته مآل تنگوزئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی گذشته از هجرت نبی و احضار سپاه نصرت پناه و کواکب ظفر همراه
مشعل فروزان خورشید درین سال فرخنده تأیید بعد از انقضای ده ساعت و پنجاه و سه دقیقه از روز سه شنبه نهم
شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و سی ماهی در شبستان حمل نهاد و قوای نامیه نفایس متنوعه خویش را که چندی
در قلعه زیر زمین پنهان داشت و اوقات بدور گردی مملکت گلشن می گماشت بیرون داد سلطان بهار با جنود
نامعدود ریاحین و ازهار بخوش ییلاق چمن نزول اجلال نمود و نوباوه نهال را بمصلحت احوال در پیشگاه جلال
احضار نمود سردار چنار با جیش بی شمار از سبزه مرغزار بمحاصره قلعه خوشان گلشن خروشان شد و عساکر
باد بهاری بتسخیر بروج نسترون جوشان امرای طاغی بهمن و دی سبز قبایان غنچه و عمامه داران شکوفه را در حضرت
خسرو ربیع بشفاعت برانگیختند و بخیال فتنه جوئی مستقبل بدامان مکر و حیل آویختند باز بحکم سلطان فروردین
نوباوه سرو آزاد بایالت خاور زمین جویبار مأمور آمد و موکب اردی بهشت بوصول تختگاه گلشن مسرور سفیر وقایع
نگار سحاب بهاری با افغان تندر بدار الخلافه چمن رجعت نمود و سلطان خرداد ماه بعزم زیارت روضه مطهره
گلزار و صید وحشیان نرگس و ازهار و شکار مرغان الوان منقار بمرغزار نهضت فرمود شاهنشاه سپهر دستگاه با چهره
رشک مهر و ماه و قامتی طوبی همراه از پای تا سر مانند خورشید منور غرق در و گوهر از خلوتخانه همایون بدیوان سرای
خلافت مقرون خرامید و مبارکی عید سعید را آرایش اورنگ فلک آهنگ گردید تخت امرای هفت اقلیم را که جابجای
ایستاده بودند بلفظ گوهربار در نثار مبارکباد گفت و گوهر ناسفته تهنیت را با الماس زبان معجز بیان سفت سرافرازان
عالم رخسار بر خاک نیاز سودند و گوی سرفرازی در میدان جان بازی از خمیدگی چوگان قامت از خورشید سر افراز
ربودند توپهای البرز کوب و نوبتخانه قیامت آشوب در خارج سرای همایون بلند آوا شد و پیلان الوند پیکر در پیشگاه
حضور فلک فراز شعبده های عجیب و رقصهای غریب تماشائیان آن بزم جنت نصیب را بهجت افزا بار یافته گان
محفل شیلان از همت قاآن جمشید پاسبان پل پل بدره های سیم و زر یافتند و ساقیان ماه منظر به پیمودن کاسات

شهد و شکر نوبت بنوبت بجانب نام آوران هفت کشور می شتافت خطبهٔ خلافت بنام نامی حضرت سلطنت خوانده
شد و عفاریت فتنه و فساد از تیر شهاب خطیب ربع امین باریافتگان محفل بهجت نصیب از اطراف سپهر مملکت
رانده آمد بالجمله بعد از انقضای بزم شیلان باز بنای رزم میدان شد و شیران بی سلسله و پلنگان تنگ حوصله
اعنی سپاه کینه خواه برحسب احضار شاهنشاه انجم سپاه بعزم التزام رکاب ظفر مآب از هر طرف خروشان آمدند

ذکر طغیان اهالی قریهٔ دلف آباد فراهان و تعیین سپاه بدفع ایشان و عاقبت کار آن زمرهٔ پریشان

ابو دلف عباسی که یکی از امرای آل عباس بوده در اعمال فراهان قم دو شهر بنا کرده یکی در زیر زمین و دیگری در بالای آن
شهری که در زیر زمین بنا نهاده خاک را مجوف نموده و جائی بترکیب شهر شعر بر عمارات و بیوتات و مساجد و معابد و کوچه ها و بازارها
ترتیب داده است اطراف این زیر زمین از روی تحقیق سه فرسنگ بی اغراق است و این حقیقت مذکور در السنهٔ
اهل آفاق شهری دیگر بر بالای این زیر زمین بنا کرده و در هر خانه از شهر بیرونی سوراخی از آن زیر زمین ظاهر آورده است که هم باعث
روشنائی زیر زمین است و هم در روز جنگ گریزگاه اهالی آن شهر متین بالجمله آن شهر را بمناسبت اسم خویش دلف آباد بفتح دال
بی نقطه نهاده و چون بقاعدهٔ قدیم دال بی نقطه بیکدیگر اشتباه میکرده اند بمرور ایام و شهور ذلف آباد بضم ذال معجمه نقطه دار خوانده شد
بجز اهالی آنجا که بلدیت دارند هر کس از غربا در آن زیر زمین رود و بی بلد باشد تا قیامت مفقود است و اثبات این دعوی
آیتی است مشهود اکنون از شهر روی زمین قلیل آثاری باقی است ولی از قراین معلوم میشود که طول و عرض آن بچه حد بوده است اهالی
اهل ذلف آباد را بالکلیه رشادت و شجاعتی فطری و ذاتی است و در مراتب تیر اندازی و لوازم آن کامل الصفات قانونی دارند
که همواره اوقات اموال خود را در آن زیر زمین میگذارند و در اکثر زمان با حکام فراهان بجهت طغیان می کارند بمحض ورود محصل
حاکم در هر خانه صاحب آن در زیر زمین است و محصل چیزی از سوراخ آن زیر زمین نشانهٔ گلولهٔ کین در این اوقات با ایلچی خان
حاکم یاغی آمدند و محصلان او را جواب داده یکباره طاغی شدند علاوه بر طغیان در معابر عام بسرقت اموال تجار و سایرین پرداختند
و روزها در سوراخ پنهان گشته شبها بغارت اموال مسلمان می پرداختند این کیفیت بتوسط یوسف خان سپهدار عراق بعرض
خسرو آفاق رسید و عبدالله خان گرجی یوزباشی غلامان شاهی با سواره غزل و پیاده جان باز اخلاج ساوه و فراهانی
بتدمیر آن تیره بختان و تخریب قلعهٔ ایشان و کوچانیدن از آن سامان مأمور گردید پس از وصول ایشان اهالی ذلف آباد خیره گی کرده
معادل

معادل پانصد نفر جمعیت از تفنگچی در میان خود فراهم آورده بمقابلهٔ جنود ظفر نمود شتافتند و در اندک زد و خوردی از میدان
مجادلت روی برتافتند و باز در آن زیر زمین رفته آرام یافتند افواج قاهره اطراف آن زیر زمین را با قلعهٔ ذلف آباد
محصور نمودند و آب و آذوقه از ایشان قطع کرده ابواب بلا بر چهرهٔ آن قوم بیحیا گشودند چند روز که بدین منوال گذشت
کار آن جماعت بالمره پریشان گشت لهذا از در عجز و لابه در آمده طالب امان شدند و شب هنگامی عیال و اطفال خود را
برداشته هر چند تن بسمت یکی از ممالک عراق و آذربایجان و خوزستان و غیر آن روان آمدند احمال و اثقال ایشان
کلا کسیب غازیان ظفر نشان شد و قلعه و امکنهٔ آن سرزمین از تیشهٔ انتقام ویران آمد اکنون قلعهٔ ذلف آباد و اماکن
آن قوم ضلالت بنیاد چون مسکن بوم شوم خراب است و اهالی آنجا آواره بهر قلعه و باب ولی شهر زیر زمین باحوال خود باقی است
واحدی را قدرت بر خرابی آن نیست خلاصه مأمورین در از آه این خدمت مورد آفرین شدند و محصور در حد آه این خیانت آواره
بهر سرزمین آمدند بمنه جهه

ذکر تعیین اسمعیل خان دامغانی سردار بمحاصرهٔ قلعهٔ خبوشان و حرکت موکب فیروز اعلی بجانب چمن خوش ییلاق و اوضاع و اتفاق تا نزول حضرت خسرو آفاق بدار الخلافهٔ سپهر مساق

در وقایع سال قبل ایراد شد که خوانین اکراد بد نهاد خراسان از صدمات سپاه فیروزی نشان خسارت کلی یافته متعهد خدمت
شدند پس از مراجعت اسمعیل خان سردار و سپاه جرار باز باغوای اسحق خان قرائی تکرار از در خلاف در آمدند تنبیه ایشان
مجددا در کیش مصلحت اندیشان لازم افتاد و برحسب امر اعلی اسمعیل خان سردار با جمعیتی از قشون رکابی در اواخر شهر
جمادی الثانیهٔ سنهٔ مزبوره بمحاصرهٔ قلعهٔ خبوشان روی نهاد و نواب شاهزاده محمد ولی میرزا بمصلحتی چند احضار رکاب
ظفر مآب و موکب فیروز همایون با جمعیتی انجم مقرون در روز شنبه هفدهم شهر رجب المرجب از دار الخلافهٔ طهران حرکت نموده
پس از اندک روزی چمن خوش ییلاق که از اربع ولایت کبود جامهٔ استراباد است مضرب خیام مجره طناب گردید
اسمعیل خان سردار از راه جاجرم و اسفراین روانه گشته وارد کردستان و خوانین کرد و ترک نیز بعزم مخالفت کلا
مجتمع در خبوشان شدند سردار و سپاه رکابی اطراف قلعهٔ خبوشان را احاطه کرده سنگرهای متین بستند و خوانین بد آئین
از بیم سپاه ظفر قرین قدرت مجادله روبرو در خود ندیده مانند مستورات عفت علامات در اجال اندرون حصار نشستند
محمد خان قاجار دولو نایب خراسان نیز برحسب امر خدیو دوران باتفاق اسحق خان قرائی و جمعی از قشون رکابی و خراسانی از ارض

اقدس حرکت و بمحاصرهٔ قلعهٔ رادکان شتافتند و روز اول قوچه خان کیوانلو حاکم رادکان و بیگلر خان چاپشلو
حاکم اتک از قلعه با جمعیت خود برآمده و جنگی روبرو کرده هزیمت یافتند بیگلر خان بعد از هزیمت بولایت دره جز که محل
حکومت اوست تاخت و قوچه خان مجدداً در کار قلعه داری پرداخت با آنکه در آن روز تسخیر حصار رادکان آسان بود باز
اسحق خان قرائی از فرط هرزه درائی محمد خان نایب را فریب داد و بجهة رفع بحث حاصل دو رادکان را با اموال رعایا تاخته و از دو
رادکان برخاسته در خارج خبوشان باردوی سردار ملحق شدند در پیشگاه حضور شاهنشاه عدالت دستور حکایت تزویرات
اسحق خان و بازداری لشکر منصور را از تسخیر قلاع رادکان و خبوشان معروض افتاد و مجدداً فرامین عتاب آئین بعهدهٔ سرداران
با تمکین درباب تسخیر قلعهٔ خبوشان شرف صدور یافته شاهنشاه آگاه پیغامات غضب آمیز باسمعیل خان سردار و سایر همراهان داد
چون اهتمامات حضرت صاحبقران را درین باب زیاده دیدند لهذا در یوم بیست و هشتم شهر شعبان المعظم تسخیر قلعه را آماده گردیدند
پیادگان جان باز بختیاری دامان پردلی بر میان زده و چهار دسته گشته بر چهار برجی که در چهار سمت قلعهٔ خبوشان و مشحون
از مستحفظین با بام و نشان یورش آوردند و ازین طالع فیروز خسروانی بیک حمله هر چهار برج را مسخر نموده مستحفظین اکراد را کلاً
طعمهٔ شمشیر هندی سیلا کردند بعد از تسخیر بروج بلا فاصله روی بقلعهٔ خبوشان نهادند و بنای بنیاد قلعه کیان را در اندک
زمانی بباد فنا دادند قریب بآن بود که قلعه مسخر شود باز اسحق خان قرائی از راه فتنه زائی تسخیر قلعه و تدمیر خوانین را مناسب
احوال خود ندیده در نزد سرداران جلیل محمد خان و اسمعیل خان متعهد خدمت خوانین اکراد گردید امیرگونه خان پدر رضاقلیخان
زعفرانلو که مردی سالخورده و تجربه کرده بود ولد خود نجفقلی خان شادلو را در قلعه گذاشته خود باردوی سپاه ظفر پناه آمده معتمدین
بارض فیض قرین فرستاده عالیجنابان میرزا هدایت الله و میرزا عبد الجواد ولدان میرزا محمد مهدی شهید ثالث را بشفاعت
خواسته خود نیز تا آمدن ایشان باین طریق عذرخواه گردید که پسران رضاقلیخان و نجفقلیخان را با نسوان ایشان و مالیات
دو ساله خبوشان را تسلیم سازد و خود در خدمت آن دو جناب بعزم درگاه فلکجناب پردازد پس از آنکه موهبت جان بخشی را
با خود یار دیده و از رکاب مستطاب مراجعت کرده مجدداً در خبوشان منزل گزیدند رضاقلیخان و نجفقلی خان را نیز بدار الخلافه
طهران فرستاده خود در ارض اقدس همواره در شاهراه خدمت آسوده نشستند بالجمله جنابین محترمین از ارض اقدس
رسیدند و در انجام این مهام همداستان گردیدند پسران و نسوان مقرره روانهٔ ارض اقدس و حضرات عالی درجات

بامیرگونه

بامیرگونه خان زعفرانلو و حسینعلی خان قرائی در چمن خوش ییلاق شرفیاب رکاب مقدس شدند بشفاعت آن دو سید
فاضل گناه آن پیر جاهل و سایر خوانین ناقابل بخشیده شد و اسمعیل خان سردار از تعرض بآن ولایت ممنوع گردید بشروط
باینکه امیرگونه خان بعد از مراجعت بعهد خود وفا نماید و رضاقلیخان و نجفقلیخان را بدار الخلافه فرستاده متصدی کار
خدمت آید هرگاه پس ازین خلافی از ایشان بظهور رسد شفاعت احدی در بارهٔ آنها مسموع نباشد
و شحنهٔ قهر قهرمانی در اجرای سیاست بهیچ نوع ممنوع نباید خلاصه نواب شاهزاده محمد ولی میرزا مجدداً بوالیگری مملکت
خراسان سرافراز و برافقت آن دو سید سعادت نژاد و سایرین روانهٔ ارض میمنت دمساز شد پس از انجام ماه صیام
موکب با احتشام نیز از چمن مزبور حرکت و چند روزی در اراضی ساوه شی فیروزکوه مشغول شکار و طرب گشته در روز چهار
شنبه بیست و دویم شهر شوال المکرم عرصهٔ دار الخلافه از فیض ورود شاهنشاه فیروزی آیت قرین بهشت جنت آمد

ذکر آمدن رشید خان افغان باتفاق وقایع نگار و عزیمت شاهانه بشکار سیله و زیارت قم و مراجعت بمقر خلافت جاوید تحشم

در وقایع سال قبل ایراد شد که حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار بسبب بروز التفات در بارهٔ حاجی فیروز الدین
میرزا مأمور بهرات گردید پس از وصول مشار الیه حاجی فیروز که آنهمه ابواب التفات بر چهرهٔ خود گشاده دید بطمع افتاد
که بحمایت کارپردازان دولت خداداد ببرادر خود شاه محمود مسلط آید و جمعیتی از دربار فلک مدار خواسته که در
عزیمت ولایات قندهار و کابل هنگامه ها آراید لهذا کمال عزت و اعتبار در بارهٔ حضرت وقایع نگار مبذول داشته
و رشید خان درانی را با پیشکشی فراوان باتفاق مشار الیه بسفارت برگماشت مشار الیهما در اواخر شهر ذی قعدة الحرام
وارد آستان خلافت نشان و پیشکش فیروز از نظر معدلت اندوز گذشته موقع قبول و استحسان یافت چون مطلب رشید خان
عمده بود لهذا چندی در دار الخلافه او را موقوف داشته در سرای جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم بخوشی بسر میبرد تا از قرار
انشاء الله تعالی ذکر خواهد شد روی بصوب مقصود آورد بالجمله در اواسط شهر ربیع الاول سنه یکهزار و دویست و سی و یک
عرصهٔ کوه و هامون از نزول برف سیمابی سلب گردید و ساحت دار الخلافه از شدت سرما و برف بطرزی عجب موکب همایون
بعزم شکار سیله که از گرمسیرات قم است عزیمت نمود پس از آنکه عرصهٔ کوه و هامون از وجود کبکان خوش خرام و آهوان
سیم اندام خالی گردید بعزم زیارت حضرت معصومه صلوات الله علیها نهضت فرمود روزی سه چار در آن روضهٔ

مینوآثار اوقات بخضوع وخشوع بسر شد و پس از آن قهستان قم و سامان سایر الملوک و اخلاج از فر نزول حضرت
صاحبقران معدلت شمول طعنه زن سپهر اخضر آمد یوسف خان گرجی سپهدار عراق و خوانین عراقی جبهه سای آستان
فلک پاسبان و از گذرانیدن پیشکش و لکش مورد عنایات و تفقدات بی پایان شدند بعد از استیفای حظ کامل
از شکار کبکان و آهوان شیرین شمایل باز خاطر همایون برجعت دار الخلافه مایل آمد در روز دوازدهم شهر ربیع الثانی
آن عرصهٔ بهشت مبانی را از یمن نزول حضرت صاحبقرانی طراوتی بی اندازه حاصل شد در خلال این احوال مهدیقلی خان
دولوی قاجار بیگلربیگی استراباد دو یموت حسین و قربان نام ایگدر یموت را که ولدان یکنفر از قاتلان مرحوم حسینقلی خان
والد بزرگوار داور تاجدار بودند گرفته بدربار سلطانی فرستاد در عرض راه قربان نام شب هنگام خود را بکشت حسین نیز
خواست خود را بکشد تیغی که در دست داشت بزنجیر گردن او کشیده شد و دم تیغ برگشت و مستحفظین باخبر و از آن
پس او را دست نگاهداری کرده بدرگاه آسمان فرآوردند حضرت اعلی برجان آن خبیث بخشود و چشمان او را
از حدقه برآورده بجانب دشت روان فرمود بالجمله در همین سال این بنده مدحت سگال بتفویض خدمت دار الانشای
همایون و کتابت اسرار مکنون بهره ور و ترسل نگاری دیوان صدارت عظمی نیز ضمیمهٔ آن خدمت معتبر آمد ع یاد باد
آن روزگاران یاد باد ** بهاریهٔ سال میمون فال سیچقان ئیل مطابق یکهزار و دویست و سی و یک هجری و سرداری
فرج الله خان بخراسان و رجعت رشید خان افغان هنگامه آرای عرصهٔ خاور و یکه تاز ساحت باختر
اعنی خورشید انور درین سال فرخ فر بعد از انقضای چهار ساعت و چهل و سه دقیقه از شب شنبه بیست و یکم شهر
ربیع الثانی سنهٔ یکهزار و دویست و سی و یک هجری از سرای حوت بمیدان حمل نهضت آرای شد و در عرصهٔ خاور زمین
گلشن از ورود جنود سوری و سوسن برفع خوارزمیان دی و بهمن هنگامه بر پا نوباوهٔ سرو آزاد با خیول سبزه و ازهار
اطراف قلعهٔ چمن را محصور آورد و سرع باد نوروزی از جانب سلطان بهار او را از مداخلت منع کرد موکب خسرو
اردی بهشت بسلطانیهٔ چمن نزول فرمود و جگرگوشه کان قوای نامیه را به پیشگاه حضور خویش احضار نمود بنیاد امیر
خیانت پیشهٔ بهمن با خلف ناخلف اسپند بضرب تیشهٔ انتقام از پای درآمد و افغان تند در تصرف حصار گلشن بر فلک
اخضر رسید سفیر وقایع نگار هزار دستان در شهربند گلستان پای بند شد و نوباوهٔ سرو سهی با یالت خاور زمین

گلزار حکمران بر هر پست و بلند از عزل و نصب نوباوگان نهال ممالک گلزار را طراوتی دیگر حاصل شد و کوه نشینان لاله و شقایق را
از یورش ابر آزار خونها در سینه و داغها بر دل ماند گل نارنگ کیهان و خداوند جهان اعنی شاهنشاه صاحبقران و خسرو کشورستان
بجهة مبارکی نوروز فیروز اورنگ خلافت را از فر جلوس همایون رونقی تازه داد و دست دریا نوال بافشاندن بدره های سیم و زر جیب
و دامان کهتر و مهتر بگشاد پس از انقضای بزم شیلان چند روز بعیش و عشرت گذشت و بعد از گذشتن زمان عیش هنگام نهضت
و زمان طیش گشت چون خوانین خراسان باغوای امیر گرک قرائی نقض عهد را پیشه ساختند و بطریق ماسبق بخیال خودسری
پرداختند نواب شاهزاده محمد ولی میرزا مستدعی مأموریت لشکری بجهة تنبیه خوانین کرد از رکاب ظفر جناب شد لهذا فرج الله خان
افشار نسقچی باشی با معادل ده هزار پیاده و سوار رکابی بصوب خراسان مأمور و در اواخر شهر جمادی الاولی روانهٔ آن حدود و ثغور
شد رشید خان افغان را نیز رخصت داده و حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار را نیز با او فرستاده بجناب حاجی فیروز الدین
میرزای والی هرات اعلام داشتند که اکنون فرستادن جمعیت بجهة امورات منظوره مصلحت نیست تا بعد از این ملاحظه شود که
قرار خوانین بدآئین بر چه بیت عذر این فقره را موقوف بتقریرات زبانی فرستاده داشتند و مشار الیهما بهمراهی فرج الله خان
روی بآن صوب گذاشتند ذکر آمدن محمد رحیم خان خوارزمی بحوالی استراباد و شکست او از جلادت لشکر ظفر بنیاد و حرکت موکب اعلی
بسلطانیهٔ خلد بنیاد بعد از قتل خواجه کاشغری قربان قلیچ خان یموت که همواره اوقات فتنه آرای دشت بود و طوایف ترکمان را
بی سر و پا یافت و باز از راه فتنه جوئی خیالی تازه کرده بجانب خوارزم شتافت محمد رحیم خان ازبک والی خوارزم را بعزیمت دشت
اتک و گرگان و گرفتن وجه زکوة و گروگان از طوایف ترکمانان دعوت کرد و خان مزبور هم که خود همواره طالب این فقره بود با اقتضای
تمام روی بولایت درون و همین آورد و از ترکمانان گمه زکوتی بی حساب گرفت و گروگانی معتبر ستاند و جمعی سوار همراه کرد و گروگان را
بجانب خیوه راند و پس از استیلای بر گمه بهمین عزم بسوی دشت گرگان آمد که با طوایف یموت و گوکلان نیز همین عمل را معمول دارد
و ایشان را هم شامل جماعت گمه تابع خویش آرد چون این خبر بعرض دارای دادگر رسید فی الفور فرج الله خان افشار را
که با جمعیت بسیار بخراسان مأمور شده بود فرمایش داده از ولایت بسطام عازم حدود استراباد گردید ذوالفقار خان
و مطلب خان نیز با جان بازان سمنان و دامغان با او ملحق و مهدیقلی خان بیگلربیگی استراباد هم با جمعیتی که داشت روی بموافقت
قشون رکابی گذاشت از آن طرف محمد رحیم خان ازبک با سامان فندرسک و چناشک و قاپچی روانه و این معنی مقابله ترکمان قاجار

واوزبکان غدار را بهانه شد خان اوزبک با کمال تشویش آدمی از خویش نزد ذوالفقار خان دامغانی فرستاد
واز روی عجز چنین پیغام داد که مرا از عزیمت این دشت بجز اخذ زکوة شرعی از ترکمانان دیگر منظوری نیست این اجماع
قشون پادشاهی واین طیش سرداران دولت در محاصره و مجادله از چیست ذوالفقار خان آدم او را در خیمه راه نداد
وچون شنیده بود که اوزبکان ساز چکور را خوش می نوازند در وقت خواب او را خواسته و در خارج خیمه بر روی خاک
نشانیده تا هنگام صبح چکور مینواخت وصبح بدون جواب بمراجعت پرداخت بالجمله در حدود پسرک من اعمال قندرنک
تلاقی عسکرین دست داد و خان خوارزم در روز اول در سنگر توقف نموده وجمعی از سرداران اوزبکیه را با جنود خوارزمیه
بمقابلهٔ شیران ژیان فرستاد در حملهٔ اول چون روباهان دغل از برابر شیران رمیدند وجمعی از ایشان مقتول گردید
بقیة السیف بدامان فرار آرمیدند علی الصباح که رایت فیروزی آیت مهر چون اختر کاویانی شاهنشاه خورشید
چهر از کنار افق طالع و خوارزمیان کواکب را بان شکوه بطلیعهٔ آفتاب قالع و قامع امد خان خوارزم باز مثل روز گذشته
ارادهٔ حرکت از سنگر نداشت واوقاتی بدفع الوقت میگذاشت سرداران سپاه ظفر پناه پرچم رایات خسروانی را
گشادند و پیاده و سوار لشکر منصور را با توپخانهٔ صاعقه دستور فوج فوج و دسته دسته کرده و تیپ آرائی خویش را
بعمل آورده روی بعرصهٔ رزم نهادند یکه تازان سواره لشکر از صف جدا گشته تا حوالی سنگر خان خوارزم
راندند و آیات سرزنش و توبیخ بگوش هوش خوارزمیان خواندند محمد رحیم خان لاعلاج دست از جان شسته
با معادل سی هزار نفر از اوبکاریه اوزبکیه و ترکمانیه از سنگرهای جسارت بیرون نهاد و در برابر جنود مسعود صف آراسته
بآئین خویش بایستاد نخست توپچیان چابکدست لشکر فیروزی اثر عقدهای گلوله از گلوی توپ البرز کوب
گشادند و پیادگان سپاه منصور در انداختن تفنگ شهاب دستور بآئین نظام داد مردی و مردانگی دادند
خان خوارزم سواران لشکر خود را اذن یورش داده خود نیز متهورانه در میدان رزم پای نهاد طالع فیروزی مطالع
شاهنشاه صاحبقران یاری کرده بیک شلیک توپ صاعقه کوب آن قوم بی باک را از پای در آورد از صدمات مهرهای
آتشین توپ و تفنگ مانند برگ زرد درخت ریختند و تاب ثبات نیاورده و چون بخت خویش برگشته بدامان فرار
آویختند خان خوارزم از معرکهٔ رزم بطوری گریخت که تا باب خیوه عنان از دستش گسیخت تا جائی که قدرت تعاقب بود

شیران لشکر از عقب آن روباهان مدگو برشتافتند وجمعی را از لباس حیات عاری ساخته روی برتافتند اردوی
خان کلاً بر جا مانده از اشتر واستر وسایر اسباب تجمل آن خیره سر بقدری کسیب غازیان مظفر گردید که از حساب بیرونست
و محاسب اندیشه در ادراک آن بزاویهٔ عجز مقرون بالجمله بعد از اعلام این خبر بامنای دولت جاوید اثر فرج الله خان افشار
با همان لشکر ابوالجمعی باز بصوب خراسان مامور شد و موکب فیروز بجهة ییلامیشی در چمن سلطانیه دلفروز در روز سه شنبه
هفتم شهر رجب المرجب سنه مزبور و باسپاهی منصور عزیمت را بالظهور آورد و بعد از نزول اجلال بآن چمن طراوت اتصال
شاهزادگان حمیده خصال حضرت نایب الخلافه عباس میرزا از آذربایجان وقوام السلطنه محمد علی میرزا از کرمانشاهان
وشجاع السلطنه حسنعلی میرزا از دار الخلافه طهران بر حسب احضار متعاقب یکدیگر رسیدند و برادران بلند اختر از دیدار
یکدیگر بهره مند و از وفور التفات گوناگون شاهنشاه صاحب قران هر یک جداگانه سربلند گردیدند ع سه آفتاب بیک آسمان
نزول نمود • **ذکر عزیمت نواب شاهزادهٔ محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان بمحاصرهٔ قلعهٔ رادکان و ممنوع شدن از جانب**
دیوان نواب شاهزاده محمد ولی میرزا را معلوم آمد که حرکت محمد رحیم خان اوزبک از خوارزم وجسارت او تا سامان استراباد
باشارهٔ خوانین اکراد ضلالت بنیاد بوده لهذا مجدداً تنبیه آن جماعت را لازم یافته وجمعیتی از قشون رکابی و جنود خراسانی
فراهم آورده محمد خان قاجار دولو نایب خراسان با امیر قلیچ خان تیموری و عبدالکریم خان عرب بسطامی را بمحاصرهٔ قلعهٔ
رادکان و تنبیه قوچه خان کیوانلو مامور ساخت و خود نیز در ساعتی سعد با اسحق خان قرائی بخارج ارض اقدس نقل مکان
کرده باجماع قشون نیشابور و سبزوار پرداخت مامورین قلعهٔ رادکان را در عرض راه معلوم شد که بیگلر خان چاپشلو
حاکم دره جز ارادهٔ حمایتی نسبت بقوچه خان حاکم رادکان کرده و بعزم شبیخون سپاه منصور جمعیتی فراهم آورده است
لهذا قانون سپاهیگری نخست دفع او را لازم دیدند و با جمعیتی که داشتند روانهٔ سامان دره جز گردیدند بیگلر خان هم
با جمعیتی که از افواج ترکمانان تکه و چاپشلو داشت بمقابله شتافته پس از اندک کر و فری تاب درنگ نیافته روی بفرار
گذاشت مامورین بتعاقب او تاختند و حصار مشهور بقلعه عمارت را از تصرف او گرفته بنهب و غارت پرداختند مال و اسباب
او از صامت و ناطق آنچه در قلعه بود کسیب غازیان نصرت نصیب شد و بیگلر خان جریده و سبای بدره جز شتافته
از مایعرف بی نصیب ماند مامورین پس از تنبیه آن مفسد بی دین مجدداً بمحاصرهٔ قلعهٔ رادکان سبکعنان شدند و نواب شاهزاده

نیز بظاهر ارض اقدس حرکت کرده وارد خارج حصار رادکان باهمراهان آمدند اگرچه ظهور این معنی خلاف رای خوانین
اکراد بود ولی تا امر را مشتبه سازند رضاقلیخان زعفرانلو در خبوشان متوقف و امیرگونه خان پدر خویش با جمعیتی
از اکراد خبوشانی بعزم خدمتگذاری دولت خسروانی روانه و مشارالیه در خارج رادکان به اردوی والا پیوست و علی الظاهر
دل بر خدمت و جان فشانی بست اسحق خان قرائی را از راه هرزه درائی با قلعه‌گیان در خفیه مراودتی بود و شبها اعانتها
از آب و آذوقه نسبت بقلعه‌گیان مینمود و روزها در خدمت شاهزاده بر اصرار در محاصره می افزود و امیرگونه خان زعفرانلو را
خواست فریب دهد که پسر خود رضاقلیخان و نجفقلیخان شادلو را با جمعیتی وافر خواسته شب هنگامی اردوی نواب
شاهزاده را برهم زنند و آشوبی تازه برپا کنند چون امیرگونه خان مزبور در سال گذشته در چمن خوش ییلاق از خاکپای
خسرو آفاق تعهدات زیاد در اجرای خدمت دولت قوی بنیاد کرده بود لهذا راضی باین معنی نگشته قرار کار را
بر آن دادند که معتمدین چند از خوانین ترک و کرد با عرایض ضراعت آمیز بدرگاه خسرو معدلت انگیز فرستاده عذرخواه
جرایم قوچانی کردند بالاخره بتدارک این کار عمل نمودند و یورش بقلعهٔ رادکان را بدفع الوقت گذرانیده منتظر جواب
از امنای دولت ابد ارکان بودند فرستادگان خوانین قبل از حرکت رایات ظفر قرین بدار الخلافهٔ بهجت ضمین وارد
و مطالب ایشان بعرض صاحبقران مروت فواید رسید شاهنشاه آگاه چون رای ایشان را درین کار متفق دید
بنا بر مصلحت ملکداری بمنع نواب شاهزاده از محاصرهٔ قلعهٔ رادکان جازم گردید فرمان قضا نشان از مصدر خلافت
بافتخار نواب شاهزاده صادر و عباسقلیخان غلام پیشخدمت نوائی بچاپاری بصوب خراسان مامور آمد باوجود
کبر سن در عرض شش روز خود را باردوی نواب والا رسانید و حضرت والا بعد از اطلاع از حکم صاحبقران
قلعه‌گشائی الفور از محاصرهٔ قلعهٔ رادکان دست کشیده روانهٔ ارض اقدس گردید امیرگونه خان مستدعی مراجعت
بصوب خبوشان شد و اسحق خان قرائی بعد از ورود بارض اقدس باز آتش فساد را دامن زنان آمد غافل
که آن آتش خیار آسا در وجودش گیرد و عنقریب دودها از دودمانش راه کرهٔ اثیر در پذیرد فرد چو بد کردی
مباش ایمن ز آفات ۰ بدی خود بدی باشد مکافات ۰ ذکر خبر قتل اسحق خان قرائی و دو ولدش حسینعلی خان
و حرکت موکب اعلی از سلطانیه بطهران در وقایع سال قبل ایراد شد که نواب شاهزاده محمد ولی میرزا در چمن

خوش ییلاق

خوش ییلاق از شاهنشاه آفاق نوازشها دیده با خلعت والی‌گری مملکت خراسان باتفاق علما و سادات و خوانین آن ولایت
روانهٔ ارض اقدس گردید اسحق خان قرائی فتنه جو باز کار را منافی رای خود یافت و کرّة بعد اخری بزاویهٔ مکر و خدیعت شتافت
حسینعلی خان ولد خویش را با آنکه تازه در رکاب نواب شاهزاده از اردوی اعلی مراجعت کرده بود در ظاهر بهانهٔ استدعای تفویض
حکومت ولایت ترشیز و در باطن بجهة تدبیر عزل نواب شاهزاده از والی‌گری آن مملکت فیض آمیز روانهٔ دربار دارای معدلت انگیز ساخت
و بزبانی که میدانست بعرض فقرات معروضه پرداخت شاهنشاه آگاه بنا بر مصلحت ملکداری عزل نواب شاهزاده را مناسب ندیده ولی بجهة
اطمینان خاطر آن پدر و پسر و رفع توهم و وحشت ایشان از نواب شاهزاده دوران حکومت ولایت ترشیز را باسم حسینعلی خان عنایت
و قبل از حرکت رایات ظفر آیات بصوب سلطانیه او را مقضی المرام روانهٔ آن حدود و ناحیت گردانید مشارالیه از فرط غرور بدون اعتنا
بنواب شاهزاده غیور تخت روی بولایت ترشیز نهاد و مدتی در آنجا توقف کرده قرار در کار انضباط آن ولایت میداد که در روز
مصلحت قلعهٔ سلطان آباد آن ولایت را مأمن خویش نماید و بسبب استحکام آن قلعه هنگامه ها آراید از آن طرف اسحق خان پدر
بدگهرش باز در فکر فتنه و فساد افتاد و حسن بیک قرائی را مجدداً بجهة شکایت از سوء سلوک نواب شاهزاده و تعیین شاهزاده دیگر
بدرگاه معلی فرستاد نواب معزی الیه که از رفتار سابقهٔ او زخمها در دل داشت این کردارهای لاحقه نیز بر زخمهای سابقه نمک
میگذاشت اتلاف او را روز بروز بل لحظه بلحظه طالب بود ولی با بودن ولدش حسینعلی خان در ترشیز مصلحت اقتضا نمینمود بالاخره
در روزیکه خبر ورود حسینعلی خان بارض اقدس بنواب والا رسید در جزو تمهیدات بکار برده بتدارک اتمام کار آن والد و ولد غدار
کوشید اسحق خان در حضور اشرف ایستاده بود که حسینعلی خان با لباس سفر وارد عمارت گشته از دور تعظیمی در کمال رعونت و استغنا
کرده و شاهزاده او را پیش خواسته بنای سؤال و جواب شد و آن گفتارزاده را در گفتار جواب سؤالات نواب شاهزاده از روی غرور
کار منجر بخشونت و عتاب آمد لشکر غضب بر جنود حوصله زبردست نشسته و کار از مرحلهٔ رسوم بردباری و ملاحظهٔ فنون ملکداری
درگذشت فی الفور بسیاست فرمان داد و پدر بدگهرش را نیز بلافاصله از عقب پسر بدرکات سقر فرستاد یک طناب
برگردن هر دو بسته شد و رشتهٔ فساد خراسان بل فساد جهان در یک نفس از هم گسسته آمد نعش پلید آن دو غول عنید را
در وسط میدان ارک انداختند و پس از آن بضبط اموال و حبس متعلقان بدخصال او پرداختند در اواخر شهر رمضان المبارک
این خبر بهجت اثر در چمن سلطانیه بعرض دارای دادگر رسید و دولتخواهان شوکت علیه را در حقیقت عیدی بزرگ ظاهر گردید علی الظاهر

بجهة اطمینان خاطر سایر خوانین طاغی بنواب شاهزاده فرمایشات عتاب آمیز صادر ولی در باطن مورد انواع
نوازشات وتحسین و مفاخر شد خلاصه چون هوای چمن سلطانیه را آغاز برودت و دم سردی بود رای عالم آرای
سلطانی بمراجعت اقتضا نمود نواب نایب السلطنة العلیه بعد از نوازشات سنیه و تاکیدات در باب تنبیه طوایف
بلباس مراجعت به آذربایجان کرد و حضرت محمدعلی میرزا پس از تفقدات بهیه و فرمایشات در خصوص اتمام
کار کوه نشینان بختیاری روی بدار الدوله کرمانشاهان آورد نواب حسنعلی میرزا نیز قبل از حرکت رایات نصرت
آمیز بجهة تدارک ورود موکب سلطان مسعود بدار الخلافه شتافت و در اواخر شهر شوال المکرم عرصهٔ ان روضه ارم
توام از وصول موکب شاهنشاه معظم طراوتی تازه یافت **ذکر قضایائی که بعد از قتل اسحق خان در خراسان اتفاق افتاد
و فتنه جوئیهای جماعات قرائی و هزاره و افغان بدنژاد** بعد از قتل اسحق خان قرائی و دو ولدش نواب شاهزاده محمدولی میرزا
کماشتکان کار آگاه بضبط ولایات متصرفی ایشان روان شود و ولایات ترشیز و سر جام خاف را بدون مانع
و عایقی تصرف فرمود محمدخان ولد اسحق خان که در تربت حیدریه تمکن داشت ضبط آنجا را ببرادر دیگر خویش حسنعلی خان محول
و خود باطمینان قلعهٔ دولت آباد که از قلاع محکمهٔ آن سامان است روی بآن محل گذاشت محمدخان قاجار نایب خراسان با میر
قلیچ خان تیموری برحسب امر والا بضبط ولایت تربت و استیصال سایر بازماندگان اسحق خان مأمور آمدند و چون محمدخان در قلعهٔ
دولت آباد متحصن بود بخت تنبیه و تدمیر او را انسب دانسته وارد آن حدود و ثغور شدند سران و سرخیلان قرائی کلاً و طرًّا
از بازماندگان اسحق خان روی گردان و با نایب خراسان در اضمحلال محمدخان همداستان آمدند قلعهٔ دولت آباد محصور
لشکر منصور گردید و چون آزادخان ولد محمدخان هزارهٔ در همان اوقات داعی حق را لبیک اجابت گفته بود لهذا
برحسب صوابدید نواب اشرف نوبت ضبط ولایت جام و امارت هزاره جات بی سرانجام باسکندرخان برادرزادهٔ
محمدخان رسید و چون ولایت جام را با غوریان اتصالی است ضبط ولایت غوریان نیز محول باسکندرخان شد مشارالیه
از ارض اقدس بعزم غوریان روان و حسب الامر نواب شاهزاده میرزا عبدالکریم تفرشی قمی مستوفی آن سرکار بسفارت هرات
و استمالت حاجی فیروزالدین میرزای افغان شتابان گردید حاجی فیروز و امرای افاغنه را بعد از اطلاع از قضیهٔ اسحق خان
خاطرها کماشته بر تصرف غوریان و سایر ولایات آمد اولا فتحعلی خان مروزی ساکن قریه شکیبان من اعمال هرات را با یکصد نفر

جمعیت

جمعیت بتصرف قلعهٔ غوریان فرستادند و در سایر ولایات جام و باخرز نیز دست تعدی برگشادند نواب شاهزاده
چون ازین داستان آگاه گردید اسکندرخان بیگلربیگی هزاره را که در ابتدا بضبط غوریان فرستاده بود اکنون
بخرابی و نهب و غارت آنجا مأمور کرد مشارالیه نیز با جماعت هزاره بآن سامان رفته کسب فراوان گرفت و پس از
چند روزی طبل طغیان کوفته بنیادخان هزارهٔ را با خود یار و مددکار آورد بنیادخان هم با جمعیتی از جسته و گریختهٔ اویماقات
هزارهٔ و جمشیدی و فیروزکوهی فراهم آورده در ولایت غوریان مستعد و مستبد نشست و نصیرخان برادر خویش را بتدبیری
که میدانست از ولایت قندهار آورده با حاجی فیروز عهد موافقت بربست محمدخان نایب خراسان چون فتنهٔ غوریان را دریافت
کرد دست از محاصرهٔ دولت آباد و تدمیر محمدخان قرائی برداشته رو بمحاصرهٔ غوریان آورد حاجی فیروز چون محمدخان را در خارج
قلعهٔ غوریان تصرف خویش دید لهذا اعمال عمل حیله و تزویر گردیده برخی از ارباب دور از غرض را نزد حضرت وقایع نگار اعنی میرزا
محمدصادق که نامش با مسمی مطابق است فرستاده چنین قرارداد که از راه دلسوزی میرزا را از پیش خود خبردار نمایند که اینک
جمعیت و سرداری از هرات بعزم شبیخون اردوی محمدخان نایب بغوریان مأمور شده همان بهتر که نایب بتوسط حضرت
وقایع نگار ازین کار خبردار شود و خلاصی خویش را بطرقی که مصلحت داند در رود حضرت میرزای صادق این معنی را یکی از جملهٔ کارنامها
و خدمتهای آن سفارت دانسته قبول کرد و تمهیدی که عین تمنای حاجی فیروز بود از هرات برآمده روی باردوی نایب آورد
چون نایب هم جمعیتی قلیل داشت و این حرف را مبنی بر صدق می پنداشت شب هنگام راه ارض اقدس پیش و از خوف جان سر
خویش گرفت و حضرت وقایع نگار باز بهرات برگشت و حاجی فیروز را ازین تمهید بجا کلاه گوشهٔ افتخار از گنبد دوار برگذشت ملک
قاسم میرزای ولد خویش را بغوریان فرستاده بنیادخان هزارهٔ بتحریک محمدخان قرائی و اعتضاد حاجی فیروز دست بغارت
ولایات زورآباد و خاف برگشاد بالجمله چون نواب محمدولی میرزا موافقت افاغنه و هزاره و قرائی را با هم پرزور دید لاعلاج
بحرکت مذبوح کوشید محمدخان نایب را با دو هزار سواره و پیاده قشون رکابی ابوالحسن فرج الله خان افشار که در ارض اقدس
قرار داشت بدفع آن فتنه روانه و مشارالیه نیز تا میتوانست بنهب و غارت اموال حول و حوش ولایات غوریان و کوسویه و باخرز
و احشامات هزاره پرداخت بعد از آنکه لشکر فیروز از اموال بیشمار گران بار شدند مراجعت به تربت شیخ جام کرده قشون
غنیمت آورده را بجهة قسمت اموال و اخذ رسدی خویش از آن احمال و اثقال در آنجا جمع آورد اکثر لشکر که رسد خود را از غنیمت

گرفتند متفرق شده بارض اقدس رفتند محمد خان قرائی و اسکندر خان و ضیاد خان و نصیر خان هزاره چون نایب در تربت
شیخ جام ابا سرانجام دیدند لهذا با جمعیت هزاره و افاغنه و قرائی بعزم مجادلت وی پی سپر گردیدند حضرت نایب وقتی خبردار شد
که خود را محاط افواج دشمن یافت بنابر آن لاعلاج با آن معدودی که داشت بمقابله شتافت اگرچه دسته جات استرابادی در آن دعوا
داد مردانگی دادند ولی بالاخره سودی نبخشید و روی بهزیمت نهادند مصطفی خان سیدن سرتاق استرابادی بدست قرائی اسیر شد
و محمد خان نایب عازم ارض اقدس بهشت نظیر آمد افغان و قرائی و هزاره را از این فتح نمایان غروری کامل حاصل و در طمع خاشان خیال
تسخیر ارض اقدس کامل شد محمد خان قرائی و خوانین طاغی خراسان وقت را غنیمت شمرده و معتمدین از هر طرف بتحریک حاجی فیروز الدین
روانه هرات کردند معزی الیه نیز از عاقبت این جسارت چشم پوشیده مدد خان افغان نایب هرات و حاجی آقا خان وزیر خود و دوست
محمد خان درانی را با فوجی از افاغنه بولایت جام و آن سامان روانه گردانید در اندک زمانی در ولایات غوریان و جام و باخرز از جماعت افغان
و هزاره و قرائی ازدحامی دست داد و دست زمانه ابواب بلا بر گشاد معارف ولایات جام و باخرز را کلاً بولایت هرات راندند و در هر قصبه
و قریه متحفظین از خود نشاندند حاجی فیروز را باد نخوت و غرور در کاخ دماغ رسوخ یافت و بخیال خام مرزبانی بوادی مخالفت با دولت
ابد مبانی شتافت میرزا عبد الکریم تفرشی مستوفی نواب شاهزاده را با پیغامات مخالفت آمیز بارض اقدس روانه و حضرت وقایع نگار را
در سرائی که جغدان را آشیانه بود محبوس کرد و اولیای دولت خداداد را بالمره از ارادت خویش مأیوس آورد ع عزم دارای جهان
دشوارها آسان کند ❁ **ذکر تفویض ایالت مملکت خراسان بنواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا و احضار نواب محمد ولی میرزا
و سایر اوضاع** اخبار شورش افاغنه و قرائی و هزاره و شکست محمد خان نایب خراسان و سایر اوضاع اتفاقیه در آن سامان بدار الخلافه
طهران بعرض شاهنشاه صاحبقران رسید و از الهامات غیبی برای عالم آرا چنین واضح گردید که از این پس سپارش
خوانین خراسان با نواب محمد ولی میرزا از جمله ممتنعات و توقف نواب معزی الیه در آن صفحات باختلاف جهات
خلاف مصلحت دولت جاوید سمات علاوه بر این شرارت خوانین اعراب طبس و قاینات که همواره از فرط سلامت نفس
با هر نوع والی و حاکم رفتاری بسزا مینمودند و همواره مالک طریق خدمتگذاری بودند بعد از قتل اسحق خان و پسرش
از نواب معزی الیه اندیشه مند گشته بکرات معتمدین بدربار معدلت قرین میفرستادند و بزبان ضراعت استدعای
تعیین شاهزاده دیگر مینمودند چون نواب حسنعلی میرزا سالها بود که در دار الخلافه طهران فرمانروا و تربیت یافته

انجمن

انجمن حضور شاهنشاه معدلت آرا و حضرت صاحبقرانش در مراتب ملکداری و مرزبانی و حسن سلوک با اعالی و ادانی
آزمایشی بسزا کرده بود و برجوع خدمات بزرگ و مهمات سترگ از هر حیثیت سزاوار مینمود لهذا قرعه ایالت مملکت خراسان
بنام نامی آن شاهزاده عظیم الشان نیکو افتاد و جمعی از قشون رکابی بسرداری اسمعیل خان دامغانی ابوالجمع او گشته
و لقب ارجمند شجاع السلطنه بر فرق او هشته از اعطای فرمان و خلعت ایالت آن مملکت فرق افتخارش از گنبد دوار
گذشته در ساعتی سعید بوسه بر درگاه شاهنشاه فلک جاه داده بصوب آن ولایت روی نهاد ابراهیم خان هزاره را که در دار الخلافه
از قراری که ذکر شد محبوس نظر بود بشفاعت نموده در رکاب خویش برد امان الله خان غلام پیشخدمت افشار باحضار نواب
محمد ولی میرزا مامور و سرعت از باد استعاره نموده بچاپاری روانه آن حدود و ثغور شد نواب حسنعلی میرزا در یوم هفدهم
شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و سی و دو بزیارت روضه مطهره حضرت رضا علیه التحیة و الثنا مشرف و حضرت
محمد ولی میرزا از عزیمت زیارت خاکپای همایون شاهنشاهی قرین انواع عز و شرف شد پس از ورود نواب شجاع السلطنه
بآن ارض فیض قرین مخالفین ضلالت آئین کارها را بر خلاف خاطر مفسدت ضمین و دست انتقام نواب شاهزاده را
دراز از آستین دیدند لهذا بساط مخالفتی که درچیده بودند برچیدند حاجی فیروز الدین افغان ترک شاهی گفته و در گوشه
گمنامی خفته و ملک قاسم میرزای پسرش غوریان را گذاشته در هرات بپدر خویش پیوست محمد خان قرائی از هزاره در آن
دست کشید و بتربت حیدریه شتافته در زاویه فراغت آرمید بنیاد خان هزاره بقلعه محمود آباد جام گریخت و بدامان
عجز و بینوائی آویخت دیگهای هوس از جوش افتاد و طبلهای آرزو از خروش ایستاد حاجی فیروز عبد الرشید خان
افغان را بتهنیت و مبارکباد ورود مسعود نواب شاهزاده بارض فیض قرین روانه ساخت و باهدای تحف
و هدایای رنگین پرداخت بالجمله اسمعیل خان سردار دامغانی برحسب امر والا باستمالت محمد خان قرائی بجانب تربت
شتافت و او را طوعاً ام کرهاً از فیض حضور نواب شاهزاده و ظهور التفاتی زیاده اعتباری تمام یافت تعهدات
در باب خدمتگذاری خوانین اکراد نمود و حسب الامر الوالا بکردستان شتافته ندانم چه گفت و چه شنود بعد از مراجعت
بجز دشت خوانین از عموم کارپردازان دولت ابد قرین حرفی دیگر بر زبان نداشت و از این سخن معلوم بود که تخم فساد
در مزرع نمک بحرامی میکاشت بدر کور بکور را از کوری بکوری دیگر نقل کرد و منهوبات اموال هرات را در نزد هر کس بود بتصرف در آورد

مقدار دو هزار خروار غله از محصول خالصهٔ ترشیز بانعام او مقرر شد و غلهٔ مزبور بجهة روز تنگ در تربت حیدریه و قلعهٔ
دولت آباد ذخیره آمد پس از حظ کامل از التفاتهای گوناگون شاهزاده باذل اذن رجعت یافته روی بتربت آورد
و حسنعلی خان برادر مهتر خود را در زاویهٔ حسرت محبوس کرد و با بنیاد خان و نصیر خان هزاره که در محمود آباد جام توقف
داشتند عهد الفت و اخوت بست و با کمال خلاف در کمین مکر و خدیعت نشست بالجمله چون پس از وصول موکب
اجلال نواب والا بارض اقدس و رفتن محمد خان قرائی باستمالت خوانین اکراد اخرس هیچ جه اثری از خدمتگذاری
ایشان ظاهر نشد لهذا اسمعیل خان سردار حسب صوابدید نواب شاهزادهٔ با وقار جمعیتی از سواره و پیاده برداشته
ولایت زادکان را تا حول و حوش حبوشان تاخت نمود و ابواب بلا بر چهرهٔ متمردین آن ولا گشود خوانین مذکور لابد از در
عجز و انکسار در آمده متعهد خدمتگذاری شدند نواب اشرف عبدالرشید خان فرستادهٔ حاجی فیروز را با جوبهٔ شافی مشعر
بر وعد و وعید و حاکی از بیم و امید و مبنی بر تخلیهٔ ولایت غوریان و آمر بایصال مالیات دیوان و حاکم بر صدور سکه و خطبه
بنام همایون شهریار زمین و زمان و سایر اوضاع مقتضی آن اوان روان فرمود و حاجی فیروز را از پیغامات دلدوز
صبر و آرام از کاشانهٔ خاطر فرا رفته خواست تدارک خدمتی نماید بخت حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی را که زماه
در هرات محبوس بود از حبس بر آورده و باعتقاد خویش تدارکی کامل از برای او حاصل نموده و بدون اعلام مطلبی با استدعای علی
حاجتی روانه کرد و مشار الیه را بسبب امورات اتفاقیهٔ ایام سفارت روی آن نبود که بدرگاه فلکجاه دارای سپهر خرگاه
شتابد و امنای دولت ابد مدت را با آنهمه خجالت دریابد لهذا بعد از ورود بارض اقدس بتکلیف نواب شجاع السلطنه
العلیه و امید انعام از جماعت افاغنه و هزاره و قرائیه چندی در آنجا توقف یافت تا از قراریکه انشاء الله تعالی ذکر
خواهد شد بدربار دارای سنیه شتافت

ذکر تنبیه طایفهٔ بلباس و گرفتاری اسدخان بختیاری از سعی دو نوبادهٔ بوستان شهریاری

قبل ازین نگارش یافت که در هنگام مرخصی دو شاهزادهٔ آزاده نواب ولیعهد زمان و حضرت
دولتشاه دوران از چمن سلطانیه درباب تنبیه اکراد بلباس و الوار بختیاری بهر یک فرمایشی جداگانه رفت نواب نایب
السلطنه که چندی قبل از آن امیرخان قاجار خال خود را باستدعای بوداق خان حاکم مکری باتفاق یوسف خان گرجی
سرهنگ فوج بهادران نو مسلمان بتادیب طایفهٔ بلباس مأمور و قتل و غارتی موفور از ایشان بظهور رسیده بود درین اوقات

نیز بسبب

نیز بسبب تعرض بخاک ارومیه پا از جادهٔ اعتدال بیرون نهادند علاوه بر آن اولیای دولت جاوید بر اذنی
در تادیب آن طایفه دادند مجدداً امیرخان را با جمعیت بوداق خان مکری و سرباز ابواجمعی ابراهیم بیک سرتیپ و جعفر قلی خان
مراغهٔ و جمعی دیگر از سواره و پیاده بتنبیه آن طایفهٔ ضاله مأمور فرمود طایفهٔ بلباس در محل کرمیان که قریب بشهر زور
و سقناق آن جماعت مغرور است پای ثبات افشرده در برابر جنود مسعود صف آرای شدند و پس از اندک کری از طالع
فیروز خسروی و حملات دلیران مخذول و منکوب آمدند بعد از آنکه قریب یکهزار نفر از آن جماعت مقتول گردید بر تن از طرفی
گریخت و هر کس بدامان دره و کوهی آویخت دسته جات قشون نصرت مشحون بسقناقات ایشان پی بردند و بقدر یکه
در حوصلهٔ خیال گنجد خرابی کردند اموال فراوان از جواهر آلات و زرینه و اقمشه و غیر آن کسب غازیان ظفرنشان
شد و سردار با سپاه ظفر و منصور راجع بصوب مملکت آذربایجان این خبر در دار الخلافه بعرض دارای دادگر رسید
و ضمیر منیر همایون الی غیر النهایه مبتهج و مسرور گردید بالجمله نواب محمد علی میرزا نیز که مأمور بتنبیه الوار بختیاری بود بعد از
ورود بدار الدولهٔ کرمانشاهان در اواخر فصل خریف بنظم ولایات عربستان نهضت فرمود پس از انتظام مهام
آن حدود تنبیه اسدخان بختیاری را وجههٔ همت ساخت و با جمعیتی کامل بسمت جبال آن طایفه پرداخت
تبیین این مقال آنکه این اسدخان از طایفهٔ بختیار وند هفت لنگ بود و در حسب تجربه ارشد و اشجع بر تن از طوایف
الوار مینمود در ایامیکه زمام اختیار احشامات بختیاری در کف کفایت کارکنان نواب محمد تقی میرزا صاحب اختیار
بر وجود آمد اسدخان باعتقاد خود از سوء سلوک بعضی از چاکران آن حضرت رنجیده خاطر گشته بدز میران پناه
برد این دز میران قلعه ایست از کوهستان بختیاری خدا آفرین و از فرط ارتفاع و استحکام همدوش با چرخ برین صعود
مترددین بآن دز از یک راه مقدور است و آن هم بمدد طناب و ریسمان میسور اگرچه در کوهستانات آن طایفه از این قبیل
دز بسیار است ولیکن دز میران در رفعت و محکمی مشهود و مشهور بسیار و امصار خلاصه اسدخان اهل و عیال و احمال و اثقال
خود را بآن قلعه برده خود را آسوده از زحمات این و آن آورد وقتی میرزا علی کرایلی وزیر نواب محمد علی میرزا و آقا قاسم طهرانی صندوقدار
حضرت محمد علی میرزا از جانب آن دو ملک زادهٔ فیروزی لوا باستمالت آن گروه گرد دیو آسا بدز میران شتافتند و اسدخان هر دو را
گرفته و اموال ایشان را ضبط نموده در زاویهٔ غاری از آن کوه منزل یافتند درینحال ضبط احشامات بختیاری بر حسب حکم

شهریاری بنواب محمد علی میرزا محول و معزی الیه نیز لاعلاج عازم گرفتاری آن دزد دغل آمد پس از آنکه نزدیک بندمیران رسید
میرزا محمد لواسانی وزیر خود را باستمالت اسدخان فرستاد و پیغاماتی مشعر بر بیم و امید داد حضرت میرزا بهر طریق بود او را راضی کرده
باهزار تدبیرش بپایان در آورد نواب شاهزاده بسبب عدم وحشت او با یکنفر جلودار تا پای دزر راند و او را از راه التفات نزد خود خواند
چنان او را در صحبت گرم ساخت که مشار الیه از شوق جواب و سؤال با آن حضرت باطراف خود دیده نینداخت غلامان همراهان کار
شاهزاده یک یک و دو دو بتدریج از دور رسیدند و بالاخره آن کوه نورد بادیه وحشت را محیط گردیدند وقتی خبردار شد که غلامان
سوارهٔ نواب شاهزاده اطراف و را داراندند و تفنگها بر سر دست در آورده هلاک او را موقوف باشارهٔ هشیار زند از فرط وحشت و اضطراب
اعضایش مانند بید بلرزه افتاد و گذشت سر کار اشرف بجستجوی شفیعی بهر طرف دیده بگشاد نواب اشرف که اضطراب او را بآن
طریق ملاحظه فرمود رسوم مردانگی و فتوت را پیشه کرده در همان حالت باز او را مرخص مراجعت فرمود دل بنکام رفتن باو چنین خطاب
کرد که موکب فیروز ما بجهة انتظام مهام بختیاری چند روز در این حوالی اقامت دارد تو را مرخص نمودیم که امشب فردا تدارک نوکری
خود را دیده فردا شب در اردوی والا کشیک سرا پرده حاضر شوی اسدخان که چنین فتوت و مردانگی از آن شیر بیشهٔ دلاوری و فرزانگی
دید در مقابل آن مروت بغیر از سر بازی خدمت دیگر نیافت و سر را بر کف دست نهاده در موعدی که نواب شاهزاده مقرر فرموده
بود باردوی الاشتافت پس از آمدن او طوایف بختیاری از مراحل راه زنی و دزدی پای کشیدند و در شاهراه خدمتگذاری
پایدار گردیدند مشار الیه در خدمت اشرف باکمال اعتبار چاکر و خدمتگذار بود تا بعد از قضیهٔ ناگزیر نواب معزی الیه باز در بدری
و کوه نوردی را شعار نمود بعد از عرض این خبر به پیشگاه خسرو مظفر نواب شاهزاده مورد انواع تحسین و آفرین و دوش اسدخان نیز
از اعطای خلعت مرحمت همدوش چرخ برین آمد **ذکر تفویض ایالت دار الخلافه بنواب ظل السلطان علیخان شاهزاده**
و حکومت دار العباده یزد به محمد زمان خان آزاده بعد از مأموریت نواب شجاع السلطنه العلیه حسنعلی میرزا بوالی گری
مملکت خراسان امر ایالت دار الخلافه طهران بجهة اطمینان از استقرار نواب شجاع السلطنه در آن مملکت علی العجاله وکالةً
بنواب شاهزاده اسمعیل میرزا که پرورده و تربیت یافتهٔ نواب معزی الیه بود محول گردید نواب اسمعیل میرزا بسبب صغر سن بطوریکه باید
بضبط و ربط مهام عرض بوم نمیرسید اهالی دار الخلافه نیز میلی وافر بنواب علیخان شاهزاده داشتند و در پنهان و آشکار زحمت
در انتظام کار او میکاشتند بسبب ولیعهدی برادر مهترش نواب نایب السلطنه العلیه ایالت پای تخت دولت بهیه باسم او نامزد او
بود.

بود و شاهنشاه صاحبقران هم اطمینان کامل از استقرار نواب شجاع السلطنه العلیه در ایالت ممالک خراسان زیاده
حاصل فرمود لهذا منصب ایالت و فرمان روائی دار الخلافه را بنواب معزی الیه عنایت داشت و بعلاوه لقب علی شاهی لقب
جلیل ظل السلطانی نیز او را بر سر گذاشت دوش اعتبارش را از اعطای خلعتی گرانمایه با خورشید فروزان همدوش ساخت
و نواب اسمعیل میرزا نیز بعد از چندی بمملکت خراسان تاخت برحسب صوابدید نواب شجاع السلطنه بحکومت ولایت ترشیز
پرداخت چون مدتی بود که ایالت و لایت دار العبادهٔ یزد نیز بسرکار شوکتمدار حضرت شجاع السلطنه محول و میرزا موسی رشتی
وزیر معزی الیه در آن ولایت عامل شغل و عمل و کار مباشری مملکت خراسان بسبب فقدان وجود آن وزیر دانا موقوف و معطل
بود در این اوقات برحسب خواهش نواب شاهزاده و احضار صاحبقران آزاده بدار الخلافهٔ طهران آمده بعد از اخذ دستور
العمل از اولیای دولت جاوید محل روی بصوب خراسان نمود امر حکومت دار العباده نیز معطل ماند لهذا برحسب امر اعلی خلعت
حکومت آن ولایت بر قامت حاجی محمد زمان خان خلف حاجی محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی راست آمد و معاملات
سنهٔ سیچقان ئیل بعهدهٔ او بی کم و کاست شد **ذکر مراجعت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی از سفارت دولت روس و تغییر**
وکلای دولت انگریز و توقف مستر ولک بدربار شوکت فلک تاسیس در وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و
بیست و نه ایراد شد که حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی با تحف و هدایای فراوان بسفارت دولت روس مأمور آمد چون از خاک
مملکت ایران فرا تر شتافت در هر ولایت و قصبه که رسید از آن جماعت در بارهٔ خود احترامی تازه یافت چون پادشاه
ذیجاه روس بجهة مخاصمه و مجادله با ناپلیون منحوس بولایات فرانسه رفته بود مشار الیه مدتی در خارج شهر پطربورغ
در باغ پادشاهی منزل ساخت تا امپراطور مذکور بعد از فراغ از کار مزبور بعزیمت مملکت خویش پرداخت در روز ورود
حاجی میرزا ابو الحسن خان بشهر پطربورغ تا سه فرسنگ راه اساس استقبال با آئینی تازه چیدند و عرادهٔ کاری سلطانی را
که بجهة او آورده بودند سوار گشته مشار الیه را با عزتی تمام و شوکتی مالاکلام وارد شهر گردانیدند چه در عرض راه چه در ورود
بتختگاه نیار الان معتبر از جانب آن پادشاه خورشید کلاه می آمدند و از گذاردن پیغام التفات آمیز امپراطوری مایهٔ سرور قلب
ایلچی مزبور میشدند پس از چند روز که از زحمت راه آسود حسب الاحضار بملاقات امپراطور اعظم اقدام نمود نامهٔ همایون و هدایای
موافقت مقرون را گذرانیده بقدریکه در حوصلهٔ اندیشه گنجد مقبول طبع آن پادشاه ذیجاه گردید در مجالس متعدده مکرراً جهرا

ملاقات امپراطور و سفیر فطانت دستور واقع و مراتب مخالفت و مخاصمت دولتین قویمتین را دافع آمدند امضای
عهدنامهٔ میمونه مختوم بخاتم سلیمان زمان بجناب امپراطور سپرده شد و مطالب این دولت خداداد بتقریر سفیر فطانت نهاد
بر رای حضرت امپراطوری یکیک شمرده آمد تا ناپلیون پادشاه فرانسه تسلطی داشت امپراطور روس غایبانه بمکاتبه
و پیغام سفیر دولت بهیه را در رد ولایات مأیوس نمیگذاشت تا بالاخره دولت بهیهٔ انگریز غیرت فطری بعمل آورده
و اکثری از قرالات فرنگ را در دفع ناپلیون با خود متفق کردند دوک ولتتین نام از جانب دولت انگریز سردار شد و با کی
هزار جمعیت و آتشخانه روی بدفع ناپلیون غدار آورد بلوخر نام نیز با جمعیتی تمام از دولت پروس مأمور آمد
قرالات لهود انارق و سایرین هم امدادها دادند و با جمعیت روسیه و جمعی از قشون فرانسه که از ناپلیون روگردان
بودند بدفع او روی نهادند در محل واترلوی فرانسه دوک ولتتین سردار دولت انگریز مباشر دعوا گردید و جنگی دلیرانه
کرده و ناپلیون را شکستی فاحش داده او را در بیابان بی سروسامانی حیران و دربدر گردانید ناپلیون بعد از شکست
در جائی قرار نگرفته بدولت انگریز فرار کرد گماشتگان آن دولت او را در جزیرهٔ انگلتره گرفته و برحسب صوابدید
جمهور قرالات در جزیرهٔ سانتالینا که در وسط دریای محیط و میانهٔ ممالک افریقا و امریقاست برده محبوس
داشتند و همواره سه هزار نفر مستحفظ بروی گماشتند پادشاه قدیم فرانسه را که در مملکت انگریز بود آورده بر تخت
نشانیدند و کارکنان عالم قضا پس از سالی چند زهر فنا در کام ناپلیون چشانیدند بعد از حبس ناپلیون پادشاهان
روس و قرالات فرنگ در شهر مناجع گشته صلحی کل نمودند که هر کس مملکت خود را داشته دست تعدی بجانب
مملکتی دیگر دراز نکند هرگاه دولتی خواهد پا از حد خود بیرون گذارد سایر دولتها متفق گشته او را از میان بردارند
بالجمله با وجود آنکه مدتی حاجی میرزا ابوالحسن خان بی وجود امپراطور اعظم در پطربورغ توقف کرد و از وعده های کاذبانهٔ
امنای آن دولت روزی بشب و شبی بروز می آورد امپراطور روسیه بعد از مراجعت چون خاطری فارغ از اندیشه
ناپلیون داشت سفیر دولت علیه را در خلوتی خواسته باین سیاق همت بر جواب مطالب گماشت که دولت روسیه
هیچیک از ولایات گرجستان و آذربایجان بزور متصرف نگردیده اند بلکه ولات و بیگلربیگیان و حکام خود
قدم پیش گذاشته بدولت روس گرویده اند بقاعده که در میان کفر نظامش میخوانند و بقانونی که در ممالک اسلام

مروتش

مروتش میدانند آن جماعت را که بپای خود پناه بدولت روسیه آورده اند دست بستن و عهد نظام و مروت شکستن
خلاف رسوم فتوت و ملکداری است ولایات گرجستان و قراباغ بسبب مواخات مذهب در تصرف روسیه باشد انسب است چون
سابق براین تعرضات از کوه نشینان داغستان بگرجستان میرسید لهذا داغستان نیز تصرف ما را اقرب در باب رد کردن
سایر ولایات گنجه و شیروان و طالش و غیره مضایقتی نیست ولی وقتی که ایلچی مختار ما که سردار جدید گرجستان است آمده بداند
که رضای اهالی آن ولایات بر چیست خلاصه امیری از امرای آن مملکت را که مسمی بالکسندر یرملوف و از قانون امارت و سفارت
با وقوف بود لقب ایلچی مختار داده و نام سرداری مملکت قفقاز نیز بر سر نهاده با تحفی بگران بهمراهی حاجی میرزا ابوالحسن
خان بجانب این دولت قوی ارکان روان نمود سردار مزبور بعد از ورود بتفلیس چندی بجهة انتظام کار گرجستان
و داغستان توقف کرد و دو سه نفر از معارف معتمدین خود را با عریضهٔ ارادت تضمین باتفاق سفیر مزبور بدربار
معلی روان آورد بعد از ورود ایشان فقرات مرقومه بعرض دارای جهاندار رسید و فرمایشات همایون در باب
تدارکات ورود سفیر دولت روس از مصدر خلافت صادر گردید بالجمله در همین سنهٔ میمونه هنری ولک انگریز که
مردی مصلحت گذار و خیرخواه و سالها باتفاق سفرای آن دولت مقیم این درگاه فلکجاه بود از جانب دولت خویش
لقب وکالت یافت و مستر موریه ایلچی کوچک برحسب احضار امنای شوکت انگلتره آستان اعلی را وداع گفته معزز
اصلی شتافت **بهاریهٔ سال تنکوزئیل اودئیل ترکی مطابق با سنهٔ یکهزار و دویست و سی و دو هجری وایراد تدارکات ورود ایلچی**
روس و مأموریت جناب معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب بولایت خمسه بسبب احترام سفیر مشارٌ الیه
رونق افزای کاشانهٔ مسیح و آیت صباحت چهرخوبان ملیح اعنی مهر اضائت توضیح درین سال شرافت تصریح
بعد از انقضای مدت ده ساعت و سی و سه دقیقه از شب جمعه دویم شهر جمادی الاولی سنهٔ یکهزار و دویست و سی و دو
به بیت الشرف حمل نزول و نوباوگان نهال را عقد ازدواج با بنات سوری و سمن حاصل شد سلطان بهار معتمد ابرازار را
بمهمانداری سفیر روسی نژاد شکوفه و اعلام توجهات خاطر الهام مألوفه روان ساخت و باد نوروزی که والی
ولایت خاورزمین گلشن است بتسخیر قلعه جات چمن و تدمیر هزاره جات زاغ و زغن پرداخت مجدداً در شهربند گلستان
سکهٔ طراوت بنام نامی سلطان بهار بر سبائک زرین و سیمین اوراق سوری از هار زدند و خطبای فصیح الادای عنادل

بر فراز منابر اغصان خطبه‌خوان شدند سلطان فروردین بسلطانیهٔ چمن نزول نمود و سفیر شکوفه را بانجمن حضور حضارت دستور احضار فرمود هدایای برایای صافی ضمیر شمر و پیل زرین پیکر گلبن اصفر و ظروف و اوانی کلهای اصفر و احمر و دبابیج چینی و روسی اوراق الوان شجر از نظر آن خسرو طراوت اثر گذشت و سلطان اردی‌بهشت بازمراجعت چمن پایکشت دار المرز چمن از نزول موکب خرداد تازگی از سر یافت و فرمانفرمای باغ بندر زاغ را از حدود جنود سبزه مسخر کرده خیل اعرابی لون زاغ هزیمت کنان بهر بوم و بر شتافت افغان هزاردستان در تسخیر ولایت فیروزگلستان چیره شد و عمامه‌دار شکوفه برنجش چون غنچهٔ خضر الیاس خیره آمد سلطان بهار از فرط عدالت سرشار غیرت ملوکانه انگیخت و عمامه‌دار شکوفه را بمکافات آن جنایت بلیشمار بر فلک شاخسار آویخت اورنگ خلافت مجدداً از فر جلوس شاهنشاه معدلت آیت همرنگ اورنگ سپهر شد و چهر فروزان خسرو منوچهر چهر از فرط روشنی دهها غیرت افزای چهر ماه و مهر شاهزادگان اطراف و نامداران اکناف و سفیران انگریز و روس و دبیران عطارد مأنوس میران پیشگاه و خاصان خرگاه غلامان زرین کمر و شاطران حورامنظر هر یک در جای خویش ایستاده و آداب کورنش و سجود را در آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال آماده بودند بزم سلیمان نوروزی در کمال بهجت و فیروزی بقانون پار و پیرار گذشت و شیر اوژنان رکاب مستطاب نوبت میدان رزم گشت از قراریکه ذکر شد فرستادگان نیکلای الکسندر ریطوف سردار جدید گرجستان و ایلچی مختار مأموره بدولت علیهٔ ایران بهمراهی حاجی میرزا ابوالحسن خان بدربار معدلت نشان وارد و از قرار عرض سردار مزبور در اواسط ایام بهار قرار حرکت او از تفلیس و ورود باستان معدلت تأسیس خواهد بود فرستادگان مزبور با انعام و احسان موفور از دربار مروت گنجور رخصت انصراف یافته در جواب عریضه سردار معزی الیه مقرر آمد که در موعدی معین در چمن سلطانیه شرفیاب درگاه میمون گردد و فرامین قضا آئین بافتخار نواب نایب السلطنه و نواب عبدالله میرزا صاحب اختیار ولایت خمسه و حسین خان سردار ایروان صادر شد که در هنگام عزیمت ایلچی دولت روس از ابتدای خاک متعلقه بدولت جاوید مأنوس تا ولایت زنجان معزی الیه را با احترامی شایان وارد سازند و در هر یک از ولایات متعلقه تدارک اسباب تجمل مالاکلام و لوازم احترام پردازند عسکر خان ارومی افشار حسب الامر اعلی بمهمانداری مشخص آمد و مقرر گردید که نواب ولیعهد دوران مهماندار مزبور را تا منزل اوچ کلیسیا فرستاده رسوم مهمان‌نوازی را آماده باشد جناب معتمد الدوله العلیه و امام الکتاب میرزا عبدالوهاب نیز بعزیمت ولایت خمسه مأمور گردید که پس از ورود سفیر مزبور

بآن سامان

بآن سامان او را در چمن سامان ارحی که بکیفر سنگی چمن سلطانیات نازل سازد و در ایام غیبت موکب همایون بلوازم سرور ظاهر و مسرت باطن بظاهر رو استطلاع از مکنونات ضمیر و اظهار توجهات خاطر آفتاب نظیر درباره او پردازد حضرت مستوفی الثانی میرزا فضل الله علیآبادی مازندرانی نیز بمرافقت جناب معتمد الدوله العلیه مقرر شد که بلوازم اخراجات و مایحتاج ایلچی مزبور و وصول و ایصال آن بر وفق قاعده و دستور عمل نموده در حواله و اطلاق آن مراقب و مواظب در هر مکان و محل بوده باشد خلاصه معتمد الدوله و میرزا فضل الله و فرستادگان سردار روس بالاتفاق در یک روز روانه شدند و سرعان دیگر باحضار نواب شاهزاده محمدعلی میرزا و امان‌الله خان اردلان والی کردستان بدار الدوله کرمانشاهان و قصبهٔ سنندج روان و شتابان آمدند و مقرر گردید که هر یک با سپاهی آراسته در موعدی که حضرت صاحبقران خواسته در چمن سلطانیه حاضر آیند و دیده بر صدور احکام قضا نظام کشایند

ذکر عزیمت نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا بخبوشان و اوضاع خوانین و فرستادن پیشکش و امداد بجهة هرات

در سال قبل که حاجی فیروز الدین میرزای والی هرات هوای خودسری بر سر آورد و مدد خان افغان و حاجی آقا خان وزیر و غیره را با جمعیت وافر روانهٔ ولایت جام کرد از قراریکه ذکر شد قلعه‌جات ولایت جام را خراب و رعایای آنجا را اکثراً در قلعهٔ محمودآباد نشاندند و رؤسا و معارف آن ولایت بصیغهٔ گروگان بولایت هرات راندند محافظت قلعهٔ محمودآباد از جانب حاجی فیروز بعهدهٔ بنیاد خان هزاره محول شد و سایر کارکنان افاغنه در محال جام و غوریان و غیر آن صاحب شغل و عمل گردیدند در اوقاتی که محمد خان قرائی در ارض اقدس شرفیاب حضور نواب شجاع السلطنه العلیه گردید در باب انتزاع قلعهٔ محمودآباد از تصرف بنیاد بر نهاد از جانب والا با او اشاره رسید شار الیه متعهد آمد که هر هنگام کارکنان نواب شاهزاده با احتشام قلعه و قلعه‌نشین را مطالبه نمایند تسلیم سازد و بعذری که موهم خلاف باشد نپردازد و نیز مستدعی آمد که بجهة آگاهی از خیال بنیاد خان و منع او از مخالفت و طغیان جمعیتی نیز از قرائی بعنوان محافظت قلعهٔ محمودآباد روانه دارد و در ظاهر بمرافقت با بنیاد را بهانه آرد چون قرار رفتار سرکار شجاع السلطنه با آن روباه مکار در بدایت کار مدارا و استمالت بود بنا بر آن این استدعا را قبول فرمود در این اوقات بسبب تجربه و امتحان باشارت شاهزادهٔ والا امکان اسمعیل خان سردار معتمدی نزد محمد خان روان کرد و تخلیهٔ قلعهٔ محمودآباد را در میان آورد محمد خان جواب چنین داد که هر وقت موکب فیروز سرکار اشرف بجهة قرار امور ولایت جام وارد آن مقام شود قلعهٔ مزبور را بلامضایقه تسلیم خواهم نمود بالجمله چون قلعهٔ غوریان نیز در تصرف کارکنان حاجی فیروز بود و اعیان ولایت جام هم در توقف ظلمتکدهٔ هرات تیره روز

بودند غیرت فطرت سرکار شاهزادهٔ اسفندیار شعار اجازه نمیداد که این امورات را مهمل و معطل گذاشته موقوف بزمانی
دیگر داشته باشند لهذا عزم تخلیهٔ قلعه جات و اقدام در نهضت بصوب هرات جزم آمده ترکان خونخوار از ایوان
بزم تمنای میدان رزم شد از اینکه درین عزیمت اطمینانی از جانب خوانین معدلت نهاد اکراد و در رضای آن جماعت کلیت
بنیاد درین عزم صرصر بنیاد و گرفتن جمعیتی از ایشان بجهة امداد لازم بود لهذا نواب اشرف در اوایل شهر جمادی الاولی با معدودی
از خاصان صداقت عمل صبحگاهی بدون اظهار مطلب از ارض اقدس سوار بر مرکب و ایلغار کنان در همان شب نزول اجلال بشهر خبوشان
نمود رضاقلیخان ایلخانی زعفرانلو که پدر پیر خود امیرگونه خان را بنابر مصلحت کار محبوس کرده و خود در تصرف زمام اختیار ایل و الوس
نام برآورده بود بعد از اطلاع سراسیمه گشته پای از سر نشناخت و سر خویش را بجهة نثار برکف دست گرفته باستقبال پرداخت و در بنان
شب بعرف و ما یملک خود را از صامت و ناطق بسرکار اشرف پیشکش کرد و حضرت والا که مایهٔ کان و دریا در نظر همتش مانند
خردلی بی بهاست پس از قبول باز بانعام او مقرر آورد و علی الصباح خوانین دیگر مثل نجفقلیخان شادلو حاکم بزو بجرد و بیگلرخان
چاپشلو حاکم دره جز و سعادتقلیخان بغایرلو حاکم جهان ارغیان و قوچه خان کیوانلو حاکم رادکان بعزم شرفیابی حضور نواب
شاهزاده گردون توان بخبوشان شتافتند و هر یک فراخور احوال تفقدات گوناگون یافتند بعد از آنکه خاطر آن وحشی خصالان
رام گردید بار شب بکام نواب اشرف والا بر خنگ صرصر کردار سوار و علی الصباح بی خبر بارض اقدس رسید خوانین اتراک و اکراد چندی
تدارک خدمت را دیده زنان و فرزندان خویش را بصیغهٔ گروگان با اسبان صرصر نشان و بهونان کوه توان بعنوان پیشکش
و موازی دو هزار سوار جرار برسم امداد برکاب فیروزی ارکان روان آوردند و تعهدات فراوان در رسوم خدمتگذاری کردند حضرت
شاهزادهٔ بیهمال پس از اطمینان از آن قوم وحشی خصال و احتشاد جمعیتی وافر از کابلی و خراسانی تکیه بلطف جناب باری
و اقبال بی زوال حضرت شهریاری کرده نخست در روضهٔ مطهرهٔ حضرت رضا علیه التحیة و الثنا جبههٔ ارادت بر خاک
نیاز سوده از باطن فیض مواطن آن بزرگوار استمداد همت نمود و حضرات عالی درجات علما و سادات آن ارض
فیض آیات را نیز ملاقات و طلب دعاگوئی کرده پیشخانه کشان موکب ظفر را امر بحرکت فرمود ع تا بخت همایون شهنشه
چه کند بازی

ذکر عزیمت نواب حسنعلی میرزا بهرات و فتح قلعه جات جام و غوریان و خدمتگذاری جماعت افغان

نواب شجاع السلطنة العلیه با فوجی قوی و اطمینانی باقبال بی زوال خسروی در روز سه شنبه بیست و ششم شهر جمادی
الثانیه

الثانیه بعزیمت مملکت هرات از ارض فیض سمات حرکت و منزل بمنزل رانده محل سنگ بست جای مضرب
سرادقات با احتشام شد محمدخان قرائی نیز با معدودی در همان منزل شرفیاب رکاب فیروزی مآب گردید چون حسب
الامر مقرر آمد که مشارالیه میرزا محمدخان تکلوی جامی را با خود برده قلعهٔ محمودآباد را از قرار اقرار و وعده بالنصیر بنیاد
تسلیم سازد و بعذری که موجب پارهٔ توهمات است نپردازد موکب اشرف از محل سنگ بست حرکت و در کال خیرآباد
نزول اجلال است داد روز دیگر رایات ظفر آیات بصوب محمودآباد شقه گشا شد محمدخان قرائی در عرض راه شرف رکاب
بوسی حاصل ساخت و در باب تسلیم قلعهٔ مزبوره بعذر مضایقت بنیاد پرداخت تبیین این مقال آنکه بنیاد از تخلیهٔ قلعه انکاری
ورزید و لطفعلی نام برادرزادهٔ خود را با مساوی پانصد نفر هزاره در آن قلعه کوتوال گردانید و با خود با جمعیتی کامل از آنجا
بیرون تاخته در کمین غدر نشست که هر گاه تواند دستبردی باردوی والا زده رشتهٔ اجتماع لشکر ظفر را از هم گسسته باشد
چون قلعهٔ محمودآباد در راه عبور سپاه منصور واقع بود لهذا در هنگام گذشتن از آن محاذی یکنفر هزارهٔ هرزه در انفکی از
درون قلعه انداخته باعتقاد خود آن سیل سرشار را از خاشاکی دافع آمد غیرت جبلی نواب والا این جسارت را عظیم شمرد
و در همان لحظه لشکر قیامت اثر را بجانب قلعه برد محمودآباد از قلاع محکمهٔ مشهورهٔ خراسان و بارهٔ بلند و رفیع و خندقی
عمیق و وسیع کشیده بر دور آن علاوه بر باره و خندق شهربندی دارد که همواره در استحکام بنیان بنای برابری
با چرخ برین میگذارد فی الفور از حکم محکم نواب اشرف عبدالله خان ارجمندی فیروزکوهی با دستهٔ جانباز خود قدم
جرأت بتسخیر آن بارهٔ چرخ علامت برگشادند و رستم خان قراگوزلو نیز با سوارهٔ خویش از اسبان پیاده گشته
و شمشیرها بر دست گرفته برافقت آنها رو نهادند مطلب خان حاکم دامغان با جانبازان دامغانی از طرفی دیگر بتسخیر
آن قلعه دامن زنان و اسمعیل خان سردار در میان توپچیانه شرربار بجزایر آن برج و بارهٔ متین صاعقه فشان آمد نواب
شاهزادهٔ اسفندیار قرین تهمتن آیین چون شیران عرین در جلو لشکر ظفر آیین زبان بتحسین و آفرین میگشود و دست
دریا مثال از آستین برآورده غازیان مظفر را بتسخیر قلعه تحریض و تحریک میفرمود ناگاه از یمن اقبال فیروز خسروی
جانبازان مزبوره خود را بپای خندق رسانیده و از آن از فراز خندق چون بلای آسمانی نزول و از قعر خندق بپایان باره و از آنجا
بر فراز دیوار قلعه مانند دعاهای مستجاب صعود کردند و علمهای سرخ و زرد که علامت فتح و فیروزی است بر فراز دیوار باره برپا

نموده طبلهای نصرت را بخروش درآوردند لطفعلی کوتوال کوشه از دیوار قلعه را شکافت و سراسیمه خاطر با جمعی از هزارکان
عازم هرات کشته روی از آن سامان برتافت نواب والا به نفس نفیس با سواره موتوکو کلان تا پنجه سنک راه
از عقب آن قوم کمراه تاختن آورده وادی زمین را از خون آن مفسدین بی دین رنکین کرد اکثری را در هنکام تاخت بدست
مبارک از ضرب تیغ از صدر زین بر روی زمین می انداخت هر که را بر فرق می نواخت تا نشیمن زین بدو پاره می ساخت
و هر که را شمشیر بران بمیان زدی مانند خیار تر بدو نیم شدی بالجمله در آن روز عافیت سوز تا هنکام غروب آفتاب مساوی سیصد و
پنجاه نفر زنده دستکیر و یکصد و بیست نیز سر از نظر شاهزاده انجم سریر کذشت و بعد از رجعت موکب ظفر اعتلا باردوی
معلی کرفتاران مذکور هر یک را بسیاستی جداکانه تیر غضب قیامت لهب را نشانه کشت بعضی را بدو میخهای چوبین بر زمین دوختند
و برخی را در آتش انتقام و کین سوختند قومی را بصدمه تخماق و تبرزین آهنین سر و تن کوبیده شد و جمعی را از دم شمشیر بران اعضا
و جوارح ببید برید آمد قدری از روس منحوس آن طایفه بجهة عرض هنر بدرکاه شاهنشاه مظفر فرستاده شد و از بقیه سران
ایشان کله مناری در شارع عام بده ذراع ارتفاع و سه ذرع قطر بنا نهاده آمد بنیاد بی بنیاد که در حول و حوش قلعه
محمود آباد منتظر فرصتی بود از ظهور این هنکامه چنان در فرار سبکعنان کردید که صرصر شتاب بکردش نرسید نواب
اشرف دو روز بجهة انتظام مهام ولایت جام در آن منزل بنای توقف کذاشت و حکومت آن ولایت و ضبط قلعه را
بعهده میرزا محمد خان تکلوی جامی محول داشت و از آن پس رایات جلال شقه کشا کرده جهت بعزیمت هرات کماشت
در روز نزول بتربت شیخ جام عطا محمد خان افغان عرض بیکی از جانب حاجی فیروز الدین میرزای والی هرات زمین ضراعت بوسه
داده زبان بعرض مطالب برکشاد و خلاصه تمنا اینکه شاهزاده فیروز پس از این شاه را صداقت را با قدم جهد پی سپار است
و در تسلیم قلعه غوریان و اطاعت دولت بدارکان خدنکذار بشرط آنکه نواب اشرف از ولایت جام قدم سعادت افزا بر
نکذارند و ضبط ولایت هرات را که موروثی سلسله احمد شاهی است با و محول دارند و او را نیز برادری کهتر از خود
شمارند چون کلمات دروغش از صدق فروغی نداشت لهذا جوابی سرسری شنیده و از رکاب مظفر مرخص کردیده روی
بمراجعت کذاشت **ذکر محاصره قلعه هرات و تسخیر محکمه مصلی و اطاعت افاغنه** بعد از حرکت از تربت
شیخ جام روزی دو منزل کوسوه بمضرب خیام ظفر آیت آمد امیر حسن خان عرب زنکولی حاکم تون و طبس با جمعیت اعراب

زنکولی

زنکولی و نخعی و الالوئی در آن منزل شرفیاب رکاب مستطاب چون والده معظمه نواب شاهزاده نبیره قادر خان حاکم بسطام
بود لهذا آن امیر با اقتدار بلند خالوئی کامیاب کردید دو روز دیکر موکب والا بسمت ولایت غوریان در ذهاب آمد چون
یقین بر این معنی بود که بعد از اطاعت حاجی فیروز قلعه غوریان بدون مانع و عایقی متصرف خواهد بود لهذا از خرابی
آن سامان و تعرض بحال قلعه و قلعکیان اغماض نموده حضرت والا بمنزل شکیبان عزیمت فرمود خلاصه پس از
ورود بمنزل پل نقره سه فرسخی هرات معلوم آمد که حاجی فیروز الدین مصلای هرات و تل بنکیان را که دو محکمه محکم است مأمن عافیت
دانسته جمعی از شمخالچیان را در آن دو محل بمحافظت کذاشته و تدارکات خودداری ایشان را مهیا داشته و خود
در شهر هرات بهت با سودکی کماشته است حضرت والا روز دیکر لشکر ظفر اثر را تیپ آرائی کرده و عبدالله خان احمدی و مطلب
خان دامغانی و رستم خان قراکوزلو و محمد نظر خان مافی را بر میمنه و میسره و جناحین کماشت و خود در قلب سپاه در زیر لوای فیروز
شاهنشاه ظفر دستکاه بنای قرار کذاشت سردار با اقتدار اسمعیل خان باتفاق امرای با اعتبار امیر حسن خان و امیر علم خان
عرب و امیر قلیچ خان تیموری و محمد خان قرائی در سایه علم آفتاب پرچم آرام کزین و توپهای تندر فغان و رعد طبیب همایون
صاعقه فشان و رعد آئین شده باین آراستکی از پل نقره حرکت کرده تا کنار پل انجیل که قریب بشهر هرات است آمدند
باذن و اشاره والا عزیمت سردار شهامت انتما محکمه مصلی از جان فشانی نظام فیروزکوهی و اعراب نخعی و الالوئی مسخر و تل
بنکیان نیز پس از آن بلا مانعی مسخر آن جنود مظفر در آمد مستحفظین هر دو محکمه بعضی عرضه شمشیر و برخی اسیر و دستکیر کشته قدری قلیل روی بکریز
نهادند شب هنکام موکب والا در کنار رود انجیل سنکری متین بسته منزل ساختند و امیر حسن خان عرب و حسینقلی خان بیات نیشابوری
حسب اشاره والا بمحافظت مصلی و تل بنکیان پرداختند علی الصباح که بنای محاصره قلعه هرات بود امیر حسن خان بدروازه درب
خوش و امیر علم خان بدرب قندهار و امیر قلیچ خان بدرب قوطی چاپی و محمد خان قرائی بدرب عراق و حسینقلی خان نیشابوری بدرب
ملک مأمور آمدند دلاوران جلادت نشان سواره بغارت و نهب دولابات سبزوار و فراه الی حد کرشک و قندهار مطلق العنان شدند
پس از چند روز که بنیان قرار آن الایات حول و حوش هرات چون ارکان عهود لئیمان متزلزل و بیقرار کردید حاجی فیروز
از خواب غفلت بیدار کشته کلید ولایت غوریان را با مبلغ پنجاه هزار تومان زر نقد تسلیم ساخت و بزدن سکه و خواندن خطبه
بنام نامی شاهنشاه صاحبقران پرداخت نواب اشرف با سایر خوانین خراسان از تسخیر قلعه هرات در کذشت و بجهة تنبیه

جماعت هزاره عازم بادغیسات مرو گشت ع تا فلک را ز پس پرده چه آید بیرون ❊ **ذکر عزیمت نواب حسنعلی میرزا بصوب بالا مرغاب و شکست اسمعیل خان سردار از جماعت هزاره و سایر اوضاع واقعه** از قراریکه ذکر شد

بنیاد خان و نصیر خان بعد از فتح قلعه محمود آباد و قتل هزاره ضلالت بنیاد بقیة السیف را برداشته بسمت بادغیسات

فرار و در آنجا نیز تاب نیاورده بمنزل دره بام که از اعمال ولایت ماروچاق و در پنجفرسخی رود مرغاب است قرار یافتند

و با اویماقات فیروزکوهی بنای وصلت نهادند و قرار توطن را در همان دره بام دادند بهرام خان فیروزکوهی نیز اویماقات

خود را از بادغیسات هرات آورده بمناسبت خویشی با بنیاد خان در دره بام منزل داد ابراهیم خان بیگلربیگی هزاره

چون با بنیاد خان عداوتی کامل داشت بنا بر آن امیر قلیچ خان تیموری و محمود خان جمشیدی را با خود یار آورده

در حضرت شاهزادهٔ معظم باستدعای عزیمت دره بام همت برگماشت محاسن عزیمت را از وفور غنیمت و کثرت میاه

و خضارت و سهولت طرق و شوارع و فقدان مخالف و منازع در نظر انور شاهزادهٔ عالی مقدار جلوه داد و بقبایح عدم

عزیمت از قبیل استیلای بنیاد خان و تاخت و تاز ولایات جام و غوریان و ظهور فتنه و فساد در سامان خراسان

زبان برگشاد اسمعیل خان سردار هم این ترهات را تصدیق نمود و از کار قضا غافل بود نواب اشرف والا ابراهیم

خان را با فوجی از سواره و پیادهٔ هزاره باستمالت آن طایفهٔ فراری مأمور فرمود و پس از آن اسمعیل خان سردار و امیر

قلیچ خان تیموری و مطلب خان دامغانی و عبدالله خان فیروزکوهی و رستم خان قرار کوزلو و محمد نظر خان هانی و نگاه دار

خان چکنی را با دسته جات ایشان بمنقلای موکب والا روانه و بعد از دو روز دیگر از منزل کهدستان با امیر حسن خان

و امیر علم خان عرب و محمد خان قرائی و حسینقلی خان نیشابوری و سوارهٔ اکراد و توپخانهٔ صاعقه بنیاد عزیمت را

بهانه نمود و پس از آنکه دو منزل الا وطی شد در منازل از صعوبت راه و کثرت سنگلاخ بعضی از اسبان کوه

توان قشون نصرت نمون پی گردید معلوم شد که آن همه تعریفات ابراهیم خان افسانه بوده و بسبب عداوت

با بنیاد خان عرض این محسنات را بهانه نموده است بالاخره کار بجائی رسید که در اکثری از منازل نواب

شاهزاده بسبب صعوبت مراحل خود بنفس نفیس از اسب بزیر آمده با امرای نامدار طناب عراده های توپهای سلطانی را

بردوش

بردوش گرفته بفراز و نشیب میگردانیدند و از عدم آب و آذوقه و علف اغلبی از دواب بل اردو در هر منزلی تلف

میگردیدند بالجمله چون مراجعت از آنجا بجهات مختلفه دور از صواب و موجب جسارت خصم ضلالت مآب میبود بنا بر آن

لاعلاج حضرت والا ده منزل را بآن صعوبت طی کرده در روز یازدهم در محل قلعه نو که مسکن قدیم طایفهٔ هزاره بود

دو روزی منزل نمود در آنجا بتحقیق پیوست که اولا ابراهیم خان هزاره از فرط حرصی که در عداوت با بنیاد خان داشت

باتفاق محمود خان جمشیدی بر سر او تاخته و از نصیر برادر بنیاد خان شکستی کامل یافته روی بار دوی سردار گذاشت

سردار هم از منزل مرغ چوبین سه فرسخی دره بام حرکت و بنیاد و برادرش را در خارج دره بام با قراولان سپاه رکابی مقابلت دست

داده و تاب درنگ نیاورده روی بحصن دره بام نهاده است سردار نیز علی التعاقب رسیده و جانبازان آتش دست را از فراز

جبال شامخه بآن دره سرازیر گردانید اکثری از هزاره جات لعین از شرر افشانی تفنگ صاعقه کمین جان دادند و بنیاد و نصیر

لاعلاج زبان بتمنای امان برگشادند و قرار باین شد که هرگاه امروز را مهلت یابند فردا بسبیل جزم قدم از سر ساخته باردوی

سردار شتابند سردار صداقت شعار را عرق مروت متحرک شد و غافل از اینکه ع مار چون شد زخمی اندر آستین باو آمده بگروه بدان

امان سلک جمعیت متفرقهٔ بنیاد منسلک آمد نواب والا پس از اطلاع از این اوضاع از منزل قلعه نو حرکت کرده بمنزل مرغ چوبین وارد

و امیر حسن خان و امیر علم خان را با سه هزار پیاده و دو عراده توپ بامداد سردار نامزد کرد که ناگاه پیادگان جسته و گریختهٔ استرابادی

یک یک و دو دو و پنج پنج در رسیدند و مراتب شکست سردار را و وقایع گذار گردیدند معلوم شد که روز کار غدار را کار دیگرگون گشته کار

سردار عالی تبار از فرستادن امداد درگذشته است تبیین این مقال آنکه در روز وعدهٔ آمدن بنیاد قضا کار خود را ساخت و آن

بدکردار جمعیت خود را فراهم آورده بمقابلهٔ سردار پرداخت در بدایت کار مطلب خان برادر سردار با جانبازان دامغانی بسنگری که در دم دره بود

توقف نمودند و عباسقلی برادرزادهٔ بنیاد را با هر کس که در آن دره بود عرضهٔ شمشیر آبدار ساختند قشون نصرت نمون که از فراز و نشیب آن فتح غریب را

دیدند کار را تمام دانسته و از اطراف هجوم آورده مشغول غارت و کسب گردیدند ناگاه از طرفی غیر معهود بنیاد با جمعیتی نامعدود بر پیادگان

انزانی استرابادی تاختن آوردند و در داو اول میرزا حیات کربلائی با قراولان انزانی سرکردهٔ آن جماعت را با غلام پیشخدمت خاصه در بادرو دولت

در شش در ممات محبوس کردند پیادگان انزانی روی از معرکه برتافتند و سایر جنود مسعود نیز بمرافقت ایشان بوادی هزیمت شتافتند هزاره

هرزه در تعاقب ایشان عنان سبکعنان شدند و بهدر تیغ بران سرافشانی را بر زده و امان آمدند در آن دره های تنگ سواران سپاه سردار را قدرت جولان

نمود لهذا بر تن از بیم جان بطرفی روی نمود سردار عالی مقدار از فرط غیرت فطرت از اسب پیاده گشته کلاه از سر برداشت
و هر قدر خواست آن لشکر شکسته را برگرداند دست قضا نمیگذاشت ناچار او هم سوار گشته از عقب گریختگان میتاخت
و پیادهٔ بی بنیاد نیز در عقب ایشان هر کس را که می یافت از خنگ حیات پیاده میساخت بالجمله پیادگان گریختهٔ استرابادی
بخدمت اشرف معروض داشتند که اینک سوارهٔ بنیاد با لشکر ظفر بنیاد مشغول گیرودارند و سردار عالی تبار امداد نواب اشرف را
سزاوار حضرت شاهزاده را از استماع این اقوال آتش غضب شعله‌ور گردیده بشلیک توپخانه فرمان داد و امیر حسن خان عرب و اسمعیل خان
قاجار شام بیاتی را بمحافظت اردو نهاد و فی الفور بر بارهٔ برق سیر سوار گشته و نیزهٔ خطی در دست گرفته مانند برق و باد بتدبیر سپاه
بنیاد بدنهاد پی سپر شد و در اندک زمانی که آخر زمان جان فشانی بود بجماعت بدعاقبت هزاره که در عقب جنود مسعود می تاختند
رسید و مساوی یکصد و سی نفر از آن قوم عفریت سیر اسیر کمند غلامان شیر شکر گردید جمیع آن جماعت را بعد دمهای چوبین برزمین
دوختند و بقیة السیف هزاره که صدای شلیک توپخانهٔ معلی را شنیده بودند بتوهم عزیمت حضرت والا بوادی فرار پی سپار
شدند چون سردار بجانب قلعهٔ نو رفته بود نواب والا چند سواری بعقب او فرستاده خود مجدداً در مرغ چوبین منزل نمود اطراف اردوی
معلی را بوجود پیادگان آرایش داده خود با جمعی از غلامان در خارج اردو باحتیاط کار چون کوه استوار بایستاد و سه پاس که از شب گذشت
سردار با سواری سه چهار وارد اردو گشت علی الصباح نواب شاهزاده و بعضی از سران در فکر عزیمت هراه بام و خیال انتقام بودند
و خوانین خراسان کلا از این معنی تحاشی نمودند چون اکثری از سرکردگان و سواران و پیادگان رکابی با قلعهٔ نو رفته در آنجا توقف
کرده بودند و جمعیت اردو منحصر بخراسانی بود لهذا مراجعت انسب مینمود لاعلاج نواب والا از مرغ چوبین بقلعهٔ نو شتافت و قشون
متفرقه اجتماع یافت و از آنجا کوچ بر کوچ وارد قریهٔ شکیبان و پس از ورود بعرض آن ملک زادهٔ دوران رسید که مددخان درانی
با جمعی از افاغنه در قریهٔ پشنگ من اعمال غوریان اقامت گزین است و عقیدهٔ آن جمع نامعلوم برای آن و این بر حسب امر والا
حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی که در آن سفر از همراهان بود بجهة استعلام احوال وی بقریهٔ پشنگ نمود بلا فاصله برفاقت
مشار الیه باردوی والا رسید و مطلب او برای اشرف چنین معلوم گردید که از ظهور استقلال حاجی آقاخان وزیر حاجی فیروز دلگیر
گشته و بدولت ابدمدت پناه آورده از نوکری شاهزادهٔ افغان گذشته است نواب والا این معنی را مغتنم و وجود او را محترم شمرده او را عطای
خلاع زرفشان و خنجر مکلل بجواهر رخشان و سایر انعام و احسان فرق مباهات او را بذروهٔ گردون برآورد و در دیگر حضرت اشرف از منزل

وارد

وارد چمن پری تاز و عطا محمد خان افغان عرض بیگی از جانب حاجی فیروز با تحفی ممتاز وارد حضور با اعزاز و با حصول
افتخاری کامل و احسان کمر خنجری مرصع و انعامی شامل باز روی بصوب هرات بهشت انباز نهاد و امیر علم خان عرب
و ابراهیم خان هزاره و محمد خان قرائی از منزل مزبور مرخص با وطان خود شدند و نواب شاهزاده با سردار و امیر حسن خان حاکم طبس
و سایر همراهان و سرکردگان و جمعیت کابلی از چمن مزبور حرکت کرده در روز شنبه دهم شهر رمضان المبارک وارد ارض فیض آثار
و وقایع آن سفر را از فتح و شکست بدربار معدلت مدار شاهنشاه تاجدار عریضه نگار آمدند ذکر سور پر سرور نواب علی خان
شاهزاده الملقب بظل السلطان و حضرت اللهویردی میرزا در صدر داستان این سال نیکو مآل ذکر شد
که الکسندر یرملوف سردار جدید گرجستان از دولت بهیهٔ روس مأمور بسفارت درگاه فلک مأنوس آمده حسب الامر الاعلی
مقرر شد که در چمن سلطانیه شرفیاب دربار سنیه شود چون حرکت او از تفلیس و ورود باستان خلافت جاوید آیتش
طولی داشت لهذا حضرت صاحبقران در دار الخلافهٔ طهران همت بر سور پر سرور نواب شاهزادگان خورشید لقا حضرت
ظل السلطان علی شاه و بدر الخلافة الکبری اللهویردی میرزا گماشت از اطراف ممالک خاور و باختر و جنوب و شمال شاهزادگان
فرشته خصال و امرای با اجلال و علمای فضیلت اشتمال و اعیان و اشراف ارادت مآل و ارباب اطراب بربط مثال و شعبده‌بازان
هاروت خیال و شاهدان حور اجمال از اطراف شرق و غرب و جنوب و شمال بدرگاه آسمان جلال جمع آمدند و بزم آن عیش مهنا را
پروانهٔ شمع شدند در روز پنجشنبه هفدهم شهر شعبان المعظم سنهٔ یکهزار و دویست و سی و دو بحکم محکم خسروانی جمیع اسواق و خانات
و میادین دار الخلافهٔ جاوید مبانی را آئین ملوکانه بستند و مباشرین این امور خجسته هر یک در پی انجام کاری پیوستند
روزها در میدان پیشگاه که بر این طبل اساس اسباب عیش از هر طرف برپا بود و شاهنشاه همت دستگاه از فراز غرفهٔ فوقانی
عمارت فوق باب عرش قباب بذرفشان و تحسین آراسته بود در دو میدان خارج و داخل ارک همایون اقدم از سطح بام و عرصهٔ
میادین سپهر نمون آتشبازان چابکدست شعله‌بازیهای مختلف شعله‌ها افروختندی و دل آتش سوختهٔ نارخلیل را از آن آتش
افروزی در آتش غیرت سوختندی عالم عالم بهجت و نشاط بود و جهان جهان مسرت و انبساط پیران را هوس جوانان بر سر افتاده
و جوانان را شاهد تقاضای جوانی حلقه بر در زد آنان را از حسن جوانان غلمان جمال آتش شوق شعله‌ور شد و اینان را از عشق
پیران صنعان شمال [illegible] صحبت ایشان از دل بدر شد کوتاهی سخن بمدت هفت شبانه روز بازار طرب گرم بود و دلهای دلبران در دلارای

دلدادگان زرم در روزی خجسته وساعتی بسعادت پیوسته عقد یکی از صبایای مرضیهٔ حسینقلیخان علیین آشیان
بهمخوابگی حضرت ظل السلطان وکابین صبیهٔ دیگرش بهمسری نواب اللهوردی میرزا بسته شد ودر شبی خرمتر از
روز آن دو نیر عالم فروز با آن دو زهرهٔ زهرای عفت آموز پیوسته آمد علی الصباح کمرخنجرهای مکلل بجواهر درخشان وخلاع آفتاب
شعاع درخشان بنواب شاهزادگان وامرای فی شوکت وشان ووزرای آصف مکان وسایر اشراف واعیان مرحمت شد وپیشکشهای
شایان از هریک از ایشان معروض پیشگاه حضور معدلت آیت از حسن اتفاقات جناب شاه زمان ولد تیمور شاه افغان که
هر دو دیده اش از قراریکه ذکر شد از کزلک ستم شاه محمود برادرش از حدقه برآمده ونابینا بود در همان اوقات عیش باکیفر ولد
خویش بعنوان زیارت بیت الله الحرام بدار الخلافه آمده در محافل شب وروز آن عیش پر سرور را بدیده پسر سامع وناظر بودند
بالجمله هریک از باریافتگان مقضی المرام وشادکام مرخص اوطان خود شدند وپیشخانه کشان اردوی معلی عزیمت
چمن قنقر اولنگ را دامن زنان آمدند تاریخ سور پر سرور نواب ظل السلطان از کلک مؤلف ارادت نشان بدین سان
تراوید ویادگار را درین روزنامچهٔ همایون ثبت گردید **للمؤلفه** بعهد دولت شاه جهاندار ٭ که باشد روزگارش زیر فرمان ٭

سرافراز جهان فتحعلی شاه ٭ جهانگیر وجهاندار وجهانبان ٭ بپا شد عیش آن شهزاده کامد ٭ عروس بزم اش محرم در ایوان ٭
نژاد ظل سبحان خسرو دهر ٭ علی شاه آنکه آمد ظل سلطان ٭ زیک بطن او برادر با ولیعهد ٭ بس است این افتخار او را بدوران ٭
بسال مولدش زد جیقه بر سر ٭ محمد شاه عم شاه شاهان ٭ چه عیش آن عیش کز شور نعیش ٭ قمر شد کف زنان ناهید رقصان ٭
سرافرازان عالم اندرین سور ٭ همه دست فشان وپای کوبان ٭ فراوان جمع شد از اطراف تمکین ٭ که نعمت هرچه میجستی فراوان ٭
زحکم شاه در طهران همی جمع ٭ همه اشراف از اطراف ایران ٭ ندائی از چه شاهی یافت در نام ٭ شنو تا گویمت این نکته آسان ٭
بطفلی شد مرا در اجقه لعل ٭ طراز سر زشاه مغفرت شان ٭ بعقدش خطبه خوان گردید جبریل ٭ عطارد بر ورق بنوشت عنوان ٭
زاحسان شهنشه خلعت وزر ٭ جهان را فخر پیکر زیب دامان ٭ چنین طوئی ندیدستی بعالم ٭ چنین عیشی نخواندستی بدوران ٭
پی تاریخ سورش خاوری گفت ٭ همایون عیش بادا ظل سلطان ٭ **ذکر احوال واوضاع الکسندر ریلوف ایلچی دولت روسیه**
وکیفیت ورود او بولایت ایروان وتبریز وخمسه وحرکت موکب اعلی بسلطانیه ٭ این الکسندر ریلوف مرتبه از رتبه نیارالی
فراتر بود واز منصب بلند صاحب اختیاری کل توپخانه روسیه معتبر خود را در نسب نبیرهٔ دختری جوجی خان بن چنگیزخان

میخواند

میخواند ودر چمن سلطانیه اکثر اوقات بمقبرهٔ اولجایتو سلطان معروف بشاه خدابنده رفته خطاب خالوئی بوی میراند
باجمعیتی خلاف عادت سرداران سابق بسرداری مملکت قفقاز آمد واین جمعیت وتدارکات او باعث توهمات دور
ودراز شد همواره با کمال خشونت وسختی سخن گفتی ودر کاری که مستبد الرای گشتی عذر حسابی از کس نشنفتی با جمعیتی تمام
وثروتی مالاکلام وتدارکی افزون از حوصلهٔ او هم بسرداری ممالک قفقاز وحاجی ترخان وغیره سرفراز وبسفارت دربار
این دولت علیه نیز از همگنان ممتاز گشته وارد تفلیس وپس از چندی از نظم کارهای آن ولایات مطمئن شده روانهٔ دربار فلک
تأسیس گردید عسکرخان افشار مهماندار باتدارکی که سزاوار بود در قریهٔ اوچ کلیسیا او را دریافت وبا احترامی تمام بصوب ایروان
شتافت برحسب صوابدید حسین خان سردار آذربایجان حسن خان برادرش با مساوی پنجهزار سوار جرار باستقبال او پرداخت وسردار
خود در خارج شهر ایروان چادری پنج سری برپا کرده وبزمی مهنا مهیا آورده وتا دو فرسخی ایروان را مشحون از سواران وپیادگان
ایلات تراکمه نموده خود در خیمه منزل ساخت در هنگام ورود ایلچی احترامًا چند قدمی پیش رفته ودست او را بجههٔ نشانهٔ دوستی گرفته
بچادر آورد واز حسن مهمانداری وآداب تعارف ویاری ایلچی راضی وخوشنود کرد در روز ورود بدار السلطنهٔ تبریز از حوالی قریهٔ
سهلان تا درب دولتسرای نواب ولیعهد زمان از دو سو سواره وپیاده ایستاده وتوپهای سواره بر فراز عراده آماده ومعادل یکصد
هزار جمعیت از سواره وپیاده وتفنگچیان چریک بر قریه ودیار واهل صناعت واهل حرفت بازار صف بصف وجای بر جا
ایستاده چشم بر ورود ایلچی نهاده بودند جناب آصف الحضرة میرزا ابوالقاسم ولد قایم مقام با جمعی از سواران وسران آذربایجان
باستقبال روان شد وایلچی را با احترامی تمام دریافته بجانب شهرستان آمد پس از شرفیابی حضور پرنور نواب نایب السلطنهٔ العلیه
وقائم مقام دولت سنیه سخنها از کار موافقت ومصالحت گفت ومصلحت وقت را بجز انکار از صلح واصرار در جنگ جوابی نشنفت از این
رهگذر قدری ملول گشت ولی از ظهور مراحم پدرانهٔ حضرت ولیعهد زمان آن کدورت وملالت از خاطرش درگذشت بلی مصلحت
چنین بود که سرحدداران دولت علیه را در جنگ جری دانند واز کتاب غیرت ایشان دو حرفی برخوانند خلاصه در ورود بولایت
خمسه نواب شاهزاده عبدالله میرزا نیز اوضاعی فراخور احوال فراهم آورد وایلچی معزی الیه با احترامی تمام وارد گشته برحسب
امر اعلیحضرت شاهنشاهی در چمن سیامان ارچی که از سامان سلطانیه است منزل نمود جناب میرزا عبدالوهاب منشی الممالک که از قرار
نگارش چندی در خمسه منتظر ورود ایلچی بود در ایام غیبت موکب همایون با او رفتاری پسندیده نمود وموکب فیروز اعلی در روز یکشنبه

بیست و هفتم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و دویست و سی و دو از دار الخلافه حرکت و چند روز بجهة ورود جنود مسعود از اطراف
ممالک و حضور نواب محمد علی میرزا و امان الله خان والی کردستان در چمن بهجت بنیان سلطانیه اقامت دست داد
تا آنکه سلک جمعیت اطراف منسلک آمد در روز نزول موکب اجلال بچمن سلطانیه که یوم جمعه بیستم شهر رمضان المبارک بود
اوضاع ملوکانه در آن دشت وسیع چیده شد و هر که آن سال از حیرت آن همه ابهت و جلال انگشت تعجب بدندان گزیده از حوالی
چمن صاین قلعه خمسه تا قریب قریه دزج که معادل هفت فرسخ متجاوز است فوج فوج و دسته دسته و تیپ تیپ سواران جرار
و پیادگان آتشبار متراکم بودند و سپاهی که از اطراف ممالک جمع آمده بود با نظامی تمام در آن دشت متهاجم میبود و توپخانه
صاعقه نشان و زنبورکخانه آتش فشان در جلو شاهنشاه صاحبقران قدم بر قدم عقده از دل کشودندی و کره تراب را
مانند گوی سیماب متزلزل نمودندی نوبتخانه خلافت بر تجلیان الوند مهابت بلند آواز و طاس سپهر از نوای کوس
سلطنت پر صدا حضرت اعلی چون درخشان از پای تا سر غرق جواهر رخشان مانند خسرو مهر که سوار بر خنگ سپهر آید
بر فراز سمند فلک پیوند نشسته و شاهزادگان بهمن سیر و امرای بر بوم و کشور و وشاقان زرین کمر و سران و سرکردگان نامور
و غلامان جلادت اثر در زیر علم آفتاب پیکر بر جان فشانی و آداب دانی کمر بسته بودند شهریار آفاق با طلعت خورشیدی
و شوکت جمشیدی و صولت کیانی و اوضاع فراخور آن سلطنت و مرزبانی بدولت و کامرانی و ابهت و شادمانی
بآن چمن بهشت مبانی نازل و الکسندر ریلوف ایلچی با لباسی مبدل از چمن سامان ارخی سوار گشته با یکدو نفر از محرمان
خویش در آن جیش قیامت کیش مشغول تماشای دریای افواج امواج زلازل بود نواب شاهزادگان و امرا و وزرا
و سران و سرکردگان و خاصان و غلامان و توابین لشکر نظام هر یک در جای خویش خیمه و خرگاه بر سرپای
کردند و مباشرین دربار اقدس برحسب امر اعلی روی همت بانجام تدارکات ورود ایلچی مزبور آوردند ع چنین
کنند بزرگان چو کرد باید کار ● ذکر ورود ایلچی دولت روسیه باردوی اعلی و گذرانیدن پیشکش و هدایا از نظر عنایت اثر
شاهنشاه معلی در روز معین صفیار خان کرد بچه افشار را با یک رأس اسب مشتمل بر ساخت و ستام مرصع
باحضار ایلچی از چمن سامان ارخی مأموریت یافت و امان الله خان اردلانی والی کردستان با معادل پنجهزار
سوار تا مساوی چهار فرسنگ متجاوز باستقبال شتافت از سراپرده همایون اعلی تا دو میل راه از دو طرف جانبازان

نظام

نظام و توپچیان با انتظام و زنبورکچیان آتش فام بقانون بقا در اندازی و مشق مشغول بودند و هر یک از آنها
بطوریکه باعث مسرت بینندگان است بشعبده بازی و سحر پردازی عمل مینمودند ایلچی معزی الیه با این احترام وارد
معسکر مسعود و در سراپرده جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم فرود آمد امیر کبیر محمود خان دنبلی میر یساولان قور در آن
منزل بهجت دستور حاضر بود و از جانب رأفت جوانب شاهنشاه عدالت دستگاه زبان باظهار التفات
کشودند روز دیگر در سراپرده و خرگاه خدیوانه که در پایان قصر سلطانیه برپا بود بزمی ملوکانه چیدند و شاهنشاه جمجاه
با عالم عالم دستگاه و جهان جهان جواهر خورشید اشتباه بر فراز تخت مرصع سپهر همراه آرمیده و نواب شاهزادگان
لعل خفتان و امرا و وزرای ذیشان و دبیران عطارد نشان و پیشکاران پیشگاه جلالت بنیان و حاجبان و چاوشان
صلابت ارکان در پیشگاه حضور گردون توان صف بر صف چار بر جای ایستاده و اسلحه و ادوات و ظروف
و اوانی مرصع که خاصه استعمال سرکار اقدس است هر یک در چنگ یکی از وشاقان زرین کمر در انجمن حضور
معلی مهیا و آماده در خارج درگاه عرش اشتباه تا در نگرستی فوج فوج از انواع چاکران در باره مستحفظان بارگاه
جلالت آثار و سران و سرکردگان با اقتدار نشسته بودند و پیادگان نظام ایستاده مشق جان بازی مینمودند
باز امیر کبیر محمود خان دنبلی قوریساول باشی برحسب امر اعلی باحضار ایلچی مزبور و همراهان کرسی نشین او روانه شد
و محسن بیک کرد قراچورلو نایب امیر آخور باشی یکی از اسبان خاصه را با زین و ستام مرصع بجهة سواری او برده
این التفاتهای گوناگون زیادتی شوق ایلچی را بشرفیابی حضور پر نور بهانه آمد از راه آداب دانی رکاب آن خنگ
معجزه تنگ را بوسه داده با چهل نفر از اعیان روس و دو نفر دیلماج فصاحت مأنوس سوار گشته روی براه نهاد
لحظه در چادر کشیکخانه اعلی فرود آمده از صحبت امرای عالی رای و صرف قهوه و چای باقصی الغایه خرم و خوشنود
شد ناگاه از موقف همایون حکم باحضار او صادر و ایلچی معزی الیه با نیارال نقری ترجمان که از السنه ولایات
افلاق و بغدان و در السنه مختلفه فصیح البیان و فسیح اللسان بود باتفاق محمود خان بدرب سراپرده همایون
حاضر آمد چون عاقبت کارش محمود بود محمود خانش در آنجا پیشوائی نمود بعد از دخول بسراپرده معلی در چهار مکان
براسم رکوع و سجود قیام کردند و بعد از عرض حاجب بار و اذن شاهنشاه تاجدار روی بخرگاه جهان پناه آوردند چون ایلچی

بزرگ بقانون عموم دول صورت پادشاهانست لهذا از جهة احترام گذاری حضرت امپراطوری اذن جلوس باو داده شد
و معزی الیه از فرط آداب دانی امتثال امر حضرت صاحبقرانی را واجب شمرده بقدریکه تسمیهٔ جلوس بعمل آید نشسته و فی الفور
بر پای ایستاده آمد در بدایت استعلامی از احوال امپراطوری بعمل آمد و ایلچی مکرم ازین نوع التفات صاحب پایه و محل شد
نامهٔ حضرت امپراطوری را جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم از وی گرفته بر روی پیکر تخت مرصع نهاد و پس از آن حضرت
صاحبقران باحضار همراهان وی فرمان داد بعد از انکه باداء شایان شرفیاب حضور معدلت دستور شدند ایلچی خود
یکان یکان را معرفی کرد و هر یک علی قدر مراتبهم مورد التفات ملوکانه آمدند چون مراتب تفقدات شاهنشاه غریب نواز
و مراسم تسلیمات ایلچی و همراهان صداقت انباز بدرجهٔ اعلی رسید بهمان آئین که شرفیاب شده بود مرخص بایاب گردید جناب
صدر اعظم اوقات شبان روز خود را صرف سرور خاطر و بهجت باطن و ظاهر او و همراهان میداشت و طوبهای دلکش مهیا آورده
همت عالی خود را بر مهمان نوازی بگماشت امرا و وزرا بر حسب امر اعلی بمبادرت بملاقات او مینمودند و هر شب در منزلی بزم
عشرت گسترده زنگ زحمت را از خاطر او و یاران همراه میزدودند روز سیم هدایا و تحف امپراطوری در سراپردهٔ همایون بر رسم
و قانون بر روی بساطی وسیع از اخشاب بدیع که میزش میخوانند چیدند و از فیض قبول حضرت اعلی ایلچی و متابعانش
قرین منت و مسرتی بی منتها گردیدند تفصیل جمیع آن هدایای بدیع مناسب سیاق تاریخ نیست ولی چند قطعه از آن که امتیازی
داشت کلک سخن طراز بر ورق نگاشت تا آیندگان دانند که تحفهٔ سلاطین بزرگ بایکدیگر چیست از انجمله هیئت پیل و هودجی
از طلا بود که در پهلوی چپ آن استاد صنعت ساز ترکیب ساعتی مرتب نمود کلیدی داشت که چون کوک نمودندی اعضا و اجزای
پیل چون حرکت طبیعی پیلان حرکتی قسری کرده و بینندگان حیرت بر حیرت افزودندی انواع نغمات دلکش از جوف آن
ظاهر شدی و باعث حیرت سامع و ناظر آمدی تحفهٔ دیگر موازی سه قطعه آئینهٔ صاف روشن بود که هر یک بطول دو ذرع و نیم
و بعرض یک ذرع افزونتر و ثخن آن یکچهاریک کمتر میشد گفتی مگر آب حیات را منجمد ساخته اند یا صنعت سازان روس نژاد جرم
خورشید را محلول کرده و باز بانجماد آورده بطور سحر پردازی پرداخته اند شاهنشاه خورشید نظیر را چون مقابل آمدی از هر آئینه
اسکندری دیگر ظاهر شدی لمؤلفه شاهنشاه ز چهره شد شید دگر ٭ در محفل جم نشسته جمشید دگر ٭
در کاخ پر از آینه چون جای کند ٭ پیداست ز هر آینه خورشید دگر ٭ از پس این تحفه با علی درجهٔ قبول طبع همایون اقدس اعلی رسید

برجب

برجب امر ارفع یک جفت آن که در طول و عرض مشابه یکدیگر بود در دو جزو ایوان دیوانخانه واقعه در دار الخلافهٔ طهران که محل
جلوس خسرو عدالت مانوس است نصب گشته دو خورشید دیگر بر خورشید چهر همایون منضم گردید یکقطعه که از آن دو قطعه
عرضا بیشتر و طولا کمتر بود و چون مرآت خورشید درخشان طاق مینو د با قاب و اسباب زرین و سیمین در شاه نشین
عمارت مبارکهٔ بلور که در باغ گلستان مشهور بعمارت کلاه فرنگی واقع و خاصهٔ نشیمن شهریار بحر گنجور است بعاریت
نهاده شد و پیکر پیل زرین نیز بمحافظت فانوسی از آئینه در همان عمارت مبارکه در پایان مسند خلافت بر پای ایستاده آمد
در درک سایر تحف درایت در کار است نه روایت سزاوار بالجمله ایلچی مزبور بهر یک از امنای دولت قاهره تحفی جداگانه
داد و بجهة میرزا محمد شفیع صدر اعظم از قبل امپراطور معظم افسری مکلل بجواهر ثمین و پاره از تحف رنگین فرستاد رباعی لمؤلفه
ای شاه تو را راه بمعراج دهند ٭ هم تیر تو را قران بآماج دهند ٭ تنها نه همین تو را جهان باج دهند ٭ شاهان بوزیر دولتت تاج دهند ٭
امنای دولت قاهره نیز هر یک در برابر تعارفات و تکلفات نمودند و از آن تعارفات بر مراتب دوستی و موالات افزودند
چون زمان مراسم تعارفات در گذشت هنگام سؤال و جواب مطالب گشت ذکر سؤال و جواب امینان دولت علیه با ایلچی شوکت
روسیه و مراجعت او از دربار سلطنت سنیه اگر چه مقصود کلی از شرفیابی ایلچی دولت روسیه تشیید بنیان موافقت
و رسانیدن امضای عهدنامهٔ مبارکه محتومه بخاتم قبول امپراطور جلالت بنیاد که در محال گلستان مرقوم افتاده بود ولی
زبانی بعضی مطالب به امنای دولت علیه اظهار نمود پس از عرض بخاکپای شاهنشاه مالک رقاب جوابی باصواب شنود از انجمله
یک تمنایش این بود که دولت بهیهٔ روس را پس ازین سازش در سرحدات ممالک دولت عثمانیه بنای کاوش است طریقهٔ دوستی و موافقت
دولتین ایران و روس این است که بعد از کاوش سرحدات روم پیوسته بخاک ایران کارپردازان این دولت قوی الارکان
یا امدادی دوستانه بدولت روس نمایند یا اگر امداد در مصلحت ندانند امداد دولت عثمانیه را نیز قدمی نگشایند در باب این مطلب
جواب چنین داده شد که قرار دوستی دولتین ایران و روس بسته بمطالب یازده فصل است که در عهدنامهٔ مبارکه تفصیل داده شده
و مطلقا درین فقره اظهاری بعمل نیامده است بدیهی است که کارپردازان دولت ایران وقت کاوش روسیه در سرحدات مملکت
عثمانی نه امدادی بروسیه خواهند کرد و نه اعانتی برومیه ولی چون کاوش دولت روس بسرحدات روم پیوسته بخاک ایران
موهم بعضی خیالات است و آیت برخی علامات و باعث پاره مفاسد در سرحدات این دو دولت جاوید سمات انسب آن است که کارپردازان

دولت روس از سر این هنگامه گذشته با دولت عثمانی نیز قاصد رسوم موافقت و مصالحت گشته باشند مبادا خدای
نخواسته امری حادث شود که نقض عهد را از آن طرف باعث بوده باز هر یک از دولتین ایران و روس بر سر کار مخالفت
و مخاصمت برود مطلب دیگرش اینکه دشت خوارزم متصل بخاک متعلقه بدولت روس است و همواره قوافل و تجار
از مملکت روسیه بسبب معامله متاع روانه آن دیار مخالفت مأنوس خوارزمیان همواره زمان تعرضات بکاروان اهل
روسیه میرسانند و اموال ایشان را بسرقت یا علانیه ضبط نموده ایشان را عور و بی سرانجام روانه دیار روس مینمایند
طریقه مؤالفت آن است که یا دولت ایران دو سه سالی متوالی لشکر بدیار خوارزم فرستاده خان خوارزم را مستاصل
سازند و خود بتصرف آن ولایت و محل پردازند یا بسبب ظهور یکجهتی بدولت روسیه اذن دهند که چون از طرف دشت
بجهات مختلفه لشکرکشی صعوبت دارد جمعیتی بقدر کفایت از راه دریای خزر باستراباد فرستاده و از راه خراسان بادشت
ترکمان عزیمت خوارزم نموده تنبیه کامل از خوارزمیان بعمل آورند در جواب این مطلب نیز چنین فرمایش شد که اگرچه این
مطلب هم داخل فصول یازده گانه نیست و لیکن چون دفع قاطعان طریق و مفسدین فی الارض موافق شریعت غرا بر ذمت
همت اسلامیان واجب میباشد لهذا درین فقره چندان مضایقتی نه اما عبور سپاه روسیه از خاک متعلقه بدولت علیه
ممتنع و ظهور این معنی که تعیین سپاه از دولت ابد دستگاه بخوارزم وقتی واقع خواهد شد که ولایات بخارا و بلخ و هرات ضمیمه
ممالک محروسه سلطانی شود تا لشکر سلطانی بخاطر آسوده بعزم تسخیر مملکت خوارزم بآن حدود رود چنانکه نادرشاه افشار
تا آن دو سه ولایت را مفتوح نساخت بعزیمت دیار خوارزم نپرداخت و مبادرت باین کار حوصله ناسزاوار است ناهنجار است
خدا آنچه مقدر است از پس پرده تقدیر جلوه گر آید و قشون نصرت نمون در آن دشت و هامون بهنگامه آراید یکی دیگر از جمله
مطالب بالی تعیین قونسل یعنی بالیوز در ولایت گیلان بود این فقره را امنای دولت قاهره جواب صرف داده اند و وقتی آن
نهادند دو مطلب دیگر از قراریکه در عهدنامه مبارکه تفصیل داده شده یکی تعیین معتمدی از جانب دولتین علیتین بجهة تشخیص
حدود و خطوطش بود شاهنشاه صاحبقران انجام این کار را بنواب ولیعهد زمان محول فرمود یکی دیگر توقف وکلای طرفین
در سرحدات جانبین درین فقره نیز چنین مقرر گردید که بعد از ورود ایلچی بتفلیس معتمدی از این دربار علیه روانه سازد تا بمصلحت کارگذاران
این دولت عظمی بانجام این کار پردازد بالجمله اولیای این شوکت خداداد را و لله الحمد هیچ مطلبی نبود که اظهار شود در باب استرداد

ولایات

ولایات فی الجمله استمزاجی کردند و همان اجوبه ترهات مانند امپراطوری را که بحاجی میرزا ابوالحسن خان گفته بود شنیدند پس از آن
دم درنیاوردند بعد از انقضای محافل مشاورات ایلچی و همراهانش مهیای رجعت شدند و هر یک علی قدر مراتبهم مورد عنایاتی
بیحد آمدند سفیر مزبور باحسان خلاع گرانمایه و شمشیر مکلل آفتاب پایه و اسبان تازی نژاد با ساخت و ستام مرصع و نشان
شیر و خورشید الماس نشان مشعشع سرافراز و هر یک از همراهانش نیز بعلاوه نشانهای جواهر و مینا از انعام خلاع مهر شعاع
و برخی از عطای کمر خنجر مرصع قرین انواع اکرام و اعزاز آمدند در روز بیستم شهر شوال المکرم بمهمانداری عسکرخان افشار ارومی
هر یک از امینان دولت قاهره را وداعی جداگانه کرده عازم گشتند و همه جا باحترام تمام از خاک ایران خرم و شادکام گذشتند

ذکر مأموریت محمعلی خان خلج حاکم ساوه و سرکرده دسته جانباز خلج بسفارت روم و مراجعت از آن بوم ۷۴

در صدر حکایت مأموریت الکسندر یرملوف ایلچی و سردار جدید گرجستان ذکر شد که مشارالیه برخلاف سرداران دیگر
با شوکتی تمام و ابهتی مالاکلام و لشکری وافر و تدارکی متکاثر بمملکت قفقاز آمد و بعد از ملاقات با امنای دولت جاوید آیات
از وضع رفتار و گفتار و اظهار مطالب و اسرار معلوم گردید که کاخ دماغش از دود نخوت و غرور انباشته و خاطر فاتر
بر تحصیل ننگ و نام و اجرای خدمتی بآن دولت نافرجام گماشته است گاهی کاوش با سرحدات روم را بمیان می آورد
و زمانی عبور لشکر روس را از خاک ایران بعزیمت خوارزم تمنا میکرد و معلوم بود که چنین شخصی در جای خود باستراحت نخواهد
نشست و بهر طریق که باشد کمر مخالفت با دولت علیه را بر میان خواهد بست شاهنشاه آگاه را از فرط تأمل بینی و عاقبت
اندیشی بخاطر همایون چنین رسید که نظر بجهة جامعه اسلامیه دولت روم را از مکنونات ضمیر آن سردار مخالفت ملزوم آگاه
سازد که هر وقت بهر طرف از مملکتین ایران و روم اراده تعرضی داشته باشد بمرافقت هم بدفع او پردازند این مصلحت که
دستور العمل دانایان روزگار است عقلای دربار را پسندیده آمد و عمدة الخوانین العظام محمعلی خان خلج حاکم ساوه که مردی
کهن سال و جهان دیده بود بسفارت دولت روم برگزیده معادل یک زنجیر پیل کوه پیکر و چهار راس اسب ترکمانی نژاد
صرصر اثر و چند طاقه شال کشمیر و چند رشته تسبیح مروارید بی نظیر و برخی هدایای دیگر با و تسلیم و نامه دوستانه بسلطان محمود خان
خداوندگار روم ترقیم یافت و مشارالیه در اواخر شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و سی و دو از چمن سلطانیه با تدارکی
شایسته بصوب مملکت روم شتافت چون جمیع امور از توجه خاطر فیض گنجور بر وفق قاعده و قانون بنا نهاده شده بود محمعلی

مراجعت بدار الخلافه اعلی را آماده آمد روز شنبه یازدهم شهر ذی قعدة الحرام سنه مزبور آن عرش ارم دستور از مین ورود
صاحبقران بهمت کیخسرو طعنه زن بهشت موعود گردید و نوای کوس شادمانی از نوبتخانه دربار دولت جاودانی بگنبد گردان آسمانی رسید

ذکر عزیمت اهالی دار العباده یزد بقتل میرزا شاه خلیل الله محلاتی امام طایفه ملاحده اسمعیلیه و سیاست مرتکبین از حضرت شاهنشاه ستیه

این میرزا شاه خلیل الله خلف میرزا ابو الحسن است که اصلش از قریه کهک قم و در عهد امراء زندیه تا اوایل دولت
سلطان شهید در کرمان حاکم و بسید ابو الحسن خان معروف بوده و بعد از عزل از حکومت قرار توقف را در محال محلات
قم گذاشته و در آنجا توقف نموده است این سلسله معروف بسادات حسینی اسمعیلی میباشند و نسب ایشان منتهی
باسمعیل بن با قرب علی بن الحسین علیهم السلام است و جماعتی که موصوف باسمعیلیه هستند ایشان را از اسمعیل بن باقر تا
تاکنون خلیفه میدانند و احکام فروعیه را از روی رساله و کتب ایشان میخوانند متابعین این سلسله در ایران و توران و هندوستان
بسیارند و وجه زکوة خود را از اقصی بلاد عالم بهر قسم ممکن باشد همه ساله آورده بامام می سپارند بر گاه احیانا احدی را
بسبب صعوبت راه یا از راهی دیگر رسانیدن وجه ممکن نباشد بتصور اینکه بر کار خلیفه خواهد رسید بدریا میریزند یا بخاک
بیابان می آمیزند بسا اشخاص متمول معتبر با مرد با زنان از ممالک بعیده نذر میکنند که مدتی معین در آستان امام خدمت
کنند لهذا اوضاعی که کفایت خرج آن مدت را نماید با اهل و عیال بمحل توطن امام آمده انواع و اقسام خدمت حتی جاروب کشی
و سقائی و غیر آن اقدام میورزند و هر وقت که حضور امام بجهة ایشان دست دهد مانند بید بر خود میلرزند در روز آخر مدت
بدون مزدی و عذری باوطان خود بر میگردند بالجمله این میرزا خلیل الله بعد از پدرش امامت حق او و بشاه خلیل الله معروف در میان
آن فرق حماقت خو بود و بسببی از اسباب بدار العباده یزد رفته دو سال توقف نمود روزی در بازار فیما بین آدمهای او و بعضی
از ارباب حرفت نزاعی واقع و نواب میرزا محمد جعفر صدر الممالک آن ولایت ازین معنی مطلع شده باحضار اشخاص منازع
آدمهای میرزا خلیل الله را خواست که تنبیهی کرده این مشاجره را دافع آید آدمهای میرزا خلیل الله بسبب همه بسرای ارباب
خود رفته از عزیمت بخدمت جناب صدر انکاری کردند ملا حسین نامی یزدی که مردی ادیب فاضلی اریب و در خدمت جناب
صدر الممالک از جمله مصاحبین و متابعین بانصیب بود جمعیتی کرده و فوجی از رنود و اوباش را جمع آورده راه سرای میرزا خلیل الله را
بجهة دفاع سپردند حضرات آقا و نوکر باب سرای را بستند و بر فراز بام سنگری ترتیب داده با ادوات نزاع بجهة دفاع در سنگر نشستند

اراذل و اوباش هجوم آورده و در وب سرای را شکسته میرزا خلیل الله و دو سه نفر از کسان او را پاره پاره نمودند و از ظهور این
مهمان کشی خاصه سید قرشی بر آبروی خویش افزودند حاکم آنجا حاجی محمد زمان خان خلف حاجی محمد حسین خان نظام الدوله مرتکبین این عمل
حتی ملا حسین و جمعی از اوباش و دزد و دغل را گرفته محبوس کرد حقیقت مطلب را بدربار دولت معروض آورد محصلین شدید باحضار جناب
میرزا محمد جعفر صدر الممالک و آوردن ملا حسین که مایه این عمل بودند روانه شدند و پس از چندی باحضار شدگان بدرگاه معلی حاضر آمدند حضرت
نواب بسبب وفور جلالت شان بهمان حبس نظر مودب شد و آخوند ملا حسین در فراشخانه همایون در زیر زنجیر چندی معذب آمد بالاخره
حاجی محمد حسین خان نظام الدوله توسط کرد و آخوند مزبور را از حبس برآورد و او را در حضور همایون اعلی بر فلک آویختند و فراشان با قروشان
از ضرب چوب سندان کوب را خشان او را ریختند نواب میرزا محمد جعفر پیشکشی وافر داده نجات یافت و بدون تفقدی از سرکار همایون بدار العباده
شتافت چون قاتل معلوم نبود از جمیع مرتکبین بعد از تنبیه کامل دیت مقتول حاصل شد و پس از آن فارغ از اغلال و سلاسل حضرت اعلی رعایت
سلسله میرزا خلیل الله را زیاده منظور فرمود ضبط محال بابر البلوک ولایت قم بعلاوه ضبط محلات باو مرحمت و کیفیت این حالات سامعه افروز
مراتب و ناحیت آمد تاریخ قتل میرزا خلیل الله از کلک مولف تراویده و درین ساله ثبت گردید **لمؤلفه** کشته شد در یزد همنام خلیل
حشر او هم با خلیل الله باد ❊ شه خلیل الله شهره در جهان ❊ با خلیل الله هم همراه باد ❊ آنکه بر قوم سماعیلی امام ❊ زین امامت بارش اکراه باد ❊
در جهان چون شاه میبودش خطاب ❊ در بهشت جاودان هم شاه باد ❊ گرد ه نیکش گران چون کوه بود ❊ کفه جرمش سبک چون کاه باد ❊
تا بود بارش بباب کبریا ❊ از رموز بندگی آگاه باد ❊ چون گریبانها گرفتار گناه ❊ دست جرم از دامنش کوتاه باد ❊
در بهشت جاودان با حوریان ❊ برتر از اقران و از اشباه باد ❊ آنکه گشت او را بدین سان از بلا ❊ خود گرفتار بلا ناگاه باد ❊
از برای سال قتلش خاوری ❊ گفت از قتل خلیل ای آه باد ❊

ذکر خبر فتح بندر مغویه فارس و عزیمت حضرت صاحبقران بمازندران بهشت نشان و مراجعت بدار الملک کیان

بندر مغویه از توابع لارستان در کنار دریای عمان واقع است در این سال
اهالی آنجا بسبب وفور وحشتی که از سوء سلوک حاکم لار داشتند بنای طغیان گذاشتند با جماعت عتوبی ساکن ولایت بحرین و طایفه
جواسم ساکن جزایر در ساختند و بالاخره از نکوهش این سازش جان و مال خود را در باختند نواب حسینعلی میرزای فرمانفرمای مملکت
فارس بعد از اذن از درگاه همایون و جیشی از حد افزون از دار العلم شیراز بیرون آمده بآن سمت تاختن آورد و در سامان پنج فال
که دو منزلی بندر مغویه است منزل کرد در آنجا بعرض او رسید که اهالی بندر مغویه از بیم سطوت نواب شاهزاده از طایفه جواسم یاری

خواسته و با معادل پنجهزار جمعیت با سفاین و جهازات تاب دریا آمده بسنکرها آراسته اند که اولا اهل و عیال و اثقال
و اثقال اهالی آن بندر را حرکت داده بجزایر خویش رسانند و پس از آن در برابر جنود مسعود صف آرائی کرده کوشش نمایند
تا توانند نواب شاهزاده محمد زکی خان نوری مازندرانی سردار مملکت فارس را با جمعیتی وافر و تدارکی بسکار بدفع آن طایفه روان
فرمود اهالی بندر مغویه تاب مقاومت نیاورده در قلعه متحصن گردیدند جنود مسعود قلعه را محصور داشته تا سه روز متوالی اهتمامات
در جنگ و جدال ورزیدند و بالاخره لشکر منصور بصوابدید سردار مزبور یورش برده بطالع صاحبقران تاجدار قلعه بان حصانت را
با ساکنانش گرفتند و آنچه از صامت و ناطق در آن قلعه بود یکباره به نهب و غارت و اسیر رفتند کله منارها در کنار بحر عمان از رؤس
منحوس آن طایفه افراشته آمد و نواب فرمانفرما مظفراً منصوراً مراجعت بدار العلم شیراز نمود کاشته کیفیت این فتح همایون
در غره شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و سی و سه در دربار خلافت برشته عرض کشیده شد و فوجی آن جماعت در پیشگاه
حضور منظر عدالت گنجور رسیده حضرت اعلی از ظهور این لطیفه غیبی ضمیر منیر خرم آمد و خرمی بدرجه کمال رسید عزم تفرج
متنزهات دار المرز مازندران مصمم و در روز یکشنبه سیم شهر ربیع الثانی موکب جهانگشا از دار الخلافه طهران روانه آن دیار ارم
توام شد نواب شاهزادگان والاتبار محمد ولی میرزا و حیدر قلی میرزا و عبد الله میرزا و محمد رضا میرزا و همایون میرزا در آن سفر ملتزم
رکاب سعادت شدند و نواب محمد قلی میرزای ملک آرای دار المرز طبرستان با اعاظم و اعیان آن ملک در بدایت خاک مازندران
بوسه بر رکاب خسرو مالک رقاب زدند چندی در عمارت مبارکه بحر الارم بارفروش که قطعه ایست از مرغزار بهشت با کمال عیش و عشرت
بسر شد و چندی دیگر در بلدان ساری و آمل اوقات همایون صرف رفع احوال هر درویش و توانگر و علما و اعیان آن کشور از انعام
و صلات و جوایز بیحد و مر بهره ور آمد مهدیقلی خان دولوی قاجار بیگلربیکی استراباد در بلده اشرف با جمعی از سران و سرخیلیان ترکانان
یموت و کوکلان با پیشکش فراوان از خیلیان سرحدنشان و غیر آن بشرف ادراک پیشگاه حضور انور پیوستند و پس از اعطای
خلاع فاخره و احسان متکاثره اذن رجعت یافته دل بر خدمت بستند شاهنشاه عادل را پس از استیفای حظ کامل میل مراجعت
حاصل آمد و در روز پنجشنبه پنجم شهر جمادی الاولی بدار الخلافه راز زمین ورود موکب مسعود جانی تازه در تن متواصل آمد **ذکر ورود**
فتح خان وزیر شاه محمود افغان بلده طیبه هرات و گرفتاری حاجی فیروز الدین میرزا و وقوع بعضی از حالات و واقعات
از قراریکه در وقایع متعدده نگارش یافت بعد از آنکه شاهزاده محمود افغان از حمایت کارپردازان این دولت جاوید ارکان

بر ولایات

بر ولایات هرات و قندهار و کابل الی حدود دیره جات و مضافات مسلط شد و نام پادشاهی بر خود اطلاق نمود ولایات
هرات و سبزوار و فراه را بحاجی فیروز الدین برادر خود تفویض داشت و خویشتن با سایر برادران و فرزندان در قندهار و کابل
رایت استبداد برافراشت در سال قبل که نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا بوالی گری مملکت خراسان شتافت حاجی فیروز از عزیمت
نواب معزی الیه بصوب هرات که در همین سال اتفاق افتاد و صدماتی که از لشکر فیروز اثر بوی رسید وحشتی کامل یافت امور ولایات
متصرفی خویش را متزلزل دید لهذا از متابعت این دولت خداداد روی برتافته بدامان حمایت محمود شاه برادر خویش متوسل گردید
بنا بر آن ملک حسین ولد خود را با حسن خان ناظر روانه کابل ساخت و تمنای جیشی فراوان و سرداری رفیع الشأن پرداخت استرداد
ولایت غوریان را بهانه کرد و این تمنا را در حضرت برادر بعمل آورد محمود شاه از تمنای برادر حماقت سیر شاد و مطلوب او را در آغوش
دید و فتح خان بارکزائی افغان وزیر خویش را بجهت تدارک این عزیمت برگزید نام این فتح خان در السنه افغان فتحی خان شهرت دارد
و لیکن از قرار ملاحظه سجع خاتمش فتح خان بفتح اول اکثر ثانی بجای حطی نزده است سجع مهر چو بخت و دولت محمود شه معظم شد
غلام خاص فتح خان وزیر اعظم شد بالجمله در مجالس متعدده امیر و وزیر بزم مشاورت آراستند و عاقبت باین نیت خاستند
که فتح خان با جمعیتی شایان و تدارکی نمایان بصوب هرات شتافته بهر سیاق که داند و بهر طریق که تواند کار هرات را یکطرف و حاجی
فیروز و متابعانش را اسیر زندان حسرت و اسف سازد و پس از اطمینان از کار هرات بعزیمت تسخیر مملکت خراسان بل جمیع ممالک ایران
پردازد ع تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد بالجمله این فتح خان خود مردی جسور و بی باک بود و در عهد وزارت او محمود شاه
خویشتن را بنامی از سلطنت راضی مینمود و بیست برادر از یک صلب داشت و هر یک را در دیاری و محالی صاحب اختیار کرده
همواره تخم مداخلت در خاک هرات بل مملکت خراسان را در مزرع آرزو میکاشت تمنای حاجی فیروز و اذن محمود شاه تیره روز
مکنونات خاطر او را بهانه شد و با جمعیتی متکاثره و خزانه و توپخانه وافر بسامان هرات روانه آمد پس از ورود او بحدود
ولایت فراه حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز باستقبال او استعجال کرد و مشار الیه را تا خارج بلده هرات آورد و از راه حیله و تزویر
فراوان از دخول بشهر انکار ورزید و فتح قلعه غوریان را دست آویز کرده و در خارج شهر خیمه و خرگاه بر سرپای آورده اقامت گزید چند
روزی تا توانست مردم را بخود رایگان و در روزی معین جمیع اعیان دولت حاجی فیروز را بهانه چیدن مجلس مشاوره بخارج شهر دعوت
کرده زمانی گفت و شنود چون باعتقاد مزورانه خود قراری در کار عزیمت غوریان گذاشت اعیان دولت فیروزی را در چادر محبوس و موقوف

داشته خود بهانهٔ وداع از خدمت شاهزاده راه شهر هری برداشت بمحض ورود او حاجی فیروز و متابعانش در شهر اسیر آمدند
واعیان دولت فیروزی در خارج شهر دستگیر شدند با آنکه حرمت طایفهٔ سدوزائی افغان بر ذمت جمیع افاغنه واجب بود
فتح خان این قاعده را ترک نمود دست جسارت بحرم شاهزاده فیروز دراز کرد و خزاین زر و گوهر و امتعه و اقمشهٔ نفیسه کشور را
جبراً و قهراً بتصرف آورد ملک قاسم پسر حاجی فیروز را بعد از سه زخم منکر دستان از قفا بستند و زنان و دختران ایشان را اسیر کرده
عهد حرمت دودمان سدوزائی را درهم شکستند **مؤلفه** با آنکه دانم دشمنی جا بی تو در دل داده ام * مهمان صاحب خانه کش در خانه
منزل داده ام * بالجمله محلات و خانات و اسواق هرات کلاً از تعرضات کابلیان بغارت رفت و حاجی آقاخان وزیر حاجی
فیروز و عبدالرشید خان درانی افغان مقتول گردیده کالبد هر یک در خاک فنا خفت فتح خان حاجی فیروز را با عیالش را
از اناث و ذکور روانهٔ قندهار ساخت و خود در دارالاماره نشسته بانتظام مهام منظوره پرداخت کهن دل خان
برادر خویش را بتسخیر قلعهٔ غوریان روانه نمود و خود با لیت و لعل هوای جذب قلوب مخالفین نزدیک و دور کشود محمد خان قرائی
و ابراهیم خان و ضیاء خان هزاره و سایر اویماقات جمشیدی و فیروزکوهی و تایمنی را از مکاتبات وافر و احسانات متکاثر
بموافقت خویش و مخالفت دولت جاوید کیش برکرم نمود و خوانین اتراک و اکراد خراسان هم که منتظر بهانه بودند با خود یار آورده
بلطایف الحیل بر اطمینان ایشان در خدمتگذاری دولت افغان افزود محمد رحیم خان خوارزمی را نیز از منظورات خود آگاه ساخت
و آن غول وادی خوارزم نیز از نیرنگات او نرم دل گشته مجدداً بوادی عصیان و طغیان پرداخت بالجمله در حدود خراسان دیگر بار
طبل شورش و غوغا بلند آوازه شد و غبار این احداث عجیب دو روز قبل از نوروز فیروز معروض رای شاهنشاه ممالک آرا گردید فرمان قضا جریان
با فتخار حضرت شجاع السلطنه العلیه در باب اهتمام در کار محافظت قلعهٔ غوریان و انتظام مهام سایر ولایات خراسان صادر آمد و عنان
سریع التسییر با حضار لشکر قیامت اثر باطراف ممالک ایران پرداز شد تفصیل این اوضاع انشاء الله المجیب عنقریب در وقایع سنهٔ
آتیه نگارش و صفحه آرایش خواهد یافت **بهاریهٔ سال نکوماکل بارس ئیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و سه هجری**
و مأموریت جناب معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب منشی الممالک بخراسان ضرغام پلنگ آهنگ کنام گردون و صمصام آینه رنگ نیام سپهر
مرآت متون اختی مهر اضاءت مشحون در این سال میمنت مقرون بعد از انقضای چهار ساعت و بیست و دو دقیقه از روز سه شنبه سیزدهم
شهر جمادی الاولی سنهٔ یکهزار و دویست و سی و سه مطابق بارس ئیل ترکی بدشت خاوران حمل پای نهاد و شورش از افغان افاغنه عنادل

درحدود

درحدود خاورزمین گلشن دست داد سلطان بهار سفیر باد نوروزی را با تحف گرانبهای ریاحین بممالک اربعهٔ حدود باغ
مأمور ساخت معتمد ابر آذار باستمالت امیران سرو و چنار پرداخت سرداران فروردین و اردی بهشت با جنود نامعدود
سبزه بعرصهٔ باغ روان شدند و عساکر گلگون چهر سوری در رکاب خسرو ربیع بزیارت ارض فیض آثار چمن و ضریح مقدس نسترون
روان آمدند سردار افغان شعار بهمن با نوباوهٔ سرو آزاد که والی ولایت گلشن است مقابله کرد و از طالع فیروز خسرو نوروز
تاب مقاومت نیاورده روی بهزیمت آورد خوارزمیان زاغ و زغن که مجدداً در عرصهٔ چمن تاختن آورده بودند از عزیمت سلطان
فروردین روی بر تافتند و جنود سبزه و ازهار در و بام قلعهٔ گلزار را از همت خسرو بهار مسخر یافتند دارای گلستان مهرهٔ آتشین
صاعقه را بهدف شست و غلام شاخسار فدائی وار صدمهٔ آن را بجان خریدار گشته نشانهٔ تیر تلف گردید قلاع محکمهٔ جوشان گلشن و تربت
مطهرهٔ چمن را سلطان خرداد و نوباوهٔ سرو آزاد محصور ساختند و شاهزادگان قوای نامیه بتسخیر سقناقات کوه نشینان زاغ و زغن
پرداختند امیران نام آور سروهای جویباری و ترکان تنگ چشم عنادل و قماری بجا کوبی در بار دارای گلشن آمدند و ابر آذار
که نظام بخش اردوی گلزار است با مباشرت صبا و شمال بمهمانداری معین شدند معتمد گلبن که اسیر هزاره جات زاغ و زغن بود
خلاصی یافت و موکب خسرو بهار برجعت دارالخلافهٔ چمن شتافت و فرمانفرمای عرصهٔ ایران و حکمروای ساحت توران اعنی شاهنشاه
صاحبقران اورنگ جمشیدی را از فر جلوس نوروزی آرایش داد و دهر کهن سال از این بخت خسرو با اقبال روی بجوانی و آرایش
نهاد و دهقانون پیرار و پار بزم شیلان سر آمد و چند روز متوالی بعیش و عشرت اندوزی مکرر شد پس از آن شیران بیشهٔ کارزار را
بدفع افاغنهٔ بدکردار و خوارزمیان ضلالت شعار خون حمیت در عروق غیرت بجوش آمد و کوس خلافت بعزیمت دیار خاور
بخروش عموم سپاه را وجه مواجب و علوفه از خزانهٔ عامره مرحمت رفت و انعام و احسان شاهنشاه دوران بآن اضافه شد چون
از قراریکه نگارش یافت فتح خان افغان بعد از تسلط بر ولایت هرات کهن دل خان برادر خود را بتسخیر قلعهٔ غوریان روان و محمد رحیم
خان خوارزمی نیز با لشکری فراوان بسامان ولایت سرخس و رود طرف دوان آمده لهذا لوازم ملکداری چنین اقتضا نمود
که جناب معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب بجهة استمالت خوانین اتراک و اکراد خراسان که با افاغنه و ازبکیهٔ ضلالت بنیان همزبان و
همداستان بودند روانه شود و ذوالفقار خان و مطلب خان سرکردگان جان بازان سمنان و دامغان از حرکت بسامان خراسان
قبل از نهضت رایات ظفر عنان احتیاط در کار را بهانه آیند مأمورین در روز جمعهٔ یازدهم شهر جمادی الثانیه بصوب مقصود روان

آمدند و شاهنشاه فیروز بخت چند روزی بجهة انجام سایر مهام و تعیین ایلچی بدولت انگریز در دار الخلافه میمنت آمیز
توقف کنان ع تا قرار کار گردون چیست اندر روزگار **ذکر مأموریت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی بسفارت دولت
انگریز در دفعهٔ ثانی و بردن نامه و هدایا بجهة سایر دول فرانسه و عثمانیه** در این سنوات بعضی وقایع رخ نمود که تعیین
سفیری فطانت تمیز بدولت بهیهٔ انگریز لازم بود از آن جمله از قراری که ذکر شد بعد از آمدن الکسندر ریلوف سردار جدید
گرجستان بعزم سفارت بدربار دولت قوی ارکان امنای شوکت قاهره هوای او را بد دیدند و از قرار نگارش محمعلی خان
خلج ساوه را بسبب همین هواها بسفارت دولت عثمانی روانه گردانیدند چون دولت بهیهٔ انگریز بوساطت سر گور اوزلی
بارونت ایلچی از قراری که گذشت واسطهٔ صلح و صلاح دولتین ایران و روس بودند و لازمهٔ مراعات در استحکام آن ورزیده
و اگر احیاناً مصالحت بمخاصمت میکشید همه ساله مبلغ دویست هزار تومان وجه امدادی بدولت انگریز ضرر میرسید لهذا قرار این شد
که بجهة آگاهی امنای آن دولت سنیه ازین مراتب سفیری دانا مأمور شود و بسبب اعلام حقیقت کار باستعجال بآن مملکت
پا بدار رود تا ایشان نیز بلوازم آن عمل نمایند و بصیقل تدبیر زنگ خیالات نقض عهد و شکستن پیمان از خاطر امنای دولت
روس بزدایند مطلب دیگر آنکه در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و هشت که از قرار نگارش عقد مصالحه فیما بین دولتین ایران
و روس بسته شد سر گور اوزلی بارونت ایلچی مبلغ یکصد هزار تومان از جملهٔ دویست هزار تومان وجه امدادی را در آن سال موافق
قرار عهدنامهٔ میمونه از بابت ششماههٔ اول سال کارسازی کرد و بعد از ظهور مصالحه در باب ادای یکصد هزار تومان ششماههٔ ثانی انکار
بعمل آورد و عذرش این بود که تنخواه مزبور را موافق قرار عهدنامهٔ میمنت دستور در ایام دعوا باید داد نه پس از مصالحه دولت
علیه را جواب اینکه مواجب ششماههٔ ثانی که بلشکر داده میشود بسبب خدمتی است که در ششماههٔ اول کرده و تدارکات خود را دیده
موئی بسفر آورده است مستر موریه ایلچی کوچک و مستر هنری ولک وکیل نیز بهمان اعتقاد ایلچی خود را داشتند و مطلقاً خاطر بادای مبلغ یکصد هزار تومان
نمی گماشتند بنابر فقرات معلومه حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی که بسبب دو سفارت دولتین انگریز و روس با فنون کار سفارت
مأنوس بود مأمور گشته چندی اوقات خود را صرف تدارک نمود از اینکه از راه اسلامبول و قرالات فرنگ که هم خشکی است و هم نزدیکتر
روانهٔ مملکت انگلتره میشد لهذا شاهنشاه آگاه مصلحت چنان دید که بتحریر نامهٔ دوستی ختامه دوستی قدیم و جدید را با خداوندگار روم
سلطان محمود خان تازه تر سازد و بارسال نامه و هدیه نیز بدوستی پادشاهان نمسه و فرانسه پردازد نامهٔ بهجتی ختامه مشعر بامضای نامهٔ که مصحوب

محمعلی خان

محمعلی خان فرستاده شد بخداوندگار روم نوشتند و چون در اوقات مأموریت مشار الیه هدیه داده بودند از تحفه فرستادن
[illegible] گذشتند بجهة امپراطور نمسه و لوی هیجدهم پادشاه فرانسه هر یک چند طاقه شال کشمیر و چند رشته تسبیح مروارید بی نظیر بعنوان
تحفهٔ دوستانه برگزیدند و از جهة پادشاه انگریز که مقصود اصلی از آن سفارت بود موازی یک قبضه شمشیر مرصع خراسانی [illegible]
زیاده و جبهٔ از طلای مینا و یکعدد دو بشقاب یشم مصور بصورت پادشاه صاحب قران تسلیم حاجی میرزا ابو الحسن خان گردانیدند نامه جات
سلاطین از کلک دبیران عطارد قرین تحریر یافت و مشار الیه در اواسط شهر رجب المرجب سنهٔ یکهزار و دویست و سی و سه بجانب صوب
مقصود بشتافت محمعلی خان خلج را که در سنهٔ ماضیه بسفارت روم رفته بود در منزل اوچ کلیسای ایروان ملاقات کرد که مراجعت
مینمود میرزا عبد الحسین خان شیرازی غلام پیشخدمت سرکار همایون که حاجی سفیر را همشیره زاده و باتفاق او بسفارت دولت مشار الیها آماده بود
در پای تخت آن مملکت روی نهاد و خود پای عزیمت بصوب مملکت انگلتره برگشاد تتمهٔ داستان سفارت انشاء الله تعالی در ذیل وقایع
سنهٔ آتیه برشتهٔ عرض کشیده خواهد شد بالجمله حضرت ظل الله پس از وقوع فراغت از مهام دور و نزدیک و اجماع سپاه از عرب و ترک
و کرد و تاجیک روز شنبه بیست و هیجدهم شهر رجب المرجب از دار الخلافه بباغ بهشت مثال نگارستان نقل مکان دست داد و یوم چهارشنبه بیست و
دوم شهر مذکور از باغ مزبور با سپاهی نامحصور و توپخانهٔ صاعقه دستور بعزم دفع افاغنهٔ جسور و خوارزمیان ضلالت ظهور از راه فیروزکوه
و آن ثغور بصوب منظور علم منصور برگشاد در ارباع فیروزکوه و تمکدرساور و میدان جوق بجهة عرض سپاه و وقوع خبر از جانب خصم
کینه خواه فی الجمله اقامتی روی نمود تا از قراری که انشاء الله تعالی ذکر خواهد شد بعد از حصول مژدهٔ فتوحات نواب حسنعلی میرزا و شکست
افاغنهٔ بی سر و پا روی همایون بدفع خوارزمیان بی ایمان [illegible] فرمود **ذکر مجادلهٔ نواب حسنعلی میرزا با فتح خان
افغان و شکست آن طایفهٔ بی ایمان در فصل قادر سبحان و بیان اوضاع اتفاقیه در آن عهد و اوان** در زمستان سال گذشته
در باب استحکام قلعهٔ غوریان و انضباط قلعهٔ محمود آباد از جانب دیوان قدر بنیان بنواب شجاع السلطنة العلیه فرمایش
رفته بود نواب معزی الیه نیز محمد امین خان بازدکی کرد و امیر قلیج خان تیموری را با مداد یکدیگر بجهة حفظ و ضبط آن دو قلعه
فرستاد و جمعی از یکه تازان عرصهٔ رزم را بتاخت و تاز ولایت باخرز و حدود تربت بعمل آورده بعد از نوروز فیروز فتح خان
افغان سیه روز حشری از قزلباشیهٔ کابل و افاغنهٔ قندهار و ایلیاقات هرات و ایلجاری بلوچستان و سیستان و طوایف
هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی فراهم کرده با توپخانه و زنبورکخانهٔ کامل و استکبار و استبدادی کامل و شامل از شهر هرات حرکت نمود

روی بتسخیر ارض اقدس آورد و رحیم خان خوارزمی هم از قراری که ذکر شد باغوای اکراد چمشکزک خراسان و اغوای فتح خان
افغان بجد و جهد در پی خرس و سامان درون و مین سبکمتان شد محمد خان قرائی و ابراهیم خان هزاره از تربت و باخرز نزد فتح خان رفته خدمت
دولت افغان را برزده و امان آمدند رضا قلیخان زعفرانلو و نجفقلیخان شادلو و بیگلرخان چاپشلو و سعادتقلی خان بغایرلو چون
روباهان مکار که شیران پیکار را بهم اندازند و خود سلامتی نفس را بسوراخهای تنگ در خزند کلا در قلعه جات نشستند و دیده براه فتح
و شکست بستند که در نهایت کار باقتضای کار روزگار عمل نمایند و با هر کس قوی تر است باز ابواب حیله و تزویر برگشایند نواب شجاع السلطنه
از فرط ذکاوت و ذکا مصلحت چنان دید که خوارزمیان بی عرضه را بحال خود گذارد و روی همت بدفع افاغنه فراعنه آرد و از بخت بلند
خسرو فیروز استمداد نمود و در تربت مطهره حضرت رضا علیه التحیة و الثنا روی ضراعت بر خاک مذلت سود در هشتم شهر رجب المرجب
با عزمی ثابت و حزمی قوی و نیتی کامل و سعادتی شامل روی براه گذاشته با کمال همت بعزم رزم افاغنه راه دیار هری برداشت
پس از نزول بمنزل کال با قوتی جناب میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله و خوانین با تمکین مطلب خان و ذوالفقار خان با جمعیت رکابی
باردوی ظفر شکوه پیوستند و دل بر خدمت و جان فشانی بستند پس از وصول موکب اشرف برباط کافر قلعه دو فرسنگی محال کوسویه
بتحقیق پیوست که فتح خان جسور با معادل سی هزار نفر از افاغنه و هزاره ضلالت دستور و آتشخانه موفور در محال کوسویه محاربت را
چون کلب عقور است و در استیلای خویش بر سپاه ظفر اندیش با کمال یقین و غرور نواب اشرف آن خبر را از جمله بشارات
غیبی شمرده مستحفظین چند در رباط کافر قلعه گذاشته بنه و اغروق را کلا بدست ایشان سپرد و خود با معادل ده هزار پیاده
و سوار و توپخانه و زنبورکخانه صاعقه کردار روی بدفع خصم غدار آورد چون تلاقی فریقین در میانه رباط کافر قلعه و محال کوسویه
که صحرائی است وسیع دست داد فتح خان را حیله بخاطر فاتر رسیده یکی از امرای افغان را بخدمت شاهزاده فرستاده و چنین
پیغام داد که نواب اشرف را آغاز زمان رزم آزمائی و بدایت کار کشور گشائی است روزگار غدار را بازیچه ها در پیش است و سپهر
خونخوار در فکر خون بیگانه و خویش دولت خود را متزلزل نخواهند و از صولت خویش نکاهند ولایت غوریان را بدولت
افغان واگذارند و تربت و باخرز را بمحمد خان و ابراهیم خان بسپارند تا ما هم ازین مجادله درگذریم و راه مراجعه در سپریم
حضرت اشرف زبان مبارک بمکالمه برگشاد و آن افغان تیره روز را جوابی ملوکانه داد که اولا فتح خان را آن مایه و پایه نیست
که در حضرت ملوک زادگان پیغام گذار آید و زبان به پیغامی که حد ولی نعمت او هم نیست برگشاید معلوم است که این مقالات

زاده

زاده از ماده دود حشیش است و استعمال ورق الخیال باعث جسارت آن کافرکیش محمود شاه با آنهمه حمایات که از دولت
خداداد دیده عاقبت الامر بشیوه نمک بحرامی ورزید تو هم که نوکر اوئی درین صفت با ولی نعمت چون آمیزش آب و سبوئی در حرم
حاجی فیروز همین دیروز دست درازی کردی و حرمت سدوزائی را بدست صرصر بی نیازی سپردی بدیهی است که با این نوع
نمک بحرامان رفتار چگونه باید و با هر یک معامله بچه طریق شاید یا آن دو سه نفر قرائی و هزاره فراری را با دستان بسته روانه
درگاه سازد یا بدست خویش بنیاد دولت افغان را براندازد پس از روانه ساختن آن امیر افغان قامت قیامت علامت را
به اسباب و اسلحه حرب بیاراست و از پای تا سر غرق آهن و پولاد گشته بعزم رزم خصم بدنهاد برخاست لشکر قیامت اثر را نیز تیپ
کرد و هر تیپ را بامیری دلاور سپرد فضلعلی خان قوانلوی قاجار را با معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب و سواران خواجه وند و عبدالملکی
و یک عراده توپ در میمنه جای داد و پیادگان صاعقه فشان استرابادی را در جلو میمنه نهاد ذوالفقار خان حاکم سمنان را
با جانبازان سمنانی و سواره کرد قراچورلو در میسره بازداشته و خود با سواره مافی ابوالجمعی محمد نظر خان و غلامان جلادت نشان
و توپخانه آتش فشان در قلب لشکر همت بدفع خصم بداختر گماشت حسینقلی خان بیات نیشابوری را با پیادگان خراسانی
در جناح میمنه استوار ساخت و مطلب خان حاکم دامغان را با علی اصغر خان عجم بسطام و جانبازان دامغانی و عجم در جناح میسره رایت برافراخت
از آن طرف فتح خان لشکر نکبت اثر خویش را هفت تیپ ترتیب داد و شیردل خان برادر خود را با افواج بلوچ سیستان و فیروزکوهی
و جمشیدی در میمنه نهاد و کهندل خان برادر دیگر خویش را با جنود نامسعود هراتی و تایمنی و دررزی در اقامت میسره حکم نمود و بنیاد خان
با سواران هزاره و چیچکتو و میمند در جناح میسره بال تهور گشودند محمد خان نبی افغان با خیل فراهی و سبزواری وغیره در جناح میمنه آسودند
و فتح خان با قزلباشیه کابل و افاغنه قندهار و ابراهیم خان هزاره و محمد خان قرائی و توپخانه و زنبورکخانه چون زر در قلب سپاه
کینه خواه دیده بر آوردگاه گشودند و تیپی دیگر از رجاله لشکر را در ساقه و کمینگاه از دو طرف بازداشت و همت قاصر بمحاربت و مجادلت
گماشت القصه آتش حرب از طرفین شعله ور شد و شعله جانسوز توپهای اژدر دهان برق خرمن خشک و تر آمد فرستادگان
مهره های آتشین از جانبین پیغامات غضب آمیز بیکدیگر بردندی و بجز اقطاع عروق و مفاصل خصمان جوابی باصواب نیاوردندی
از تراکم گرد و غبار روی هوا تیره شد و جنود ظفر نمود بر اضمحلال خصمان ضلالت آمود خیره چون تنور حرب گرم گردید و تنهای دلاوران جان بازان
از ضرب گرز البرز کوب نرم آمد شیردل خان برادر فتح خان با دلاوران افغان بمیسره سپاه ظفر عنان حمله آور شد و از شرر افشانی

سمنانی وجلادت سوارهٔ قراچورلو در چشم زدنی چون خیل بنات النعش متفرق و در بدر آمدند اکثری از سوارهٔ ایشان از صدمات
مهره‌های آتشین تفنگ سمنانیان مانند برگ از درخت ریختند وبقیة السیف بدامان فرار آویختند باز فوجی دیگر خود را بآن شعلهٔ آذر
زدند واز فرط جلادت ذوالفقارخان چون فوج اول زبر و زبر شدند کهن دل خان برادر کهتر فتح خان با دلاوران سیستان واویماقات
هرات از میمنهٔ خویش بمیسرهٔ سپاه ظفر اندیش حمله بردند وشیردل خان هم که در افواج میسره قرار یافته بود با ملحق گشته‌های دلاوری
افشردند پیادگان استراباد وقراباشی بخاطر رسیده بملاحظهٔ اینکه خصم را از دو طرف گیر کشند اقدام بمدافعه نکردند ناگاه سوارهٔ خواجه وند
وعبد الملکی وغیره بدون صدمه وآسیبی برخلاف معهود روی از جنگ برتافتند وبجانب فرار شتافتند بنیادخان هزاره از طرفی
خود را بمحل قلیل بنه که از سپاه ظفر پناه بود رسانید وهنوز دستی بغارت نزده جمعی از سواران رکاب اشرف بسوی بنه سبکعنان
دیدار نهایت وحشت واضطراب پای از سر نشناخت وبصوب گریز پرداخت سوارهٔ خواجه وند وعبد الملکی وبنیادخان هزاره
که هر دو فرقه روی بفرار نهاده بودند در سمتی از میدان رزم بهم رسیدند وبا تیغ وسنان وخنجر وپیکان قاصد جان یکدیگر گردیدند
از زد وخورد بسیار مخالفین راه فرار بجانب کوسویه برداشتند وموالفین هزیمت کنان روی بارض اقدس گذاشتند فتح خان را
در جنگ مغلوبه مهرهٔ آتشین تفنگ بردامان آمد وباقی باشتیه کابل وافاغنهٔ قندهار خاک برداران ننگ وعار انباشته
فراراً بصوب سبزوار وفراه سبکعنان شد ذوالفقارخان بتصور اینکه خدای نخواسته وهنی بسپاه ظفر پناه رسیده بکار
جلادت جنگ کنان خود را بکنار رودهری که قریب بمیدان رزم بود کشید واز وفور گرد وغبار وآمیزش پیاده وسوار معلوم نبود
که فتح وشکست با کیست وعاقبت این مغلوبه وهنگامه چیست نواب شجاع السلطنه در آن روز عافیت سوز با نفری چند از غلامان جلادت آموز در آن
معرکهٔ هولناک که موالف ومخالف را با هم فرق نبود مانند کوه استوار پایداری نمود ودست همین شمال از آستین دریانوال بمجادلت ومحاربت
برگشود فوجی از افاغنه حضرتش را با شرذمهٔ قلیل دریافتند وبا تیغهای آخته باطفاء نور آن شمع ایوان خلافت شتافتند بتایید الهی او را آسیبی
نشد وبخت بلند شاهنشاهی جسم مبارکش را جوشنی فولادآثار از صدمهٔ تیغ آن کافران صورت تیغ معجزه نمکش خونین گشت وچهار نفر
از آن کافران را با شمشیر هندی نشان چنان برفرق نواخت که از تنگ زین درگذشت بقیة السیف آن کافران را غلامان جلادت
نشان صفرعلی بیک ومشهدی قلی بیک قلیجی ورستم بیک شاملو طعمهٔ شمشیر آبدار ساختند وسایر سواران سپاه ظفر پناه بسبب پایداری حضرت
والا در رزمگاه متعاقب آن غول حال تباه با تیغهای آخته پرداختند که ماهی بحر آن وادی از خون افاغنه فراعنه چنان رنگین شد که گفتی گر دران

یاقوت

یاقوت ومرجان ریخته اند یا خاک آن بیابان را با جواهر لاله وشقایق آمیخته اند از حومهٔ میدان تا سامان سبزار که بمسافت یک فرسنگ مسافت است
از کشته کان افاغنه پشته‌ها انباشته بود وعرق از عفونت کالبد خبیثهٔ ایشان قافله وزوار از آن راه تردد نمی‌نمود بالجمله جناب
معتمد الدوله در آن غلوه حیران شد وبی تحاشی بجانب کوسویه سبکعنان آمد در آنجا شنید که نواب اشرف در حومهٔ میدان پایدار است وآن شهسوار
بیشهٔ هیجا در آن رزمگاه برقرار لهذا مراجعت را عنان بگردانید ودر کنار رود هری بنیادخان هزاره را با جمعی از سواره دیده دکان
موکب شاهزاده کرده وبآن طرف روی آورده دستگیر گردید چون تکیه تار سپهر اخضر درکافر قلعهٔ باختر پنهان شد نواب اشرف روی
مبارک برباط کافرقلعه نهاده در آنجا اقامت کنان آمد بنیادخان نیز در رباط کوسویه با معتمد الدوله منزل ساخت محمدخان قرائی
نیز با ایشان ملحق گشته بجهة فرستادن معتمد الدوله بهرات بوسوسهٔ بنیادخان پرداخت بنیادخان خود مردی عاقبت نگر بود واقدام باین
جسارت در اندیشهٔ او خلاف رسم تأمل مینمود معتمد الدوله نیز در آن گرفتاری بنیاد را بلطایف نرم نرم دلگرم ساخت وبوساطت
عریضه در حضرت شاهزاده باستدعای عفو گناهانش پرداخت خلاصه علی الصباح که رایت فیروز خورشید فروزان از کافرقلعهٔ افق
نمودار گشت نواب شاهزاده از رباط کافرقلعه سوار شده باردوی بی صاحب فتح خان رسید ذوالفقارخان سمنانی قبل از وقت
خود را بآن اردو انداخته کارستیجات ابواجمع را از غنیمت بی نهایت ساخته بود نواب اشرف در خرگه محمل زر اندوز فتح خان قرار
یافت ودر حسب امر والا هر تن از سواره وپیادهٔ لشکر بسوی غنیمت شتافت بالجمله نواب شاهزادهٔ فیروزی لوا باستدعای معتمد الدوله
مصلحت با خلعت ورقم حکومت ولایت غوریان وباخرز وکوسویه مصحوب میرزا علی رضای رشتی برادرزادهٔ میرزا موسی وزیر باسم
بنیادخان روانه وظهور این مرحمت خلاصی معتمد وصداقت بنیاد را در خدمت بهانه شد بنیادخان جناب معتمد الدوله را با تدارکی شایان
وجمعی از بنی اعمام خود بصیغهٔ گروگان بحضور پرنور والا فرستاد وحضرت اشرف پس از انتظام آن حدود وثغور بجهة تدارک ورود موکب
منصور بمراجعت ارض فیض ظهور روی نهاد واین اخبار مختلف متدرجاً ومختلفاً در ارباع فیروزکوه وساوه بعرض خسرو مظفر رسید
وخاطر همایون بعد از یقین بر فتح الی غیر النهایه مبتهج ومسرور گردید لمؤلفه چون خبرها مختلف وار دارد با اختلاف * در زمین بوی
ماه کنعان آید از هر پیرهن * بالجمله از این مرحمت آئین با فتخار نواب شجاع السلطنه وسایر جانبازان رکاب سنیه صادر وحضرت
والا بمحاصرهٔ قلعهٔ تربت حیدریه وتدبیر محمدخان قرائی مأمور آن حکم آمد آمد حسن خان قاجار قزوینی باساوی پنجهزار سوار جرار
وپیادهٔ آتشبار بتسخیر قلعهٔ صفی آباد جهان ارغیان وتدبیر سعادتقلی خان بغایری نادان تعیین گشت ونواب محمدتقی میرزا صاحب اختیار

بروجود و احشامات بختیاری و امیران نامدار مهدیقلی خان و محمد خان دولوی قاجار و ده هزار لشکر خونخوار بمدافعهٔ
رحیم خان خوارزمی غدار از حد و دار اردوی ظفر شکوه در گذشت مقرر آمد که هرگاه رحیم خان مزبور بسامان درهجز آمده باشد
او را محصور ساخته و باعلام ماجرا پرداخته منتظر موکب ظفر شمول آیند و هرگاه از ولایت درون و مهین قدم جسارت پیشتر نهاده
قلعهٔ بزونجرد را محاصره نمایند و نجفقلی خان شادلو رادت تجربه کار گشایند تاریخ شکست فتح خان و سپاه افغان از کلک
مؤلف تراوید و درین صحیفه ثبت گردید **لمؤلفه** شد ز افغان آن فتح خان وزیر ؛ در خراسان فتنه جوئی را شمل ؛
در جدالش شد شجاع السلطنه ؛ سوی کافر قلعه با طبل و کتل ؛ پهلو سنانی آمد ذو الفقار ؛ آنکه اندر پهلوانی بی بدل ؛
جیش او بشکست از اقبال شاه ؛ عاید او شد در آخران حبل ؛ تند بادی شد عیان از دشت جود ؛ کشت افغان یا ته کاخ امل ؛
خود تفنگی بر دهانش خورد و مرد ؛ این هم از لطف خدای لم یزل ؛ بی جدال بشکست جیش آن دنی ؛ از کرامات شه دین و دول ؛
روشن آمد دیدهٔ یاران ز نور ؛ کور شد چشم اعادی از سبل ؛ این عمل را کرد در خصمی شاه ؛ خصم او گردید آخر این عمل ؛
خصمی شاه مؤید شد روا ؛ در کدامین مذهب این و ملل ؛ این شکست بی جدالش آیتی ؛ بر وفور لطف دارای ازل ؛
خاوری جستی بی تاریخ فتح ؛ خامه گفتا هزم افغان بی جدل ؛

ذکر حرکت موکب عیوق طوق از چمن میدان جوق و فرار رحیم خان خوارزمی و فتوحات نمایان و اوضاع تربت حیدریه و غیر آن و ورود اردوی کیوان پوی بدور خبوشان و محاصرهٔ آن سامان

چون از فیض فضل الهی و نیروی بخت بلند شاهنشاهی فراعنهٔ افاغنه رو به بار
ادبار نهادند و هر یک از مخالفین بار ادبار در دیار اضطرار گشادند وقت آن شد که پرچم رایات ظفر آیات بدفع خوارزمیان
بدنهاد شقه گشا آید و رحیم خان تیره روز نیز چون آن نکبت اندوزان از این عزیمت راه هزیمت پیماید لهذا شاهنشاه صاحبقران
پیشکاران درگاه سدره نشان را ابتدای نهضت ملوکانه فرمان داد و لشکر قیامت اثر را بهفت تیپ کرده هر تیپ را
بقبضهٔ یکی از درازی بکار خلافت اختیار نهاد محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا و همایون میرزا با تیپهای ابواجمعی خود در میمنهٔ موکب
ظفر طراز مقرر شدند و حیدرقلی میرزا و اللهوردی میرزا و محمد قاسم خان قوانلوی داماد که خطاب فرزندی مقامی داشت در میسرهٔ
اردوی کیوان پوی مقرر و مفتخر آمدند و ماموردی میرزای ایلخانی ایل جلیل قاجار و کشیکچی باشی سراپرده سپهدار باسی هزار نفر
سواره جرار و پیادهٔ آتشبار در زیر سایهٔ اختر کاویانی برقرار شده در هر تیپی یکی از امرای قاجار نامزد آمد و سایر امیران نامدار که

نواب ایلخانی استقرار جستند بهمین آئین از چمن میدان جوق حرکت و از راه جاجرم و اسفراین عازم دیار خراسان
و آن ناحیت شدند در منزل میان آباد اسفراین فرستادگان شجاع السلطنه نقاره خانهٔ فتح خان افغان را با زنبورکهای ز
و جزایر و نصیر بهای عمل سند آوردند و هر یک را جزو بیوتات مبارکه کردند روز سه شنبه بیستم شهر رمضان المبارک سنهٔ
یکهزار و دویست و سی و سه عرصهٔ بام که از بلوک جهان ارغیان و مأمن سعادتقلیخان نادان بود مضرب خیام ظفر فرجام
گردید و قبل از ورود بعرض خسرو جهاندار رسید که سعادتقلیخان بخوست ارکان خود در قلعهٔ صفی آباد با ستکار نشسته
و مرتضی قلیخان برادر بدسیرش دروازهٔ قلعهٔ بام را با ستمکار بسته است استماع این فقره موجب ظهور غضب قهرمان مظفر
شد و در حین ورود بر سر تلی که مشرف بقلعه بود رفته تحت عبدالله خان ارجمندی را با جانبازان فیروزکوهی مامور کرد
که خرابه های دور قلعه را بنظر درآورده سنگر سازند و هرگاه کسی از قلعه برآید از صدمهٔ گلوله بممانعت پردازند عبدالله خان
با آن شیران بیشهٔ دلاوری دامنها بکمر استوار و در حضور همایون در آن خرابه شتافته هر چند تن در پشت دیواری برقرار
شدند حضرت اعلی جا و محل یورش و سایر اوضاع قلعه گیری را مشخص فرموده بفیروزی و اقبال نزول بسراپردهٔ اجلال نمود
خلاصه علی الصباح چند توپ شهرآشوب را بر سر تپه کان سر کوب کشیدند و جانبازان قراباغی و کزازی بجهة یورش با فوج
فیروزکوهی متفق گردیدند سنگرها از اطراف ترتیب داده شد و در عرض دو روز از صدمات توپ البرز کوب بنیاد قلعه و قلعگیان را
بر آب نهاده صدای الامان از اهل قلعه برخاست و مرتضی قلی برادر سعادتقلی خان شمشیر برگردن در اصطبل خاص پناه برده
از خربندگان طویلهٔ همایون امان خواست چون ماه مبارک صیام بود حضرت اعلی از فرط پاسداری شریعت غرا یورش
قلعه و نهب و اسرا اجازت نفرمود بر جان آن مشت ضعیف رحمت آورده مبلغ سه هزار تومان زر نقد در عوض غنایم
قلعه از خزانهٔ عامره بمامورین مرحمت کرد سعادتقلی خان که در قلعهٔ صفی آباد بود بعد از استماع قضیهٔ قلعهٔ بام خود را
گمنام و ناکام دید لهذا بجهة ظهور اطمینان متوسل بامنای دولت جاوید گردید محمد قاسم خان قوانلوی داماد باستمالت او
شتافت و پس از دو روزی از شرفیابی آستان معدلت نشان اعتباری تمام یافت از غرایب اتفاقات اینکه روزی
حوالی غروب حضرت اعلی بجهة تماشای سحر طرازی توپچیان چالاک با جمعی از غلامان خورشید فتراک بدور قلعهٔ بام گردش
میفرمود ناگاه یکنفر از خدا بیخبر ذات کامل الصفات آن شهریار مظفر را هدف گلولهٔ شمخال نمود آن مهرهٔ آتشین بر شقیقهٔ غلامی

که در محاذی خندق مجره تنگ بفاصلهٔ چندین قدم الی بسیار بود خورده از اسب در غلطیده فی الفور تصدق فرق همایون کرده
بعد از فتح قلعه معلوم شد که عامل این عمل محمد نامی بخاری بوده و از خوف فرار نموده است مروت نظری بر جان باز ماندگانش
بخشود و مطلقا درین فقره باز خواستی نفرمود سعدی دوستان را کجا کنی محروم ٭ تو که با دشمنان نظر داری ٭ در خلال
این احوال جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب از رکاب نواب شجاع السلطنه وارد اردوی معلی گردیده و وقایع اهتمامات نواب
معزی الیه را در محاصرهٔ تربت حیدریه و سایر وقایع بعرض رسانید و نیز معروض گردانید که خان ملا خان درانی ملاباشی و ملا
شمس مفتی هرات از جانب شاه محمود افغان و پسرش کامران میرزا در دور تربت حیدریه بخدمت نواب شجاع السلطنه
آمده و در مراسله بسرکار بعدم تقصیر خود را در جسارت فتح خان صحیفه نگار شده و فرستادگان مزبور در باب شرفیابی حضور
در مقام استدعا بر آمده اند که فقرات عدم اطلاع محمود و کامران را ازین فقره و ندامت ایشان را بعد از آن و تعهدات
در باب ارادت و صداقت دولت ابد ارکان را بالمشافهة العلیه معروض داشته همت بر ظهور عفو زلات آن دو شاهزاده
گماشته باشند غیرت ملوکانه فرستادگان را رخصت شرفیابی نفرموده و بنواب شجاع السلطنه چنین حکم نمود که از جانب
خویش در جواب آن دو کافر کیش نگارش دهد که در جزای جسارتی که از فتح خان صادر شده یا او را با دستان بسته روانهٔ
درگاه فلک جاه سازند یا در کیفر کافر نعمتی چشمان او را از حدقه بر آورده با تمام کارش بپردازند تا نواب همایون ما هم مجددا باب
التفات بر چهرهٔ ایشان بگشائیم و پدر و پسر را برادر و فرزندی از خود دانسته مورد نوازش فراوان فرمائیم جناب معتمد الدوله
باز مرخص مراجعت شده و موکب اعلی در روز سه شنبه دهم شهر رمضان المبارک از منزل بام حرکت نموده منزل بر شهباز مضرب
سرادقات سپهر علامت آمد در آنجا مشخص گردید که رحیم خان خوارزمی بمحض اطلاع از حرکت موکب فیروز بسامان خراسان از فرط
وحشت بی پایان پای از سر نشناخته و اردوی خود را کلا گذاشته و قشون را جریده و سبای برداشته بصوب خیوه تاخته است
و نواب محمد تقی میرزا قلعهٔ بزنجرد را بشدت محاصره نموده و نجفقلی خان شادلو از راه اضطراب دست نیاز بدامان استیمان
سوده است خلاصه در همان منزل جمعی از علما و سادات معروف و آقا خان والد نجفقلی خان موصوف و محراب خان بیک
و شرف خان بیک برادرانش با جمعیت نفرا از کدخدایان و خویشان ایشان و پیشکشی فراوان وارد دربار عیوق نشان و نواب
محمد تقی میرزا بتوسط عریضهٔ عفو زلات نجفقلی خان و قبول پیشکش و گروگان او را لابه کنان آمده بود بنابرین فقرات این استدعا

بشرف

بشرف قبول مقبول و فرستادگان اذن دخول یافته آنچه گروگان بود مصحوب معتمدین روانهٔ ارض فیض قرین شدند و بقیهٔ فرستادگان
با صلات و جوائز مرخص گشته در اماکنهٔ خویش تمکین آمدند چون رضا قلیخان زعفرانلو باغوای محمد خان قرائی بجانب تربت روی نهاده
و بسبب محصور بودن تربت در مقام حیرت ایستاده بود لهذا حسب الامر همایون حسن خان قاجار قزوینی و عیسی خان امیر آخور باشی
دامغانی با ده هزار سوار و پیادهٔ رکابی بمحاصرهٔ قلعهٔ خبوشان باستقلال موکب ظفر عنان روان شدند در روز دوشنبه شانزدهم شهر
رمضان المبارک نیز مترددین رکاب فیروز در التزام موکب ظفر اندوز با فاصله وارد خارج قلعهٔ خبوشان آمدند اسمعیل خان سردار
و یوسف خان سپهدار با جانبازان عراقی در سمت شرقی قلعه و حسن خان و عیسی خان در سمت جنوبی سنگرها بستند و بعزم خدنگ گذاری
در کمین کمین نشستند اردوی همایون در پیش روی دروازه معروف بدروازهٔ مشهد بقلیل فاصلهٔ بر قرار شد و آوای چاوشان اردو فوق
سه ماهه بر فلک دوار حسب الامر همایون اسباب یورش و قلعه گیری از هر چیز آماده گشت و در اندک روزی حصاری دیگر بر دور حصار
خبوشان از گنبد دوار بر گذشت رضا قلیخان نیم شبی از تربت حیدریه فرار و اسباب خود را در عرض راه ریخته و فرصت دخول
بقلعهٔ خبوشان نیافته بقلعهٔ شیروان که ده فرسخی خبوشان است استقرار جست در آن روز قبل از طلوع صبح فیروز نوروز خان چاپارلو
با دسته سوارهٔ مزبور قراول بود رضا قلیخان از دور بعد دوربین او را دیده بشناخت و بطور اشتباه بسمتی دیگر پرداخت نواب محمد تقی
میرزا بر حسب امر اعلی از دوربز و بجرد حرکت کرده قلعهٔ شیروان را محصور ساخت و روزگار با پیدار کوس ادبار بنام رضا قلیخان بنواخت
ع بدی را هم بدی باشد مکافات ٭ ذکر اتمام کار قلعهٔ تربت حیدریه و شرفیابی نواب شجاع السلطنة البهیه بدربار
دولت علیه با خوانین و رؤسای مکانیه سامان خرس و ضاع اتفاقیه در اوقاتیکه نواب شجاع السلطنه عازم جدال با فتح خان افغان
بود بجهة ازدیاد وحشت و اضطراب محمد خان قرائی با میر حسن خان عرب مکول حاکم تون و طبس حکم نمود که بر سر قلاع متعلقه بولایت تربت
رانده و خاک آنسامان را بر گردون گردان افشاند معزی الیه نیز با جمعیتی فراخور احوال و اسباب قلعه گیری و جدال و دیگ عراده توپ قلعه کوب
بسامان محولات را که از قلاع متین آن سرزمین بود از صدمهٔ گلوله های توپ البرز کوب با خاک یکسان نمود تا نواب شاهزاده با فتح خان مجادله
میورزید امیر حسن خان نیز در سامان محولات بتخریب بنیان قلعه جات میکوشید بعد از آنکه حضرت والا بدر قلعهٔ تربت حیدریه آمد میر حسن خان
حسب الاحضار باردوی آزاده ملحق و شکوه قلعه داری محمد خان باین سبب بی رونق شد لاعلاج دست ضراعت بدامان استیمان زده قدم جناب
میرزا عبد الوهاب از حضرت اشرف مستدعی آمد معزی الیه حسب الامر رفته او را استمال کرده همراه خویش باردوی والا آورد بعد از ظهور عواطف

بی پایان و پوشیدن خلعت امان باز اذن مراجعت بقلعه یافت روز دیگر نواب اشرف برحسب دعوت محمدخان درون
قلعه بهای شتافت و مشارالیه جمیع ما یعرف خویش را حتی فرزندان و خواهران پیشکش نمود حضرت والا از فرط استغنای
طبع بر آنها دیده نگشود پس از فراغ از مهام محمدخان را برداشته عازم اردوی ظفرآیت شد و بعد از زیارت مشهد مقدس
رضوی علیه السلام قاصد رکاب نصرت علامات آمد از خوانین مملکت خراسان امیرحسن خان طبسی و محمدخان قرائی و امیر
قلیچ خان تیموری و ابراهیم خان و کریمداد خان ایضا و نذر محمدخان برادر جنیاد خان هزاره و یلنگ توش خان برادر صید محمدخان
جلایر حاکم کلات و خوانین چاپشلو و منصورخان فرستاده کامران میرزا و حکیم خان حاکم سرخس و رؤسا و ریش سفیدان طوایف
ترکمانیه سالور و ساروق در سرخس و مرو و سران ییرعلی و علی ایلی و مهنه و دررون و نسا و ابیورد و آخال کلا در رکاب نواب
شاهزاده خاکبوسی درگاه معلی را آماده آمدند جمیع نوباوگان بوستان خلافت و کل امرای بزرگ و خوانین سترگ و سرکردگان
عظام برحسب امر دارای ظفر غلام تا یک فرسخ راه باستقبال آن ملکزاده بیهمال شتافتند و زیاده از سابق باحترامش ادا نمودند
پس از ورود در مقابل آن فتوحات مسعود و زحمات موجود مورد نوازش نامعدود شد محمدخان قرائی از عرض راه باصطبل
ثریا دستگاه پناه برده بتوسط خربندگان مستدعی عفو زلات آمد چون رعایت جانب جناب شاهزاده در نظر بود شاهنشاه دادخواه
از گناهان او قطع نظر فرمود امیرحسن خان و محمدخان را در جنب سراپرده همایون منزل دادند و خوانسالاران کارخانه معلی بهمت
بمهمانداری ایشان برگماشتند بقیه امرا و خوانین و ریش سفیدان خراسان و ترکمان که قریب هزار نفر میشدند بجناب نظام الدوله
العلیه حاجی محمدحسین خان اصفهانی سپرده شد و خوانهای الوان نعمت از همت آن وزیر بی ضنت در مهمانداری ایشان شب و روز
گسترده آمد این مطلب بتحقیق پیوست که در شبی تار دو نفر از ترکمانان سواره در گودی عمیق که فاضل آب مطبخ اردو بود غریق گشتند
و هرچه دست و پا زده خلاصی نیافته در نار هلاک حریق و از دار فانی درگذشتند **فرد** دریای اخضر فلک و کشتی هلال؛
هستند غرق نعمت دستور با جلال؛ **عربیه** رحم الله معشر الماضین؛ **ذکر عزیمت جناب میرزا محمدشفیع صدر اعظم بقلعه**
شیروان بجهة استمالت رضاقلیخان زعفرانلو حاکم خبوشان و اوضاع اتفاقیه در آن سامان و مراجعت او باردوی حضرت صاحبقران

بعد از آنکه رضاقلیخان از تربت حیدریه مراجعت بقلعه شیروان کرد اطراف کار را با کمال دقت بنظر آورد از یکطرف
رفقای هم عهد و هم سوگند چندین ساله را از خود دور دید و هر یک را بواسطه از توسل بدامان دولت خداداد مغتنم و مسرور فهمید از یکطرف
موکب

موکب اعلی را با پنجاه هزار جمعیت بمحاصره قلعه خبوشان مشغول یافت و تخریب بنیان شیروان را نیز نواب محمدتقی میرزا و کول
محمدرحیم خان خوارزمی که مایه استظهار او بود بطرفی گریخت و فتح خان افغان که باعث فراغت او از آزار بود بدامان بینوائی آویخت
از هر طرف که مأیوس شد دست توسل باذیال دولت ابد مأنوس زد قدوم جناب میرزا محمدشفیع صدر اعظم را بجهة استمالت و اطمینان
استدعا کرد و این فقره را بر آمدن خویش دلیل آورد قبل از ورود نواب شجاع السلطنه باردوی کیوان پوی شاهنشاه مروت پیراه از جهت
اتمام حجت بآن غول گمراه جناب صدارت را باین خدمت برگماشت و در ایام غیبت معزی الیه قشون نصرت نمون را از شدت در محاصره ممنوع
داشت از دبیران دفترخانه معلی میرزا محمدرضای قزوینی منشی و میرزا فضل الله علیابادی مازندرانی مستوفی بالتزام انجمن حضور حضرت صدارت
مأمور و این بنده مدحتگذار نیز از فیض مصاحبت آن سرکار مسرور بود در اواسط عشر آخر شهر رمضان المبارک از ورود خبوشان حرکت
و بعد از طی ده فرسنگ مسافت وارد قریه شیروان و آن ناحیت شدیم رضاقلیخان با معادل پانصد نفر جزایرچی تا یک میدانی قلعه باستقبال
شتافت و رکاب جناب صدارت را بوسه داده اذن سواری یافت خلاصه مطلب هشت شبان روز حضرت صدر جلیل القدر در آن قلعه ماند
و آیات بیم و امید و وعد و وعید بقدری که میدانست و میتوانست بگوش آن بیهوش خواند **فرد** آه سعدی اثر کند در کوه؛ نکند در تو سنگدل اثری؛
در روز هشتم که جناب صدارت از آمدن او مأیوس گشته اراده مراجعت داشت نواب شجاع السلطنه العلیه نیز برحسب امر بهیه بجهة معاودت
صدر شوکت علیه روی بقلعه مزبور گذاشت آن یک روز هم توقف کرده با او سخن گفتند و بغیر از حرف یأس جوابی باصواب نشنفتند پدر
پیرش امیرگونه خان که در همان قلعه محبوس آن ناخلف جوان بود بالمشافهه باو گفت که بعد از آنکه چنین صدری جلیل القدر را باستمالت تو
مأمور کنند سر خویش را بر کف دست گذار و راه اردوی اعلی را بردار اگر کشته شوی دولت را عارت است و اگر زنده مانی تا زندگانی داری
مایه اعتبار حرف آن پیر سالخورده را نشنود و باز بر سر همان لجاجت باقی بود بالجمله بعد از قیل و قال زیاد قرار چنین داد که هرگاه موکب شاهنشاه
فیروز بعد از زیارت ارض شرافت اندوز بدار الخلافه رجعت فرماید من نیز قدم از سر ساخته بارض اقدس خواهم شتافت و از آنجا هم در رکاب
شاهزاده بعزیمت دار الخلافه استسعاد خواهم یافت خلاصه حاجی آقابزرگ لاهیجی منجم باشی برحسب امر همایون از اردوی اعلی نزد جناب
صدارت پیغام آورد که هرگاه رضاقلیخان در مقام لجاجت است زیاده در آنجا توقف نکرده و او را بحال خود گذاشته روانه شوند
که بر آن نادان حجت تمام است و لشکر منصور را وقت انتقام بالجمله یکشب در اردوی نواب محمدتقی میرزا بسر بردیم و روز دیگر راه اردوی
همایون را سپردیم قبل از طلوع آفتاب از محاذی قلعه خبوشان که عبور موکب صدارت اتفاق افتاد تفنگی شماتت آمیز از قلعه بسمت او انداختند

وازظهور این جسارت آتش قهر قهرمان راشعله ور ساختند بیت لطف حق با تو مداراها کند • چونکه از حد بگذرد رسوا کند

ذکر تاخت و تاز سغناقات ولایت خبوشان و اتمام کار محاصرهٔ آن و عزیمت زیارت ارض اقدس و رجعت بدار الخلافهٔ مقدس

بعد از مراجعت صدر جلیل القدر از قلعهٔ شیروان با آن روش که نگارش پذیرفت حضرت شاهنشاه زمان و زمین و قهرمان ماء و طین را آتش قهر زبانه کشید و شعلهٔ غضب قیامت لهبش سیمرغ قاف سپهر را با آشیانه رسید رضاقلیخان احوال و اسباب و مواشی و مراعی خود و ایلات زعفرانلو را در ایام فرصت در سه محل که سغناق محکم آن ولایت بود کشیده داشت یکی مکان مستحکم رازو قوشخانه و دیگری محل محکم فارج و اسپید جرد سیم سغناق استاد جزوه نواب محمد ولی میرزا با فوجی چون دریای طوفان زا تسخیر سغناق فارج و اسپید جرد روان و نواب مأمور دی میرزای ایلخانی بافتتاح محل استاد جزوه سبکعنان و نواب محمد رضا میرزا و حضرت محمد خان قوانلو بغارت خیال حال و حوش خبوشان شتابان و محمد خان قاجار دولو که در اردوی نواب محمد تقی میرزا بود از همانجا بتاخت سغناق رازو قوشخانه بر زده و امان آمدند در عرض سه روز کوه و هامون فربه و زبون خیل و دشت محزون گشت مسخر و بحیطهٔ ضبط غازیان مظفر درآمد شعلهٔ قتل و اسر سر بکرهٔ اثیر کشید دار و وی علی از رصاصت و ناطق آن سغناقات مملو و مشحون گردید حسن خان ولد روشن خان زعفرانلو با نواب محمد رضا میرزا متهورانه جسارتی کرد ولی بالاخره سودی نبرد محاصرین قلعهٔ خبوشان از چهار طرف سنگرها پیش بردند و نقابان چابکدست نقبها پیش برده زیر برج و باره را مجوف کردند مهرهای آتشین توپ و خمپاره عمارات شهر را ویران ساخت و دیوار قلعه را چون خانهٔ زنبور کرده هر آن بخرابی دیگر می پرداخت کار قلعگیان خبوشان و شیروان چون حوصلهٔ رضاقلیخان نادان تنگ شد و آن دیوانهٔ حیران با جسیلح کوفته تارک جنگ آمد علما و سادات و اشراف و اعیان و کدخدایان و ریش سفیدان ولایت و ایل را با زنان و دختران و پسران و شش عراده توپ و آنچه از خمپاره و زنبوره و شمخال و جزایر و تفنگ داشت همه را باردوی اعلی فرستاد و جناب علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا را بشفاعت برگماشت که شاهنشاه عالم این یک وجود خباثت توام را از آمدن معاف فرمایند و شرفیابی را بوقتی دیگر موقوف نمایند و اکنون بر جان این مشت ضعیف ببخشایند نواب شجاع السلطنه و جمیع امرای خراسان او را مصدق آمدند و رای میمنان دولت قاهره نیز با آن هم آوا شد لهذا حضرت اعلی از تسخیر قلعهٔ خبوشان درگذشت و ذکر و کلان رضاقلیخان را با ارض اقدس فرستاده خود نیز با آن همه لشکر عازم زیارت آن روضهٔ مقدس گشت منصور خان بارکزائی و سایر فرستادگان قدیم و جدید کامران میرزای افغان که خبر کوری فتح خان و امتثال فرمان حضرت

صاحبقران

صاحبقران را آورده بودند مورد انواع نوازش آمدند و مرخص شدند و نجفقلی خان ساد جیلاغ نسقچی باشی نواب شجاع السلطنه با فرامین مرحمت آمیز و فرمایشات عنایت انگیز و خلعت آفتاب طلعت و کمر خنجر جواهر مأمور بعمارت هرات گشته با فرستادگان مزبور روانه آمدند امراء و خوانین و کدخدایان و ریش سفیدان که ذکر شد هر یک علی قدر مراتبهم از احسان کمر خنجر مرصع و خلاع زرتار مشعشع بهره ور گشته و امیر حسن خان عرب زنگوی حاکم طبس را از لقب وکالت مملکت خراسان فرق اعتبار از سپهر دوار گذشته مرخص اوطان خویش گردیدند و موکب اعلی در اواسط شهر شوال المکرم بعزم زیارت مشهد حضرت رضا علیه التحیة والثنا از دور خبوشان حرکت کرده و ملتزمین رکاب ظفر انتساب که از هر رهگذر زیاده از یکصد هزار نفر بودند از تصدق فرق همایون و فیض زیارت آن ارض سعادت مشحون بزیارت وارین رسیدند صاحبقران نامدار در درب خیابان بالا از فراز باره بزیر آمده در هر چند قدم بر خاک ضراعت افتاده و لعل همایون بر آن خاک شرافت مقرون نهاده در حقیقت عرش مسیر شد رعایت ادب را از دار الحفاظ قدم پیشتر نگذاشت و در آستان حرم محترم در جائی که ضریح مقدس در نظر است بالکردن افتاده ایستاده و قطرات عبرات از دیده سر داده و زبان بخواندن زیارت نامه برگشاد و دست بدعا برداشت شش روز در خارج شهر توقف فرمود و در آن اندک زمان علما و سادات و خدمهٔ آن ارض فیض سمات را جیب و دامان از جوایز و صلات گران بار فرمود و صحن جدید در پایان پای مبارک بنا نهاد و مبلغ ده هزار تومان زر نقد بجهة مصارف آن تسلیم میرزا موسی رشتی وزیر سرکار شاهزاده کرده روز هفتم ورود عقاب رایات ظفر آیات بعزیمت دار الخلافه بال همایون فال برگشاد و در ورود ولایت بسطام بنه و اغروق را باتفاق جناب نظام الدوله حاجی محمد حسینخان از راه سمنان و خوار روانه و خود از راه چشمه علی دامغان بصید و نخجیر رابانه نمود بعد از استیفای حظ کامل روز پنجشنبه هفتم شهر ذی حجة الحرام سنه یکهزار و دویست و سی و سه عرصهٔ وسیع دار الخلافه از یمن ورود شهریار عادل طراوتی کامل حاصل ع دولت معین و بخت مساعد ستاره یار

ذکر ورود فرستادهٔ شاهزاده کامران افغان و آوردن پیشکش و عرض اختلال دولت افغان و شرفیابی نواب شجاع السلطنه بدربار و وفات حاجی محمد حسین خان مخاطب

بدانکه پادشاهان مؤید را اکثر اوقات تدبیر موافق تقدیر است و قول و فعل ایشان کلاً در هر موردی از موارد با تأثیر در هنگامیکه موکب همایون در ورود خبوشان حکم کور کردن فتح خان افغان را به کامران میرزا صادر فرمود بعضی از عقلای دربار کمال حیرت را داشتند و این حکم را بدون تصور رد و از امتثال می پنداشتند بالاخره محاسن آن بروز کرد و زمانه بازیچه های عجب بروی کار آورد تفصیل این اجمال آنکه بعد از نزول موکب اجلال بدار الخلافهٔ طهران و طی ایام خریف و حصول

فصل زمستان خالق دادخان نام دُرّانی با یک زنجیر فیل و سی طاقه شال عمل کشمیر و مبلغ پنجهزار تومان زر نقد از جانب
کامران میرزای والی هرات شرفیاب درگاه سپهر علامات و بعد از استسعاد بحضور مرحمت دستور و گذرانیدن عریضه و پیشکش
مراتب اختلال دولت افغان را معروض داشت و حقیقت این مطلب را باین سیاق بر طبق عرض گذاشت که وقتیکه فتح خان در مقام
جدال با حضرت شجاع السلطنه بر آمد شاه محمود و کامران میرزای ادرش بسبب بعضی خیالات زاده از مادهٔ سودا از قندهار وارد هرات
و کامران در آنجا ماند و شاه محمود در فراه توقف نمود در ایامیکه از دیوان اعلی حکم محکم بکوری فتح خان صادر شد کامران میرزا لاعلاج
شده بدون ملاحظهٔ عواقب کار فتح خان را بدا بر جسته گرفته کور ساخت و با برادرش شیردل خان در کنجی محبوس در انداخت شاه محمود فارغبال
بصوب قندهار شتافت و پردل خان برادر دیگر فتح خان از هرات فرار کرده در قریهٔ نادعلی با جمعیتی از طایفهٔ بارکزائی و غلیجائی بر دور خود
مجتمع یافت اراده داشت که هرگاه کامران از هرات بر آید سر راه بر او گرفته شاید باین وسیله برادران خود را خلاص نماید کامران میرزا از این
داستان آگاه و هر دو برادر را از حبس در آورده بدست پردل خان سپرده فارغ ازین غصهٔ جانکاه آمد خلاصه چون خبر کوری فتح خان
باطراف ممالک افغان رسید هر یک از برادران او که در اطراف حاکم بودند سر بطغیان برداشتند و با دولت شاه محمود بنای طغیان
گذاشتند محمد عظیم برادر اعظم ایشان که صوبه دار کشمیر بود دوست محمد خان و یار محمد خان برادران دیگر را روانهٔ ملک پشاور ساخت
و شاهزاده ایوب را بر تخت نشانیده و با شاه محمود دعوای ملوکانه کرده او را بوادی شکست و حیرانی در انداخت شاهزاده ایوب
الکای پشاور را تا حدود جلال آباد متصرف و پشاور را پای تخت ساخته در آنجا متوقف شد محمد عظیم خان باز برادر دیگر عبد الجبار خان را
فرستاده و تدارکی وافر بر این کار نهاد که برافقت دوست محمد خان شهر کابل را نیز مسخر سازند و بتخریب دولت سدوزائی پردازند
محمد عظیم خان و سایر برادران برادر دیگر خود محمد زمان خان را بصوب مملکت هندوستان فرستادند و شجاع الملک ولد تیمور شاه را که
بدولت انگریز پناه برده بود آورده و با سمندر خان حاکم دره متعالمه کرده او را شکست دادند محمد هاشم میرزا و سلطان اسد میرزا نیز
از نزد شاه محمود فرار و نزد شیردل خان و برادران او قرار جستند پردل خان با جمعیت فراوان در رکاب محمد هاشم روانهٔ
بلوچستان شد که مالیات آنجا و ولایت شکارپور را وصول نماید شجاع الملک میرزا و محمد زمان خان و محمد هاشم میرزا و پردل خان در پشاور
و بلوچستان و دوست محمد خان و برادران دیگر در رکاب شاهزاده ایوب در کابل و شیردل خان با سلطان اسد در سایر محالات قندهار و غیره
همگی لشکرها آراسته و با شاه محمود و کامران میرزا کینه خواهی برخاسته اند همان ولایت هرات و چهار دیوار قندهار در تصرف ایشان است

دلبس

دلبس برادران فتح خان را اراده این است که بعد از نوروز فیروز در رکاب نواب شاهزادگان بقندهار و هرات لشکر رانده دامان
استغنا بر دولت محمودی افشانده باشند محال قندهار با ایل و الوس و طوایف غلجائی و مهمند و یوسف زائی و نصف درّانی
در تصرف شیردل خان است میر افضل خان اسحق زائی که با شاه محمود سر خدمت داشته راهش را زده اند و او را بجانب بلوچستان نزد
پردل خان رهنما شده اند بالجمله فتنهٔ عظیمی در آن مملکت برپاست و عاقبت آن را خداوند عالم داناست بعد از ابراز این مراتب معلوم
شد که حکم کور کردن فتح خان ناشی از الهامات خاطر همایون و کدام اندیشه صدور این حکم را اقتضا نموده است چون از عریضه کامران
میرزا صورت اضطرابی ازین رهگذر حاصل بود خالق دادخان فرستاده اش نیز این معنی را اظهار مینمود لهذا اکمال رحمت در بارهٔ
او مبذول افتاد و فرستادهٔ مزبور با نویدهای حمایت و اعانت و انعام و احسان فزون از غایت بصوب هرات روی نهاد
خلاصه پس از آنکه موکب همایون اعلی از ارض اقدس روانهٔ دار الخلافه شد رضا قلیخان حاکم خبوشان بنا بر وعده که کرده بود
بخدمت نواب شجاع السلطنه شتافت و چند روزی در ارض اقدس از شرفیابی حضور مقدس اعتباری تمام یافت چون نواب والا
ارادهٔ شرفیابی حضور حضرت صاحبقرانی داشت لهذا رضا قلیخان بجهة انجام تدارک آن سفر روی معاودت بخبوشان گذاشت
در هنگام معاودت از آمدن انکار نمود و الی غیر النهایه بر مراتب استکبار افزود نواب والا او را بحال خود گذاشت و راه دربار همایون برداشت
بعد از ورود بدار الخلافه مورد تفقدات فراوان شد و مأمور توقف تا نوروز فیروزی نشان آمد نواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای
مملکت فارس هم حسب الاحضار بدرگاه اعلی شتافت و نعمت ملاقات برادر خجسته اختر را دریافت از وقایع جانگدازی که در روز
قبل از نوروز فیروز اتفاق افتاد اینکه امیر کبیر حاجی محمد حسین خان عز الدینلوی قاجار مروزی مخاطب بار روی بعالم بقا نهاد
عموم مردم از فقدان آن امیر فاضل کامل ادیب اریب حسرتها خوردند و نعش عزیزش را باماکن مشرفهٔ عتبات عالیات برده در آن
خاک شریف سپردند ع حیف دانا مردن و افسوس نادان زیستن * تاریخ وفات او از کلک مؤلف تحریر و در این رساله تسطیر
یافت لمؤلفه درین میخانه اگر خود دُرد مرگ است * نیرزد صاف دوران با چنین دُرد * جوانان پیر کرد و بُرد از راه * فریب او
نشاید ای جوان خورد * فغان در چنگ مرگ آدمی خوار * چه تازی چه عجم چه ترک و چه کرد * دریغ از خان مروی آن امیری * که گوی
مردی از اهل جهان برد * حسین اسم و حسن رسم آنکه میبود * بزرگش جود و آز عالمش خرد * ز ایل خاص عز الدینلوی قاجار *
که از اجداد و آباء در مرو افشرد * بباب شه مخاطب بود در بار * بنا که از قضای مبرم آزرد * درین گلشن کهن سروی سرافراز *

زجور تند باد مرگ افسرد ٭ ربودی خود قضا این از سر مرد ٭ کرفتی کرز رو مین از کف کرد ٭ فصاحت هر چه خواهی در کلامش ٭
فصیحی مثل او کردون نیاورد ٭ هر آنکس را که سنجیدم ز حسرت ٭ بتاریخ وفاتش سبحه بشمرد ٭ رقم زد خاوری هم با دل زار ٭
که خان کامیاب مروزی مرد ٭ **ذکر ورود معتمد دولت روسیه بولکونوک مزراویچ بدربار شوکت مدار و رجعت**
میرزا عبد الحسین خان از سفارت سنا این بولکونوک مزراویچ اصلش از مملکت ایتالیاست و در دولت روس معتمد با
بارک دنوا چون قرار معاهدهٔ میمونه این است که وکلاء طرفین در مملکت جانبین اقامت نموده مشغول امور تجار مملکتین باشند
و از قراریکه ذکر شد بنا چنین بود که الکسندر ریلوف سردار کرجستان معتمدی از برای تمام امور روانه درکاه سپهر دستور نماید
و بولکونوک مزراویچ هم از جانب دولت روس باسم وکالت این شوکت ابد مانوس نامزد گشته در تفلیس منزیت لهذا در بنا
اوقات سردار کرجستان او را با شاه میرخان ارمنی ترجمان که بترکی دیلماجش بلمند روانه داشت و بعد از ورود دار الخلافه درای
جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم بار اقامت گذاشت بعد از شرفیابی در حضور باهر النور شاهنشاهی قرار بر آن شد که در باب توقف او
اختیار با ولیعهد زمان باشد یا در دار السلطنهٔ تبریز یا در دار الارشاد اردبیل یا هر جا از مملکت آذربایجان که خواهد او را منزل
دهند در خصوص تعیین حدود طوالش که قبل ازین اشاره شد نیز مقرر کردید که نواب معزی الیه معتمدی با او همراه و این امر را که طرف نموده
از هر طرف آسوده باشند در باب اسرا موافق فصل ششم عهد نامه پاره گفتگو داشت بالاخره قرار برین شد که خاطر بسکوت
کاشت الحمد لله که هیچیک از اسرای متوقف در ایران میل بمراجعت ننمودند مگر یک دو نفر و آنها نیز بلا علاقه و بلا مذهب بودند یکی
فریدون خان نامی از غلامان کرجی نواب حسنعلی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس بود و دیگری غیر معروف میمود فریدون خان
پس از دو سال نادم باز گشت و با کدائی در دیار اسلام از توانگری در ولایت کفره ظلام در گذشت بالجمله بولکونوک مزبور
پس از چندی روانهٔ مملکت آذربایجان و باتفاق میرزا محمد علی آشتیانی مستوفی نواب نایب السلطنهٔ العلیه بحدود طوالش رفته
درین باب اهتمامات نموده پیوسته در دار السلطنهٔ تبریز متوقف بود در همان اوقات هم میرزا عبد الحسین خان شیرازی غلام پیشخدمت
خاصه که باتفاق خالوی خود حاجی میرزا ابو الحسن خان بسفارت سنا رفته بود با جواب نامهٔ امپراطور آن مملکت وارد و برخی
اسباب که بهدیه آورده بود از نظر آفتاب سیر گذرانیده و وقایع سفارت خود را از دیده و شنیده با اوضاع آن ملک بعید
عرض نمود **بهار تیه سال فرخ مآل توشقان ئیل ترکی مطابق با سنهٔ میمونهٔ یکهزار و دویست و سی و چهار**

و مراجعت

و مراجعت نواب شجاع السلطنة العلیه بارض اقدس رضویه و حرکت موکب بهیه بچمن سلطانیه دارای سعید
و جهان آرای رشید اعنی جمشید خورشید درین سال فیروزی تایید بعد از انقضای ده ساعت و یازده دقیقه از روز
چهارشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و سی چهار مطابق توشقان ئیل ترکی از دار الخلافه حوت
بسلطانیهٔ حمل حمل و نقل نمود و نوباوهٔ سرو جویبار بحکم خسرو بهار با جنود نامعدود سبزه و از هار سرداری چهار منظم خاور زمین
کلشن شتابان شد و موکب سلطان فروردین با کیهان شوکت و تمکین بعزیمت سلطانیهٔ چمن روان عندلیب داود شعار دار
السلام گلزار منصب ایالت یافت و از فرمان برداری نوباوهٔ سرو آزاد روی برتافت و سفیر وقایع نگار قمری باستمالت
او شتافت وزیر شکوفه که صدرنشین ایوان دیوان سلطان بهار بود کلک دو دفتر شاخسار و اوراق اشجار را وداع گفت
و از صرصر شیب روی بنشیب آورده با کیهان حسرت در خاک هلاک خفت امرا و وزرا اشجار سالخورده و خرد سال از فیض
تربیت باغبانان نهال تغییر و تبدیل یافتند و سفرای شمال و صبا از اطراف تلال و دمن بدار الملک چمن شتافتند
شاهدان ریاحین را نوبت عروسی شد و با شاهزادکان نهال بهنگام ازدواج و دیده بوسی باز خسرو نوروز بزیارت روضهٔ مطهرهٔ گلزار
آمد و خسرو صاحبقران را بجهة جشن نوروزی بهنگام جلوس بر تخت کوهر نگار شد باز تقاضون کیان تخت کوهر بنیاد و بزم شیلان
سنگین آراسته و رنگین کردید و امشکر کردون به تهنیت آن محفل میمون با قدری موزون دست افشانی و پای کوبی را از جای
برخاسته آمد چون آن محفل ارم شاکل انقضا یافت حضرت سلطنت در خلوت سپهر علامت بر صدر مسند خلافت نظم
ممالک شتافت از قراریکه ذکر شد نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا والی مملکت خراسان در دار الخلافهٔ طهران شرفیاب
رکاب معدلت بنیان بود و مراتب نظم خراسان و اطاعت خوانین ضلالت ارکان را در خاکپای حضرت صاحبقران
چنین جلوه آرا نمود که چون در سال قبل از صدمات سپاه ظفر همراه محصولات ایشان کلاً از دست رفت هرگاه امسال هم
قبل از رسیدن غلات سپاهی مامور شود حاصل امساله نیز در معرض تلف خواهد بود و ایلیت آن طایفه بجهة فقدان آذوقه
با ایشان یکطرف خواهند نمود با لمآل کار آن طایفه تباه است و مقصود اولیای دولت قاهره موافق دلخواه از اینکه
عرضی از روی کمال آگاهی و مطابق با مراسم دولتخواهی بود قبول افتاد و اسمعیل خان سردار دامغانی با برادرش ذو الفقار
خان و ده هزار سواره و پیادهٔ ظفر عنان در سلخ شهر جمادی الثانیه در رکاب نواب شاهزاده بمملکت خراسان روی نهاد و موکب

فیروز شاهنشاه نصرت اندوز نیز در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم از دار الخلافه طهران حرکت و پس از چند روز ساحت چمن سلطانیه مضرب سرادقات ظفر آیت و طنطنه کوس ورود خسروی خسرو سیارگان را بگوش هوش رسید

ذکر تعیین سپاه به تنبیه داود پاشای وزیر بغداد و تفویض ایالت گیلان بنواب محمد رضا میرزا و سایر امور اتفاقیه تا ورود بدار الخلافه بهیه

داود پاشا که از گرجی زادگان بغداد بود در اوقات وزارت اسعد پاشا در آنجا منصب دیوان افندی داشت چون مردی با عرضه بود اسعد پاشا او را از شهر بغداد اخراج نمود داود پاشا چندی باعانت پاشایان کرکوک و موصل و شهرزور و غیره دربدر میگردید تا آنکه بخت سعیدش بدربار نواب شاهزاده محمد علی میرزا کشانید حضرت شاهزاده بعد از عرض بدربار صاحبقران آزاده اعانتش را لازم شمرد و اندوختهای وافر صرف نموده تا او را بر مسند ایالت بغداد و هبوط الیدکرد و اسعد پاشا از جانب کارپردازان دولت عثمانی بقانون رومی باشی فرمانموشد و داود پاشا کامیاب از شاهد امید و آرزو آمد چون متقبل شده بود که بعد از وصول بمعارج عالیه امارت مبلغ پنجاه هزار تومان زر نقد در ازاء آن همه مرحمت لشکار شاهزاده پیشکش نماید و از این پس دوش ارادت از غاشیه ارادت دولت ابد آیت آراید لهذا بعد از استیلا انکار ورزید و باین عذر متمسک گردید که خدمت من بدولت علیه خلاف رای اولیای شوکت عثمانیه است و منافی طریق چاکری و بندگی آن دولت سنیه حضرت شاهزاده از کمال غیرت زیاد حوصله اش این معنی را برنتافت و با لشکری جرار بعزم تنبیه آن بدکردار از کرمانشاهان بسامان بغداد شتافت خود در عقبه کرند منزل کرده لشکر منصور را بتاخت و تاز مندلیج و زهاب الی محال یعقوبه مطلق العنان آورد از جهة استخلاص قلعه بغداد از دربار همایون مستدعی تعیین سپاه شد در حسب امر اعلی عیسی خان دامغانی غلام پیشخدمت باشی و امیر آخور باشی با معادل ده هزار سواره جرار و پیاده آتش بار مامور بامداد شاهزاده بهمن شعار آمد میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی نیز از دیوان خلافت بجهة اصلاح ذات البین بسفارت بغداد مامور و برافقت عیسی خان روانه آن حدود و ثغور شد داود پاشا چون سیلاب بلا را بجانب دجله روان و کشتی تن را غریق آن بحر بلا یافت لاعلاج بدامان ضراعت دست توسل و استیمان زده بوادی عجز و قصور شتافت جناب قدوة المحققین آقا احمد کرمانشاهانی که از مجاورین ارض فیض قرین کربلای معلی بود بشفاعت فرستاد و احمد چلبی بغدادی صاحب نیز با پیشکش معهود از جانب داود پاشا باردوی نواب شاهزاده روی نهاد مروت فطری حضرت شاهزاده مقتضی عفو و اغماض گشت و از تاخت و تاز آن حدود لشکر مسعود را ممنوع داشته

داشته از قصور داود و مردود در گذشت بالجمله در ایام وقوف اردوی ظفر موقوف در چمن سلطانیه رعایای گیلان از تعدیات خسرو خان غلام گرجی حاکم آن ولایت بدرگاه عالم پناه شکایت آوردند و از فرط عدالت دارای دادگر بعد از ثبوت اجحافات او را از حکومت معزول کردند نواب محمد رضا میرزا که در جرگ شاهزادگان معروف بسلامت نفس بود بایالت آن ولایت نامزد و جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب نیز مامور بتفریغ محاسبات خسرو خان گشته در خدمت شاهزاده آزاده بصوب گیلان روی نمود نواب نایب السلطنه العلیه نیز باتفاق جناب میرزا بزرگ قایم مقام باردوی ظفر آمیز استسعاد یافت و پس از استیفای حظ کامل از مراحم شاهنشاه باذل باز بسامان آذربایجان شتافت موکب با احتشام بعد از فراغ از جمیع مهام از چمن سلطانیه رخصت را دامن زنان و در روز جمعه نوزدهم شهر ذی قعدة الحرام سه ساعت از روز گذشته شرف افزای دار الخلافه طهران گردید

ذکر وفات جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم و تفویض این منصب معظم بجناب حاجی محمد حسین خان نظام الدوله و اوضاع واقعه در دار الخلافه از عیش شاهزادگان و کیفیات مملکت خراسان و عزیمت موکب اعلی بکاشان و آمدن ایلچی روم بطهران

در هنگامیکه موکب اعلی العزت چمن سلطانیه در عمارت مبارکه سلیمانیه کرج چند روزی اقامت بود جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم را عارضه رخ نمود تا ورود بدار السلطنه قزوین مرض بر قوه استیلا یافت و از التزام موکب همایون بسبب عدم قدرت روی برتافت حضرت صاحبقران عدالت ارکان از فرط مرحمت ذاتی که با آن وزیر عدیم النظیر داشت حضرات میرزا احمد حکیمباشی اصفهانی و حاجی آقا بزرگ منجم باشی گیلانی و محمود خان دنبلی قوریساول باشی را بعیادت و مصاحبت او برگماشت این بنده مدحتگذار نیز چون عرض که لازم جوهر است با او همراه بودم و روز بروز حسب امر همایون احوالات او را عرضه داشت مینمودم با آنکه جالینوس الزمانی کمال دقت در معالجه نمود ولی بسبب حکم قدر

ع از قضا سرکنگبین صفرا فزود

در روز نوزدهم شهر رمضان المبارک سنه یکهزار و دویست و سی و چهار همای روح پرفتوحش بعزم غرفات جنان بال همایون فال گشود نواب علینقی میرزا صاحب اختیار دار السلطنه قزوین تجهیز و تکفین او را اساسی که فراخور شأن آن وزیر با تمکین بود مهیا آورده نعش شریفش را با شوکتی شایان روانه چمن سلطانیه کرد چند روز در بقعه ملا حسن کاشی واقعه در سلطانیه بامانت گذاشته و پس از اتمام مراسم تعزیت با حفاظ و روضه خوانان و علم و تخت روان و جنیبت کشان باهتمام جعفر خان بکری نایب قوریساول باشی و جمعی دیگر از غلامان گرجی بارض فیض قرین کربلای معلی ارسال داشته مامورین حسب الوصیه در آن رواق عرش مساق مدفونش ساختند و پس از انجام کار مراجعت بدار الخلافه

پرداختند تاریخ وفاتش از کلک مؤلف تراوید و درین صحیفه ثبت گردید لمؤلفه سر شد زمان و از کرم کردگار گشت ٭
مأوا جنان بصدر جهان میرزا شفیع ٭ صدری بشهریار نشاید چنان جلیل ٭ نقشی بروزگار نیاید چنین بدیع ٭
دادی نظام عالم و عالم از و بنظم ٭ بودی مطاع کشور و کشورها و مطیع ٭ برقامت موالی تشریف او شریف ٭
در دیدهٔ اعالی توقیع او وقیع ٭ فرق فلک بسایهٔ جاهش شدی عزیز ٭ جاه ملک ز پایهٔ کلکش بدی رفیع ٭
در کار خلق پایهٔ کلکش بسی مزید ٭ در نظم ملک عرصهٔ فکرش بسی وسیع ٭ یارش همیشه بودی با فطرت لطیف ٭
خصمش هماره بودی با هیأت شنیع ٭ کلکش بجود توأم در حالت صریر ٭ خلقش چو باغ خرم در موسم ربیع ٭
دادی بهر که خواستی از جود خواسته ٭ دیگر نیافتی که شریف است یا وضیع ٭ زهر اجل بکامش از کینه ریخت دهر ٭
آری اجل بکام چو سستی بود نقیع ٭ هفتاد ساله مردی ازین خاکدان گذشت ٭ با عصمتی فراوان چون کودکی رضیع ٭
دادند تا صلای و نمودند تا که جای ٭ بر آن صلای و جای بصیر آمد و سمیع ٭ بعد از صلا نکرد زمانی بجا درنگ ٭
شوقش بدوست همچو سمندی بدی سریع ٭ قدوسیان پذیره شدندش باجتماع ٭ تا باغ خلد راه نمایش بران جمیع ٭
اندر بهای طاعت خلد برین ستاند ٭ بایع چو آنچنان بودش این چنین مبیع ٭ در این جهان چو کرد جنابش مهی جلیل ٭
در آن جهان جمال جلالش بسی منیع ٭ تاریخ فوت او را بنوشت خاوری ٭ مأوی جنان بصدر جهان میرزا شفیع ٭

بالجمله چون اولادش منحصر بیک دختر و آن دختر نیز مخطوبهٔ شاهزادهٔ همایون فر همایون میرزا بود لهذا ما یعرف چهل ساله ایام وزارت او بانعام آن شاهزادهٔ آزاده مقرر شد و این بندهٔ مدحت گذار بسبب نحوست بخت ناسازکار بوزارت آن جوان کامکار از نکبت روزگار بهره ور گشت روزی در حضرت سلطنت زبان ضراعت بعرض نیاز گشودم و مقصود باطنی خود را باین سیاق عرضه داشت نمودم که پس از خدمت وزیر هشتاد ساله وزارت شاهزادهٔ هیجده ساله کاریست مشکل و با آمال موروث مرارت کامل و کدورت دل حضرت صاحبقران مروت شعار این مراتب را تصدیق نمود و منصب جلیل طغرانگاری حضور اعلی و کتابت اسرار مخفیه را بر آن خدمت مزید فرمود و خلعت وزارت اعظم بر قامت قابلیت جناب نظام الدوله العلیه حاجی محمد حسین خان اصفهانی راست آمد و خدمت استیفای ممالک بعهدهٔ ولدش عبدالله خان امین الدوله بی کم و کاست شد لفظ وزیر اعظم تاریخ جامعی است که در وفات صدر سابق و وزارت صدر لاحق میتوان نگاشت و نگارنده را مورد آفرین

وتحسین

وتحسین میتوان داشت لمؤلفه برفت صدر جهان میرزا شفیع و بجایش ٭ نشست حاج محمد حسین خان بوزارت ٭ ز کلک خاوری آن مقتدای اهل معارف ٭ وزیر اعظم تاریخ فوت گشت و صدارت ٭ بالجمله از قراری که نگارش یافت نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا بعد از استرخاص از درگاه معلی چندی با سپاه ابواجمعی در چمن میدان جوق اقامت نمود و بعد از آن عقاب رایت عزیمتش بمحاصرهٔ قلعجات بزنجرد و خبوشان بال همایون فال گشود خوانین اکراد به هیچ وجه من الوجوه مفری از جهة خویش ندیدند لهذا فرستادگان چرب زبان بدربار معدلت ارکان فرستاده متوسل بدامان مرحمت شاهنشاه عاجزنواز گردیده مروت فطری باز بجهت اتمام حجت بر آن تیره روزان رحمت آورده و نواب شاهزادهٔ والاتبار از مزاحمت ممنوع کرد حضرت والا بارض اقدس شتافت و اسمعیل خان دامغانی با مأمورین در دوازدهم شهر ربیع الاول سنهٔ یکهزار و دویست و سی و پنج از شرفیابی آستان همایون استسعاد تمام یافت

ذکر سور با سرور نواب ولیعهد ثانی محمد میرزا خلف اسن و ارشد نواب نایب السلطنة العلیه عباس میرزا و نواب همایون میرزا و سرکار خاقان خانان سلیمان خان با مخدرهٔ دختر حضرت صاحبقران

چون نواب شاهزادهٔ نامدار و ولیعهد ثانی دولت پایدار محمد میرزا خلف ارجمند حضرت ولیعهد شوکت جاوید اقتدار حسب احضار بجهة انجام عیش سعادت آثار روی سعادت بدار الخلافهٔ جاوید قرار آورده بود لهذا حضرت اعلی عیش نواب همایون میرزا و سلیمان خان ملقب بخان خانان ولد محمد قاسم خان قوانلو را که بطنا نبیرهٔ شاهنشاه فیروز لوا است بر آن افزود و بزمهای عیش در هر سرائی آراسته شد و غبار کدورت از صفحات قلوب برنا و پیر برخاسته آمد اسواق و میادین دار الخلافه باز آرایش از سر گرفت و رامشگر چرخ اخضر بجهة مبارکی این عیش همایون فر بر لب زمزم نهاد صبیهٔ محمد قاسم خان مزبور که ایضا نبیرهٔ شاهنشاه عدالت دستور است بنام نامی ولیعهد ثانی نواب محمد میرزا نامزد و صبیهٔ معظمهٔ جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم همسر نواب همایون میرزا قرین فرقد شد صبیهٔ محمد قلی میرزای ملک آرای طبرستان معروف بملکزاده با خان خانان سلیمان خان همبالین و امیرزادگان قاجار محمد صادق خان قوانلو و علی محمد خان دولو نیز از شرف مصاهرت اعلی با فتخاری بی نهایت قرین آمدند در ساعتی سعید عقد یکجهان ماه و خورشید بسته شد و در شبی خرمتر از روز نوروز آن کواکب فیروز بهم پیوسته آمد چون نواب ولیعهد ثانی نسبت بهر یک از چاکران دربار خسروانی اکرامی فراوان نمود این بندهٔ آستان را زیاده از همگنان انعام نمود لهذا تاریخ این جشن همایون بنام نامی او موزون و درین روزنامچهٔ میمون ثبت افتاد لمؤلفه ثانی ولیعهد محمد شه دانا ٭ آمد سوی ری دید پی طوی تدارک ٭ از لطف شهنشه

رسدش باج زایران ٭ وز فیض تبارک بودش تاج تبارک ٭ آراست یکی جشن در آن عرصه چو مینو ٭ بگذاشت تبارک
ز شرف تاج تبارک ٭ زین شاه بود یاور ناهید سعادت ٭ زین سور بود بر سر تریخ مبارک ٭ آثار نشاطش ز یبارک
بورامین ٭ آوای سرورش ز ورامین به یبارک ٭ اکرام در و لعل بری از عدد و وزن ٭ انعام زر و سیم بری از من و چارک ٭
در سور بلی نقل شهان است در و لعل ٭ گر نقل گدایان بود از کشمش و خارک ٭ خیرات ز بس صرف در این سور همایون ٭ شد
خصم گرفتار به آسیب خیارک ٭ پس کرد رقم خاورش از پی تاریخ ٭ سوری چه شاهی ولیعهد مبارک ٭ بعد از فراغ از این
سور همایون در روز یکشنبه دوازدهم شهر جمادی الاول موکب همایون بعزم زیارت روضهٔ مطهرهٔ بضعهٔ جناب احمدی بدار الایمان
قم شتافت و از آنجا نیز چند روزی بتماشای عمارت جدید چشمهٔ فین بدار المؤمنین کاشان تشریف فرما گردیده و بعد از طی محافل
عشرت عازم مراجعت و در روز جمعهٔ دوم شهر جمادی الثانیه مجدداً عرصهٔ دار الخلافه از یمن ورود خسرو مسعود دار البشی تازه یافت چون
بعد از ماموریت محبعلی خان خلج بسفارت دولت علیهٔ عثمانی لازم بود که سفیری از آن دولت سنیه رهسپار این شوکت علیه گردد
لهذا در این اوقات سلیمان افندی نام از جانب سلطان محمود خان خداوندگار روم باتفاق احمد چلبی فرستادهٔ داود پاشای
وزیر بغداد وارد این مرز و بوم و حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی باستقبال وی شتافته پس از ورود در سرای جناب
حاجی محمد حسین خان صدر جلیل القدر جدید منزل نمود خلاصهٔ مدعای سفارت امضای مطالب محبعلی خان بود که کلک سخن سرا قبل از این
ایراد نمود از جمیع امرا و امنا احترامات کامل درباره او مبذول افتاد و با کمال سرافرازی و مفاخرت و اعطای کمر خنجر مجوهر و خلعت
آفتاب پیکر در اواخر شهر رجب المرجب سنهٔ مزبوره بصوب منظور روی عزیمت نهاد بشه وجوه بهاریهٔ سال تنکوئیل لوی ئیل ترکی
مطابق با سنهٔ یکهزار و دویست و سی و پنج و ورود جمعی از فرستادگان افغان و روس و وقایعی که در سفر سلطانیه
تا ورود بدار الخلافهٔ بهیه روی نمود هنگامه آرای عرصهٔ سپهر اعنی ترک گلگون چهر مهر در این سال فرخنده چهر
بعد از انقضای چهار ساعت و یک دقیقه از شب شنبه هشتم شهر جمادی الثانیه سنهٔ یکهزار و دویست و سی و پنج هجری مطابق لوی ئیل
ترکی در قرارگاه حمل آرام یافت و سفیر باد نوروزی با هدایای رنگین ریاحین بدرگاه خسرو بهار شتافت افغان هزار دستان مجمرآمیز
شد و خسرو گل برعجز آمیزی او رحمت آمیز شهزادهٔ قوهٔ نامیه در تربت چمن پای بنهاد و با بنت نباتش عقد ازدواج بست و دادوصوفیان
صوف پوش زاغ و زغن از پشت کری ملکزادهٔ بهمن و اردالمرزجهن شورشی داشتند و از عزیمت سلطان ربیع از آن مکان رفیع روی
برکاشتند

برکاشتند امرای نامدار صنوبر و چنار از تعدیات سردار روسی نژاد دی جدار بدارای بهار آمدند و مباشرین کارخانهٔ سلطنت جاوید
ایوان خلافت ابد تائید را بجهت جلوس صاحبقران رشید زینت نگار شدند بزم شیلان ایقانون سمر آراسته شد و شادیها افزوده
غمها کاسته آمد در خلال این احوال عبدالصمد خان بارکزائی افغان از جانب شاه محمود و ولدش کامران میرزا و پیشکشی شایان بدار
معدلت ارکان رسید و ضعیف نالی و ضراعت ایشان را باین نهج و آئین رطب اللسان گردید که از طرفی برادران فتح خان با افاغنه
قندهار و کابل همدست گشته عزیمت استخلاص هرات را در سر دارند از طرف دیگر نواب شجاع السلطنه بجهته ضعیف حالی ما همت
بر استیصال دودمان سدوزائی می گمارند مستدعا آنکه کارپردازان این دولت خداداد اولا نواب شاهزاده را از مزاحمت
ما بندگان مانع آیند و ثانیا هر گاه از برادران فتح خان حرکتی بسمت هرات واقع شود اعانت ما بندگان را پای همت برگشایند
در صورت حصول این مستدعیات متعهدیم که همه ساله پیشکشی معین بسرکار کیهان مدار تسلیم آریم و تا جان در تن داریم فرق ارادت
از خاک این آستان برنداریم حضرت صاحبقران معدلت آیت را دریای مروت بجوش آمد و آن درماندگان تیه مرارت را
آیت عاطفت از بر گوش شد حسب خاطرخواه ایشان احکام مطاعه بافتخار نواب شجاع السلطنه صادر و عبدالصمد خان فرستادهٔ دوم
بعد از نوازشات زیاده بصوب مقصود سایر آمد بالجمله در روز پنجشنبه بیست و ششم شهر شعبان المعظم از دار الخلافهٔ طهران موکب همایون را
حرکت واقع شد و بعد از نزول اجلال بعمارت مبارکهٔ سلیمانیهٔ کرج فرستادگان امپراطور روسیه با انواع تحف و طرایف وارد آن
منزل بدایع گشتند تبیین این مقال آنکه امپراطور مزبور از آمد و رفت فرستادگان موفور میل شاهنشاه عدالت دستور را بتحف
ممالک فرنگ زیاده از حد فهمیده و هر روز از فرط مواحدت و موافقت با نفاذ تحفهٔ تازه مبادرت می ورزید از جمله تحفی که در این اوقات
ارسال داشت یکقطعه مصنع کوثر منبعی است که از قطعات بلور الماس تراش مشتمل بر دو ذرع طول و عرض و یک ذرع ارتفاع
مانند خط شعاعی مهر از وسط آن تافته بود بدایای دیگر از قبیل آینهٔ دو ذرعی و سه ذرعی و چهل چراغهای بلور فروزان و قنادیل درخشان
و غیر آن بدان منضم ساخته بتشیید ارکان دوستی و یکجهتی پرداخته بود حضرت اعلی فرستادگان را بنوازش فراوان فرسوده و هدایای
مزبور را بدار الخلافهٔ طهران گسیل نمود حوض بلور را در وسط تالار ارسی دار آینه مستی بعمارت بلور که در باغ مبارکهٔ گلستان واقع است
نصب کردند و چهل چراغهای مرسله و قنادیل با سلسله را نیز در همان عمارت برپای آوردند تا همواره اوقات شاهنشاه آگاه را منظور
نظر انور باشد و این معنی موجب ازدیاد میل خاطر همایون بموافقت آن دولت خورشید اثر ٭ لمؤلفه ٭ دارای جهان زچهر و شد شید دگر ٭

بر مسند جم نشسته جمشید دگر * در کاخ پر از آینه چون جای کند * پیداست ز هر آینه خورشید دگر * بالجمله بعد از انصراف
فرستادگان روس موکب ظفر مانوس از عمارت سلیمانیه نهضت آرا و در یوم دوازدهم شهر رمضان المبارک چمن سلطانیه
مضرب سرادقات فلک فرسا گردید نواب نایب السلطنه از آذربایجان و حضرت ظل السلطان از طهران از شرف بساطبوسی
بهرهٔ کامل یافتند و پس از انقضای شهر صیام خرم و شادکام هر یک بمحل ایالت شتافتند چون ایام صیف منقضی شد
و در آن صفحات کاری که متضمن توقف در چمن سلطانیه باشد نبود لهذا رایات ظفر آیات در غرهٔ شهر ذی قعدة الحرام
از آن منزل شفقت کشا در روز یکشنبه یازدهم شهر مزبور عرصهٔ دار الخلافه از یمن ورود موکب مسعود سپهر فرسا شد

ذکر عزیمت نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا بتربت حیدریه و اتمام کار محمد خان و رسیدن فرستادگان شوکت افغان

از قراریکه ذکر شد بعد از مراجعت عبد الصمد خان افغان از دربار دولت علیه پادشاه محمود را غول غوایت در کاخ
دماغ منزل ساخت و باغوای نیاد خان هزاره و اویماقات جمشیدی و فیروزکوهی پرداخت ظاهراً نواب حسنعلی میرزا
صیت عزیمت هرات را در داد و در باطن بعزم تدمیر محمد خان قرائی بسامان تربت حیدریه روی نهاد علی العجاله
ولایات باخرز و شهر نو را از تصرف نیاد خان انتزاع نمود و نظم آنجا را بعهدهٔ امیر قلیچ خان تیموری محول فرمود از سرکردگان
رکابی ذو الفقار خان و مطلب خان با جانبازان سمنان و دامغانش در رکاب بودند و از امراء خراسان امیر حسن خان
طبسی و محمد خان قرائی با سواره و پیادهٔ خویش در عرض راه رخ بر خاک پای سمند صرصر تک سودند چون بنای کار محمد خان
قرائی بر حیله و تزویر بود و از قراریکه بعرض اشرف رسید در آن سفر بعضی خیالات خام نسبت بسرکار شاهزاده با احتشام
تصور مینمود نواب والا میخواست او را بسلسلهٔ گرفتاری اندازد امیر حسن خان طبسی نمیگذاشت که حضرت اشرف باین کار پردازد
از قضایای اتفاقیه در سامان تربت شیخ جام در حالتیکه امیر حسن خان در چادر محمد خان نشسته بود بر انتظام مهام جزایرچیان
خویش بسته بود برگ مفاجات در گذشت و ظهور این قضیه باعث گرفتاری محمد خان گشت کارکنان قضا آن یک را
روانهٔ دیار بقا نمودند و فراشان شاهزادهٔ قضا امضا این یک را پالهنگ سیاست برگردن افزودند بعد از ظهور این
مقدمه بجانب تربت حیدریه شتافتند و باز محمد خان که در قلعه بودند چندروزی خودداری کرده روی از خدمت برتافتند
بالاخره بسبب پیغام عجز آمیز محمد خان مادرش با دو پسر دیگر علی خان و محمد تقی خان و کلید قلعهٔ تربت باردوی معلی آمدند و مستدعی

عفو

عفو زلات او شدند نواب شجاع السلطنه این مطلب را از روی استمزاج بدرگاه خسرو انجم تاج عرضه داشت نمود و شاهنشاه آگاه
در جواب چنین فرمایش فرمود که هرگاه شاهزاده از صداقت آن طایفه اطمینان دارد مایه محمد خان را مورد التفات داشته
او را بحکومت ولایت تربت و سرداری مملکت خراسان کماکان برگمارد و هرگاه بمنزلهٔ مار زخم خورده در صدد تلافی و فرصت است
دفعش را لازم داند و قلعهٔ تربت را متصرف گشته بازماندگانش معلولاً بارض اقدس یا دار الخلافهٔ مقدس رساند نواب شاهزاده چون خاطر
جمعی کامل از او حاصل کرده بود امتثال فرمان همایون را لازم شمرده او را باخلاع فاخره و مادر و برادران روانهٔ تربت حیدریه نمود
روز دیگر حضرت اشرف با معدودی از خاصان وارد قلعه گردید و محمد خان در ازاء مرحمت جان بخشی مائدهٔ مال و جان ثنا نمود
در خواست ارادت چنید یکی از خواهران او را با حضرت اشرف عقد ازدواج بسته شود و در همان اوقات ماه و خورشید بهم پیوسته آمد
شاه محمود افغان هراسی کامل از این عزیمت غافل در دل داشت بنابرآن صید کریم خان افغان را با پیشکش معهود بسفارت
درگاه همایون برگماشت مشار الیه در تربت حیدریه زمین ادب بوسه داد و در ترک عزیمت بصوب هرات زبان ضراعت برگشاد
حضرت والا نیز امیر قلیچ خان تیموری را بنظم ولایات خاف و باخرز نهاده بارض اقدس مراجعت کرد و صید کریم خان
با پیشکش شاه محمود افغان بدار الخلافهٔ طهران روی آورد چون حضرت اعلی را در آن اوقات نظر بپارهٔ جهات اعتمادی
بقول شاه محمود نبود لهذا رد و قبول معاذیر او را محول بنواب شجاع السلطنه فرمود و صید کریم خان خلعتی فاخر پوشیده
و رخصت مراجعت یافته روانهٔ هرات گردید و هم در آن اوقات برحسب استدعای نواب شجاع السلطنه فرمان حکومت
ولایت طبس و مضافات و لقب وکالت مملکت خراسان حسب الارث بنام امیر علینقی خان ولد امیر حسن خان صادر
و مشار الیه از ظهور این مرحمت قرین انواع اعتبار و مفاخر شد تاریخ وفات والد ماجد خود را از مؤلف کتاب خواست و مؤلف
نیز قطعهٔ ناقابلی در این باب آراست **لمؤلفه** امیر مؤید حسن خان که داشت * بملک طبس خیمه و بارگاه * ز ایل عرب افتخار عجم *
زهی میر با رتبه و قدر و جاه * جلیل خوانین شد از فضل حق * وکیل خراسان بد از لطف شاه * ثمر بردی از هر چه کشتی ثواب *
حذر کردی از هر چه نامش گناه * ز فرط صداقت در ایام بود * سفیدش رخ و روی خصمان سیاه * شجاعت چنانش که در روز رزم *
زدی یکتنه خویش بر یک سپاه * دعاگوی سلطان بد و وز دعا * نگهدار آن بخت و تخت و کلاه * ببرگ مفاجات شد از جهان *
دو صد حیف از آن میر با دستگاه * شد از مرگ و بیش افسوس خورد * که شد را بدی بنده بی اشتباه * چو از مرگ او شد خبر خاوری *

از ین غصه گردید حالش تباه ÷ بتاریخ بنوشت بی قلب شاد ÷ وکیل خراسان برآورد آه ÷ **ذکر ظهور صوفیهٔ نعمت اللهی در ولایت گیلان و عزیمت موکب اعلی بقریهٔ لوشان و دفع ایشان و رسیدن اخبار آذربایجان و رجعت بطهران و مراجعت حاجی میرزا ابوالحسن خان از سفارت دولت انگریز باین سامان**

چون نواب محمد رضا میرزای والی ولایت گیلان و علی خان اصفهانی وزیرش و برخی از عملجات ایشان را میلی کامل بمذاق جماعت صوفیهٔ نعمت اللهی و بقانون عموم آن سلسله با کمال اصرار در معاصی و مناهی بودند لهذا در این مدت قلیل که در گیلان تسلطی یافتند جماعت صوفیه که در هر ولایت بودند بامید منفعت بصوب گیلان شتافتند کار معاصی در آن ولایت بجائی رسید که پیشوای انام پای از محراب و منبر کشید شاهنشاه دین پرور چون این مطلب را دست آویز فرمود و بشکار ولایت طارم میل نمود نواب نایب السلطنه در منزل طارم شرفیاب خرگاه سپهر جناب شده و پس از فراغ از صید و شکار و استیفای حظ کامل از مرحمت شاهنشاه تاجدار مامور آیات آمد حضرت اعلی از منزل طارم بقریهٔ لوشان نزول اجلال کرده نواب محمد رضا والی ولایت گیلان را با عملجات کلاً حسب الاحضار بآن دیار آورده بعد از تحقیق مراتب پارهٔ از صوفیه و عملجات نواب شاهزاده بسیاست رسیده و وزیر مزبور با بعضی دیگر از شغل و عمل معزول گردیدند چون بانی این اعمال حاجی محمد جعفر قراگوزلو ساکن قریهٔ کبوتر آهنگ همدان عراق و سید حسن همدانی بودند لهذا حسب الامر اعلی فاضل خان گروس امیر جار با بعضی از چاوشان صلابت شعار محصل گشته مبلغ دو هزار تومان بصیغهٔ جریمه از ایشان وصول نمودند در همان منزل لوشان فرستادهٔ از نواب نایب السلطنه وارد و معلوم شد که سرخای خان لکزی و مصطفی خان شیروانی و مهدیقلی خان جوانشیر از تعدیات جماعت روسیه روگردان و روی توسل بدولت علیه ایران آورده اند فرامین مرحمت آیین با افتخار خوانین مذکور صادر و بر دوش اعتبارشان از اعطای خلاع فاخره ذوالمفاخر شد جناب عبدالله خان امین الدوله بجهة تفریغ محاسبات مامور رشت گشت و عرصهٔ دار الخلافهٔ طهران را از ورود موکب مسعود پایه از ساحت سپهر کبود در گذشت چون فیمابین طوایف بختیاری عراق و ایلات فارس بسبب ییلاق و قشلاق نزاعی شده بود محمد قاسم خان قوانلوی داماد بجهة اصلاح ذات البین حسب الامر همایون بدار السلطنه اصفهان عزیمت نمود در خلال آن احوال حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی که از قرار نگارش مدت سه سال میشد که بسفارت دولت بهیهٔ انگریز رفته بود وارد گردید همین سفارت او اینکه سلاطین روم و فرانسه را در عرض راه ملاقات نمود و نامه و هدیهٔ هر یک را تبلیغ کرد و بعد از فراغ پای عزیمت بمملکت انگلتره برگشود مدت نه ماه در دار الملک لندن و سایر اماکن بعشرت گذرانید و مطالبیکه سابقاً نگارش یافت مقرون بانجاح گردانید مبلغ یکصد هزار تومان وجه امدادی را از بابت شش شاهیهٔ ثانی حال مصالحه با دولت روس باو تسلیم و نوشتهٔ

مشعر

مشعر بر امضای ولیعهدی نواب نایب السلطنة العلیه عباس میرزا که در هنگام سفارت مستر الس انگریز از عهدنامهٔ مبارکه اخراج شده بود در قیم یافت و مقضی المرام از راه اسلامبول بدار الملک ایران شتافت پادشاه ذیجاه انگریز موازی یکقطعه خاتم الماس بجهة مبارکی امضای ولیعهدی بیادآوری ولیعهد دوران مصحوب مشارالیه فرستاد و از ظهور این معنی مراتب دوستی و موافقت دولتین بهیتین روی در ازدیاد نهاد امید که ابدالآباد برقرار باد **ذکر بواعث فتنه و فسادی که فیمابین دولتین علیتین ایران و روم اتفاق افتاد و دوستی قدیم و جدید را بر باد داد**

مدتی بود که فیمابین دولتین علیتین ایران و روم بهیچوجه من الوجوه کدورت و نقاری واقع نبود و احدی از اهالی دور و نزدیک باین زودیها مظنهٔ فتنه و فسادی در میانه نمی نمود اولیای دولت علیه هم بواسطهٔ رعایت دولت عثمانی منظور میداشتند و در هنگام مصالحه با هر دولتی خاصه دولت روسیا دولت عثمانی را شریک میکردند بنای موافقت نمیگذاشتند الحق از آن طرف هم کمال اطاعت و بردباری معمول می افتاد و احدی از سرداران پای جسارت بجادهٔ خلاف نمی نهاد در این دو سال از تغییر و تبدیل سرعسکران بنای بدسلوکی و خلاف با قوافل و اهل حاج و همسایگان واقع شد و کیفیت سوء سلوک ایشان باطراف و اکناف شایع آمد از آن جمله در این سال قاسم آقای حیدرانلو بتحریک سلیم پاشای حاکم بایزید و موش از محل چالدران و سایر محالات خوی با ایل و عشیره کوچیده بطرف روم شتافت و ایل سیبکی را نیز با خود یار ساخته از سرحدات ایران روی برتافت هر قدر از حکام خوی و ایروان در باب استرداد آنها اصرار شد از آن طرف بمعاذیر ناموجه متمسک گشته کمال انکار بعمل آمد باعث دیگر آنکه صادق بیک پسر سلیمان پاشای وزیر سابق بغداد از داود پاشای وزیر جدید وحشت کرده و از بغداد آمده پناه باین دولت خداداد آورده بود حافظ پاشای سرعسکر ارزنة الروم از سرکار ولیعهد دوران مستدعی شد که او را خاطر جمع نموده بارزنة الروم روانه سازند بعد از انجاح مسئول باغوای داود پاشای مجهول آن جوان معقول را مقتول ساخت و بعملی چنین نامعقول پرداخت علاوه بر آن نوشته جاتیکه در باب اغوای ایلات سیبکی و حیدرانلو بسلیم پاشای حاکم موش نوشته بود بدست آمد و معلوم شد که در همه حال ناموس و خون و مال شیعه را مباح دانسته و رشتهٔ موافقت دولتین علیتین را بالمره گسسته است علاوه بر اینها رفتار ناهنجارش با اهل حاج و تجار و قوافل ایران است که شرح این قصه دور و دراز است و ایراد این وقایع دلدوز و جانگداز اموال تجار را گاهی بسرقت گاهی بهانهٔ گمرک غنیمت بردند و اگر کسان سرعسکر از مرتکبین چیزی پس میگرفتند خود میخوردند از رفتاری که در این سال با اهل حاج نمودند غبار خاطر اولیای این دولت خداداد را زیاده افزودند تفصیل این تطویل آنکه امسال جمعی از خادمان حرم محترم شاهنشاهی

که عمدهٔ ایشان والدهٔ نواب علی نقی میرزا صاحب اختیار قزوین و اما موردی میرزای ایلخانی ایل جلیل بود از راه ارزنة الروم
و شام عازم بیت الله الحرام شدند و تقریباً معادل دو هزار نفر از حاج عجم از هر ولایت ایشان را همراه آمدند حضرت حاجی میرزا علی اکبر
شیرازی خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدولهٔ دیوان اعلی که در ایام سیاست والد خویش مقطوع الآلة شده بود بمنصب جلیل
امیر حاجی عجم سرافراز و با تدارکی شایان روانهٔ آن دیار لازم الاعزاز شد جمعی از خوانین آذربایجان و عراق و غیره نیز در آن سفر عزیمت
بیت الله کردند و هر یک با تدارکی شایسته ره براه آوردند در ورود بولایت ارزنة الروم در خارج شهر منزل ساختند و چند روزی
بسبب استحمام و استحکام بتوقف پرداختند روزی از تجار عجم که در ارزنة الروم میباشند خبری بامیر حاج رسید که سر عسکر چنین حالی شده
که اموال بسیاری از تجار ایرانی همراه حاج است و همه را بسبب فرار از گمرک در سراپردهٔ حرم محترم جا داده اند پاشای گمرک ارزنة
الروم باذن سر عسکر جمعیتی نموده اراده دارند که فردا از شهر برآمده بیجا با حرم محترم ریخته اموال را بیرون آورند امیر حاج معظم
که جوهریت از غیرت صرف ظرف حوصله اش تصور این سخن را برنمی تافت تا باستماع وقوع چه رسد فی الفور خوانین عراق
و غیره و اشراف اهل حاج را احضار و این داستان را با ایشان اظهار کرده گفت که علاوه بر حمیت تشیع پای حفظ ناموس
ولی نعمت اهالی اسلام در میان است و ما همگی ریزه خوار خوان احسان شاهنشاه اسلامیان باید تا جان در بدن داریم مراتب
جان فشانی را بعمل آریم همگی اهل حاج که قریب بدو هزار نفر بودند متفق اللفظ تعهدات کامل در امتثال امر و نهی او نمودند در همان شب
قرار کار را حسب الواقع داد و اختیار این قرار را در کف کفایت حاجی ربیع خان و حاجی علیخان کرازی و حاجی نکهدار خان چگنی
و دو سه نفر دیگر از معارف نهاد علی الصباح معادل چهار هزار تفنگچی جرار صاعقه بار از ترک و تاجیک و غیره که همراه بودند فراهم آورده
در چهار طرف سراپردهٔ همایون جابجا نهاد و همگی تفنگها بر دست گرفته بانتظار نشستند و دل بر جان فشانی و جان ستانی
بستند امیر حاج معزی الیه خود نیز اسلحهٔ حرب بر خود بسته و با جمعی از هواخواهان مسلح و مکمل در خیمه که قریب سراپرده بود نشسته آمد
ناگاه از طرف ارزنة الروم گمرک آقاسی و معتمدین سر عسکر با معادل دو هزار جمعیت از ینکچریان و غیره با تهوری تمام رسیدند
و در قریب اردوی حاج از حقیقت کار مطلع گردیده مانند خر در وحل سرگردان و معطل شدند گمرک آقاسی هوا را دیگرگون دیده از جان
خود و همراهان ترسید جمعیت خویش را در خارج اردو گذاشت و خود با معدودی چند راه خیمهٔ امیر حاج ارجمند را برداشت با کمال
آداب تمریات کرد و تعظیمات بجای آورد و بعد از زمانی اذن جلوس یافت و پس از صرف شیرینی و قهوه و چای بدون اظهار مطلبی

برخاسته

برخاسته خائباً خاسراً بجانب شهر شتافت خلاصه در هنگام مراجعت هم که از راه حلب ببغداد می آمدند طوایف اکرادی که
در آن میانه ساکن میباشند قدری بی اندامی کردند ولیکن سودی نبردند **ذکر سفارت حاجی حیدرعلی خان شیرازی نزد
محمد علی پاشای والی مصر و دفع طائفهٔ وهابی از اهتمامات سلطان عصر** این محمد علی پاشا مردی است با کمال جوهر رشادت
و از جانب سلطان روم والی مملکت مصر و آن ناحیت نظم مهمات حرمین شریفین نیز باو محول و شرفای مکهٔ معظمه را اختیار در تغییر
و تبدیل شغل و عمل رفتارش با جماعهٔ حاج خاصه با آنانکه از راه مصر عازم میشوند بر وفق قانون رأفت و مهربانی است و از قرار
معروف شیعی مذهب و آذربایجانی چون جماعت وهابی ساکن دیار نجد مدتی بود که باعراب بادیه تسلطی کامل یافته نسبت بدولت
روم نیز بوادی طغیان شتافته بودند و بارها از جانب این دولت خداداد بوزرای بغداد و سفرای روم اظهار شد که هرگاه
خلاف رضای دولت عثمانی نباشد لشکری از سمت فارس بتنبیه آن جماعت مأمور شود اولیای آن دولت بملاحظات چند باین
معنی تن در ندادند و طایفهٔ وهابی جری شده دست تعدی بنهب و غارت سرحدات مملکت فارس برگشادند لهذا رای عالم آرای
شاهنشاه فیروزی لوا چنان قرار گرفت که معتمدی زبان دان نزد محمد علی پاشای والی مصر مأمور گشته هم مراتب رضای خاطر همایون را
از حسن سلوک او با حاج عجم بیان سازد و هم سخنان غیرت انگیز در باب اضمحلال طایفهٔ وهابی بی تمیز بتحریک او پردازد انجام این خدمت را
بعهدهٔ نواب نایب السلطنه محول نمود و نواب معظم الیه نیز حضرت حاجی حیدرعلی خان شیرازی برادرزادهٔ حاجی ابراهیم خان اعتماد الدولهٔ
سابق را که هم نایب الوزاره و هم مسند و قلار محرم او بود عامل این عمل فرمود و هوازی یک قبضه شمشیر خراسانی مکلل بیواقیت رمانی و لعل
بدخشانی بافتخار پاشای مزبور عنایت و خان مذکور با تدارکی موفور روانهٔ آن ناحیت شد بعد از ورود رسم سفارت را بواجبی بعمل
آورد و در باب استیصال جماعت وهابی و اضمحلال عبدالله بن سعود پادشاه نجد از قراریکه از امنای دولت قاهره دستور العمل داشت
با او مکالمات کرد محمد علی پاشا را از طراز مکالمات او آتش غیرت زبانه کشید و ابراهیم پاشای برادرزادهٔ خود را در همان سال با جمعیتی
وافر بسامان نجد روانه گردانید پس از استیلای بر آن جماعت شهر درعیه را که پای تخت ایشان بود خراب کردند و عبدالله بن مسعود را
با دست بسته بدار الملک اسلامبول گسیل آوردند بر حسب حکم قیصری در حوزهٔ میدان تنش از بار سر آزاد شد و روانهٔ دیار معاد گردید
در عرصهٔ نجد از وجود خبیث آن ناپاکان آثاری دیگر کس ندید و رؤس [illegible] سواران مصری نژاد را بستهٔ فتراک گردید
القصه حاجی حیدرعلی خان بعد از ادای سفارت مقضی المرام مراجعت نمود و در حوالی مکهٔ معظمه با جماعت حاج مکرمه ملحق گشته و از راه شام

عازم شده با ورود در ولایت تبریز گشود **بهاریه سال نیکوفال ییلان ییل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و شش هجری و مأموریت جناب معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب بخراسان و عزیمت موکب اعلی بخوش ییلاق و گرفتن گروگان از خوانین خراسان** رایت قلع ماده رومی نژادان انجم و زینت آرای ایوان این بلند طارم اعنی مهر انجم حشم درین سال فیروزی
تهاجم بعد از انقضای نه ساعت و پنجاه دقیقه از شب چهارشنبه شانزدهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و سی و شش مطابق ییلان
ئیل ترکی بورود بیت الشرف حمل شگفته گشت و معمار ابر آزار بساختن عالی مرای صنوبر و چنار و حکم سلطان بهار نگارین گلزار گذشت
ملکزادگان شمال و صبا به آمد و رفت تختگاه گلشن پای برگشودند و فراشان باد نوروزی خیمه زمردگون سبزه بدیع را بجهة آرایش خسرو ربیع
در عرصه خوش ییلاق چمن بر پای نمودند زادگان غنچه واز هار که جگرگوشگان امرای شاخسار ند از سعی معمار آذار در دار الملک گلزار اقامت
گزیدند و هزار جات زاغ و زغن از یورش نوباوگان سنبل و سوسن هزیمت کنان بوادی عدم رخت کشیدند خسرو افغان نژاد تندر
پشمینه کشمیری بنهاد اوراق الوان شجر را بایرنج شهزاده قوه نامیه کسیل ساخت و نوباوه سرو آزاد که ملک آرای دار المرز چمن است
به امر جنود تنگ چشم قتاری پرداخت امین باد نوروزی باب مرصع گلبن سوری را در روضه مطهره گلزار بضریح سیمین نسترون
نصب نمود و سلطان اردی بهشت بدار الخلافه چمن رجعت فرمود ابر آزار که نایب سلطان بهار است بار و می نژادان
دی و بهمن مقابله کرد و قلاع محکمه باغ و راغ را بیورش جنود سبزه واز هار مفتوح آورد خطبه خلافت بنام نامی سلطان
بهار در شهر بند گلزار بر منابر شاخسار از زبان هزار خوانده شد و والی صحرانورد شمال را که چندی صحرانورد دورگردی بساط
بهار بود دامن ارادت بر دورگردی افشانده آمد شهزاده سحاب که زاده دارای دریا است پس از تسخیر شهرزور چمن و زیارت
روضه مطهره گلشن بدیگر چمن رحلت نمود و خسرو خضرا لباس گلشن در ماتم او کسوت نیلی فر را زیب اندام فرمود بزم شیلان
نوروزی بعیش و فیروزی چیده شد و جمشید زمان و فریدون دوران جلوس این سال میمنت مأنوس را بر فراز اورنگ
خلافت آرمید و پس از طی بساط ایوان هنگام عزیمت میدان آمد و شیر اوژنان دشمن شکار از اطراف هر ناحیه و دیار
برحسب احضار بالتزام رکاب ظفر شعار عزیمت کنان باز سال نو شد و امرای خراسان را خرقه ارادت در مصطبه تزویر
و حیلت بگرو رفت خوانین قرائی و هزاره و اکراد عهد صداقت دولت خداداد را درهم شکستند و در مخالفت شاهزاده
آزاده باتفاق عهود زیاده بستند تا باعتقاد سست خویش عزیمت موکب ظفر اندیش را بصوب مملکت خراسان موقوف دارند

معتمدین چند بدربار فلک پیوند فرستاده استدعا نمودند که جناب معتمد الدولة العلیه میرزا عبدالوهاب بسبب
رفع وحشت ایشان از سرکار شاهزاده و قرار برخی از امورات مأمور بآن صفحات شود داور عاقبت نگر بجهة اتمام حجت
مسئول آن جماعت بدعاقبت را قبول نمود و در بیست و دویم شهر رجب المرجب معظم الیه را با احکام محکمه بآن صوب
روان فرمود در اوایل شهر شعبان المعظم نواب حسنعلی میرزا بجهة القای مکنونات امرای خاین خراسان شرفیاب دربار
عدالت ارکان شد و نواب ولیعهد مملکت رکاب محمد علی میرزا نیز بسبب چاره فتنه جوییهای محمود پاشای بابان
ولد عبدالرحمن پاشای متوفی و تحریک داود پاشای وزیر دار السلام بغداد در اواخر شهر رجب المرجب شرفیاب سده
سنیه آسمان شان گردید پس از آنکه مراتب حیله سازی و روباه بازی خوانین خراسان حسب الواقع برای عالم آرا معلوم شد
نواب شجاع السلطنه عنان براهی که آمده بود راجع ساخت نور محمد خان دولوی قاجار پس از روزی سه چاپار با لشکری
جرار بحکم شاهنشاه تاجدار برکاب نواب شجاع السلطنه ملحق و موکب نصرت شعار صاحبقران اعظم در روز چهارشنبه
پانزدهم شهر شعبان المعظم بعزیمت چمن خوش ییلاق قرین نظام و رونق آمد نواب محمد علی میرزا نیز پس از حرکت رایات ظفر آیات از
دار الخلافه طهران بدار الدوله کرمانشاهان شتافت و موکب فیروز چند صباحی در اراضی فیروزکوه و نمکه بسبب بیان سپاه ظفر همراه توقف نموده بالاخره
در چمن خوش ییلاق اقامت یافت در ورود بچمن مزبور بفاصله یکدو روز حسینقلی خان ولد رضا قلیخان زعفرانلو و علی مرادخان ولد نجفقلی خان
شادلو و مهدیقلی خان برادر محمد خان قرائی و محمد صادق خان برادر امیر علینقی خان عرب تکولی و اسدالله خان ولد امیر علم خان عرب خزیمه
شرفیاب اردوی اعلی و تفصیل آمدن ایشان باین سیاق معروض رای عالم آرا شد که جناب معتمد الدوله اولاد رضا قلیخان و نجفقلی خان را
ملاقات و از آنجا به تربت حیدریه رفته محمد خان قرائی و امیر علم خان را نیز دیده ایشان را بلطایف الحیل نرم نرم در خدمت سرگرم گردانیده پسر و برادر
هر یک را بصیغه گروگان روانه درگاه سدره نشان داشته است صاحبقران معدلت بنیان نیز هر کدام را مورد نوازشات فراوان ساخته چنین
بدار الخلافه طهران روانه فرمود و دیده براه وصول اخبار ساره از جانب سعادت جوانب نواب شجاع السلطنة العلیه گشود **انوری** کی بود از روم و
پیک ظفر در رسد ❊ کان دو سپاه گران شاه مظفر شکست ❊ جوشن چینی بتیر در تن فغفور دوخت ❊ مغفر رومی بگرز بر سر قیصر شکست ❊

ذکر وصول اخبار فتوحات قلعجات هزاره و خدشکندری شاه محمود افغان و ظهور التفات نمایان درباره نواب جلالت کو میرزای شاهزادت بنیان در هنگامیکه نواب شجاع السلطنة العلیه بعزم شرفیابی حضور معدلت دستور بدار الخلافه طهران آمده بود و بنیاد خان

هزاره از کثرت هرزه درائی جمعیتی برداشته قلعهٔ شهر نو را که بر حسب حکم شاهزاده در تصرف کاشته کان امیر قلیچ خان تیموری بود محاصره
نمود و حول و حوش باخرز را تاخت کرد و جمعی از رعایای سرگردان را بکمند خسارت اسیر آورد نواب شاهزاده پس از ورود بارض
اقدس ظرف حوصله اش ظهور این جسارت را برنتافت و با ولدان نامدار خویش نواب بلاکو میرزا و ارغون میرزا و جمعیتی از خراسانیان
و غلامان جلادت مبانی به تنبیه بنیاد بد نهاد شتافت قریب بشهر نو جناب معتمد الدوله العلیه میرزا عبد الوهاب از سامان تربت
حیدریه باردوی والا رسید و توقف شاهزاده را در آن حدود و رفتن خویش را باشتاق بنیاد مردود مستدعی گردید بعد از ظهور اذن
بنیاد بد بنیاد را ملاقات و او را از محاصرهٔ قلعهٔ شهر نو ممنوع ساخت و مشار الیه نیز بدون اینکه بخدمت اشرف تشرف جوید جمعیت
خود را از دور شهر نو برداشته باقامت قریهٔ کاریز من اعمال باخرز پرداخت نواب شاهزاده را از این جسارت بی اقتضائی شعلهٔ غیرت
بیشتر زبانه کشید و قشون جرار را که زیاده از سه چهار هزار نبودند بعزم تدمیر آن نابکار بقلعهٔ کاریز کشانید بنیاد بد نهاد از فرط
تهور و بی باکی با مساوی ده هزار سوار از طوایف هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی و غیرهم قدم جسارت پیش نهاد و در روز پنجشنبه
بیست و چهارم شهر رمضان المبارک در حدود قریهٔ کاریز تلاقی جنود شیر دخیل روباه دست داد از هنگام طلوع آفتاب تا وقت
زوال عرصهٔ گیرودار گرم بود و تنهای نبرد ارکان از صدمات گرز البرز کوب خراسانیان رزم نواب بلاکو میرزا که زادهٔ شیر ژیان است
و در خیل احفاد حضرت صاحبقران زمان برشادت و پردلی معروف جهان ظرف حوصله اش از طول زمان محاصره به تنگ آمد
و سنان خونریز را بی میلاد در چنگ گرفته مانند شیران شرزه بآن روباهان هرزه تاختن بی درنگ کرد از طالع بی زوال خسروی در
همان حمله بنیاد سکون بنیاد خان از پا در آمد و سراسیمه اسباب خود و سپاه را ریخته بجانب قریهٔ کوسویه پی سپر شد نواب شجاع
السلطنه باحمال و اثقال او التفات نکرده و از تعاقب و تاختن بنیاد در قلعهٔ کوسویه نیز تاب درنگ نیاورده بجانب ایماقات
جمشیدی و فیروزکوهی روی نهاد و اندوختهٔ چندین سالهٔ او که در کوسویه بود با احمال و اثقال جالش که در صحرای کاریز ریخته
کلاً بدست سپاه ظفر پناه افتاد و اسرای سلمانان که بجهت خرید و فروش در کوسویه جمع آورده بود آزاد شدند و هر یک روانهٔ مسکن و بلاد
آمدند ابراهیم خان هزاره بحکومت ولایت شهر نو و باخرز و نظم ایلات سرافراز شد و عقاب رایات ظفر آیات بعزیمت استخلاص بلدهٔ
هرات در پرواز آمد در منزل پرتی تا از معتمدین شاه محمود با جمعی از اعاظم افاغنه برکاب والا پیوستند و در باب خلع منکر اداری و ادای وجه
پیشکش همه ساله عهود تازه بستند وزیر ایشان میرزا موسی گیلانی روانهٔ هرات گردید و موازی یکصد طاقه شال حل کشمیر و وجه مبلغ ده هزار تومان

نقد

نقد بصیغهٔ پیشکش همه ساله از کارکنان شاه محمود گرفته باز در چمن پرتی تا زه باردوی اشرف رسید نواب اشرف
سالماً غانماً بارض اقدس راجع آمد و در روز پنجشنبه ششم شهر شوال المکرم مژدهٔ این لطایف غیبی در چمن خوش ییلاق
اولیای دولت جاوید راز زینت آرای سامع شد نواب بلاکو میرزا بلقب ارجمند بهادر خانی ملقب و بسبب ظهور این خدمت
در بروز آن رحمت بوادی کامرانی شتافت **ذکر فتوحات ترکمان و انفاذ باب مرصع بجهة ضریح مقدس روضهٔ حضرت**
رضوی و رجعت موکب خسروی بدار الملک کسروی و خبر وقوع زلزله در شیراز و اوضاع جان کداز ۷۱۷
ترکمانان بام و بورمه که متصل بدشت خوارزم است در سال قبل باغوای محمد رحیم خان اوزبک اذیت بسیار بحول
و حوش ولایت جوین و سبزوار رسانیده بودند اگر چه در همان اوقات علیمرادخان قلیچی حاکم جوین در عقب ایشان تاخت
و بسیاری از غنایم را استرداد نموده معادل هفتاد نیزه و سر و یکصد نفر زنده از آن طایفهٔ خیره سر گرفته بدرگاه همایون
گسیل ساخت ولی باز غیرت ملوکانه این معنی را برنتافت در این سال از رکاب فیروزی مآل ذو الفقار خان سرکردهٔ جانبازان
سمنانی و علیمرادخان افشار سرکردهٔ سوار خمسه بالتزام رکاب نواب محمد قلی میرزای ملک آرای دار المرز طبرستان مأمور و نواب
معزی الیه برحسب امر اعلی و دسته جات پیادهٔ استرابادی و مازندرانی را نیز برداشته روانهٔ آن حدود و ثغور شد پس از ورود
بحدود سنددرچندر که از منازل معروف دشت است نواب ملک آرا خود و بقانون حزم و احتیاط در آنجا متوقف و ذو الفقار
خان و علی مردان خان را با لشکر قیامت اثر بتاخت و تاز ترکمانان بام و بورمه مأمور فرمود خوانین مزبور سرعت از باد استعاره
کرده علی الصباح عید فطر علی الغفله در اوبهٔ ایشان ریختند و خون اکثری از آن جماعت را با خاک راه آمیختند زنان و پسران
و دختران کلاً اسیر شدند و احمال و اثقال آن طایفه جمیعاً کسب غازیان شیر گیر بعد از قتل و اسیر بحوش بحر خروش
سالماً و غانماً مراجعت نمودند و از ظهور این جان فشانی بر ابروی خویش افزودند حضرت صاحبقران اعلی شکرانهٔ این موهبت
عظمی موازی یک زوج باب مرصع که بمبلغ ده هزار تومان زر نقد در دار الخلافهٔ طهران ترتیب یافته و بجهة ضریح مقدس عرش
آرای ارض اقدس همراه آورده بودند باتفاق جناب عبد الله خان امین الدوله در روز شنبه شانزدهم شهر شوال روانهٔ آن
ارض فیض نشانه نمودند در روز چهارشنبه غرهٔ ذی قعدة الحرام نواب شجاع السلطنه در خارج شهر مشهد مقدس با جمیع علما و سادات
و متولی و خدام آن روضهٔ عرش مقام باستقبال شتافتند و آن باب مطهر را بر سر دست گرفته تکبیر گویان و ذکر گنان

همه جا رفتند تا در حرم محترم اذن دخول یافتند در روز شنبه یازدهم شهر مذکور که روز مولود مسعود آن امام سعادت
آمود بود شیلانی در دار الحفاظ داده جناب مجتهد الزمانی میرزا هدایت الله آن باب سعادت مآب را در پائین پای ضریح
نقرهٔ مقدس نصب نمود و زبان بدعای دوام دولت شاهنشاه اسلام پناه برگشود جناب امین الدوله بعد از تعارفات
بخدمهٔ سادات عازم مراجعت گردید و موکب اعلی در روز جمعه بیست و ششم شهر شوال المکرم از چمن خوش ییلاق حرکت کرده
روز سه شنبه یازدهم شهر ذی قعدة الحرام بروضهٔ دلگشای نگارستان رسید و در یوم سه شنبه بیست و دویم شهر مزبور عرصهٔ
دار الخلافه از یمن ورود مسعود طعنه زن چرخ کبود گردید تاریخ باب مرصع از کلک مؤلف تراوید و در این ساله ثبت گردید لمؤلفه

جهاندار فتحعلی شاه عادل * که چون وی نیاورد چرخ مقوس * امل با عطایش چو خاشاک و آذر * اجل با عدویش چو مردار و کرکس *
زبس رافت و بس مجرمان را * بود عمر جاوید حاصل به مجلس * اگر تا قیامت بگویم صفاتش * بگوید بمن کس که اکنون بود بس *
چو این شاه عادل بخیرات مایل * نجستم دگر شه ندیدم دگر کس * ز فرط ارادت بشاه خراسان * بخدمت کمر بسته از پیش و از پس *
چو نذری بدل داشت بر خلد ثمر را * درین بارگاه همایون اقدس * ز جود کرامیش بابی مرصع * بشد زینت این رواق مقرنس *
چه بابی که از وصف او جاودانم * زبان خردمند گردیده اخرس * بچرخ کرامت بیارات یکدر * بحر امامت فرستاد یک خس *
چو شد خاوری آگه از این کرامت * طلب کرد تاریخش از طبع نورس * بریدا ز الم سر پس آنگه بتاریخ * رقم کرد باب ضریح مقدس *

بالجمله در همین سال در شهر ذی حجة الحرام زلزلهٔ غریبی در مملکت فارس واقع و کیفیت آن باین سیاق اولیای دولت قاهره را
قرین سامع شد که در روز چهار شنبه بیست و پنجم شهر مزبور در قصبهٔ کازرون و دو روز بعد از آن در نفس دار العلم شیراز چنان زلزلهٔ
شدیدی شد که جمیع عمارات قدیم و جدید از مساجد و مدارس و بقاع و بیوتات و خانات عالیها سافلها گردید چون فصل تابستان
و هنگام طلوع آفتاب در شیراز زلزله شد و اکثری از مردم در حیاط خانه بودند زیاده از هشتصد نفر تلف نیامد در اواسط شهر صفر
المظفر سنهٔ یکهزار و دویست و سی و هفت نیز زلزلهٔ دیگر در شیراز اتفاق افتاد که جنبش زمین کمتر از زلزلهٔ اولین بود اکثری از
مردم در زلزلهٔ اول و ثانی از فرط وحشت و اضطراب خود را از عمارات رفیع فوقانی پرتاب نمودند و بجراحت اعضا و کسر دست و پا
بر مرارت افزودند نعوذ بالله من غضب الله جمعی از خانوادهٔ اقوام قریب و بعید مؤلف باین بلا گرفتار گشته از جان گذشتند تاریخ زلزلهٔ
مذکور از کلک محرر اوراق مسطور و در اینجا مذکور شد لمؤلفه آه که از جور چرخ و ز ستم روزگار * زلزله در ملک فارس آمد و طوفان نمود *

رحمت

رحمت حق بی نیاز آمد از اهل فارس * زلزله را کرد حکم کاینهمه طغیان نمود * رحمت محض این غضب چون بود از حکم رب *
حرف اگر غیر ازین گوش نه بتوان نمود * در عوض این غضب خلد نصیب است و بس * دوست بشارات را ثبت بفرقان نمود *
رفت ز اقوام ما چند نفر مرد و زن * در دل من زین عزا غصه فراوان نمود * خویش فکند از رواق یکتن ازین خاندان *
دست و سر او شکست گریه فراوان نمود * همدم کم ظرفی آه آمد و گفت این خبر * آه چه گویم چه کرد خلد چو نیران نمود *
فخر همی میکند از خبر بد ظریف * خنده بسی آن حریف بر من حیران نمود * خاوری از قلب شاد چشم بپوشید و گفت *
خانهٔ امید من زلزله ویران نمود *

ذکر فتوحات قلاع توپراق قلعه و آق سرای و بایزید و سایر قلعه جات سرحدات روم از سعی نواب ولیعهد جلادت ملزوم

علاوه بر اسباب نقاری که از قرار نگارش قبل ازین فیمابین سرحدداران
دولتین ایران و روم اتفاق افتاد بعضی فقرات دیگر نیز بتازگی دست داد مثل اینکه در ابتدای سال نواب نایب
السلطنه حسن خان قاجار قزوینی را مامور فرمود که بملایمت و حسن سلوک ایلات حیدرانلو و سبیکی را کوچانیده
باین طرف بیاورد سلیم پاشا علی الغفله باردوی حسن خان ریخت و لوازم فتنه و شور برانگیخت حسن خان نیز بمدافعه
پرداخت و بی نیل مرام رایت مراجعت برافراخت خسرو محمد پاشا که سر عسکر شد علاوه بر اینکه ایلات را نداد معتمدی
بخدمت والا فرستاده و ادعای محل چهری را که من اعمال سلماس بود کرد نواب اشرف حاجی علی بیک کدخدای
تبریزی را در باب گفتگوی چهری باتفاق معتمد او روانه و سر عسکر حاجی مزبور را محبوس کرده این معنی حرکت موکب
اشرف را بآن سمت بهانه شد بعد از عرض و اذن از امنای دولت قاهره در دوازدهم شهر ذی حجة الحرام سنهٔ یکهزار و
دویست و سی و شش از دار السلطنهٔ تبریز با جمعیتی از سواره و پیاده ظفر آمیز حرکت کرد و در ورود بخوی احمد افندی
از جانب سر عسکر وارد و در ظاهر از در چاپلوسی در آمده نوشته جات و پیغامات حیله آمیز آورد چون مکالمات و
مکاتباتش از صدق فروغی نداشت لهذا با جوابی سرسری رای بر مراجعت گماشت بر حسب امر والا حسن خان قاجار
قزوینی بمنقلای موکب ظفر کوکب روانه گردید و نواب اشرف پس از دو روز حرکت فرموده در منزل چالدران کیفیت فتوحات
حسن خان باین طریق بعرض والا رسید که حسن خان در منزل الشکرد شنید که جمعیتی از ارزنة الروم آمده در حوالی توپراق قلعه
مکان دارند و همت بتجاوز از خاک روم و مداخلت بخاک این مرز و بوم می گمارند حسن خان خویش خود سبحانقلی خان را

درمقدمه فرستاد و خود نیز در عقب و پای عزیمت برگشاد سبحانقلی خان در عرض راه بقراول لشکر رومی برخورد و درمیانه
جنگی عظیم واقع گشته و قراولان را از پیش برداشته تا محل لشکر برد سرعسکر از لشکر بعزم مقابله برآمد و از اتفاقات حسنه
حسن خان نیز علی التعاقب سبحانقلی خان را یاور آمد از طلوع آفتاب تا هنگام زوال فیمابین فریقین نزاع و جدال بود تا بالاخره
سرعسکر از حسن خان شکست یافته دیوار توپراق قلعه را پناه عافیت نمود علی الصباح حسن خان تدارک انتزاع قلعه را دیده
بجمعیت سرعسکر یورش آورد و از طالع فیروز خسروی بنیاد قرار ایشان را زیر و زبر کرد معادل چهار هزار نفر از ایشان مقتول
و بقیه فرار کرده از قلعه داری معزول شدند حسن خان توپراق قلعه را متصرف و بانتظار وصول موکب اشرف در آنجا متوقف
شد نواب والا بعد از استماع این فقره ها در ینگ از چالدران بسمت بایزید روان حرکت و بمحض وصول بآن عرصه قلعهٔ زنگ زور را
که در سمت غربی بایزید است بقهر و غلبه متصرف و فوجی را در آنجا متوقف فرمود اهالی شهر از بیم سپاه ظفر پناه علما و قضات
و سادات را بیرون فرستاده طالب امان گشتند و غازیان فیروز بسبب منع نواب شاهزاده از غارت شهر درگذشتند خسرو محمد
پاشا بهلول پاشای حاکم سابق بایزید را که در ارزنة الروم محبوس داشت از حبس برآورده بمحافظت بایزید برگماشت مشارالیه
در قلعهٔ آق سرای بایزید نازل و شب هنگام از انداختن مهره های آتشین توپ و تفنگ ساکنین قلعهٔ زنگ زور را رعب افگن جان
و دل شد کاری از پیش نبرد و از آن نخل آرزو جز نیش ثمری نخورد علی الصباح نواب اشرف فوج بهادران و یوسف خان
گرجی سرتیپ ایشان را ببرگردگی امیر اصلان خان دنبلی بر سر قلعهٔ آق سرای مأمور نمود و بهلول پاشا را باردوی والا احضار
فرمود مأمورین کار را بر محصورین تنگ کردند تا بالاخره بهلول پاشا را بسر اطاعت آوردند چون یک برادرش در ارزنة الروم
بود خود از آمدن اندیشه مند گشته برادر دیگر خود را روانه نمود نواب نایب السلطنه باین معنی متقاعد نگشته حکم بشدت محاصره
کرد تا بهلول پاشا را جبراً و قهراً از قلعه برآورد و قلعهٔ آق سرای نیز بدست افتاد و بهلول پاشا بتشریف پاشائی بایزید و عبدالحمید
پاشا که از اقوام او بود بضبط محال الشکرد دلشاد و حسین خان سردار باتفاق ایشان بورود شهر بایزید رو نهاد در ساعتی
سعد در جامع بایزید خطبهٔ دولت بنام نامی شاهنشاه معدلت آیت خوانده شد و دست جود و احسان ولیعهد دوران بر جیب
و دامان علما و سادات و اشراف و اعیان حتی اواسط الناس آن شهر افشانده آمد معادل شانزده عراده توپ از قلعه جات
زنگ زور و آق سرای با سایر آلات و ادوات حرب بتصرف درآمد و موکب والا عزیمت ولایت ارزنة الروم پی سپر شد

ذکر عزیمت

ذکر عزیمت نواب نایب السلطنه بتسخیر ولایت ارزنة الروم و فتوحات واقعه در آن مرز و بوم تا هنگام ورود موکب ظفر انگیز بدار السلطنهٔ تبریز

در حین عزیمت نواب نایب السلطنه بسمت ارزنة الروم حاجی حسن پاشای چپان اغلی سرعسکر بایزید بقلعه
سنگ که در قلهٔ کوه واقع است پناه برد و از مأموریت امیر اصلان خان دنبلی در آنجا نیز تاب درنگ نیاورده راه
ارزنة الروم سپرد در منزل الشکرد بعرض والا رسید که جمعیت بسیاری از رومی در حسن قلعه بوده و بعد از فتح بایزید
بسمت قراحصار و معدن و زیمان که آن طرف ارزنة الروم است فرار نموده اند و محالات این طرف کلاً از سپاه
و رعیت خالی است و سپاه منصور را زمان قلعه گیری و کوه مالی نواب نایب السلطنه محمد زمان خان دولوی قاجار
خالوزادهٔ خود و حسن خان قاجار قزوینی و عبدالله خان دماوندی و رحمت الله خان فراهانی را با ده هزار پیاده و هشت هزار
سواره بتعاقب جمعیت فراری رومی فرستاد و خود نیز از راه ملازگرد بآن سامان روی نهاد در منزل قامور صدقی افندی
مدرس ارزنة الروم با جمعی علما از جانب و جاقلویان و سوباشیان شهر و سرخیلان ایلات بخدمت والا اشرف جهت سرعسکر هم
که در نارین قلعه بود عریضه و معتمدی فرستاد و استدعای عفو تقصیرات خود را نموده متقبل پیشکش و خدمت شد از اتفاقات
در همان اوقات خبر رسید که سلیم پاشای والی ارمنیه که در حدود بولانلوق بود قبل از اطاعت سرعسکر باذن او با بیست هزار
نفر جمعیت از عقب محمد زمان خان و مأمورین رفته و لشکر رومی از دو طرف ایشان را میان گرفته اند نواب نایب السلطنه را
عرق حمیت بحرکت درآمده آتش غضب مشتعل گردید ملا باقر سلماسی قاضی عسکر خویش را باتفاق صدقی افندی و تحریرات
تند و تلخ نزد سرعسکر بارزنة الروم فرستاد و خود ایلغار کنان باعانت مأمورین روی نهاد بمحض وصول رایت فیروزی
آیت سلیم پاشا با جمعیت خود روی بفرار آوردند و غازیان منصور ایشان را تا محل کلی سولمز تعاقب کردند از همان منزل
بولانلوق محمد زمان خان و سایر خوانین با ده هزار جمعیت و دو عراده توپ بجهة آوردن ایل حیدرانلو بسمت دیار بکر تاختند
و چون ایل مزبور فرار کرده بود قری و قصبات دستغناقات عرض راه را غارت کرده پنج هزار نفر اسیر و هفده عراده توپ
با دویست هزار رأس دواب و اغنام گرفته و اکثری از اغنام را بجهة سبکباری در آب فرات ریخته سالماً غانماً بمراجعت پرداختند
اسمعیل خان بیات برحسب امر والا قلعهٔ ملازگرد را مسخر ساخت و حسین خان سردار بفتح قلعهٔ مبر که معروف بموش است پرداخت
فیمابین حسین خان و سلیم پاشا محاربهٔ صعب واقع شد و بدون عزیمت موکب والا فتح قلعه ممتنع آمد نواب اشرف از جبال شامخه و جنگل

صعب بر سر قلعهٔ موش راند و در حوالی قراسو توپخانه را نهاده خود با افواج قاهره بمحاصرهٔ قلعه دامن پردلی برافشاند
علما و سرخیلان با مصاحف و نان و نمک از شهر میش برآمده امان طلبیدند و تا چهارده ساعت مهلت یافته سلیم پاشا را
مسخر گردیدند محمد حسین خان زنگنه نایب ایشیک آقاسی باشی باوردن سلیم پاشا مأمور گردیده و بهر زبان که میدانست اورا
از قلعه براورد و در ازاء این خدمت نیابت را گذاشته بمنصب باشی گری رسید علی الصباح جناب میرزا ابوالقاسم
فراهانی وزیر بجهة خواندن خطبه بجانب شهر موش شتافت و رؤس منابر از خطبهٔ دولت شاهنشاه اسلام آرایشی تازه یافت
قلعه جات خنوش و ارجیش بسعی محمد زمان خان و حسن خان مسخر آمد و سلیم پاشا باعطای خلعت حکومت ارمنیه مفتخر شد سوازی ده هزار
نفر از ایلات آنطرف باسم ملازمت ملتزم رکاب ظفر مآب شدند و از سرکردگی محمد بیک برادر سلیم پاشا و لقب خانی او بهره یاب
آمدند بالجمله درین عزیمت از فیض فضل الهی و یمن طالع فیروز شاهنشاهی قلاع محکمهٔ بایزید والشکرد و دیادین و ملازکرد
و بلیس و موش و عادلجواز و ارجیش و خنوش سوای توپراق قلعه که حسن خان مفتوح کرد ضمیمهٔ ممالک محروسهٔ سلطانی شد
و چهل و هشت عراده توپ با اموال وافر و غنایم و دوابی متکاثر کسب غازیان نصرت نصیب گردید موکب والا با جهانی
فتح و ظفر عزم مراجعت نمود و در اواخر شهر صفر المظفر مراجعت به تبریز فرمود مژدهٔ این لطایف غیبی در دار الخلافهٔ طهران بعرض
شاهنشاه دادگر رسید و نواب اشرف باعطای شمشیری مرصع در ازاء آنهمه خدمات و زحمات مفتخر گردید حسن خان و سایر
جان فشانان از خلاع فاخره بهره ور و موجب تحسین و آفرین شاهنشاه دادگر شدند این دو شعر در روی توپهائی که از دولت
عثمانی مسخر گشته نقش آمد **شعر** چون سال بر هزار و دو صد رفت و سی و هشت * قیصر شد از فتحعلی شاه رزمخواه *
عباس شه زامر ملک شد بر زروم * زین توپ صلح کرفت بیک حمله زان سپاه * **ع** چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار *

ذکر عزیمت نواب دولتشاه محمد علی میرزا بتسخیر ولایت شهرزور و دعوای او با محمد آغای کهیای متمرد و شکست کهیا از لشکر منصور

چون محمود پاشای ولد عبدالرحمن پاشای بابان از جانب اولیای دولت قاهره بحکومت شهرزور
منصوب بود و داود پاشای وزیر دار السلام بغداد بدست آویز این مرحله فیمابین دولتین علیتین ایران و روم فسادی مینمود
لهذا درین سال که هنگامهٔ نزاع سرحدداران طرفین گرم شد از دار الملک اسلامبول معادل دو هزار نفر از جماعت دالوباش
با ده عراده توپ باستخلاص ولایت شهرزور مأمور و وارد بغداد گردیدند داود پاشا نیز بمدمه و افسون روی محمود پاشا را

از خدمتگذاری

از خدمتگذاری دولت باهره منحرف ساخت و محمد آقای کهیای خود را با ده هزار از متجندهٔ بغداد ضمیمهٔ جمعیت دالوباش
کرد و بشهرزور فرستاده با نواب شاهزاده محمد علی میرزا رایت مخالفت برافراخت محمود پاشا نیز معادل سه هزار نفر از سوار
جرار بابان جمع آوری کرد و خویشتن در کنار آب سیروان باردوی کهیا ضمیمه آورد نواب دولتشاه را از جسارت آن قوم
حال تباه نایرهٔ غضب زبانه کشید و در اوایل شهر ذی الحجة الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و سی و شش با معادل پانزده هزار
سواره و پیاده و ده عراده توپ از دار الدوله کرمانشاهان بجانب شهرزور روانه گردید حسن خان فیلی والی لرستان که
از بدایت عهد سلطان شهید تا آن زمان دور گرد بساط عزت بود از مأموریت میرزا محمد لواسانی طهرانی وزیر شاهزاده
بصوب آنپشت کوه مستمال شده با جمعیت لرستانی ملحق باردوی کیوان مثال آمد حسین پاشا خان ولد علی خان افشار خمسه و محمد باقر خان
ولد محمد نظر خان مافی را با فوجی از سپاه از راه سنندج مأمور فرمود و خود در چهاردهم شهر ذی حجة الحرام از عقبهٔ چپان عبور کرده
در پای بابان عقبه نزول نمود مأمورین مزبوره نیز باردوی والا رسیدند و در هجدهم شهر مزبور از پای عقبه حرکت کرده وارد صحرای
وسیعی که در حوالی شهرزور بود گردیدند محمد آقای کهیا محمود پاشای بابان در پای سین تپه که از دو طرف متصل برودخانهٔ پرآب و از طرفی
دیگر زراعتگاه و خلاب بود سنگری بسته و مساوی پانزده عراده توپ در پیش روی سنگر ترتیب داده بفراغت نشسته بودند آن
دو روباه مزور را حیلهٔ بخاطر رسید و محمود پاشا جمعی از رؤسای بابان را با قرآن و ضراعت بی پایان روانهٔ رکاب والا گردانید
که اگر مطلق بعفو زلات شوم در هنگامیکه صف جدال آراسته میگردد با جمعیت خود از صف کهیا جدا گشته خود را بلشکر فیروز ملحق
میسازم و از یمن طالع شاهنشاهی بدفع سپاه رومی می پردازم چون کلاکش دروغ و از صدق بی فروغ بود از این طرف نیز نویدات
مصلحت آمیز باو داده شد و موکب اشرف در آن شب بی بنه و اغروق در کنار آبی که نزدیک سنگر کهیا بود پهلو بر بستر استراحت نهاده
آمد علی الصباح که روز نوزدهم بود حضرت دولتشاه سر و بر مبارک را از خود پولادی و زره داودی برآراست و بعزم رزم
خصم کینه خواه برخاست پیادگان نظام را با فوجی از سواران بهرام انتقام و توپخانه و زنبورکخانه از میان دره که از نظر خصمان
پنهان بود بسرکردگی موسی دده معلم فرانسه روانه ساخت که از عقب سنگر رومیان در آیند و با آن قوم شیطان منش شعله ور
خود نیز تکیه بیاری باری و بخت بلند شهریاری کرده میمنه و میسره و جناحین لشکر را ترتیب داد و نظم و ترتیبی را بعهده جان نثاری
نهاد قدغن فرمود که تا از جانب دمیان مبادرت در جدال نشود احدی دست بقتال نگشاید خود بر فراز تپهٔ رفیع صعود نموده جبین ضراعت

در درگاه ایزد بی منت بر خاک مذلت سود و از حضرت خداوند کارساز طلب یاری کرده و بواطن ائمهٔ اسلام را بیاری آورد
چون صفوف ایرانی و رومی بمقابل رسید کرهٔ زمین از گیرودار دلیران متزلزل گردید دلاوران زنگنه و کلهر از پیش رو حمله آور
شدند و توپخانه و زنبورکخانه و پیادهٔ نظام از پشت سر شعله بار بر آن قوم عفریت سیر آمدند از طالع فیروز حضرت ظل اللهی و تدبیر
دشمن سوز جناب دولتشاهی در اندک زمانی بنیاد قرار رومیان از بیخ برکنده شد و کهیا و تابعین فرار بجانب کرکوک شتافتند
محمود پاشا نیز از عقب کهیا شتافت و حضرت اشرف با هزار عز و شرف بار دوی کهیا فرود آمده در خیمهٔ بی صاحب او آرام
یافت توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و اسباب اردوی کهیا کلاً بدست آمد و هر یک از جان فشانان از انعام و احسان فراوان
مفاخرت کنان بر سپهر بلند و پست شد روز دیگر حضرت والا بقصبهٔ سلیمانیه نزول اجلال فرمود و کهیا نیز که روی رفتن ببغداد
نداشت شمشیر بر گردن خود را در اصطبل اشرف انداخته از حوادث زمان بر آسود مژدهٔ این فتح نمایان در اواخر شهر ذی حجة الحرام
بعرض دارای مظفر رسید و حضرت دولتشاه از وفور التفات شاهنشاه آگاه بهره ور گردید چون عبدالله پاشای عم علی پاشای والی
دیاربکر در همان سفر از صدمات دهر دون پرور پناه بدولت قاهره آورده در خدمت حضرت دولتشاه منتظر بروز مرحمتی
بود لهذا نواب اشرف نیز ایالت ولایت شهرزور را باو محول فرمود و ایام شهر محرم الحرام در قصبهٔ مزبوره براحت و تعزیه داری
نبیرهٔ پاک رسول اثنی عشر بر آسود ع تا فلک از پس پرده چه آید بیرون ٭ تاریخ این فتح نمایان از کلک مؤلف ارادت بنیان
ترا دید و یادگار را درین سال ثبت گردید **مؤلفه** لشکری آراست آن راود پاشای زیر ٭ همتی بر دعوی دولتشه فرخنده بست ٭
بس خیال خام بخت و از غرور بی قوام ٭ فرق او از بادهٔ نخوت همی گردید مست ٭ گرد از بهر جدل کهیا محمد را کسیل ٭
بعد از آن از فرط اطمینان دلش زاندیشه رست ٭ چون مقابل شد صفوف روم و ایران در جدال ٭ فتنه ها برخاست از جا این برپا نشست ٭
بس خیال خام بخت و از غرور بی دوام ٭ فرق او از بادهٔ نخوت همی گردید مست ٭ کشت کهیا نازم از یک حمله گند آوران ٭
کوکب شاهی بلند و بخت آنان گشت پست ٭ از طلوع طالع شه عزم رومی شد تباه ٭ خاطر ایشان زنیش خار این احدوثه خست ٭
بهر مرغ جان او دامی بره گسترده شد ٭ کمتر از حق زیره کیها کرد و از آن دام جست ٭ این علی دارد معین و آن عمر جوید نات ٭
صرف بی دین را کجا اندر جدال حق پرست ٭ خاوری کهیا شکست از دولت شاه جهان ٭ فتح با دولتشه آمد سال تاریخ شکست ٭

ذکر عزیمت نواب محمد علی میرزا از زیارت عسکریین و خاتمه کار او از ظهور حوادث خافقین و سایر حوادث و شورشین

چون بعد از

چون بعد از فتح معروضه شورشی در دار السلام بغداد از عزیمت سرکار شاهزاده بآن بلاد بهم رسید لهذا نواب اشرف بملاحظهٔ
همین اختلال عازم آن ولایت گردید در غرهٔ شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و سی و هفت از قصبهٔ سلیمانیه حرکت کرد
و روی سعادت بعزم زیارت حضرت عسکریین و محل غیبت امام خافقین ع آورد روزی سه چار در قصبهٔ سر من رای در روضهٔ ائمه
آثار بدعای دوام دولت شاهنشاه تاجدار و استدعای عفو زلات از درگاه حضرت آفریدگار استقرار یافت و پس از انعام
و احسان بسادات و خدام و فقرای آن دیار بعزیمت استخلاص قلعهٔ بغداد شتافت در منزل ابو عباس مزاج مبارک از حد اعتدال
درگذشت و بسبب عروض عارضهٔ اسهال بشدت مریض گشت با همین احوال با لشکر دشمن مال در حول و حوش بغداد مشغول
ترکتازی بودند تا بالاخره از ضراعت داود پاشای وزیر و شفاعت جناب شیخ موسی نجفی باذن سرکار دولتشاهی خویش را
از تعرض نفوس و اموال فارغ نمودند خلاصه چون آن مرض شدتی داشت نواب اشرف چشم از پارهٔ تکالیف پوشیده و جناب
شیخ موسی را مقضی المرام روانه گردانیده همت بمراجعت گماشت در منزل طاق گرا بسبب وفور ضعف و اسهال چند روزی توقف
دست داد و طبیب انگریزی که در دار السلام بغداد بود حسب الاحضار بارد و وی الا روی نهاد وقتی رسید که کار دیگرگون گشته
و تیر اجل از کمان قضا گذشته بود حضرت دولتشاه در آن حالت بیحالی از فرط مروت در بارهٔ ادانی و اعالی حسن خان فیلی والی
و اسد خان بختیاری را که هر دو آزاد کردهٔ آن سرکار و مطلقهٔ آفتی بعد از آن بجهة ایشان بود مرخص فرمود و در شب پنجشنبه
بیست و ششم شهر صفر المظفر سنهٔ مزبوره بهنگام سحر طایر روح پرفتوحش بعزم غرفات جنان بال همایون فال گشود اسفندیاری
از تخت دولت رخت بربست و بهمن شعاری در کام اژدهای اجل رشتهٔ عمرش از هم بگسست **بیت** منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا ٭
زآن هر دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا ٭ امیر و وزیر صغیر و کبیر در این ماتم خون از دیدگان باریدند و جامه ها کرباسها دریده لباس
سوگواری پوشیدند نعش مطهر را در تخت روان سیاه پوش زرین جای دادند و با یکجهان ماتم و شیون روی بدار الدوله
نهادند در منزل هارون آباد نواب محمد حسین میرزا خلف ارشد و ارجمند آن شاهزادهٔ بی مانند از خرم آباد فیلی باستقبال در رسید
و بعد از دیدن آن اوضاع کشید آنچه کشید **بیت** یک پسر گم کرد یعقوب از فراقش کور شد ٭ چون نکریم من که یک عالم پدر گم کرده ام ٭
در ورود بدار الدوله کرمانشاهان گفتی در و دیوارش از ریزش اشک ماتم دریای خون است و سیلاب خون روان تا کوه
بیستون آن نعش شریف را در باغی که از مستحدثات آن مرحوم بود بامانت نهادند و در ششم شهر ربیع الاول این خبر مصیبت ثمر را

در دار الخلافه طهران بدارائی مین وزمان را دادند حضرت صاحبقران سلیم بردباری و صبوری پیشه فرمود و عموم خلایق را
بعزاداری امر نمود ابواب دکاکین اسواق بسته شد و هر جمعی بعزاداری نشسته در اطراف ممالک ایران شور روز محشر
برپا گشت و در عزای آن ملک زاده اسفندیار شعار سیلاب اشک از رود جیحون و بحر عمان در گذشت ولایات ابوالجمعی
آن مرحوم برحسب ارث بنواب امیرزاده محمد حسین میرزا عنایت و ملقب بلقب بلند حشمت شد عیسی خان دامغانی پیشخدمت
باشی و امیرآخورباشی بجهة ابلاغ فرامین رحمت قرین و تسلی خاطر اولاد امجاد و بازماندگان آن ملکزاده بی قرین مأمور
بدار الدوله کرمانشاهان آمد از غرایب واقعات اینکه حضرت صاحبقران تحریر فرمان دلجوئی بازماندگان آن مغفرت
نشان را در خلوت همایون بمؤلف فرمود و در حین تحریر در حضور صاحبقران کشورگیر بی اختیار سیل سرشک از دیده ام
جاری بود این قطعه ادخال و اخراج در تاریخ وفات آن برازنده تخت و تاج از کلک مؤلف تراوید و در این صحیفه ثبت
گردید **للمؤلفه** ای سپهر کینه ور ای روبه شیران شکار ÷ تا بکی شرزه شیران بگرای برد بهی ÷ چاکری از درگه شاهنشهی خاک بسر ÷
نیک دانستی سپاس نعمت شاهنشهی ÷ بنده از حضرت ظل اللهی غارت بپای ÷ خوب پیمودی طریق خدمت ظل اللهی ÷
شاه را غمناک خواهی وه وه ازین جاهلی خویش را خاش پسندی خه خه ازین ابلهی ÷ شد با درگه سرداری بمیدان جهان ÷
سرنگون کردی بیکدم رایت دولت شهی ÷ راستی بر باد دادی خیمه افراسیاب ÷ بازره طی میکنی شرمت بود زین گمرهی ÷
ماه خرگاه شهنشه را مکان دادی بخاک ÷ آنکه مهرش بود در مجلس چو ماهی خرگهی ÷ آنکه زرش آسمانی بود و در آن مینمود ÷
نامی ناهیدی و می خورشیدی ساغر مهی ÷ آنکه بود از سطوتش بر زعرب در اضطراب ÷ آنکه بود از هیبتش ملک عجم در فربهی ÷
رای اندر هند چون میران ایرانش غلام ÷ قیصر اندر روم چون ترکان تورانش رهی ÷ بر غلام درگهش حتی بقیصر همسری ÷
هر وشاق خرگهش کردی بخاقان همبری ÷ چاکری از وی برزباختر بودی ملک ÷ بنده از وی بملک کاشغر کردی شهی ÷
بسته کین را زمهر او خوشی اندر خوشی ÷ خسته غم را زجود او بهی اندر بهی ÷ از خلایق وقت تصدیقش بلی اندر بلی ÷
در ملایک گاه تجدیدش زهی اندر زهی ÷ چون بیکران پای بنهادی یلی اندر یلی ÷ چون بایوان جای بگزیدی مهی اندر مهی ÷
هم از آن ذات لطیف و هم از آن شخص شریف ÷ پشت یکران گشت خالی صدر ایوان شد تهی ÷ چون شد آن نیکو خیالیها که میگفتی جهان ÷
دولتش با دولت آخر زمان شد منتهی ÷ چون شد آن ثعبان دشمن خوار او کاندر جدال ÷ می نداد امتیاز لاغری از فربهی ÷

حیف

حیف از آن افسر که دور از تارک افلاک سای ÷ حیف از آن تارک که دور از افسر فرماندهی ÷ حیف از آن طلعت که بودی غیرت مهر منیر ÷
حیف از آن قامت که بودی غیرت سرو سهی ÷ حزن عالم زین ملالت جست ره در ازدیاد ÷ عیش دوران زین مصیبت کرد رو در کوتهی ÷
با خرد گفتم که چون در عهد دولت رحلتش ÷ ده بتاریخی مناسب خاوری را آگهی ÷ گفت از دولت برون کن انهدام آنگه بگوی ÷
وای وای از انهدام دولت و لی العهدی ÷ **ذکر وقوع بلای وبا در مملکت فارس و اتلاف انبوهی از مسلمانان و تحریر قصیده که در این
باب در مدح جناب ولایتمآب عرض شده نعوذ بالله من غضب الله** از قراری که بتحقیق پیوسته مأخذ و منشأ
بلای وبا از مملکت بنگاله دنیاست و از وقتیکه حضرات فرنگان بآن مملکت پی برده اند این بلای مسری را بسبب
کثرت آمد و رفت باین طرف ارض نیز آورده اند بلای طاعون نیز چنین است و هر دو بلای مزبور بشدت مهلک و بی تمکین
استغنائی است که حضرت معبود حقیقی را بسبب بی انصافی عباد نسبت بیکدیگر دست میدهد و در ازاء جرایم پی در پی
از جان سیر بود بیت بانک اتفاق زنده دارد آفرینش را ÷ اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها ÷ بالجمله بسیار عسیر العلاج است
واطبا در علاج این مرض ناگهانی بالهامات حضرت سبحانی محتاج گاهی انداختن در آب سرد و استعمال سیر سبزی تجربه شده
که دافع است و دیگر چاره ندارد بالجمله در سال گجت ئیل سنه یکهزار و دویست و سی و هفت هجری این بلا از سمت هندوستان بسواحل
بحر عمان و ولایت بصره و گرمسیرات فارس الی دار العلم شیراز سرایت کرده تحقیقاً بیست هزار نفس را بمعرض تلف درآورد از نفس شیراز
معادل شش هزار نفر در خوابگاه عدم خفتند و از یک محوطه خانه این مدحت گذار معادل بیست و چهار نفر از منسوبان قریب و بعید
بفاصله سه چهار روزه داعی حق را لبیک اجابت گفتند این بلای وبا علاوه بلای زلزله بود که کلک مؤلف تفصیل آن را ایراد نمود خلاصه
مدت چهارده سال این بلای ناگهان در اطراف ملک ایران گردش کرد و از قراریکه در محل خود ذکر خواهد شد دوازده دوما نهار آورد
زیاده از همه جا در ملکتین مازندران و گیلان بود که اکثر از خانواده های قدیم را بلاوارث نمود مؤلف این روزنامچه همایون وقتی
در دار الخلافه در بحبوحه این ناخوشی گرفتار بودم و قصیده در مصیبت این حادثه انشا نمودم و در این محل بمناسبت عزای متعلقان
شیراز بر این داستان افزودم **للمؤلفه** ای شه بخت در کوشش اجل شد گرم در جولان ÷ نه مردی ماند از آن لشکر نه گردی ماند از آن جولان ÷
فضای آفرینش یافت آثار دم عقرب ÷ هوای آشیجان دید تاثیر دم ثعبان ÷ تخلخل دید اندر صد کرت ارکان هفت آبا ÷
تزلزل یافت اندر شش جهت اوضاع چار ارکان ÷ عدوی قوم قبطی شد ظهور عیسی مریم ÷ بلای جان سبطی شد عصای موسی عمران ÷

اعادی گر بظاهر جهت او کشتند بی حاصل * چه حاصل چون نشکی شد اگر یک کرم در کرمان * نه سودی بل زیانی بود از علو رتبه اعدا را *
خلافت باعث آن شد که افتادند در خذلان * گرفتم اینکه خصمان هم قریشی بوده از اول * کجا بودند با ذات خبیث این کار را شایان *
خلافت با کسی باشد که نص کرده بر او ایزد * بروایات فرقانی تمامی از نبی برخوان * بدوش انداخت آخر خرقهٔ غصب خلافت را *
غری کاذل نبود جز قالب و قابل پالان * نخواهد گشت چون بلبل بفرق شاخ دستان زن * اگر زاغی بگلشن جا کند با حیله و دستان *
کجا بر پاست بنیانی که آن ناپست شد پایه * چسان بر جاست ایوان که آن آراست شد بنیان * الا ای خسرو قصر ولایت ای که جا باشد *
غلام آستانت حکمران بر قیصر و خاقان * دو صد همچون کلیمت مانده در کوه صفا قایم * دو صد همچون مسیحت کشته در کوی وفا قربان *
چه خواهد بود عیسی چون کلیم آمد ترا خادم * چه خواهد بود موسی چون شعیب آمد ترا چوپان * بحیرت از کلامت عارفان پاک فرخ رخ *
بفکرت از مقامت صوفیان صاف عالی شان * ز بند رکاه کویت در دیار قدسیان دایم * ملایک برده کالای رضا بالا چو بازرگان *
به پیش پر سبق خوان دبستان کمالاتت * ارسطو کودک نادان فلاطون طفل ابجد خوان * بیک حرف از لبت تفسیر فرقانی بود ظاهر *
کلامت را بلی فرقی نباشد هیچ با فرقان * شدی تا صاحب دیوان تو اندر ملت احمد * کشیدی از سر کلک بهر ملت خط بطلان *
با سرار ازل هستی تو تا روز ابد دانا * سلونی گفتن از جرأت بر این معنی بود برهان * نباشد لایقت کس در جهان بهر پرستاری *
غلامان سر کوی ترا عارات از غلمان * نثار آرند در راه گدایان سر کویت * سپهر این نیر این و انجم و دریا در و مرجان *
بکرد دو دو میکرد در باب آسمان جانت * که ماه آسمانی می فتد هر ماه در نقصان * نسیم صبحدم آرد خبر از روی و کوی تو *
که در گلزار با بلبل نوا خوانست و گل خندان * ز ضرب ذوالفقارت کشته جاری چشمهٔ خونی * هنوز آن چشمهٔ خون دارد از بحر العلم جریان *
بدرّی مغفر دارا ببر خفتان جم در بر * چو سوی زنگه تازی بسر مغفر ببر خفتان * تو از روز شجاعت صد چو رستم در کمند آری *
برو هیمن تن زدستان غالب از شد رستم دستان * نبود و نیست هم زیر آسمان مردی * بمیدان تو این مردان زنانند ای شه مردان *
کف جود و دل پاکت شبیه مهر در ظلمت * سر تیغ و تن خصمت نظیر ماه در کتان * خداوندا شهنشاها جهان دارا کسال و سد *
مدیحت می سراید بلبل طبعم بصد الحان * بپایان صفات و ذات تو کی میرسد فکرت * خیالی خسته از غواصی این بحر بی پایان *
تو هستی احمد و شد خاوری حسان بلی باشد * ز مدح احمدی قاصر زبان کوته حسان * مرا سرمایهٔ اصل و نسب انست و نفروشم *
متاعم را اگر عالم گران گیرند یا ارزان * بلی کالا امانت گر شود و انگاه از منعم * همان بهتر که دایم بسته دارد کس در دکان *

بلت

بلت اصل و فرع دین احمد را نیم منکر * گواهم باش کاین معنی خود از جان بکنیم اذعان * بجز این اصل و فرع علم اعتقاد دیگری باشد *
که سنجیدم حدیث اختلاف بوذر و سلمان * هوای خاوری کرده ما وا در رگ و ریشه * ولایت این بی آکشته توام با دل و با جان *
ز کویت تا بکی پایم جدا چون ماهی از دریا * ز بابت تا بکی دستم جدا چون بلبل از بستان * بزنجیر جفا من پای بستم تا بکی حسرت *
بزندان بلا من مبتلایم تا بکی حرمان * عزیزان جمله اندر راه و من سرگشته در منزل * حریفان جمله اندر وصل و من پابسته در هجران *
بمحشر نیست یک ثوب ثوابم در بر دخواهم * که گردد جامهٔ لطف تو زیب قامت عریان * ز کو شمه صوت چاوشان بباید بهوش و پس مینم *
که دل از شوق کویت پای کوبان است و دست افشان * در آن هنگام یاران از ملامت میسر ایندم * که این هنگامه از بهر فلان شخص است یا بهمان *
خوش آن ساعت که ختی را فشارم پای بر پهلو * خوش آن حالت که بختی را گذارم بار بر کوهان * بجوان و میهمانی کن سکان آستانت را *
کز اشوق زمین بوسه جگر شد پاره و دل بریان * ولی با این حقارت از سکانت شرمسارم من * که بیجه میزبان ناقابل آید محترم مهمان *
همی تا افسر و دلبر بود آیاتی از عشرت * همی تا خنجر و پیکان بود ادواتی از عدوان * بود احباب جاهت را بسر افسر بسر دلبر *
بود اعدای دینت را بتن خنجر بدل پیکان * بهاریهٔ سال میمنت مآل یونت ئیل مطابق با سنهٔ یکهزار و دویست و سی و هفت
هجری و حرکت موکب اعلی بسلطانیه لالهٔ نعمان چمن سپهر اخضر و شمع فروزان شبستان این بلند منظر
اعنی مهر انور بعد از انقضای سه ساعت و سی و نه دقیقه از روز پنجشنبه بیست و ششم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و
دویست و سی و هفت هجری مطابق با یونت ئیل ترکی بمامن بیت الشرف حمل قرار یافت و عرصهٔ خاور زمین گلشن
از تعیین معتدل ابر آزار رونق بهار اردیبهشت دید پاشایان رومی نژاد دی و بهمن که باستراد توپراق قلعهٔ چمن با جنود
نامعدود زاغ و زغن های در دامن بودند از غربت باد نوروزی که نایب سلطان بهار است روی بهزیمت نمودند و نوباوگان
سرو و صنوبر بتاخت ولایات دار السلام گلشن و شهر زور چمن تاختند و قلعه جات باغ و راغ را از یورش جنود بهاری
مسخر ساختند هوای گلستان که از وفور ریاحین الوان غیرت فزای نافهٔ تاتار بود در طبیعت بهمن اثر کام ثعبان یافت
و از تاثیر آن فوج فوج از خیول بهمنی از شهر بند گلزار بعزم دیار عدم روی بر تافت یغماگران تنگ چشم زاغ و زغن بتاخت
حوالی ارض فیض آثار چمن دست گشادند و از غربت باد نوروزی که والی خاور زمین گلشن است روی بهزیمت نهادند شیخ عمامه دار
شکوفه بشفاعت جرم پاشای اسفند بدرگاه دارای بهار رسید و ایوان جمشید از فر شکوه جمشید رشید طعنه زن طارم

فلک ظلم شد لازم اجل را عزم شد جازم ٭ زمین را مرگ شد مرکز جهان را جسم شد بی جان ٭ بجوشید از زمین خون جفا پیوسته چون چشمه ٭
ببارید از هوا تیر بلا همواره چون باران ٭ جفا چون اینچنین باشد که را جان ماند و تاب ٭ بلا چون این چنین بارد که را سر ماند و سامان ٭
بلا رو کرد از چرخ و هلاک آورد در عالم ٭ صبا برخاست از هند و وبا آورد در ایران ٭ بهر جولان که شد یازان هزار از صید و یک ناوک ٭
بهر میدان که شد تازان هزار از گوی و یک چوگان ٭ نه جست از این بلای ناروا یک نفس از آدم ٭ نه رست از این وبای ناسزا یک جنس از ایران ٭
اساس حشر قبل از حشر شد از این عنا پیدا ٭ حدیث مرگ پیش از مرگ گشت از این بلا ایان ٭ وبا خنگ جفا در تاخت در معمورهٔ عالم ٭
بهر جا بود معموری از آن در تاختن ویران ٭ نه جست از این بلا یک کس نه رست از این عنا یک تن ٭ ز جیحون تا برود دجله از قفقاز تا عمان ٭
قضا را بود در هستی باسرافیل پیمانی ٭ بلای این وبا بگسست اسرافیل را پیمان ٭ در اطراف جهان با این عقوبت نیست کرای ٭
که نه بخشیده شد یکجا بها شد وعدهٔ شیطان ٭ خضر میدید اگر این فتنه را در خواب از اول ٭ نمیکرد از ادای جان آرزوی عمر جاویدان ٭
اگر در عالم امکان نشان و نامی از هستی ٭ وبا برداشت آن نام و نشان از عالم امکان ٭ قرین با آتش حسرت مکین در گوشهٔ ذلت ٭
یکی در دخمهٔ گلخن یکی در صفهٔ ایوان ٭ بلا چون رو کند در آفرینش یک اثر دارد ٭ تفاوت کی بود ارذال را در مرگ با اعیان ٭
قضا چون ناگزیر آید برازصاحب بود حاجب ٭ بلا چون سرزبر آید کم از دربان بود سلطان ٭ نه آن فرصت پسر را تا بخواند بر پدر تلقین ٭
نه آن مهلت پدر را تا بجوید از پسر درمان ٭ اگر جان را خبر کاخر بود این سخت هنگامه ٭ کجا میکرد از اول قبول قالب انسان ٭
ز آهن کوبی این آهنگ گردون نشد فارغ ٭ چو حدادی که بر دم می نوازد چنگ بر سندان ٭ زمین گور بهر مردگان نایاب در عالم ٭
بروی هم بسی افتاده چون زندان بر زندان ٭ ندارد تاب گوشی تا از این در بشنود بالا ٭ مرا گفتن بسی مشکل شنیدن کی بود آسان ٭
ز دست ساقی غم جامی می خون است در ساغر ٭ در آن محفل که جا باشد اجل خندان امل گریان ٭ بچندین قرن جان بخشد برد در یک نفس جانها ٭
بکار آفرینش مختلف شد قدرت یزدان ٭ خرد گفت این قیامت چیست اندر دورهٔ عالم ٭ فلک ناکرده طی یک دوره دور عالم امکان ٭
بگفتم باد استغنا وزد در ساحت گیتی ٭ که یکسان هست با رفتار او ویران و آبادان ٭ چو از درگاه حق دیوان استغنا شود برپا ٭
ندارد حاجب درگاه فرق از صاحب دیوان ٭ بگلزار جهان گردد وزان چون باد استغنا ٭ نه پاید سوری و سنبل نماند لاله و ریحان ٭
خوشا روزی که استغنا قضا را میشود مانع ٭ بدا وقتی که استغنا بلا را میدهد فرمان ٭ چو پای حکمت دانا در آید در میان خوشتر ٭
گر از چون و چرا دم بست دارد فکرت نادان ٭ بهر مرزی ز ایران رفت جیش این وبا لیکن ٭ فزون از جمله کشور تاخت در مازندر و گیلان ٭

چنان

چنان شد خانه‌ها خالی از خویشان و بیگانه ٭ که یک وارث نه پیدا تا شود میراث را خواهان ٭ بناها ماند بی بانی سراها گشت بی صاحب ٭
وزین غم خاک بر ایوان گذشت از عرصهٔ کیوان ٭ بقرب بیست سال افزون بایران بود این فتنه ٭ وبا میداد خنگ کینه را از هر طرف جولان ٭
غرض چون تاخت اندر ری که بود آرامگاه کی ٭ خلایق جمله از بازیچهٔ ایام سرگردان ٭ گریزان شد ز من هر کس بکوه و دشت از این وحشت ٭
بجز من کس نماند از اقربا و یاور و اعیان ٭ بدریای ولایت ریختم بار توسل را ٭ رها شد کشتی تن اندر آن غرقاب از این طوفان ٭
ولایت چیست دانی بحر ذخاری که یکجا شد ٭ در آن شاه ولایت حارس فی تات از طغیان ٭ کدامین شاه آن شاهی که با ذات همایونش ٭
ازل برپا ابد برجا فلک گردان ملک حیران ٭ دلیل صورت و معنی کفیل دنیی و عقبی ٭ علی عالی اعلی سمی قادر سبحان ٭
جمال طلعت اجلی کمال خلقت اکمل ٭ وصی احمد مرسل ولی خالق منان ٭ دلش آیینهٔ خلقت کفش گنجینهٔ رحمت ٭
رخش پیرایهٔ ملت دمش سرمایهٔ ایمان ٭ حسامش شرک را ماحی کلامش کفر را ناهی ٭ سجودش عرش را رفعت وجودش ذات را برهان ٭
ز بحر لطف او آمد غدیری لجهٔ کوثر ٭ ز نار خشم او آمد شراری آتش نیران ٭ ملک در آستان پیشگاه اوست زانو زن ٭
فلک در پیشگاه آستان اوست شادروان ٭ بپایش عاشقان را تحفه تن خاک تا محشر ٭ براهش عارفان را جامهٔ جان چاک تا دامان ٭
ز طینت خلقت اول بخلقت علت غائی ٭ بدانش معدن فکرت برزش منبع احسان ٭ بگیتی یک حدیث از وی دلیل کشوری کمره ٭
بحشر یک نگاه از وی شفیع عالمی عصیان ٭ کلام با نظامش گوهری از معدن قدرت ٭ وجود با قوامش جوهری از رحمت یزدان ٭
ذلیل است او بهمن قتیل تیغ او دارا ٭ اسیر بند او رستم گدای کوی او خاقان ٭ نهان کردی خدا در باطن او ظاهر قدرت ٭
عیان خواندی نبی از ظاهر او باطن قرآن ٭ اگر در نور واحد منکری را بحث بی حاصل ٭ نبوت در نبی بود آشکار و در علی پنهان ٭
تهی میخواست قالب هر دم اندرین عالم ٭ نخواهد تن اگر جانی قبول درگه جانان ٭ رضای او اگر یزدان نمیدیدی نمیدادی ٭
کلید دوزخ و جنت بدست مالک و رضوان ٭ مزیت بر گناه اولین و آخرین دارد ٭ گذارند ار ز مهرش خردلی در کفهٔ میزان ٭
اگر کم گردد از فرق گدایان درش موئی ٭ هزاران گوهر تاج سلاطین میکشش تاوان ٭ قلم بر لوح چون خواهد نویسد حکم یزدان ٭
نخستین نام او را میکند آرایش عنوان ٭ بطبع دایهٔ ابر بهاری مایه از جودش ٭ کند اطفال نباتی سیر کرد از شیرهٔ پستان ٭
صفات و ذات او را نیست امثال و اقران ٭ کز آنکو یم شبیه و دست این امثال و آن اقران ٭ سلاطین جمله از زور وجودش گشته نام آور ٭
یکی در ماوراء النهر و آن دیگر بترکستان ٭ رواج دین آن شه شاه اسمعیل دریادل ٭ بنام او زوی شمشیر کین بر فرق شیبک خان ٭

اعادی گر بظاهر جفت او گشتند بی حاصل ٭ چه حاصل چون تهی شد اگر یک کرم در کرمان ٭ نه سودی بل زیان بود از علو رتبه اعدا را ٭
خلافت باعث آن شد که افتادند در خذلان ٭ گرفتم اینکه خصمان هم قریشی بوده از اول ٭ کجا بودند با ذات خبیث این کار را شایان ٭
خلافت با کسی باشد که نص کرده بر او ایزد ٭ بر او آیات فرقانی تمامی از نبی برخوان ٭ بدوش انداخت آخر خرقهٔ غصب خلافت را ٭
خری کاول نبودی قالب و قابل پالان ٭ نخواهد گشت چون بلبل بفرق شاخ دستان زن ٭ اگر زاغی بگلشن جا کند با حیله و دستان ٭
کجا بر پاست بنیانی که آن نا پست شد پایه ٭ چه سان بر جاست ایوانی که آن نا راست شد بنیان ٭ الا ای خسرو قصر ولایت ای که می باشد ٭
غلام آستانت حکمران بر قیصر و خاقان ٭ دو صد همچون کلیمت مانده در کوه صفا قایم ٭ دو صد همچون ذبیحت کشته در کوی وفا قربان ٭
چه خواهد بود عیسی چون کلیم آمد ترا خادم ٭ چه خواهد بود موسی چون شعیب آمد ترا چوپان ٭ بحیرت از کلامت عارفان پاک فرخ رخ ٭
بفکرت از مقامت صوفیان صاف عالی شان ٭ ز بندرگاه کویت در دیار قدسیان دایم ٭ ملایک برده کالای رضا بالا چو بازرگان ٭
به پیش هر سبق خوان دبستان کمالات ٭ ارسطو کودک نادان فلاطون طفل ابجد خوان ٭ بیک حرف از لبت تفسیر فرقانی بود ظاهر ٭
کلامت را بلی فرقی نباشد هیچ با فرقان ٭ شدی تا صاحب دیوان تو اندر ملت احمد ٭ کشیدی از سر کلک بهر ملت خط بطلان ٭
باسرار ازل هستی تو تا روز ابد دانا ٭ سلونی گفتن از جرأت برین معنی بود برهان ٭ نباشد لایقت کس در جهان بهر پرستاری ٭
غلامان سر کوی ترا عارات از غلمان ٭ نثار آرند در راه گدایان سر کویت ٭ سپهر این نیرین و انجم و دریا در و مرجان ٭
مکرر دور میگردد ز باب آسمان جاهت ٭ که ماه آسمانی می فتد هر ماه در نقصان ٭ نسیم صبحدم آرد خبر از روی و کوی تو ٭
که در گلزارها بلبل نوا خوانست و گل خندان ٭ ز ضرب ذو الفقارت گشته جاری چشمهٔ خونی ٭ هنوز آن چشمهٔ خون را دراز بحر العلم جریان ٭
بدزی مغفر دارا بسر خفتان جم در بر ٭ چو سوی رزمگه تازی بسر مغفر ببر خفتان ٭ تو از روز شجاعت صد چو رستم در کمند آری ٭
بروئین تن ز دستان غالب ار شد رستم دستان ٭ نبود و نیست هم رزمت بزیر آسمان مردی ٭ بمیدان تو این مردان ز نامندای شه مردان ٭
کف جود و دل یارت شبیه مهر در ظلمت ٭ سر تیغ و تن خصمت نظیر ماه در کتان ٭ خداوندا شهنشاها جهان دارا که سال و مه ٭
مدیحت می سراید بلبل طبعم بصد الحان ٭ بپایان صفات و ذات تو کی میرسد فکرت ٭ خیالی خسته از غواصی این بحر بی پایان ٭
تو هستی احمد و شد خاوری حسان بلی باشد ٭ ز مدح احمدی قاصر زبان کوته حسان ٭ مرا سرمایهٔ اصل و نسب ای نه تست و نفروشم ٭
متاعم را اگر عالم گران گیرند یا ارزان ٭ بلی کالا امانت گر شود دانگاه از منعم ٭ همان بهتر که دایم بسته دارد کس در دکان ٭

بلت

بلت اصل و فرع دین احمد را نیم منکر ٭ گواهم باش کاین معنی خود از جان میکنم اذعان ٭ بجز این اصل و فرع علم اعتقاد دیگری باشد ٭
که سنجیدم حدیث اختلاف بوذر و سلمان ٭ هوایت خاوری را کرده ماوا در رگ و ریشه ٭ ولایت این چنین گشته توام با دل و با جان ٭
ز کویت تا بکی پایم جدا چون ماهی از دریا ٭ ز بابت تا بکی دستم جدا چون بلبل از بستان ٭ بزنجیر جفا من پای بستم تا بکی حسرت ٭
بزندان بلا من مبتلایم تا بکی حرمان ٭ عزیزان جمله اندر راه و من سرگشته در منزل ٭ حریفان جمله اندر وصل و من پابسته در هجران ٭
بمحشر نیست یک ثوب ثوابم در بر و خواهم ٭ که گردد جامهٔ لطف تو زیب قامت عریان ٭ ز گوشم صوت چاوشان رباید هوش و پس بینم ٭
که دل از شوق کویت پای کوبان است و دست افشان ٭ در آن هنگام یاران از ملامت میسرایندم ٭ که این هنگامه از بهر فلان شخص است با هجران ٭
خوش آن ساعت که خشتی را فشارم پای بر پهلو ٭ خوش آن حالت که بختی را گذارم بار بر کوهان ٭ بجوان و میهمانی کن سگان آستانت را ٭
که از شوق زمین بوست جگر شد پاره و دل بریان ٭ ولی با این حقارت از سگانت شرمسارم من ٭ که بیجا میزبان ناقابل آید محترم مهمان ٭
همی تا افسر و دلبر بود آیاتی از عشرت ٭ همی تا خنجر و پیکان بود ادواتی از عدوان ٭ بود احباب جاهت را بسر افسر ببر دلبر ٭
بود اعدای دینت را بتن خنجر بدل پیکان ٭ بهاریهٔ سال هیئت آمال یونت ئیل مطابق با سنهٔ یکهزار و دویست و سی و هفت
هجری و حرکت موکب اعلی بسلطانیه لالهٔ نعمان چمن سپهر اخضر و شمع فروزان شبستان این بلند منظر
اعنی مهر انور بعد از انقضای سه ساعت و سی و نه دقیقه از روز پنجشنبه بیست و ششم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و
دویست و سی و هفت هجری مطابق با یونت ئیل ترکی به مأمن بیت الشرف حمل قرار یافت و عرصهٔ خاور زمین گلشن
از تعیین معتمد ابر آزار رونق بیرار و پار دید پاشایان رومی نژاد دی و بهمن که باسترداد توپراق قلعهٔ چمن با جنود
نامعدود زاغ و زغن پای در دامن بودند از عزیمت باد نوروزی که نایب سلطان بهار است روی بهزیمت نمودند نوباوگان
سرو و صنوبر بتاخت ولایات دار السلام گلشن و شهر زور چمن تاختند و قلعه جات باغ و راغ را از یورش جنود بهاری
مسخر ساختند هوای گلستان که از وفور ریاحین الوان غیرت فزای نافهٔ تاتار بود در طبیعت بهمن اثر کام ثعبان یافت
و از تاثیر آن فوج فوج از خیول بهمنی از شهر بند گلزار العزم دیار عدم روی بر تافت یغماگران تنگ چشم زاغ و زغن بتاخت
حوالی ارض فیض آثار چمن دست گشادند و از عزیمت باد نوروزی که والی خاور زمین گلشن است روی بهزیمت نهادند شیخ عمامه دار
شکوفه بشفاعت جرم پاشای اسفند بدرگاه دارای بهار رسید و ایوان جمشید از فر شکوه جمشید رشید طعنه زن طارم

خورشید گردید و بزم شیلان نوروزی بطنطنه مخترعات جمشید زد و همت دریا نوال خسروی جیب گریبان آمال را پر ساخت
و پس از انقضای بزم شیلان بنظم کیهان پرداخت ترکان خونخوار و پلنگان هژبر او بار از هر ناحیت و دیار بر حسب
احضار بدربار معدلت مدار روی آوردند و نسقچیان ضرغام آهنگ حسب الفرمان شهریار با فرهنگ بقرق اراباع
قنقرا و النگ روی کردند چون نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا والی ملک خراسان استدعا کرده بود که در این سال
نیز جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی الممالک بجهة قرار برخی از مهمات مامور بخراسان شود و از عرض راه استمالت
خوانین مدبنیاد در الصوب خبوشان و آن سامان رود لهذا آیات مکنونات ضمیر منیر یکیک بگوش هوش او خوانده شد
در روز سه شنبه پنجم شهر شوال المکرم موکب اعلی وارد عمارت مبارکه سلیمانیه کرج گشته جناب معزی الیه از آن منزل
دامن عزیمت بصوب مقصود فشانده آمد یوم دوشنبه یازدهم شهر مزبور چمن سلطانیه مضرب سرادقات جلال شد
و عرصه آن دشت پهناور از هجوم لشکر مالامال گردید **ذکر آمدن پاشایان عظام از دولت عثمانی بسرحدات**
و عزیمت نواب نایب السلطنه بآن ولایات و ایراد برخی روایات و قایع تسخیر قلاع توپراق قلعه و غیر آن از بایزید و سایر در وقایع
سال قبل مفصلاً نگارش داده شد و بجهة اطلاع خوانندگان کلیات و جزئیات مطالب بر طبق اظهار نهاده آمد
در این سال اعیان دولت عثمانی محمد رؤف پاشا و جلال الدین محمد پاشای معروف بچاپان اوغلی را که از اعاظم پاشایان
آن دولت بودند با ابراهیم پاشا و حافظ علی پاشا بسر عسکری ارزنة الروم و استرداد قلاع متصرفی کارپردازان این
دولت ابد ملزوم بل بعزیمت استخلاص ولایات آذربایجان با هفتاد هزار جمعیت و توپخانه افزون از غایت نامزد
و روان نمودند و بعد از ورود پاشایان بولایت ارزنة الروم پای جلادت باسترداد قلعجات متصرفی گشودند محمد امین
رؤف پاشا خود در ارزنة الروم توقف کرد و جلال الدین محمد پاشای چاپان اوغلی را با سایرین بسمت ولایات وان
و بایزید گسیل آورد نواب نایب السلطنه در اواخر شهر شعبان المعظم با جیشی انبوه و توپخانه صاعقه شکوه از دار السلطنه
تبریز حرکت نمود و در ولایت خوی نزول اجلال فرمود و چون حسن خان قاجار قزوینی بر حسب امر والا در بدایت بهار با جمعی
از جماعت ایروانی بتاخت و تاز ولایت قارص و زریان و گرفتن قلعه مغازبرد رفته بود لهذا بعد از جدال با سپاه رومی
سعید آقا نام سیواسی را با یکهزار نفر اسیر روانه حضور والا نمود نواب اشرف از فرط مروت ذاتی جمیع اسرا را آزاد ساخت

و چون سعید آقا مردی معتبر زباندانی بود او را نزد جناب محمد رؤف پاشای سرعسکر ارزنة الروم سفیر کرده باعلام
نصایح مشفقانه پرداخت که اولاً سوء سلوک را با اهالی حاج عجم موقوف دارند و ثانیاً واسطه صلح گشته بهمت بموافقت
دو دولت علیه کار کنند بعد از وصول سعید آقا بارزنة الروم شدت سوء سلوک با اهالی حاج زیاده شد و حضرت ولیعهد
دوران تنبیه آن سرکشان را آماده آمد او لامراتب را باولیای دولت علیه معروض داشت و جناب الهیار خان دولوی
قاجار حسب الامر صاحبقران نامدار با ده هزار سوار و پیاده جرار در روز سه شنبه بیست و پنجم شهر شوال المکرم بعزم امداد
نواب ولیعهد دوران از چمن سلطانیه روی بآذربایجان گذاشت حضرت ولیعهد ظفر فرجام در اواسط شهر صیام
باکمال شوکت و احتشام و ازدحامی مالاکلام از بلده خوی حرکت فرموده در منزل چالدران نزول اجلال نمود چون منظور
نظر آن بود که افتتاح کارها از طرف وان شود لهذا جمعی از افواج قاهره را بسمت ایلاق و سلماس مامور داشت و قبل
خبر رسید که جلال الدین محمد پاشای چاپان اوغلی و سایر پاشایان بطرف توپراق قلعه رفته و حافظ علی پاشا کمر همت
بتسخیر قلعه بسته و جلال الدین محمد پاشا سنگری ترتیب داده و در آن نشسته و ابراهیم پاشا بمحافظت او در خارج سنگر بتوقف پرداخت
بنابر آن نواب ولیعهد دوران جمعیتی را که بسمت وان روان فرموده بود احضار برکاب ظفر مآب و عقاب رایات فیروزی
آیات را از چالدران در پرواز آورده بعزم الشکرد وارد اوچق شد از اتفاقات معادل سه چهار هزار نفر از اکراد
رومی و لوباش و بیطاسکه وان فرصت غنیمت شمرده و بر سر ایلات خضرلو و تکوری که در توره و حاجی بیک مقام داشتند
ریخته جماعت تکوری با آنها موافقت نموده قدری گوسفند از ایلات خضرلو غارت کرده روی براه آوردند سهراب خان
غلام گرجی با فوج سرباز مراغه و سواره ایشان که از آغاز زیان مامور به سلماس جدا شده برکاب والا می شتافت در عرض
راه با اکراد وان مقابله یافت از هنگام ظهر تا وقت غروب جنگ در پیوست و رشته ثبات اکراد از جان فشانی ایشان
از هم بگسست ایل تکوری را برگردانیدند و غنایم خضرلو را نیز استرداد کرده بقیة السیف اکراد مخذولاً منکوباً برگردیدند
و همچنین فتحعلیخان دولو بیگلربیگی خوی و محمد زمان خان خالوزاده حضرت ولیعهد خجسته پی که بتاخت وان رفته بودند
در منزل اوچق با غنیمت بسیار و دواب و اغنام بیشمار برکاب ظفر آثار پیوستند و از قرار یکه خبر رسید حافظ علی پاشا
و جمعیت رومی باکمال اصرار کمر همت بتسخیر توپراق قلعه بستند و مستحفظین آنجا که یکصد نفر خلج بودند جواب لشکر روم را محول

بتقریرات مهره‌های آتشین تفنگ نمودند چون کار بر ایشان تنگ شد مسرعی نزد حسن خان فرستادند و پیغامی که
محرک عرق نام و ننگ باشد دادند حسن خان نیز مراتب را بخدمت والا عرض کرد و موکب فیروزی کوکب بلادرنگ از منزل
اواجیق حرکت نموده روی سعادت بصوب مقصود آورد در هنگام عبور از قراکلیسا موازی دو هزار خانوار از ارامنه را که در
آنجا توقف داشتند کوچانیده در ویادین و محالات متصرفی کارپردازان دولت ابد قرین بنای توقف گذاشتند حضرت
ولیعهد دوران از منزل آل عرب صبح روز شنبه یازدهم شهر شوال المکرم حرکت و قرار داد چنین فرمود که آن شب در اردوی
حسن خان استراحت نموده روز یکشنبه بمقابله و مقاتله اعدا پردازد

ذکر مجادلهٔ نواب نایب السلطنه با سرداران سپاه دولت عثمانی و شکست آن غول شیطانی از تأییدات حضرت سبحانی و بخت بلند حضرت صاحبقرانی و تأییدات آسمانی و قرار معاهدهٔ ثانی ۲۲۷

بعد از آنکه پاشایان دولت عثمانی قرار توقف نواب اشرف والا را
در اردوی حسن خان شنیدند در تسخیر توپراق قلعه بیشتر مصر گردیدند مستحفظین قلعه باز آدم به اردوی والا تعیین
و مراتب را عرضه داشت رای خورشید قرین نمودند آتش غضب قیامت لهب زبانه کشید و قرار توقف یکشبه را
نیز موقوف کرده و حسین خان سردار و حسن خان برادر او را برداشته با فوجی از غلامان و چند نفر ملازمان بسمت اردوی رومیان
روانه گردید قریب بسنگر که رسیدند رومیان جمعیت قلیلی بنظر آورده معادل چهار هزار نفر ولوباش منتخب کرده
با چهار عراده توپ از پناه پشته که سرکوب بود آمدند و با آن جمعیت قلیل مشغول زد و خورد شدند جلال الدین محمد
پاشای چاپان اوغلی ابراهیم پاشا را با ده هزار نفر بمحافظت سنگر گماشت و حافظ علی پاشا را کاکان بمحاصرهٔ
توپراق قلعه گذاشت و خود با سلیم پاشای حاکم بایزید و پنجاه هزار نفر از رومیان عنید و توپخانهٔ شدید از سنگر برآمده
در صحرائی وسیع چند تیپ ترتیب داده در برابر صفوف سپاه ایرانی جلوه گر شد چون هنوز جمعیت سرباز و توپخانهٔ
سرکار والا در عقب بودند رومیان بملاحظات چند در ابتدا سر کوهها و پشته‌هائی که در آن دشت بود تصرف نمودند
در هر سر پشتهٔ و سر کوهی جمعی از قدراندازان زبردست و چند عراده توپ گذاشتند و همت قاصر بر آن گماشتند که بعد از
صف آرائی خود از نشیب و بامورین از فراز بر لشکر ظفر طراز عرصه را تنگ آرند والعیاذ بالله نیت بر چشم زخم گمارند پس از آنکه افواج
قاهره و توپخانهٔ شاهره از عقب رسید حضرت ولیعهد زمان بدون ملاحظهٔ خستگی و تشنگی ایشان که شصت و هفت فرسخ راه

پیموده بودند در همان لحظه مصمم جدال شد چون در تصرف سرکوب و پشته از خیالات خام رومیان آگاه شده بود
نخست لشکر قیامت اثر را حکم یورش آنها فرمود از طرفی حسن خان قاجار قزوینی با افواج قاهرهٔ خوئی و ایروانی و نخجوانی
و از سمتی دیگر نجفقلی خان گروس و جعفرقلیخان مرندی و قاسمخان ترکمان و محمدرضا خان برادر ابراهیم خان بادکوبه با سربازان
تبریزی و مرندی چون دعاهای مستجاب بر آن پشته‌ها یورش برده و از گلوله‌های پی در پی توپ و خمپارهٔ رومیان
روی باز پس نکرده بر فراز پشته رسیدند و افواج ابواجمعی حسن خان کمال کوشش و جلادت بعمل آورده توپخانهٔ رومیان را
متصرف گردیدند چاپان اوغلی چون این نوع جان فشانی از لشکر ایرانی ملاحظه نمود جمعی دیگر را بامداد اشخاصی که در سر کوهها
مشغول جدال بودند پای تهور برگشود رومیان در فراز پشته مردانگیها کردند و یکدفعه توپخانهٔ خود را پس گرفته بار دیگر از وفور
و جلادت حسن خان بطوریکه گرفته بودند سپردند بالجمله از این جسارت رومیان حوصلهٔ حضرت ولیعهد زمان بسر رسید
و نوبت جدال در آن دشت پهناور گردید قول همایون و تیپ امیرخان خالو را که در برابر تیپ چاپان اوغلی و تیپ سلیم پاشا
بود حکم یورش داد و سایر تیپهای میمنه و میسره و قلب و جناح را کلا بر سر تیپهای رومیان فرستاد آن دریاهای مواج بیکدفعه
از جا حرکت و روی به افواج رومی آوردند و رومیان نیز در اول وهله خیره گی کرده پای ثبات افشردند در آن یورش
لطفعلی خان کتول که بر سر توپخانهٔ رومیان تاخته دو نفر توپچی را نیز از پای در انداخته بود بسبب گلوله که بر دهانش خورد
فی الفور بمرد بالجمله در آن هنگامه کار از پیکار توپ و تفنگ درگذشت و از آمیزش آن دو سپاه کینه‌خواه نوبت جدال بخنجر
و شمشیر گشت القصه از تفضلات خداوند کارساز و بخت بلند صاحبقران عدوگداز و سعی حضرت ولیعهد جلادت ابناز
و دلیری دلاوران ظفرطراز چاپان اوغلی کار را دیگرگون دید و سلامتی تن را خواسته چون بخت وارون خویش برگردید
تا اندرون سنگر در جائی درنگ ننمود و سوارهٔ بی نظام لشکر ظفر اثر در عقب وا پای جلادت برگشود حافظ علی پاشا
که در تسخیر توپراق قلعه اصراری داشت بعد از فرار چاپان اوغلی در عقب او روی بسنگر گذاشت چون ابراهیم پاشا
مستحفظ سنگر بود نواب ولیعهد زمان تصور فرمود که شاید آسیبی بسوارهٔ بی نظام رسد لهذا توپخانه و پیادهٔ نظام را علی التعجیل
برداشته بامداد سوارهٔ بی نظام شتافت و ابراهیم پاشا از این ملاحظه تاب درنگ نیافته روی برتافت چاپان اوغلی در سنگر نیز
ثبات قدم نورزید و خاک بر فرق عار و ننگ بیخته روانهٔ ارزنة الروم گردید پاشایان دیگر هر یک بطرفی گریختند و از عقب هر کدام

جمعیتی مأمور گشته خون آن بی دینان را با خاک راه آمیختند نواب ولیعهد مظفر با یک جهان فتح و ظفر وارد سنگر چاپان اوغلی
بداختر شد و جمیع توپخانه و قورخانه و بیوتات و خزاین سردار با انضمام خیمه و خرگاه و علم و دستگاه و احمال و اثقال کلاً کسب
غازیان غضنفر فر آمد هفتاد هزار جمعیتی که بهمراه پاشایان در دعوا بود بی اغراق معادل پنجاه هزار از صدمهٔ غازیان ظفر اثر
روی به بادیهٔ سفر نمود بالجمله حضرت والا یک روز بجهة ضبط اموال در سنگر توقف کرد و روز دیگر بمنزل خالباز که بهترین ییلاقات است
روی آورد این معنی از تحقیق گذشته و خود در میان نیز درین مسئله متفق گشته اند که هر گاه رای مبارک نواب نایب السلطنه درین
سال و سال قبل تعلق گرفته بود به یک عزیمت ولایت ارزنة الروم را نیز تصرف مینمود هر قدر امنا و امرا و وزرا اصرار کردند
در جواب فرمود که امروز دولت اسلام منحصر با ایران و روم است و در حقیقت دولت روم سپری است فیمابین قرالات فرنگ
و این دولت به ملزوم ستیزهٔ این دولت با دولت علیهٔ عثمانی تیشه بپای خود زدن است و دشمنان را بر سر کار آوردن همان بهتر
که باب صلح زنیم و خصم را با کمال قدرت از خود ممنون کنیم از همان منزل خالباز حضرت میرزا محمد تقی آشتیانی مستوفی را با احکام بلیغه
نزد محمد امین رئوف پاشا گسیل ساخت و بعضی تکالیف در باب قرار کار مصافات کرده خود باقامت پرداخت محمد امین رئوف
پاشا بعد از وصول میرزا محمد تقی عرض نمود که با توقف موکب اشرف درین سرحد کار موافقت ممتنع است و وقوع مسالمت و قرار
کارها در ابتدای بهار بتعیین وکلای طرفین واقع نواب نایب السلطنه تدبیر او را پسندیده میرزا محمد تقی را احضار فرموده بجانب
تبریز راجع گردید مژدهٔ این فتح نمایان در ششم شهر ذی حجة الحرام در چمن سلطانیه بعرض داور دوران رسید و حضرت والا مورد
تفقدات گوناگون گردید حسن خان قاجار قزوینی شیرازی از آن ملقب بیار و حلان شد و هر یک از جان فشانان بعلاوهٔ
لقب ارجمند خانی از اعطاء خلاع فاخره قرین افتخاری بی پایان آمد تاریخ این فتوحات نمایان از کلک مؤلف مدحت ارکان
تراویده و بجهة یادگار درین نامهٔ فصاحت شعار ثبت گردید لمؤلفه عباس شاه غازی شد سوی روم و آمد ✤ از طالع شهنشاه
آن مرز و بوم مفتوح ✤ شهباز دولت آورد از طالع شهنشاه ✤ آباد صعوه مغلوب ویران بوم مفتوح ✤ کی باشد ای خداوند
کز فر یاری بخت ✤ هم بوم هند مغلوب هم شام شوم مفتوح ✤ صد رسم تازه آورد تا کرد خصم مغلوب ✤ و آن مرز بی نهایت
از آن رسوم مفتوح ✤ شد فتح هر چه باره زآن جیش بی شماره ✤ یا کرد حصن گردون جیش نجوم مفتوح ✤ بر منبر مدن شد
هر عالمی سخن سنج ✤ بر چهرهٔ هر چه نادان باب علوم مفتوح ✤ تاریخ فتح از اهل شد خاور جلی بکار ✤ گفتا ز شاه عباس ابواب روم مفتوح ✤

ذکر تعیین

ذکر تعیین نواب شاهزادگان بجزایل ساحات بغداد و شهرزور و حرکت موکب اعلی بجانب عراق و وقایع بلای وبا و غیره تا هنگام ورود خسرو آفاق بدار الخلافهٔ جاوید میثاق
بعد از وصول مژدهٔ فتوحات حضرت ولیعهد مظفر رای همایون صاحبقران
ظفر پرور بر آن متقرر شد که چون هنگام گرگ و فرصت است عقاب رایات ظفر آیات بعزم استخلاص ولایت بغداد بال فیروزی فال
گشاید شاید باین وسیله سعادت زیارت مشاهد مطهره عتبات عالیات نیز رخ نماید لهذا در مقدمهٔ موکب فیروز اولاً نواب
محمد حسین میرزا صاحب اختیار سرحدات عراقین عرب و عجم را با سواره و پیاده ابواجمعی آن حدود و ده عراده توپ البرز کوب بصوب
بغداد نامزد نمود و امیر کبیر محمد قاسم خان قوانلوی قاجار را با قادر اندازان استرابادی و هزار جریبی بالتزام رکاب معزی الیه
روان فرمود پس از آن نواب عبدالله میرزا صاحب اختیار ولایت خمسه را با انضمام سواران خمسه و پیادگان سمنانی و دامغانی
بتسخیر ولایت شهرزور مأمور ساخت و مطلب خان و ذوالفقار خان دامغانی را نیز با دسته جات مأموره در رکاب حضرت
معزی الیه بسربازی در انداخت از امرا با اعتبار فضلعلی خان قوانلوی قاجار و امان الله خان والی کردستان هر یک با سوارهٔ
خویش مأمور و میرزا فضل الله علیابادی مازندرانی مستوفی که خدمت لشکر نویسی نیز داشت بجهة رسانیدن مواجب و علوفهٔ
سپاه منصور از مأموریت مسرور شد این جمعیت موفور در بیست و دویم شهر ذی قعدة الحرام از چمن سلطانیه روانه و ظهور این
مراتب حرکت موکب اقدس را نیز بهانه آمد در روز چهارشنبه سیم شهر ذی حجة الحرام از چمن بر بور حرکت دست داد و عید اضحی را
در چمن بیجاین سی محال اسفندآباد بسر برده روی سعادت بچمن پارسینج نهاد مژدهٔ فتوحات دراری بحار خلافت در آن سرزمین
بگوش هوش صاحبقران بی قرین رسید و صورت ماجرا از کلک دبیران ایشان باین سیاق محرر گردیده که نواب محمد حسین میرزا
ولایات سندلیج و حیستان و بدرائی و زرباطیه را از طالع فیروز خسروی مسخر و بخیال عزیمت بغداد در منزل یعقوبیه ماوا
و مقر دارد و داود پاشای وزیر بغداد جناب سید عبدالله شبر را بشفاعت برانگیخته و نواب عبدالله میرزا نیز در سامان شهرزور
و ایل بابان تا توانسته خونها ریخته است از آنجا که همواره نیش با نوش توام و ماتم و سور با هم است پس از دو روز اخبار متواتره
رسید که بلای وبائی عظیم در اردوی نواب شاهزادگان لازم التکریم افتاده و هر دو اردو را متفرق کرده است و هر کسی
بدیاری و هر تنی بمرغزاری روی آورده و مطلب خان سرکردهٔ دستهٔ دامغانی نیز از این بلا جان داده بالجمله این بلا نیز
در اردوی همایون سرایت کرد و بر سبیل استمرار هر روز جمعی را معرض تلف در آورد احدی را جرأت این عرض نبود تا اینکه مقربان

میرزا محمد حسین حکیمباشی اصفهانی زبان بعرض این مراتب گشود چون یکی من جملهٔ تدبیرات از جمعیت دور بودن و در تفرجات
ییلاقات آسودن است لهذا صاحبقران اعظم بمفاد عرفت الله بفسخ العزائم عزیمت بغداد را موقوف داشت و لشکر
ظفر اثر را رخص اوطان نموده با معدودی از خواص محارم در باغات خارج شهر همدان و دامنهٔ کوه الوند چند روزی
بار اقامت گذاشت از اتفاقات این بلا در آن ولا نیز سرایت کرد و چند نفر از خاصان حضرت را عقاب مرگ بچنگال
وبا اسیر آورد جعفرقلیخان نوائی قورساولباشی و دوستعلیخان بسطامی معیر الممالک و میرزا مقیم مستوفی ساروی
مازندرانی تصدق فرق فرقدسا شدند و این بندهٔ مدحتگذار نیز نیم شبی گرفتار این رنج جانگزا آمد چون بلای وبا را
از قرار تجربه سه مرتبه است و این بنده بمرتبهٔ اولین که عبارت از خفگی قلب و پیچش سر باشد گرفتار گشتم لهذا از استعمال
آب سیر و تریاک از مرض موت در گذشتم خلاصه موکب اعلی از دامنهٔ الوند نیز نهضت آرا و روزی چند که عبارت از ایام
عاشورا است در قصبهٔ نهاوند بهشت مانند اقامت آرا گردید اگرچه وجود مسعودش را بسبب هوا خوردگی فی الجمله عارضه
رسید ولی الحمد لله و المنة از یاری حضرت خالق و سعی اطبای حاذق آن ذات کامل الصفات آسیبی ندید امیر معظم الله یار
خان دولوی قاجار که از قرار نگارش بسرداری سپاه ظفر همراه از چمن سلطانیه بسامان آذربایجان شتافت بعد از
چاپان اوغلی بتبریز رسیده و از همانجا با جمعیت ابوابجمعی برگردیده در بلدهٔ نهاوند از شرف بساط بوسی اعتبار کامل
یافت تقریبا درین سال در ولایات آذربایجان و عراق و فارس و غیر آن معادل یکصد هزار نفس از بلای وبا جان داده و بار
اقامت در صحرای عدم گشادند خلاصه بعد از تعزیه داری جناب خامس آل عبا علیه التحیة و الثنا چند روزی نیز در دار السرور
بروجرد بعیش و نشاط بسر شد و نواب محمد تقی میرزا از پیشکشهای گوناگون بشاهنشاه عدالت مقرون و تعارفات از حد افزون
بامنای دولت همایون خدمتگذار و چاکر پرور آمد بعد از آنکه از شدت این بلا در دار الخلافه عرض راه اطمینانی دست داد
موکب فیروز بعزیمت رجعت بمقر خلافت روی نهاد و روزی در روضهٔ مطهرهٔ معصومهٔ قم بزیارت بسر شد و روز چهارشنبه
بیست و چهارم محرم الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و سی و هشت عرصهٔ دار الخلافه از یمن ورود شهریار مظفر جنت سپهر
و سپهر اثر آمد **ذکر وقوع واقعات در دار الخلافه اعم از خبر فتوحات آذربایجان و مصالحات ترکمان و حصول اخبار شاهزادگان
و غیر آن از سایر وقایع زمان** از جملهٔ اخبار سارهٔ که در دار الخلافهٔ طهران بعرض خسرو صاحبقران رسید یکی آنکه

در ایام

در ایام غیبت ولیعهد دوران متمردین ولایت وان برافقت اکراد بدنژاد علی الغفله بر سر سلماس ریختند و پس از غارت بیگران خون
جمعی بیگناه را با خاک راه آمیختند نواب ولیعهد دوران بعد از مراجعت بدار السلطنهٔ تبریز یوسف خان غلام گرجی را با دستهٔ
بهادران و فوج روسیهٔ نو مسلمان برفع آنها گماشت و پس از حرکت یوسف خان از سلماس عثمان بیک هرتوشی و نصیرخان بیک
ولد مصطفی خان حکاری که با پدر رفتاری برخلاف آداب فرزندی و بردباری داشت با سه هزار نفر از اکراد آن حدود در روی مقابلهٔ
یوسف خان گذاشت از بخت فیروز خسروی شکست کامل بطایفهٔ اکراد رسید و عثمان بیک و نصیرخان بیک هر یک روانهٔ دیار
ادبار گردید یوسف خان بعد از این فتح نمایان بعزم تسخیر قلعهٔ باشقلان رایت برافراخت و از ابتدا برجی را که در برابر قلعه بر فراز
پشتهٔ واز قادر اندازان اکراد مشحون گشته بود بفاصلهٔ دو ساعت مسخر ساخت قلعهٔ باشقلان نیز بسهولت بدست آمد
مستحفظین قلعه و برج کلا عرضهٔ شمشیر مجاهدان حق پرست شدند یوسف خان ابراهیم خان حاکم باشقلان را مصحوب عسکرخان
افشار ارومی بدربار ولیعهد نامدار فرستاد و تفرقهٔ ایلات را از هر طرف جمع آوری کرده در امکنهٔ قدیم منزل داد مصطفی
خان حاکم حکاری که خود را از اولاد خلفای بنی عباس میداند با هزار گونه امیدواری بتبریز آمد و ساغر آمالش از بادهٔ تفویض
حکومت آن ولایت لبریز شد در ازای این موهبت عظمی یکنفر صبیهٔ خود را نامزد حرم محترم نواب محمد میرزا ولیعهد ثانی نموده
با اوضاعی شایان بدربار ولیعهد دوران فرستاد و از ظهور قبول این منظور رایت مباهات برافراخت بعد از مراجعت او
نصیرخان بیک پسرش از دیار فانی رخت بربست و مصطفی خان فارغ از مخالفت پسر نادان بر مسند حکومت حکاری بر نشست
یوسف خان دویست نفر از بهادران فوجی را بمحافظت قلعهٔ باشقلان گماشت و خود راه دار السلطنهٔ تبریز برداشت نواب
ولیعهد دوران ایالت ولایت خوی و سرداری آن حدود را با میرخان دولوی قاجار محول نمود و اختیار قلعهٔ باشقلان
و حکاری و کردستان را بعهدهٔ او مفوض فرمود بالجمله درهمین سال جناب میرزا عیسی فراهانی ملقب بمیرزا بزرگ قایممقام
صدارت عظمی که از التزام موکب ولیعهدی و ورود در دار السلطنهٔ تبریز مشغول انتظام امور بود از بلای وبای عام درگذشت
و آن منصب جلیل بجناب امیر خرد نبیل جناب میرزا ابوالقاسم ولد ارشد او محول گشت منصب وزارت حضرت ولیعهدی
بحاجی میرزا موسی خان ولد دیگر او محول شد و نعش آن مرحوم با احترامی تمام روانهٔ ارض فیض محل گردید تاریخ وفات او از کلک مؤلف
انشاد و در این روزنامچه ثبت افتاد **مؤلفه** افغان که رفت پاک وزیری ز روزگار * عیسی دم و خجسته قلم پیر رهنمای *

عیسی بنام وشد ملقب میرزا بزرگ قایم مقام صدر بباب جهانگشای فرخ وزیر راد ولیعهد ملک کبیر عباس شاه
پور شهنشاه پاک رای زیبنده رخت و نیک پی و شاد و دل پسند فرخنده بخت و پاک دل و راد و پارسای بس
پاک دل ز کثرت فکر خوشی طلب بس نکته دان ز رحمت رای طرب فزای از صلب شاه مرز عرب آنکه ذات او
در انتظام شرع سزاوار مرحبای جم را خلاص کردی از دام اهرمن بهمن بروان نمودی از کام اژدهای
گشتم جهان تمام و ندیدم چو او کسی از ابتدا گرفته گذشتم ز انتهای افتاد در وبا و برد آن جلیل مرد وز مردنش
غمین همه یاران و اقربای عالم نهاد و رست ازین بی دوام دهر مینو گزید و رفت ازین ناپسند جای بگذر
دلا ز ذکر عزای چنین بزرگ این قصه غصه پرور و این نکته غم فزای تاریخ فوت او را بنوشت خاوری قایم مقام
ملک بهین گشته از وبای بالجمله خبر دیگر که در دار الخلافهٔ جاوید سیر بعرض داد گر رسید اینکه در اوایل شهر ربیع الاول
سنهٔ یکهزار و دویست و سی و هشت موازی دو هزار نفر از جماعت ترکمانان تکه ساکن مرو بسالاری مراد سردار و تحریک والی
خوارزم و اغوای خوانین اکراد چشکزک حول و حوش ارض اقدس را تاختند و اسیر و مال فراوان گرفته بر اهجت پرداختند
نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا فرصت جمع آوری لشکر نیافت لاجرم با هفتصد سوارهٔ مروزی و غلامان جلادت نشان
در عقب آن طایفه شتافت در چهار فرسخی ارض اقدس بآن جماعت رسید و مراد سردار تکه جسارت ورزیده و خود را برشتهٔ
کشیده در برابر سرکار شاهزاده بمدافعه کوشید حضرت اشرف بی باکانه مانند شیر ژیان بر آن قوم روباه سان حمله آور شد
و باندک کوششی از اقبال بی زوال خسروی بنیاد قرار ایشان را زیر و زبر کرد اسرا و اموال را کلا بگذاشتند و توسن فرار
برانگیختند حضرت والا بنفس نفیس از عقب ایشان تاخت و معادل سیصد نیزه و سر و یکصد و پنجاه نفر اسیر از آن
قوم بدست گرفته بمراجعت ارض قدس پرداخت جناب معتمد الدوله العلیه میرزا عبد الوهاب نیز در اواسط شهر
ربیع الاول باتفاق صید محمد خان جلایر حاکم کلات شرفیاب آستان کیوان پاسبان شد و حضرت شیخ الملة
والدین شیخ موسی نجفی هم بشفاعت وزیر بغداد و استدعای استرداد ولایت مندلیج و دیگر بلاد وارد دربار معدلت ارکان
آمد نواب حسنعلی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس در روز سه شنبه بیست و دوم شهر ربیع الاول از شرف تقبیل
سدهٔ سنیهٔ اعلی مفتخر گشت حضرت شجاع السلطنه نیز در پنجم شهر رجب المرجب وارد دار الخلافه و چون خوانین خراسان
حضرتش را

حضرتش را بداعیهٔ خودسری نسبت داده بودند بالطوع والرغبه از مرزبانی آن ملک درگذشت خلاصه چون مدت
هفت سال بود که نواب شاهزاده محمد ولی میرزا بعد از عزل از والیگری خراسان در دار الخلافهٔ طهران اوقات شریف را
صرف مینمود و بسبب برخی رفتارهای ناهنجار که با اهالی محلهٔ آهنه طهران که محل سکنای او بود بعمل آورد و درین مدت مدید
مغضوبا در دار الخلافهٔ طهران بسر میبرد لهذا درین سال فرخ فال بتوسط نواب ظل السلطان علیشاه خجسته خصال
او را از گوشهٔ بی اختیاری برآورده بصاحب اختیاری دار العبادهٔ یزد سرافراز فرمود محمد زمان خان خلف حاجی محمد حسین خان
صدر اعظم حاکم سابق یزد بعد از زیارت بیت الله الحرام بدربار فلک احتشام شتافت و از منصب نیابت استیفای ممالک
که با برادرش عبد الله خان امین الدوله بود اعتباری زیاده از حوصلهٔ او نام یافت بهاریهٔ سال فرخ مآل قوی ئیل مطابق
سنهٔ یکهزار و دویست و سی و هشت هجری و مأموریت میرزا محمد علی آشتیانی بولایت ارزنة الروم و تفویض
امور بابان بولیعهد دوران جلوه آرای قلهٔ البرز شال سپهر اعنی دارای حمل آرای مهر درین سال
میمون مآل خجسته چهر بعد از انقضای نه ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز مبارک جمعه بیست و هشتم شهر رجب المرجب
سنهٔ یکهزار و دویست و سی و هشت هجری مطابق قوی ئیل ترکی از هامون حوت بقلهٔ جبل حمل میل نمود و نوباوهٔ سرو آزاد
قلعهٔ سرحد ولایت گلشن را که بعدوان در تصرف والی بهمن بود از فر حشمت خسرو بهار کشود و شهزادگان قوای
نامیه هر یک در حدی از مملکت خراسان چمن فرمان روا گشتند و برخی نیز مایل گشت کوه و دشت گشته از والیگری
ولایت گلشن درگذشتند خسرو گل بر قلهٔ البرز شال گلبن قرار یافت و از چهر تابناکش انوار آتش طور بر ساحات گلزار
و مرغزار تافت شیخ عمامه دار شکوفه تکالیف والی چمن را از دارای بهار شنید و از دار الخلافهٔ گلشن بر گردید و وقایع نگار
عندلیب بجل خبر این ارض فیض فرض چمن بحران روضهٔ مطهرهٔ گلزار رخت کشید سفیران باد نوروزی بذهاب و ایاب
پای کشادند و صدر اعظم ابر آذار را بعد از نظم ممالک گلزار انجمن دیگر جای دادند عهد موافقت دارای بهار و سلطان
مرغزار بوکالت قایم مقام ابر آذار و سفارت صرصر نحس شعار بهم بسته شد و زمام اختیار شهر زور چمن بکف کفایت
باد نوروزی که نایب سلطان بهار است پیوسته آمد معتمدین شمال و صبا بنیابت دارای بهار بطوف کعبهٔ گلزار شتافتند
و صحن دیوان خانهٔ سلطنت و بزم ایوان خلافت بجهت جلوس میمنت مأنوس شاهنشاه معدلت آیت آرایشی تازه یافتند

بعد از انقضای بزم نوروزی چند روزی بهجت و عشرت اندوزی بسر شد و دارای کشور را نوبت اهتمام در نظم مهام بحر و بر
از قرار تحریر و عرض حضرت ولیعهد دوران سلطان محمودخان خداوندکار مرز و بوم روم محمد امین رئوف پاشای
سرعسکر ارزنة الروم را در باب کار مصالحت با این دولت ابد ملزوم وکیل ساخت مشارالیه نیز در خدمت حضرت
ولیعهدی بعرض مراتب معلومه پرداخت شاهنشاه فیروزی لوا هم نایب خلافت عظمی را با تمام این مهم وکیل فرمود و معزی الیه
نیز میرزا محمد علی آشتیانی مستوفی را بولایت ارزنة الروم گسیل نمود بعد از ملاقات طرفین با یکدیگر گفتگوی صلاح قرار کردند
و دو وثیقهٔ ترکی و فارسی مشعر بر فصول چند نوشته بهم میبرند چون کار موافقت و مسالمت دولتین علیتین در همین سال
بوساطت جناب میرزا ابوالقاسم قایم مقام و نجیب افندی سفیر آن دولت با احتشام انجام یافت لهذا بندهٔ مؤلف از تحریر
وثیقهٔ مزبور بعجالة روی بر تافت بخواست خدا صورت عهدنامهٔ مبارکه در محل خود ایراد و خوانندگان را از ملاحظهٔ آن قرار کار
مواخات دولتین خداداد مستفاد خواهد شد و هم درین سال خدمات سرحدیهٔ ولایت بابان بعهدهٔ کارپردازان حضرت
ولیعهد دوران مقرر شد و از اهتمامات ایشان عبدالله پاشا از حکومت شهرزور معزول و محمود پاشا والی گشته عامل شغل
و عمل معتبر گردید ابراهیم خان بادکوبی با سربازان تبریز و مراغه با آن طرف شتافت و تا کرکوک و موصل رفته و پیشکشها
گرفته قلعه کوی را نیز مسخر یافت ذکر تصرف داود پاشای وزیر بغداد در قصبهٔ مندلیج و مأموریت نواب محمد حسین میرزای حشمة الدوله
باسترداد قلعهٔ مزبور از کاشتگان آن وزیر کج و پشیمانی داود پاشا و مراجعهٔ شیخ موسی و مأموریت
وقایع نگار بآن ولا بعد از آنکه داود پاشا جناب شیخ موسی نجفی را باستدعای عفو زلات و استرداد قلعهٔ
مندلیج بدربار عالم مدار برانگیخت بتصور اینکه با وجود توقف جناب شیخ در دارالخلافه اکنون تصرف در مندلیج منافی رای امنای
دولت قاهره نیست رشتهٔ انقیاد را بگسیخت مصرف افندی نام معتمدی از خود را با حشری انبوه مأمور کرد و مشارالیه قلعهٔ مزبوره را
بشرارت اشرار آنجا مفتوح آورد و ایمانی خان حاکم فراهان که مستحفظ قلعه بود راه فرار برداشت و محمد علیخان کلهر بسبب ثبات قدم
دستگیر گشته روی بدارالسلام بغداد گذاشت بعد از عرض مراتب مزبوره بدارای جهان از آتش غضب قیامت لهب زبانه کشید
و نواب حشمة الدوله مجدداً باسترداد قلعهٔ مزبوره مأمور گردید خسروخان غلام گرجی خاصه که از تواد زادگان ولایت تفلیس و از اسرای
سال سرداری ایشپخدر سردار مملکت قفقازات با جان بازان بختیاری از درگاه آسمان جاه شهریاری امداد او را نامزد شد قبل از

ورود

ورود خسروخان از طالع فیروز خسرو داران قلعهٔ مزبوره بتصرف امیرزادهٔ آسمان مسند آمد مبین این مقال آنکه نواب امیرزاده
بعد از زیارت احکام علیه با معادل پنجهزار سوار جرار و پنج عراده توپ آتشبار از دارالدوله کرمانشاهان حرکت نمود و در همان
روز ورود از یورش جنود مسعود کلهر و زنگنه و صاعقه باری توپ دوزخ روزنه قلعهٔ با آن استحکام را از فر طالع شاهنشاه فیروز
غلام در ظرف سه ساعت و نیم گشود و تیغ هندی پولاد و خنجر مصری نهاد بر جان اشرار بغداد نهاد و قریب هشتصد نفر از آن فرقه را
در درکات نیران جای داد صورت این فتح نمایان در اواخر شهر شوال المکرم بعرض شاهنشاه معظم رسید خسروخان غلام گرجی مأمور
بتوقف مندلیج گشته نواب حشمة الدوله محمد حسین میرزا ابدارالدوله کرمانشاهان برگزیده لقب حشمة الدوله در آن اوقات یافت و از
اعطای شمشیر مجوهر بوادی مباهات شتافت داود پاشای وزیر از این سوء تدبیر پشیمان شد و معتمدی را با عریضه بدربار علیه
فرستاده بمعاذیر ناموجه رطب اللسان آمد جناب شیخ موسی شفاعت او را زبان بضراعت بگشود شاهنشاه مروت آیت از فرط
رعایت جانب شرع مطهر معاذیر داود را قبول فرمود و شروطی چند با جناب شیخ بمیان آورد و صورت شروط را در فرمانی که باقتضا
داود پاشا شرف صدور یافت حکم تحریر کرد اول آنکه از خانقین عرب و عجم الی بغداد در سر جسر و شریعهٔ امام اعظم رسم باج خواهی
از زوار عجم موقوف گردد دویم آنکه هر زائر نجف اشرف که در نقشهٔ جماعت و تمامی بارض فیض فرض کاظمین علیهما السلام آورده اند
بار با اطلاع معتمدین عتبات عالیات و معتمدی معتبر از جانب این دولت جاوید سمات برگردانند و طومار ممهوره بدربار معدلت
سمات ارسال دارند تا مستوفیان دیوان اعلی در دفاتر معلی ثبت آرند سیم آنکه در نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین علیهما السلام
حکام خوش رفتار بر کار نهند و بتوقیر و احترام علمای شیعه از عرب و عجم و رفتار با زواران روضات ارم توام همت مصروف دارند
و دعاوی شرعی اهالی عجم را بمجتهدین شیعه رجوع نمایند و از عهدهٔ این مهمات حسب الواقع برآیند چهارم آنکه علی العجاله مبلغ
پنجهزار تومان زر مسکوک بشکرانهٔ این حسن سلوک بدربار معدلت کیش ارسال دارد و همه ساله نیز همت بانجام این خدمت گمارد
بالجمله حضرت میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار با انجام این خدمات باتفاق جناب شیخ موسی مأمور شد و مقرر گردید که بعد از
آنکه داود پاشا فقرات مفصله را قبول کرد وثیقهٔ معتبری نوشته ممهور بمهر علما علام و اشراف و اعیان دارالسلام بحضرت
وقایع نگار سپارد و کماشتگان نواب حشمة الدوله محمد حسین میرزا بتخلیهٔ قلعهٔ مندلیج پردازند و بمعتمدین وزیر تسلیم سازند بعد از
ورود وقایع نگار بآن دیار وزیر مزبور مخالفت آن احکام علیه را در قوهٔ قدرت ندیده و جمیع شروط را ممضی داشته معتمدی از خود

باتفاق حضرت وقایع نگار و پیشکشی سزاوار بدربار کیوان مدار گذاشته مشار الیه را مقضی المرام راجع گردانید **ذکر تغییر و تبدیل ایالات خراسان و قزوین و بسطام و تعیین خدمت یساولباشی گری بسالار امور ایام** خوانین مملکت خراسان چون ملاحظه نمودند که نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا حریف شمشیر و تدبیر نیستند لهذا بمبرات اندیشیده از قراریکه ذکر شد نواب معزی الیه را در حضرت خلافت العیاذ بالله بداعیهٔ خودسری نسبت دادند و گاه و بیگاه بوساطت معتمدین خود گنجینهٔ این تهمات را سر میگشادند اگرچه دارای عاقبت نگر را علت این تهمات معلوم بود و اعتنائی باین مزخرفات نمیفرمود و لیکن نواب شاهزاده بمحض اطلاع ازین اوضاع مصلحت خود را در استعفا دید و در حضرت سلطنت بدقت تمام و رقت ما لا کلام مستدعی ترک ایالت گردید صاحبقران اعظم منظور او را از کمال فراست دریافت نمود و چون نواب علینقی میرزا صاحب اختیار دار السلطنهٔ قزوین را وطلب این خدمت شده بود لهذا والیگری مملکت خراسان را باو مفوض فرمود مشار الیه لقب حجة السلطانی یافت و در غرهٔ شهر رمضان المبارک به پیشکاری جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب وزارت حضرت میرزا ابو القاسم اصفهانی مستوفی بصوب خراسان شتافت اختیار ولایت بسطام نیز بنواب شاهزاده اللهوردی میرزا رسید و برای نواب حجة السلطان روانهٔ آن سامان گردید چون صاحبقران اعظم معاملهٔ ایالت مملکت خراسان را بجهات چند عاریه فهمید لهذا نواب امام ویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل و کشیکچی باشی درگاه جلیل را که برادر صلبی و بطنی نواب حجة السلطان است بعاریه مأمور بایالت قزوین گردانید تا خدمات درب سرای همایون معطل نماند میرزا اسد الله نوری وزیر عسکر بلقب ارجمند پاسبان باشی سرافراز شد و از تفویض خدمت کشیک سرای همایون در غیبت موکب ایلخانی بین الاقران قرین اعتبار و اعزاز آمد چون مشاغل او در امورات عسکر نیز بود لهذا حسب الامر اعلی مستوفی الثانی میرزا هدایت الله ولد مشار الیه بنیابت پدر بانجام این خدمت اقدام نمود بنواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس اذن مراجعت داده شد و نواب شجاع السلطنه برفاقت معزی الیه و بجهة معالجهٔ سوء مزاج روی سعادت بدار السلطنهٔ اصفهان نهاده چندی در آن دیار بهجت آثار بعیش و نشاط و صحبت ارباب انبساط بسر برده باز بر حسب احضار در غرهٔ دهم شهر ذی قعدة الحرام روی ارادت بکعبهٔ آمال آورد **ذکر ترک عزیمت سفر درین سال مجسته فر و وقایع واقعه در دار الخلافهٔ جاوید اثر و زیارت معصومه قم** چون درین سال در اطراف ممالک محروسهٔ سلطانی کاری که موجب حرکت رایات ظفر مبانی باشد نبود لهذا صاحبقران معظم ترک عزیمت سفر کرده اوقات همیون را صرف صید و شکار در ییلاقات شمران و قرب جوار

مینمود

میفرمود چون شعبه از جبل مرتفع مطول البرز در شمال دار الخلافهٔ طهران بدو فرسنگی واقع و بلوک شمران در دامنهٔ آن جبل مرتفع است لهذا شاهنشاه آگاه را در هنگام توقف ییلاقات شمران خیال صعود بر فراز قلهٔ آن کوه باشکوه خورشید وار از گریبان خاطر انورش سر برزد و فراشان با فروشان دو روز قبل از حرکت حضرت صاحبقران خیمه و خرگاه سپهر ارکان را در آنجا برده سپهری دیگر بر فراز آن کوه سپهر اثر بر پا کردند و مباشرین کارخانه جات سلطنت انواع مأکولات از اطعمه و اشربه و فواکه و غیره بقدر گنجایش چند روزه برده سفرهٔ عام در آن کوه سیمرغ مقام گستردند شهریار با احتشام در اوایل شهر ذی قعدة الحرام در روزی سعادت فرجام سوار بر بارهٔ صرصر تک کوه مقام و با جمعی از ملک زادگان و خاصان با احترام عازم آن قلهٔ کوه فلک فرجام شدند از قراریکه خود از لفظ گوهربار شاهنشاه تاجدار شنیدم از هنگام حرکت اعلی از قصر کاوس امامزاده قاسم تا وصول بر فراز کوه مدت چهار ساعت تمام توسنان بادپا ره سپار از گام بدند بر فراز آن کوه چشمه ایست که در شدت گرمای تابستان آبی که از آن چشمه می تراود بی امتداد زمانی منجمد میگردد و قرنهای نامعدود است که کوه کوه یخ در قلهٔ آن کوه بر سر هم ریخته و آب سیال و صخرهٔ جماد با هم آمیخته است رودخانهٔ کرج که از سمت غربی دار الخلافه به بلوک شهریار جاری و رودخانهٔ جاجرود که از طرف شرقی به بلوک ورامین ساری است چشمهٔ هر دو یکی و در همان مکان واقع است هوایش در ایام تابستان بمرتبه سرد است که زیست بی آتش ممکن نیست آیا سورت سرمای زمستان چیست خلاصه شبها بر فراز آن کوه آتشبازان از دست بحکم حکمران هر بلند و پست سحر پرداز و شعبده باز بودند و اهالی دار الخلافه انوار آتش موسوی در آن کوه طور آسا مشاهده مینمودند مهدیقلی خان دولوی قاجار از شدت سرما از پای تا سر منجمد گردید و جناب جالینوس انتساب میرزا محمد رحیم شیرازی طبیب خاصه از نمودن آتش سیال آن انجماد را رفع گردانید مؤلف قطعهٔ غزلی در آن اوقات انشا و بر فراز قلهٔ آن کوه بخاکپای همایون فرستاد موازی یک قطعه کبک دری زنده که از طیور آن جبل ارزنده است بانعام این بنده مقرر شد و از ظهور این عاطفت عظمی بر امثال و اقران مفتخر آمد و هی هذه

لمؤلفه تحفه

ساحت قلهٔ البرز که شد جسته مکان * عرصهٔ طور و در آن نور خدا گشته عیان * بندگان در طلب نور تجلی چو کلیم *
رب ارنی همه را ذکر لب و ورد زبان * همگی مصدق آیهٔ فاخلع نعلیک * همگی ما حصل آیهٔ پور عمران *
زان تجلی شد اگر سینهٔ سینا روشن * زین تجلی شده روشن همه تن کون و مکان * زان تجلی شد اگر جسم جهانی بی روح *
زین تجلی شده ساری بتن مرده روان * زان تجلی شد اگر موسی عمران مدهوش * این تجلی سبب قوت هوش است و توان *

هر طرف آتش افروخته از امر ملک ❊ که بهی کوئی از آتش موسی است نشان ❊ کوه طور آمده و هم وادی ایمن الحق اینک این نور ❊

حق و آتش موسی برهان ❊ خادری کحل بصر خواه از آن سنگ که یافت ❊ شرف از نور حق و دیده فروزات چنان ❊

ذکر احوال و اوضاع جناب حاجی محمد حسین خان صدر اعظم و سوانح رحلت او ازین سرای وحشت توام وغیره

جناب حاجی مزبور از جمله کدخدا و کدخدازادگان معتبر دار السلطنهٔ اصفهان و بسبب وفور فراست و کیاست در امور معاملات و داد و ستد با مباشرین و رعات و جلب منافع و مداخل از جمیع امورات و بسیار با هر دو نکته دان بود از فرط کیاست متدرجا از مرتبهٔ اولین پایه پایه ترقی کرده تا بالاخره بمنصب ارجمند ایالت دار السلطنهٔ اصفهان برقرار گردید و چندی پس از آن عمل بدربار دولت ابد مدت شتافته بشرف منصب رفیع صاحب دیوانی و مستوفی الممالکی رسید و از آن مرتبه ترقی کرده بعد از وفات جناب میرزا محمد شفیع رحمة الله علیه صدر اعظم شد و در بارش مرجع اهل عالم آمد جناب عبد الله خان ولد اسن ارشد خود را که در اصفهان و بیگلربیگی آن سامان بود بدار الخلافه آورد و او را در دیوان اعلی مستوفی الممالک کرد با وجود کثرت مشاغل در دربار دولت باز بسبب وفور مداخل دست از ایالت اصفهان بر نداشت و سالی یکدفعه چند ماهی بآن سامان رفته قرار در کارها میگذاشت ولدش عبد الله خان امین الدوله خیال در خاطر بخت که ولد خود میرزا علی محمد خان را بجای خویش در اصفهان بیگلربیگی سازد و بدون مداخلهٔ پدر عالیمقدار بجلب منافع آن ولایت پردازد جناب والد بزرگوارش باین معنی راضی نبود و او را منع مینمود بالاخره حضرت عبد الله خان حدیث احترام ابوت و بنوت را فراموش کرد و بتوسط محارم بیرون و اندرون و تقبل پیشکش و خدمت فراوان حضرت صاحبقران را باین معنی راضی آورد صدر معزی الیه بعد از اطلاع ازین داستان چارهٔ دفع این واقعه را نداشت لهذا از فرط غم و اندوه فراوان مریض گشته تن به بستر ناتوانی گذاشت ع از قضا سرکنگبین صفرا فزود ❊ و علت مزمن یرقان قبل از سابع رخ نمود جناب عبد الله خان بدون اطلاع پدر فرمان ایالت اصفهان را بجهة پسر حاصل کرد و روزی پسر را با خلعت ایالت فرمان حکومت بسر زد و بدون اخبار بحضر پدر حاضر آورد از اتفاقات در همان حالت مؤلف این رساله بجهة عیادت جناب صدارت در آن محفل رسیدم و اوضاع و احوال صدر بی‌نوا را بالمشافهه دیدم بعد از آنکه نبیرهٔ خود را صاحب منصب خویش دید بی اختیار آهی سرد از دل پر درد کشید و در بستر غلطید روز بروز مرض تزاید یافت و در صبح روز چارشنبه سیزدهم شهر صفر المظفر سنهٔ یکهزار و دویست و ... بسوی دار آخرت شتافت در حقیقت صدری کریم بود و در ایام اختیار در کارها عموم

اهل روزگار

اهل روزگار بریزش و بخشش زندگانی مینمود خدمات دیوان صدارت بدون اسم مزبور بعلاوهٔ منصب مستوفی الممالکی بحضرت عبد الله خان ولدش عنایت شد و از ظهور این عارضهٔ کبری قرین مفاخرت بنهایت آمد تاریخ وفات صدر عالی قدر از کلک مؤلف تراوید و درین روزنامچه ثبت گردید ع حیف دانا رفتن و افسوس نادان زیستن ❊ لمؤلفه معدن جود و سخاوت صدر اعظم الی آخر ❊

رفت از آن رفتنش چشم امل در خواب شد ❊ آن جبین اسم حسن رسم آنکه باب جاه او ❊ سجدهٔ اهل یقین را تا ابد محراب شد ❊

تا کلید کلک او در قفل روزی شد بچرخ ❊ بابهای بسته را از جود فتح الباب شد ❊ از رسوم او فرو بگرفت عالم را ادب ❊

زانکه ذات پاک رادش منبع آداب شد ❊ گردن همت نشد از پنجهٔ رادش رها ❊ پنجه‌اش بر گردن جود و سخا قلاب شد ❊

در دفتر مستمندان جهان راشد طبیب ❊ در مزاج فقر جودش تا ابد جلاب شد ❊ تا شهاب کلک و اندر هوای دهر تاخت ❊

ز آسمان ملک دیو مفسدت پرتاب شد ❊ از قضای مبرم تب جسم او آمد بتاب ❊ رشتهٔ ارباب گز از این بلا بی‌تاب شد ❊

حیف از آن ذات شریف او که در باب ملک ❊ کارگاه انتظام ملک بی اسباب شد ❊ رفت در ایام شیخوخیت از دنیای پیر ❊

باعث حزن و ملال جمله شیخ و شاب شد ❊ راحت از شور فقدانش بزلزل در جهان ❊ قلب اهل عالمی لرزنده چون سیماب شد ❊

هر که بود اندر جهان در ماتم او خون گریست ❊ وز بلای او چه خونها در دل اصحاب شد ❊ داشت از سوک چنین صدری خبر کاندر ازل ❊

چرخ سرگردان شمال هیئت دولاب شد ❊ است رضوان در گلوش بخت آب سلسبیل ❊ جاودان سرمست طهور از آن شراب ناب شد ❊

رفت چون از دهر آن بحر سخا کان کرم ❊ بحر و کان را هر دو قلب از حسرت او آب شد ❊ از برای سال فوتش عقل گفت ای خاوری ❊

گوهر آواره آمد صدر چون نایاب شد ❊ بالجمله حضرت علی را پس از وقوع قضیهٔ آن صدر دانا ملالت بی منتهی دریافت و بجهة رفع ملال بزیارت حضرت معصومهٔ قم شتافت پس از مراجعت شوق زیارت بیت الله الحرام پیرامون خاطر عاطر گردید و حاجی عبد الله اصفهانی خواجه سرا و حاجی علی محمد کاشانی پارسا را از جانب ستر کبری والدهٔ مرحومهٔ عزت کیش و از قبل خویش بصوب کعبهٔ مقصود نایب گردانید هر نفری را مبلغ یکهزار تومان زر نقد از وجه حلال امدادی دولت انگریز داد و صیغهٔ نیابت بر وفق شریعت غرا خواند و هر دو را با سامانی شایان فرستاد غزلی که مطلعش زادهٔ از طبع مبارک شاهنشاه جهان و ما بقی از این بندهٔ مدحت ارکان و کاشف اسرار نهان است بر سنگی مرمر منقور و مصحوب حاجی عبد الله مزبور روانهٔ آن صوب سعادت دستور و در اصل حرم محترم بیت الله الحرام بیادگار منظور آمد غزل محرمی باید که پیغامی برد ❊ نزد جانان نام گمنامی برد ❊ بند احرامی نخست از احرام ❊

درحریم رو با حرامی برد * از دو چشمش زمزمی سازد عیان * ارمغان المختصر جامی برد * با تن و جان و دلی لبنیک کوی
پی بدرگاه دلارامی برد * هم در آن درگاه تکریمی کند * هم بر آن خدام اکرامی برد * بار یابد چون در آن دلکش حرم
قصه از بی سرانجامی برد * عرض درویشی بسلطانی کند * درد ناکامی بخود کامی برد * دل کند قربانی خدام دوست
پیش خاصان هدیه از عامی برد * ذکری از آنجا رود از عاشقان * نامی از خون آشامی برد * نیست عاری گر ز ما ذکری کند
نیست ننگی گر ز ما نامی برد * مطلب خاقان بگو بر پیش دوست * بخشه لعوضی از خامی برد * ذکر ورود نجیب افندی سفیر دولت
روم و وقوع مصالحه و تحریر عهدنامه با اعیان دولت ابد ملزوم در اواسط شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و
سی و نه نجیب افندی نامی از اعاظم دولت عثمانی بسفارت این شوکت ابد مبانی رسید و مستوفی الثانی میرزا ابوالقاسم
اصفهانی وزیر خراسان که تازه از آن مملکت مراجعت کرده بود باستقبال او شتافته و مشارالیه را باحترام تمام دریافته
درسرای جناب امین الدوله عبدالله خان مستوفی الممالک وارد گردانید بعد از رجعت موکب اعلی از دارالایمان قم در عمارت مبارک گلستان
بدلالت امیر کبیر محمودخان دنبلی قوریساول باشی شرفیاب انجمن حضور رافت دستور شد و از وفور تفقدات شاهانه قرین افتخاری
نامحصور آمد نامه موافقت علامه سلطان محمودخان خداوندگار روم را بآدابی شایسته تسلیم ساخت و امضای وثیقه
که فیما بین جناب محمد امین رئوف پاشای سرعسکر ارزنة الروم و مستوفی الثانی میرزا محمد علی آشتیانی ترقیم یافته و بدستخط قیصری
رسیده بود نیز داده بعد از عرض پیغامات دوستانه برجعت دارالوزاره پرداخت چون بعضی فقرات در آن وثیقه بود
لهذا حضرت اعلی اعتنائی بآن نکرده میرزا ابوالقاسم قایم مقام صدارت عظمی در مجالس متعدده با سفیر مذکور مکالمات کرده
در ثانی رجب امر صاحبقرانی عهدنامه مقرون اصلاح دو دولت ابد مبانی باسم میرزا محمد علی آشتیانی و محمد امین رئوف پاشای صدر
اعظم سابق آن شوکت جاودانی بتحریر درآورد بعد از اتمام ممهور بمهر شاهنشاه اسلام و در هنگام مرخصی سفیر مزبور از دربار فلک احتشام
قاسم خان سرهنگ فوج خاصه تبریزی بسفارت روم مأمور و عهدنامه مبارکه باو سپرده گشته برافقت نجیب افندی مذکور روانه آن
حدود و ثغور شد امضای این عهدنامه همایون را نیز بمهر سلطان روم قاسم خان مزبور در حین مراجعت آورد و این بنده صورت آن را
درین روزنامچه همایون ثبت و ضبط کرد ثبت عهدنامه جات بر ذمه تاریخ نگار واجب است تا حقیقت قرار و مدار دولت با سایر دول
معلوم شود بعضی از ارباب تواریخ مطالب دولت را رجوع بعهدنامه جات کرده و مطلقا ذکری از مطالب بیان ننموده اند مثل جناب

میرزا محمد صادق

میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی که تاریخ مسمی بجهان گشایش از مطالب کلی و جزئی خالی است و این معنی از ملاحظه آن
تاریخ بینندگان را حالی رحمة الله علیه ع پردلی باید که با رغم کشد * صورت عهدنامه دولتین علیتین ایران و روم
غرض از تحریر این کتاب مستطاب آنکه درین چند سال بسبب وقوع بعضی از حوادث میان دولتین علیتین اسلام روابط صلح
و صفوت و ضوابط دوستی و الفت قدیمه مبدل بنقار و خصومت و مؤدی بحرب و کدورت گشته بود بمقتضای
جهت جامعه اسلامیه اسلام و عدم رضای طرفین بسفک دماء و وقوع اینگونه حوادث و اوضاع و اعادت سلم و مودت
و تجدید دوستی و محبت از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت و موافقت شده و بموجب فرمان همایون اعلیحضرت شاهنشاه
ممالک ایران بالقابه فتحعلی شاه قاجار خلد الله ملکه و اقباله و حکم مأموریت نامه نواب ولیعهد دوران عباس میرزا باو صافه
این عبد مملوک و چاکر جان نثار بوکالت نامه مباهی و مخصوص گشته از جانب دولت علیه عثمانی نیز بامر و فرمان اعلیحضرت
سلطان غازی سلطان محمودخان بتجدید وکالت نامه بجناب والی ولایات ارزنة الروم محمد امین رئوف پاشای سرعسکر جانب
شرق عنایت شده بود این عبد مملوک در مدینه ارزنة الروم با جناب سرعسکر مشارالیه ملاقات بعد از مبادله وکالت
نامهای مبارکه عقد مجلس مکالمه کرده مصالحه مبارکه باین آئین ترتیب و تعیین یافت اساس از قراریکه در تاریخ یکهزار و
یکصد و پنجاه و نه بموجب مصالحه و عهدنامه واقعه گشته حدود و دستور قدیمه و شرایط سابقه از امر حجاج و تجار و رد
فراری و تخلیه سبیل اسرا و اقامت شخص معین در دولتین علیتین تماما و کما کان بین الدولتین مرعی و معتبر بوده ارکان
آن بوجهی من الوجوه خللی عارض نشده در مابین دولتین علیتین شرایط دوستی مقتضای الفت و محبت ابدا در کار باشد
بعد از این شمشیر خلاف در غلاف بوده در میانه دو دولت معامله که مؤدی کدورت و برودت و منافی سلم و صفوت باشد وقوع نیابد
و آنچه داخل حدود قدیمه دولت علیه عثمانی میباشد و در اثنای حرب و قتال بدست دولت فخیمه ایران آمده از جمله قری و اراضی و قصبه
و قصبه حال تحریر از تاریخ این تمسک معتبره الی مدت شصت روز بطرف دولت عثمانی تماما تسلیم شود و براعات حرمت این مصالحه
خیریه گرفتاران طرفین را بلاکتم و اخفا تخلیه سبیل کرده آنچه در اثنای راه محتاج الیه آنها باشد از ماکولات و غیرها عطا شود
و بسرحدات طرفین ایصال نمایند مادّه اولی دولتین علیتین را در امور داخله یکدیگر مداخله نیست فیما بعد از جانب بغداد
و کردستان مداخله جایز نداشته از جمله محالی که از توجیهات سنجاقات و کردستان داخل حدودی باشد سببا من الاسباب

و بوجهامن الوجوه از طرف دولت علیهٔ ایران مداخله و تجاوز و تعرض در متصرفین سابق و لاحق تصاحب نشود و در حوالی مذکوره
اگر از اهالی طرفین به ییلاق و قشلاق عبور نمایند در باب رسومات عادیهٔ ییلاق و قشلاق و سایر دعاوی که وقوع یابد مابین
وکلای نواب ولیعهد ایران و وزیر بغداد مخابره شده رفع نمایند که باعث کدورت در میان دو دولت نگردد ماده ثانیه
از اهالی ایران کسانیکه بکعبهٔ معظمه و مدینهٔ مکرمه و سایر بلاد اسلامیه آمد و شد مینمایند مثل حجاج و زوار و تجار و مترددین اهالی
بلاد اسلامیهٔ رومیه با آن جماعت مثل اهالی خودشان معامله نمایند و از ایشان دورمه و سایر وجوه خلاف قانون شرعیه اصلا
چیزی مطالبه نشود و کذلک از زوار عتبات عالیات مادامیکه مال التجاره داشته باشند بر وفق حساب گمرک مطالبه شود و زیاده
طلب ننمایند و از طرف دولت علیهٔ ایران نیز با تجار طرف بهیهٔ عثمانی و اهالی ایشان بر این وجه معامله نمایند و بمقتضای شرایط
سابقه فیما بعد در حق حجاج و تجار دولت علیهٔ ایران تنفیذ اجرای شرایط قدیم از جانب وزرای عظام و امیر حاج و میرمیران کرام و سایر
ضابطان و حکام دولت علیهٔ عثمانی کمال دقت و رعایت شود و از شام شریف الی حرمین محترمین و از آنجا الی شام شریف از جانب
امین صرهٔ همایون بمعرفت معتمدی تعیین که در میان آنها است نظارت نماید و از مخدرات حرم محترم شاهنشاهی و حرمهای شاهزادگان
عظام و سایر اکابر دولت بهیهٔ ایران که بمکهٔ معظمه و عتبات عالیات میروند فراخور رتبهٔ ایشان حرمت و اعزاز شود و کذلک در خصوص
رسومات گمرک تجار و اهالی دولت بهیهٔ ایران مانند دولت علیهٔ عثمانی معامله شود و از مال تجارت ایشان یکدفعه بقرار یکصد قروش
چهار قروش گمرک گرفته و بدست ایشان تذکره داده مادامیکه از دست ایشان بدست دیگری منتقل نشده است مکرر از ایشان
گمرک نگیرند تجار ایران لاجل التجاره چوپوق شیراز که بدار السعاده می آورند در بیع و شرای آن انحصار نباشد و بهر کس که خواهند
بیع نمایند و با تجار و تبعهٔ اهالی دولتین علیتین که بممالک جانبین آمد و شد مینمایند بمقتضای جهت جامعهٔ اسلامیه معاملهٔ دوستانه
شده از هر ایذا و اضرار محفوظ باشند ماده ثالثه آنچه از عشیرهٔ حیدرانلو و سبکی متنازع فیها بوده و امروز در خاک دولت
علیهٔ عثمانی ساکن میباشند مادامیکه در دست آنهاست اگر بحدود ممالک ایران تجاوز کرده خسارت رسانند سرحدداران
در منع و تربیت ایشان دقت نمایند و اگر از تجاوز و خسارت دست بر ندارند و از جانب سرحدداران منع ایشان نشود از تصاحب
ایشان دولت علیهٔ عثمانی کف ید نمایند اگر ایشان برضا و اختیار خود بجانب ایران بگذرند دولت عثمانی ایشان را منع و تصاحب
نکنند و بعد از آنکه بطرف دولت بهیهٔ ایران گذرند بعد اگر بخاک عثمانی بیایند قطعا تصاحب و قبول ایشان نشود و در صورتیکه

ایشان

ایشان بطرف ایران نگذرند و آن وقت از حدود دولت عثمانیه تجاوز کرده خسارت بزنند سرحدنشینان دولت علیهٔ ایران
در منع و تجاوز ایشان دقت نمایند ماده رابعه بموجب شرط قدیم فراری دولتین از طرفین تصاحب نشود و کذلک از جملهٔ عشایر
و ایلات هر کسیکه بعد از این تاریخ از دولت علیهٔ عثمانی بدولت فخیمهٔ ایران و از دولت بهیهٔ ایران بدولت علیهٔ عثمانی بگذرد
باید آن گذشتگان تصاحب نشوند ماده خامسه آنچه در دار السلطنه و سایر ممالک دولت علیهٔ عثمانی اموال تجار ایران موافق
شرع و دفتر محفوظ نگاه داشته شده است از تاریخ این وثیقه در ظرف شصت روز در هر محلی که باشد بموجب دفاتر مرقومه بمعرفت
شرع و معتمد دولت ایران بصاحبان آنها تسلیم شود و سوای اموال محفوظه آنچه در اثنای وقوع عداوت از حجاج و تجار و سایر اهالی
ایران که در ممالک عثمانی بعضی ضابطان جبرا از بعضی گرفته باشند بعد از افاده و اظهار دولت علیهٔ ایران از دولت عثمانی
فرمان بر طبق همان افاده بعهدهٔ وکیل آنها در هر محل صادر و بعد از اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند ماده سادسه در ممالک دولت
علیهٔ عثمانی از اهالی ممالک طرفین از کسانیکه فوت میشود اگر وارث و وصی شرعی نداشته باشد مامورین بیت المال ترکهٔ همان
متوفی را بمعرفت شرع دفتری کرده بثبت و سجل شرعی برسانند و آن مال را بعینه در محل امن تا مدت یکسال حفظ نمایند تا وارث و وکیل
شرعی آن آمده بموجب ثبت و سجل شرعیه اشیاء متروکه تسلیم شود و رسوم عادیه و کرایهٔ محل آن اشیا را گرفته باشد و آن اشیا
اگر در مدت مذکوره حریق و تلف شود ادعای آن نشود و اگر در مدت مزبوره وارث و وصی نرسد ترکهٔ محفوظه را مامورین بیت المال
باطلاع معتمد دولت علیهٔ ایران فروخته ثمن آن را حفظ نمایند ماده سابعه بموجب شرط سابقه برای تایید و تابید دوستی و مودت از
هر سال یک نفر از طرفین در دولتین علیتین معتکف و مقیم باشند و از تبعهٔ دولتین علیتین که در اثنای حرب بطرفین گذشته اند
در حق ایشان بنا بحرمت مصالحهٔ خیریه سیاست این اسائت نشود خاتمه آنچه از اساس و شرایط و مواد که در فوق مذکور شد
بر منوال محرره که بالمذاکره قرارداد شده و از طرفین قبول گشته ادعای اموال منهوبهٔ الضیعات و تضمین مصارف جزئیه از
جانبین مضی ما مضی گفته صرف نظر شود و از جانبین دولتین علیتین موافق عادت تصدیق نامها مبادله شده بواسطهٔ سفرا
از تاریخ این تمسک الی مدت شصت روز در سرحد دولتین بیکدیگر ملاقات کرده باستانهٔ دولتین ایصال و تسلیم شود
و باین جهت وجه عقد و تجدید این مصالحهٔ خیریه بمبالغهٔ حقیقیه از تاریخ تمسک معتبره مرعی و معتبر گشته و از هر جهت نایرهٔ کدورت
و خصومت منطفی بوده منافی دوستی و خلاف این عهود و شروط معقوده مربوطه از جانبین وضع و حرکتی و معامله جایز ندارند

واز جانب جناب وکیل مشار الیه نظر برخصت کامله از جانب دولت عثمانی در این تاریخ یکهزار و دویست و سی و هشت
یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذی قعدة الحرام این تمسک ممهور ممضی شد الخاتمة بالخیر والسعاده والحمد لله اولا واخرا و باطنا
وظاهرا التحریر فی اواخر شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و سی و نه در دار الخلافه طهران این عهدنامهٔ مبارکه
در حضور نجیب افندی ایلچی دولت عثمانی تصحیح شد **بهاریهٔ سال میمون فال پیچین ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و**
سی و نه هجری و حرکت بسلطانیه واجماع ملک‌زادگان وتغییر وتبدیل ولات ورجعت بدار الخلافه موکب فیروزی
کوکب سلطان چارم حصار اعنی مهر عالم مدار درین سال میمون آثار بعد از انقضای سه ساعت و بیجده دقیقه از شب
یکشنبه نوزدهم شهر رجب المرجب سنه یکهزار و دویست و سی و نه مطابق با سنهٔ میمون پیچین ئیل ترکی از دار الخلافهٔ
حوت بسلطانیهٔ حمل نقل وتحویل نمود واز نوباوگان نهال خرم حشری در اردوی چمن جمع شد وچهرهٔ گلبن صفر ارنگ
که ولیعهد خسرو سوری است چون مریضان بستری از سوء مزاج شکایت کرد ودارای بهار طبیب ابر آزار را از
دار الملک بحار بمعالجت آورد ونوباوگان نهال بدارائی خاور زمین گلشن ودار المرز چمن تغییر وتبدیل یافتند
واز فیض موهبت گلشن آرا هر یک بمقر ایالت شتافتند سلطان بهار امیرزادهٔ شقایق مرغزار را بخیل غزالان
قراگوزلو شعار امیر ساخت ودارای اردی بهشت برجعت دار الخلافهٔ گلزار تاخت ایین باد نوروزی بنظم دار السلطنهٔ
چمن مامور شد وخسرو سوری بصید قلوب عنادل سرور آمد بزم شیلان نوروزی بحکم شاهنشاه تاجدار چون پیرایهٔ
آراسته شد واز اعطای خلاع زرتار وانعام آن جوهر مسکوک کامل عیار غبار غصه وآزار از صفحهٔ قلوب باریافتگان
دربار عرش مدار برخاسته بعد از انقضای بزم شیلان اگرچه کار رکیه مستلزم حرکت موکب ظفر نشان در اطراف ممالک
نبود ولی چون سال قبل در دار الخلافه توقف دست داده بود لهذا شاهنشاه عاقبت نگر بسبب ترتیب لشکر عزیمت
سفر فرمود در روز پنجشنبه دوازدهم شهر شوال المکرم از دار الخلافهٔ طهران بروضهٔ دلگشای نگارستان و روز شنبه
بیست و دویم از آنجا بجانب چمن سلطانیه سبک عنان ویوم چهارشنبه دویم شهر ذی قعدة الحرام چمن مزبور مضرب
خیام ظفر فرجام آمد رعایای گیلان از تعدیات کارکنان نواب شاهزاده محمد رضا میرزا بدربار همایون شکایت آوردند
واز فرط مروت وداد رسی دارای مظفر شاهزادهٔ آزاده را از ایالت معزول کردند نواب یحیی میرزا بوالی گری آن مملکت

سرافراز

سرافراز شد وحضرت منوچهر خان غلام ایچ آقاسی باشی که از وزیرزادگان ولات ولایت گرجستان واز اسرای سال
جدال با ایشپخدر سردار روسیهٔ بی ایمان واجل مقربان دربار خلافت علیه است بنظم امور آن ثغور وتربیت شاهزادهٔ ایرج دستور
قرین اعزاز آمد نواب حجة السلطان علی نقی میرزا که در سال قبل از قراری که نگارش یافت داوطلبانه بدارائی مملکت
خراسان رسید ظرف حوصله اش رفتار با خوانین اکراد بر نتافت واستعفا کنان بدربار جهان مدار شتافت
حضرت والا شجاع السلطنه حسنعلی میرزا که چندی بود بدار العلم شیراز رفته بود در حسب احضار در مدت هفت روز
یکماهه راه را طی کرده در ثانی خلعت والیگری آن مملکت را پوشید وبعد از نزول موکب اجلال بدار الخلافهٔ بی زوال
بعزیمت ارض اقدس کوشید نواب علینقی میرزا القب حجة السلطانی به لقب رکن الدوله تبدیل یافت وشغل
سابق بحکمرانی دار السلطنهٔ قزوین شتافت حضرت امام ویردی میرزای ایلخانی کماکان از منصب ارجمند
کشیک سرای همایون اعتبار تمام حاصل ساخت ومیرزا اسد الله نوری نیز بهمان شغل قدیم پرداخت در زمستان
سال قبل نواب ولیعهد دوران را سوء مزاجی عارض شده بود وجالینوس الزمانی میرزا احمد طبیب اصفهانی احمد آبادی
برحسب امر خاقانی از اصفهان به تبریز رفته در معالجهٔ آن حضرت ید بیضا نمود درین اوقات که چمن سلطانیه مضرب
سرادقات فیروزی آیات شد شوق ملاقات فرزند خجسته پیوند شاهنشاه ظفر مند را به پیرامون خاطر خطیر خطور
کرد وحضرت ولیعهدی از دار السلطنهٔ تبریز بسلطانیهٔ بهجت انگیز روی آورد امیرزادگان معظم اعنی نواب
ولیعهد ثانی محمد میرزا وخسرو میرزا وسیف الملوک میرزا که خلف ارشد نواب ظل السلطان وصهر مهر
نواب ولیعهد زمان است بالتزام موکب ولیعهدی از حضور همایون سعادتی از حد افزون یافتند وپس از
استیفای حظ کامل از سعادت حضور شهریار عادل مجددا در رکاب ولیعهد دریادل بدار السلطنهٔ تبریز شتافتند
ایالت ولایات طوایف قراگوزلو به نواب ولیعهد ثانی محمد میرزا عنایت شد وروز یکشنبه دوازدهم شهر ذی حجة
الحرام موکب با احتشام از چمن سلطانیه رکضت آراگشته در روز شنبه بیست و دویم شهر مزبور وارد دار الخلافهٔ بهشت
آیت گردید جناب امین الدوله عبد الله خان حسب الامر الاعلی روی بنظم مهام اصفهان گذاشت ونواب ولیعهد
ثانی محمد میرزا برحسب صوابدید والد بزرگوار بجهة نظم امور جماعت قراگوزلو از دار السلطنهٔ تبریز عزیمت کرده همت

بر توقف قصبهٔ جوزقان واقعه در محال تفرزه کاشت مثنوی هر کجا باشد شه ما را بساط * هست صحرا گر بود سم الخیاط *
هر کجا که یوسفی باشد چو ماه * جنت است ارچه که باشد قعر چاه * بهاریهٔ سال فرخ مآل تخاقوی ئیل ترکی مطابق
با سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و عزیمت اصفهان و مراجعت بطهران و حرکت بسلطانیه و سایر وقایع آن زمان
عنقای قاف خاور و سیمرغ کوه باختر اعنی مهر انور درین سال همایون فر بعد از انقضای نه ساعت و هشت دقیقه
از شب دوشنبه غرهٔ شهر شعبان المعظم سنهٔ یکهزار و دویست و چهل مطابق سال فرخ فال تخاقوی ئیل ترکی بعزم
آشیانهٔ حمل بال همایون فال گشود و دارای بهار بنظم مملکت گلزار عزیمت فرمود و فتنه جویان دی و بهمن در گوشهٔ
خمول خفتند و از نشر سبزه جهان بین خود را وداع گفتند غراب بین را امانت بخیانت رسید و هزار دستان
نغمه سرا خلعت وزارت پوشید نوباوهٔ نهال بحکم دارای بهار در دار السلطنهٔ گلزار صاحب اختیار شد و موکب سلطان
اردی بهشت بسلطانیهٔ چمن پی سپار آمد سفیر روسی نژاد شکوفه از جانب سردار اسپند بسفارت گلستان شتافت
و وقایع نگار عندلیب گرجستان گلشن رخصت سفارت یافت فتنه جویان دی و بهمن باز بفکر مداخلت در ایران زمین
گلشن افتادند و نوباوگان نهال بدربار دارای بهار روی نهادند پادشاه روسی نژاد شتافت از جهان برست
و ملکزادهٔ قوهٔ نامیه خوارزمیان زاغ و زغن را بیک حمله برشکست بعد از انقضای بزم شیلان نوروزی رای عالم
آرای همایون بجهة تنبیه حاجی هاشم خان بختیاری ساکن اصفهان بعزیمت آن سامان قرار گرفت و دو روز بعد از
نوروز فیروز با ده هزار سپاه رزمخواه و توپخانهٔ صاعقه همراه عازم آن دیار جنت آثار گردید تبیین این مقال آنکه
این حاجی هاشم خان ولد حاجی رجبعلی بختیاری ساکن محلهٔ لنبان اصفهان است و برادر زن جناب امین الدوله عبدالله خان
چندی بود که از کثرت شرارت ذاتی سر بطغیان بر آورد و جمعی از الوار لنبان و الواط اصفهان را به پیرامون خود جمع کرد
شبها بخانهٔ متمولین و تجار آن ولایت میریخت و بعد از تقاضای مال در صورت انکار رشتهٔ جان صاحبخانه را از هم میگسیخت
روزها علی رؤس الاشهاد در دیوانخانه دو توپخانه داشت و آدمهای شریر او مردمان بی تقصیر را از کوچه و بازار بهانه گرفته پای آن
بیچارگان را بطمع مال بر فلک میگذاشت تا مرحوم حاجی محمد حسین خان صدر اعظم در حیات بود بسبب فوردماتی او در باری
زیاد این مطلب بروز نمی نمود هر وقت امری واقع میشد بکدخدائی میگذرانید و اموال مردم را از خود تاوان میداد و در اخفای راز
میکوشید

میکوشید بعد از فوت او که ایالت دار السلطنهٔ اصفهان بمیرزا علی محمد خان ولد امین الدوله مفوض شد حضرت امین بسبب واهمه
که از والدهٔ آن ولد که همشیرهٔ حاجی هاشم خان است داشت کفایت این کار را نتوانست و چارهٔ آن را ندانست تا آخر
روزی حاجی هاشم خان مزبور جوان سید هاشمی نسبی را از دار سیاست آویخت و خون آن سید پاکزاد را با خاک را آمیخت مادر
آن جوان بتوسط علمای اصفهان عریضهٔ غیرت انگیز بدربار صاحبقران معدلت آمیز گسیل داشت و صاحبقران شریعت پرور
بسبب بازخواست خون آن سید که هر روی سعادت بدار السلطنهٔ اصفهان گذاشت در روز ورود موکب مسعود حاجی هاشم خان
با الواط و الوار نامعدود باستقبال رسید و پس از ورود بلافاصله در پیشگاه سیاست حاضر گشته از دو دیده نابینا گردید
ما یعرف او که از مردم بزور گرفته بود بضرب چوب استرداد شد و مرحمت باطنی اعلیحضرت شاهنشاهی مرهم جراحات اهل آن بلد
جنت نهاد آمد بعد از تفریغ محاسبات معلوم شد که جناب امین الدوله حسب الواقع از عهدهٔ امانت بر نیامده و مانند
بدر عالی که از پیشکش خزاین زر و گوهر رسانیدن مالوجهات کشور رضا جوی خاطر شهریار مظفر نشده امتحاناً مبلغ
پنجاه هزار تومان نقد در ازاء عفو جرایم تکاهل از او خواسته شد و مشار الیه از در انکار خاسته شاهنشاه آگاه رعیت را
خراب و ویران دیده و کار را بی سامان لاعلاج منصب رائی دار السلطنهٔ اصفهان را بنواب شاهزاده سلطان محمد میرزا
که والدهٔ محترمه اش تاج الدوله اصفهانیه و محبوبهٔ خاطر سنیه بود مفوض و او را از لقب ارجمند سیف الدوله و وزارت او را بیوسف خان
غلام گرجی سپهدار عراق سربلند نمود مبلغ دویست هزار تومان نقد از اصل مالیات که بزد شر رعایای پریشان بود بتخفیف
و تصدق مقرر گردید و جناب امین الدوله ملتزم رکاب فیروزی فر آمد نواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس که با عمال
و اعیان آن ملک شرفیاب بار آن بحر فلک فلک گردیده بود پس از تفریغ محاسبات و اعطای سی هزار تومان تخفیف
از اصل مالیات بمقر ایالت برگشت و بعد از انقضای ایام صیام موکب فیروزی احتشام در غرهٔ شهر شوال المکرم عازم
رجعت گشته از ورود مسعودش فرق اهالی دار الخلافه از فرق فرقد در گذشت مصلحت ملکداری مقتضی آن بود که جناب
امین الدوله با وجود عزل از امارت پس از آن بر مسند وزارت نشیند لهذا رای همایون بر آن تعلق یافت که بجهة انجام
مهام ملکداری و نظام دربار دولت و کامکاری وزیری با دیانت برگزیند جناب اللهیار خان دولوی قاجار که امیر بزرگوار
و دربار فلک مدار را سالار بار و از شرف مصاهرت شاهنشاه تاجدار با کمال اعتبار بود بمنصب جلیل وزارت اعظم سرافراز

گردید و از لقب نبیل آصف الدوله که قرین انواع افتخار و اعزاز آمد حضرت محمد حسن خان ولد ارجمندش که بعطنا نبیره خاقان
ظفر منداست از منصب سالاری بار صاحب نام و لقب شد روز هشتم شهر ذی قعدة الحرام موکب فیروزی اعلام از دار الخلافه
بباغ نگارستان نقل مکان کرد و پس از مأموریت جناب منوچهر خان ایچ آقاسی باشی بنظم مهام گیلان روی سعادت
بصوب چمن سلطانیه آورد یوم پنجم شهر مزبور آن چمن بهجت دستور مضرب سرادق جاه و جلال شد و عرصه دشت وسیع
از هجوم شیران بیشه هیجا مالامال گردید جناب آصف الدوله وزیر جدید اوضاع فراخور احوال منصب وزارت سدید جدید این
قصیده غرا از طبع مؤلف در تاریخ این وزارت حمیده زیب آرای صفحه روزگار گردید **للمؤلف** بحمد الله که شد از سیر چرخ و یاری کوکب ٭
وزیر آستان شه امیر آسمان موکب ٭ وزارت با امارت جمع شد در بهترین ذاتی ٭ که کلکش ثانی تیر است و تیغش تالی عقرب ٭
وزیر اعظم اللهیار خان آن آصف ثانی ٭ که صد افزون ز آصف را بخاک آستانش لب ٭ نظام الملک دربانش گذارد پا چو بر مسند ٭
ملک شه خاک میدانش فشارد پا چو بر مرکب ٭ ارسطو طور و افلاطون منش بوزرجمهر آئین ٭ که باشد آصف بن برخیا طفلیش در مکتب ٭
نصیر الدین طوسش با نظام الملک ملک آرا ٭ چو شمس الدین و صاحب در خطاب بندنا یارب ٭ علامات وزیران سلف شد محو از خاطر ٭
بلی چون آفتاب آید نماند نشان از شب ٭ سر دست وزارت راست کلک او چو شهبازی ٭ که ظلم و فتنه اش مانند عصفوریست در مخلب ٭
چو هم صهر جهاندار است هست از هر شرف اشرف ٭ چو هم از ایل قاجار است هست از هر نجیب انجب ٭ چنین ذاتی امورات صدارت را بود اولی ٭
چنین شخصی مهمات وزارت را بود انسب ٭ بلی اندر سواد نفی از اعلی است بر ادنی ٭ بلی اندر سواد منع بر العبد ز هر اقرب ٭
چو کلکش را عدو خواری چه باک از کینه دشمن ٭ چو ضیغم را توانائی چه بیم از حیله ثعلب ٭ ز فرط احتسابش عدل اندر جلوه چون آهو ٭
ز بیم انتقامش فتنه اندر خواب چون ارنب ٭ ضمیرش را بود با ماه گردون پیش همانا ٭ دواتش را بود با چاه زمزم نز ز هر مشرب ٭
همان نسبت که دارد چاه زمزم با چه بابل ٭ همان صورت که دارد ماه گردون با مه نخشب ٭ قوام او دوام او یکی لازم یکی الزم ٭
وجود او سجود او یکی واجب یکی اوجب ٭ جمال او جلال او یکی حسن و یکی احسن ٭ همال او زوال او یکی صعب و یکی اصعب ٭
مه و مهرش دو چابک آمده یکی شامی یکی رومی ٭ شب و روزش دو وخشک آمده یکی ادهم یکی اشهب ٭ زمین را هر قدر ساحت دواتش را بود مرتع ٭
فلک را هر قدر وسعت حسابش را بود مضرب ٭ بعهد عدل او بر گردنی طوق تظلم نه ٭ مگر بر گردن خوبان دلارا طوقی از غبغب ٭
ز توقیعش معطر میشود هر دم مشام جان ٭ ز توقیعش معطر میشود هر دم مشام جان ٭ مرکب مشک اذفر شد مگر با عنبر اشهب ٭

زبدو

زبده و آفرینش تا کنون از اغلبی افزون ٭ سخندان و اندر این معنی که باشد حکم بر اغلب ٭ از ایام را بود نازش از این فرزند نام آور ٭
کسان دارند اگر نازش یکی از ام یکی از اب ٭ مقیم کعبه شاید گر نهد بر آستانش رخ ٭ که می باشد طواف درگهش از هر ثواب اثوب ٭
بهم افتاده خصمانش چه حاجت انتقام وی ٭ چنان کز کینه عبد الملک شد چاره مصعب ٭ ز ضرب دست و تیغ او عدو مشهور در عالم ٭
یکی از ضرب حیدر شد سمر اندر جهان مرحب ٭ چه بهر از رحمت آبای علوی خصم جاهش را ٭ خلف چون ناخلف آمد چه سود از گفتن ار کب ٭
بود جمره آتش فشان و طبیب اسا ٭ که درمان مریض خصم او را میکند ارجب ٭ دو تن از جو فروشان مدعی گندم نمایی ها ٭
همی کردند تا گشتند خود مردود بر مذهب ٭ وجود آصف دوران بحمد الله شد باعث ٭ که گشت از بار ناهمواریشان آسوده هر مکتب ٭
بطول افتادی از اهمال ایشان مطلب عارض ٭ وجود او چو آمد در میان کوتاه شد مطلب ٭ چو بر صدر وزارت شد مکین از بهر تاریخش ٭
در اندیشه راهبرد خرد می سفت با مثقب ٭ یکی آمد برون از مصرع و با خاوری گفتا ٭ وزیر ملک اللهیار خان تاریخ این منصب ٭

ذکر ورود نواب نایب السلطنة العلیه و بولکونوک وکیل دولت روسیه و مأموریت وقایع نگار مرزی تفلیس و اوضاع واقعه تا ورود بدار الخلافه جاوید انیس

اگر چه در عهدنامه مبارکه که فیما بین دولتین علیتین ایران و روس بسته شد و صورت
آن در این کتاب مستطاب ثبت است حدود جمیع ولایات سوای ولایت طالش معین است ولی جزئیات اراضی و صحاری و کل
دهات را اسما و رسما بسبب عدم احتیاج قید ننموده اند در این چهارده سال سنوات مصالحه اکثر اوقات معتمدین و مهندسین
بسرحدات معلومه میرفتند و دلایل و براهین در باب حد و سنور با معتمدین روسیه میگفتند و جوابها می شنفتند در این سال جماعت روس
بر سر لجاج و احتجاج ایستاده و قرار گفتگو را بر این دادند که محل مشهور به بالغلو و گوکچه و گنیز من توابع ایروان داخل سرحدی
روس است و عدم قبول این دعوی موجب وقوع دریغ و افسوس حسین خان سردار ایروان مراتب لجاجت جماعت روس را
درین باب عرضه داشت نمود و نیارال ریلوف سردار گرجستان نیز بجهة اثبات مطلب خود بولکونوک مزاویچ وکیل دولت روس را
با شاهمیر خان ارمنی ترجمان فرستاده در دربار دولت عظمی مهر از سر گنجینه این ادعا بر گشود نواب نایب السلطنة العلیه بجهة
تشخیص همین مراتب احضار شد و حسن خان قاجار قزوینی سارو اصلان نیز از ایروان وارد دربار فلک مدار چند روز متوالی
حضرت نایب السلطنه و جناب آصف الدوله و سارو اصلان و حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی که واسطه صلحنامه بود و میرزا محمد علی
آشتیانی که بارها با مهندسین روس درین مواد مکالمات مینمود با بولکونوک مزاویچ و شاهمیر خان نشستند و بر رشته دلایل متحمل

زبان لجاجت دراز ساختند باز از فرط غرور و عدم انصاف موفور خود راضی نمیکرد و گاهی دعوی خویش را بالطوع خواهش
و استدعا میان می آورد بالاخره صریحا گفت که عدم حصول این تمنا موجب ترک مصالحه و وقوع مجادلات و دولت روس را
صرفها در این معامله شاهنشاه آگاه حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی را بسفارت تفلیس معین فرمود که شاید ینارال
یرملوف را انصافی باشد و مثل مزاویچ بناخن بی انصافی چهره موافقت را نخراشد مزاویچ را بالمشافهة العلیة نصایح مشفقانه
نمود و یکعدد گل الماس پرقیمت و چند طاقه شال کشمیر باو مرحمت داده او را با وقایع نگار روانه تفلیس فرمود در همان سفر حاجی
میرزا ابوالحسن خان شیرازی بسبب اطلاع از اوضاع دولتهای خارج بمنصب ارجمند وزارت امور دول خارجه سرافراز شد
و عقاب رایات فیروزی آیات در شب پنجشنبه نوزدهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و چهل و یک بعزیمت دارالخلافه
طهران در پرواز آمد نواب نایب السلطنة العلیه بجهة نظم امور همدان که در همان سفر باو مرحمت شده بود و سرکشی محال قراگوزلو
روانه عراق شد و نواب یحیی میرزا والی ولایت گیلان با جناب منوچهر خان ایچ آقاسی باشی و عمال و اعیان در دارالسلطنه
قزوین وارد دربار عرش سیاق آمد چون فی الجمله شورشی در ولایت گیلان واقع شده بود حضرت همایون مفسدین را
پس از تنبیه روانه ولایت سمنان نمود مبلغ شصت هزار تومان نقد از بابت مالیات برعایای بی سامان گیلان
تخفیف داده شد و موکب همایون بدارالخلافه طهران روی سعادت نهاده چند روزی در حدود ساوجبلاغ بصید و شکار
مشغولی دست داد و در یوم یکشنبه چهاردهم شهر صفر المظفر عرصه دارالملک ری از ورود کوکبه اقبال ساحت جنان نهاد
ع دولت معین و بخت مساعد ستاره یار

ذکر تصرف روسیه در قریه بالغلو و مراجعت وقایع نگار مروزی از تفلیس بانواع افسانه و گفتگو

مزاویچ وکیل دولت روسیه بعد از ورود بدارالسلطنه تبریز از رفاقت حضرت وقایع نگار
در گذشت و بتعجیل تمام روانه تفلیس گشت ذره پروریهای حضرت صاحبقران را فراموش کرده بدمدمه و افسون یرملوف
سردار را بر سر کار آورد ینارال مزبور که خود مردی فتنه انگیز بود گینیاز وستخط اوچ کلیسیا را در تصرف قلعه بالغلو اشاره
مفسدانه نمود و خود در ظاهر بهانه نظم حدود داغستان و در باطن بجهة طفره از ملاقات وقایع نگار دولت ابد ارکان بال عزیمت
برگشود گینیاز مذکور حسب اشاره سردار مذکور قریه بالغلو را تصرف کرده یکنفر یاور و دویست نفر صالدات در آنجا گذاشته
خود بمراجعت اوچ کلیسیا روی آورد وقایع نگار چندی در تبریز اقامت ورزید تا حضرت ولیعهد زمان از صفحات عراق برگردید

بعد از

بعد از اخذ دستور العمل در روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول روانه ایروان گردیده و در ورود بآن سامان داستان
تصرف روسیه را در قریه بالغلو و عزیمت یرملوف را بداغستان شنید با آنکه گینیاز اوچ کلیسیا شرحی بسردار ایروان
نگاشته و وقایع نگار را در ایام غیبت یرملوف از عزیمت تفلیس ممنوع داشته بود باز مشار الیه ممنوع نگشته
از راه بالغلو عازم آن دیار و روز سه شنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول وارد آن بلده ارم آثار شد در عرض راه و در روز ورود
تفلیس کمال عزت و احترام از وی بعمل آوردند و او را در منزلی مناسب وارد کردند ویلیموف نام نایب یرملوف حضرت
وقایع نگار را ملاقات کرد و مأموریت خود را در باب گفتگوی بالغلو با او بمیان آورد چند روز گفتگو بطول انجامید و بالمآل
بجائی نرسید ویلیموف بسبب سکوت وقایع نگار نوشته بتحریر در آورده مهر کرده باو سپرد و خط سلامت از میدان مشاجرت
بیرون برد که قریه بالغلو را از جمله حدی خود دانسته ایم و تصرف در آن نموده ایم بدون حکم امنای دولت روسیه تخلیه
ممکن نیست دیگر اینهمه گفتگو و مشاجره چیست در خلال این احوال خبر وفات الکسندر پاولیچ پادشاه روسیه بتفلیس رسید
و حضرت وقایع نگار همان نوشته ویلیموف را دست آویز کرده بدرگاه آسمان جاه راجع گردید بعد از ورود او
بدارالخلافه و عرض فقرات معلومه بی تردید و گزافه دریای طوفان زای غیرت ملوکانه را نوبت خروش گردید و نوای
کوس تلافی جسارت روسیه ساکنان ملاء اعلی را بگوش رسید ع ببین تا چه زاید شب آبستن است
یکی از مؤیدات طالع مؤلف اینکه حضرت صاحبقران معظم در بدایت کار بجای حضرت وقایع نگار این مدحت گذار را بخواست
مأمور باین خدمت نماید دو نفر از ارباب غرض که فی قلوبهم مرض در میان افتادند و بدوستی این وقایع نگار و دشمنی این مدحت گذار
قرار را بآن کردار دادند و این سفر بدعاقبت از گردن این بی بضاعت افتاد ع عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

ذکر وفات بعضی از امراء دربار و شرفیابی نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا بدرگاه دولت پایدار و دیدن کیفیت ریزش و بخشش او با منتهای شوکت جاوید قرار

یکی از امراء متوفی در این سال حضرت ظهیر الدوله ابراهیم خان
عمزاده بود که ربیب دارای دوران است مدت بیست و دو سال در دارالامان کرمان بایالت زندگانی نمود و در این
سال در دارالخلافه مریض گشته طایر روح پرفتوحش بعزم غرفات جنان بال گشود نواب شاهزادگان عظام و امرای
کرام بمشایعت جنازه او پیاده شدند و از بیوفائی عمر طعنه زنان بر روزگار آمدند چون برادر بطنی نواب محمد قلی میرزای

ملک آرای دارالمرز طبرستان بود لهذا برحسب امر همایون علی میرزا محمد جعفر حمزه کلابی مازندرانی وزیر نواب معزی الیه بجهة
نظم کار ولایت و قرار امور بازماندگان ابراهیم خان بدارالامان کرمان روی نمود فرمان و خلعت ایالت آنجا باسم عباسقلیخان
ولد اکبرش که بطنا نبیرهٔ صاحبقران معدلت اثر است صادر گردید میرزا محمد جعفر بعد از نظم کارها مراجعت کرده اوضاع
آن ولایت را معروض رای عالم آرا گردانید یکی دیگر از جملهٔ امرای متوفی امان الله خان والی ولایت کردستان است که
آبا عن جد باین منصب جلیل سرافراز و در بهر دولت بصداقت خدمت مینموده اند مشار الیه با وجود غلو در مذهب تشیع
مدت سی سال از روی کمال تسلط در میان آن جماعت بر عصبیت حکمرانی مینمود و همواره در حضور اعزهٔ آن ولایت
زبان بتشنیع خلفای ثلاث میگشود درین سال از تاثیرات قدر و نحوسات اختر مادهٔ از سودا در مزاجش رسوخ یافت
و بالاخره مادهٔ دماغی گشته و کار از معالجه گذشته روی از عالم بر تافت منصب والی گری بولد ارجمندش خسروخان
که شرف از مصاهرت شهریار زمان داشت عنایت گشت و از ظهور این عارضهٔ کبری فرق اعتبارش از فرق فرقد
درگذشت یکی دیگر از جملهٔ وفات یافتگان محمد حسین خان قراگوزلوست که از بدایت طلوع نیر این دولت رفیع الشان تا این زمان
بحکومت همدان و سرکردگی سواره و دستجات قراگوزلو منیر لیت و مدتی نیز در حضرت دولتشاه مرحمت دستگاه محمد علی میرزا
بامنصب جلیل وزارت آن سرکار با کمال اعتبار و اختیار بر زبردستان آن دیار و دربار بلندیست و درین سال دیده بخت
بر فقدان آن امیر نامدار و وزیر عالیمقدار گریست سرکردگی دستجات قراگوزلو کماکان برستم خان ولد اکبرش قرار
یافت و در حضرت امیرزادهٔ اعظم و ولیعهد ثانی اکرم محمد میرزا که حکمروای الکای همدان و محال قراگوزلو بود شتافت یکی
دیگر از حضرات متوفی یوسف خان گرجی سپهدار است که در بدایت این سال از قرار نگارش بوزارت اصفهان رسید و در آنجا
مریض گشته تصدق فرق فرقدسا گردید چون ولد ارجمندش غلام حسین خان جوانی هفده ساله بود و کابین مصاهرت
دارای دوران عروس شوکتش را در قباله لهذا مروت فطری اعلیحضرت شاهنشاهی از تفویض منصب سپهداری مشار الیه را
مورد مرحمت و تربیت فرمود خدمت وزارت دارالسلطنهٔ اصفهان بخسروخان گرجی غلام خاصه عنایت شده نواب
سیف الدولة العلیه سلطان محمد میرزا با جمیع عمال و اعیان آن سامان و وزیر جدید خجسته ارکان وارد دار المعدلت آیت
آمد درین سفر بجز خدمتی که از مالیات و پیشکش سرکار خلافت کرد ریزش غریبی درباره هر یک از چاکران حضرت بعمل آورد
مبلغ

مبلغ سی هزار تومان از نقد و زری و اقمشه و غیره بانعام جمیع چاکران دربار علیه مقرر نمود و بر مراتب برتری خویش
از جمیع ملکزادگان افزود با مولف این روزنامچه زیاده از همگنان همت ورزید و از همت بیدریغش فزون از حوصله گمان
خواستهای ناخواسته رسید سعدیا شرف مرد بجود است و کرامت بسجود ✤ هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود ✤
بالجمله حضرت صاحبقران اعظم را از فقدان امرای اربعهٔ مذکوره در فوق خاطر مبارک بی اندازه ملول گردید و مولف این
روزنامچه را بانشا و تاریخ وفات هر یک مامور گردانید چهار قطعه تاریخ حسب الفرمایش از طبع مولف تراوید و درین رساله
بعرض مستمعین رسید تاریخ وفات ابراهیم خان بود ای دل حیف از ابراهیم خان ✤ ابن عم حضرت صاحبقران ✤
آنکه در کرمان ز انصاف ملک ✤ بود چندین سال فرخ حکمران ✤ دایم از انصاف او در کوه و دشت ✤
گرگ خود بر گله می بودی شبان ✤ خوار او گشتند افغان و بلوچ ✤ در بلوچستان و هم در سیستان ✤
از شکوهش لرزه اندر قندهار ✤ وز جلالش صدمه در هندوستان ✤ بود اندر باب دارا محترم ✤
آن ربیب راد دارای جهان ✤ شد جوان و پیر از این غم حزین ✤ زانکه بگذشت از جهان آن نوجوان ✤
همت او چاره ساز حرص و آز ✤ دولت او کارساز انس و جان ✤ عاقبت از تندباد مرگ کرد ✤
نوبهار شوکتش رو در خزان ✤ داستان زندگانی کرد طی ✤ لیک ماند از همتش صد داستان ✤
گفت تاریخ وفاتش خاوری ✤ حیف از آن ابن عم ابراهیم خان ✤ تاریخ وفات امان الله خان والی ولایت کردستان
ببین صیاد گردون که دائم ✤ هزاران صید در یکدم زند سیخ ✤ بچشم والیان عزت و جاه ✤
بدست انتقامش هست گل میخ ✤ ز کردستان ایران رفت والی ✤ قدم زد بر سر ایوان مریخ ✤
امان الله خان کاندر عزایش ✤ قضا را میکند ایام توبیخ ✤ بکام دشمنش در روزگاران ✤
بدی چون زهر قاتل شهد بطیخ ✤ بگوش دشمنانش بود سیماب ✤ بچشم حاسدانش نور زرنیخ ✤
برزم او سپهدار اجل تاخت ✤ بنای هستی او کند از بیخ ✤ ز کلک خاوری بهر وفاتش ✤
بر او ای حیف خانی کرد تاریخ ✤ مثنوی تاریخ وفات محمد حسین خان قراگوزلوی همدانی محمد حسین خان فیروزمند ✤
وزیری ز دولتشه ارجمند ✤ بخیل قراگوزلویان امیر ✤ بکرمانشهان سالها شد وزیر ✤

کفایت چنانش که در آن دیار ؛ دد و دام بودند پیوسته یار ؛ بسن کهولت ز گیتی برست ؛
بتخت جنان چون وزیران نشست ؛ ز فقدان آن خان والامقام ؛ بشد کار آن مملکت بی دوام ؛
اجل چون رسد کیست شاه و گدا ؛ توانگر ز مسکین نباشد جدا ؛ از آن میر گردون توان ای دریغ ؛
که خورشید عمرش بشد زیر میغ ؛ چو شد آن سرافراز از جان بری ؛ بدین طرز از خامهٔ خاوری ؛
رقم شد بتاریخ بی گفتگو ؛ محمدحسین خان قراگوزلو ؛ تاریخ وفات یوسف خان سپهدار عراق
افتاد و باد بهر خونخوار افسوس ؛ شد یوسف ما نیز ز بازار افسوس ؛ چون رفت سپهدار پی تاریخش ؛
گو وای ز این خان سپهدار افسوس ؛

ذکر آمدن رحمن قلی تورهٔ خوارزمی بتاخت حوالی ارض اقدس و شکست او از باطن حضرت مقدس

این رحمن قلی توره ولد محمد رحیم خان والی خوارزم است پدرش درین سال وفات کرد و خود بتخت خانیت نشسته بسنت رذیلهٔ پدر بعزم تاخت ارض اقدس روی آورد جمعیتی کامل از جماعت اوزبکیه و ترکمانیه آن ناحیه از سالور و ساروق و تکه و یموت و علی ایلی ساکن ابیورد و درون و مهنه برداشت و بخیال خام تسخیر ارض اقدس رانده علی الغفله در حوزهٔ شهر خیام اقامت برافراشت از باطن فیض مواطن حضرت رضا علیه التحیة و الثنا و طالع شاهنشاه فیروزی لوا در همان شب ورود برفی عظیم باریدن گرفت و بادی شدید مانند صرصر عاد وزیدن در ظرف چهار ساعت انسان و حیوان از حرکت افتادند و اکثری از ایشان از شدت سرما روی بدرکات نیران نهادند رحمن قلی توره با بقیهٔ گمراهان آن از بیم جان آنچه داشتند گذاشتند و در همان شب تیره بعضی سواره و برخی پیاده راه سامان سرخس برداشتند علی الصباح اهل شهر از این مقدمه خبردار گشته بمحل اردوی او شتافتند و بی مایگان از انواع کالای نفیسه مایه‌ها یافتند اسب و استر و اشتر و چادر و خزانه و اندوخته کلا در لحظهٔ بیغما رفت و ابدان جیفهٔ خوار از میان طعمهٔ کلاب شهری و وحشیان صحرا آمد رحمن قلی بعد از ورود بسرخس چند روزی استراحت گزید تا بقیهٔ قشون خسته و گریختهٔ ایش از هر طرف جمع گردید دو فوج از ترکمانان سالور و ساروق را بتاخت حدود جام و سرجام فرستاد و فوجی از آن گمراهان را در منزل شریف آباد با سواران نواب ارغون میرزا که برحسب احضار نواب شجاع السلطنه روانهٔ ارض اقدس بودند تلاقی دست داد بجملهٔ از سواران جرار کلا طعمهٔ شمشیر آبدار و گرفتار قید اسار شدند و فوجی دیگر

در حدود

در حدود ولایت جام با میر نصر الله خان تیموری که با جمعیت خود عازم ارض اقدس بود دوچار و جنگ با دست دلاوران تیموری روانهٔ دیار بوار آمدند رحمن قلی بتلافی این دو وهن عظیم موازی سه هزار نفر از جماعت قنقرات و طایفهٔ قراقلپاق را با فوجی از سواران سالور و ساروق بسرداری دولت نظر بای و عوض اینیاق و رجب مهتر و دولت مراد پروانه‌چی و مراد سردار تکه و تراب بی و سعید نیاز خان بتاخت حوالی ارض اقدس روان نمود و جمعیت مزبوره در یوم چهارشنبه چهاردهم شهر رجب المرجب در سامان ارض فیض فرض دست بغارت و یغما گشودند حضرت شجاع السلطنه از این معنی آگاهی حاصل فرمود در همان روز جمعیتی که در شهر داشت برداشت و بدفع ایشان همت برگماشت در دامان اثر در کوه جمعیت خراسانی را با آن جنود شیطانی صف مبارزت آراسته شد و دلیران رزم آزما از طرفین بکینه خواهی برخاسته طالع فیروزی طالع دارائی قوت کرد و در اندک کوششی دمار از روزگار آن قوم غدار برآورد ترکمانان پشت دادند و دلیران جرار در عقب ایشان روی نهادند معادل پانصد نیزه سر و موازی یکهزار نفر زنده از آن قوم بداختر بدست آمد و بقیة السیف روی بوادی شکست نواب شجاع السلطنه در همان محل اردوی رحمن قلی توره کله مناری از رؤس منحوس آن مشرکان برپا نمود و این خبر بهجت اثر را روز عید نوروز مسرعی سریع معروض رای جهان آرا داشته بر سرور نوروزی افزود رحمن قلی پس از وقوع این واقعه از سامان سرخس بصوب خوارزم شتافت و بعد از این شکست خیال این آرزوی محال در حوالی خاطر فاتر نیافت

بهاریهٔ سال فرخ فال ایت ئیل ترکی مطابق با سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و یک هجری که سال آغاز قرن اول دولت جاوید محل است و حکم سکهٔ صاحبقرانی و بروز دفاین قدیمه در امکنهٔ متعدده بآسانی

خسرو صاحبقران اورنگ چهارم سپهر و دارای اولو الامر مهر درین سال فرخنده چهر بعد از انقضای دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه از روز سه‌شنبه دوازدهم شهر شعبان المعظم سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و یک مطابق ایت ئیل ترکی از شهر بند حوت به بیت الشرف حمل خرامید و سکهٔ صاحبقرانی دارای بهار در دار الضرب گلزار بر سبایک زرین و سیمین رعنا و ازهار سکه بزر گردید دفاین قدیمه که در خزاین گلشن مخزون بود از قوت قوای نامیه جلوه گری نمود و خسرو بهارش بمعیر الممالک ابر آزار علی الامانه تسلیم فرمود مغنیان عنادل و قماری بر شاخسار جنود نامعدود سبزه و ازهار را بجهاد با لشکر روی شاد

دی ترغیب نمودند و سفیران شمال و صبا با تحف گران بهای ریاحین در تختگاه چمن پای آمد و رفت گشودند موکب
سلطان فروردین بتدمیر روس نژادان دی و بهمن عزیمت کرد و نخست از فر یاری بخت پایدار دسمی نوباوگان
سروهای جویبار و اهتمام سرداران صنوبر و چنار قلاع محکمهٔ باغ و گلزار را که در تصرف جنود کافرشعار شتا بود
مفتوح آورد و ابر آذار از زین گنبد آبنوسی چون سردار روس توپهای صاعقه فشان تندر را بر خیول سبزهٔ سرافراز
بست و شکوه مرغزار را که نایب سلطان بهار است از شکست خیول سبزهٔ سرافراز شکست دارای بهار ولیعهد
مرغزار را در آن سرافکندگی یاری کرد و از فر یاری او باز سر بسرافرازی برآورد باد نوروزی که والی خاور زمین
مرغزار است بدخول شهربند گلزار روی نمود و شاهزادهٔ افغان شعار تندر خزاین قوای نامیه را بتاراج اوراز کشود
خوارزمیان زاغ و زغن که در خاور زمین گلشن سرگرم آشوب و فتن بودند از غوغای توسنان صرصر نوروزی رم
نمودند سلطان خرداد ماه بدار الخلافهٔ گلشن برگشت و حضرت صاحبقران معظم را از جلوس بر تخت جم درین سال
صاحب قرانی سر از سپهر دوّار برگذشت در دو محفل تحویل و شیلان خطبهٔ صاحب قرانی بنام نامی ذوالقرنین ثانی
خوانده شد و بدره‌های سیم و زر بشکرانهٔ این لقب همایون فر بر فرق مهتر و کهتر فشانده آمد در دار الضرب همایون
بحکم شاهنشاه معدلت مقرون سکهٔ صاحبقرانی بر سبائک سیم و زر زدند و رخسار سیم و زر را از این مصراع موزون تاج
از سر و کشمر که ع سکهٔ فتحعلی شه خسرو صاحبقران ✤ مفتخر شدند در اشرفی لفظ کشورستان در عوض صاحبقران
زده ریال را صاحبقرانی نام نهادند و اشرفی را کشورستانی لقب دادند وزن ریال یکمثقال و نیم نقره و قیمت آن
یکهزار دینار و وزن اشرفی هیجده نخود طلا و قیمت نه هزار دینار شد در خلال این احوال در بلوک ورامین ری و کوهستانات
سمنان و دامغان قدری زر و سیم مسکوک از زیر خاک پیدا شد یکدانه اشرفی در آن میان سکهٔ شاپور ذوالاکتاف بود
و صورت این مدعا از پردهٔ خفا چنین جلوه‌گری نمود که صورت شاپور را در بعضی از امکنهٔ فارس و شوشتر بر سنگ
نقش بسته اند و از سحرپردازی و نیرنگ سازی لوح نقوش مانوی را در هم شکسته اند چون صورتی در یک طرف
اشرفی بهمان هیأت نقش بود لهذا هر کس که دید بلا تأمل همین مظنه را نمود و بقیهٔ آن بعضی سکهٔ خلفای اربعه و خلفای
بنی امیه و بنی عباس و بعضی دیگر از سلاطین اتراک چنگیزی و تیموری و صفویهٔ حق شناس بود کلاً برسم امانت بتقرب
بارگاه

بارگاه سلطنت حسینعلی خان معیر الممالک سپرده شد و در سلک سایر گنجهای مخزون شمرده آمد پس از انجام این مهام
فرامین واجب الاحترام از مصدر خلافت و حکمرانی باحضار جیوش بحر خروش ایرانی صادر شد و تفنگچیان پلنگ صولت
بجهة قورق ارباع خمسه و آذربایجان پی در پی سایر و دایر آمد بنده‌زاده قطعهٔ تاریخ سال صاحبقرانی از طبع مؤلف تراوش
و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید **لمؤلفه** شکر کز فر خداوند جلیل ذو الجلال ✤ سال قرن ثانی است از حضرت صاحبقران ✤
خسرو صاحبقران فتحعلی شاه آنکه زد ✤ سکهٔ صاحبقرانی بر زر اینک جاودان ✤ این زمان یک قرن شد کارایش تاج و تخت ✤
عمر کوتاه قرنها بینیم با این توامان ✤ خوش خیالی دارد این کاینچنینش بهره باد ✤ بهره باد خوش خیالی به که دشمن بدگمان ✤
نیت صافی بکار آفرینش واجب است ✤ کاین امانات از خداوند جلیل مهربان ✤ در امانت وانگهی از حق دیانت لازم است ✤
در دیانت این چنین شاهی نیاید در جهان ✤ از کیومرثش بود میراث شغل سلطنت ✤ پشت در پشتش شهنشاه جهان در هر زمان ✤
خلقت او از نظام مملکت شد تربیت ✤ نیت او بر دوام سلطنت شد ترجمان ✤ کثرت اولاد هم باشد دلیلی بر ثبات ✤
رو بخوان تورات و از داود در آن جو نشان ✤ یادگار اولادها از صلب این شه یکهزار ✤ این چنین کثرت بماند جاودانی حکمران ✤
سال اول شد ازین صاحبقرانی آشکار ✤ زیبد ار صاحبقران تیمور را پاسبان ✤ از برای سال تاریخش رقم زد خاوری ✤
وه که هست این سال سال اول از صاحبقران ✤ **ذکر موجبات نقار دولتین ایران و روس و اجماع مجتهدین بجهة جهاد و وقایعی که
دست داد** در وقایع سال قبل کیفیت تصرف روسیهٔ روسیه در قریهٔ بالغلوی ایروان بدون اذن از امنای
دولت علیه نگارش یافت و کلک وقایع نگار شرحی از آن قضیه نگاشت درین مدت که ولایات گنجه و قراباغ و شیروانات
وغیره در تصرف دولت روس بود بعد از وفور استیلا و تسلط بنای تعرض بعرض و ناموس مسلمانان گذاشتند و در باب
دین و مذهب و ملت نیز خاطر قاصر را بایذا و اضرار گماشتند این مطلب بتوسط علما و فضلای آن دیار و تحریک کارپردازان
دربار حضرت ولیعهدی که راضی بمصالحه نبودند و قوام عزت خود را در مخاصمهٔ با دولت روس تصور مینمودند بعرض جناب
مجتهد الزمان حضرت آقا سید محمد ولد آقا سید علی اصفهانی ساکن عتبات عالیات رسید و معزی الیه تکلیف شرعی خود
و مسلمانان را در جهاد با کفرهٔ روس دید چون مظنه داشت که شاید شاهنشاه صاحبقران را بر هم زدن عهد مصالحهٔ روسیهٔ
بی ایمان صلاح دولت ابدارکان نباشد لهذا در ابتدا آخوند ملا محمدرضا نام خوئی آذربایجانی معتمد خود را که مردی جسور

وبی مبالات بود با صورت حکم وجوب جهاد بدرگاه عالمیان معاد روان ساخت و باستمزاج از خاطر خطیر اعلی
پرداخت حضرت صاحبقران شریعت پرور بحکم شرع مطهر رضا داد و ملا رضا را با مراتب رضامندی بخدمت جناب
مجتهد الزمانی فرستاد معزی الیه نیز جمعی از معارف مجاهدین و مروجین دین مبین را از آن ارض فیض قرین برداشت
و روی به آستان معدلت ارکان حضرت صاحبقران گذاشت در اوایل شهر شوال المکرم وارد دار الخلافهٔ طهران
گردید و کمال توقیر و احترام از شاهنشاه اسلام و شاهزادگان عظام و امرا و وزرای کرام دربارهٔ خود دیده مراسلات متعدده
بعموم مجتهدین و فضلای بلاد اسلام تحریر در آورد و عموم مسلمانان را به اقدام در جهاد دعوت کرد شاهنشاه اسلام مبلغ
سیصد هزار تومان بعلاوهٔ مواجب و علوفهٔ سپاه بجهة صرف جهاد معین فرمود و بحمل دواب توانا از خزانهٔ عامره باردوی
قاهره حمل و نقل نمود چون در آن اوان خبر ورود جان مکدانلد کنیر انگریز ایلچی سرکار کمپنی به بندر ابوشهر رسیده بود لهذا
میرزا ابوالقاسم مستوفی اصفهانی حسب الامر حضرت صاحبقرانی بمهمانداری او عزیمت نمود تبیین این مقال آنکه هنری ولک
وکیل دولت بهیهٔ انگریز که کیفیت احوالش قبل ازین ایراد شده از جانب اصل دولت در دربار این شوکت جاوید آیت مقیم
بود و نواب ولیعهد زمان بجهات مختلفه از او ناراضی و اغماضی زیاده بقبول فعلش نمی نمود میرزا صالح شیرازی مهندس را
بدار الملک لندن سفیر ساخت و مشار الیه معزولی هنری ولک از خدمت وکالت پرداخت ارباب مشاورهٔ دولت بهیه
انگریز قرار دادند که بعد از عزل او وکیل دولت ایلچی سرکار کمپنی در دار الملک ایران وکیل باشد بنا بر آن فرمانفرمای هندوستان
ایلچی مشار الیه را بسفارت فرستاد چون بریدن از اصل دولت و پیوستن بفرع آن خلاف رای امنای دولت جاوید ارکان
بود لهذا جان مکدانلد کنیر بسبب عدم اذن یکسال تمام در بندر بمبئی توقف نمود بالاخره از استدعای متوالیهٔ حضرت ولیعهد
دوران شاهنشاه صاحبقران باین معنی رضا داده قاسمخان سرهنگ فوج تبریزی بجهة آوردن ایلچی مزبور با فرمان قضا دستور
روی به بندر بمبئی نهاد بعد از ورود ایشان به بندر ابوشهر از قراری که ذکر شد میرزا ابوالقاسم مستوفی مهماندار گردید تا از قراری
انشاء الله تعالی نگاشته خواهد شد وارد دربار آسمان مدار آمد بالجمله در همان اوقات نواب شاهزاده محمود میرزا بایالت ولایات
لرستان فیلی مأمور و نواب همایون میرزای برادرش بحکومت ولایت نهاوند مسرور شد بندهٔ مدحت گذار را شاهنشاه اعلی مقدار
باسم وزارت آن ناحیت فرستادند تا بالاخره مایهٔ عمر گران مایه‌ام را آن حق شناسان بر باد غارت دادند خلاصه جناب امین الدوله

عبدالله خان

عبدالله خان که در آن اوقات از عمل معزول و در کنج عزلت با مردعاگوئی دولت مشغول بود بمهمانداری جناب آقا سید محمد
و عموم فضلا مأمور شد و در روز شنبه بیست و ششم شهر شوال المکرم موکب معظم از دار الخلافهٔ طهران حرکت کرده وارد عمارت مبارکهٔ
سلیمانیهٔ بهجت دستور گردید پس از چهار روز توقف موکب فیروز از آنجا حرکت کرد و در روز دوشنبه ششم شهر ذی قعدة الحرام چمن
سلطانیه از فیض ورود شاهنشاه اسلام سر باوج ثریا بر آورد خبر مأموریت ایلچی روس از جانب امپراطور جدید رسید و فرمان
همایون بافتخار ولیعهد دوران در باب لوازم ورود او از مصدر خلافت صادر گردید **ذکر کیفیات ورود نواب نایب السلطنة**
العلیه و ایلچی روسیه و جناب آقا سید محمد و سایر پیشوایان امامیه در چمن سلطانیه و مشاورات در صلح و جنگ
و مراجعت ایلچی از دربار فلک اورنگ نواب نایب السلطنة العلیه روز جمعهٔ دهم شهر ذی قعدة الحرام حسب الاحضار
شاهنشاه بهرام غلام در چمن سلطانیه شرفیاب درگاه کیوان مقام گردید کینیاز مچکوف نام ایلچی دولت روسیه
نیز با احترامی تمام در همان اوقات وارد دار السلطنهٔ تبریز و بعد از ظهور اذن از سرکار خلافت عازم درگاه معدلت
انگیز شد سبب مأموریت اینکه الکسندر پاولیچ پادشاه روسیه در زمستان سنهٔ ماضیه بجهة سرکشی ولایات خویش
از پطربورغ حرکت و در عرض راه بسبب ظهور عارضهٔ ذات الجنب بتاریخ نوزدهم شهر ربیع الثانی وداع عالم فانی نمود
قسطنطین برادر کهترش که سردار مملکت لهٔ بود بحکم وراثت و ولیعهدی و تصدیق رؤسای روس بر تخت
سلطنت نشست و پس از قلیل زمانی بسبب انکار جمعی دیگر که وحشت کامل از بطش و سیاست او داشتند رشتهٔ امید
از پادشاهی بگسست با برادر دیگرش نیکولای پاولیچ عهد سلطنت بسته شد و قسطنطین در کنجی نشسته آمد ظهور این
دو سبب باعث اختلاف امت و جماعت گردید تا در نفس پطربورغ کار بمجادلت و محاربت رسید جمعی کثیر از هوا خواهان
قسطنطین تلف گردیدند و بسیاری از ینارالان و بزرگان روس را گرفته در محبس نیکولای محبوس گردانیدند
تا بالاخره از ظهور این قتل و قید شورش تسکین یافت و نیکولای پاولیچ مستقلاً بر مسند سلطنت شتافت بالجمله
الکسندر پاولیچ در ایام حیات تختی ملوکی بجهة جلوس صاحبقران عدالت دستور تمام کرده اجل موعود مهلتش
نداد که از اهدای تخت مزبور مراتب دوستی باطنی را منظور دارد درین اوقات که نیکولای پاولیچ برادر رنگ امپراطوری
جلوس نمود سنت سنیهٔ برادر را امضی و قبل از آنکه ایلچی تعزیت و تهنیت از این دولت مأمور شود تخت مزبور را با بعضی

از هدایای دیگر مصحوب نیارال کهنیب ازنخسکوف بدربار دارای مظفر برکاشت صفت آن او رنگ فلک رنگ اینکه قطعات
بلور الماس تراش ابیض و فیروزجی بهم متصل و باندازه سه ذرع طول و دو ذرع عرض تختی حاصل آورده بودند بلور فیروزجی منحصر
بر پایه و نشیمن بود و بقیه از بلور الماس تراش ابیض مانند جوهر بیضا جلوه گری مینمود از هر طرف نشیمن صورت سه شیر بجهة فوران
آب ساخته بودند و در پشت سر آن صورت خورشیدی از یک قطعه بلور الماس تراش پرداخته این روایت را درایت حضور راست
و ادراک کیفیت آن جوهر صرف بدون درایت نامقدور خلاصه در روز سه شنبه چهاردهم شهر ذی حجة الحرام خسرو خان اردلانی
والی ولایت کردستان و فرج الله خان آذخلوی افشار حسب الامر شاهنشاه تاجدار او را استقبال کردند و بعد از ورود
در منزل جناب آصف الدوله اللهیار خان قاجار وزیر اعظم بار اقامت آوردند روز دیگر میرزا ابوالقاسم قایم مقام و حاجی
میرزا محمد رحیم شیرازی طبیب خاصه که در آن سفر خطاب مستطاب منشی الممالکی یافته بود و میرزا محمد تقی علیابادی مازندرانی
منشی دیوان اعلی باذن حضرت صاحبقران از جانب جناب آصف الدوله ملاقات و ایلچی را باحترام تمام دریافتند و در روز
پنجشنبه شانزدهم شهر مزبور پیشکاران پیشگاه خلافت باحضاری شتافتند بهمان سبک سیاق و قاعده و قانونی
که سابق الکسندر یرملوف سردار گرجستان را بار داده ایلچی مزبور را نیز با هشت نفر از کرسی نشینان و شامیر خان
ترجمان در سراپرده همایون پای برگشادند نامه دوستی ختامه امپراطوری را داد و زبان بعرض نیاز برگشاد و از طرف
قرین الشرف شاهنشاهی نوازشات دیده پس از ظهور نوازشات بآدابی که آمده بود برگردید روز جمعه هم جناب مجتهد الزمانی
آقا سید محمد اصفهانی و حضرات عالی درجات حاجی ملا جعفر و آقا سید نصر الله استرابادی و جناب حاجی سید محمد تقی
قزوینی و سید عزیز الله طالش با سایر علما و فضلای هر بلد وارد اردوی کیوان پوی شدند و نواب شاهزادگان و جمیع
امرا و خوانین و توابین لشکر ظفر قرین باستقبال ایشان مستعجلان آمدند مجتهدین انام را با انواع احترام و اقسام
تکبیرات و درود و سلام وارد خلوتسرای با احتشام کردند و از ازدحام خواص و عوام ایلچی و همراهانش حساب بردند روز دیگر
بهمین سیاق جناب مجتهد انام حاجی ملا احمد نراقی و مرجع الایام حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی وارد گشتند و از اجماع مجتهدین
عظام در اردوی ظفر فرجام و تحریض جهاد با کفره ظلام عموم لشکر طیب خاطر از جان و سر گذشتند مجتهدین کلا صورت فتوی
اینکه جهاد با کفره روسیه واجب است و منکر این عمل متابعت شیطان و خلود در نار نیران را طالب شاهنشاه آگاه بسبب رعایت

شریعت

شریعت غرا این معنی را مصدق میبود و نواب نایب السلطنه نیز بجهات مختلفه تقیه تصدیق مینمود جمیع امرا و وزرا اقدام در جنگ راغب بودند
مگر جناب مستطاب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر امور دول خارجه که بجهة ملاحظه عواقب
کار این معنی را انکار مینمودند جناب آقا سید محمد و سایر آن دو نفر را پیغامات واهمه انگیز دادند و پس از آن پیغامات
از واهمه تکفیر دیگر لب بانکار برنگشادند ایلچی دولت روسیه با امنای شوکت علیه هر چه سخن از صلح گفت بجز انکار از آن
و اصرار در جنگ جوابی نشنفت چون از قانون ملت داری بی وقوف بود سخن از قاعده دولتداری ادا نمود که در این اوقات
لازم چنین بود که بجهة ادای آداب تعزیت و تهنیت از این دولت ابد آیت در فرستادن سفیر مبادرت شود حال که از طرف
امپراطور جدید اقدام در تشیید بنیان موافقت شدید شده اصرار در جنگ دور از انصاف است و مهجور از رسوم انصاف
اگر چه موافق قاعده دولتداری این معنی حقیقت داشت ولی از باطن ملت حنیف امری تازه واقع شد که اولیای دولت
قاهره را در جواب این فقره نیز عاجز گذاشت کینیاز و سرحدداران پنبک و قرا کلیسیا از حد خود تجاوز کردند و با باران
ایروان آمده رفتاری خلاف طریقه مسالمت بعمل آوردند بالاخره ایلچی استدعای ملاقات مجتهدین عظام را نمود که
خود از تعهد رد ولایات و اخراج روسیه از سرحدات ایشان را راضی دارد و همت بر انجام تعهدات خویش گمارد
مجتهدین در جواب فرمودند که مهربانی با کفار بنا بر نص کلام ایزد جبار حرام است و این معنی خلاف رسوم رسول انام
و در صورت رد ولایات باز جهاد با ایشان واجب تر از روزه ماه صیام است شاهنشاه شریعت پرور بالمشافهة
العلیه با ایلچی فرمایش فرمود که اکنون امر دایر فیمابین قوام ملت و صلاح دولت است و اختیار قوام ملت مرجح بر صلاح
دولت در جائی که پای ملت در میان است دولت را منزل بر طاق نسیان کوتاهی سخن بعد از مکالمات بسیار عموم مجتهدین
ملت و ملتزمین حضرت جنگ را بر صلح ترجیح دادند و شقه رایات ظفر آیات را بعزم جهاد با آن طایفه کفر علامات برگشادند
ایلچی بعد از یاس فراوان تخت بلور و هدایای دیگر را داد و پای عزیمت بمراجعت برگشاد مبلغ یکهزار تومان زر نقد و چهار طاقه
شال کشمیر سوای انعام همراهان بانعام ایلچی بتنهائی عنایت شد و در روز جمعه بیست و چهارم شهر ذی قعدة الحرام مهمانداری
میرزا اسمعیل انجدانی فراهانی منشی مدبر امور عربا روانه آذربایجان و آن ناحیت گردید و از آنجا نیز عازم تفلیس گشت و کار
دولتین بتیتین از مصالحت و مسالمت و مراودت در گذشت شعر قضا چون بگردون فرو هشت پر همه عاقلان کور کردند و کر

ذکر مأموریت نواب شاهزادگان و امرا باطراف ولایات متصرفی روسیه و فتوحات قری و قصبات و ولایات قراباغ و گنجه و شیروان و طوالش وغیره و ورود ایلچی دولت انگریز

بعد از روانه شدن ایلچی دولت روس باقتضای مصلحت شوکت ابد مأنوس نواب شاهزاده اسمعیل میرزا و قادر اندازان استرابادی و هزار جریبی و فندرسکی بمنقلای موکب فیروزی کوکب در روز دوشنبه چهارم شهر ذی حجة الحرام از چمن سلطانیه روانهٔ آذربایجان و پس از آن محمد قلی خان دولوی قاجار خلف ارجمند جناب آصف الدولة العلیه اللهیار خان با دستجات خواجه وند و عبدالملکی و مافی در روز جمعه هشتم عازم آن سامان و نواب نایب السلطنه در روز دوشنبه یازدهم بصوب دار السلطنه تبریز بزده دامان و جناب آقا سید محمد و سایر مجتهدین و فضلا بجهة تحریض مجاهدین در روز پنجشنبه چهاردهم عزیمت راسکعنان و حاجی محمد خان دولوی قاجار با دستهٔ توابعی بجانب ولایت طالش شتابان آمد احکام عدیده بعهدهٔ حسین خان سردار ایروان و برادرش حسن خان ساری اصلان صادر شد که در اخراج طایفهٔ روسیه از قریهٔ بالغلو و حدود گوکچه و گنجه حاضر و آماده شوند موکب فیروز در روز پنجشنبه بیست و یکم شهر مزبور از راه ارمغان جای نهضت آرا و روز شنبه بیست و ششم ساحات اردبیل مضرب خیام فیروزی لوا گردید و در همان روز ورود از جانب حاجی محمد خان دولوی قاجار که مأمور بحدود طالش بود موازی سی نیزه سر و بیست نفر زنده از روسیهٔ بداختر و دو عراده توپ لبریز پیکر در نظر فیروزی اثر جلوه نمود تبیین این مقال آنکه بعد از ورود حاجی محمد خان بمحال اوجارود بقریهٔ کرمی که در تصرف جمعی از صالدات روسیه بود تاختن آورده از یمن طالع خسروی آن محل را بقهر و غلبه گرفته سرها و اسرا و دو توپ معروضه را با ردوی اعلی گسیل کرد و روز دیگر مبشران بشارت بیان از جانب حسین خان سردار ایروان رسیدند و از مژدهٔ فتوحات سردار بهجت افزای خاطر شاهنشاه تاجدار گردیدند تفصیل این اجمال آنکه حسین خان در یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذی حجة الحرام از کیفیت احکام قضا نظام اعلام و با استعدادی تمام در شب جمعهٔ بیست و دویم شهر مزبور بر سر سنگر باش آباران که مشحون از یکهزار نفر صالدات روسیهٔ بی ایمان بود تاخت و بعد از فتح سنگر اکثری از آن جماعت را روانهٔ دار البوار ساخت کینیاز آنجا با بقیة السیف بجنگل گریختند و خاک نام و ننگ بر سر ریختند سجاقلی خان قاجار قزوینی نیز در همان شب جمعه بر سنگر بالغلو یورش برد و بعد از فتح آنجا دو عراده توپ گرفته و جمیع مستحفظین آن سنگر را بدست شحنهٔ اجل سپرد حسن خان ساری اصلان از طرف گری بر سر قرا کلیسا راند و چهار هزار نفر صالدات روسیه و مردان ارامنه را

آیه

آیهٔ فاقتلوا المشرکین کافة بگوش هوش برخواندند و دو عراده توپ گرفته و جمعی از نسوان ارامنه را گرفته محال شوره گل را یکباره از لوث وجود آن ناپاکان پاک کرده بوداق سلطان آیرملو را با سایر سلمانان بچخور سعد ایروان آورد و تقی خان برچلوی ساکن گوکجه و گنجه از طرف دره چچک بر سر اسبان توپخانهٔ کینیاز که در حمزه چمنی بودند تاختن نموده مستحفظین را یکجا از تیغ گذرانیده و اسبان را گرفته کینیاز پای فرار بقرا کلیسای پنبک برکشود و این فتوحات متوالیه درکیب از طالع خسروی نقاب از چهره برگشود سرها و اسرا در پیشگاه حضور انور جلوه نمود نواب نایب السلطنه بعد از ورود تبریز اوّلا الکسند میرزای والی گرجستان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین شکاری را با تدارکات لازمه از نقد و غیره بصوب گرجستان و شیروان و شکی روان فرمود و حاجی محمد خان قراگوزلوی کبودرآهنگی را با فوجی از غازیان باتفاق مصطفی خان شیروانی نامزد نمود پس از آن امیر خان قوانلوی قاجار سردار را با مهدیقلی خان جوانشیر از راه مقری و محال برگشاط روانه کرد و هر یک از مأمورین را فرمایشات در باب جماع ایلات و اجتماع اهالی ولایات بعمل آورد و خود متوکلا علی الله بار آستگی تمام در روز شنبه بیست و دویم شهر ذی حجة الحرام روانهٔ قراباغ شد و روز جمعهٔ بیست و ششم شهر مزبور از بادهٔ فتوحات نمایان تر دماغ آمد تفصیل ماجرا اینکه طایفهٔ روسیه از عزایم ملوکانهٔ صاحبقران کشورستان آگاه شدند و دو هزار نفر صالدات مستحفظین محال کروس و خنزیرک و چناقچی را بقلعهٔ شوشی خواسته مهیای کارزار آمدند صالدات مزبور در عرض راه با نواب اسمعیل را تلاقی کردند و از طرفین آتش حرب شعله کشید حاجی آقالر بیک قراباغی هم با فوجی از اهل قراباغ از عقب روسیه در آمدند و مجاهدین اسلام بشوق جان فشانی و جان ستانی بر آن جنود شیطانی حمله آور شدند نواب ولیعهد زمان نیز در هنگام گیر و دار در رسید و خیول مجاهدین را یاور گردید از هنگام زوال تا وقت غروب جنگ پیوسته بود تا بالاخره از فیض بخت شاهنشاه با اعتشام و برکت تکبیرات مجاهدین اسلام رشتهٔ قرار آن کفرهٔ ظلام گسسته آمد موازی پانصد نیزه سر و یکهزار نفر زنده از آن قوم بداختر و چهار عراده توپ و سایر اسباب دیگر بدست آمد و سرها و اسرا در روز چهارشنبه یازدهم شهر محرم الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و دو در خارج اردبیل منظور نظر شهریار حق پرست شد در قلعه‌جات کروس و خنزیرک و چناقچی مستحفظین ایمن نهادند و آنچه لوازم ما یحتاج بود باشان دادند بالجمله حاجی محمد خان قاجار دولو بعد از تصرف قلعهٔ کرمی بهمراهی میر حسن خان ولد مصطفی خان طالش و آقا سلیمان گیلانی سرهنگ فوج شقاقی بر سر قلعهٔ لنکران رفتند

واز باطن اسلام ویمن بخت شاهنشاه باحتشام آن محکمهٔ محکم را باندک کوششی گرفتند از غرایب اتفاقات آنکه در چهارده
سال قبل ازین از قراریکه ذکر شد جماعت روسیه بدآئین قلعهٔ لنکران را در شب تاسوعا بکشادند و باز در همان شب از تصرف
دادند اموال اندوختهٔ در آن قلعه کلاً غازیان مظفر را کسب شد و مژدهٔ این فتح نمایان در روز پنجشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام
سامعه افروز اولیای دولت جاوید نصیب آمد دویست نفر اسیر با بیست عرّاده توپ در همان روز منظور نظر اولیای شوکت
همایون گردید و فرمان اعلی بتخریب قلعهٔ لنکران بشرف صدور رسید در نهضتی از مجاهدین اسلام قلعهٔ سالیان نیز مفتوح
شد و پیکر مخالفین از ضرب خنجر موالفین مجروح آمد از جملهٔ اجناس ذخیره در قلعهٔ سالیان یکصد هزار خروار آرد بود
که مجاهدین را بر کسب افزود و باقی غنایم را بر این فقره قیاس میتوان نمود حکومت ولایت طالش بالقب السبق المجاهدین
بمیر حسن خان ولد مصطفی خان داده شد و ابواب مرحمت بیکران بر چهرهٔ او کشاده آمد معادل پنج کله منار در برابر معابر
شرقی اردبیل از رؤس منحوس روس افراشته گشت و در امتداد زمان این آثار شگرف در روزگار بیادگار گذاشته
موازی چهارصد نفر از اسرای آن قوم بد اختر با ده عرّاده توپ بانعام سرکار شاهزاده سیف الدوله العلیه
سلطان محمد میرزا باصفهان فرستاده و بقیهٔ اسرا حسب الامر اعلی عزیمت دار الخلافهٔ طهران را آماده آمدند بالجمله
نواب نایب السلطنه اغورلوخان پسر جوادخان زیادلوی قاجار حاکم گنجه را خواست و او را باتفاق محمد ولیخان افشار
ارومی با نوشته جات متعدده بتحریک علما و فضلا و ایلات روانهٔ گنجه نمود و علیقلی آقای برادر اغورلوخان را که
در ایروان بود از راه اروم بر سر ایلات قاجار و آیرملو و قزاق و شمس الدینلو روان فرمود پس از ورود اغورلوخان
بحوالی گنجه مردم شهر و ایلات هجوم کرده سر بشورش بر آوردند و ایلات قزاق و شمس الدینلو مورد خود را که بزبان معروف
عبارت از ایل بیکی است مقتول کردند روسیهٔ ساکن گنجه و زور آباد دیگر کار را تمام دیدند و روی بشهر گنجه نهادند اهالی شهر
و ایلات را در خان باغی گنجه با روسیه مقاتلهٔ خشن رخ داد و باطن ائمهٔ اطهار و طالع شاهنشاه تاجدار یاری کرد
جمعی از روسیه قتیل و فوجی دستگیر و موازی هشت عرّاده توپ بدست غازیان شیرگیر افتاد معدودی از آن طایفه
با یک عرّاده توپ بجانب شمکور پای فرار کشودند و اغورلوخان جمعی از سوارهٔ ایلات را بتعاقب فرستاده در خرابهٔ
شمکور آنها را کلاً اسیر نمودند قلیلی از ایشان در ظلمت شب فرار ابجانب تفلیس تاختند و احمال و اثقال خود را تماما انداختند

اغورلوخان از فیض همت دارای زمان وارد گنجه گشته در مکان اصلی آبا و اجداد او بر قرار گردید و صورت ماجرا در روز یکشنبه
یازدهم شهر محرم الحرام بعرض شاهنشاه تاجدار رسید سرها و اسرا نیز از نظر انور گذشتند و بر حسب امر ولیعهد دوران عبدالله خان
دماوندی و نوروزعلی خان سرکردهٔ دستهٔ سمنانی مأمور بمحافظت قلعهٔ گنجه گشتند امیرخان دولوی قاجار سردار نیز با فوجی
از سواران جلادت آمیز مأمور بتوقف آن ولایت شد و خاطر هواخواهان آسوده از فتنهٔ روسیهٔ ضلالت آیت آمد خلاصه
مصطفی خان شیروانی هم تا حوالی شیروان رفت و از اردوی معلّی ابراهیم خان قاجار دولو با دو عرّاده توپ و جمعی از غازیان
کینه جو از طرف سالیان و حاجی محمدخان قاجار نیز با سواران و پیادگان جرّار بعزم حمایت مصطفی خان شیروانی و محمدحسین خان
شکّی روانهٔ منزل جواد شدند روسیهٔ شیروان و شکّی کار را دیگرگون دیدند و هر دو ولایت را بدون منازعه خالی کرده خود را
بمحل بربک که در آنجا سقناق محکم بود کشیدند مصطفی خان در شیروان و محمدحسین خان در شکّی پای بجگرانی افشردند و از بخت
فیروز خسروی گوی افتخار از میدان بیرون بردند کینیاز قراکلیسیا از عزیمت حسن خان ساروا صلان خانه و عمارت و انبار
و مایملک خود را یکجا آتش زد و نیم شبی بقلعهٔ لری شتافته در آنجا محصور شد مختصر کلام از روز جمعه بیست و دویم شهر محرم
الحرام تا روز جمعه بیستم شهر محرم الحرام ولایتی بآن طول و عرض از باطن ائمهٔ انام و بخت فیروز شاهنشاه اسلام ضمیمهٔ ممالک
سلطانی شد و قریب بچهار هزار صالدات قتیل و اسیر سپاه حضرت صاحبقرانی آمد و آذوقه و اندوختهٔ چهارده سالهٔ سنوات
مصالحه کسب غازیان ظفر مبانی نواب شیخعلی میرزا صاحب اختیار ولایات ملایر و تویسرکان از منزل اردبیل با فوجی
از غازیان ظفر دلیل بعزم استخلاص قلاع قبه و بادکوبه مأمور و روان گردید و موکب ظفر کوکب بعزیمت قلعهٔ شوشی
در روز شنبه بیست و یکم شهر محرم الحرام از خارج دار الارشاد اردبیل حرکت کرده روز سه شنبه بیست و چهارم در کنار رود خانهٔ
طوبلیه شامی یکفرسخی ابر قبه خرگاه آسمان جاه بارسید جناب آصف الدولة العلیه اللهیارخان وزیر اعظم با بیست هزار
لشکر جرّار و ده عرّاده توپ صاعقه بار بالتزام رکاب نواب ولیعهد دولت پایدار مأمور شد و از اعطای مبلغ
یکصد هزار تومان زر نقد که در مصارف غازیان همراه صرف شود بی نهایت مسرور آمد حکم محکم چنین شرف صدور
یافت که بعد از فتح قلعهٔ شوشی باستخلاص گرجستان و ولایت تفلیس روند و بر هم زن بنیان روسیهٔ پرتلبیس شوند در صبح
جمعهٔ بیست و ششم از خارج اردوی انجم تحشم حرکت کرده روز چهارشنبه دهم شهر صفر المظفر در خارج قلعهٔ شوشی وارد معسکر

ولیعهد مظفر آمد در خلال این احوال جان مکدانلد ایلچی جدید دولت بهیّهٔ انگریز بمهمانداری میرزا ابوالقاسم اصفهانی مستوفی
روز یکشنبه بیست و نهم شهر محرم الحرام وارد اردوی کیوان مقام شد و بر حسب امر اعلی محمد حسنخان قاجار یشیکچی باشی و محمد ولی خان
قاسملوی افشار باستقبال او شتافتند و مشار الیه و همراهان را باحترام تمام وارد اردوی کیوان مقام کرده در منزل مناسب
اقامت یافتند روز دیگر میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار و داروغهٔ دفترخانهٔ عطارد قرار و میرزا فضل الله علیابادی مازندرانی
مستوفی دیوان سعادت آثار حسب الامر دارای تاجدار او را دیدن کردند و در روز پنجشنبه چهارم شهر صفر المظفر پیشکشهای
او و مشار الیه را بقانون مشروطه مکرر و آدابی درخور بحضور صاحبقران معدلت پرور آوردند ع این زمان بگذار تا وقت دگر

ذکر مجادله فیمابین نواب نایب السلطنة العلیة و ینارال مدروف سردار دولت روسیه در خارج قلعهٔ گنجه و وقایع دیگره اتفاقیه از حکم تقدیرات ازلیه و تدبیرات لم یزلیه

پس از آنکه محال گروس و خنزیرک و غیره
که از معظمات ولایت قراباغ است بدست آمد و عموم اهالی آن ولایت از مسلمان و ارمنی تابع دولت ابد آیت
پادشاه حق پرست شد نواب نایب السلطنه باکمال اطمینان در تسخیر قلعهٔ شوشی پای جلادت افشرد و از هر طرف سنگرها
و سیبه‌ها پیش برد مستحفظین آن قلعهٔ محکم بنیان بنا را بخدعه و تزویر گذاشتند و از پیغامات نرم نرم مجاهدین اسلام را
از شدت در محاصره غافل داشتند نواب نایب السلطنة العلیة حضرت ولیعهد ثانی محمد میرزا و محمد قلی خان قاجار را با استرآبادیات
خواجه وند و عبد الملکی و نظر علی خان مرندی را با فوج مرندی مجدداً بجهت حراست شهر و قلعهٔ گنجه روان فرمود و تأکیدات
اکیده در باب قلعه‌داری و عدم مجادله با روسیهٔ بی ایمان بایشان نمود ولی از کار قضا غافل بود خود بمحاصرهٔ قلعهٔ
شوشی اقدام ورزید و جناب آصف الدوله نیز درین باب با او همداستان گردید که اول باید قلعهٔ شوشی را بدست آوریم
و پس از آن همت بتسخیر ولایت تفلیس صرف بریم از آن طرف ینارال مدروف نام که از جملهٔ ینارالان با اعتبار روسیهٔ
بد فرجام بود جمعیتی کامل از پیاده و سوار قزاق و ارامنه و صالدات روسیه جمع نمود و سوای بیست عراده توپ
البرز کوب برداشت و روی زشت باسترداد شهر و قلعهٔ گنجه گذاشت امیر خان سردار قاجار را هوای جان فشانی بر سر
افتاد و قلعهٔ گنجه را بنظر علی خان مرندی سپرده روز یکشنبه چهاردهم شهر صفر المظفر در رکاب نواب امیرزادهٔ اعظم محمد میرزا
بجانب شمکور روی نهاد در خرابه‌های شمکور فیمابین جنود منصور و مدروف مغرور مقابله واقع شد و امیر خان سردار را از ضرب

کلولهٔ

کلولهٔ آتشین تفنگ شربت شهادت نافع افتاد تاریخ قتل امیرخان از کلک مؤلف تراوید و یادگار را درین رساله
ثبت گردید المؤلفه تیغ بیداد روس بد بنیاد ٭ بند جان امیرخان ببرید ٭ خاوری بهر آن امیر دلیر ٭ زد گریبان خویشتن بدرید ٭
با سر آه گفت تاریخش ٭ آه آه از امیرخان شهید ٭ بالجمله بعد از قتل سردار با احتشام خیل اسلام از مجادله دست کشیدند
و مدروف و همراهان همه جا توپ زنان عازم گنجه گردیدند نظر علی خان مرندی را قوهٔ واهمه طغیان کرده قلعه و شهر را
گذاشته جان خود را از آن غوغا بیرون آورد و مدروف قلعه و شهر گنجه را تصرف نمود و این اول زهر جان گزائی بود که
در کام نصرت و ظفر آلود در هنگامیکه نواب نایب السلطنه در استخلاص قلعهٔ شوشی گیرودار گرم داشت شاهد زشت سیمای
این خبر وحشت اثر از چهره برقع فرو گذاشت فی الفور مهدی قلیخان جوانشیر را بخدمت کوچانیدن ایلات قراباغ بسمت قراجه داغ
مأمور ساخت و خود از محاصرهٔ قلعهٔ شوشی دست کشیده با آنچه قشون همراه داشت بدافعهٔ مدروف و حفظ ولایت
گنجه پرداخت وقتی بحوالی گنجه رسید که کار از کار گذشته و تیر از کمان جدا گشته بود حضرت ولیعهد زمان قرار کار را
بفردا داد و مدروف از شهر و قلعه بیرون رانده با جمعیت و توپخانهٔ خود بدشت [illegible] در همان شب ینارال پسقاویچ
با چهار هزار صالدات دیگر از تفلیس باو ملحق شد و شکوه لشکر مدروف بارونق گردید نواب اشرف در همان شب قراتیپ
و جای دعوا را داد و علی الصباح روز دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر المظفر صفوف اسلام و کفر در مقابل هم ایستاد و حضرت
ولیعهد بعضی از سواران رکابی را از قبیل دسته‌جات خواجه وند و عبد الملکی و جانبازان عراق و بختیاری در میمنه باز داشت و سواران
دیگر را با قادراندازان استرآباد و مازندران در جانب میسره گماشت سواره و سرباز آذربایجانی را با کل توپخانه در قلب برپای
نمود و نواب امیرزاده جهانگیر میرزا و دو نفر از امیرزادگان دیگر را در میان ایشان ترتیب فرمود خود به نیت کمین با معدودی
جلادت قرین در پناه دره جای ساخت و مدروف نیز بطرح سپاه خویش پرداخت کل صالدات و توپخانه را در مقابل قشون
آذربایجانی که شیحون از توپخانهٔ صاعقه بنیان بود بازداشت و جمیع سوارهٔ قزاق و غیره را از دو طرف سواره در برابر جانبازان
و قادراندازان عراقی و مازندرانی و سوارهٔ رکابی برگماشت افواج آذربایجانی در ابتدا پیشه را که جمعی از صالدات و سوار روسی
قبل از وقت گرفته بودند بنظر در آورده یورش بردند و باندک کوششی آنجا را متصرف گشته روسیه پشته فرار را روی بسایر
افواج خود کردند از دو طرف خیل اسلام سواران جلادت فرجام و پیادگان آتش اقدام دلیرانه حمله کردند و بسواران قزاق و غیره که در برابر

ایشان بودند حمله بردند بیک حمله از طالع فیروز خسروی آن جمع پریشان را از پیش برداشتند و تا باغات شهر برده همت
بر دفع سایرین گماشتند مددوف چون امر را چنین و سوارۀ خود را مغلوب لشکر ظفر قرین دید بکار ایشان نپرداخت
و توپخانۀ خود را بر سر پشته برده بجانب خیل آذربایجانی شعله ور ساخت نواب نایب السلطنه بتوهم اینکه در آن مغلوبه مبادا
بسر کار امیرزادگان آسیبی برسد سواری را بتعجیل فرستاد که امیرزادگان را لله های ایشان بکناری برند و از میان مغلوبه
بیرون آورند لله های دله بی احتیاطی کردند و نواب امیرزادگان را علی رؤس الاشهاد بیرون آوردند سربازان و سرباز هم
که سرتیپ خود را رفته دیدند شیپور رجعت نواخته خیول آذربایجانی بدون اقدامی در دعوا برگردیدند نواب والا را آتش غضب
شعله کشید ولی سودی نبخشید خیول آذربایجانی باسبان جان بازان بختیاری و عراقی که مشغول دعوا بودند سوار
گشته فرار نمودند مازندرانی و عراقی از سواره و پیاده پس از فرار آذربایجانی دست از جنگ کشیدند و دو هزار و
پانصد نفر عراقی و بختیاری که باقی مانده بودند در کوهی متحصن گردیدند سه توپ از نواب نایب السلطنه و یک توپ رکابی
بدست روسیان افتاد و قشون فراری از حوالی گنجه تا کنار رود ارس در یک روز و یک شب رانده در جائی نه ایستاد
حضرات مجتهدین و علما که این فتنه را برپا نموده بودند و در آن دعوا از روی طیش و عربده حضور داشتند بیشتر و پیشتر از همه
روی بفرار گذاشتند خیل روسیه جماعت عراقی و بختیاری را که در کوه متحصن بودند محصور ساختند و پس از یکروز و یکشب
خودداری بالاسر جمیع ایشان پرداختند نواب ولیعهد زمان و جناب آصف الدوله بعد از اجتماع لشکر آذربایجانی و رکابی
در کنار رود ارس رسیدند و آیت ندامت از مصحف شرمساری خواندند شاهنشاه دریا دل از مقدمۀ شکست و توقف
ایشان در کنار رود ارس آگاه گردیده و معتمدین چرب زبان فرستاده از پیغامات مرحمت آمیز غبار کدورت از صفحۀ
خاطر ایشان دور کرده باردوی اعلی طلبیده در روز یکشنبه بیست و ششم شهر صفر المظفر شرفیاب درگاه آسمان جاه شدند
و قصور در آن مقدمه را با زبان بی زبانی عذر خواه آمدند پس از روزی سه چهار از جهت شاهنشاه تاجدار لشکرها آراسته
گردید و دلیران رزمخواه از هر طرف بخیال تلافی و انتقام از جای برخاسته نواب نایب السلطنه بتوقف کنار رود ارس
مأمور شد و قلوب لشکریان از مرحمت بیکران شهریار زمان بی نهایت معمور آمد ذکر وقایعی که بعد از قضیۀ مددوف
اتفاق افتاد اعم از رجعت موکب اعلی بدار الخلافه و اوضاعی که بعد از آن روی داد در شب جمعۀ غرۀ شهر ربیع الاول

برفی شدید در منزل طوبلیه شامی بارید که امکان زیست در آن مکان نبود لهذا بناچار موکب اعلی از آنجا حرکت و در چمن اهر
که یکفرسخی طوبلیه شامی است نزول اجلال نمود روز دیگر بدار السلطنۀ تبریز شتافت و در خارج آن شهر طرب انگیز موکب نصرت
آمیز اقامت یافت جناب آقا سید محمد و سایر فضلا در این مدت در دار السلطنۀ تبریز بودند و عوام تبریز بجهات مختلفه
با ایشان بی اندامی مینمودند یکی از جملۀ جهات اینکه سیدی جلیل القدر از خطبای تبریز در دعوا کشته و جمعی دیگر نیز
از مجاهدین آنجا از جان گذشته بودند عوام تبریز چون جناب سید را مباشر مجادله و شکست عهد مصالحه میدانستند آزار
او را میخواستند و نمی توانستند جناب امین الدوله عبدالله خان که مهماندار مجتهدین بود حقیقت این مراتب را بخاکپای مبارک
اقدس عرض نمود شاهنشاه شریعت پرور بجهت رعایت جانب شرع مطهر روزی بدیدن جناب سید و سایر فضلا تشریف فرما
و از صیقل توجهات خاطر همایون از آینۀ ضمیر کدورت تأثیر ایشان زنگ زدا شدند اهالی تبریز که این نوع التفات را دیدند
از نیت آزار و اذیت برگردیدند بعد از سه روز موکب فیروز از خارج تبریز حرکت و در قشلاق دهخوارقان که شش فرسخی
مراغه است اقامت دست داد و رؤسای محال چمن و معارف داغستان را در آن منزل شرفیابی آستان عدالت
ارکان اتفاق افتاد و نواب شیخعلی میرزا نیز با حاجی محمد خان دولو و ابراهیم خان ایضا از صوب قبه مراجعت کردند
و عظمای داغستان و چمن بعد از بروز توجهات خاطر شهریاری و تعهدات در خدمتگذاری روی باوطان خویش
آوردند مهدیقلی خان جوانشیر که از قرار نگارش بکوچانیدن ایلات قراباغ مأمور بود با ششهزار خانوار وارد و نواب
نایب السلطنه که در کنار رود ارس توقف داشت ایلات مزبور را روانۀ حدود مغان و قراجه داغ کرده ییلاق و قشلاق
ایشان را معین فرمود و سپاه جرار را بتاخت ولایت قراباغ مأمور نمود حسن خان سارو اصلان و مصطفی خان شیروانی
و محمد حسینخان شکی نیز از ایروان و شیروان و شکی دست بغارت اطراف برگشودند و در اندک زمانی حول و حوش آن
ولایت را تا دو فرسخی بلدۀ تفلیس ویران نمودند امیر حسن خان طالش بنظم کامل در حکومت محال طوالش مستقل شد
و حضرت ولیعهد دوران را در کنار رود ارس تا اوایل زمستان حسب الامر دارای زمان منزل آمد دو هزار نفر از پیادگان
هزار جریبی و مازندرانی بعلاوۀ یکهزار نفر سوادکوهی بمحافظت ایروان تعیین و موکب اعلی روز یکشنبه بیست و ششم شهر ربیع الاول
حرکت و از راه مراغه روانه و روز پنجشنبه بیست و دویم شهر ربیع الثانی وارد دار الخلافۀ جنت قرین آمد بعد از مراجعت

موکب اعلی معدود حاکم قراباغ عرصه را خالی یافت و با چند نفر از مایوران معروف و صالداتی بشهامت موصوف
در اوایل شهر جمادی الثانیه بجهته برگردانیدن ایلات از آب ارس عبور نموده بحدود مشکین شتافت و بعد از ورود
بمحال کنگرلو از آنجا باحمدبیکلو و از آنجا بمیزان آمده در محل کرملو اقامت گزید نواب نایب السلطنه قاسمخان
و حسین پاشاخان یوزباشی را باتفاق رحمة الله خان سرتیپ دو فوج قراجه داغی و محمدرضاخان سرهنگ فوج
دویم تبریزی بمقابله او روانه گردانید نواب عبدالله میرزا صاحب اختیار ولایت خمسه نیز در روز جمعهٔ سیزدهم شهر
جمادی الثانیه برحسب امر خاقانی روانهٔ اردبیل گشت و هجوم لشکریان اطراف از خیل نجوم درگذشت معدود را
در آن میانه محصور آوردند و او را بشدت مستاصل کردند چون حریف را سخت دید تاب درنگ نیاورده چون بخت
خویش برگردید اسبان توپخانهٔ او با سایر عرادهای آذوقه غازیان نصرت نصیب را کسب شد و در روز جمعهٔ بیست و
ششم شهر جمادی الثانیه این خبر بهجت اثر معروض رای شهریار فیروزی نصیب آمد جناب مجتهد الزمانی آقا سید محمد
در تبریز مریض گشته و از آنجا حرکت نموده در عرض راه از مرض اسهال درگذشت و این قطعه از طبع مؤلف در تاریخ
وفات او را اوید و در این صحیفه مرقوم گشت لمؤلفه قطب دین با سید محمد آنکه علم ٭ خردسال بود و طبعش سالخورد ٭
پیشوا و رهنمای روزگار ٭ آنکه با طبع بزرگش عقل خرد ٭ صیت کوس اجتهادش شد بلند ٭ علم را صاحب شد از یک دستبرد ٭
شد بر از ابرار در اصل و نسب ٭ گوی سبقت در نسب از خلق برد ٭ مدتی در آستان کربلا ٭ زنگ جهل از آینهٔ دلها سترد ٭
شد غلام او صغیر و هم کبیر ٭ شد مطیع او شکر دو هم زمرد ٭ در جناب او وضیع و هم شریف ٭ در رکاب او زمرد و هم شکرد ٭
از ره شوق جهاد قوم روس ٭ راه آذربایجان از سر سپرد ٭ سیم پاشیدند قوم خاص و عام ٭ جمع گردیدند خیل ترک و کرد ٭
جیش افزون بر درخت خود نهاد ٭ طیش بیجا کرد و پای خود فشرد ٭ چندیش میبود جان بی خورد و خواب ٭ چندیش می بود تن بی خواب و خورد ٭
آسمان گردید بر کام عدو ٭ آن عزیز از این الم پر غصه خورد ٭ باغ او افسرده شد از باد تند ٭ صاف او آلوده شد از جام درد ٭
درد شد از کین زلال او که صاف ٭ خورد شد از غم نهال او که ترد ٭ آنکه دستش بار خلقی می کشید ٭ زیر بار این الم گردید خورد ٭
زین بلا خست و دلش از دام جست ٭ زین قضا مرد و تنش برجا فسرد ٭ الغرض آن خواجه چون رفت از جهان ٭ خاوری تاریخ فوت او شمرد ٭
بانگ بیرون کرد و این مصرع نوشت ٭ ناگهان بانگی برآمد خواجه مرد ٭ ذکر عزیمت نواب شجاع السلطنه بصوب هرات
و آمدن

و آمدن اللهقلی توره خوارزمی بولایت جام و فرار از آن صفحات شاه محمود افغان
از ولد خود کامران میرزا وحشتی بهم رسانید و از بلدهٔ هرات بیرون تاخته با افاغنهٔ فراه و سبزوار در دفع پسر همداستان
گردید کامران میرزا بنواب شجاع السلطنه متوسل آمد و محمدامین خان پازوکی گرد امین آن سرکار با پانصد نفر سوار
جزو بهرات رفته کامران را مایهٔ اطمینان کامل شد شاه محمود بطلب اعانت رو بطرف میمنه و مرغاب و بادغیس و غرجستانات
نهاد و از اوزبکیه و اویماقات آن حوالی معادل چهار هزار لشکر ترتیب داد کامران میرزا ولد خود جهانگیر میرزا را
با جماعت افاغنه بدفع پدر نامزد کرد و شاه محمود این خبر را شنیده از منزل سرچشمهٔ بادغیس ایلغار کرده از دامنهٔ معروف
بکمر کلاغ بخارج بلدهٔ هرات باز نزول آورد و اولا جمعی را بر سر محمدامین خان و سوارهٔ خراسانی که در باغ شاه منزل داشتند
تعیین نمود و بعد از دعوا کوشش ایشان سودی نبخشود بالاخره بر سر جهانگیر تاخت و کار او را بیک حمله بساخت
کامران میرزا در قلعه محصور آمد و محمدامین خان نیز در ارک قلعه و خزانه را گنجور شد کامران میرزا از ترس شورش اهالی
شهر مراتب را بخدمت نواب شجاع السلطنه معروض داشت و معزی الیه در اوایل شهر ذی حجة الحرام سنهٔ یکهزار و
دویست و چهل و یک از نیشابور ایلغار کرده و در روز پنجم در چمن بیرنی تاز غوریان بار اقامت گذاشت کامران میرزا
قوی دل گشته باین استظهار در خارج هرات با پدر درآویخت شاه محمود فرار نمود و نواب شجاع السلطنه در چمن معروف
بسنگ بست نزول اجلال فرمود کامران میرزا با امرا و عظمای افغان در منزل مزبور شرفیاب رکاب ظفر مآب شد
و از ظهور نوازشات بیحساب کامران و کامیاب آمد نواب والا برطبق استدعای کامران میرزا بشهر هرات نازل گشت و کامران
فرق مباهات از اوج سموات درگذشت کلید شهر و حصار را با خزاین زر و گوهر شاهوار آورده پیشکش نمود و نواب والا
از همت اعلی مطلقا بآنها اعتنائی نفرمود یک حلقه انگشتر عقیق از میان آنهمه جواهر آبدار برداشت و بقیه را به کامران گذاشت
به استدعای کامران میرزا نواب امیرزاده ارغون میرزا را با پنجهزار سواره و سه عراده توپ آتشپاره در هرات نهاد
و خود در اوایل شهر محرم الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و دو بعزیمت ارض اقدس صلای رجعت در داد مژدهٔ این اخبار
در روز ورود بطوطیه شامی ابر معروض رای شاهنشاه دادگر شد و طبع همایون قرین بهجت و انبساطی بی مر آمد بالجمله در همین سال
اللهقلی توره برادر رحمن قلی توره ولد محمد رحیم خان اوزبک باغوای محمدخان قرائی با جمعیتی وافر در اوایل شهر رجب المرجب

از راه مرو و خرس بولایت جام رانده در اطراف قلعهٔ محمود آباد اقامت گزیده در آن ولایت مباشر کار یغما و غارت گردید خواتین ترک و کرد هم باستظهار او در خارج ارض اقدس اعتشاشی کرده منتظر فسادی بودند ناگاه از طالع فیروز خسروی شبی در ثلث آخر شب در اردوی خان خوارزم چند سر اسب بهم افتاده غوغائی آراسته شده از غوغای ایشان شورشی که عین صلاح بود از هر طرف برخاسته آمد خوارزمیان که مدهوش از دود حشیش و ورق الخیال کافر کیش بودند تصور شبیخون نواب شجاع السلطنه را نمودند تو هم خیالات بنگ اردوئی با آن عظمت را متفرق کرده هر تنی بطرفی روی آورد اللهقلی توره از بیم جان تا حد و در خرس راندند و از آنجا نیز بعزم خوارزم دامان تعجیل برافشاندند روز دیگر علی الصباح اهالی جام با اردوی خوارزمیان بدفرجام درآمدند و از غارت اموال ایشان از صامت و ناطق توانگر شدند مژدهٔ این خبر در اواخر شهر شعبان المعظم در دار الخلافهٔ ارم توام بعرض شهریار اعظم رسید و طبع همایون از توجه بخت میمون بینهایت خرم گردید شکر مر خدای را که جلد اول این روزنامچهٔ همایون که مسمی بنامهٔ خاقان و حاکی از جمیع وقایع این دولت روزافزون و بداستان یک قرن مشحون است از یمن توجه خاطر مبارک اعلی از مداد کلک این بندهٔ ارادت انتما بانجام رسید و این گوهر آبدار آویزهٔ گوش مستمعان روزگار گردید امید چنانکه از فیض تربیت حضرت صاحبقرانی وقایع قرن ثانی نیز باسانی بر ورق تحریر کشیده آید و برای مشکل پسند شهریار جهان و دارای دوران پسندیده گردد تاریخ تالیف روز پنجشنبه ششم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و چهل و نه و تاریخ تحریر روز چهارشنبه سلخ شهر ذی قعدة الحرام سنه یکهزار و دویست و شصت بید مؤلف در دار العلم شیراز جنت طراز بمنه وجوده

تا اینجا صورت خط مؤلف طاب ثراه بود و این نسخه
از کتابی که بخط خود مؤلف مرحوم مبرور میرزا افضل الله خاوری
بود استنساخ شده و در شهر ذی حجة الحرام سنه ۱۳۲۵
یکهزار و سیصد و بیست و پنج اختتام یافت
اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا
بمحمد و آله الاطهار